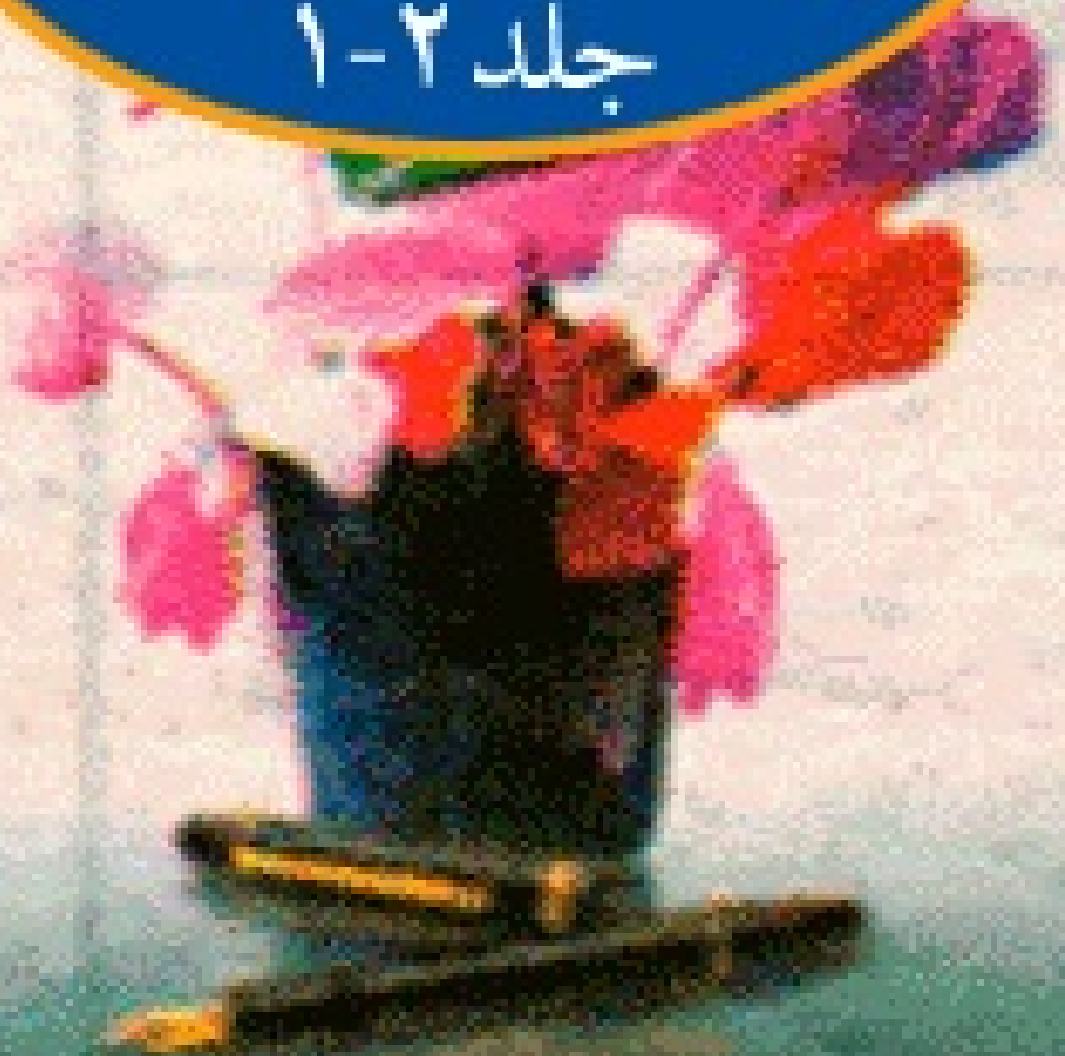
آداب معاشرت

جلد ۲-۱



ترجمه جلد شانزدهم بحارالانوار



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

آداب معاشرت - ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار جلد اول و دوم

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمدباقربن محمدتقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.
عنوان قراردادی : بحارالانوار .فارسی .برگزیده
عنوان و نام پدیدآور : ترجمه جلد شانزدهم بحارالانوار: آداب معاشرت/ تالیف محمدباقر مجلسی ؛ ترجمه محمدباقر کمره‌ای‌نزیل‌شهرری؛ به تصحیح محمد بهشتی.
مشخصات نشر : تهران: اسلامیه، ۱۳۸۶-
مشخصات ظاهری : ج.
شابک : دوره:964-481-098-8 ؛ دوره، چاپ سوم978-964-481-098-5 : ؛ ج. 964-۱-481-289-1 ؛ ج. ۱، چاپ سوم978-964-481-289-7 : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج.۳، چاپ سوم: 978-964-481-205-7
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : ج. ۱ (چاپ دوم)
یادداشت : ج. ۱ (چاپ سوم: ۱۳۸۸) (فیپا).
یادداشت : ج.2(چاپ سوم: ۱۳۸۸).
موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۱ق.
موضوع : اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع : آداب معاشرت
شناسه افزوده : کمره‌ای، محمد باقر، ۱۲۸۳ - ۱۳۷۴.، مترجم
شناسه افزوده : بهشتی، محمد، ۱۳۲۵-، مصحح
رده بندی کنگره : BP۱۳۵/م۳ب۴۶۴۲۱ ۳۰ ۱۳۸۶
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲
شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۹۹۸۵۵

جلداول

مقدمه مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا.
ترجمه: ایا مردم راستی که ما آفریدیم شما را از مردی و زنی و شما را تیره‌ها و تبارها ساختیم تا همشناس باشید، بشر را یک ریشه است و هزارها و هزارها شاخه و این ملیاردها، آدمی از خانواده‌ها و تیره‌ها و تبارها فراهم شده‌اند تا همشناس باشند و با هم آشنا باشند و بیکدگر نیکی کنند و بخشش نمایند زیرا تعارف از ریشه عرف است و همه این معناها را در بر دارد، شناسائی و آشنائی و آمیزش با یک دیگر باید بر پایه حقشناسی از همدگر باشد و اگر در میان افراد بشر حقوقی نباشد و بر پایه آن حقوق زندگی نکنند اجتماع بشری خود یک اجتماع دد و دام جنگل گردد این حقوق میان افراد خانواده و میان همسایگان و همشهریان و هموطنان و همنوعان زمینه دارد و هر قانونی بهتر آنها را شناخته و بدانها توجه کرده با جامعه بشری سازگارتر و برای تکامل آن اثر بهتری دارد و اسلام و طریقه شیعه امامیه در این میان گوی سبقت را ربوده و مو بمو این حقوق را شناخته و بمردم آموخته و در کتاب جلد شانزدهم بحار الانوار مورد توجه شده و مرحوم علامه مجلسی رحمه الله آن را بنام کتاب (العشره) یعنی آداب معاشرت و آمیزش انسانها و مسلمانها تنظیم نموده و برادران کتابچی فرزندان مرحوم سید احمد که به پیروی از پدر بزرگوار خود در نشر کتب سودمند دینی کوشش فراوانی دارند در زمان حیات مرحوم حاج سید اسماعیل رحمه الله علیه متن بحار الانوار را در بیش از 100 جلد تجدید چاپ کرده و برخی از مجلدات آن را برای بهره‌مندی فارسی زبانان کم سواد بترجمه رساندند و اکنون جلد شانزدهم که در آداب معاشرت است بهمت آقای حاج آقا رضا سلمه الله تعالی بوسیله اینجانب ترجمه و در دسترس برادران پارسی زبان گزارده شد امید است بهره کامل از آن ببرند.
محمد باقر بن محمد کمره‌ای
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 4

ترجمه گفتار ناشر متن عربی

: بسمه تعالی: سپاس از آن پروردگار جهانیانست و رحمت و درود بر فرستاده‌اش محمد و خاندان خوب و پاکش باد.
و بعد: آنچه که خداوند عزیز بفضل و نعمتش بر ما منت نهاده که ما را برگزیده برای قیام بنشر آنچه از اهل بیت عصمت علیهم الصلاة و السلام بجا مانده و توفیق داده تا آنها را به صورتی والا و زیبا در آوریم.
و یکی از آنها این مجموعه بزرگ و یگانه است که مانند آن برشته کشیده نشده و آن کتاب بحار الانوار است که در آن فراهم شده در اخبار ائمه اطهار، از خدا خواهانیم بما توفیق عطا فرماید برای انجام و اتمام این خدمت پسندیده چه که او است توفیق بخش.
و آنچه که خدا برای ما فراهم کرد انجام وعده ما را با انتشار هر جزئی از بحار پیاپی و بدنبال هم و بحمد خدا و شکر و منت بخشی حضرت او در اندک زمانی که بیش از یک سال نیست یازده جزء که از (43- 53) باشد منتشر شد که از اجزاء درخشنده بحار است و شامل تاریخ زندگانی دوازده امام معصوم علیهم السلام است که تاریخ (سیده النساء فاطمه زهراء علیها سلام و یازده فرزند او است که امامان درخشان با میمنت ما می‌باشند) سپس توجه کردیم به سودمندترین و مهمترین مجلدات بحار که مجلد پانزدهم است بنام کتاب ایمان و کفر در (7 جزء) و کتاب شانزدهم کتاب معاشرت با مردم در (3 جزء) و جلد هفدهم که کتاب روضه باشد (دو جز) و تا کنون از هر یک از این مجلدات یک جزء از چاپ در آمده (67 و 74 و 77) و بزودی اجزاء دیگر بدنبال هم از چاپ درآید و شاید بیش از همه جزء دوم کتاب روضه باشد که بقیه مجلد هفدهم است، از خدای عزیز امیدواریم که ما را توفیق این خدمت عطا فرماید بمنت و فضل خودش.
مدیر کتابفروشی اسلامیه حاج سید رضا کتابچی و اخوان
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 5
در متن عربی زیر کلمه مصحح در 5 صفحه شرحی نوشته است راجع به تحقیق رونوشت جلد 16 مورد ترجمه از نظر اینکه بوسیله خود مؤلف ره انجام شده یا دیگری که ترجمه آن برای عموم فارسی زبانان سودی ندارد و در اینجا نظر خوانندگان محترم را بچند نکته جلب مینمایم.
1- سند احادیث متن عربی باعتماد وجود آن در اصل برای اختصار ذکر نشده.
2- نام مصادر حدیث که در متن با رمز مقرر از طرف مؤلف برای هر کتابی آمده در ترجمه نام کتاب ذکر شده تا برای خواننده روشن و واضح باشد.

3- اگر چند حدیث از یک کتاب نقل شده پس از ذکر نام آن کتاب در حدیث یکم برای احادیث دنبال آن لفظ" همان" آورده شده.
4- برای موارد ابهام حدیث میان دو هلالی شرحی مختصر گنجانیده شده.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 6
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

باب یکم: در کلیات حقوق

رساله امام چهارم علیه السلام در باره حقوق

اشاره

(1) بدان رحمت کند خدایت حقوق الهی تو را فرا گرفته در هر حرکت که بیاری یا سکونی که برآری یا منزلی که در آئی یا عضوی که زیر و رو کنی یا ابزاری که بگردانی، بعضیشان از دیگری بزرگتر است.
بزرگتر حقوق خدا بر تو همانست که برای خود حضرتش بر تو لازم دانسته آن حقی که پایه همه حقوق است و همه از آن برآمده‌اند، از آن پس حقی که بر تو لازم دانسته از سرت تا پایت با همه گونه گونی اندامت چشمت را بر تو حقی است و گوشت را حقی، زبانت را بر تو حقی است و هم دستت و پایت، شکمت را بر تو حقی است و هم (فرجت) این هفت عضو که هر کاری بدانها انجام شود حق خاص خود را دارند.
از آن پس خدا عز و جل برای هر کارت حقی نهاده نمازت را بر تو حقی است و هم روزه‌ات و صدقه‌ات و قربانیت را بر تو حقی است و هر کارت بر تو حقی دارد.
و آنگاه پای حق دیگران بمیان آید از حق‌داران بر تو و لازمتر همه بر تو حق امامانست و آنگاه حقوق رعایا و پیروان تو و دیگر حقوق خویشانت.
اینها سرآمد حقوق است که از آنها حقوق دیگر منشعب شوند: حقوق امامانت سه باشند لازمتر همه حق پرورنده تو است بحکومت، آنگاه پرورنده تو بدانش و سپس آنکه بر تو تسلط دارد و پرورنده امامی باشد و حقوق زیر دستانت سه باشند: حق آنکه بر او حکومت داری و حق استاد دانش چه که شاگرد نادان زیر دست استاد دانا است و سوم حق تسلط نسبت به همسران و بندگان.
حقوق خویشان تو بسیارند و تا آنجا که خویشی گسترد پیوسته باشند.
لازمتر همه بر تو حق مادر تو است و سپس حق پدر و از آن پس حق فرزندت، آنگاه حق برادرت و سپس هر که بتو نزدیکتر باشد در خویشاوندی، آنگاه حق آقائی که آزادت کرده و و سپس حق آنکه آزادش کردی پس حق آنکه بتو احسانی کرده و بدنبالش حق اذان گوی نمازت و حق امام جماعت، سپس حق همنشین و حق همسایه و حق رفیق و سپس حق شریک و حق دارائی تو، و آنگاه حق بدهکاریت و حق بستانکاریت و بدنبالش حق آمیزش کن با تو و حق طرفی که بتو ادعا دارد و آنکه بدو ادعا داری و آنگاه حق مشورتخواه از تو و حق مشورت گیر
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 7
تو از او سپس حق اندرزجوی از تو و حق اندرزگویت و آنگاه حق بزرگترت و حق خرد تو از تو سپس حق خواهش کنت و حق آنکه از او خواهش کنی

و آنگاه حق کسی که بدست بتو بدی رسیده از گفتار یا کردار یا بتو شادی رسیده بگفتار یا کردار بعمد یا غیر عمد، سپس حق عموم ملت تو و آنگاه حق غیر مسلمانی که در پناه اسلام است و آنگاه حقوق دیگری که در هر پیشامدی پدیدار شوند، خوشا بر کسی که خدا یاریش کند بر ادای حقوق واجبه و باو توفیق و کمک دهد.

بیان هر یک از حقوق نامبرده:
(1) حق خدای اکبر اینست که او را بپرستی و دیگری را با او نپرستی، اگر از روی اخلاص چنین کنی خدا بر عهده دارد که کار دنیا و آخرتت را سامان دهد و هر چه از آنها بخواهی برایت نگهدارد.
حق خودت بر خودت اینست که فرمان خدا را از او دریافت کنی، حق زبانت را به او بپردازی و حق گوشت و چشمت و دستت و پایت و شکمت و فرجت را بآنها بپردازی و از خدا برای آن یاری جوئی.
حق زبانت اینست که آن را از بدگوئی بدور داری و بسخن خوب عادتش بدهی و بادبش واداری و در کامش گیری جز برای نیاز و سود دنیا و دین و از پرگوئی زشت کم‌فائده و بسا زیانمند کم‌بازده معافش سازی و آن را گواه خردمندی و دلیل آن گردانی که زینت خردمند و خوشرفتاریش در زبان او است و لا قوه الا بالله العلی العظیم.
و حق گوشت اینکه از آن راهی بدلت ندهی مگر برای سروش نیکی که خوش دلت کند یا خلق کریمی در آن ببار آورد زیرا آن سخنگوی دل است و بدو رساند هر معنی خوب و بدی را و لا قوه الا بالله.
حق چشمت اینست که آن را از آنچه روا نباشد بپوشانی و مصرفش نکنی مگر برای عبرت‌گیری که بصیرتی آورد یا دانشی ببار آرد زیرا چشم برای عبرت‌گیری است.
حق دو پایت اینست که با آنها بسوی آنچه روا نیست راه نروی زیرا آنها تو را براه دین و پیشتازی میکشانند و لا قوه الا بالله.
حق دستت اینکه بناروا درازش نکنی و بدان چه با آن کنی فردا بکیفر خدا ورافتی و امروزه بسرزنش مردم دچار شوی و آن را از آنچه بر تو واجب است باز نداری بلکه به دانش بآنچه کنی، از بسیار چیزها که بر او نارواست بربندی و بگشائی به بسیاری از آنچه زیانی ندارد در این صورت است که در دنیا عاقلانه رفتار کرده و با شرافت و در آینده آخرت ثواب خوب خدا
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 8
را بایست شده.
(1) حق شکمت اینکه آن را ظرف کم و بیش از حرام نکنی و از حلال باندازه بخوری و آن را از حد تقویت بحد سستی و بیمروتی نکشانی زیرا پرخوری که مایه آشوب معده شود کسل کن و باز دارنده است از هر کار خیر و با کرامت و نوشش مستی‌آور مایه سبکسری و نادانی و بی‌مروتی و

نامردیست.
حق فرجت اینست که آن را از ناروا حفظ کنی و با چشم‌پوشی از نامحرم یاری گیری که بهترین یاور است و چون قصد ناروا کند بگرسنگی و تشنگی و یاد مرگ و ترساندن خود از خدا آن را بازداری عصمت و تایید از خداست و لا حول و لا قوه الا بالله.
سپس در باره حقوق افعال: حق نماز اینست که آن شرفیابی بدرگاه خداست و تو بوسیله آن پیش خدا ایستاده‌ای و چون این را بدانی بایست که خوار و مشتاق و دل‌ترس و ترسان و امیدوار و مستمند و زاری‌گر باشی بزرگداری آنکه برابرش ایستادی بآرامش و چشم بزیری و سکون اندامها و نرمش بال و مناجات بدرگاهش برای رها کردن دوشت که گناهت آن را فرا گرفته و خردش کرده و لا قوه الا بالله.
حق روزه‌ات اینکه بدانی خدا آن را پرده‌ای کرده بر روی زبان و گوش و چشم و فرج و شکمت تا از دوزخت برکنار دارد، حدیث هم چنین است: روزه سپریست از دوزخ و اگر در این پرده همه اندامت محفوظ باشند امید است که برکنار مانی و اگر زیر پرده پریشانی کنند و کناره‌های پرده را بردارند و سر کشند بدان چه نباید بنظر شهوتخواهی و بدر شدن از تقوی برای خدا بسا که پرده بدرد و تو از آن بدر شوی و لا قوه الا بالله.
حق صدقه‌ات اینست که بدانی پس‌انداز تو است پیش خدا و امانتی است که نیاز به گواه ندارد و چون این را دانستی بدان چه نهانی سپاری با اعتماد تری از آنچه آشکار باشد و بایست که نهانداری بدرگاهش کاری را آشکار کنی و کار صدقه میان خودت و او بهر حال نهان بماند و در آن گواهی از گوش و دیده در کار نباشد که تو آنها را پیش خود مطمئن‌تر دانی و در امانت خود بخدا اعتماد نکنی و در آن بکسی منت منه زیرا از خودتست و اگر منت نهی مبادا بحال زار صدقه‌گیر گرفتار شوی چون از آن برآید که برای خود ندادی و اگر برای خودت بود بر دیگری منت ننهادی و لا قوه الا بالله.
و حق قربانیت اینست که محض پروردگارت و درخواست رحمت و قبول او باشد و نخواهی چشمگیر جز او گردد و در این صورتست که خودفروشی و ظاهرسازی نکردی و همانا قصد درگاه خدا کردی.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 9
و بدان که راستی با اندک هم میتوان خدا خواه بود نه با دشواری چنانی که خدا از خلقش آسانی خواسته و دشواری نخواسته و همین طور سادگی برای تو بهتر است از بزرگمنشی زیرا که آن مشقت و هزینه دارد اما سادگی و فروتنی نه مشقت دارد و نه هزینه چون هم‌آهنگی با آفرینش است و در آن بود دارند و لا قوه الا بالله.
(1) برویم بر سر حقوق پیشوایان، حق پیشرو حاکم بر تو اینست که بدانی

تو آزمونی برای او و او بوجود تو گرفتار است که خدایش بر تو حکمروا کرده و باید خیراندیش او باشی و با او در نیفتی که بر تو دستی گشاده دارد و سبب هلاک خود و هلاک او گردی و سعی کن او را از خود خشنود کنی تا آنجا که دست از تو بدارد و بدینت زیان نکند و در این باره از خدا بر او یاری جوئی باو گزند مرسان و لجبازی مکن که اگر چنین کنی حق او را و خود را ادا نکردی و خود را در معرض بدخواهی او درآوردی و او را در باره خود دچار مهلکه کردی و تو یاور و شریک او باشی در هر چه با تو کند و لا قوه الا بالله.
و اما حق استاد آموزش بر تو اینست که بزرگش داری و مجلسش را محترم شماری و خوب باو گوش کنی و باو رو کنی و یاریش کنی برای خودت در آن دانشی که بدان نیاز داری به اینکه عقل و فهم و هوشت را باو بسپاری و چشم باو بدوزی بترک هر لذت و در خورد از هر شهوت و بدانی که پیامبر او هستی در آنچه بتو یاد دهد بدیگر شاگردان نادان و باید آن را خوب به آنها برسانی و باو در ادای پیغام خیانت نکنی و اگر از تو خواست بجای او کار کنی و لا حول و لا قوه الا بالله.
و حق کسی که بر تو تسلط دارد بمانند حکمران بر تو است جز اینکه بر تو تسلطش بیشتر است و باید در هر کم و بیش از او فرمانبری مگر بخواهد تو را از حق واجب خدا بدر برد که آن مانع حق خلق است و چون حق خدا را پرداختی بحق او برگردی و بدان در کار شوی و لا قوه الا بالله.
و از آن پس حقوق زیردستانست، حق زیردستان تو که حکمرانی اینست که بدانی آنها را بتوانائی بیشتر خود زیردست آوردی و آنان از ناتوانی و ذلت زیردست شدند پس چه شایانست بر آنکه ضعف و زبونیش او را زیردست تو کرده و تو را حکمروای او ساخته و نه عزت و قوتی دارد که از حکم تو سرباز زند و نه یاوری در رد کردار سنگین تو با خودش جوید مگر رحمت و نگهداری و آرامش از خداوند و چه شایسته‌تر برایت که فهمیدی خداوند این عزت و قوت را بتو داده که زوردار شدی از اینکه شکرگزار خدا باشی که مایه مزید عطای او است و لا قوه الا بالله.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 10
(1) حق شاگردان زیردست اینست که بدانی خدا تو را سرپرستشان ساخته در دانشی که بتو داده و از گنجینه حکمتش بتو بخشیده و اگر خوشکردار باشی در آن سرپرستی و در کار شوی چون خزانه‌دار مهربان ناصح برای مولایش نسبت به بندگان او چون شکیبا و خوش حسابی که چون نیازمندی را بیند از اموالی که در دست دارد باو بدهد با بینائی با امیدواری و اعتقاد و گر نه خائن باشی و ستمکار بر خلق او و در معرض از دست دادن و کیفر دیگر گردی.
حق زیردستت بتسلط بهمسری او اینست که بدانی خدا او را آرام‌بخش و

آسایشگاه و همدم و نگهدار تو ساخته و هر کدام شما دو تن باید بوجود یاریش خدا را حمد کند و بداند که این نعمت او است بروی و باید با نعمت خدا خوش صحبت باشد و او را گرامی دارد و نرمش کند با او و اگر چه حق تو بر آن زن عمیقتر و طاعت تو بر او در آنچه بخواهی یا نخواهی لازمتر است تا گناه نباشد، براستی که او حق مهربانی و همدمی دارد و آرام‌بخشی بدو انجام لذت مواقعه است که باید انجام شود و آن حق بزرگی است و لا قوه الا بالله.
حق کنیز زیردستت اینست که بدانی خلق پروردگار تو است و از گوشت و خون تو است و تو او را در چنگ آوردی نه اینکه در برابر خدا او را ساختی و نه گوش و چشم باو دادی و نه روزی او را برآوردی بلکه خدا آن را بتو داده برای کسی که مسخر تواش کرده و بتو امانتش سپرده تا نگهش داری و بروش وی با او راه بروی، از آنچه خود میخوری باو بخورانی و از آنچه میپوشی باو بپوشانی و بیش از توانش باو تکلیف نکنی و اگرش بد داری خداپسندانه از او کنار بروی و عوضش کنی و خلق خدا را شکنجه ندهی و لا قوه الا بالله.
در حق خویشاوندان، حق مادرت اینکه متوجه باشی تو را در آنجا حمل کرده که کسی دیگری را حمل نکند و از میوه دلش بتو خورانده که کس بدیگر نخورانده و راستش تو را با گوشش و چشمش و دستش و پایش و مویش و تنش و همه اندامهاش نگهداری کرده و بدان خشنود و شاد بوده بلاکش و یا تحمل در هر چه بد داشته و درد و نگرانی و غم داشته تا دست قدرت خدا تو را از او جدا کرده و بر زمین آورده و باز هم خوش داشته تو سیر باشی و او گرسنه و تو در جامه و او برهنه و تو را نپوشاند و خود تشنه و تو را سایه دهد و خود در آفتاب به سختی خود تو را نعمت بخشد و با بیخوابیش ترا بخواب ناز کند، شکمش جای تو بوده و دامنش فضای آرامگاه تو و پستانش مشک آبت و جانش سپر جانت سرد و گرم دنیا را برای تو در پای تو نوش کرده و بدان اندازه شکرش کن و نتوانی جز بیاری خدا و توفیق حضرت او.
حق پدر اینست که بدانی اصل تو است و تو شاخه اوئی و اگر نبود تو نبودی و هر گاه در خود چیزی بینی که خوشت آید بدان که پدرت پایه آن نعمتی است که داری و خدا را باندازه

آن حمد و شکر کنی (و لا حول و لا قوه الا بالله).
(1) حق فرزند تو اینست که بدانی از تو است و وابسته بتو است در خوب و بد این جهان نقد و تو مسئول ادب آموزی و رهنمائی او بپروردگارش باشی و یاور او بر فرمانبری خودت و او ثواب و عقاب داری در باره او کاری کن که زینت‌بخش حسن اثر او باشد در نقد دنیا و عذر باشد بدرگاه

پروردگارش میان تو و او بانجام وظیفه در باره او لا قوه الا بالله.
حق برادر اینست که بدانی دستی از تو است که درازش کنی و پشتی از تو است که بر آن تکیه کنی، عزت تو است که بدو اعتماد توانی و نیروی تو است که بدان یورش نمائی او را وسیله نافرمانی خدا مساز و آمادگی برای ستم بر خلق خدا مکن و دامنه یاریش را و کمک باو را بر دشمنش و جدا کردنش را از شیاطین گمراه‌کننده‌اش و از اندرز او استقبال او در راه خدا اگر خدا دوست و خداپذیر است و گر نه باید خدا برایت برگزیده‌تر باشد و گرامی‌تر نزد تو از او.
حق آقائی که آزادت کرده اینست که بدانی مالش را در باره تو خرج کرده و تو را از خواری و هراس بندگی درآورده و بعزت آزادی و آرامش آن رسانده و از اسارت مملوکی رها کرده و حلقه بندگی از تو گشوده و بوی عزت بمشامت رسانده و از زندان زورت بدر آورده و سختی را از تو دور کرده و زبان انصاف برایت باز کرده و همه دنیا را برایت روا نموده و خود دارت کرده و اسارت را برداشته و برای عبادت پروردگارت فرصت داده و کم بود مالش را بر خود هموار کرده و بدانی که پس از خویشاوندانت او سزاوارتر مردم است بتو در زندگی و مرگت و شایسته خلق است بیاری و کمکت و در پناه خدا بودنت از جانت بر او دریغ مکن هرگز چون نیاز بتو پیدا کرد.
حق بنده‌ای که آزادش کردی اینست که بدانی خدایت حامی و نگهدار و یاور و پناهش نموده است و او را وسیله و واسطه میان تو و خود ساخته و سزا است که از دوزخت برکنار دارد و آن ثواب او است در آینده و میراثش از آن تو است در دنیا اگر خویشاوندی ندارد به عوض مالی که خرجش کردی و حقی که از او برآوردی و اگرش رعایت نکنی بسا که میراثش بر تو گوارا نباشد و لا قوه الا بالله.
حق کسی که بتو احسانی کرده اینست که شکرش کنی و احسانش را یاور باشی و گفتار خوب برایش نشر کنی و دعای خالصانه میان خود و خدا برایش بنمائی که اگر چنین کنی در نهان و عیان شکرش کردی و اگرت ممکن شد عوضش بدهی و گر نه در انتظار آن باشی و در دل نگیری.
حق اذان‌گویت اینست که بدانی بیاد پروردگارت آرد و به بهره‌ات فرا خواند و بهتر یاورانت باشد بر انجام فریضه‌ای که خدا بر تو بایست کرده و تشکرش کنی بر آن چون تشکر بر احسان‌کننده بتو و اگر در خانه‌ات بدان شکی داری بر امر خدا شک مکن و بدان که او نعمت خدا است بر تو به نعمت خدا خوشبین باش بحمد بر آن در هر حال و لا قوه الا بالله.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 12
(1) حق پیشنمازت اینست که بدانی نماینده تو است بدرگاه خدا و ورود در آن و از تو سخن گفته و تو از او سخن نگفتی و بتو دعا کرده و تو باو دعا

نکردی و برای تو درخواست کرده و تو برایش درخواست نکردی و هراس ایستادن پیش خدا و درخواست از او را برایت کفایت کرده و تو کفایت آن را نکردی و اگر در این باره تقصیریست بعهده او است نه تو و اگر گنهکار باشد شریکش نباشی در آن و تو را برتری بر او نباشد خود را حافظ تو نموده و نمازش را حافظ نمازت کرده و از و برای این تشکر کن و لا حول و لا قوه الا بالله.
و حق همنشین تو اینست که در پهلویش بگیری و خوش برخوردش باشی و در سخنت با او رعایت انصاف کنی یکباره از او چشم بر مگیر و در سخن فهم او را رعایت کن و اگر تو پیش نشستی در برخاستن مختاری و اگر او پیش تو نشسته از جا برنخیز جز با اجازه او و لا قوه الا بالله.
حق همسایه حفظ او است چون غایب باشد و احترامش چون حاضر و یاری و کمکش در هر دو حال غیبتش را باز مجو و کاوش مکن که بدی درونش را بدانی و اگر بناخواسته فهمیدی چنان دژ و پرده بر آن باش که اگر نیزه‌ها از درون تو آن را بکاوند بدان نرسند که بر آن پیچیده باشد، ندانسته او گوش‌گیر او نباش در سختی رهاش نکن و در نعمت باو حسد مورز از لغزشش درگذر و خطایش را ببخش و چون بر تو نادانی کند تا توانی بردبار باش از این بدر مباش که با او بسازی و دشنام را از او بگردانی و مگر نصیحت‌گو را در باره او بیهوده سازی و معاشرت محترمانه با او بکنی لا حول و لا قوه الا بالله.
حق یار اینست که تا توانی با او به بخشش همکار باشی و گر نه به انصاف با او رفتار کنی و گرامیش داری بگونه‌ای که گرامیت میدارد و حافظش باشی چنانی که حفظت می‌کند و در پذیرائی بر تو پیشدستی نکند و اگر کرد عوضش بدهی و آنجا که شایسته مهر است کوتاهی نکنی و بر خود لازم دانی خیرخواهی و نگهداری و کمک باو را در طاعت پروردگارش و بر خودش در جلوگیری از گرایش بمخالفت پروردگارش و بر او رحمت باشی نه عذاب و لا قوه الا بالله.
حق شریک آنست که اگر غایب شود کارش را بکنی و اگر حاضر است همکارش باشی تصمیم نگیری در برابر او و برای خود بی‌نظر او کار نکنی مالش را حفظ کنی و در آن خیانت نکنی از بیش و کم چه که بما رسیده دست خدا بر سر شریکها است تا بهم خیانت نکنند و لا قوه الا بالله.
حق مال اینکه جز از حلالش برنگیری و جز در حلالش خرج نکنی و از محلی که باید بدیگر جای نبری و از آنجا که سزد آن را نگردانی و اگر از خداست جز براه خدایش ننهی و

دیگری که بسا سپاست نکند در آن مال بر خود مقدم نداری و خصوص در میراث خوری که پس از تو در آن خوب نکند و بطاعت پروردگارت بکارش

نزند و تو در این خلاف باو کمک کار باشی یا مال تو را بکار خداپسند صرف کند و او غنیمت برد و تو گناه و حسرت و ندامت و پیگردی در قیامت و لا قوه الا بالله.
(1) حق بستانکارت اینکه اگر داری باو بپردازی و کارش بسازی و ثروتمندش کنی و او را باز پس نزنی و معطل نکنی زیرا رسول خدا (ص) فرمود پس ندادن ثروتمند ستم است و اگر ناداری او را بگفته خود خشنود داری و بخوشی از او درخواست مهلت کنی و با لطف او را از خود برگردانی و بهمراه از دست رفتن مالش با او بد رفتاری نکنی که این پستی است و لا قوه الا بالله.
حق آنکه با تو آمیزد اینست که فریبش ندهی گولش نزنی دروغش نگوئی و غافلگیرش ننمائی نیرنگش نبازی و مانند دشمنی که برطرفش ابقاء نکند کار او را نسازی و اگر بتو اعتماد کرد تا توانی برایش خیراندیش باشی و بدانی زیان رساندن بخود واگذار بر تو ربا است و حرام است و لا قوه الا بالله.
حق طرفی که دعوی بدو داری اینکه اگر دعویت درست است در گفتگوی موضوع دعوی آرام باشی چون دعوی بر گوش طرف گرانست و سخت است و دلیل خود را با نرمش و مهلت و بیان خوش و لطف بمیان آور و از بیان دلیل بستیزه و قیل و قال و جنجال نپرداز تا دلیلت از میان برود و چیزی بدست نیاید و لا قوه الا بالله.
حق مشورت‌خواه: اگر رای حاضری برایش داری در اندرزش بکوش و نظرت را که اگر بجای او بودی خود بکار می‌بستی باو بگو و باید با مهرورزی و نرمش باشد زیرا نرمش هراس براست و سخت‌گوئی انس برانداز و اگر خود نظری برای او نداری و کسی را برایش داری که به رای او اعتماد داری و برای خودت می‌پسندی دلیلش باش بدو و ارشادش کن بسوی او تا از خیرخواهی نگاهی و از اندرز کم ننهی و لا حول و لا قوه الا بالله.
حق کسی که با او مشورت کنی اینست که در نظری که بتو میدهد بدبین نباشی و نظری که بتو میدهد یک رای است و هر کس نظری دارد و تو در عمل برای مختاری اگرش متهم داری با اینکه تهمت باو روا نیست اگر در نظرت شایسته مشورت است و در نظری که بتو دهد تشکر کن و اگر پسند تو است خدا را حمد کن و آن را برادر خود با تشکر بپذیر و در صدد عوض دادن باش اگر بتو روی آورد و لا قوه الا بالله.
حق کسی که نصیحت خواهد اینست که بخوبی باو اندرز دهی از راهی که بگوشش سبک آید و پاسخی که خردش بپذیرد زیرا هر خردی تاب سخن خاصی دارد که میفهمد و می‌پذیرد و

باید روشت مهربانی باشد و لا قوه الا بالله.
(1) حق نصیحت‌گو اینست که در برابرش فروتن باشی و باو دل بدهی و خوب باو گوش کنی تا اندرز او را بفهمی و آن را بسنجی و اگر درست باشد خدا را بر آن سپاس گوئی و از او بپذیری و قدرش بشناسی و اگر در آن موفق نباشد رحمش کنی و تهمتش نزنی و بدانی که خطا رفته مگر باو بدبین باشی و سزاوار تهمت باشد که بهیچ کارش در هیچ حال اعتنا مکن و لا قوه الا بالله.
حق بزرگسال اینست که گذشت سن و حرمت اسلامی او را محترم شماری اگر فضیلت اسلامی داشته بر تو اگر ستیزه باشد رو در روی او نایستی در راه جلو او نیفتی و رهنمای او نگردی او را بنادانی نگیری و اگر بر تو نادانی کرد تحمل کنی و بخاطر سن و مسلمانیش او را گرامی داری چون حق سالخوردگی هم بمانند حق مسلمانیست و لا قوه الا بالله.
حق خردسال اینکه باو مهربان باشی و او را پرورش و آموزش دهی، از او درگذری و پرده پوشی کنی و نرمش کنی و کمکش کنی و خطاهای نوجوانیش را نهان داری که سبب توبه او گردد و با او مدارا کنی و کشمکش نکنی که مایه کندی رشد او شود.
حق سائلی که صدق نیازمندیش را بفهمی اینکه باو چیزی بدهی و اگر توانی نیازش را برآوری و در گرفتاریش باو دعا کنی و در درخواستش باو یاری کنی و اگر در صدق او شک داری و سابقه تهمت دارد باو توجه مکن که مبادا کید شیطان باشد و خواهد تو را از خط خود باز دارد و تو را از قرب پروردگارت منحرف کند ولی بر او پرده‌پوشی کن و بخوشی او را رد کن و اگر در باره او بر خود مسلط شوی و با این حال باو عطا کنی کار خوبیست.
حق خواستار از او اینکه هر چه دارد با تشکر از او بپذیر و حق بخشش او را بشناس و اگر دریغ کرد راه عذرش را بجو و باو خوشبین باش و بدان که از مال خود دریغ کرده و سرزنشی ندارد و گرچه ناحق باشد زیرا آدمی بطبع خود ستم‌پیشه و ناسپاس است.
حق کسی که از قضا بدست او در گفتار یا کردار بدی رسیده اینست که اگر تعمد کرده گذشت از او بهتر است زیرا مایه ریشه‌کنی دشمنی است و موافق ادب است با اینکه مانند آن از بسیاری محروم سر میزند زیرا میفرماید (41- الشوری) هر آینه کسی که کین کشد از ستمی که باو رسد گناهی و بازخواستی بر او نباشد- تا در آیه (43 فرماید هر آینه کسی که شکیبا شود و درگذرد) از کارهای استوار باشد و خدای عز و جل فرماید (126- النحل) و اگر کیفر کنید بمانند آنچه باشد که کیفر شدید و اگر شکیبا شوید البته که آن بهتر است برای شکیبایان، این حکم تعمد است و اگر تعمدی نباشد تو او را بکین کشی ستم مکن تا بتعمد خطا را عوض دهی و

نرمش کن و او را با لطفی که توانی برگزار کن و لا قوه الا بالله.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 15
(1) حق عموم خاندانت اینکه سلامتی همه را در دل گیری و سایه مهر خود را بر سرشان بگسترانی و با بدکارشان نرمش کنی و الفت و صلاح آنان را بخواهی و از خوشکردارشان بخود و تو تشکر کنی که خوشکردار هر کدام بخودشان احسان بتو است در صورتی که بتو آزار نرساند و خرج خود را تأمین کند و خود را از تو باز دارد همه را مشمول دعای خود ساز و همه را یاری کن و هر کدام را بمقام او نسبت بتو وادار سالخورده آنان را پدر خود شمار و خردسالشان را فرزند بدار و میانه سالشان را برادر، هر کدام نزد تو آیند با لطف و مهر با آنها برخورد کن و با برادر خود صله رحم کن چنانچه برادر با برادر باید کند.
حق اهل ذمه و پناهنده با سلام اینکه بپذیری آنچه را خدا از آنها پذیرفته و حقی را که خدا برایشان مقرر کرده از پناهندگی و تعهد وی بپردازی و از آنان در آنچه خواستند و بر آن وادار شدند سخن گوئی و در آنها قضاوت کنی بدان چه خدا حکم کرده در رفتار با آنان و رعایت پناه الهی و تعهد او و تعهد رسول خدا (ص) مانع ستم تو بر آنها باشد زیرا بما رسیده آن حضرت فرمود:" هر که بر هم عهدی از غیر مسلمانان ستم کند من خصم او باشم" از خدا بترس و لا حول و لا قوه الا بالله این پنجاه حق است که فراگیر تو باشند در هیچ وضعی که بایدت رعایت آنها از آنها بدر مشو و عمل کن بدانها و یاری جو بخدا جل شانه در این باره و لا حول و لا قوه الا بالله و سپاس از آن پروردگار جهانیانست.
(از سه سندی که در باره کلیات حقوق در متن آمده همین سند آخر را که اعم و اتم بود ترجمه کردیم مترجم).
(2) 3- از فقه الرضا: روایت است که از دوستان پدرت مبر تا درخشانیت فرو کشد، و روایت است که رحم چون دور باشد جوشان شود و چون بهم بچسبد نابود گردد و روایت است که:
دو سال سفر کن برای احسان به پدر و مادر یک سال سفر کن برای صله رحم، یک میل (2 کیلومتر) برو و بیماری را عیادت کن، دو میل برو جنازه‌ای را تشییع کن سه میل برو و برادر دینی را دیدار کن، پنج میل برو مظلومی را یاری کن، شش میل برو بداد درمانده‌ای برس ده میل برو برای برآوردن نیاز مؤمن و بر تو باد آمرزشخواهی.
و روایت داریم که به پدران خود نیکی کنید تا پسرانتان بشما نیکی کنند، از زنان مردم دست بکشید تا زنانتان عفیف باشند و روایت داریم: که برادر بزرگ بجای پدر است و روایت داریم که رسول خدا (ص) چشم‌انداز خود را میان همنشینانش قسمت میکرد و هرگز چیزی از او خواسته نشد که بگوید: نه پدر و مادرم بقربانش و از کسی بر گناهی که کرد گله نکرد و

روایت داریم که هر که میان سخن برادر مؤمنش بدود گویا پنجه بروی کشیده، و روایت داریم که
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 16
(1) رسول خدا (ص) سه تا را لعن کرده تنها خور توشه سفر خود، تنها سوار بیابان، تنها خواب کن در یک خانه و روایت داریم که هر جمعه تحفه‌ای از میوه و گوشت برای خاندانهای خود ببرید تا به جمعه شاد باشند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 17
(1)

چند باب: در باره معاشرت با خویشاوندان و بردگان و خدمتکاران بیشتر در درون خانمان

باب دوم: خوشرفتاری با پدر و مادر و فرزندان و حقوقشان بر یک دیگر و منع از حق‌نشناسی

اشاره

آیات قرآن: 1- (در سوره بقره آیه 83) و چونان که ستاندیم از بنی اسرائیل پیمان بر اینکه نپرستند جز خدا را و بر احسان به پدر و مادر.
2- در انعام (151) بگو بیائید تا بر شما بخوانم آنچه را که حرام کرد بر شما پروردگار از اینکه انباز نسازید چیزی را و بپدر و مادر احسان کنید و نکشید فرزندانتان را از نداری، ما هستیم که روزی دهیم شما را و آنان را.
3- در سوره توبه (آیه 23) ایا کسانی که ایمان آوردید برنگیرید پدرانتان را و برادرانتان را اولیاء خود اگر برگزینند کفر را بر ایمان و هر که از شما بدانها پیوندد آنان همان ستمکارانند 24- بگو اگر باشند پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و همسرانتان و عشیره‌تان و دارائیها که بدست آوردید و تجارتی که از کسادش ترسانید و خانه‌های نشیمن که پسندید محبوبتر نزد شما از خدا و رسولش و جهاد در راهش پس درنگ کنید تا خدا فرمانش را بر شما برآورد و خدا رهنمائی نکند مردم بزهکار را.
4- سوره اسراء (آیه 23) فرمان داد پروردگارت که نپرستید جز او را و احسان به پدر و مادر را چون که نزد تو پیر شوند یکیشان یا هر دو برویشان اف مگو و انده‌شان نکن و سخن محترمانه بآنها بگو.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 18
(1) 24- و تواضع کن در برابر آنان با مهربانی و بگو پروردگارا بدانها مهربان باش چنان که مرا با مهربانی پروریدند.
25- پروردگارتان براز دلتان داناتر است اگر شایسته باشید راستش که او بر توبه‌کاران بسیار آمرزنده است.
سوره مریم (14) و احسان بپدر و مادرش و نبود زورگو و گنهکار. 32- فرمود و احسان بمادرم و نساخت مرا زورگو و بدبخت.
6- سوره العنکبوت (آیه 8) و سفارش کردیم آدمی را در باره پدر و مادرش به نیکی و اگر با تو در افتند که مشرک شوی بمن بدان که دانش بدو نداری فرمانشان مبر برگشت شماها بسوی من است و آگاه سازم شما را بهر چه میکردید.
7- سوره لقمان (آیه 14) و سفارش کردیم آدمی را در باره پدر و مادرش بدل کشیده او را مادرش به سستی بر سستی و از شیر بریدنش در دو سال است که باید شکر کند مرا و پدر و مادرش را بسوی من است گردش- 15- و اگر با تو در افتند تا مشرک شوی بر من بدان که ندانی فرمانشان مبر و هم‌صحبت آنها باش در دنیا بخوبی.
8- سوره احقاف آیه (15) و سفارش کردیم بآدمی در باره پدر و مادرش

باحسان به دل کشیده او را مادرش بناخواه و او را زائیده بناخواه و سختی و دوره آبستنی و شیر بریدنش سی ماه است.

اخبار این باب:
(2) 1- کافی بسندش تا یک راوی از امام ششم (ع) گوید نزد آن حضرت بودم که به عبد الواحد انصاری در باره بر بوالدین فرمود در زمینه تفسیر قول خدا عز و جل که" و بالوالدین احسانا" ما حاضران پنداشتیم مقصود حضرتش تفسیر آن آیه‌ایست که در سوره مبارکه بنی اسرائیل است (آیه 23)" فرمانداده پروردگارت که نپرستید جز او را و در باره والدین باحسان بر آنان" و چون پس از آن بدیدارش رسیدم از حضرتش آیه را پرسیدم (این پرسنده زراره بوده که کلمه عمن رواه در سلسله سند روایت تصحیف کلمه زراره است) آن حضرت فرمود مقصود من آن آیه بود که در سوره لقمان است (آیه 14)" و سفارش کردیم آدمی را در باره والدینش به نیکی کردن کلمه حسنا در قرائت معروفه در قرآن ثبت نشده و بسا قرائت خاص ائمه باشد و یا تفسیر عرفی جمله باشد امام فرمود که دنبال سفارش در آیه آمده است و اگر با تو در افتند که شریک سازی با من چیزی را که ندانی پس فرمانشان مبر (یعنی سفارش را بدینجا محدود کرده است) پس
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 19
زراره گفت راستش آن سفارش سوره بنی اسرائیل بالاتر است که فرمان داده بصله پدر و مادر و رعایت حقشان در هر حال و گرچه درافتند با تو در اینکه شریک سازی با من آنچه را ندانی (زراره به اطلاق آیه استناد کرده پس امام فرمود: نه بالاتر نیست بلکه در آیه لقمان هم فرمان داده بصله آنها و اگر چه با او برای شرک درافتند و در این آیه نیفزوده در حق آنان جز عظمت و والائی (و نهی در خصوص پیروی آنها در شرک است و آیه بنی اسرائیل هم تا این جا اطلاق ندارد چون امر بدعای خیر برای آنها کرده که مخصوص بوالدین مسلمانست بقرینه طلب آمرزش اخروی که شامل کافر نیست ولی در دنبال آیه لقمان که آیه (15) است پس از نهی از پیروی در شرک فرموده" در دنیا بخوبی با آنها برخورد کن که شامل مشرک هم می‌شود" و نیفزوده خداوند در این آیه نسبت بحق آنها مگر عظمت و والائی پایان خبر کافی.
(1) شرح مصنف گفته این خبر از اخبار سخت و غامض است که هر دسته از بزرگان علماء و اهل حدیث در حل آن برای دور و دراز رفته‌اند و با رجوع بگفته‌اشان در شایان توجهی نسفته‌اند و در آن اعتراضاتی است از نظر لفظ که کلمات آیه در حدیث با قرآن موافق نیست و از جهت معنا و

مضمون (سپس در حل آن از کلام خود و دیگران چند وجه مفصل آورده که به زبان علمی و ادبی اداء شده و برای پارسی زبانان که منظور از این ترجمه‌اند سودی ندارد و بلکه مایه سرگیجه آنها است و از این رو نظر بترجمه مشروح حدیث که برای عموم مفهوم است و همه اعتراضات در ضمن آن حل شده با استفاده از مجموع کلمات اعلام از ترجمه آنها صرف نظر شد تا جواب پنجم که بیان بیشتری در شرح حدیث دارد.
(2) پنجم جوابیست که برخی شارحان حدیث یا شارحان کافی یاد کرده‌اند و بدنبال کلام فضلاء پیشین نامبرده و ضمیر قال را در هر دو جا راجع به امام (ع) دانسته جز اینکه والدین را تفسیر بوالدین در علم و حکمت کرده که مقصود از آنها پیغمبر و امام است و گفته کلمه اعظم در فرموده او که ان ذلک اعظم اشاره است بگفته خدای تعالی و اگر با تو در افتند والدین و کلمه اعظم فعل ماضی است بمعنی عظم با تشدید یعنی بزرگ داشت و ان یامر مفعول آنست بتاویل بمصدر و مقصود از آن فرمان بصله است نسبت بوالدین که در گفته پیش است و در کلام پیوست بدان که فرموده خدا است" و شکر کن مرا و والدینت" و فرموده او که صاحبهما و اتبع و امام پس از خواندن" و ان جاهداک" فرموده: این گفتار بزرگ کرده فرمان صله بوالدین و حقشان را در هر حال چون بیان کرده که واجب است صله آنها و طاعتشان با زجر و منع از والدین نسبی تا چه رسد بدون آن الا و خلاصه گفته این شارح اینست که امام در تفسیر آیه فرموده واجب است بر بوالدین علمی که امام و پیغمبرند حتی با منع از طرف والدین نسبی و این

معنای خوب و درستی است فی نفسه ولی از ظاهر حدیث بدور است و موجب اختلاف معنی والدین در حجله‌ها).
(1) شارح نامبرده گوید: سپس امام این جمله کلام خدا را خوانده که: و ان جاهداک، و بقول خودش" لا: نه" فهمانده که مقصود ظاهرش نیست که مبارزه والدین با فرزند خود درکشیدن او بشرک باشد و نهی فرزند از اطاعتشان در آن بلکه مقصود فرمان بصله والدین علمی است و اگر چه منع کنند او را دو مانع که ابو بکر و عمرند از آن والدین و نیفزوده این گفته خدا جز عظمت و والائی حقشان را.
و گواه آورده بر این توجیه خود بروایت اصبغ گذشته در باب اینکه والدین رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین باشند و گفته مقصود تاویل بطن آیه است و منافات ندارد با تفسیر ظاهرش به وجه دیگری (حدیث اصبغ را مصنف در کتاب امامت در باب 15 زیر شماره 22 از ج 1 کافی ص 428 آورده- از پاورقی صفحه 32).
(2) ولی مؤید آنست روایت مؤلف کتاب تاویل الایات الظاهره بنقل از

تفسیر محمد بن عباس بن ماهیار با سند صحیح وی از عبد الله بن سلیمان که من حاضر بودم با جابر جعفی نزد امام پنجم (ع) که حدیث میفرمود: براستی رسول خدا و علی (ص) همان والدین باشند، عبد الله ابن سلیمان گفت و از امام پنجم (ع) شنیدم که میفرمود از ما است آنکه حلال کرده (خدا) برایش خمس را و آنکه قرآن صدق برایش آمد و از ماست آنکه باورش داشت (اشاره است بآیه 23 سوره الزمر مترجم) و از ماست فرمان مودت در کتاب خدا عز و جل و علی و رسول خدا (ص) همان والدین باشند و فرمانداده خدا نژادشان را به تشکر از آنان (در سوره لقمان مترجم).
(3) و باز بسند صحیح دیگر تا زراره از عبد الواحد بن مختار آورده که وارد شدم بر امام پنجم (ع) و فرمود: آیا ندانی که علی (ع) یکی از والدین است که خدا عز و جل فرموده اینست که شکر کنی برای من و برای والدینت زراره گفت نفهمیدم کدام آیه است آنکه در سوره بنی اسرائیل است یا آنکه در سوره لقمان است گفت مقدر شد که بحج رفتم و نزد امام پنجم بار یافتم و چون با او تنها شدم گفتم: قربانت حدیثی را عبد الواحد آورد فرمود: آری درست است، گفتم مقصود از آن کدام آیه است آنکه در لقمانست یا آنکه در بنی اسرائیل؟ فرمود: آنکه در لقمانست (و ظاهر امر اینست که مورد شک زراره خصوص کلمه والدین بوده که امام آن را برای عبد الواحد تاویل کرده که آیا مقصود والدین در کدام از دو سوره است نه شک در بالوالدین احسانا که مخصوص به بنی اسرائیل است و نه شک در جمله أَنِ اشْكُرْ لِی وَ لِوالِدَیْکَ تا إِلَیَّ الْمَصِیرُ که مخصوص سوره لقمانست و باین نظر اشکال از دو چیز برطرف می‌شود خلاصه از پاورقی ص 33 آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 21
(1) و باز بسند دیگر از جابر آورده که شنیدم امام پنجم (ع) می‌فرمود: وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ، منظور رسول خدا (ص) و علی (ع) باشند و از این اخبار برآید که در روایت کافی تصحیف و تحریفی شده و کلمه عمن رواه در سند تصحیف عن زراره است که برخی اعتراضات دیگر هم برطرف می‌شود ولی تطبیق آن بر آیه بسیار مشکل است و برخی تاویلات در کتاب الامامه یاد کردم (مؤلف در کتاب الامامه (ج 22 ص 270) حدیثی از کافی آورده که کلمه والدین در آیه سوره لقمان أَنِ اشْكُرْ لِی وَ لِوالِدَیْکَ را بوالدین علمی تاویل کرده و بدنبالش بیان مفصلی دارد در توجیه آن بدان جا رجوع کن (از پاورقی ص 34).
(2) 2- کافی بسندش تا محمد بن مروان که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: راستی مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا بمن سفارشی فرما و آن حضرت فرمود: چیزی را شریک خدا مگیر و گرچه بآتش سوخته شوی و شکنجه گردی جز که دلت پای‌بند ایمان باشد و پدر و

مادرت را فرمانگزار باش و بآنها نیکی کن زنده باشند یا مرده و اگر بتو فرمایند از خاندان و دارائیت بیرون شو آن را انجام بده که آن از ایمان است.
(3) بیان:" چیزی را شریک خدا مگیر" یعنی: نه بدل و نه بزبان یا مقصود همان اعتقاد به شریک است و بمعنای یکم استثناء متصل است یعنی جز اینکه بترسی از سوختن یا شکنجه و از روی تقیه و حفظ جان سخن شرک بگوئی و دلت وابسته بایمان باشد چنانچه خدا سبحانه در داستان عمار فرموده (در 106 النحل) آنجا که وادار شد بشرک و بزبان آورد" جز کسی که وادار شد و دلش وابسته بایمان بود".
و پدر و مادرت را فرمانگزار باش فعل مقدری دارد که فعل مذکور تفسیر آنست و اگر محذوف را پس از آن در تقدیر گیرند دلالت بر حصر و تاکید هر دارد و اگر پیش از آن باشد همان تاکید را رساند چنین گفته‌اند و من گویم می‌شود فعل دیگر در تقدیر باشد که و ارع است یعنی رعایت کن والدینت را و فرمانگزارشان باش.
و نیکی کن بدانها امر است ... مرده باشند بآمرزشخواهی و پرداخت وام آنها و عبادت به نیابت از آنها و خیرات و صدقه برای آنها و هر چه مایه ثواب بودن آنها باشد.
(4) و اگرت فرمان دادند که بدرا از خانواده‌ات یعنی به طلاق دادن زنت" و از مالت" به بخشیدن آن که این از ایمانست یعنی از شرائط آنست یا مایه کمال آن و ظاهرش وجوب طاعت آنهاست در غیر گناه و گر چه کار مکروهی باشد خصوص اگر ترکش سبب خشم و اندوهشان گردد، و این دور نباشد ولی تکلیف سختی است و بسا که حرج بزرگی باشد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 22
سخن فقهاء در باره احسان بوالدین:
(1) محقق اردبیلی قده (در زبده البیان ص 209) گفته: عقل و نقل دلیلند بر حرمت ناسپاسی پدر و مادر و وجوب طاعت پیروی پدر و مادر و فرمانبری از آنها از آیات و اخبار فهم شود و برخی علما نیز بدان تصریح دارند و در مجمع البیان گفته: و بالوالدین احسانا، یعنی فرمان داده باحسان بوالدین و سفارش کرده باحسان بدانها بویژه در حال پیری آنها و گرچه در هر حال باشند فرمانبریشان واجب است ولی نیاز بدان در حال پیری بیشتر است و فقهاء در کتب خود گفتند: پدر و مادر را میرسد فرزند را از جنگ و جهاد بازدارند تا زمانی که بر او معین نباشد بدستور امام یا هجوم کفار بر مسلمانان ناتوان از دفاع، و بعضی فقهاء جد و جده را هم در حکم آنان دانستند.
(2) در شرح شرایع گفته: چنانی که اذن آنها در جهاد معتبر است در سفر مباح و مستحب واجب عینی باشد چون خداشناسی و شناخت پیغمبر و

امام و معاد نیاز باجازه آنها ندارد و اگر برای بیش از آن باشد که واجب عینی است چون قدرت بر رد شبهه مخالفان و دلیل آوردن برای ترویج دین زائد بر حد واجب وجوب کفائی دارد و حکم سفر بمانند آن از علوم واجب کفائی چون فقیه شدن اینست که اگر من به الکفایه باشد اذنشان شرط است، و وجود من به الکفایه در زمان ما بعید است زیرا وجوب فقیه شدن نمیتواند ساقط شود بوجود صد مجتهد در همه عالم ولی اگر سفر در جز آن باشد از علوم مادی که واجب نباشند موقوف باذن آنها است و در علوم دینی هم در صورتیست که در شهرش کسی نباشد آنچه را نیاز دارد باو بیاموزد و در سفر فائده بیشتری که مهم باشد چون فراغت خاطر برای تحصیل یا استاد بهتری که زودتر به هدف خود رسد وجود داشته باشد و گر نه باز هم اجازه آنها لازم است و از اینجا دانسته شود وجوب پیروی آنها تا آنجا که بر فرزند واجب گردد ترک واجب کفائی با وجود من به الکفایه ولی این حکم مخصوص است بسفر و بسا که در غیر سفر هم چنین باشد هر گاه کار فرزند مشقت بار باشد.
(3) و حاصل اینست که آنچه از ادله برآید غمناک کردن پدر و مادر ناسپاسی و حرام است مگر در آنجا که جوازش شرعا معلوم باشد مانند گواهی بر آنها با اینکه برخی از قبول آن هم منع کردند در صورتی که آیه (135- النساء) صراحت دارد بوجوب شهادت بر آنها و فائده آن قبول است و قبول شهادت فرزند بر علیه آنها تکذیب آنها است و حرمت آن در خبر گذشت و ظاهر آیه هم هست و طاعتشان واجب است و روا نیست مخالفتشان در کاری که برای فرزند سودمندتر است و زیانی بحال دین و دنیای او ندارد و یا اینکه از وضع همگنانش بدر

می‌شود و از وضع متعارف و شایسته او نیست و مورد مذمت عقلاء میگردد و خردمندان معترفند که حق اینست که چنین نباشد و نیازی بدان ندارد و ترکش بدو زیانی نرساند.
(1) و بسا که در همه کاری اطاعت والدین واجب باشد برای عموم دلیل مگر آنچه دلیل بر خلاف دارد و جواز مخالفت در آن شرعا معلوم است بحکم اجماع و مانند آن چون ترک هر واجب عینی و هر مستحب جز آنچه استثناء دارد و وجوب طاعت والدین منحصر به انجام واجب و ترک گناه نیست که نسبت بهر کس مراعات می‌شود زیرا فرق است میان فرزند و دیگران و ظاهر عموم وجوب طاعتست در مورد فرزند نسبت بوالدین.
(2) شهید در قواعدش گفته: قاعده‌ایست در باره حقوق والدین شک نیست که هر چه حرام یا واجب است نسبت به بیگانگان نسبت به پدر و مادر هم همان حکم را دارد و این دو در اموری اختصاص دارند.
1- سفر مباح بی‌اجازه آنان حرامست و چنین است سفر مستحب (مانند

زیارت و دیدار مؤمنان) و گفتند سفر برای تجارت و طلب علم جائز است اگر استفاده از تجارت و تحصیل علم در شهر آنان ممکن نباشد چنانچه در سابق آن را ذکر کردیم.
2- بعضی گفتند اطاعتشان در هر کاری واجب است و گر چه در مورد شبهه باشد و اگر به او امر کردند که با آنها مال مشتبه را بخورد واجب است زیرا طاعت آنان واجب است و ترک شبهه مستحب است.
3- اگر او را بکاری بخوانند وقت نماز رسیده نماز را پس اندازد و بدان کار پردازد.
4- آیا حق دارند او را از نماز بجماعت باز دارند حق اینست که بطور مطلق نه، بلکه در برخی موارد که مخالفتشان بر آنها دشوار آید مانند اینکه در تاریکی برای نماز برود چون نماز عشاء و صبح که بسا خطر دارد.
(3) 5- حق دارند که او را از شرکت در جهاد باز دارند در صورتی که واجب عینی نباشد چون به صحت پیوسته که مردی گفت: یا رسول الله من با تو بیعت کنم به هجرت از وطن و جهاد فرمودش پدری یا مادری داری؟ گفت: آری هر دو را دارم، فرمود: از خدا مزد میخواهی؟ گفت: آری، فرمود برگرد نزد پدر و مادرت و با آنها خوشرفتاری کن.
6- درست‌تر اینست که رواست برای هر دو منع فرزند از عمل بواجب کفائی در صورت علم یا ظن باینکه دیگران انجام میدهند چون مانند جهاد است که حق منع دارند.
7- اگر در نماز مستحبی باشد بقول برخی علماء اگر پدر یا مادر او را بخوانند آن را ببرد و اجابت کند چون بصحت پیوسته از رسول خدا (ص) که زنی پسر خود را که در حال نماز بود

خواند فریاد زد (1) ای جریح و او گفت: بار خدایا مادرم را و نماز را، مادر گفت: ای جریح باز گفت: مادرم و نمازم (و پاسخ مادر را نداد) فرمود: نخواهد مرد تا رو در روی زنان فاحشه شود الحدیث.
(2) و در روایت دیگر است که آن حضرت (ص) فرمود: اگر جریح فقیه بود میدانست که پاسخ بمادرش افضل از نمازش بود (جریح عابدی اسرائیلی بوده و مادری داشته و او عادت به نماز داشته و چون مادر مشتاقش میشده میگفته: ای جریح و او میگفته مادر جان نماز است و بار دیگر مشتاقش شد و او را خواند و باز گفت مادر نماز در پیش است، مادرش گفت بار خدایا نمیرانش تا باو زنان بدکاره را بنمائی.
در میان بنی اسرائیل یک زن بدکاره بود که خود را در نمازخانه جریح افکند و وی او را زد و دشنام داد و بیرون کرد و آن زن خود را بزیر چوپانی کشید تا آبستن شد و نوزادش میان مردم بود و گفت: این از جریح است و مردم بر سر او نماز خانه‌اش ریختند و آن را بن کن کردند و آثارش را برانداختند

و خود جریح را نزد حاکمشان بردند بهمراه نوزاد و جریح رو به نوزاد کرد که باذن خدا بمن بگو که پدرت کیست؟ و از که باشی؟ کودک گفت: من از فلان چوپانم و داستان را گفت و مردم بهمراه حاکم از او عذر خواستند و صومعه او را باز ساختند از نقره و طلا و آن زن را سنگباران کردند- از پاورقی ص 37 و 38).
و این حدیث دلالت دارد بر جواز بریدن نماز مستحبی بخاطر مادر و بطریق اولی دلالت دارد بر حرمت سفر بی‌اجازه او زیرا دوری از فرزند ناگوارتر است از اینکه او می‌خواست بوی بنگرد و بدو رو آورد.
(3) 8- دور کردن آزار از آن دو، و گر چه اندک باشد که نه خود بدانها برساند و تا تواند از آزار دیگران هم بدانها جلو گیرد.
9- ترک روزه مستحبی مگر باجازه پدر و در این باره به نصی در باره مادر برنخوردم.
10- ترک قسم و تعهد مگر باجازه مادر جز در فعل واجب یا ترک حرام و در باره نذر بنص خاصی برنخوردم جز اینکه گویند نهی از یمین شامل آنست جز باجازه او نباشد.
(4) یک آگهی: احسان بوالدین وابسته نباشد بمسلمانی آنها که خدای تعالی فرموده (14- لقمان)" و سفارش کردیم آدمی را به نیکی بر والدین خود و اگرت خواستند شریک من سازی چیزی را که ندانی فرمانشان مبر و رفتار کن در دنیا بخوبی با آنها" و این نص است و دلالت دارد بر مخالفت با آنها در امر بگناه و در حکم گفتار آن حضرتست: مخلوق حق طاعت ندارد در نافرمانی خالق.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 25
(1) اگر گوئی چه کنی با گفته خدای تعالی در (234 سوره البقره) و باز ندارید آن زنان را از شوهر کردن بشوهران خود (که آنها را طلاق دادند) این حکم شامل پدر هم هست و در باره منع از شوهر کردنست و طاعتش در آن بر پدر واجب نیست و اگر منع از کار مستحب باشد واجب نیست (طاعتش) در ترک مستحب.
گویم این در باره شوهر کردن بخصوص شوهران طلاق‌گو است و اگر از آن حرمت منع فهم شود وجهش اینست که زن را حقی است در عفت‌ورزی و خودداری و دفع ضرر طغیان شهوت و ترس از وقوع در حرام و قطع وسوسه شیطان بوسیله شوهر کردن و واجب است پدران بپردازند حقوق فرزندان را چنانچه عکس آن هم واجب است و اگر چه شوهر کردن مستحب است ولی در ترکش ضرر دین و دنیا است، و در مانند آن طاعت پدر و مادر واجب نیست پایان کلام شهید ره.
از آن پس محقق گفته: میتواند دعاء برحمت (در سوره اسراء) مخصوص غیر از پدر و مادر کافر باشد مگر منظور از آن تا زنده‌اند دعای برای این

باشد که خداشان توفیق دهد تا مسلمان شوند تامل کن.
(2) و ظاهر اینست که آزار آنها بحق مشروع ناسپاسی نباشد مانند گواهی بضرر آنها چون خدا فرموده (در آیه 135- النساء) (باید قائم بقسط باشید و گواهان بر ضرر خود باشید) یا پدر و مادر و گواه فرزند بر علیه آنها قبول است و اینکه گفته شود گواهی واجب است و قبول نیست چون که تکذیب آنان می‌شود بخوبی او راز حقیقت است و گر چه بعضی گفته‌اند و اما سفر مباح بلکه مستحب بی‌اجازه‌شان روا نیست چون ناسپاسی و عقوق است و از این رو فقها، چنان گفته‌اند و اما کار مستحب ظاهرا مشروط باجازه آنها نیست مگر خصوص روزه و نذر بنا بر گفته آنان و تحقیق آن در فقه است پایان (کلام اردبیلی در زبده البیان).
(3) 3- کافی بسندش تا ابی ولاد حناط که پرسیدم از امام ششم (ع) از قول خدا عز و جل (در بقره 83 در النساء 36 در الانعام 151 در اسری 23 از پاورقی 39) و به پدر و مادر احسان باید، این احسان چه باشد؟ پاسخ فرمود: خوشرفتاری با آنها و اینکه وانداری آنان را تا از تو بخواهند آنچه را بدان نیاز دارند و گر چه ثروتمند باشند آیا چنین نیست که خدا عز و جل میفرماید: (92- آل عمران) هرگز به نیکوکاری نرسید تا انفاق کنید از آنچه که دوست دارید.
راوی گفت: و آنگاه آن حضرت (ع) فرمود: و اما گفته خدا عز و جل در (23 سوره اسری)" و اگر برسد نزد تو به پیری یکی از آن دو یا هر دو اف بروی آنها مگو و آنها را از خود مران"
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 26
فرموده (1) اگرت دلتنگ کردند بدانها اف مگو و اگرت زدند آنها را از خود مران فرمود: و بگو براشان گفتاری محترمانه فرموده: اگرت زدند بدانها بگو بیامرزدتان خدا اینست گفتار محترمانه تو فرموده:" در بر آنها فروتن باش با مهرورزی" فرموده: بدانها خیره مشو مگر بمهربانی و دلسوزی و بر آنها بانگ مزن و دست بالای دستشان بر نیاور و از آنها گام پیش منه.
(2) بیان: وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً: یعنی بخوبی بآنها نیکی کن" خوشرفتار باش با آنها" نرمش کردن و خوشروئی و چهره گشاده و فروتنی و ترحم و هر چه مایه شادی آنها باشد، و در اینکه نیاکان نرینه و مادینه در حکم آنها باشند تامل است" و اگر چه ثروتمند باشند" و بتوانند هر چه را نیاز دارند با مال خود بدست آرند.
" لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ" ظاهر خبر اینست که مقصود از بر در آیه همان احسان به والدین است و می‌شود اعم از آنها باشد و آنها یک مصداق آن باشند و بر هر تقدیر گواه آوردن آیه یا برای اصل احسانست یا برای انفاق پیش از درخواست و در حال توانگری پدر و مادر چون مقید به فقر و درخواست نشده و نیازی نیست بتوجیه یکی از افاضل که گفته گویا گواه آوردن آیه

برای این است که در صورت توانگری والدین نیازی بانجام حاجت آنها نیست و انفاق از محبوب هم لزومی ندارد زیرا از غیر محبوب هم کافی است جز اینکه انفاق از محبوب بر نفس آدمی گران است و به بر نتوان رسید جز بدان و همچنین به بر والدین نتوان رسید جز بمبادرت بانجام حاجت آنان پیش از درخواست آنها و گر چه بی‌نیاز از آن باشند که این گونه بر سخت است بر آدمی زیرا باید همیشه در پرسش و جویش حال آنان باشد.
و وجه دیگر اینکه شادمانی والدین بمبادرت بانجام حاجتشان بیشتر است از انجام آن پس از درخواست چنانچه شادمانی کسی که بدو انفاق شود به بخشش محبوب بیشتر است از آن ببخشش از جز آن پایان سخن یکی از افاضل.
و من میگویم: بیاید در روایت کلینی و عیاشی که در قرائت اهل بیت علیهم السلام" مِمَّا تُحِبُّونَ" آمده بی‌لفظ لفظ من (هر چه را دوست دارید) و اطلاق و عمومش روشنتر است و میتوان گفت بنا بعموم بر بگفته مشهور از آیه فهم شود که کسی بدرجه ابرار نرسد جز اینکه همه آنچه را دوس
(3) طبرسی گفته: بر در اصل از وسعت و پهناوری است و بر در برابر دریا آید و فرق میان بر و خیر اینکه بر سودی باشد که بدیگری رسد ناگفته با توجه بدان و خیر با سهو هم صدق کند و ضد بر عقوق و ناسپاسی و ضد خیر شر است، یعنی هرگز به بر خدا نرسید جز بطاعت.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 27
(1) و در معنی بر در اینجا خلاف است، بقول ابن عباس و دیگران بهشت است و بقولی ثواب در بهشت، و بقولی طاعت و تقوی است و بقولی مقصود اینست که هرگز از ابرار که شایسته‌های پرهیزکارند نباشید (تا انفاق کنید از آنچه دوست دارید" یعنی تا انفاق کنید مال را.
و این تعبیر را کنایه از مال آورده چون همه مردم مال را دوست دارند و بقولی مقصود اموال دوست داشتن است که نفیس باشند نه زبون چون قول او سبحانه در (268- البقره) توجه نکنید به پلید که از آن انفاق کنید".
و بقولی مقصود پرداخت زکات واجب و وجوه مالیه لازم است که خدا مقرر کرده در اموال از ابن عباس است و بقولی شامل همه هزینه نهادن در راه خیر است.
و یکیشان گفته خدا سبحانه باین آیه آنان را بفتوت و مردانگی هدایت کرده که فرموده به بر من نرسید جز باحسان بر برادران خود و انفاق بر آنها از مال و جاه خود و آنچه دوست دارید و چون چنین کنید نیکی و لطف من بشما رسد" و آنچه انفاق کنید راستی که خدا خوب بدان دانا است" دو وجه دارد یکی اینکه خدا کم و بیش انفاق را میداند و به اندازه‌اش ثواب میدهد و دوم اینکه قصد شما را میداند که خوب است یا زشت و حساب

آن را دارد.
(2) اگر گویند چگونه چنین فرموده سبحانه با اینکه فقیر هم به بهشت میرسد و گر چه انفاق نمیکند پاسخش اینست که این سخن برای تشویق بانفاق است که مشروط بامکانست و اطلاق کلام برای مبالغه در ترغیب است و بهتر اینکه گفته شود مقصود اینست که به بر کامل با شرف والا نرسید تا انفاق کنید از آنچه دوست دارید پایان کلام طبرسی.
(در باره جمله ان اضجراک بیانی ادبی دارد که بکار پارسی زبانان ساده نیاید مترجم).
و گفتند: اف در اصل چرک زیر ناخنها است و در هر پلیدی بکار رفته و آنگاه در اظهار دلتنگی و بقولی بمعنی خوار شمردنست.
(3) و طبرسی بسندی تا امام ششم آورده که فرمود: اگر خدا لفظی کوتاه‌تر از" اف" در ناسپاسی والدین دانسته بود آن را آورده بود و در روایت دیگریست از آن حضرت که کمترین ناسپاسی اف است و اگر چیزی از آن کمتر و خوارتر بود از آن باز میداشت و مقصود اینست که بآنها از کم و بیش آزار مرسان.
" وَ لا تَنْهَرْهُما" یعنی آنان را مران بسختی و جیغ زدن و بقولی یعنی دریغ مکن از هر چه از تو خواستند چنانچه فرموده (9- الضحی) و اما سائل را دریغ مدار.
" وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا کَرِیماً" یعنی بنرمی و لطف و خوشی و زیبائی با آنها گفتگو کن که دور

باشد از بیهوده گوئی و زشت که بد دارند (1)" وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ" یعنی بسیار تواضع و فروتنی کن در برابرشان در گفتار و کردار برای نیکی و مهربانی بدانها و مقصود از ذل در اینجا نرمش و تواضع است نه زبونی و باز گرفته شده از فروهشتن پرنده بمال خود را در پیوستن جوجه‌اش بخود، گویا خدا سبحانه فرموده بچسبان پدر و مادرت را بخود چنانچه در کودکی تو با تو میکردند و چون عرب آدمی را بسادگی و کرنش وصف کنند گویند او خافض الجناح است: بال فرو آور.
(2) بیضاوی: افزوده که ذل بکسر قرائت شده به معنی انقیاد (کلام بیضاوی خلاصه شد مترجم).
ضجر و تضجر ترشروئی است در" لا تمل" یک بیان ادبی دارد و بدنبالش گوید شاید استثناء در لفظ:
الا برحمه منقطع باشد و مقصود نهی از چشم قره است و رقت نازک‌دلی است، بلند نکردن آواز نوعی رعایت اوست چنانچه خدای تعالی در (10: الحجرات) فرماید بلند نکنید آوازتان را بالای آواز پیغمبر.
(3)" و لا یدک فوق ایدیهما" ظاهر اینکه هنگام گفتگو دستت را بالای

دستشان بر نیاور چنانچه شیوه عرب است که هنگام سخنگوئی دستشان را میگشایند و می‌جنبانند، پدرم ره گفته مقصود اینست که چون چیزی بدانها دهی دستت را بالای دستشان مگیر و چیزی در دستشان بگذار بلکه دستت را برابرشان باز دار تا آن را برگیرند که با ادب‌تر باشد و بقولی مقصود اینست که چون خواستند تو را بزنند دستشان را مگیر.
(4) پیشگام آنها مباش یعنی در راه رفتن یا در میان مجالس نیز.
سپس بدان که شکی ندارد رعایت این امور از آداب خوب است ولی سخن در اینست که رعایت آنها واجبست یا مستحب و واجب هم که باشند ترکشان مایه عقوق و ناسپاسی است یا نه؟ بطوری که اگر بآنها اف گفت از عدالت بدر است و سزاوار کیفر و ظاهر اینست که انجام این امور گهگاهی عاق نام ندارد زبان ترک برشان طولانی نشود و از او ناخشنود نگردند به بدرفتاری او و کم حرمت نگهداریش نسبت بدانها و دور نیست گفته شود این کارها اگر سبب اندوه آنها نشوند و از روی بی‌اعتنائی بمقام آنها نباشند حرام نیستند بلکه آدابی پسندیده‌اند و اگر مایه خشم آنها شوند و پیوسته گردند فرزند عاق گردد و اگر بزودی برگردد و با احسان بدانها جبران کند و خشنودشان سازد در حد عقوق نباشد و مرتکب کبیره نشده.
(5) و مؤید آنست روایت صدوق بسندی صحیح (در من لا یحضره الفقیه ج 1 ص 248 ط- نجف
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 29
از پاورقی ص 44) گوید عمر بن زید از امام ششم (ع) پرسید از امام جماعتی که در همه امورش عیبی ندارد و امام‌شناس است جز آنکه با پدر و مادرش با خشونت سخن گوید تا آنجا که بخشمشان آورد دنبالش قرائت حمد و سوره خود را بخوانم (وظیفه نماز با امام جماعت مخالف مذهب است) فرمود: مخوان در دنبال او مادامی که عاق و قاطع رحم باشد.
(1) ولی احوط ترک همه خلاف ادبها است و اخباری در این باره بیاید ان شاء الله.
4- از کافی بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: روز قیامت چیزی چون کبه آید و پشت مؤمن را هل دهد تا او را به بهشت درآورد، و گویند این برو نیکی است.
بیان: کبه یعنی هل دادن و صدمه یا مثل و شکو در چرخ‌ریس در خردی یا چون شتری در بزرگی (و از قاموس ده معنی برای کبه نقل کرده که مناسبتر همین است که ذکر شد مترجم).
و جزری گفته کبه بضم کاف انبوهی از مردم و دیگر چیزها (و بفارسی کبه گویند) و در حدیث است که بپرهیزید از کبه بازار یعنی انبوه مردم در آن، تا گوید بر بسا که اعم از بر به والدین باشد و هر احسانی را فرا گیرد.
(2) 5- کافی: بسندش تا منصور بن حازم که گفتمش کدام کردار بهتر

است؟ فرمود: نماز در وقت و بر والدین و جهاد در راه خدا.
بیان یعنی نماز در وقت فضیلت.
(3) 6- کافی بسندش تا امام هفتم (ع) که مردی از رسول خدا (ص) پرسید پدر را چه حقی است بر فرزندش؟ فرمود: آن که پدر را بنام نخواند و جلو او راه نرود و پیش او ننشیند یعنی جلو او و دشنام‌گیرش نکند.
تبیان: او را بنام نخواند چون در عرف مردم بی‌احترامی و ترک تعظیم و بزرگداشت است بلکه او را بکنیه بخواند که شیوه بزرگداشت عرب است یا به لقبی که دلالت بر تعظیم یا لطف و گرامی داشت دارد چون پدر جان یا پدر یا والد و مانند آن جلوش ننشیند در زمان یا مقام و نخست روشنتر است و بسا اعم از هر دو باشد و گر چه بعید است (و میتواند منع از نشستن جلو او باشد یا در دامن او مترجم).
" و دشنام‌گیرش نکند" یعنی کاری نکند که مردم او را دشنام دهند چنانچه بخودشان یا پدرشان دشنام دهد و آنها پاسخ گویند و بسا که مردم پدر کسی که کار ناروا و زشتی کند دشنام دهند (و این بیشتر باشد مترجم).
(4) و در روضه کافی (ج 8: 71) در حدیث سان دیدن سواره نظام است که آن حضرت گروهی را لعن کرد تا فرمود: و کسی که بر پدر و مادر خود لعنت کند، مردی گفت یا رسول الله مردی

باشد که پدر و مادرش را لعنت کند؟
فرمود: آری پدران و مادران مردم را لعنت کند و آنان پدر و مادرش را لعنت کنند و این دو حدیث را عامه هم روایت کردند.
(1) در نهایه گفته در حدیث ابی هریره است که البته در پیش پدرت راه مرو، و پیش از او منشین، و بنامش او را مخوان، و دشنام برایش میاور، یعنی او را دشنامگیر مکن باینکه پدر دیگری را دشنام دهی تا او پدرت را دشنام دهد بعوض آن، و تفسیرش در حدیث دیگر است که بزرگترین گناه کبیره آنست که کسی پدر و مادرش را دشنام دهد.
گفتند چگونه باشد؟ فرمود: کسی را دشنام دهد و پدر و مادر وی را دشنام دهد پایان از (ج 2 ص 40 النهایه).
من گویم: با صرف نظر از این حدیث عامه می‌شود این کار را گناه کبیره دانست برای اینکه دشنام به پدر کبیره است؟ ظاهرا نه، زیرا دشنام به دیگری که به دشنام نرسد معلوم نیست کبیره باشد و این خود دشنام به پدر نباشد و اسناد آن بپدر دشنامگو برای مبالغه و بر سبیل مجاز است، و ارتکاب سبب در حکم ارتکاب مسبب آن نیست مگر تخلف‌پذیر از آن نباشد چون گردن زدن نسبت بکشتن با اینکه روایت ضعیف است و دلیل گرفتن آن بر این حکم مشکل است و روایت روضه هم بقول مشهور ضعیف است و لعن را دلیل کبیره دانستن هم مشکل است آری ظاهر در حرمت است و

گر چه در باره مکروه هم وارد است.
(2) 7- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که چه باز میدارد مرد را از شماها که احسان کند بپدر و مادرش زنده باشند یا مرده: از طرف آنها نماز بخواند و صدقه بدهد و حج بجا آورد و روزه بدارد که آنچه کند از آنها باشد و خودش هم مانند آن را دارد، و خدا عز و جل به این برو نمازش (و صله‌اش خ ب) خیر بسیاری برایش فزاید.
ایضاح:" نماز بخواند از آنها" بیان احسان پس از مرگ است و گویا جواب پرسش از آنست که فرمود: نماز بخواند از طرف آنها قضا یا نافله و چنین است حج و روزه، و بسا که شامل استیجار آنها هم باشد چه بمال خود میت یا مال او، پس واجب است قضاء نماز و روزه بر بزرگترین فرزندان و تفصیلش در محلش آید انشا ...
و دلیل است بر اینکه ثواب این اعمال و خیرات دیگر بمرده میرسد، و این عقیده علما ما است و اما عامه اتفاق دارند که ثواب صدقه بمرده میرسد و در باره کردار بدنی اختلاف دارند بقولی میرسد قیاس بصدقه و بقولی نمیرسد بدلیل قول خدای تعالی در (39- النجم) و اینکه نیست برای آدمی جز آنچه کوشا بوده، مگر ثواب حج که هم بد نیست و هم مالی و حکم مال

غالب آمده.
و اینکه فرمود" فیزیده الله" یعنی دو ثواب دهد: یکی برای خود عمل و ثواب بسیار دیگر برای بر در دنیا و آخرت.
(1) 8- از کافی بسندش تا معمر بن خلاد که بامام هشتم (ع) گفتم: دعا کنم در حق پدر و مادرم که مذهب حق را نمی‌شناسند؟ فرمود: برایشان دعا کن و از آنها صدقه بده و اگر زنده‌اند و عارف بحق نیستند با آنها مدارا کن که براستی رسول خدا (ص) فرموده: راستش خدا مرا برای رحمت فرستاده نه برای عقوق و ناسپاسی.
روشنگری: دلیل است بر اینکه دعاء و تصدق برای والدین مخالف حق جائز است پس از مرگشان و در زندگیشان مدارا باید کرد و سخن در دومی گذشت و اولی بسا که از آن سود برند در سبک شدن عذابشان.
و وارد شده صحبت حج از والدین گر چه ناصبی باشد و بیشتر اصحاب بدان عمل کردند با تفسیر ناصبی بمخالف نه دشمن اهل بیت، و ابن ادریس نیابت از پدر مخالف را هم منکر است و میتوان آن روایت را به مستضعف تفسیر کرد زیرا ناصبی که اظهار دشمنی با اهل بیت کند بدون شک کافر است و مخالف غیر مستضعف هم نیز مخلد در دوزخ است و در اخبار چندی کافر و مشرک نام گرفته، و در بسیاری از آنها داغ نفاق بر او زده شده با اینکه خدا سبحانه در باره منافقان در آیه (84: برائه) فرموده: بر هیچ کدامشان نماز مگذار که مرده باشد هرگز و بر سر گورش مایست که

براستی کافرند بر خدا و رسولش و مردند در بزهکاری.
(2) و مفسران گفتند" بر گورش مایست" یعنی درنگ مکن برای دعاء، و در باره مشرکان در (113: برائه) فرموده: نبی را نرسد و هم آنان که ایمان دارند آمرزشخواهی برای مشرکان و گر چه خویشاوند باشند از آن پس که روشن شد براشان که آنان یاران دوزخند 114 و نبود آمرزشخواهی ابراهیم برای پدرش جز برای نویدی که باو داده بود (که مسلمان می‌شود) و چون روشن شد که دشمن خداست از او بیزاری جست و این علت دلالت دارد بر عدم روا نبودن آمرزشخواهی برای کسی که معلوم است جهنمی است و اگر چه مشرک هم نامبردار نشوند و مخالفان بحکم اخبار متواتره دوزخی باشند و قول خدا که" چون روشن شد او دشمن خداست" دلیل است بر عدم جواز آمرزشخواهی برای آن مخالفان، زیرا شکی نیست که آنان دشمنان خدایند.
اگر گویند: آمرزشخواهی ابراهیم برای پدرش دلالت دارد بر اینکه پدر جداست گویم مشهور میان مفسران اینست که آمرزشخواهی آن حضرت مشروط بایمان پدر بوده چون باو وعده داده که مسلمان می‌شود و چون کافر مرد و روشن شد دشمنی او با خدا از او بیزاری جست و

(1) بقولی وعده از طرف ابراهیم بوده بپدرش که باو گفته بود تا زنده‌ای برایت آمرزش طلبم و برایش آمرزش میخواست بشرط ایمان و چون از ایمانش نومید شد از او بیزاری جست.
و اما گفته در سوره مریم (آیه 47)" سلام بر تو آمرزشخواهم برایت از پروردگارم" طبرسی ره گفته سلام وداع بوده و کناره‌گیری با لطیفترین صورتی و این سلام بدرود و دوری از اوست و بقولی سلام اکرام و احسان است برای ادای حق پدری و در اینکه گفته" بزودی آمرزشخواهم برایت" چند قول است.
1- وعده استغفار از روی خردمندی چون قبح استغفار برای مشرکان تثبیت نشده بود.
2- این گفته مشروط بود بترک کردن بت‌پرستی و اخلاص در خداپرستی.
3- مقصودش این بود بدرگاه خدا دعا کنم در دنیا عذابت نکند پایان.
و من گویم: اگر دلالت آیه درست باشد دلیل باشد بر جواز استغفار و دعاء برای خیر پدر نیز از خویشان دیگر زیرا مشهور میان امامیه اینست که آزر پدر آن حضرت نبوده بلکه عم او بوده و اخباری هم بر آن دلالت دارد، و آنگاه هر که از امامیه که نماز میت بر مخالف را روا دارد تصریح دارد که بعد از تکبیر چهارم او را لعن کند یا ترک دعا کند و دعای بر والدین را در اینجا یادآور نیستند.
(2) صدوق رضی الله عنه گفته اگر با مستضعف سر و کاری داری برایش

بقصد شفاعت استغفار کن نه از روی پیوند دوستی بحکم روایت حلبی از امام صادق (ع) و در مرسل ابن فضال است از آن حضرت که ترحم کند بر او از روی شفاعت خواهی و دوستانه در ذکری چنین گفته است.
و من گویم: این تایید کند تفسیر ناصب را بر مستضعف و اما دلیل آوردن آیه پیش بر جواز سلام بر پدر مشرک مورد اعتراض است اما اولا برای اینکه آزر پدر نبوده مگر از راه طریق اولی دلیل آورند و بنا بر آن دلیل گردد بر اعم از والدین و ثانیا دانستی که برخی علماء و مفسران بلکه بیشترشان آن را تفسیر کردند بر سلام کناره‌جوئی، آری میتوان آن را از معاشرت و مصاحبت بمعروف شمرد با اینکه جواز سلام بر هر کافری وارد است چنانچه در باب خود بیاید ان شاء الله.
(3) 9- در کافی: بسندش از امام ششم (ع) که مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت یا رسول الله چه کس را احسان کنم؟ فرمود: مادرت را گفت پس چه کس را؟ فرمود مادرت را آن مرد گفت:
از آن پس که را؟ فرمود: مادرت را پس از آن چه کس را؟ فرمود پدرت را؟ (4) تبیان: باین روایت دلیل آوردند که مادر به 4/ 3 احسان حق دارد و حقش سه برابر پدر است و بقولی مفهوم آن تاکید در احسان بمادر است و اندازه آن از آن روشن نشود و وجه

فزونی حق مادر روشن است برای مشقت بیشتر و رنج فزونش برای فرزند و آیات سوره لقمان نیز بدان اشاره دارد چنانچه دانستی.
(1) عامه در این باره اختلاف دارند و از قول مالک شهرت دارد که مادر و پدر در این حکم برابرند و بقولی برتری مادر مورد اتفاق است و بروایتی از مسلم مادر دو برابر پدر حق دارد و بروایت دیگر سه برابر و شهید که خدا گورش را معطر سازد پس از ذکر مضمون دو روایت چند قول در اینجا نقل کرده (و اعتراض چندی با جواب بیان شده که علمی و ادبی است و ترجمه آن برای عموم سودمند نیست و از آن صرف نظر شد مترجم).
(2) 10- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: یا رسول الله من مشتاق جهاد و توانا هستم آن حضرت فرمود پیغمبر (ص) باو فرمود، در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی زنده باشی و نزد خدا روزی خوری و اگر بمیری (در راه جهاد) اجرت یا خداست و اگر برگردی بیگناه باشی چون روزی که زاده شدی گفت: یا رسول الله من پدر و مادر پیری دارم که پندارند که بحضور من آرامش دارند و از بیرون‌شدنم کراهت دارند پس رسول خدا (ص) فرمود: با پدر و مادرت بمان که سوگند بدان که جانم بدست او است یک شبانه روز همدمی و آرامش آنان با تو بهتر است از جهاد یک سال.
(3) بیان (پس از تفسیر لفظ نشیط) گوید:" مکن حیا" اشاره است بقول

خدای تعالی در آل عمران (آیه 169 و مپندار آنان که کشته شدند در راه خدا مردگانند بلکه زنده‌اند نزد پروردگار خود روزی خورند، و اینکه فرمود:" اجرت با خداست اشاره است بقول او سبحانه در سوره النساء (آیه 110) هر که از خانه‌اش بدر آید در هجرت بسوی خدا و رسولش سپس مرگش در گیرد البته که اجرش با خداست و به تفسیر بیضاوی یعنی اجرش بر خدا واجب است.
و من گویم: خبر مشعر است باینکه مقصود از مهاجرت معنائیست که جهاد را نیز فرا گیرد.
و این خبر دلالت دارد بر اینکه ثواب ماندن با پدر و مادر برای رضای آنها فزونست بر ثواب جهاد و شامل پدر و مادر کافر هم می‌شود و بقول اصحاب توقف جهاد باذن والدین در صورتی که بر فرزند واجب عینی نباشد زیرا در واجب عینی اذن آنان معتبر نیست، و مخلوق را در برابر خالق حق طاعت نیست.
(4) 11- کافی: بسندش از زکریا بن ابراهیم، گفت من نصرانی بودم و مسلمان شدم و بحج رفتم و خدمت امام ششم (ع) رسیدم و گفتم: من نصرانی بودم و مسلمان شدم و حج بجا آوردم فرمود: در مسلمانی چه دیدی؟ گفتم قول خدا عز و جل (52: الشوری) تو نمیدانستی کتاب
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 34
(1) و ایمان چیست ولی ما آن را نوری ساختیم که راه نمائیم بدان هر که را خواهیم، فرمود:
خدایت هدایت کرده و آنگاه فرمود: بار خدایا هدایتش کن تا سه بار، فرزندم هر چه خواهی بپرس، گفتم پدرم مادرم نصرانیند و هم خانواده‌ام، و مادرم نابینا است، من با آنها زندگی میکنم و در ظرفهاشان غذا میخورم؟ فرمود: گوشت خوک میخورند؟ گفتم نه، و بدان دست نمیزنند، فرمود عیب ندارد، مادرت را منظور بدار و باو احسان کن و چون مرد بدیگری وانگذارش و تو خود به کار او برخیز و بهیچ کس خبر نده که نزد من آمدی تا در منی مرا دیدار کنی ان شاء الله گفت: در منی نزد آن حضرت رفتم و مردم در گرد او بودند، گویا معلم کودکان است این از او می‌پرسید و این هم میپرسید.
و چون بکوفه آمدم بمادرم توجه کردم و باو خوراک میدادم و شپش جامه و سرش را میگرفتم و خدمتش میکردم بمن گفت پسرم تو با من چنین لطفی نداشتی و هم دینم بودی این چه خوشرفتاریست که با من داری و از تو بینم از آنگاه که بسفر رفتی و مسلمان شدی؟ گفتم:
مردی زاده پیغمبر ما فرمانم داده که این کار را بکنم، گفت این مرد آن پیغمبر است؟ گفتم، نه پیغمبرزاده است، گفت پسرم این پیغمبر است، این کار از سفارشهای پیغمبرانست، گفتم مادر جانم راستش پس از پیغمبر ما

مسلمانها پیغمبری نباشد ولی او پسر او است، گفت پسرم دین تو بهتر دین است آن را بمن پیشنهاد کن و من باو پیشنهادش کردم و مسلمان شد و باو آموختم تا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند و در شبش باو عارضه‌ای رخ داد و گفت:
پسرم آنچه را بمن آموختی باز گو و من باو باز گفتم و بدان اقرار کرد و مرد و چون صبح شد مسلمانها بودند که او را غسل دادند و من بودم که بر او نماز خواندم و او را در گورش فرو نهادم.
(2) روشنگری: آیه چنین است" و همچنین وحی کردیم بسوی تو روحی را از فرمان خود" گذشت که مقصود از آن روحی است که بهمراه پیغمبرانست (ع) و بقولی مضمون وحی است (که قرآن باشد) و آن را روح نامیده برای اینکه زنده شود بدان دلها، و بقولی جبرئیل است یعنی مضمون وحی است (که قرآن باشد) و آن را روح نامیده برای اینکه زنده شود بدان دلها، و به قولی جبرئیل است یعنی فرستادیمش بسویت بوحی" و نمیدانستی چیست کتاب و ایمان" یعنی پیش از وحی" ولی ساختیم آن را نور" آن روح است یا کتاب یا ایمان" تا رهنمائی کنیم بدان هر که را خواهیم از بندگان خود". بتوفیق او برای پذیرش و اندیشه در آن، و دنبالش" و راستش تو البته رهنمائی براه راست" و گویا راوی ضمیر را به همان ایمان برگرداند و از آیه فهمیده که ایمان موهبت است و برهنمود خداست تعالی و گر چه پیغمبران و حجج واسطه آنند،
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 35
(1) و حاصل اینکه چون آن حضرت هم سبب اسلامش را از او پرسید و فرمود: در اسلام چه حجت و برهانی دیدی که سبب مسلمانیت شد پاسخ داد خدای تعالی هدایت را در دلم افکند و مرا به اسلام رهنمود چنانچه مضمون آیه کریمه است و آن حضرت تصدیقش کرد و فرمود:" و بحق خدایت هدایت کرده" و آنگاه فرمود" بار خدایا هدایتش کن" تا سه بار یعنی بر هدایت او بیفزا یا بر آن پایدارش بدار.
و گفته آن حضرت" عیب ندارد" دلیل است بر پاکی ذاتی نصاری" و خانواده‌ام" یعنی آنان نیز بر کیش نصارایند و بر اینکه نجاست آنان برای درگیری با نجاست است، و می‌شود تفسیرش کرد باینکه خشکبار را با آنها میخورده، و بسا مؤید آنست که از می نامی نبرده چون پس از خشکیدن ظرفش اثری از آن بجا نماند بخلاف گوشت خوک که چربیش بماند (و این بسیار تفسیر رکیک و نجسی است و در پاورقی ص 54 هم در این زمینه توجیه ضعیفی دارد که از ترجمه آن صرف نظر شد مترجم).
(2)" چون مرد" ظاهرش اینست که این سفارش بر این بوده که میدانسته هنگام مرگ مسلمان می‌شود، و یک معجزه است و گر چه بسا والدین کافر از حرمت غسل و نماز میت جدا باشند از کفار دیگر.

" بهیچ کس خبر مده" گفته‌اند نهی آن حضرت از این گزارش برای این بوده که سره گمراهان مسلم آب او را از آن حضرت نگردانند و بگمراهی خود نکشانند بیش از آنکه حق را بشناسد.
و من گویم: بسا که برای تقیه بوده خصوص که حدیث دارای معجزه است و گویا برای همین است که داستان رهنما شدن خود را در بار دوم شرفیابی در هم نموده و بلکه در باره اول که توضیح کافی نداده، و بسا که ترک آن برای فهمش از روال داستانست گفته او:" گویا معلم کودکانست" یعنی از کثرت اجتماع و پرسش آنان و لطف آن حضرت در جوابشان و اینکه مانند کودکان نیاز بمعلم دارند گر چه از فاضلانند، و در پذیرش آنچه شنوند از آن حضرت بی‌اعتراض و خرده‌گیری.
حنیفیه: ملت اسلام است که برکنار از افراط و تفریط است و در حد میانه است، یا ملت ابراهیمی است که پیغمبر (ص) بدان وابسته است.
(3) 12- کافی: بسندش تا عمار بن حیان (خباب خ ب) گفت بامام صادق (ع) گزارش دادم از احسان پسرم بمن فرمود: من دوستش میداشتم و دوستیم باو فزود، راستش که خواهر رضاعی رسول خدا (ص) نزد آن حضرت آمد، و چون دیدش بدو شاد شد و رواندازش برای او پهن کرد و

بر آتش نشاند، و آنگاه با او بگفتگو پرداخت و بروی او خندید سپس او برخاست و رفت و برادرش آمد و با او چنین رفتار و پذیرائی نکرد، و گفتند، یا رسول الله با خواهرش چنان کردی که با او نکردی با اینکه مرد است؟ فرمود: برای اینکه آن خواهر از او بوالدینش خوشرفتار بود.
(1) توضیح: این خواهر و برادر رضاعی دو فرزند حلیمه سعدیه بودند در اعلام الوری گوید عبد الله و انیسه پسران حارث بن عبد العزی دو همشیر آن حضرت بودند، و دلالت دارد بر استحباب اکرام خوشرفتارتر بر پدر و مادر.
(2) 13- کافی: بسندش تا ابراهیم بن شعیب که بامام ششم (ع) گفتم راستش پدرم بسیار پیر شده و ناتوان و ما او را برای قضای حاجت بدوش میبریم، فرمود: اگر توانی خود این کار را بکن و بدستت لقمه‌اش بده که سپرت باشد فردا از دوزخ، یعنی او سپر تو است از آتش.
(3) 14- کافی: بسندش تا جابر که شنیدم مرد بامام ششم (ع) میگفت: مرا پدر و مادری است مخالف حق؟ فرمود: بدانها احسان کن چنانچه احسان کنی به مسلمانان از آنها که دوستدار ما میباشند.
بیان:" چنانچه احسان کنی به مسلمانان" بصیغه جمع، یعنی بیگانه مؤمن حق ایمان دارد والدین مخالف حق ولادت و در حق برابرند و اگر مقصود این باشد که چنانچه پدر و مادرت هر دو مسلمان بودند اصل احسان را میرساند نه اندازه آن را ولی بعید است (بلکه بفهم نزدیکتر است مترجم).

(4) 15- کافی: بسندش تا امام پنجم (ع) فرمود: سه تا باشند که خدا عز و جل برای کسی در آنها رخصتی نداده: پرداخت امانت بخوشکار و بدکار، پائیدن بعهد برای خوب و بد و احسان بوالدین خوب باشند یابد.
بیان: دلالت دارد بر وجوب رد آنچه صاحبش ویرا امین بر آن دانسته صاحبش بر باشد یا فاجر و فاجر شامل کافر هم هست و اشاره دارد که از آن تقاص نشود و اصحاب را در باره تقاص از سپرده اختلافست و میتوان گفت آن هم نوعی رد بصاحب است چون ذمه او را بری کند و سخنش در جای آن بیاید ان شاء الله.
و دلالت دارد بر وجوب وفاء به عهد که از آن محسوبست وعده بمؤمن و کافر، ولی این تعبیرات صریح در وجوب نباشند، و مشهور استحباب است در صورتی که شرط در ضمن عقد لازم نباشد، و سخن در باره والدین گذشت.
(5) 16- کافی: بسندش از امام ششم (ع) که از سنت و بر اینکه مرد نام پدر را بکنایه گوید:
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 37
روشنگری" ان یکنی الرجل" چند وجه دارد: (1) 1- از سنت پیغمبر و روش خوب و بر بوالدین اینست که هر کس پسرش را بنام خودش کنایه نهد چنانی که اگر نامش محمد است او را ابا محمد بخواند و می‌شود کنایه شامل نامگذاری هم باشد.
2- مقصود این باشد که مرد سخنگو طرف خود را بکنایه تعبیر کند نسبت به پدر او باو گوید پسر فلان چون بزرگداشت او است و احترام بپدر او و یادآوریش بمردم، در دل مؤمنان و بسا کسی که نامش را شنود برایش دعا کند.
در یک نسخه بجای لفظ (ابیه) آمده (ابنه پسر او) یعنی بطرف خود بگوید ابو فلان به نام پسرش زیرا نام بردن خلاف احترام است بویژه با حضور طرف، و بر هر دو نسخه بر این وجه مناسب این باب نیست زیرا در باره بر بخصوص والدین نباشد و بلکه در باره احسان بمؤمن است جز آنکه گفته شود شامل والد هم می‌شود.
(2) 3- مقصود این باشد که گوینده خود را بنام پدر کنیه آورد و این احسانیست به پدر به وجوهی که گذشت چنانچه امیر المؤمنین (ع)، بسیاری موارد خود را تعبیر میکرد به ابن ابی طالب، و فرموده بخدا که پسر ابی طالب مانوس‌تر است بمرگ از کودک به پستان مادرش.
(3) 17- کافی: بسندش تا امام ششم که مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و از بر بوالدین پرسید و پاسخش داد تا سه بار به مادرت نیکی کن و سپس تا سه بار فرمود: بپدرت نیکی کن و مادر را پیش از پدر آغاز نمود (و با آغاز بمادر اشاره دارد که بر باو افضل است).

(4) 18- کافی: بسندهای پیش تا امام ششم که فرمود: مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت دختری آوردم و پروردمش تا چون به بلوغ رسید زیورش را باو پوشیدم و آوردمش بر سر چاهی و پرتش کردم بدرون آن: و آخر چیزی که از او شنیدم اینکه میگفت: ای پدر جانم، کفاره آن چه باشد؟ فرمود: مادرت زنده است؟ گفت، نه، فرمود: خاله‌ات زنده است؟ گفت: آری، فرمود: باو نیکی کن که بجای مادر است و کفاره کار تو گردد ابو خدیجه (راوی حدیث) گوید:
بآن حضرت گفتم: چه وقت بوده این عمل؟ فرمود: در زمان جاهلیت که دخترها را میکشتند از ترس اینکه اسیر شوند و میان قوم دیگر بزایند.
روشنگری ... این حدیث دلالت دارد بر فضل مادر و خویشان او در باره برو احسان بر پدر و خویشان او و بر فضل بر بخاله میان خویشان مادری او در آنست شرح واد که در جاهلیت بوده چنانچه خدای تعالی فرموده (آیه 8- التکویر) و آنگاه که از موءوده پرسند بکدام گناه کشته شده.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 38
(1) 19- کافی: بسندش تا حنان بن سدیر از پدرش گفت: بامام پنجم گفتم فرزند جزای پدر را باید بدهد؟ فرمود: جزائی بر او نباشد جز در دو خصلت اگر پدر برده است پسرش او را بخرد و آزاد کند یا اینکه وامی دارد از طرفش بپردازد.
(2) 20- کافی: بسندش تا جابر که مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: مردی جوان و چالاکم و جهاد را دوست دارم و مادری دارم که آن را بد دارد، پیغمبرش فرمود برو با مادرت باش که بدان که مرا براستی فرستاده به پیغمبری انس او بتو در شبی بهتر است از جهادت در راه خدا یک سال.
(3) 21- کافی: بسندش تا امام پنجم (ع) فرمود: راستی بنده خدا خوشرفتار است با والدینش در زندگی آنها سپس بمیرند و وامشان را نپردازد و براشان آمرزش نخواهد و خدا عز و جل او را عاق نویسد و بسا که در زندگی آنان عاق باشد و نیکی کند با آنها، و چون مردند وامشان را بدهد و براشان آمرزشخواهد و خدا عز و جل او را احسان کند و بار نویسد.
توضیح: دلالت دارد بر اینکه برو عقوق در زندگی و پس از مرگ هر دو باشند و بر اینکه پرداخت وام و استغفار بهترین بر و احسانند پس وفات پدر و مادر.
(4) 22- کافی: بسندش از امام ششم (ع) که کمتر عقوق" اف" است و اگر خدا عز و جل چیز زبونتر از آن میدانست از آن نهی میکرد.
بیان:" از آن نهی میکرد" زیرا معلوم است که مقصود نهی از همه افراد است و به کمتر بس کرده تا بالاتر بحکم اولویت دانسته شود، چنانچه متعارف فهم از این گونه تعبیر است و اف کلمه اظهار نفرت است و معنی عقوق والدین ترک ادب در برابر آنها است و آزار آنها به کردار یا گفتار، و

مخالفت با آنها در هر غرضی که جائز است بحکم عقل یا نقل و از کبار در شمار است و قرآن و سنت بر آن گواه است و عامه و خاصه بر آن اتفاق دارند.
(5) 23- کافی: بسندش از امام هفتم که رسول خدا (ص) فرمود: خوشرفتار باش و بهشت بس و اگر عاق (بدرفتار باشی) دوزخت بس.
بیان: در این حدیث ثواب بر را بزرگ شمرده تا آنجا که بهشت را بایسته شود و از آن فهمیده شود که بسیاری از گناهان را جبران کند و در ترازوی حساب بر آنها بچربد.
(6) 24- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: چو روز قیامت باشد یک پرده از پرده‌های بهشت برداشته شود و بویش را دریابد هر که جان دارد از پانصد سال مسافت جز یک دسته گفتم: که باشند؟ فرمود: عاق والدین.
بیان: یعنی عاق هر دو یا یکی از آنها، او ظاهرش اینست که عاق به بهشت نرود، و

می‌شود تفسیرش کرد بکسی که آن را حلال شمارد یا اینکه از آغاز بویش را نبوید و گر چه پس از آن درآید، یا مقصود از والدین در اینجا پیغمبر و امامند یا منظور بهشت خاصی است.
(1) 25- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: بالای هر کار نیک کار نیکی است تا کسی در راه خدا کشته شود که بالای آن کار نیک دیگر نباشد، و بالای هر عاق‌شدنی عاق‌شدنی است تا کسی یکی از والدین خود را بکشد و چون چنین کند بالاترش عاق‌شدنی نباشد.
بیان: می‌شود بر بمعنی مصدر باشد و برای مبالغه آمده یعنی کار بسیار بسیار نیک چنانچه در قول خدای تعالی است (189- البقره)" ولی بر کسی است که پرهیزکار باشد" ...
" تا بکشد کسی یکی از والدینش را" چه با دیگری باشد یا نه، یا مقصود اینست که بالاتر از آن از جنس عقوق دیگر نیست و منافات ندارد که کشنده هر دو تا عاق‌تر از او باشد و مقصود عقوق والدین و ارحام است یا هر گناه کبیره و منافات ندارد که کشتن امام از آن سخت‌تر است زیرا آن یک نوع کفر است و بسا که شامل کشتن والدین دینی چون پیغمبر و امام هم باشند چنانچه در باب بر والدین و جز آن گذشت.
(2) 26- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که بچشم دشمنی بر پدر و مادرش بنگرد با اینکه باو ستمکارند خدا نمازش را قبول نکند (تا چه رسد باینکه خوشرفتار بدو باشند و این منافات ندارد که آنها هم گنهکارند چون باو ستم کردند و او را به ناسپاسی واداشتند، و قبول کمال عمل است و جز درست بودن و اجزاء است.
(3) 27- کافی: بسندش تا امام پنجم (ع) که رسول خدا (ص) در ضمن

سخنی از خود فرمود:
بپرهیزید از عقوق والدین زیرا بوی بهشت از مسافت هزار سال دریافت شود، و در نیابدش عاق، و قاطع رحم، و نه پیر زناکار و نه دامن‌کش از روی تکبر و بزرگ فروشی، جز این نیست که کبریا از آن خدا پروردگار جهانیانست.
بیان: پانصد سال (روایت پیش) نظر بهمه مردم است و هزار نظر بجمع خاص نامبرده
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 40
(1) در این روایت، و مؤیدش اینکه در روایت پیش فرمود: هر که جان دارد، یا اختلاف برای کم و بیش پرده‌ها برداشته شده است که در خبر پیش فرمود یک پرده و این خبر در صورت برداشت دو پرده است مثلا و در کتاب وصایا آید که بویش از مسافت دو هزار سال دریافت شود و این با برداشت چهار پرده باشد مثلا.
(و توجیهات دیگری هم برای جمع میان این احادیث دارد تا گوید): بسا این شماره کنایه عن بسیاریست و شمار خاصی منظور نیست چنانچه در قول تعالی (80: برائت) و گر چه هفتاد بار براشان آمرزشخواهی.
و ازار جامه‌ایست که زیر رداء پوشند از وسط چیند و عربهای جفاجو آن را بلند میگرفتند که روی زمین میکشیده- تا گوید در قاموس آن را به تن‌پوش تفسیر کرده و شامل درازی رداء هم می‌شود و هم جامه‌های دیگر چنانچه قول خدا (4: المدثر) و جامه‌های خود را پاکیزه دار، به تشمیر تفسیر شده که گردآوری جامه است، و در باب زی و تجمل اخباری در این باره آید.
و بسا آن را بر کمربند روی لباس بکار برند (شال) و مقصود رها کردن دو طرف آنست از روی تکبر چنانچه برخی مردم هند کنند.
(2) و خیلاء بقول جوهری بمعنی کبر است و دامن‌کش از خودبینی و تکبر خود را سو بسو میگرداند چون پاره ابر در جو آسمان که این سو و آن سو می‌چرخد، و این رفتار را مطیطا گویند و باین معنا است قول خدای تعالی (33: القیامه) رفت بسوی خاندانش تلوتلو با تکبر و بزرگ منشی.
و اگر در درازی جامه و کشیدن آن بر زمین قصد تکبر نباشد بلکه بر حسب شیوه و عادت باشد بقولی باز حرام است و اولی اینکه گفته شود ناپسند است چنانچه شهید و دیگران گفتند از چند راه.
1- خلاف روش و شیوه مؤمنان متواضع است چنانچه آید و عامه هم در این باره اخباری آوردند (و از نهایه دو خبر در این باره نقل کرده).
2- اسراف در جامه است بی‌نیاز بدان (پس باید حرام باشد، مترجم).
3- جامه دراز که بر زمین کشد بسا که نجس شود و در نماز و دین رخنه آورد، و اگر در راه رفتن آن را برآورد سختی کشد با آنکه نیازی بدان ندارد؟ سپس غافل ماند و فرو افتد.

4- زود کهنه شود با دوام کشیدن بر خاک زمین و پاره شود اگر نجس نگردد.
28- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: اگر خدا چیزی کمتر از اف میدانست از آن نهی میکرد و آن کمتر درجه عقوق است، و از عقوق است خیره‌چشمی کسی بر والدینش.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 41
(1) بیان ... و بسا که این هم در درجه کمتر باشد یا اینکه اف کمتر زبانیست و این کمتر کرداری، و مقصود اینست که باید نگاهش بدانها از روی خضوع و ادب باشد و چشم بدانها خیره نکند و یا خشمگین بر آنها ننگرد.
(2) 29- کافی: بسندش تا امام پنجم که پدرم نگاه کرد بمرد که پسرش با او راه میرفت و و بر بازوی پدرش تکیه کرده بود، فرمود پدرم سخنی با او نگفت از کینه باو تا از دنیا رفت (یعنی با آن پسر و تفسیرش بپدر که پسر را امکان این کار داد بعید است، و بسا مقصود صورت راضی نبودن پدر باشد یا انجام آن از روی تکبر، و از این اخبار برآید که امر بر بوالدین دقیق است و بکمتر چیزی عاق شدن بوجود می‌آید).
(3) 30- امالی صدوق: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: در این میان که موسی بن عمران با پروردگارش عز و جل راز میگفت مردی را در سایه عرش پروردگارش عز و جل دید و گفت:
پروردگارا این کیست که عرشت بر سر او سایه دارد؟ فرمود: این احسان‌کننده بوالدینش بود و سخن چین نبوده.
(4) 31- از همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود احسان کنید به پدرانتان تا احسان کنند بشما پسرانتان و با زنان مردم عفت ورزید تا زنانتان عفت ورزند (در خصال مانندش آمده).
(5) 32- از امالی صدوق: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: رحمت کند خدا مردی را که کمک دهد بپدرش در احسان بوی، رحمت کند خدا پدری را که کمک کند بفرزندش در احسان بوی، رحمت کند خدا همسایه‌ای را که کمک کند بهمسایه خود در احسان بوی، رحمت کند خدا مردی را که کمک کند بسلطانش در احسان بوی.
در ثواب الاعمال مانندش آمده.
(6) 33- از امالی صدوق: بسندش از امام صادق (ع) فرمود: هر که دوست دارد خدا عز و جل سختیهای مرگ را برش سبک کند، با خویشاوندش پیوسته باشد، و بوالدینش نیکی‌کننده، و چون چنین باشد خدا سختیهای مرگ را برش سبک سازد و در زندگی خود هرگز فقری باو نرسد در امالی طوسی از غضائری از صدوق مانندش آمده.
34- (در حدیث ده از کافی ترجمه آن گذشت بدان رجوع شود مترجم).

35- در 19- از کافی گذشت بدان رجوع شود، و از کتاب حسین بن سعید هم نقل شده.
(7) 36- امالی صدوق: بسندش تا امام پنجم (ع)، فرمود موسی بن عمران گفت: پروردگارا بمن سفارش کن فرمود: تو را بخودم سفارش کنم، بار دیگر درخواست کرد فرمود: تا سه بارت

بخودم سفارش کنم، (1) بار سوم خواست، فرمود: تو را بمادرت سفارش کنم و در بار چهارم هم فرمود: تو را بمادرت سفارش کنم و در بار دیگر فرمود: تو را به پدرت سفارش کنم، فرمود:
برای اینست که گویند مادر دو سوم حق احسان دارد و پدر یک سوم.
(2) 37- از تفسیر علی بن ابراهیم: (آیه 23- 25 الاسراء)" و فرمان داد پروردگارت که نپرستید جز او را بوالدین نیکی کنید اگر یکیشان نزدت به پیری رسد یا هر دو برویشان اف مگو" فرمود: اگر چیزی را کمتر از اف میدانست آن را فرموده بود" و لا تنهرهما" یعنی با آنها ستیزه مکن.
(3) و در حدیث دیگریست که اگر شاشیدند برویشان اف مگو" و بآنها سخن خوب بگو" وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ" فرمود: در برابرشان تواضع کن و بزرگی بآنها مفروش" و بگو پروردگارا بدانها رحم کن چنانی که مرا از خردسالی پروردند".
(4) 38- از قرب الاسناد: علی از برادرش امام کاظم (ع) که پرسیدمش از کسی که مسلمانست و پدر و مادرش کافرند، آیا شاید که براشان در نماز آمرزشخواهد؟ فرمود: اگر در خردسالی از آنها جدا شده و نداند مسلمان شدند یا نه؟ باکی ندارد و اگر بداند کافر ماندند براشان آمرزش نخواهد و اگر نداند براشان دعا کند.
(5) 39- از قرب الاسناد: بسند تا عبد الله بن جندب، گفت نوشتم به امام کاظم (ع) و پرسیدمش از کسی که میخواهد کارهایش از نماز و احسان و هر خیری سه بخش کند، یک سوم از خودش باشد و دو سوم از پدر و مادرش یا بخشی از کارهایش بدانها اختصاص دهد و تبرع کند بچیزی معین و اگر چه یکی زنده است و دیگری مرده گوید بمن پاسخ نوشت: اما برای مرده خوبست و جائز و اما برای زنده نه، جز احسان و صله.
(در این حدیث انجام کار خیر برای دیگری مورد بحث شده و باید دانست که آن بر چند وجه است:
1- بعنوان نیابت در عمل که آن را بقصد نیابت از دیگری انجام دهد تا آثار و فوائدش باو برسد مانند اینکه نماز را از طرف او بخواند و این نیابت در عمل واجب عینی بر زنده اگر عبادی باشد صحیح نیست و تکلیف او را ساقط نمیکند و ثوابی باو نمی‌رسد چنانچه نماز یومیه یا نمازهای واجب دیگر را از طرف مکلف زنده انجام دهد که این حدیث شامل آنست فقط

در باره نیابت در حج واجب از طرف عاجز از انجام آن روایت و فتوی بصحت آن وارد است و عموم این حدیث را تخصیص میدهد و همچنان در باب تولیت در وضوء و غسل نسبت بعاجز از شستن برخی اعضاء بصحت آن فتوی داده‌اند و نیابت در نوافل یومیه یا نماز شب

هم بحکم عموم این حدیث صحیح نیست ولی مانند حج استحبابی یا زیارت قبر پیغمبر و امام مشهور صحت آنست و بآن ملحق است زیارت برادر دینی و تحیت از طرف شخص زنده در انجام آن و پرداخت زکات مال یا فطره روزه یا کفاره‌های مالی چون کفاره روزه برای عاجز از آن و موارد بسیاری مورد بحث است و اگر واجب غیر عبادی باشد چون تطهیر جامه برای نماز که صحت آن مورد اشکال نشده و اما مانند پرداخت دین و یا دیه و مانند آن ظاهر فقهاء اینست که صحیح است ولی اگر مدیون منع کند مانع صحت است یا نه؟
2- بعنوان اهداء ثواب که کسی عمل خیری برای خود میکند و ثواب آن را بدیگری گر چه زنده است اهداء میکند و گر چه بر او واجب عینی باشد ظاهر حدیث منع از آنست بزنده و گر چه پدر و مادر باشند بلکه ظاهر حدیث همان اهداء ثواب است که" یجعل اعماله الخ" یعنی عملش سه بخش میکند و این با نیابت موافق نیست بلکه با ثواب عمل موافق است و عموم حدیث شامل عمل مستحب می‌شود و آن خلاف مشهور است از مترجم).
(1) 40- از خصال: بسندش تا امام رضا (ع) فرمود: راستش خدا عز و جل به سه چیز همراه سه دیگر فرمان داده: امر کرده بنماز و زکات پس هر که نماز کند و زکات ندهد نمازش پذیرفته نشود، و امر کرده بشکر خودش بهمراه شکر والدین (در سوره لقمان آیه 14) پس هر که شکر والدین نکند شکر خدا نکرده و امر کرده بتقوی خدا و صله رحم. در (آیه 1- سوره النساء) و هر که صله رحم نکند تقوای خدا عز و جل را ندارد.
(مقصود از اینکه این سه دو بدو همراهند همراه زمانی نیست زیرا انجام نماز و پرداخت زکات در یک زمان انجام نشوند و هر کدام وقت مخصوص بخود دارند و ظاهرش اقتران شرطی است یعنی صحت هر کدام مشروط باتیان دیگریست که در ذیل حدیث توضیح داده و لازمش بطلان آن بتنهائی است ولی گویا حمل باشتراط در قبول شده نه در صحت و عدم قبول اعم است از عدم صحت و بسا عملی که صحیح است و مسقط تکلیف است ولی در پیشگاه خدا قبول نیست و ثواب خود را ندارد و تنها عقاب ترک آن ساقط شود مترجم).
(2) 41- از عیون: بسندش تا بزنطی گفت: شنیدم امام رضا (ع) میفرمود: مردی از بنی اسرائیل خویشاوند خود را کشت و آنگاه آن کشته را بر سر

راه بهترین سبط از اسباط بنی اسرائیل انداخت سپس آمد بخونخواهی از آنان و آمدند و بموسی (ع) گفتند سبط آل فلان فلانی را کشتند بما بگو چه کسی او را کشته؟ آن حضرت فرمود: یک ماده گاوی برایم بیاورید (67: البقره و دنباله‌اش)" گفتند: ما را بمسخره گرفتی فرمود پناه بخدا که از نادانان باشم" و اگر هر ماده گاوی خواسته بودند آورده بودند کفایتشان میکرد ولی سخت گرفتند و خدا هم

بر آنها سخت گرفت.
(1)" گفتند از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند آن چیست؟ گفت راستش خدا گوید آن ماده گاویست نه پر پیر و نه نوجوان و بکر" یعنی نه خردسال و نه سالمند" میان این دو سن" و اگر باز هم خواسته بودند یک ماده گاو میان سال آورده بودند کفایتشان میکرد ولی سخت گرفتند و خدا بر آنها سخت گرفت" گفتند پروردگارت را بخوان تا روشن کند برای ما چه رنگی دارد؟
گفت راستش میفرماید آن ماده گاو زرد چشمگیریست بیننده‌ها را شادمان میکند و اگر خواسته بود یک ماده گاو چنین آورده بودند کفایتشان میکرد ولی سخت گرفتند و خدا هم بر آنها سخت گرفت" گفتند پروردگارت را بخوان برای ما روشن کند که چه باشد؟ راستش آن برای ما مورد اشتباه است و البته اگر خدا خواهد ما بدان رهیاب خواهیم بود، گفت که خدا فرماید آن ماده گاویست که رام نیست تا زمین را شخم زند و نه آب بکشد برای کشت و کار دست‌آموز است و هیچ خالی بر آن نیست گفتند اکنون نشانه درستی آوردی" و آن را جستند و نزد جوانی از بنی اسرائیل بود و گفت: آن را نفروشم جز به پر پوستش از طلا و آمدند نزد موسی (ع) و گزارش دادند و فرمود: او حق دارد از او بخریدش و آن را خریدند و آوردند و فرمود سرش را بریدند و آنگاه فرمود: دمش را بدان مرده زنند و چون این کار کردند کشته زنده شد و گفت: یا رسول الله، پسر عمویم مرا کشته نه آنکه او را متهم بکشتن من کردند (و بدان قاتلش دوا ساختند) و یکی از اصحاب موسی (ع) بوی گفت: این ماده گاو را داستانیست فرمود: چه باشد؟ گفت: جوانی از بنی اسرائیل خوشرفتار بود با پدرش و او گاو پا در سه سالی خرید و آمد نزد پدرش (برای پرداخت بها) و دید کلیدها زیر سر او است (و در خواب است) و دلش نیامد او را بیدار کند و چون پدرش بیدار شد باو گزارش داد و گفت زهی، این ماده گاو را بگیر عوض آنکه از دستت رفته، فرمود: رسول خدا موسی گفت: بنگرید که خوشرفتاری اهلش را تا کجا رساند.
(سبط نواده پسری و دختری و چون حضرت یعقوب 12 پسر بجا نهاد و هر کدام خاندانی شدند آنها را اسباط بنی اسرائیل نامیدند و هر خانواده افراد

خود را با شماره دفتری تا صدها سال مشخص میداشت و احکام بسیاری در تورات بدان تکیه دارد و در گذشت زمان بنی اسرائیل در بسیاری بلاد منتشر شدند و بارها دچار قتل عام شدند و افرادی از آنها هم مسلمان شدند و در جامعه اسلامی مستحیل شدند و آیا اکنون هم حساب اسباط محفوظ مانده با این پراکندگی در سراسر جهان یا نه؟ نیاز بتحقیق دارد، و این حدیث نیاز بشرحی مبسوط دارد که در اینجا مجال و محل آن نیست.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 45
42- خصال: بسندش تا پیغمبر (ص) (این همان 25 از کافی) است که ترجمه آن گذشت.
(1) 43- خصال: بسندش تا امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه دریافت شود و عاق والدین و دیوث (مردیکه زنش را زیر دیگران اندازد) آن را در نیابند.
(2) 44- خصال: بسندش تا موسی بن بکر واسطی که بامام کاظم (ع) گفتم: مردی به پسرش یا دخترش میگوید: پدر و مادرم قربانت در این باکی بینی؟ فرمود: اگر پدر و مادر زنده باشد ناسپاسی بدانها است و اگر مردند باکی ندارد سپس فرمود: جعفر (ع) را میفرمود: خوشبخت است مردیکه نمیرد تا جانشین پس از خود را بیند، و البته بخدا که خداوند بمن نمود جانشینم را پس از خودم.
(3) 45- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: پدر و مادر را بایست گردد از عقوق و ناسپاسی برای فرزندشان که شایسته است آنچه بایسته است فرزند را برای آنان.
(عقوق حق‌نشناسیست و چون فرزند را بر پدر و مادر حقوقی است اگر رعایت نکنند عاق او گردند ولی وابسته باینست که صالح و شایسته باشد و این شرط در حقوقیست که پس از ممیز شدن فرزند و بلوغ او باید رعایت شود چون تعلیم و ازدواج و اما در حقوق حال نوزادی و کودکی موضوع ندارد مترجم).
(4) 46- خصال (در 15 کافی با شرحی گذشت بدان رجوع شود مترجم).
(5) 47- خصال: با اندک اختلاف در تعبیر همان مضمون حدیث 86 است با تقدیم و تاخیر مترجم.
(6) 48- خصال: بسندی از خلیل تا ابن مسعود که پرسیدم از رسول خدا (ص) کدام عمل محبوبتر است نزد خدا عز و جل فرمود: نماز بوقت، گفتم از آن پس چه چیز؟ فرمود: بر بوالدین گفتم: کدام چیزی؟ فرمود: جهاد در راه خدای عز و جل، گفت: اینها را بمن باز گفت و اگر فزونتر خواسته بودم برایم فزون میکرد.
(7) 49- خصال: بسندش تا امام ششم، فرمود: سه تا باشند که هر که با آنها در افتد خوار شود: پدر و سلطان و بستانکار.

(8) 50- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: چهارند که خدا بدانها نظر ندارد در روز قیامت: عاق، منت‌گذار و منکر قدر و دائم الخمر.
(9) 51- خصال: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: چهارند که هر که آنها را دارد بسازد خدا برایش خانه‌ای در بهشت هر کس یتیمی را در پناه گیرد و به ناتوانی ترحم کند و بپدر

و مادرش مهر ورزد و با مملوک خود نرمش کند.
(1) در محاسن مانندش آمده.
در ثواب الاعمال مانندش بسند دیگر آمده.
(2) 52- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) چهارند که هر که دارد خدا پناهش را بر او گسترد و در بهشت مشمول رحمتش سازد: خوی خوشی که بدان در میان مردم زندگی تواند، و مدارا با گرفتار، و مهربانی با والدین، و احسان بمملوک.
(3) 53- خصال در خبر اعمش از امام صادق (ع) فرمود: برو احسان بوالدین واجب است و اگر مشرکند از آنها پیروی مکن و نه از دیگری در نافرمانی خدا زیرا مخلوق را طاعتی نباشد ککه معصیت خالق باشد.
(4) 54- خصال: در حدیث اربعمائه: امیر مؤمنان (ع) فرمود: هر که اندوهگین کند پدر و مادرش را البته که عاق آنها گردد (اگر یکی را اندوهگین سازد عاق او است و اگر هر دو را عاق هر دو مترجم).
55- (قریب بمضمون آن در 22 کافی گذشت مترجم).
56- (بمضمون 53 است مترجم).
(5) 57- از امالی طوسی: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: چهارند هر که از مؤمنان دارا باشد خدایش در اعلی علیین جای دهد در غرفه‌ای بالای غرفه‌ها، در جایگاه شرف کامل: هر که پناه دهد یتیم را و خیر او جوید و پدرش باشد و کسی که ترحم کند به ناتوان و کمکش کند و او را بس باشد، و هر که هزینه نهد برای پدر و مادرش و نرمش کند با آنان و نیکی کند با آنها و اندوه ندهد بدانها، و کسی که بدرفتاری نکند با مملوکش و کمک او باشد در آنچه باو تکلیف کند، و او را واندارد بدان چه تاب آن ندارد.
(6) 58- از امالی طوسی: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود سه دعاء از خدای تعالی باز داشته نشوند: دعاء پدر در باره فرزند حقشناس خود و نفرینش بر او اگر ناسپاس پدر باشد، و نفرین مظلوم بر ظالمش: و دعای وی برای کسی که انتقام او را از آن ظالم بگیرد: دعای مؤمن برای مؤمنی که با هم در باره ما همدرد باشند و نفرینش بر او هر گاه با او همدردی نکند با اینکه تواند و آن برادر از وی کمک خواهد.
(7) 59- امالی طوسی: بسندش تا رسول خدا (ص) نباشد فرزند

حقشناسی که بپدر و مادرش نظر رحمت کند جز که بهر نگاهی ثواب حج مقبولی دارد: گفتند: یا رسول الله و گر چه هر روزی صد بار نگاه کند؟ فرمود: آری خدا بزرگتر و پاکتر است.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 47
(1) 60- امالی طوسی بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: نگاه به عالم عبادتست، نگاه به امام عادل عبادت است نگاه مهرورزی بوالدین عبادتست، نگاه به برادر دینی از روی دوستی عبادت است.
(2) 61- امالی طوسی: بسندش تا حجر مذری، گفت: بمکه آمدم و ابو ذر جندب جناده ره در آن بود، عمر بن خطاب هم آن سال بحج آمد و گروهی از مهاجر و انصار که علی بن ابی طالب میانشان بود بهمراه او بودند، در این میان که من با ابو ذر در مسجد الحرام بودم علی (ع) آمد و برابر ما بنماز ایستاد و ابو ذر باو خیره ماند و من گفتم، رحمت خدا بر تو ای ابی ذر راستی که بعلی نگاه میکنی و چشم از او برنمیداری؟ گفت: این کار را میکنم که از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود: نگاه بعلی بن ابی طالب عبادت است، و نگاه مهرورزی بوالدین عبادت است و نگاه بصحیفه یعنی صحیفه قرآن عبادت است و نگاه بکعبه عبادت است.
(3) 62- (از علل الشرائع): از امام ششم (ع) فرمود: گناهانی که هوا را تیره و تار کنند ناسپاسی پدر و مادر است.
(4) 63- ثواب الاعمال و امالی صدوق: بسندش تا رسول خدا (ص)، فرمود: هر که ماه رمضان را دریابد و آمرزیده نشود خدایش دور سازد، و هر که پدر و مادرش را دریابد و آمرزیده نشود خدایش دور سازد، و هر که مرا نزدش نام برند و بر من صلوات نفرستد خدایش دور سازد.
من گویم: تمام این حدیث در باب فضائل ماه رمضان آید.
(5) 64- قرب الاسناد: بسندش از امام صادق (ع) فرمود: نرود در بهشت عاق والدین خود و دائم الخمر، و آنکه پر منت نهد بکار خیر خود.
(6) 65- امالی طوسی: بسندش تا رسول خدا (ص)، فرمود: سه گناهند که عقوبتشان زود برسد و بآخر نیفتد: ناسپاسی والدین و ستم بر مردم، و ناسپاسی احسان.
(7) 66- علل: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: عقوق والدین از گناهان کبیره است زیرا خدا عز و جل عاق را گنهکار و شقی مقرر کرده (آخر حدیث نظر دارد بآیه 14 و 32 سوره مریم در گفته حضرت یحیی و عیسی علیهما السلام مترجم).
(8) 67- عیون و علل: بسندی از امام رضا (ع) فرمود: خدا عقوق والدین را حرام کرد، چون مایه بی‌توفیقی در اطاعت خدا عز و جل شود و هم احترام والدین و برکناری از ناسپاسی نعمت و موجب عدم تشکر گردد، و این خود بکشاند کمبود نسل و قطع آن چون عقوق مایه کمبود احترام

بوالدین و حقشناسی از آنها است و سبب قطع رحم و بیرغبتی پدر و مادر در فرزند و ترک پرورش برای اینکه فرزند نیکی بآنان را وانهد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 48
(1) 68- امالی طوسی: بسندش از امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) بر بستر مرگ جوانی حاضر شد و باو فرمود: بگو لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ و چند بار زبان آن جوان بند آمد و آن حضرت بزنی که در بالین او بود فرمود: این جوان مادر دارد؟ گفت: آری منم مادرش، فرمود: تو بر او خشمگین باشی؟ گفت: آری شش سال است با او سخن نگفتم، فرمود: از او راضی باش آن زن گفت: خدا از او راضی باشد برضای تو یا رسول الله، پس رسول خدا بآن جوان فرمود:
بگو: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ و آن را گفت پس پیغمبر (ص) فرمود باو چه بینی؟ در پاسخ گفت مردی سیاه و زشت و چرکین جامه و بدبو که اکنون پهلویم آمد و گلویم را فشرد پیغمبر (ص) باو فرمود: بگو ای آنکه اندک را پذیری و از بسیار درگذری، اندک مرا بپذیر و از بسیارم درگذر که تو پر آمرزنده و مهربانی جوان آن را گفت، پس پیغمبر باو فرمود: بنگر تا چه بینی؟ پاسخ داد: مردی را بینم سفید رنگ، خوش رو و خوشبو و خوشپوش که بکنارم آمد و آن سیاه از من دور شد، فرمود: باز بگو و باز گفت فرمود چه بینی؟ گفت آن سیاه را نبینم و سفید را بینم پهلوی خودم و سپس در همان حال مرد.
(2) 69- بصائر الدرجات: بسندش از امام باقر (ع)، فرمود: عابدی در بنی اسرائیل بود بنام جریح و در صومعه‌ای عبادت میکرد، مادرش نزد او آمد و در نماز بود او را خواند و پاسخش نداد و او برگشت باز هم آمد و او را خواند و پسر باو توجه نکرد و برگشت و بار سوم آمد و باو پاسخ نداد و با او سخن نگفت و آن مادر برگشت و میگفت: ای معبود بنی اسرائیل او را سرکوب کن فردای آن روز فاحشه‌ای آمد و پهلوی صومعه او نشست و درد زائیدنش گرفت و مدعی شد که فرزند نوزاد از جریح است و در بنی اسرائیل فاش شد کسی که مردم را بزنا سرزنش میکرد زنا کرده و پادشاه فرمانداد آن پسر را بدار زنند، و مادرش نزد او آمد و سیلی بروی خود زد، پسر به او گفت خاموش باش این اثر نفرین تو است.
چون مردم این سخن او را شنیدند، گفتند: ما را با تو چه باید کرد؟ گفت بچه را بیاورید و او را آوردند و او را گرفت و گفت: پدرت کیست؟ پاسخ داد فلان چوپان فلان خاندان، و خدا تهمت آنان را دروغ در آورد در باره جریح و او سوگند خورد که از مادرش جدا نشود، به او خدمت کند.
(3) 70- از همان بسندش تا ابراهیم بن مهزم که شبانگاه از نزد امام صادق (ع) بدر آمدم و بخانه‌ام در مدینه رسیدم و مادرم همراهم بود، و سخنی میان ما در گرفت و باو درشت گفتم و بامداد پس از نماز نزد آن

حضرت رفتم و چون بحضورش رسیدم بی‌سابقه بمن فرمود: ای ابا مهزم تو را چه با خالده که دیشب با او درشت گفتی نمیدانی شکمش منزلی بوده که در آن جا گرفتی، و دامنش گهواره‌ای که تو را در فشرده، و پستانش ظرفی که تو از آن خوشیدی؟ گوید

گفتم: چرا، فرمود: با او درشتی نکن.
(1) 71- محاسن: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت من آمدم تا بمسلمانی با تو بیعت کنم، آن حضرت فرمود: من با تو بیعت کنم بر اینکه پدرت را بکشی؟ گفت: اری آن حضرت فرمود: راستش ما بخدا شما را فرمان بکشتن پدرتان ندهیم، ولی اکنون دانستم ایمانت حقیقی است، و اینکه جز خدا در دلت نیست فرمان برید از پدرانتان در آنچه فرمان دهند بشما و فرمانشان نبرید در گناهان خدائی.
(2) 72- فقه الرضا: بر تو باد فرمان بری از پدر و نیکی باو، و تواضع و خشوع و احترام او، و فرود آواز در حضور او، زیرا پدر اصل پسر است و پسر فرع او، اگر او نبود خدا پسر را مقدر نمیکرد، در راه آنان مال و جاه و جان را فدا کنید.
من روایت دارم که: تو و مالت از پدرت است، جان و مال را از آن او دانسته، در دنیا بخوشی پیرو آنان باشید و با حقشناسی، و پس از مردن براشان دعاء کنید و بر آنها رحمت خواهید، زیرا روایت است که هر که پدرش را در زندگی او حقشناسی کند و پس از مردنش براش دعا نکند خدا او را عاق نامیده، استاد اخلاق خوب و مسائل دین، بجای پدر است، و حق او را دارد، حق او را بشناسید، و بدان که حق مادر واجبتر و لازمتر حق است، زیرا برداشته در آنجا که کسی دیگری را برندارد، و نگهبانی کرده با گوش و دیده و همه اندام خود شاد و خرم بدان، و با خود برداشته است با همه ناگواری، و آنچه کسی بر آن شکیبا نباشد، خواسته خودش گرسنه باشد و فرزندش سیر و تشنه باشد و او سیراب، و برهنه باشد و او در جامه، در سایه باشد و او برابر آفتاب، و باید با نیکی و نرمش از او تشکر کنی تا توانی بدان اندازه و اگر چه طاقت ادای حقش را ندارید جز بکمک خدا، و خدا عز و جل حق او را قرین حق خود ساخته که (در 14: لقمان) فرموده تشکر کن برای من و برای پدر و مادرت و بسوی من است برگشت.
(3) و روایت است که در همه کارهای نیک بنده را شاید که باوج آنها رسد جز در سه حق:
حق رسول خدا و حق پدر و حق مادر از خدا خواهیم یاری بر آن را.
(4) 73- فقه الرضا: روایت دارم از عالم که بمردی فرمود: تو را پدر و مادریست؟ گفت:

نه، فرمود: تو را فرزندیست؟ گفت: آری فرمود بفرزندت نیکی کن که در حساب نیکی به والدینت باشد.
(5) و روایت است که فرمود: نیکی کنید بفرزندانتان و احسان کنید بدانها، زیرا پندارند شما روزیشان میدهید و روایت است که ابرار نامیده شدند برای برو احسان به پدران و فرزندان
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 50
(1) و رسول خدا (ص) فرموده: رحمت کند خدا پدری را که کمک کند بفرزندش در نیکی کردن.
(2) 74- مصباح الشریعه: امام صادق (ع) فرمود: بر والدین از شناخت درست بنده است به خدا، زیرا هیچ عبادتی زودتر برضای خدا نرسد از احترام بپدر و مادر مسلمان که برای خدای تعالی باشد، زیرا حق والدین از حق خدای تعالی باز گرفته شده اگر در راه دین و ملت باشند و جلو فرزند را نگیرند از طاعت خدا بگناه او، و از یقین شک، و از زهد به دنیاپرستی، و نخوانندش بر خلاف دین و سنت و اگر چنین باشند نافرمانیشان طاعت خداست و طاعتشان گناه است، خدا عز و جل (دره 1: لقمان) فرموده:
" و اگر کوشند تا شریک من سازی چیزی را که ندانی فرمانشان مبر" و اما در معاشرت با آنها مدارا کن و نرمش داشته باش، و آزارشان را در خورد کن بعوض زحمتی که در خردسالیت برای تو کشیدند، و از خوراک و جامه‌ای که خدا در وسعت نهاده از آنها دریغ مکن، و روی از آنها برنگردان، و آوازت را بالای آوازشان بر نیاور که این احترام بفرمان خداست، خوشتر با آنها بگو و هر چه لطیف‌تر، زیرا خدا مزد نیکان را ضایع نکند.
(3) 75- تفسیر عیاشی: تا امام صادق (ع) که پدرم بمن فرمود: بخدا که من سازش میکنم با یکی از فرزندانم و او را بر دامن خود می‌نشانم و مغز قلم را برایش بیرون می‌آورم و نقل شکری را برای او میشکنم با اینکه حق با فرزند دیگر من است، ولی نگرانم بر او و بر دیگری که نکنند با او آنچه شد بیوسف و برادرانش، و فرو نفرستاد خدا سوره (یوسف را) مگر برای نمونه و الگو، ولی نباید ما بیکدیگر حسد بریم مانند حسد میان یوسف و برادرانش که بر او تجاوز کردند و خدا آن سوره را رحمت ساخت بر همه پیروان و دوستداران ما و حجت ساخت بر دشمنان ما: آنان که جنگ و دشمنی برابر ما روا داشتند.
(اظهار محبت خاص آن حضرت بیکی از فرزندان بازتابش در دیگران این بود که نظر مخصوصی باو دارد و بسا که او را جانشین خود سازد و این سبب حسد دیگران میشد و باو بد بین میشدند و بسا که او را تا حد کشتن آزار میرساندند چنانچه پسران حضرت یعقوب با یوسف نمودند از این رو امام با قید قسم میفرماید: این اظهار محبت برای اولویت او نیست بلکه مثلا برای بداخلاقی او است که از آن بر خود او نگرانست که بدتر شود و

بر فرزندان دیگر هم نگران است که واگیر کنند و باین بیان ریشه حسد را از دل آنها کند و فرمود نباید در این میانه حسدی بوجود آید چنانچه میان یوسف و برادرانش و تاکید میفرماید که نباید حسدی در میان افراد خاندان باشد مانند یوسف و برادرانش که خدا سوره یوسف را برای نمونه نازل کرده تا از آن پرهیز شود زیرا حسد برادران یوسف بر او برای اطهار محبت مخصوصی بود که پدرش
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 51
(1) نسبت بیوسف داشت و تا آنجا کشید که بیوسف ستم و تجاوز تا حد مرگ روا داشتند.
و اضافه فرمود که این سوره رحمت و پند است برای پیروان و دوستان ما که از چنین حسدی بپرهیزند و حجت است بر دشمنان ما از بنی امیه و بنی عباس که با ما هم خانواده بودند و از روی حسد تا آنجا پیش رفتند که بجنگ و دشمنی در برابر ما پرداختند مترجم).
(2) 76- از همان: (از ابی بصیر از یکی از دو امام 5 و 6 که والدین را نام برد و فرمود: آنان هم آنهایند که خدا فرموده (23: الاسری) و فرمانداد پروردگارت که نپرستید جز او را و به والدین احسان را.
(اشاره دارد که والدین همان پیغمبر و امامند مترجم).
(3) 77- از همان: تا امام باقر (ع) در تفسیر قول خدا (23: اسری) و گر برسند نزد تو به پیری یکیشان یا هر دوشان بدانها اف مگو و آنها را از خود مران" فرمود: آن کمترین آزار است که آن را و بالاتر از آن را حرام کرده.
78- از همان (در 22 کافی گذشت).
79- (در 3 کافی با شرحی گذشت و با اندک اختلافی در تعبیر که مهم آن کلمه" یبلغان" است با الف و در پاورقی ص 79 گوید: قرائت کوفیانست جز عاصم و او و دیگران" یبلغن" بی‌الف خواندند مترجم).
(4) 80- مجالس مفید: بسندش تا بکر بن صالح که دامادم بامام دهم (ع) نوشت: پدرم ناصبی بداندیشی است و دچار سختی و مشقت از اویم چه فرمائی قربانت در دعاء برای من و چه فرمائی قربانت در باره‌ام، میفرمائی که رو در رویش بایستم یا با او مدارا کنم؟ در پاسخ نوشت: نامه‌ات را فهمیدم، و آنچه در باره سلوک پدرت بود، من دعای در باره تو را واننهم ان شاء الله، و مدارا کردن بهتر است از رو در رو ایستادن، و با هر سختی همواریست شکیبا باش البته سرانجام خوب از آن مردم با تقوی است، خدایت پایدار کند بر وابستگی به کسی که پیرو او هستی: ما و شما سپرده بخدائیم که سپرده‌هایش ضایع نشوند بکر گفت: خدا دل پدرش را عطوف کرد تا آنجا که در هیچ چیزی با او مخالفت نمیکرد.
(5) 81- کشف الغمه: بسندی تا رسول خدا (ص) فرمود نگاه فرزند بر والدین از روی دوستی آنها عبادت است.

کتاب الامامه و التبصره: بسندی مانندش را آورده.
(6) 82- روضه الواعظین: رسول خدا (ص) فرمود: مردی از امتم را در خواب دیدم که ملک الموت آمده بود جانش را بگیرد، و بر بوالدینش آمد و او را بازداشت.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 52
(1) و فرمود (ص) خشنودی خدا با خشنودی والدین است و خشم خدا با خشم والدین.
(2) و فرمود: فرزند نیکوکاری نباشد که با مهر بوالدینش نگاهی کند جز آنکه بهر نگاه ثواب حج مقبولی دارد، گفتند: یا رسول الله و اگر چه هر روز صد بار نگاه کند؟ فرمود: آری خدا بزرگتر و پاکیزه‌تر است.
(3) و فرمود: چون پدر بفرزندش نگاه کند و شادش کند پدر را ثواب آزاد کردن بنده‌ای باشد گفتند یا رسول الله و گر چه 36 بار نگاه کند؟ فرمود: الله اکبر.
(4) و فرمود: حق فرزند بر پدرش سه است: نامش نیکو نهد، و نوشتنش بیاموزد، و چون بالغ شد زنش بدهد و فرمود (ص): بعاق (والدین) گفته شود: هر چه خواهی بکن که منت نیامرزم، و بخوشرفتار گفته شود: هر چه خواهی بکن که منت البته بیامرزم.
(5) و امام صادق (ع) فرمود: هر که خواهد خدا عز و جل سختیهای مرگ را از او سبک سازد باید با خویشانش صله کند و بوالدینش خوشرفتار باشد: و چون چنین باشد خدا سختیهای مرگ را بر او آسان کند و تا زنده است هرگز فقر باو نرسد و فرمود: (6) مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت یا رسول الله راستی من شیفته جهادم و توانا؟ فرمود: جهاد کن در راه خدا که اگر کشته شوی زنده‌ای نزد خدا روزی‌خور باشی و اگر بمیری در راه جهاد اجرت با خداست و اگر برگردی از گناهان بدر آئی چنانچه زاده‌شده‌ای، گفت یا رسول الله مرا پدر و مادر پیریست که پندارند با من همدمند و بیرون شدن مرا بد دارند، پس رسول خدا (ص) فرمود: با والدینت باش که بدان که جانم بدست او است انس یک روز و شب آنها با تو بهتر است از جهاد یک سال.
(7) 83- از کتاب حسین بن سعید (خطی): بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: برو صدقه نهانی فقر را ببرند، و عمر را بیفزایند و جلو 70 مردن بد را بگیرند.
(8) 84- همان: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: راستش بنده خدا به پدر و مادرش خوشرفتار است تا زنده‌اند وانگه بمیرند و او وام آنها را نپردازد و براشان آمرزش نخواهد و خدایش عاق نویسد، و بسا که در زندگی آنها خوشرفتار نیست با آنها و چون بمیرند وامشان را بپردازد و براشان آمرزش بخواهد و خدا تبارک و تعالی او را خوشرفتار نویسد.

(9) امام ششم (ع) فرمود: اگر خواهی خدا در عمرت فزاید پدر و مادرت را شاد کن گوید: و شنیدمش میفرمود: بر بوالدین روزی را بیفزاید.
(10) 85- همان: بسندش تا حماد بن حیان که امام ششم بمن گزارش داد بخوشرفتاری پسرش اسماعیل با وی، گفت: من او را دوست میداشتم و بیشتر دوستش داشتم (تا آخر آنچه در 12 کافی گذشت).
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 53
(1) 86- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: خاندانی با هم خوشرفتارند و مالشان فزونی گیرد با اینکه بدکارند.
(2) 87- همان: بسندش تا امام چهارم (ع) فرمود: مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت:
یا رسول الله هیچ کار زشتی نبوده مگر که کرده‌ام آیا برای من توبه باشد؟ رسول خدا (ص) به او فرمود آیا پدر و مادرت زنده باشند؟ گفت: پدرم زنده است فرمود برو و با او نیکی کن گفت چون آن مرد رو برگرداند، رسول خدا (ص) فرمود کاش مادرش بود (که خوشرفتاری او به توبه نزدیکتر بود) در دعوات راوندی از آن حضرت مانندش آمده.
(3) 89- همان: بسندش تا جابر گفت شنیدم مردی بامام ششم میگفت: من پدر و مادر مخالف مذهب دارم؟ فرمودش بآنها خوشرفتار باش چنانچه با مسلمانان دوستار با ما.
و بهمین سند تا امام باقر (ع)، فرمود: صدقه نهانی خشم پروردگار را خاموش کند و بر بوالدین و صله رحم عمر را بیفزایند.
(4) 90- همان: بسندی مرفوع: فرمود: موسی بن عمران (ع) مردی را زیر سایه عرش دید و گفت: پروردگارا چه کسی است که بخود نزدیک کردی تا او را در سایه عرش جا دادی؟ خدا تبارک و تعالی فرمود: ای موسی اینست که ناسپاس بپدر و مادر نبوده و حسد نبرده به مردم در آنچه خدا از فضل خود بآنها داده گفت: پروردگارا از خلق تو باشد کسی که عاق والدینش گردد؟ فرمود: راستش از عاق شدن آنان اینست دشنامگیرشان کند.
(معنی آن در پیش گذشت در 6 کافی گذشت).
(5) 91- همان: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: اگر خدا چیزی کمتر از اف میدانست از آن نهی میکرد آن هم ناسپاسی و کمترین ناسپاسی است، و از ناسپاسی است که مردی خیره شود بروی پدر و مادر.
(6) 92- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود مردی آمد نزد رسول خدا (ص) و گفت یا رسول الله از که حقشناسی کنم؟ فرمود: از مادرت، گفت از که؟ فرمود: مادرت، گفت: سپس از که؟ فرمود (مادرت، گفت سپس از که؟ فرمود) پدرت.
(7) 93- نوادر راوندی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: دو سال راه

برو بمادرت و پدرت نیکی کن تا یک سال برو برای صله رحم یک میل برو برای عیادت بیمار، دو میل برو برای تشییع جنازه، سه میل برو برای اجابت دعوت، چهار میل برو برای دادرسی از گرفتار، بر تو باد به استغفار که نجات بخش است.
(میل دو هزار متر یک سوم فرسخ است و ظاهر حدیث سیر پیاده است و تطبیق آن با وسائل
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 54
کنونی چون ماشین و قطار شاید باعتبار زمان سیر باشد مترجم).
(1) 94- در کتاب الامامه و التبصره مانند آن را آورده جز که گفته ممحاه یعنی محو کن گناه است، و بهمین سند از رسول خدا (ص) ترجمه آن در 25 کافی گذشت.
(2) و بهمین سند تا رسول خدا (ص) که فرمود: بپرهیزید از نفرین پدر که تا بالای ابر برسد تا آنجا که خدای تعالی بدان نظر کند و می‌فرماید آن را بسوی من برآورید تا اجابتش کنم پس بپرهیزید از نفرین پدر که تیزتر و برنده‌تر است از شمشیر.
(3) و بهمین اسناد تا رسول خدا (ص) که فرمود: سه کس باشند که منظور خدا نشوند: بر منت‌گذار بکار خود، و عاق والدین خود، و دائم الخمر.
(4) و بهمین اسناد که رسول خدا (ص) فرمود: سه دعا بی‌شک مستجابند: نفرین مظلوم، دعا مسافر، و نفرین پدر بر فرزندش.
(5) و بهمین اسناد: رسول خدا (ص) فرمود: نظر فرزند بوالدینش از روی مهر بدانها عبادت است و فرمود: هر که اندوهگین کند والدینش را حق ناشناس آنها باشد.
(6) و بهمین اسناد رسول خدا (ص) فرمود: از نعمت خداست بر آدمی که مانند پدرش باشد.
(7) و بهمین سند علی (ع) فرمود: رسول خدا مردی را دید که دو فرزند داشت یکی را بوسید و دیگری را واگذاشت و آن حضرت باو فرمود: خوب بود میان آنها برابری کنی (هر دو را ببوسی یا هیچ کدام را مترجم).
(8) 95- الدرر الباهره: امام دهم (ع) فرمود: ناسپاسی فرزند رود مردگی کسی است که رود مرده نشده: و فرمود عقوق بدنبال خود کمبودی دارد که بخواری کشاند.
(9) 96- راوندی در دعوات: از حنان بن سدیر که ما در حضور امام ششم (ع) بودیم و میسر در میان ما بود و سخن از صله خویشان شد و آن حضرت فرمود: ای میسر مرگت چند بار در رسید و هر بار برای صله رحم تو پس افتاد، اگر خواهی عمرت فزاید بدو پیر خود احسان کن، یعنی پدر و مادرش.

(10) و از امام صادق (ع) فرمود: مرد عاق والدین است در زندگی آنها و پس از مرگشان از طرفشان روزه گیرد و نماز خواند و وامشان را بپردازد و پیوسته چنین کند تا حقشناس نوشته شود و بسا که در زندگی آنها حقشناس آنان باشد و چون بمیرند وامشان را نپردازد و بهیچ وجه بآنها احسان نکند و پیوسته چنین باشد تا عاق نوشته شود.
(11) پیغمبر (ص) فرمود: هر که شاد است از درازی عمرش، و وسعت روزیش باید بپدر و مادر صله دهد که صله بدانها طاعت خداست و باید با خویشان صله رحم کند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 55
(1) و فرمود: حقشناسی از والدین و صله رحم حساب را آسان کنند وانگه این آیه را خواند:
(21: الرعد) و آنان که صله کنند آنچه را خدا فرمان بصله آن داده و بترسند از پروردگارشان و نگرانند از بدحسابی، صله رحم کنید گر چه با سلامی باشد.
(2) امام پنجم فرمود: حج کردن فقر را ببرد، و صدقه بلا را دفع کند، و بر در عمر بیفزاید.
(3) 97- نهج: فرمود طاعتی نباشد برای مخلوق در نافرمانی خالق.
(4) 98- کنز کراچکی: بسندی از امام ششم (ع) فرمود: ملعونست ملعون کسی که پدرش را بزند یا مادرش را، ملعونست ملعون عاق والدینش، ملعونست ملعون قطع کن رحم.
(5) 99- عده الداعی: امام صادق (ع) فرمود: افضل اعمال نماز در وقت است، و احسان بوالدین، و جهاد در راه خدا و روایت است که موسی (ع) در مناجاتش مردی را زیر ساق عرش دید که بنماز ایستاده و بمقام او رشک برد گفت پروردگارا برای چه بنده‌ات را باین مقام رساندی که می‌بینم، فرمود: ای موسی راستش او احسان کن بوالدینش بود، سخن‌چین نبود (6) و پیغمبر (ص) فرمود: هر که شاد است عمرش دراز شود، و روزیش فراوان گردد با والدینش صله کند که صله آنان از طاعت خداست.
(7) مردی بامام ششم (ع) گفت: پدرم پیر شده که برای قضای حاجت بدوشش کشیم؟ فرمود اگر توانی خودت این کار را بکن زیرا سپرت باشد در فردای قیامت.
(8) و مردی گفت: یا رسول الله، این پسرم چه حقی بمن دارد؟ فرمود: نام و ادبش نیکو کنی، بوضع خوبی در آوریش.
(9) 100- کتاب الامامه و التبصره: علی بن بابویه: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: رحمت کند خدا کسی را که فرزندش را برای احسان بوی کمک کند.
(10) و هم از او بهمان سند: فرمود رسول خدا (ص) خاک بر بینی آنکه نام

مرا نزد او برند و بر من صلوات نفرستد، خاک بر بینی آنکه پدر و مادرش نزد او پیر شوند و او را به بهشت برند، خاک بر بینی مردیکه ماه رمضان بر او بگذرد پیش از آنکه آمرزیده شود.
(11) و از او است بسندی تا رسول خدا (ص) فرمود: سید ابرار در روز قیامت مردیست که نیکی کرده بوالدینش پس از مرگ آنها.
(12) 101- کافی: بسندش تا سلیمان بن خالد که بامام ششم (ع) گفتم: راستش من خانواده‌ای دارم که از من نمی‌شنوند آنها را باین روش امامیه دعوت کنم؟ فرمود: آری راستی خدا عز و جل در کتابش میفرماید (6: التحریم)" ایا کسانی که گرویدید نگهدارید خود و خانواده خود را از آتشی که دمگیره‌اش مردمند و سنگ".
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 56
(1) بیان نگهدارید یعنی حفظ و حراست کنید و باز دارید" خود و خانواده‌های خود را از آتش" یعنی نگهدارید خود را از آتش بوسیله صبر در طاعت خدا و صبر بر ترک نافرمانی او، و از پیروی شهوتها، و نگهدارید خانواده‌های خود را از آتش بدعوتشان بسوی طاعت خدا و آموختن احکام دین بآنها، و بازداشتن آنان از کارهای زشت، و واداشتن آنان بر کارهای نیک"" دمگیره‌اش مردمند و سنگ" بقولی سنگ کبریت است که در نیروی آتش بیفزاید، و بقولی بتهای سنگی که پرستیده میشدند.
و دلالت دارد این آیه و جز بر وجوب امر بمعروف و نهی از منکر، و بر اینکه خویشاوندان از همسر و مملوک و والدین و فرزندان و دیگر خویشان در این باره مقدمند بر بیگانه‌ها.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 57
(1)

باب سوم- در صله رحم

اشاره

، کمک بدانها و احسان بر آنها، و منع از قطع صله ارحام و آنچه مناسب آنست آیات قرآن مجید در این باره.
1- (آیه 83- البقره) و چون پیمان گرفتیم از بنی اسرائیل بر اینکه نپرستند جز خدا را، و احسان کنند بپدر و مادر و خویشاوند.
2- (177: البقره) و داد از مال با آنکه دوستش دارد بخویشاوندان.
3- (21: الرعد) و آنان که صله کنند آنچه را فرمانداده خدا که صله شود، و بترسند از پروردگار خود و بهراسند از بدحسابی خود- تا اینکه فرماید: و آنان که بشکنند عهد خدا را پس از بستن آن و قطع کنند آنچه را خدا فرمان داده که وصل شود و تباهی کنند در زمین آنانند براشان لعنت باشد و خانه بد.
4- (90- النحل) راستی که خدا فرمان میدهد بعدل و احسان و بخشش بخویشاوند.
5- (26- اسری) و بده بخویشاوند حقش را.
6- (28: الروم) پس بده بخویشاوند حقش را.
7- (22: محمد) آیا امید نرود که اگر پشت کنید بفرمان تباهی آورید در زمین و قطع ارحام خود کنید (از طبرسی در تفسیر آیه 26 اسری (ج 6 مجمع البیان ص 411) معنایش اینکه بدهید بخویشاوندان حقوق آنان را که خدا در مالهایتان واجب کرده، به تفسیر ابن عباس و حسن، و بقولی مقصود خصوص خویش پیغمبر است، بتفسیر سدی و همانست که اصحاب ما از ائمه صادقین روایت کردند.
من گویم: این تفسیر متعین است زیرا آیه خطاب بآن حضرت است (ص) پس الف و لام
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 58
در" القربی" بجای ضمیر است و می‌شود بده بخویش حق او را گفتند: مقصود همه خویشانست و اگر چنین بود باید" ذَوِی الْقُرْبی" یا اولی القربی میگفت چنانچه در آیه" آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی" است و در آیه (22: النور) است که کوتاهی نکنند صاحبان فضل و وسعت رزق که بدهند بخویشاوندان، بلکه منظور یکنفر است از خویشاوندان و جز فاطمه علیها السلام نباشد که نزدیکتر خویشان آن حضرتست بدو (سپس حق را در خمس و انفال معین کرده است به دلیل آیات قرآن از پاورقی ص 88 مترجم).

اخبار باب:
(1) 1- قرب الاسناد: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: صله رحم کن گر چه با شربتی از آب و بهتر صله رحم بازداشتن آزار است از او.
(2) و فرمود: صله رحم مرگ را پس اندازد، و مال را فزون سازد، و دوستی در خاندان اندازد.
(3) 2- از همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: راستش احسان کردن جلو مردنهای بد را بگیرد، راستش که صدقه خشم پروردگار را فرو نهد، و صله رحم عمر را افزاید و فقر را براندازد، و گفتن: لا حول و لا قوه الا بالله، ذکری است که در آن درمان 99 درد است که کمتر آنها اندوه است.
(4) 3- تفسیر قمی، در باره تفسیر آیه 21- الرعد: بسندش از امام هفتم (ع)، فرمود:
رحم آل محمد آویزه عرش است میگوید: بار خدایا صله کن با هر که بمن صله کند، و ببر از هر که با من قطع کند، و این در باره هر رحمی جاریست.
(5) 4- امالی صدوق، امیر مؤمنان بنوف بکالی فرمود: ای نوف صله کن با رحمت تا فزاید خدا بر عمرت گویم برخی اخبار در باب جوامع مکارم گذشت و برخی در باب بر والدین.
(6) 5- خصال: بسندش تا پیغمبر (ص) که فرمود: هر که شاد است روزیش فراوان شود، و مرگش پس افتد صله رحم کند.
(7) 6- امالی صدوق در مناهی نبی فرمود: هر که خودش یا مالش روانه شود تا صله رحم کند خدا عز و جل باو ثواب صد شهید دهد، و بهر گامی چهل هزار حسنه دارد و 40 هزار سیئه از او محو شود، و بمانند آن درجه او بالا رود و گویا صد سال عبادت خدا کرده شکیبا و خدا خواه.
(8) 7- خصال: بسندش تا امام چهارم که فرمود: گامزدنی محبوبتر نباشد نزد خدا عز و جل
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 59
از دو گامزدن یکم برای بستن رخنه صفی در راه خدا (در صف جهاد) و دومی برای احوالپرسی از خویشاوندی که خیر خود را قطع کرده.
(1) 8- تفسیر امام: و اما قول او تعالی" و ذَوِی الْقُرْبی" که آنان خویشان پدر و مادری تو باشند، بتو گفته شده حقشان را بشناس چنانچه از بنی اسرائیل بدان پیمان گرفته شده و از شما امت محمد برای شناختن حق خویشان محمد که آنان امامان بعد از او هستند و کسانی که پهلوی آنهایند

از آن پس از فرزندان خویشان.
(2) امام (ع) فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: هر که رعایت کند حق خویشان پدر و مادرش را هزار هزار درجه در بهشت باو بدهند که فاصله هر دو درجه باندازه دویدن اسب تندرو باشد در صد سال یکدرجه از نقره باشد و دیگری از طلا، و دیگری از لؤلؤ، و دیگری از زمرد و دیگری از زبرجد، و دیگری از مشک، و دیگری از عنبر و دیگری از کافور، و آن درجه‌ها از این صنفند، و هر که رعایت کند حق خویشان محمد و علی را بدو دهند از درجات فزون و ثوابهای بیشتر باندازه فزونی محمد و علی (ص) بر پدر و مادر نژادی او.
(3) 9- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) که در بهشت درجه‌ای باشد که نرسد بدان جز امام عادل، یا صاحب رحمی که بدانها صله کند، یا عیالواری که پرشکیبا است.
(4) گویم: در باب خمر گذشت از قول پیغمبر (ص) که فرمود: سه تا به بهشت نروند: دائم الخمر، و عقیده‌مند به سحر و قاطع رحم.
(5) 10- خصال: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: چهار چیز زودتر کیفر دارند: مردی که در برابر احسان تو بدی کند، و مردیکه تو بر او نتازی و او بتو بتازد، و مردیکه با او در چیز هم پیمانی و تو پایبند وفاء هستی و او در مقام عهدشکنی با تو است و مردیکه با خویشانش پیوست دارد و آنها قطع کنند با او.
در خصال: ضمن وصایای پیغمبر (ص) بعلی (ع) مانند آن آمده و بارها گذشت.
(6) 11- خصال: در وصایای ابی ذر بچند سند که رسول خدا (ص) بمن سفارش کرد صله رحم کنم و گر چه پشت کند بمن و در باب اخلاق بد گذشت و هم جای دیگر بچند سند (7) از پیغمبر (ص) که فرمود: قاطع رحم به بهشت نمیرود.
(8) 12- خصال: بسندی از امیر مؤمنان (ع) که قطع رحم سبب فقر است.
(9) 13- در عیون و خصال: بسندی تا رسول خدا (ص) که فرمود: چون به آسمانم بردند رحمی دیدم آویزان بعرش که از رحمش به پروردگارش شکایت داشت باو گفتم: میان تو و او در چه پدری برخورد شود؟ گفت: در پدر چهلم.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 60
(1) 14- خصال: در حدیث اربعماه امیر مؤمنان (ع) فرمود: با ارحام خود پیوست کنید و گر چه بسلامی باشد خدا تبارک و تعالی می‌فرماید (1: النساء) و بترسید از خدا که بازپرسی میشوید از او و از ارحام راستی که خدا بر شما دیده‌بانست.
(2) 15- عیون بچند سند تا امام حسین (ع) که فرمود: هر که شاد مرگش

پس افتد، و روزیش فزاید باید صله رحم کند.
(3) 16- عیون بدین سندها تا رسول خدا (ص) فرمود: هر که یک چیز را برای من در عهده گیرد من چهار چیز برایش در عهده گیرم صله رحم کند و خدا او را دوست دارد، و روزیش را فراوان کند، و بعمرش افزاید، و بهشتی در آوردش که باو وعده داده در صحیفه رضا از پدرانش مانندش آمده.
(4) 17- در عیون بهمین سندها: که رسول خدا (ص) فرمود: من از شما ترسانم، در سبک شمردن دین، و در فروختن حکم و اینکه قرآن را سرودخوانی کنید، و اینکه کسی را پیشوا سازید که در دینداری بهتر از شماها نباشد در صحیفه رضا از آن حضرت مانندش آمده.
(5) 18- عیون بسندی تا احمد بن حسین از پدرش که گفت: در مجلس امام رضا (ع) بودیم و مردی از برادرش شکوه کرد و آن حضرت این قطعه را میفرمود:
معذور دار برادرت را بر گناهانش* پرده‌پوشی کن و بر عیوبش روکش افکن بر ناهنجاری سفیه شکیبا باش* و هم در سختیهای دوران و از روی تفضل جواب مگو* و وانه ستمکار را بدان که حسابش رسد.
(6) 19- امالی طوسی: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) فرمود: صله کنید با ارحام خود و گر چه از شما ببرند تا آخر خبر.
گویم: گذشت بچند سند از آن حضرت (ع) که صله کنید ارحامی را که از شما بریده‌اند.
(7) 20- از همان: بسندش تا داود رقی که گفت: نزد امام ششم بودم که از پیش خود آغاز سخن کرد و فرمود: ای داود اعمال شما روز پنجشنبه بر من نموده شد، و در ضمن اعمالت دیدم با پسر عمویت فلانی صله کردی، و آن مرا شاد کرد، براستی دانستم که صله تو زودتر عمرش نابود کند و مدتش را ببرد.
داود گفت: مرا پسر عمی بود معاند و خبیث که بمن رسیده بود خودش و عیالش بد زندگی دارند، و من چکی برای هزینه اندکی براش صادر کردم پیش از آنکه بیرون شوم برای مکه، و چون بمدینه رسیدم امام ششم گزارش آن را بمن داد.
(8) 21- از همان: بسندش تا محمد بن ابراهیم گفت: منصور (عباسی) امام ششم را خواست

(1) و امر کرد مسندی برای آن حضرت در پهلویش گستردند و وی را بر آن نشانید، سپس گفت:
مهدی را برایم بیاورید، چند بار گفت باو گفتند هم اکنون، هم اکنون می‌آید، مشغول خوشبو کردن خود است، درنگی نشد که آمد و بوی او بر او پیشی

گرفت، منصور رو بامام کرد و گفت:
یا ابا عبد الله حدیثی در باره صله رحم باز گفته‌ای، آن را یادآور کن تا مهدی من بشنود، فرمود بسیار خوب، و بسندی تا رسول خدا (ص) باز گفت از قول پدرانش که رسول خدا (ص) فرمود:
مردی صله رحم کند که از عمرش سه سال مانده و خدا عز و جل آن را سی سال گرداند، و قطع رحم کند و از عمرش سی سال مانده و خدا آن را سه سال گرداند و آنگاه این آیه (29- الرعد) را خواند" محو کند خدا هر چه را خواهد و اثبات کند و ام الکتاب نزد او باشد.
منصور گفت: یا ابا عبد الله این حدیث خوبیست ولی مقصود من نبود، آن حضرت فرمود بسیار خوب و حدیث دیگری تا رسول خدا (ص) آورد که فرمود: صله رحم خانه‌ها را آباد سازد، و عمرها را بیفزاید، و گر چه مردم خوبی نباشند.
منصور گفت: این هم خوبست ای ابا عبد الله و مقصود من نبوده آن حضرت فرمود:
بسیار خوب و بهمان سند از رسول خدا (ص) آورد که فرمود: صله رحم حساب را آسان کند و مردن بد را براندازد، منصور گفت: آری این را خواستم.
(2) 22- و از همان: بسندش تا علی (ع) فرمود: گفته شد یا نبی الله در مال حقی جز زکات باشد؟
فرمود: آری نیکی برحم چون پشت کند، و احسان بهمسایه مسلمان چه که به من ایمان ندارد کسی که با شکم سیر شب گذراند و همسایه مسلمانش گرسنه باشد، و آنگاه فرمود: پیوسته جبرئیل سفارش همسایه را بمن کرد تا آنجا که گمان بردم البته سهم ارثی برایش مقرر میدارد.
(3) 23- علل: در خطبه فاطمه (ع) فرض کرده خدا صله ارحام را برای فزون شدن شمار (خاندان).
میگویم: در باب گناهانی که خشم خدا را ببار آورند از امام باقر (ع) که چون قطع ارحام شود اموال بدست اشرار افتد، و از امام ششم است که گناهانی که زود نابود کنند قطع رحم است.
(4) 24- معانی الاخبار: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: صله رحم در عمر فزاید، و صدقه نهانی خشم پروردگار را فرو نشاند، و راستی که قطع رحم و قسم دروغ خانمانها را بی‌امل وانهند، و رحمها را گران نمایند و آن مایه قطع نسل شود.
(5) 25- از همان: بسندش تا عمرو بن جمیع گفت: نزد امام ششم (ع) بودم بهمراه چند کس از اصحابش و شنیدمش میفرمود: رشته خویشی امامان خاندان محمد (ص) روز قیامت به

عرش آویزد، و رشته ارحام مؤمنان بدان در آویزد و گوید:
پروردگارا صله کن هر که با ما صله داشته و قطع کن هر که با ما قطع کرده و خدای تبارک و تعالی میفرماید: من رحمانم و تو رحمی، نامت را از نامم باز گرفتم، و هر که تو را صله کند با او صله کنم، و هر که تو را قطع کند از او قطع کنم، و از این رو رسول خدا (ص) فرمود: رحم پیوندیست از طرف خدا عز و جل.
(1) و بنقل مسندی تا قاسم بن سلام است که گفته در معنی این قول پیغمبر (ص)" شجنه" یعنی خویشاوندی در هم پیوسته مانند پیوست ریشه‌ها، و اینکه گویند: حدیث ذو شجون است یعنی بهمدگر چنگ انداختند.
و یکی از دانشمندان گفته: درخت متشجن آنست که شاخه‌هایش در هم پیچند- تا گوید (2) پیغمبر (ص) فرموده: فاطمه (ع)" شجنه منی" یعنی رشته پیچیده‌ایست از من آزاردم آنچه آزاردش، و شادم کند آنچه شادش کند.
(3) 26- از همان: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: جبرئیلم خبر داد که بوی بهشت از مسافت هزار سال یافت شود، عاق آن را درنیابد، و نه قطع‌کننده رحم، و نه پیر زناکار- تا پایان خبر.
(4) 27- ثواب الاعمال: بسندش تا رسول خدا (ص) که چون علم باشد و عمل نباشد، و زبانها با هم باشند و دلها جدا از هم، و ارحام از هم ببرند، آنجا است که خدا لعنتشان کند پس ناشنوا شوند و نابینا.
(5) 28- سرائر: از میسر آمده که گوید: امام ششم فرمود: ای میسر در عمرت افزوده شده چه کار میکنی؟ گفتم: مزدور بودم در دوران نوجوانی به پنج درهم (سکه نقره‌ای در حدود 12 نخود و اندی) و آن را به دائی خود میرساندم (یعنی این صله رحم سبب فزونی عمرم شده).
(6) 29- غیبت طوسی: بسندش تا سالمه کنیز امام ششم، گفت: من کنار بستر احتضار آن حضرت بودم، بیهوش شد و چون بهوش آمد فرمود: بحسن نواده امام چهارم که افطس لقب داشت هفتاد دینار طلا بدهید و بفلان و فلان این قدر، من گفتم: بمردی پول میدهی که با تیغ بر تو یورش برد و میخواست تو را بکشد؟ فرمود: تو میخواهی من از کسانی نباشم که خدا عز و جل در باره آنها فرموده (21: الرعد) و آنان که صله کنند آنچه را خدا فرموده: صله شود و بهراسند از پروردگار خود و بترسند از بدحسابی" آری ای سالمه راستش خدا بهشت را آفریده و خویش ساخته و بویش را خوش نموده که از مسافت دو هزار سال بمشام رسد، و عاق (والدین) و قاطع رحم آن را نیابند.
(7) 30- محاسن: بسندش تا امام ششم (ع) که مردی از تیره خثعم نزد رسول خدا (ص) آمد

(1) و گفتش: بمن بگو افضل اسلام چیست؟ فرمود: ایمان بخدا، گفت از آن پس چیست؟ فرمود:
صله رحم، گفت از آن پس چیست؟ فرمود: امر بمعروف و نهی از منکر.
(2) 31- صحیفه رضا: تا امام ششم (ع) فرمود: صله ارحام و خلق خوش فزونی در عمرها است.
(3) 32- از همان: تا محمد بن علی (ع) فرمود: صله ارحام و خوش همسایگی فزونیست در اموال.
(4) 33- فقه الرضا: روایت است که رحم چون دور شود شکاف بردارد و چون بهم چسبد شکاف بردارد، (5) و روایت است که دو سال برو و بوالدین خود نیکی کن، یک سال برو صله رحم کن، من روایت دارم که: برادر بزرگ بجای پدر است.
(6) 34- تفسیر عیاشی: از اصبغ بن نباته گفت: شنیدم امیر مؤمنان میفرمود: یکی از شماها چنان خشم کند که راضی نگردد جز بدوزخ رود، هر کدامتان بخویشاوندی خشم کرد به دو نزدیک شود (تا باو بچسبد) زیرا رحم چون تماس یابد برقرار شود، و راستش که رحم به عرش آویز است و چون شکستن آهن آن را میکوبد و فریاد میکشد بارخدایا صله کن هر که را با من صله کند و ببر از هر کس که از من ببرد، و اینست مقصود از قول خدا در قرآنش (1: النساء) و بترسید از خدائی که از او بازپرسی شوید و از ارحام راستی که خدا بر شماها دیده‌بانست" و هر که از شما خشم کند و ایستاده فورا بزمین افتد که آن پلیدی شیطان را از بین ببرد.
(7) 35- از همان که در تفسیر ارحام در آیه یکم سوره النساء" وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ" فرمود: مقصود ارحام مردم است که خدا فرمانداده بصله آنها و بزرگ داشته آنها را نبینی که آنها را همراه خود آورده.
(8) 36- از همان: از جمیل بن دراج که پرسیدم از امام ششم (ع) از قول خدا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ" فرمود: ارحام مردم است (تا آخر آنچه در 35 گذشت).
در کتاب حسین بن سعید از قول جمیل مانندش آمده.
(9) 37- تفسیر عیاشی: علاء بن فضیل که از امام ششم (ع) شنیدم میفرمود: رحم بعرش آویزان است و میگوید: بارخدایا صله کن هر که مرا صله کند، و ببر از هر که از من ببرد، و این همان رحم آل محمد است، و رحم هر مؤمن، و آنست مقصود از قول خدا (21: الرعد)" و آنان که صله کنند آنچه را خدا فرموده صله شود".
(10) 38- از همان: بسندی تا رسول خدا (ص) که فرمود: بر بوالدین و صله رحم حساب را آسان کنند و سپس این آیه را خواند" وَ الَّذِینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ الخ".

(11) 39- از همان: بسندی از امام هفتم (در تفسیر آیه 21 سوره الرعد قریب بمضمون شماره 37).
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 64
(1) 40- در همان: از عمر بن مریم که پرسیدم از امام ششم از قول خدا" وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ" فرمود: از آنست صله رحم، و تاویل نهائی آن صله با ما است.
(2) 41- از همان: از صفوان بن مهران جمال، گفت: میان عبد الله بن حسن و امام ششم گفتگوئی شد تا آنجا که آوازه هر دو بلند شد و مردم گردشان را گرفتند و آن شب از هم جدا شدند، و چون بامداد کردم برای نیاز بدنبال امام ششم (ع) رفتم و دیدم بر در خانه عبد الله بن حسن است، و میگوید: ای جاریه بابی محمد بگو: این ابو عبد الله بر در خانه او عبد الله بن حسن بیرون شد و میگفت: ای ابو عبد الله چه چیزی شما را بدین بامدادی اینجا آورده؟ فرمود: که راستش دیشب بیک آیه از قرآن خدا برخوردم و مرا نگران کرد، گفت: آن چه آیه است؟ فرمود: قول خدا عز و جل (21: الرعد) وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ (تا آخر آیه) راوی گفته: پس همدیگر را در آغوش کشیدند و هر دو گریستند و عبد الله بن حسن گفت: درست گفتی بخدا ای ابا عبد الله، گویا من هرگز این آیه را نخواندم.
کنز کراچکی: بسندش از صفوان مانند آن را آورده.
(3) 42- تفسیر عیاشی: بسندی تا رسول خدا (ص) که فرمود: کسی صله رحم کند و از عمرش جز سه سال نمانده و خدا آن را بسی و سه سال کشاند، و کسی قطع رحم کند و از عمرش 33 سال مانده و خدا کوتاهش کند تا سه سال یا کمتر.
(4) حسین راوی حدیث گفته امام صادق (ع) این آیه را میخواند (39: الرعد) محو کند خدا آنچه خواهد و بر جا دارد و ام الکتاب نزد او است.
(5) 43- مجالس مفید: بسندش تا امام باقر (ع) که در کتاب امیر المؤمنین (ع) است: سه خصلتند که دارنده آنها نمیرد تا وبالشان ببیند، تجاوز، قطع رحم و سوگند دروغ ثواب صله رحم زودتر برسد، راستش مردمی بدکار باشند که با هم صله رحم کنند و اموالشان فزون گردد و ثروتمند شوند، و راستش که سوگند دروغ و قطع رحم خانه‌مانها را ویران و بی‌سکنه کنند.
(6) 44- حسین بن سعید مانندش را از ابن محبوب آورده و در آخرش افزوده رحم جابجا شود و جابجائی آن قطع نسل کند.
(7) 45- کتاب النجوم: بسندی تا میسر که امام ششم فرمود بمن: ای میسر چند بار مرگت در رسیده و هر بار خدا تو را پس انداخته، بصله رحم تو و احسانت بخویشانت.
(8) 46- رجال کشی: تا میسر (قریب بمضمون حدیث 45 را آورده با این

اضافه که: گفتم قربانت، من پسرکی بودم در بازار و دو درهم مزد داشتم و یکی را بعمه‌ام میدادم و یکی را بخاله‌ام.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 65
(1) 47- از همان بسندی (قریب بمضمون حدیث 45 را آورده).
(2) 48- روضه الواعظین: امیر مؤمنان (ع) فرمود: نیکی کن و نیکی بگیر، رحم کن و رحم شو، بخوبی یاد کن تا بخوبی یاد شوی صله رحم کن تا خدا عمرت را فزاید.
(3) و رسول خدا (ص) فرمود: مردی از امتم را در خواب دیدم که با مؤمنان سخن میگفت و پاسخش نمیگفتند، و صله رحم او آمد و گفت: ای گروهان مؤمن با او سخن گوئید که او صله رحم کرده، و مؤمنان با او سخن گفتند و دست دادند و با آنها شد.
(4) 49- حسین بن سعید: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: راستی که صله رحم عملها را پاک سازد و اموال را افزاید و حساب را سبک کند، و بلا را براندازد، و عمر را فزون کند.
(5) 50- از همان: بسندش تا عبد الله بن طلحه که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت: یا رسول الله راستش مرا خاندانیست که با آنها صله کنم و آنها مرا آزار کنند، و میخواهم ترکشان کنم، رسول خدا (ص) باو فرمود: در این صورت خدا هم همه شما را ترک کند، گفت: چه کنم؟ فرمود: بده بکسی که محرومت کرده، و صله کن با کسی که از تو بریده و درگذر از آنکه بتو ستم کرده، و چون چنین کنی خدا عز و جل ظهیر تو باشد بر آنها.
ابن طلحه گفت: بآن حضرت گفتم: ظهیر چه باشد؟ فرمود یاور.
(6) 51- همان بسندش از امام ششم (ع) که فرمود: نخست سخنگوی اندام آدمی روز قیامت رحم است، میگوید: پروردگارا هر که مرا در دنیا صله کرده امروز میان خودت با او صله کن، و هر که در دنیا مرا قصع کرده امروز از او ببر.
(7) 52- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: رحم بعرش آویزانست روز قیامت فریاد کند، بارخدایا صله کن هر که مرا صله کند، و ببر از هر که با من بریده (راوی که ابی بصیر است) گوید: من گفتم: آن رحم رسول خدا (ص) باشد؟ فرمود: آن هم در شمار است.
(8) و فرمود: رحم روز قیامت چون دشکوی چرخ‌ریس آید، و هر که آن را صله کرده آید از آن نوری بتابد تا او را در بهشت در آورد، و هر که قاطع آن آید از او خود را درپیچد تا او را به دوزخ افکند.
(9) 53- همان، بسندی: تا گوید: امیر مؤمنان برای مردم سخنرانی کرد، خدا را سپاس کرد و او را ستود و سپس فرمود: هیچ کدام شما مردان گر چه صاحب و فرزند است از عشیره و تبارش بی‌نیاز نباشد، و از مدارا، و

گرامی داشت آنان، و از اینکه از او بدست و زبانشان دفاع کنند، آنها بیش از مردم دیگر در پشت سرش از او نگهداری توانند و پریشانی او را بیشتر آرامش دهند، و بر او دلسوزتر باشند در آسیبی که باو رسد یا روزی که بد بیارد، هر که دستش

(1) را از عشیره خود واگیرد همانا یک دست از آنها واگیرد و در برابر دستهای بسیاری از او واگرفته شوند و هر که برای تبار خود با اخلاص دوستی کند، و چون تواند دست بخشش بدانها گشاید برای خدا خدا آنچه را خرج کرده در دنیا باو عوض دهد، و در آخرت مزد دو چندانی به او دهد، برادران راستین میان مردم بهترند از مال که خود خورد و بارث گذارد، هیچ کدام شما از برادرش وانگیرد، و دیگری را بجای او نگیرد در صورتی که کمکی از او نیابد و یا تهیدست باشد، نباید هیچ کدام شما از خویشاوند مستمند خود غفلت کند از اینکه رخنه نیاز او را ببندد از آنچه اگر هزینه نهدش زیانی نکند و اگر بچنگ دارد سودش ندهد.
(2) 54- همان: بسندش تا معاویه که امام ششم (ع) بمن فرمود: صله رحم روز قیامت حساب را سبک سازد، و آنگاه خواند (آیه 21: الرعد) (آنان که) صله کنند آنچه فرموده خدا که صله شود، تا آخر آیه ...
(3) 55- همان: سند تا یکی از اصحابمان که بامام ششم گفتم: راستی آل فلان بهم نیکی کنند و با هم صله کنند فرمود: تا چنین باشند خودشان و مالشان فزون شوند، و پیوسته در فزونی باشند تا از هم ببرند و چون چنین کنند وارونه باشند.
(4) 56- همان: بسندی تا رسول خدا (ص) فرمود: شما را رهنمون نباشم به بهترین خلق در دنیا و دیگر سراها؟ گفتند: چرا یا رسول الله فرمود: هر که صله کند با کسی که از او بریده، و عطا کند بدان که از او دریغ کرده؟ و بگذرد از کسی که باو ستم کرده، و هر که خوش آید مرگش پس افتد، و روزیش بگشاید از خدا بترسد و صله رحم کند.
(5) 57- همان: بسندش تا امام باقر (ع)، فرمود: مردی بابی از مژده داد که گوسفندانش زائیده‌اند و فزودند و او گفت: فزونیشان شادم نکند و آن را دوست ندارم، اندک و کافی دوست‌تر است پیش من از آنچه بسیار است و دلربا، راستش من از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود: بر دو گوشه صراط در روز قیامت رحم است و امانت و چون صله‌کننده رحم، و بردارنده امانت بدو رسد سرنگون نکند آنها را در دوزخ.
(6) 58- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که میفرمود: صله رحم فزاینده مال، و دوستی خاندان، و پس اندازنده مرگ است.
(7) 59- همان: بسندی تا میسر که امام ششم باو فرمود: ای میسر چند بار مرگت در رسیده و هر بار خدا پس انداخته برای صله تو با خویشانت.

(8) 60- همان تا امام هفتم که فرمود: مردیست که از عمرش سی سال مانده و بخویشانش میرسد و صله رحم کند و خدا آن را سی و سه سال نماید، و بسا که از عمرش سی و سه سال مانده حقشناس

خویشان خود است و قاطع رحم و خدا آن را سه سال کند.
(1) 61- کتاب النوادر: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: صله رحم عمر را فزاید و فقر را ببرد.
(2) و بدین اسناد: رسول خدا (ص) بسراقه بن مالک بن جعثم فرمود: تو را رهنمائی نکنم به بهترین صدقه‌ها گفت: چرا پدر و مادرم بقربانت یا رسول الله، آن حضرت فرمود بهترین صدقه بر خواهرت یا دخترت باشد، و آن بتو برگردد و جز تو سودش را نبرد.
(3) و بدین اسناد از علی (ع) که برسول خدا (ص) گفته شد: یا رسول الله کدام صدقه بهتر است؟ فرمود: بخویشاوند ندار و بهمین اسناد که رسول خدا (ص) فرمود: (4) دو سال برو برای صله رحمت الخبر و بدین اسناد که رسول خدا (ص) فرمود: (5) کار خوب مردن بد را دفع کند و صدقه نهانی خشم پروردگار خاموش کند و صله رحم عمر را فزاید و فقر را ببرد.
(6) 62- کتاب الامامه و التبصره: بسندش تا پیغمبر (ص) مانند آن را آورده.
و از همان بدین سند که رسول خدا (ص) فرمود: صله رحم کند گر چه بیک شربت آب و بهتر آن خودداری از آزار آنست.
(7) و بدین سند: رسول خدا (ص) فرمود: صدقه ده تا اجر دارد، و قرض هیجده تا و صله برادران بیست و صله رحم بیست و چهار.
(8) و بدین سند: رسول خدا (ص) فرمود: صله رحم کنید در دنیا و گر چه به سلامی باشد.
(9) 63- همان: بسندش مانندش را آورده و فرموده: خیانت نکن بخائن تا مانندش باشی و قطع رحم نکن گر چه قطع کرده با تو.
(10) 64- دعوات راوندی: روایت است که روزی امام هفتم (ع) نزد هارون رفت، و هارون بوی گفت: راستش بخدا که من کشنده تو باشم، فرمودش این کار مکن که من از پدرانم تا رسول خدا (ص) شنیدم که فرموده: بنده خدائی صله رحم کند و از عمرش سه سال مانده و خدا آن را سی سال گرداند و مردی قطع رحم کند و از عمرش سی سال مانده و خدا آن را سه سال کند، رشید گفت: خود این را از پدرت شنیدی؟ فرمود: آری، و فرمانداد صد هزار درهم به آن حضرت دادند و او را بخانه‌اش برگرداند.
(11) و امام صادق (ع) فرمود: صله رحم حساب را آسان کند در روز قیامت و آن عمر را دراز کند، و از مردن بد حفظ کند، و صدقه دادن در

شب خشم خدا را خاموش کند، (12) و در روایتی صدقه نهانی آمده، و فرمود هر که خوب نیکی کند بخانواده‌اش روزیش فزون شود.
(13) 65- نهج البلاغه فرمود: هر که خویشانش از دست نهند بیگانه بر او بتازد، فرمود (ع)
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 68
(1) راستش کسی اگر مال هم دارد از عشیره و تبارش بی‌نیاز نباشد و از اینکه با دست و زبانشان از او دفاع کنند، آنان پشتیبان بزرگ مرد هستند برایش، و آرام‌بخش آنانند برای پریشانی او و دلسوزترند بر او در بلائی که بر او فرود آید، زبان خوشی که خدا برای کسی در مردم نهد بهتر است برایش از مالی که بدیگری ارث دهد.
(2) 66- از همان: هلا هیچ کدام شما رو نگرداند از خویشی که در او نیاز سختی بیند، و از اینکه رخنه آن نیاز را ببندد بدان چه اگر بداردش فزونش نسازد، و اگر مصرفش کند او را نشکند هر که دستش را از عشیره خود باز دارد همانا یک دست از آنها باز گرفته و در برابر دستهای بسیاری از او باز گیرند، و هر که نرمخو و مردم‌دار باشد پیوسته قومش بدو دوستی کنند.
سید (رضی) ره گفته: چه معنای خوبی در این جمله اخیر آورده، زیرا کسی که باز دارد خیرش را از تبارش همانا یک دست از آنها بازداشته، و چون بیاریشان نیازمند شود، و برای همکاریشان بیچاره گردد از یاریش پس ننشینند، و از نگهداریش گرانی کنند، و از خود دریغ کرده همکاری دستهای بسیار، و همگامی انبوهی را.
(3) 67- همان: امیر مؤمنان (ع) فرموده: گرامی دار تیره و تبارت را که آنان بال پرش تواند، و هنگامی که بدانها برگردی، و دستی که بوسیله آن یورش توانی.
(4) 68- عده الداعی: پیغمبر (ص) فرمود: سفارش کنم حاضر امتم را و غائبشان را و آنان که در پشت پدرانند و رحم مادران تا بروز قیامت بر اینکه صله رحم کنند و اگر چه یک سال راه از او دور باشند، زیرا که آن از دینداری است.
(5) و فرمود (ص) در دو گوشه صراط روز قیامت امانت است و رحم، و چون صله کن رحم و امانت پرداز بر آن بگذرند به بهشت رسند و چون خائن در امانت و قاطع رحم بر آن گذرند هر چه کردند سودشان ندارد، و صراط او را به دوزخ وارد کند.
(6) 69- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: چون امیر المؤمنین (از مدینه) بیرون شد برای بصره (در جنگ جمل) در ربذه (آبادی نزدیک مدینه) منزل کرد (برای فراهم شدن قشون) و مردی از قبیله محارب نزد آن حضرت آمد و گفت: ای امیر المؤمنین من در میان قومم یک بدهی کلانی بگردن گرفتم (برای اصلاح فیما بین یا حفظ قبیله) و از چند طائفه آنها

درخواست همکاری و کمک کردم زبان دریغ بمن پیش داشتند، ای امیر مؤمنان شما بآنها بفرما بمن کمک کنند و وادارشان کن بهمکاری با من، فرمود: کجا هستند؟ گفت هم آنان که در دیدرس تو هستند گروهی از آنها باشند، آن حضرت بپاکش خود می‌کرد و آن به لوکه افتاد گویا یک شتر مرغ است و برخی یاران آن حضرت بدنبال آن به لوکه افتادند (گویا برای پاسداری از آن حضرت)

(1) و خرده خرده بآن رسیدند و آن حضرت بدان قوم در رسید و بر آنها سلام کرد و پرسید چه چیز مانع شما است از همکاری با یارتان و از او گله داشتند و او هم از آنها گله داشت، امیر مؤمنین فرمود: هر کسی با تیره خود صله کند که آنان شایسته‌ترند به احسان او و آنچه در دست دارد و عشیره و تیره هم با برادر خود صله کنند اگر روزگار او را بسر در آورد و از او برگشت زیرا هم صله‌ها و هم بخششها ثواب برند، و آنان که از هم ببرند و بهم پشت کنند گنهکارند سپس مرکب خود را برانگیخت و فرمود: هی هی و مهار را از دست آن مرد آزاد کرد.
(در توضیح دنبال حدیث سخنی طولانی در تفسیر لغت و ادبیت حدیث آورده که چون برای عموم مفهوم و سودمند نیست از ترجمه آن خودداری شد).
(2) 70- کافی: بسندش تا امام رضا (ع) فرمود: کسی صله رحم کند و از عمرش سه سال مانده و خدا آن را سی سال کند، و خدا هر چه خواهد کند.
بیان: دلالت دارد که عمر بیش و کم شود، و صله رحم مایه فزونی آنست و قول آن حضرت" خدا هر چه خواهد کند" اشاره است بمحو و اثبات، و اینکه خدا تواناست بر آن، یا اینکه عمر بیشتر و کمتر از آن هم می‌شود، راغب گفته رحم زهدان زنست و برای پیوند خویشی به عاریه آوردند چون خویشان از یک پدراند ... خدا عز و جل فرموده: وَ أَقْرَبَ رُحْماً پایان سخن راغب.
و بدان که علماء اختلاف دارند در میزان رحمی که باید صله کرد بقولی رحم پیوند نژادیست میان وابستگان بیک مادر، و بقولی رحم خویشاوند از دو طرف است، پدران و هر چه بالا روند، و فرزندان و هر چه بپائین روند، و هر که بپدر و مادر پیوندد از برادران و خواهران و فرزندانشان و عموها و عمه‌ها.
و بقولی رحم پیوند خویش است میان دو کس که بهم محرمند و ازدواجشان با هم روا نیست و عموزاده و خاله‌زاده را شامل نشود، و بقولی شامل هر خویشاوند معروفی است در نسب محرم باشد یا نه و گر چه نسبت دوری دارند و این درست‌تر باشد بشرط اینکه در عرف مردم

خویشاوند شمرده شوند و گر نه همه مردم در آدم و حواء بهم رسند.
و اما قبائل بزرگ مانند بنی هاشم در این زمان (حدود هزار هجری) همه ارحام هم باشند؟ مورد اشکال است، و دلالت دارد بر رحم بودن آنان روایت علی بن ابراهیم در تفسیر قول خدای تعالی (22 سوره محمد) آیا امید است که اگر رو برگردانید در زمین تباهی کنید و قطع رحم کنید" که در باره بنی امیه فرو آمده و آنچه باهل بیت (ع) کردند.
ابن اثیر در نهایه گفته: در حدیث است که هر که خواهد عمرش دراز شود باید صله رحم
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 70
(1) کند، و در حدیث بارها ذکر صله رحم شده، و آن بمعنی احسان بخویشانست که هم‌نژاد وابسته بزناشوئی باشند، و لطف و نرمش بآنها و رعایت حالشان گر چه دوری کنند و بد کنند، و قطع رحم ضد همه اینها است ... که بوسیله احسان میان خود و آنها را با علاقه خویشی پیوسته پایان.
و شهید ثانی ره گفته: اصحاب فقهاء اختلاف دارند که قرابت کیانند؟ چون نصی در بیان آن نرسیده و بیشتر آن را امری عرفی دانند که در عادت وابسته شمرده شوند در نسب خواه ارث برند یا نه.
و شیخ قولی دارد که رحم خویشان او باشند تا آخرین تا آخرین پدر و مادر مسلمان و به مشرک بالا نرود گر چه در عرف خویش شمرده شوند برای گفته پیغمبر (ص) که اسلام رحمها را بریده که در جاهلیت بوده، و قول خدای تعالی در باره نوح (ع) و پسرش (46 هود)" راستش او از اهل تو نبود".
ابن الجنید گفته: هر که برای قرابت و ذوی رحم وصیت کند و نام آنها نبرد از آن کسانی باشد که خویش اویند از طرف فرزند و پدر و مادرش، و بنظرم از فرزند چهارمین پدر نباید تجاوز کرد، زیرا رسول خدا (ص) (در مصرف خمس) از آن تجاوز نکرده (که آن را اولاد عبد المطلب سومین پدر) مقرر کرده، و بهر معنا تفسیر شود مرد و زن، و نزدیک و دور، و وارث و غیر وارث در آن درآید، و فرقی میان ذوی القربی و ذوی الرحم نیست پایان.
پس از فهم اینها بدان که شکی در حسن صله ارحام و لزوم آن فی الجمله نیست، و آن را چند درجه است که برخی بالاترند، و کمترش احوالپرسی و سلام، کناره نکردن است، و اختلاف در آن باختلاف توانائی و نیاز طرف است، بعضی مراتب آن واجب است و بعضی مستحب، و فرق میان آنها مشکل است، و راه احتیاط باز است، و هر که باندازه صله رحم کند و کوتاه آید از درجه‌ای که شاید و یا از آنچه تواند آیا واصل محبوبیت یا قاطع، در آن نظر است، بهر حال تشخیص درجه واجب از مستحب بسیار دشوار

است و خدا بحقیقت حال داناتر است، و احتیاط راه نجاتست.
شهید ره در قواعدش گفته: با هر رحمی صله باید بحکم قرآن و سنت و اجماع بر ترغیب به صله ارحام و سخن در آن چند موضوع دارد:
اول: اینکه رحم کدام است، ظاهر هر که وابسته نژادی است در عرف و گر چه فاصله دور دارد، یا اولویت مراتب بر یک دیگر چه ذکور باشد چه انثی، برخی عامه آن را منحصر دانسته و بدانها که نباید با هم زناشوئی کنند و محرم یک دیگرند و اگر هر دو یک صنفند یکی

(1) را ذکر فرض کنند و دیگری را انثی و چنانچه زناشوئیشان حرام باشد رحم هم باشند، و دلیل آورده باینکه حرمت ازدواج با دو خواهر برای اینست که قطع رحم شود: و همچنین حرمت اولیه جمع میان عمه و خاله با برادرزاده و خواهرزاده آنان در صورت عدم رضا بقول، و بطور مطلق بقول آنها، و روگردانی از این گفته سزاوار است، زیرا وضع لغت رحم دلیل قول ما است و عرف نیز و اخبار هم بر آن دلالت دارد و آیه (22 سوره محمد) فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ الخ، بتفسیر علی (ع) در باره بنی امیه است که با آل محمد (ع) قطع رحم کردند چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیرش آورده و این دلیل است که خویشان دور هم رحم باشند.
دوم، صله چه باشد که بدان از قطع رحم بدر آیند؟ جواب اینست که بعرف رجوع شود زیرا یک معنای شرعی و لغوی ندارد، و باختلاف عادتها و دوری و نزدیکی محل سکونت تفاوت یابد.
سوم: صله چگونه باشد؟ و جواب قول پیغمبر است که صله کنید با ارحام خود گر چه بسلام کردن، و در آگاهی است بر اینکه سلام هم صله رحم است، و شکی ندارد که با فقر پدران یا فرزندان صله با مال واجب است و برای خویشان دیگر مستحب است و در طبقه وارثان مؤکد است و باندازه هزینه زندگی است، و اگر بی‌نیاز باشند باینست خود هدیه بدانها بدهد، و بزرگتر صله رحم با خود است و در آن اخبار بسیار است و آنگاه بدفع ضرر از خود و از آن پس جلب سود بدو، سپس صله هر که نفقه‌اش واجب است، و گر چه رحم او هم نباشد چون زن پدر و برادر و بنده‌اش، و کمتر صله سلام کردن خود است و آنگاه پیغام بسلام و دعاء در پشت سر و ستایش در حضور هم.
چهارم: صله واجب است یا مستحب؟ و جواب اینکه تا آنجا که از قطع رحم بدانید واجب است زیرا قطع رحم گناه است بلکه گناه کبیره است، و بیش از آنش مستحب است.
(2) 71- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: صله ارحام پاکیزه کند هر کردار و فزاید هر مال و بلا را بگرداند و حساب را آسان کند و مرگ را پس اندازد.

بیان: تزکیه اعمال یعنی ثواب آنها را فزون کند، یا آنها را از کمبود پاک کند یا سبب قبولشان گردد، و آنها را مدح کند و بکمال ستاید، و فزونی اموال باشد، امیر المؤمنین (ع) فرموده: صله رحم مثراه مال است و شارحان نهج برایش دو تفسیر آورده‌اند.
(3) یکم: عنایت الیه برای هر زنده سهمی از روزی مقدر کرده که در زمان زندگیش به او برسد، و چون کسی امر جمعی را بگردن گیرد و بآنها مدد و کمک رساند، در پرتو عنایت بایست آید که روزی و مددی که بآنها دهد بدست او باشد خواه ارحام او باشند یا در نظر او
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 72
(1) شایان رحمت باشند، تا آنجا که اگر در دل گیرد از یکشان کمک خود را باز گیرد بسا باندازه‌ای که از او دریغ کرده از مالش کم کند، و اینست معنی اینکه: مثرات مال است.
دوم: اینکه از اخلاق پسندیده است که مردم را جلب کند، و آنکه صله رحم کند مورد مرحمت گردد، و باو مدد و کمک رسانند" دفع بلا" هر محنت و بد آمد و آسیب بلا است" و آسانی حساب" در مال یا در اعمال هم" پس انداختن مرگ".
در نهایه گفته: هر که دوست دارد پس افتد مرگش باید صله رحم کند در حدیث است، و در عمر و دین هر دو باشد و از آنها بایست حدیث دیگر: صله رحم مثراة مال است و منسأه اثر ...
نووی گفته: برای اینکه باو برکت دهد بتوفیق در طاعات و صرف اوقاتش در خیرات و بسط رزق هم برکت آنست و بقولی فراخی است، و بقولی در نظر فرشته‌های لوح محفوظ نماید که عمرش شصت است و اگر صله رحم کند صد باشد، با اینکه خدا آینده را میداند، و بقولی مقصود از درازی عمر یاد خیریست که پس از مرگش کنند و گویا نمرده است، عیاض گفته: اثر بمعنی مرگ است، این نام را باو دادند چون بدنبال زندگی است، و مقصود از پس افتادنش یاد بخیر پس از آنست که گویا نمرده، و گر نه عمر بیش و کم نشود.
یکیشان گفته میتوان بر ظاهرش تفسیر کرد زیرا عمر هم بیش و کم شود، چه بسا در ام الکتاب باشد که او اگر صله رحم کند عمرش چنانست و اگر نکند چنان.
مازری گفته: و بقولی فزودن در عمر برکت آنست بتوفیق در طاعت کردن و صرف وقت در آنچه سود آخرتست، و توجیه بیاد خیر پس از مرگ ضعیف است.
طیبی گفته: توجیه بدان روشنتر است زیرا اثر هر چیز نشانه وجود او است و ذکر بخیر هم نشانه وجود مرده است خدا فرمود (12: یس) و بنویسیم آنچه پیش داشتند و آثارشان را و از این معنی است قول خلیل (ع) (84:

الشعراء) و بنه برایم زبانی راستین در آیندگان.
و یکی از شارحان نهج گفته: نساء بمعنی تاخیر است و آن از دو راه شود یکم: صله رحم مایه مهربانی ارحام گردد و سبب یاری دادن و کمک آنان بصله کن بر آنها شود، و از آزار دشمن دورتر گردد و این خود مایه درازی عمر باشد.
دوم اینکه صله خویشاوندان توجه‌انگیز است به بقاء کسی که بآنها صله کند، و کمک او به دعاء آنان، و بسا که دعاءشان برای او، و توجه آنان به بقای او از شرائط بقا و پس افتادن مرگ باشد پایان.
و من گویم: نیازی بدین سخت‌گرائی نیست، دور نباشد که برخی اعمال اثر کنند در

درازی اعمار، و ما بسط سخن دادیم در این باره در شرح اخبار باب بداء (رجوع کن به ج 4 ص 92 باب بداء و نسخ از همین چاپ جدید بحار، از پاورقی ص 113).
(1) 72- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که مردی آمد نزد پیغمبر (ص) و گفت: یا رسول الله خاندانم نخواهند جز که بر من بپرند و از من ببرند و دشنام دهند و من آن را وانهم؟
فرمود: در این صورت خدا همه شماها را وانهد، گفت: پس چه کنم؟ فرمود: صله کن با آنکه از تو بریده، و بده بدان که از تو دریغ کرده، و بگذر از آنکه بتو ستم کرده که چون چنین کنی خدا پشتیبانت باشد بر سر آنها.
بیان (پس از شرح چند لفظ گوید) رفض خدا کنایه است از سلب رحمت و نصرت و فرو آوردن عقوبت تا گوید ظهیر ناصر و معین است، و مقصود از آن در اینجا نصرت خدا و فرشته‌ها و مؤمنان خوبست چنانچه در باره پیغمبر (ص) و دو همسر خیانتکارش فرموده (4: التحریم) و اگر باو زور گویند راستش که خدا یاور او است و جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشته‌ها از آن پس ظهیر باشند.
(2) 73- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که سفارش کنم حاضر و غائب امتم را و کسانی که در پشت پدران و رحم زنانند تا روز قیامت بصله رحم و گر چه یک سال راه از او دور باشد، چون که آن از دین است.
روشنگری ..." که آن از دین است" یعنی کوچ کردن بدیدار آنان و یا بعلاوه نامه فرستادن و هدیه برایشان از اموریست که خدا در دین متین و قرآن مبین بدان فرمانداده.
(3) 74- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که صله رحم: خوش‌خلقی و بخشش و خوشدلی است، و روزی را فزاید مرگ را پس اندازد.
روشنگری:" خوش‌خلقی" چون که با صله رحم خوش برخوردی در دل جا کند و بدیگران هم برسد و همچنین بخشش عادت می‌شود، و خوشدلی

اینست که آن را با بذل و عفو و احسان انجام دهد بی‌کینه و حسد و بدخواهی، یا اینکه در خاطرش هم و غم و اندیشه از دشمنان راه ندهد زیرا صله رحم دشمنی او و خویشان را بزداید و آن مایه آسودگی از شر دیگر مردم شود و بلکه وسیله دوستی آنها هم باشد.
(4) 75- کافی: بسندش تا ابی بصیر که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: رحم آویزانست به عرش میگوید: بارخدایا صله کن کسیرا که با من صله کند، و ببر از کسی که از من ببرد، و آن رحم آل محمد است که خدا عز و جل (21: الرعد) فرموده:" آنان که صله کنند آنچه را خدا فرموده صله شود" و رحم هر صاحب رحم است.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 74
(1) روشنگری:" رحم بعرش آویزانست" تشبیه معقول است بمحسوس که حق رحم را با رساتر وجهی اثبات کند، و کنایه است از اینکه حق خود را در محضر خدا طلب میکند، و معنی دعایش اینست که با او چنان باش که او با من است و همان احسان یا بدی را با او کن که با من کند، و بقولی ظاهر آن مقصود است نظر بتجسم برخی اعمال و گفته‌اند. تفسیر مشهور رحم خویشی از طرف پدر و مادر است و آن امریست معنوی، و سخن و قیام ندارد، و سخن و قیام و قطع و وصلش برای بیان بزرگداشت او است، و صله واصل آن و گناه قاطع آن، و از این رو قطعش را عقوق نام کرده‌اند که بمعنی شکافتن است و گویا سبب پیوند را قطع کرده.
و گفتند: بسا که آویزان بعرش فرشته‌ایست که عوض رحم سخن میکند بامر خدا سبحانه و خدا او را واداشته دفاع کند از رحم و ثواب صله کن آن را و گناه قاطعش را بنویسد چنانچه فرشته‌های نگهبان اعمال را نویسند.
قوله:" و آن رحم آل محمد است" یعنی آویزان بعرش رحم آل محمد است، و مقصود اینکه رحم آویزان بعرش رحم پیغمبر (ع) است و خویشان و خاندانش که همان امامانند پس از آن حضرت که خدا امر بصله با آنها کرده و دوستی آنان را مزد رسالت ساخته، و خویشی آنها با رسول (ص) نه با مردم دیگر و از این رو است که صله با آنها واجب است یا مقصود خویشی مؤمنانست از نظر ایمان، زیرا حق پدر و مادر نژادی برای اینست که مایه زندگی دنیوی باشند و حق خویشاوندان برای اینست که بدان پیوند دارند، و پیغمبر و علی (ع) هر دو پدر امتند چون سبب وجود همه چیزند و علت غائی همه موجودات که در حدیث قدسی فرماید:
اگر شما دو تن نبودید من افلاک را نمی‌آفریدم.
و بعلاوه آن دو سبب حیات معنوی جاویدانند بدانش و ایمان برای همه مؤمنان، و تفاوت میان این حیات و حیات فانی دنیا بی‌اندازه است، و از این راه همه مؤمنان برادرند، و خویشان پیغمبر خویشان و ذوی الارحام آنان باشند و نیز خدا (6: الاحزاب) فرموده" پیغمبر اولی است بمؤمنان از

خودشان و ازواجش مادران آنها باشند" و در قرائت اهل بیت" و هو اب لهم و او پدر آنها است" هم آمده پس پیغمبر و خدیجه (ع) پدر و مادر این امتند و ذریته پاکشان ذوی ارحام امت، و از این رو اولی و احق بصله باشند از همه خویشان نژادی و قوله" و رحم هر ذی رحم" چند تفسیر دارد یکم اینکه آیه در باره هر ذی رحم دیگر هم نازل است.
دوم اینکه رحم دیگران هم در آیه داخل است، سوم اینکه رحم دیگران هم به عرش آویزان است و بسا که حکم آیه مخصوص بهمان رحم آل محمد است.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 75
(1) 76- کافی: بسندش از جمیل بن دراج که از امام ششم (ع) (آیه 1: النساء) را که" بترسید از خدائی که از او بازپرسی شوید و از ارحام" پرسیدم در پاسخ فرمود: مقصود ارحام مردمست که خدا امر کرده بصله آنها و آنها را بزرگ شمرده نبینی که آنها را از خود دانسته.
بیان: یعنی مقصود از ارحام در این آیه همان مردمند نه رحم آل محمد که در بیشتر آیات امر بصله آن شده و امر کرده بترس از آنها تا صله شوند و بزرگ شمرده آنها را که قرین خود ساخته، و یا اینکه امضاء کرده است بزرگی آن را که شیوه مردم است که در سوگند خدا را با رحم قرین کنند و گویند: تو را بخدا و رحم سوگند.
(2) 77- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: گوینده یکم اعضاء تن در قیامت رحم است که گوید: پروردگارا صله کن هر که مرا صله کرده است در دنیا و خود را بدو پیوند بده و هر که مرا در دنیا قطع کرده خود را از او ببر.
بیان: گوینده یکم است زیرا همه مردم از آن فراهم شدند، و گویا خدای تعالی آفریند آفریده‌ای که بجای او حق او را خواستار شود ...
(3) 78- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: صله رحم کن گر چه با شربتی آب، و بهترین صله رحم اینکه آزار از او بگردانی، و صله رحم سبب تاخیر مرگ است و دوستی خانواده توضیح ... مایه دوستی است چون که انسان بنده احسانت.
(4) 79- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که رحم بعرش آویزانست در روز قیامت میگوید:
بارخدایا صله کن با هر که مرا صله کرده و ببر از هر که مرا بریده.
(5) 80- کافی تا ا امام باقر (ع) که ابو ذر رضی الله عنه گفته: از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود: در دو گوشه صراط در روز قیامت رحم است و امانت و چون وصول رحم و امانت‌پرداز برسند بگذرد ببهشت، و چون خائن بامانت و قاطع رحم برسند با ارتکاب آن دو هیچ کرداری سودش ندارد و صراطش وارو کند در دوزخ.

بیان ... تشبیه این دو خصلت بدو گوشه برای اینست که مانعند که از صراط بدوزخ افتند چنانچه کسی که در راه تنگی رود در کنار گودالی دو گوشه راه مانع باشند از افتادن در آن گودال ... و نهایه در حدیث صراط (یتکفأ به) را بوارونه کردن تفسیر کرده، و دور نیست که رحم در حدیث شامل رحم آل محمد باشد و امانت شامل اقرار بامامتشان چنانچه اخبار در باره هر دو گذشته.
(6) 81- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که صله ارحام اعمال را پاک کند و بلا را دفع کند و اموال را افزاید، و عمر را دراز کند، و روزی را فراوان سازد، و دوستی در خاندان اندازد

و باید از خدا بترسد و صله رحم کند.
(1) بیان: شهید قد در قواعدش گوید: اخبار پشت همند در اینکه صله رحم عمر را فزون کند، و بسیار مردم بدان اعتراض دارند برای اینکه آنچه در ازل مقدر است و در لوح محفوظ نوشته است کم و بیش نتواند شد، چون خلاف در علم خدای تعالی نشد نیست، خدا از پیش دانسته هر ممکنی را که وجودش را خواسته، و نابودی هر چه را نخواسته بعدم ازلی یا پس از ایجاد آن، و چگونه عمر بهر سببی بیش و کم شود.
و در جواب از این اعتراض پریشانند یک بار گویند این تعبیر برای تشویق است نه گزارش حقیقت، و بار دیگر گویند مقصود یاد بخیر پس از مردنست و شاعر گفته:
یاد جوانی عمر دوم وی و لذت آنچه که نابود گشته در فضول معیشت
(و سعدی سخنسرا هم گفته: مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند).
و باز شاعر گفته: مردند و زنده بیاد خودند پس از خود.
و بقولی مقصود برکت داشتن عمر است نه فزونی خود عمر و این اعتراض بیجا است زیرا اولا در باره بسیاری مطالب بمیان آید که مورد تشویق است در قرآن و سنت تا برسد به وعده بهشت و نعیم برای ایمان و در باره گذشتن از صراط و رسیدن بحوریان و غلمان و همچنان تهدید بدوزخ و کیفیت عذاب زیرا که ما گوئیم خدای تعالی در ازل ارتباط هر معلولی را بعلتش دانسته و در لوح محفوظ نوشته، و هر که را مؤمن دانسته او مؤمن است چه اعتراف کند به ایمان یا نه، پیغمبری باو گسیل شود یا نه، و هر که را کافر دانسته او کافر است بهر تقدیر و لازم این گفته ابطال حکمت بعثت پیغمبرانست و اوامر شرع و نواهی آن و آنچه بدنبال دارند و آن سبب هدم آدمیانست و جواب از همه اعتراضات یکی است: و آن اینکه خدای تعالی که اندازه عمر را دانسته است پیوند آن را هم باب سبب مخصوصی دانسته، و چون داند زید بهشتی است آن را باسباب خاص آن وابسته که او را آفریده و خردمند کرده، و وسیله هدایت و حسن اختیار

و عمل باحکام شرع برایش فراهم کرده، و لازم بر هر مکلف عمل بامر شرع نه باینکه خدا چه داند، زیرا هر چه کند همان را خدا دانسته، و چون امام صادق (ع) فرموده که زید چون صله رحم کند خدا 30 سال بعمرش فزاید و بدان عمل کرد این خبر از اینست که خدا دانسته زید همان کند که عمر 30 سال فزون گردد، چنانچه آن حضرت که خبر داده زید چون لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ گفت در بهشت درآید و آن را گفت بر ما روشن است که خدای تعالی دانسته که او میگوید به بهشت میرود.
و حاصل آنکه آنچه در جهان پدید آید دانسته خدای تعالی است با هر شرط و سبب که

شایسته در بلندی درجات، و دعاها در حصول درخواستها (1) و در حدیث است که از دعا کردن خسته نشوید زیرا ندانید کی برای شما اجابت شوند، و در این سریست لطیف و آن اینکه مکلف را کوشش باید، و در هر ذره‌ای کوش امکان اینست که خدا دانسته سبب خیر است چنانچه (در العنکبوت آیه 69) فرموده:" و آنان که مجاهده کنند در باره ما البته که رهنمائیشان کنیم به راههای ما" و عجب است که این اعتراض در خصوص صله رحم آورده شده و در دیگر امور زندگی نگفته‌اند با اینکه در آنها هم جهاد دارد برای کسی که راه خروج از آن را نداند.
اگر گوئی اینها همه درست ولی خدای تعالی فرموده (الاعراف: 33)" هر امتی را مرگی است و چون مرگشان رسد نه ساعتی پس افتند و نه پیش افتند" و فرموده (المنافقون: 11)" و پس نیندازد خدا نفسی را که مرگش رسد".
گویم آن در هر چه اجل نامند درست است چه طبیعی باشد چه سببی باشد و این تفسیر شود به طبیعی و چنین تعبیر شده چنانچه در قاعده جزئی و جزء گذشت.
و جواب دیگر اینکه اجل همانست که در هنگامش بطور حتم مرگ باشد چه پس از عمر طبیعی باشد و یا سببی باشد و ما هم چنین گوئیم زیرا پس از رسیدن اجل مرگ پس نیفتد، و مقصود از اجل عمر نیست زیرا آن همان وقت است و اشاره دارد باینکه عمر پذیرای بیش و کم است پس از اخبار بسیاری که بر آن دلالت دارند قول خدای تعالی.
(فاطر: 11) و عمر نگذراند هیچ صاحب عمری و کم نشود از عمرش جز که در کتاب مبین باشد.
(2) 82- کافی: بسندش از امام ششم که: صله رحم و حسن جوار آباد کنند خانه‌ها را و فزایند عمرها را.
بیان: حسن جوار: رعایت از همسایه خانه است و احسان بوی و دفع آزار از وی و یا شامل همنشین و هم‌سفر هم می‌شود، یا کسی که او را در پناه

گرفتی و امان دادی و بقول قاموس جاور همسایه است و آنکه پناهش دادی تا ستم نشود، و مجیر و مستجیر و شریک در کسب و هر که نزدیک منزل کسی خانه دارد ...
(3) 83- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود زودرس‌تر ثواب کار خیر ثواب صله رحم است.
بیان: چون بسیاری از ثوابش در دنیا میرسد مانند فزونی عمر و روزی و دوستی خانواده و مانند آنها.
(4) 84- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر که را خوش آید پس افتادن مرگ، و فزونی

روزی باید صله رحم کند.
(1) 85- کافی: بسندش تا امام ششم که فرمود: ما ندانیم چیزی عمر را فزاید جز صله رحم تا آنجا که مردی از عمرش سه سال مانده و هر صله رحم کند و خدا سی سال بعمرش فزاید و آن را سی و سه سال کند، و عمرش سی و سه سال باشد و قطع رحم کند و خدا سی سال کمش کند و سه سالش سازد.
(2) کافی: بسندش از امام رضا علیه السلام مانندش را آورده.
بیان: دلالت دارد که جز صله رحم چیزی عمر را دراز نکند و گر نه امام آن را میدانست و بسا تفسیر شود باینکه صله رحم اثر بیشتری از دیگر چیزها دارد و فزونی عمر بدان بیشتر است از جز آن، یا اینکه اثر مستقل دارد و جز او اثر مشروط یا منظم بچیز دیگر، زیرا اخباری آمده که صدقه و بر و حسن جوار و جز آن هم سبب فزونی عمر شوند.
86- کافی: بسندش تا امیر مؤمنان (ع): هرگز کسی از عشیره و تبارش روگردان نشود و گر چه مال و فرزند دارد و نه از دوستی و احترام آنان، و از دفاعشان از وی بدست و زبان، آنها بهتر پشتیبان او باشند در میان مردم، و مهربانتر آنان بروی، و رفوکننده‌تر پریشانی او اگر آسیبی بدو رسد و پیش آمد بدی بدوزخ دهد، و هر کس دستش را از عشیره‌اش باز گیرد یک دست از آنها باز گرفته و دستهای بسیار از او باز گرفته شود.
هر که خوش‌پذیرا باشد دوستش دل بدو دهد، هر کس دست باز دارد در آنچه دارد خدا در دنیا باو عوض دهد و در دیگر سرا دو چندانش سازد، زبان خیری که خدا برای کسی در مردم فراهم کند بهتر است از مالی که آن را میخورد و بارث میدهد، مبادا یکی از شماخود را بزرگ شمارد و از عشیره و تبارش دوری کند برای اینکه داراست، مبادا یکی از شماها برادرش را ترک کند و از او دور شود که بخششی ندارد و ندار است، و غفلت نورزد یکی از شماها که بخویشاوند نیازمند خود کمک دهد بدان چه اگرش بدارد سودش ندهد، و مصرفش باو زیان نرساند.

(3) روشنگری:" روگردان نشود برای تاکید ابدی است، و در نسخه‌ای اگر چه مال و فرزند دارد" بدانها اعتماد نکند که او را از عشیره بی‌نیاز نسازند، عشیره تبار است و بقولی زادگان پدر که باو نزدیکند ... و بقولی معنی کرامت آنان بالا بردن مقام آنهاست میان مردم نه احترام آنان از وی.
(مصنف پس از تفصیل لغت و ادبیت کلمات حدیث که چون استفاده عمومی ندارد از ترجمه آن صرف نظر شد گوید).
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 79
(1) در شرح" یلن حاشیته" که از باب افعال است بدین معنی که هر که اولاد و خاندان و بندگان و خدمتکاران خود را بنرمش و خوش پذیرائی و خوش برخوردی و مهرورزی با عشائرش و مردم دیگر تربیت کند، دوستانش بفهمند که او دوستشان دارد، و اگر خودش یا خدمتکاران و خاندانش بدانها بد برخورد کنند دوستی او مورد اعتماد نباشد چنانچه تجربه گواه آنست.
" خدا در دنیا باو عوض دهد" اشاره است بقول خدای تعالی (39: سبا) بگو هر چه انفاق کنید خدا عوضش را بدهد" لسان الصدق للمرء" (پس از شرح ادبیت او گوید) بهر تقدیر تشویقی است برای انفاق بر عشیره که سبب شهرتست و زبانزد شدن احسانش میان مردم، کسی که به او احسان کرده او را باحسانش و صفات خوب دیگرش ستاید، و خدای تعالی (در 50: مریم) فرمود و فراهم کردیم براشان زبان راستین بلندی" و در حکایت از قول ابراهیم (84: الشعراء) فرموده و فراهم کن برایم زبان راستین در آیندگان".
و تقیید مذمت دوری از عشیره بحال ثروتمندی برای آن نیست که در حال بی‌ثروتی خوبست بلکه برای اینکه این دوری غالبا در این حالت رخ میدهد و هم خصال بد دیگر (باقی کلام مصنف در تفسیر لغات و ادبیات حدیث است که ترجمه سود عمومی ندارد مترجم).
(2) 87- کافی: بسندش تا سلیمان بن هلال که بامام ششم (ع) گفتم: آل فلان بهم نیکی کنند و با هم صله رحم کنند در پاسخ فرمود: در این صورت اموالشان فزاید و خودشان فزون شوند، پیوسته در این وضعند تا از هم ببرند و چنین کنند این نعمت از آنها برداشته شود.
بیان: نمو خودشان فزودن فرزندان و فزونی شماره و شرف آنها است ...
(3) 88- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: مردمی فاجر و بدکردارند و نیکوکار نباشند و صله رحم کنند و مالشان فزاید و عمرهاشان دراز شود، و چه شود اگر نیکوکار و نیکی کن باشند.
بیان: یعنی خودشان خوب باشند و صله رحم بکنند.
(4) 89- کافی: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) فرمود: صله ارحام کنید گر چه با سلامی باشد، خدای تبارک و تعالی میفرماید (1: النساء) و بترسید از

خدائی که از او بازپرسی شوید و از ارحام راستش خدا بر شما دیده‌بانست.
بیان: دلالت دارد که کمترین صله رحم سلام دادن است، و شامل آنجا شود که میداند یا گمان میبرد که جواب نمیدهد و بقولی در این صورت سلام دادن خوبی ندارد زیرا آنان را در حرام اندازد، و این جای سخن دارد.
(5) 90- کافی: بسندش تا صفوان جمال گفت: میان امام ششم (ع) و عبد الله بن حسن
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 80
(1) سخنی رفت تا به جنجال کشید و مردم گردشان را گرفتند و شبانه از هم جدا شدند بدان وضع و من برای نیازی بامداد بیرون شدم و ناگاه امام ششم بر در خانه عبد الله بن حسن بود و میفرمود: ای جاریه بابی محمد بگو راوی گفت: عبد الله بن حسن بیرون شد و گفت یا ابا عبد الله چه چیز در این بامدادت رخ داده؟ فرمود: من دیشب یک آیه از قرآن را خواندم که نگرانم کرد، گفت: کدام آیه؟ پاسخ داد قول خدا عز و جل ذکره" آنان که صله کنند آنچه را خدا امر کرده صله شود، و بهراسند از پروردگارشان و بترسند از بدحسابی" عبد الله گفت:
درست گفتی گویا من هرگز این آیه قرآن را نخواندم، و هم را در آغوش کشیدند و گریستند.
(2) بیان: (پس از تفسیر برخی الفاظ و توجیه کلمات گوید):
" وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ" طبرسی قد در تفسیرش (ج 6 ص 288 مجمع البیان) گفته: مقصود از آن ایمان بهمه رسولان و کتب آسمانی است چنانچه در قول خدا (285- البقره) است که" فرق نگذاریم میان هیچ کدام از رسولانش".
و بقولی مقصود: صله با محمد (ص) و پشتیبانی او و جهاد با او است، و بقولی از ابن عباس صله رحم است و آن از امام ششم (ع) روایت است، و بقولی صله لازم با همه مؤمنان است از دوستداری و یاری و دفاع از آنها و شامل صله رحم و جز آن می‌شود: و در روایت (3) جابر از امام باقر (ع) است که رسول خدا (ص) فرمود: بر والدین و صله رحم حساب را آسان کنند و سپس این آیه را خواند، (4) و بروایتی از امام کاظم (ع) در تفسیر این آیه فرمود: آن رحم آل محمد است که بعرش آویخته میگوید: بارخدایا صله کن هر که مرا صله کند و ببر از هر که از من ببرد و آن در هر رحمی پویا است.
(5) و روایت است از ولید که بامام رضا (ع) گفتم: بر عهده مرد در مالش چیزی باشد جز زکات فرمود: آری کجا است آنکه خدا فرموده" وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ الخ).
" وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ" یعنی ترسند از کیفر پروردگارشان در قطع آن" وَ

یَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ" بقولی در آن چند گفتار است یکم بحساب بد آنان در گناهانشان همه بی‌آمرزش چیزی از آنها دوم اینکه برای سرکوبی و سرزنش حسابرسی شوند زیرا حسابرسی کافر بدین راه است، و مؤمن را حساب رسند تا شاد شود بدان چه خدا برایش آماده کرده.
سوم: آنکه هیچ حسنه از آنها پذیرفته نشود و هیچ گناهی آمرزیده نشود این از امام ششم (ع) روایت است.
چهارم: سوء حساب یعنی بدی جزاء آن را حساب نامیدند چون دادن حق به مستحق است، (6) و هشام بن سالم از امام صادق (ع) روایت کرده که سوء حساب اینست که گناهان را به

حساب آنها گزارند و حسنات را بحساب نیارند و آن خرده‌گیریست (1) و حماد از آن حضرت روایت کرده که بمردی فرمود: ای فلانی، چیست تو را با برادرت؟ گفت: قربانت چیزی از او بستانکار بودم و تا دینار آخر حقم را از او گرفتم، فرمودش بمن بگو از قول خدا" میترسند از سوء حساب" بگو ببینم ترسند از اینکه جور و ستمی بر آنها کند؟ نه بخدا بلکه ترسند از خرده‌گیری.
من گویم: و خدا پس از چند آیه دیگر فرماید" و آنان که بشکنند عهد خدا را پس از بستن آن و قطع کنند آنچه را خدا فرموده صله کنند و تباهی کنند در روی زمین هم آنانند لعنت خواه از آنها است بدخانگی" و بنا بر این تفسیر این آیات از سخت‌ترین آنچه باشند که در باره قطع رحم وارد است.
وانگه ظاهر اینست که همه مضمون حدیث برای آگهی دادن بعبد الله و یادآوری او است بدین آیه تا برگردد و توبه کند و گر نه معامله آن حضرت با او قطع رحم نبوده بلکه عین مهرورزی و غمخواری بوده برای آنکه کناره گیرد از آنچه خواسته بود از فسق بلکه کفر، زیرا او از آن حضرت خواستار بیعت وی برای پسر شومش بود چنانچه گذشت یا چیز دیگری مانند آن و بهر حال چون خلاف و ستیزه او با آن حضرت در مرز شرک بخدا بوده.
با اینکه مانند آن حضرت از این امور غافل نمیشد تا بخواندن قرآن یادآور شود، روشن است که ذکر آن از راه مصلحت بوده تا عبد الله یاد عقوبت خدا کند و مخالفت امام خود را وانهد و از مهر آن حضرت باو بوده، و شاید نگرانی که بخود وابسته کنایه از نگرانی عبد الله بوده ولی دلالت دارد بر حسن رعایت رحم تا باین حد و گر چه فاسق و گمراه باشد فتدبر.
(2) 91- کافی: بسندش تا عبد الله بن سنان که بامام ششم (ع) گفتم عموزاده‌ای دارم که با او پر صله کنم و او از من میبرد تا قصد کردم باین سبب از او ببرم، فرمود اگر تو او را صله کنی و او ببرد خدا بهر دوتان صله کند، و اگر از هم ببرید خدا از هر دوتان ببرد.
روشنگری: اینکه فرمود: خدا با هر دوتان صله کند برای آنکه استمرار صله

او سبب ترک قطع رحم برادر شود و رحمت خدا هر دو را فرا گیرد در صورت اصرار برادرش بقطع رحم که سبب قطع رحمت خدا از او شود، و فنای زودرس او در دنیا و عقوبتش در دیگر سرا چنانچه اخبار بر آن دلالت دارند، (3) و در گفته امیر مؤمنانست با دشمنت از راه احسان درا که یکی از دو پیروزیست اشاره است بدین امر زیرا که او یا برمیگردد از دشمنی و یا مستحق کیفر

و خذلان شود.
(1) 92- و بهمین سند کافی: از داود بن فرقد که امام ششم (ع) بمن فرمود: راستی که من دوست دارم خدا بداند من گردنم را زیر بار رحم دارم و برای صله فامیلم پیشتازم پیش از آنکه از من بی‌نازی کنند.
بیان: مقصودش اینست که من این کار خودم را دوست دارم، و اشاره دارد که روزی میرسد بآنها و من پیشتازم برای رساندن آن بآنان پیش از آنکه از سبب دیگری بدانها رسد.
(2) 93- کافی: بسندش از امام رضا (ع) که رحم آل محمد و ائمه بعرش آویخته میگوید: بار خدایا صله کن با هر که بمن صله کند و ببر از هر که از من ببرد، سپس آن پویا است در ارحام مؤمنان و این آیه را خواند" و بترسید از خدا که از او بازپرسی شوید و از ارحام".
بیان: ائمه همان آل محمدند ...
(3) 94- کافی: بسندش از عمر بن یزید گفت: پرسیدم امام ششم را از قول خدای عز و جل" آنان که صله کنند آنچه را امر کرده خدا صله شود" فرمود: خویشان تو باشند.
بیان: یعنی شامل خویشان مؤمن هم می‌شود نه اینکه مخصوص بآنها است.
(4) 95- کافی: بسندش از عمر بن یزید که بامام ششم (ع) گفتم:" آنان که صله کنند آنچه را امر کرده خدا صله شود" فرمود: در باره رحم آل محمد نازل شده و بسا در باره خویشان تو هم باشد، و آنگاه فرمود: مبادا از کسانی باشی که میگویند چیزی برای یک چیز است.
بیان: مقصود از جمله آخر اینست که گر چه آیه در مورد امر خاصی نازل است ولی حکمش را بموارد دیگری عموم بده که نظر آن باشند، یا اینکه چون ما برای آیه‌ای تفسیری کردیم و باز تفسیر دیگری منکر آنها مشو، زیرا آیات ظاهر و باطن دارند، و ما در هر جا بمناسبت تفسیری را بیان کنیم و همه درست باشند، و با این توضیح اخبار بظاهر مخالف را میتوان جمع کرد که در تفسیر و تاویل آیات قرآن واردند.
(5) 96- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: هر که شاد است از اینکه خدا عمرش را دراز کند، و روزیش را فراوان کند باید صله رحم کند زیرا رحم در قیامت زبان تیزی دارد میگوید: پروردگارا صله کن با هر که با

من صله کند، و ببر از هر که از من ببرد، و مردی در آن روز وضع خوبی نماید تا چون رحمی که آن را قطع کرده برسد و او را به ته دوزخ فرو اندازد.
روشنگری: پس از تشریح و تفریع لفظ ذلق از قاموس گوید: در نهایه در شرح حدیث رحم است که رحم روز قیامت در رسد و بزبان شیوا و رسا سخن گوید ...
" مرد وضع خوبی نماید" برای اعمال صالحه بسیارش در دنیا- تا گوید- بسا تفسیر

شود بمنکر حکم صله رحم و میتوان آن را تفسیر کرد بکسی که رحم آل محمد (ص) را قطع کرده و منکر امامت آنها است).
(1) 97- کافی: بسندش از جهم بن عبد الحمید که بامام ششم (ع) گفتم من خویشانی دارم که همعقیده‌ام نیستند آیا بر من حقی دارند؟ فرمود: آری، حق رحم را چیزی قطع نکند، و اگر همعقیده تو باشند دو حق دارند حق رحم و حق اسلام.
بیان: دلالت بر اینکه کفر حق رحم را ساقط نکند و این منافات ندارد با قول خدای تعالی (22- المجادله)" نیابی مردمی که ایمان آوردند بخدا و روز قیامت که دوستدار باشند با آنان که مبارزه کنند، با خدا و رسولش و گر چه پدران یا پسران یا برادران یا عشیره آنان باشند" زیرا تفسیر آن دوستی با دل است نه خوش‌برخوردی در ظاهر، یا مقصود از آن دوستی دینی است چنانچه طبرسی ره گفته، یا اینکه در صورت معارضه آنها با حق است و خوش‌برخوردی سبب غلبه باطل بر حق شود، و دور نیست که نفقه ارحام نیز حق رحم باشد و انفاق بر آنها چون دیگران واجب باشد.
(2) 98- کافی: بسندش تا اسحاق بن عمار که شنیدم امام ششم میفرمود: صله رحم و نیکی کردن حساب را آسان کنند، و از گناهان حفظ کنند، پس صله ارحام کنید و به برادرانتان نیکی کنید و گر چه بسلام خوب و جواب خوب.
بیان: مقصود از بر نیکی ببرادران دینی است چنانچه بیاید، و نیکی بوالدین در ضمن صله رحم است ...
(3) 99- کافی: بسندش از امام ششم، فرمود: صله رحم حساب را آسان کند، و بعمر افزاید، و از مردم بد حفظ کند، و صدقه شبانه خشم خدا را خاموش کند.
بیان: بنقل از نهایه گفته: مصارع سوء کنایه از وقوع در بلاهای بزرگ رسواخیز و تباه کن است، و گفته صدقه شبانه افضل است چون باخلاص نزدیکتر است.
(4) 100- کافی: بسندش از امام ششم (ع)، فرمود: صله رحم پاک کند

اعمال را، و فزاید اموال را، آسان کند حساب را و دفع کند بلا را، و فراوان کند روزی را.
(5) 101- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که در حدیثی فرمود: آگاه باش در دشمنی با هم حالقه و بن کنی است نه بن کندن مو ولی بن کندن دین.
(6) 102- کافی: بسندش از حذیفه بن منصور که امام ششم (ع) فرمود: بپرهیزید از حالقه که مردم‌کش است گفتم، حالقه چیست؟ فرمود: قطع رحم.
بیان: مردم‌کش یعنی مایه مرگ و انقراض آنان شود چنانچه آید، و تفسیرش بمرگ دلها
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 84
(1) که گفته‌اند دور است و می‌شود که این یک وجه باشد برای اینکه آن را حالقه نامیدند، و رحم در اصل زایشگاه فرزند است و ظرفش شکم است و قرابت را رحم خواندند چون زایش از رحم است و از اینجا است که گویند ذو الرحم در برابر اجنبی.
بیان: در نهایه است که در حدیث است نفوذ کرده بشما درد امتها که کینه‌توزیست و آن حالقه است، حالقه خصلتی است که بن میکند، یعنی نابودی دین چنانچه تیغ مو را از بن میکند، و بقولی قطع رحم و ستم بر یک دگر است پایان مصنف آن را در این باب آورده از نظر اینکه تباغض در خویشاوندان هم هست یا برای اینکه حالقه تفسیر شده بقطع رحم در اخبار دیگر بلکه در این خبر هم بسا همان مقصود باشد نظر باینکه تباغض میان مردم بقطع رحم میکشد و دین برانداز می‌شود (مقصود از مصنف در اینجا صاحب کافی است چون این شرح از شرح کافی گرفته شده).
(2) 103- کافی: بسندش تا یکی از اصحاب، که بامام ششم (ع) گفتم: برادران و عموزادگانم خانه را بر من تنگ کرده‌اند و مرا بیک اطلاق انداختند، و اگر سخنش را بلند کنم آنچه در دست آنها است بگیرم گوید: بمن فرمود صبر کن که خدا بزودی گشایشی بتو دهد، راوی گفت: برگشتم و وباء سال 31 (و صد) درافتاد و همه بخدا مردند، و یکیشان هم نماند گفت:
بیرون شدم و چون بآن حضرت وارد شدم فرمود: حال خاندانت چونست؟ گفتم: بخدا همه مردند و یکی از آنها هم نماند، فرمود: برای بدرفتاری آنها با تو بود، و حقشناسی از تو و قطع رحم با تو، نابود شدند، آیا دوست داشتی زنده مانند و بر تو تنگ گیرند گوید: گفتم:
آری بخدا.
بیان: مقصود خانه‌ایست که از جد بارث بردند، و اگر با آنها درافتم میتوانم بگیرم، و بسا معنی این باشد اگر تو با آنها سخن کنی و واسطه شوی من

آن را میگیرم و امام صلاح ندید تا گوید، در نهایه گفته و با طاعون و بیماری عمومی است در بسیاری نسخه‌ها سال 31 آمده ولی مقصود همان سال 131 است زیرا آغاز امامت حضرت صادق (ع) سال 114 بوده و وفاتش در سال 148 (و در دنبال شرح ادبی و لغوی آورده که ترجمه‌اش سودی ندارد).
(3) 104- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: در کتاب علی (ع) است که: صاحب سه خصلت هرگز نمیرند تا وبال آنها را ببینند. ستم‌گری، و قطع رحم، و قسم دروغ که بدان با خدا مبارزه کنند و طاعتی که زودتر بثوابش رسند صله رحم است، و راستش مردمی بدکردار باشند و با هم صله کنند و مالشان فزون شود و ثروتمند شوند، و راستی که قسم دروغ و قطع رحم خانمانها را تهی کنند از اهلشان، و رحم را آسیب رساند و جابجا کنند و آن نسل برانداز است.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 85
(1) بیان: بنقل از قاموس وبال سختی و گرانی است و بد سرانجامی تا گوید: قسم دروغ را مبارزه با خدا شمرده و افزوده که: من میگویم: چون در حضور خدا بدروغ قسم خورد گویا آشکارا با خدا دشمنی کرده و درافتاده، و با این وصف قسم دروغ بنادانی و خطا را شامل نشود، تا گوید: معنی ثروتمند شدن اینست که شماره‌شان و یا مالشان بسیار شود.
و بعد از نقل تفسیر لفظ بلقع از نهایه گوید: ظاهر اینست که معنی آن این باشد که خانه‌هاشان از آنها تهی شود بسبب مردن و قطع نسل یا جلاء وطن و پراکندگی، و مقصود خانمان خود قطع رحم کننده است نه شهر و آبادی آنها به سبب سرایت شومیشان چنانچه گمان شده.
(و در باره نقل رحم پس از بیان اعراب کلام گوید) شاید مقصود از نقل رحم اینست که وصلت بدل بفرقت شود و همیاری و دوستی بدوری و دشمنی که اینها مایه کوتاهی عمر و قطع نسل باشند که بدان تاکید کرده است.
(2) و میگویم: در کتاب ایمان و نذور راجع بقسم دروغ بیاید از قول امام باقر (ع) که در کتاب علی (ع) است راستی که قسم دروغ و قطع رحم خانمانها را تهی سازند از اهلشان و رحم را بفساد کشند، یعنی نسل براندازند اینجا در بسیاری از نسخه‌ها نغل با غین نقطه‌دار است و آن بمعنی گندیدن و گسیختن پوست است در دباغی بنقل از نهایه و بی‌تناسب نیست.
(3) 105- کافی: بسندش تا عنبسه عابد که مردی نزد امام صادق (ع) آمد و از خویشانش شکایت کرد و در پاسخش فرمود: خشمشان را فرو خور و تو کار خود را بکن، گفت: میکنند و میکنند، فرمود: میخواهی تو هم مانند آنها باشی؟ و خدا بشماها نظر نکند.

بیان: تو کار خود را بکن، یعنی پیوسته خشم خود را فروکش و گر چه آنها ببد کردن اصرار دارند، یا تو هر چه توانی بآنها نیکی کن ... آنها میکنند یعنی زیان و بدی میرسانند.
و خدا بشما همه نظر نکند، یعنی رحمت خود را از همه شماها ببرد در دنیا و در دیگر سرا، و اگر تو صله کنی یا آنها برمیگردند و همه مشمول رحمت شوید و تو سزاوارتر و بهره‌مند تری، و یا برنگردند و رحمت ویژه تو باشد و انتقامی به از آن نباشد.
(4) 106- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص): قطع رحمت نکن و گر چه او با تو قطع رحم کند.
بیان: ظاهرش حرمت قطع است و گر چه آنها قطع کنند، و منافی ظاهر قول خدای تعالی است (البقره: 194) تجاوز کنید بدو بمانند آنچه بشما تجاوز کرده" و می‌شود آیه را باین اخبار تخصیص داد و اصحاب ما رض در این مسائل تحقیقی ندارند با اینکه بسیار مورد حاجت است، و وارسی

آن نیاز به بسط و تفصیلی دارد که با این پاورقی مناسب نیستند، و اندک گفتاری در این باره در باب صله رحم (یعنی صله رحم کافی) گذشت، و احتیاط در همه اینها اقربست بنجات.
(1) 107- کافی: بسندی تا امیر مؤمنان که خطبه‌اش گفت: پناه بخدا از گناهانی که زود نابود میکنند، و عبد الله بن کواء یشکری بپاخاست و گفت: یا امیر المؤمنین آیا گناهانی باشند که زود نابود کنند؟ فرمود: آری، وای بر تو، قطع رحم راستی که خانواده گرد هم آیند و مواسات کنند با اینکه بدکردارند و خدا عز و جل بدانها روزی دهد، و خانواده‌ای تفرقه شوند و از هم ببرند و خدا آنها را محروم سازد با اینکه پرهیزکارند.
بیان: ابن کواء از سران خوارج ملعون خدا بودند و یشکر سر دو قبیله بوده که این ملعون از یکیشان بوده.
" خدا آنها را محروم سازد" یعنی از وسعت رزق و طول عمر و گر چه در جز آن از متقیانند و تنافی آن نباشد قول خدای تعالی (3- الطلاق) و هر که بترسد از خدا گشایشی باو دهد و روزیش دهد از آنجا که گمان نبرد".
(2) 108- کافی: بسندش تا امیر مؤمنین (ع) که فرمود: چون قطع شوند ارحام اموال به دست اشرار افتند.
بیان: این مطلب بتجربه رسیده، یک سببش اینکه خویشان با هم ستیزه کنند و نزد ظلمه و حاکمان جور بمرافعه افتند و مال خود را برای رشوه بآنها دهند.
و نیز چون ستیزه کنند و همیار نباشند اشرار بر آنها مسلط شوند و مالها را از دستشان بدر آورند.
(3) 109- کافی: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: کافر باشد بخدا کسی

که بیزاری جوید از نسبی گر چه دقیق باشد.
بیان: و اگر چه دقیق باشد یعنی رو باشد و یا اینکه پست باشد، یا مقصود اینست که بیزاری باشاره باشد نه صریح و گویا و این دور از فهم است، و بقولی یعنی اگر ثبوتش دقیق باشد و آن دورتر است.
و کفر در اینجا بدان معنی است که بر مرتکبان گناه کبیره بکار برند، و بسا مقصود منکر اصل نسب باشد که قاطع رحم با آن عقیده مستحل و کافر است، یا مقصود ناسپاس به نعمت است زیرا قطع نسب ناسپاسی بنعمت صله است، یا مقصود اینست که مانند کفر است زیرا در جاهلیت چنان میکردند، و در اینجا فرقی میان فرزند و پدر و دیگران از ارحام نباشد.
(4) 110- کافی: بسندی تا امام باقر و صادق علیهما السلام که فرمودند: کفر بخدای بزرگ

است نفی حسب و گر چه دقیق باشد.
(1) بیان: مقصود از حسب نیز نسب پست است زیرا حسب و اعتبار خاندانی در غالب از نسبها بوده است ... و بسا بجای کلمه انتفاء انتقاء بقاف دو نقطه خواندند و آن تصحیف است.

(1)

(2) 111- امالی صدوق: در خبر مناهی پیغمبر (ص) که فرمود: پیوسته جبرئیل در باره مملوکها بمن سفارش میکرد تا گمان بردم وقتی براشان معین میکند که در آن آزاد میشوند.
(3) 112- خصال: بسندش از رسول خدا (ص) که سه تا را اگر ستم نکنی بر تو ستم کنند:
مردم پست و همسر و خدمتکار در محاسن مانندش آمده.
من گویم: برخی اخبار در باب بر بوالدین گذشت.
(4) 113- گویم: در باب مکارم پیغمبر (ص) بسند بسیاری گذشت که فرموده: پنج کار را تا بمیرم وانگذارم: خوراک بر روی زمین پست با بنده‌ها، سوارشدنم بر الاغی که جل بر او است و بدست خود گوسفند را دوشیدن، و جامه پشمینه پوشیدن، و سلام کردن به کودکان، تا روشی شود پس از من.
(5) 114- امالی مفید: بسندش تا امام باقر (ع) چهار است که هر مؤمنی دارد خدایش در اعلی علیین در غرفه‌های روی هم و شرف اندر شرف جا دهد: هر که یتیمی را پناه دهد برایش پدر باشد، و هر که ناتوانی را ترحم کند و کمکش دهد تا بس او باشد، و هر که خرج پدر و مادر را بدهد و با آنها نرمش و نیکی کند و اندوهشان ندهد، و کسی که بمملوکش ترشروئی نکند و در آنچه باو تکلیف کرده کمکش دهد، و او را بکاری که توانش را ندارد وادار نکند.
(6) 115- همان: بسندش تا عبد الله بن عتبه، گفت: دو برد به ابو ذر دادند و یکی را بکمر بست و لنگی بدوش انداخت و یکی را هم بغلامش داد و نزد مردم بیرون شد، باو گفتند: ای ابو ذر اگر هر دو برد را پوشیده بودی زیباتر بود، گفت: آری ولی از پیغمبر (ص) شنیدم فرمود
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 89
بخورانید بآنها از هر چه خود میخورید، و بپوشانید بدانها از هر چه خود می‌پوشید.
(1) میگویم: در ابواب مواعظ و جز آن آوردیم سفارش در باره مملوکان را.
(2) 116- ثواب الاعمال: بسندش از امام باقر (ع) فرمود: چهارند که هر که دارد خدا خانه‌ای در بهشت برایش بسازد، هر که پناه دهد یتیمی را، و ترحم کند بر ناتواني، و مهر ورزد با والدینش، و نرمش کند با مملوکش.
در خصال مانندش آمده.
(3) 117- محاسن: بسندش تا رسول خدا (ص)، فرمود: شما را آگاه نکنم

ببدتر مردم؟
گفتند: چرا یا رسول الله فرمود: هر که تنها سفر کند، و از وارد بر خود دریغ کند و بنده‌اش را بزند.
(4) 118- همان: بسندش از یاسر خادم و نادر، گفتند: امام رضا (ع) بما فرمود: اگر بر سر شما برخاستم و شما در حال خوردن غذائید برنخیزید تا فارغ شوید، و بسا که یکی از ما را میخواند و باو میگفتند در حال خوردنند میفرمودند بگذارید تا فارغ شوند.
(5) 119- همان: بسندش از نادر خادم که بسیار میشد امام رضا (ع) دو شیرینی گردوئی را بر هم مینهاد و بمن میداد.
(6) 120- همان: بسندش تا زراره که بامام ششم (ع) گفتم: چه میفرمائی اصلحک الله در زدن مملوک؟ فرمود: در هر چه بدست خود انجام دهد چیزی بر او نباشد، و اما اگر نافرمانی تو کند عیب ندارد، گفتم، چه اندازه بزنمش؟ فرمود: سه تا چهار تا، پنج تا.
(7) 121- تنبیه الخاطر: از معذور بن سوید که در ربذه نزد ابو ذر رفتیم و ناگاه بر او بردی بود و بر غلامش مانندش گفتیم: اگر برد غلامت را بهمراه برد خود میداشتی جامه سراپا بود و باو جامه دیگری میدادی؟ گفت: شنیدم از رسول خدا (ص) میفرمود: اینان برادران شمایند که خدا آنها را زیردست شما کرده، و هر که برادرش زیردست او است باید باو بخوراند از هر چه میخورد، و باو بپوشاند از آنچه میپوشد، و باو تکلیف بیش از قدرتش نکند و اگر کرد کمکش کند.
(8) از ابو مسعود انصاری: من غلامم را میزدم و از پشت سرم آوازی بگوشم رسید، بدان ابی مسعود، بدان ابی مسعود که خدا تواناتر است بر تو از تو بر وی، و برگشتم و بناگاه پیغمبر (ص) بود، گفتم: یا رسول الله او آزاد است برای رضای خدا، فرمود: اگر چنین نمیکردی دوزخ بتو زبانه میکشید.
یکی از آنان بچوپانی مملوک برخورد و گوسفندی از او بفروش خواست، و او گفت از خود

نیست (1) و بوی گفت: مالک کجاست (که از تو بازخواست کند) پاسخش داد، خدا کجا است؟
(یعنی خدا حاضر است) و آن گذرنده آن بنده را خرید و آزاد کرد آن بنده گفت، بارخدایا آزادی بمن روزی کردی پس آزادی بزرگتر را روزیم کن مردی خواست کنیزی را بفروشد و او گریست، و از وی سبب پرسید؟ گفت: اگر من مالک رقاب تو بودم تو را از دست نمیدادم، و آن مرد آزادش کرد.
(2) 122- کتاب حسین بن سعید: بسندش از ابی بصیر که امام باقر (ع)

فرمود: پدرم یک تازیانه بغلامش زد چون او را دنبال کاری فرستاده بود و دیر کرده بود، غلام گریست و گفت:
خدایا ای علی بن الحسین تو مرا دنبال کارت میفرستی و سپس مرا میزنی؟ فرمود: پدرم گریست و گفت: پسرم برو سر قبر رسول خدا (ص) و دو رکعت نماز بخوان وانگاه بگو بارخدایا علی بن الحسین را بیامرز از خطای روز جزا، سپس بغلام فرمود: برو تو آزادی برای رضای خدا ابو بصیر گوید: بآن حضرت گفتم: قربانت آزاد کردن کفاره آن زدن بود؟ و جوابی نداد.
(3) 123- همان، بسندش تا امام ششم (ع) که در کتاب رسول خداست: چون مملوکان خود را بکاری که بر آنها سخت است واداشتید بهمراه آنان در آن کار کنید و پدرم بآنها دستور کاری میداد و میفرمود: بدلخواه کار کنید،؟ می‌آمد و نگاه میکرد اگر کار سنگین بود بسم الله میگفت و با آنها وارد کار میشد و اگر سبک بود از آنها دور میشد.
(4) 124- همان: بسندش تا سلمان، گفت: نزد رسول خدا (ص) نشسته بودم که مردی نزد آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله وای از مملوک آن حضرت باو فرمود: بتو گرفتار شده و تو هم باو گرفتاری تا خدا ببیند چگونه شکر میکنی و چگونه شکیبائی؟ (5) 125- همان بسندش تا امام ششم (ع) که رسول خدا (ص) رو در رو شد با مردی از بنی فهد که غلامش را میزد و غلام میگفت: پناه بخدا، و آن مرد از او دست برنمیداشت، و چون چشم آن بنده برسول خدا (ص) افتاد گفت: پناه بمحمد و آن مرد از زدنش دست برداشت، پس رسول خدا (ص) فرمود: بخدا پناه برد و تو پناهش ندادی، و بمحمد پناه میبرد و پناهش میدهی؟ و خدا سزاوارتر است که پناهنده او در پناه باشد از محمد، آن مرد گفت: او آزاد است برای خدا، رسول خدا (ص) فرمود: بدان که مرا براستی پیغمبر فرستاده اگر این کار نمیکردی رویت در سوزش آتش افتاده بود.
(6) 126- همان: از امام کاظم (ع) که علی بن الحسین (ع) مملوکی را زد سپس بمنزلش در آمد و همان تازیانه را بدر آورد و برابر آن مملوک برهنه شد باو فرمود: تازیانه بزن به علی ابن الحسین، و او سرباز زد و آن حضرت پنجاه اشرفی طلا باو داد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 91
(1) 127- نوادر راوندی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: چهارند که عذر پذیرا ندارند مردیکه وام پیشه‌وری را که در بلاد او است بگردن دارد عذری ندارد تا در روی زمین بکوچد و بجوید آنچه که با آن وام خود را بپردازد، و مردیکه برسد بر روی شکم همسرش بمردی بیگانه عذری ندارد تا طلاق دهد مبادا شریک فرزند او دیگری شود، و مردیکه مملوک بدی دارد و شکنجه‌اش میکند عذری ندارد تا او را بفروشد و یا اینکه آزاد کند، و دو

مردی که همسفرند و به هم لعن میکنند عذری ندارند تا از هم جدا شوند.
(2) و بهمین سند است که رسول خدا (ص) فرمود: خدمتکاران کوتاه بدارید که نیرومندترند بدان چه میخواهید.
(3) 128- نهج البلاغه: امیر مؤمنان (ع) در وصیت خود به پسرش حسن (ع) فرمود: بهر کدام از خدمتکارانت کاری بسپار که مشغول آن باشد، زیرا که آن مؤثرتر باشد از اینکه در خدمت تو کارها را بهم واگذارند.
(4) 129- کتاب غارات: ابراهیم بن محمد ثقفی بسندش از مختار تمار، گفت: امیر مؤمنان به بازار کرباس فروشان آمد و دو جامه خرید یکی بسه درهم و دیگری بدو درهم و به قنبر فرمود: آن سه درهمی را تو بگیر، قنبر گفت: یا امیر المؤمنین تو بدان سزاوارتری که برای خطبه بالای منبر میروی، فرمود: ای قنبر تو جوانی و شور جوانی داری، و من شرم دارم از پروردگارم که بر تو برتری کنم زیرا شنیدم رسول خدا (ص) میفرمود: بآنان بپوشانید از آنچه خود می‌پوشید، و بآنها بخورانید از آنچه خود میخورید.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 92
(1)

(2) 130- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: چهارند که نمازشان قبول نشود:
امام جائر، مردیکه پیشنماز مردمی شده که او را نمیخواهند، بنده گریزان از آقا بی‌ناچاری، و زنی که بی‌اجازه شوهر از خانه درآید.
(3) 131- عیون به سه سند تا رسول خدا (ص): اول کسی که بهشت رود شهید است و بنده مملوک خوش پرستنده پروردگارش و خیرخواه آقایش، و مرد پارسای خود دار با عبادت.
(4) 132- امالی طوسی: بسندش تا امام ششم (ع) سه باشند که خدا نمازشان را نپذیرد:
بنده گریزپا از آقایان خود تا بدانها برگردد و دست در دستشان نهد، و مردیکه پیشنماز مردمی باشد که او را نخواهند، و زنی که شب گذراند شوهرش بر او خشمناک است.
(5) 133- معانی الاخبار: بسندش تا رسول خدا (ص): هشت کسند که نمازشان قبول نیست بنده گریخته تا برگردد نزد موالی خود.
گویم: تمام این خبر در کتاب صلاه بیاید.
(6) 134- از خط شهید ره بسندی تا امام ششم (ع) فرمود: سه کسند که عملی از آنها بالا نرود، بنده گریخته و زنی که شوهرش بر او خشمناک است و آنکه ازارش دنباله دارد (و بر زمین میکشد که رسم متکبرانست).
(7) 135- عده الداعی: بسندش تا امام ششم علیه السلام، فرمود: موسی روانه شد تا به اعمال بندگان خدا بنگرد، نزد مردی عابدترین مردم آمد، و چون شب رسید آن مرد درختی را جنبانید که در پهلویش بود و دو تا انار در آن بود، پس گفت: ای بنده خدا تو کیستی؟
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 93
(1) تو باید بنده خوبی باشی من دیر زمانیست که تا خدا خواسته در این درخت جز یک انار نیافتم و اگر تو بنده خوبی نبودی دو انار نیافتمی، فرمود من مردیم که در سرزمین موسی بن عمران ساکنم.
گوید چون صبح کرد، موسی باو گفت: آیا بنده‌ای عابدتر از خود میدانی؟ گفت: آری فلان فلانی و نزد او روانه شد و بناگاه او بسیار از آن اولی عابدتر بود، و چون بشب رسید دو گرده نان با آب برایش آوردند، و او بموسی گفت: ای بنده خدا تو که باشی راستش تو بنده‌ی خوبی باشی، من دیر زمانیست که خدا خواسته اینجا هستم و جز یک گرده برایم نیامده، و اگر تو بنده خوبی نبودی دو گرده برایم نیامدی، تو که باشی؟ فرمود: مردی ساکن سرزمین موسی بن عمران.

و آنگاه موسی باو گفت: بنده‌ای عابدتر از خود دانی؟ گفت: آری فلان آهنگر در شهری چنین و چنان گوید: موسی نزد او آمد مردی دید که در عبادت نبود بلکه همان ذکر خدا میکرد و چون وقت نماز شد برخاست نماز خواند، و چون شبش رسید بدست آوردش نگاه کرد و دو برابرش یافت و بموسی گفت: ای بنده خدا تو که باشی راستی بنده خوبی باشی، من تا خدا خواسته اینجایم و دست آوردم کم و بیش بهم نزدیک بود و امشب دو برابر است تو که باشی؟ فرمود من مردیم ساکن سرزمین موسی بن عمران، گوید دست آوردش را برگرفت و یک سومش را صدقه داد، و یک سومش به بنده‌ای که داشت و آزادش کرده بود داد و با یک سوم باقی خوراکی فراهم کرد و با موسی خورد و گوید: موسی (ع) لبخندی زد و او گفت: بچه لبخند زدی پاسخ داد پیغمبر بنی اسرائیل مرا رهنمود بفلانی و او را عابدترین خلق یافتم و او رهنمود مرا بفلان و او را عابدتر از او یافتم و او مرا دلالت کرد بتو و گمان برد تو عابدتر از او هستی و تو مانند آنها نیستی، گفت من مردی مملوکم، نبینی که ذکر خدا کنم و در سر وقت نماز کنم.
و اگر روز بنماز کردن نهم بدر آمد مولایم زیان رسانم و هم بکار مردم، آیا میخواهی به شهر خود بروی گفت: آری، گوید ابری بر او گذر کرد و آهنگر بآن ابر گفت: بیا گوید: آمد و آهنگر باو گفت: قصد کجا داری؟ گفت سرزمین چنان و چنین گفت برگرد با دو ابر دیگری باو گذر کرد و گفت: ای ابر بیا و آمد باو گفت: کجا قصد داری؟ گفت زمین فلان گفت برگرد پاره ابر دیگر آمد و او را پیش خواند و گفت بکجا میروی؟ گفت: بسرزمین موسی بن عمران گوید:
باو گفت این را ببر با نرمش و او را بنرمی در زمین موسی بن عمران بنه.
فرمود: چون موسی به بلاد خود رسید گفت: پروردگارا بچه عملی او را بدین مقام
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 94
(1) رساندی که می‌بینم؟ خدا فرمود: این بنده من ببلایم شکیبا است و بقضایم راضی است، و شکر نعمتهایم را میکند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 95
(1)

(2) 136- بصائر الدرجات: بسندش از عمر بن یزید که من شبی از شبها نزد امام ششم (ع) بودم و دیگری با او نبود، و پایش را بدامن من دراز کرد و فرمود: ای عمر آن را بمال، گفت:
پایش را مالیدم و دیدم یکی از عضله‌های ساقش پریشانست و خواستم او را از امام پس از او بپرسم، بمن اشاره کرد و فرمود: امشب چیزی از من نپرس که من بتو پاسخ ندهم.
همان بسند دیگر مانندش را آورده.
(3) 137- همان: بسندش تا اسماعیل بن عبد العزیز که امام ششم (ع) فرمود: ای اسماعیل برایم آبی در وضوء خانه بگذار و برخاستم و برایش آب گذاشتم، تا آخر خبر.
(4)

(5) 138- خصال: بسندش تا معاویه بن وهب گفت امام ششم مرا دید که سبزی میبردم و فرمود: بد است که مرد محترمی چیز پستی را بدوش کشد و نزد مردم سبک شود و بر او دلیر شوند.
(6) 139- خصال: بسندی تا امام ششم (ع) فرمود: هر که گریبان جامه‌اش را پنبه زند و کفنش را وصله کند، و خریدش را با خود برد از تکبر ایمن باشد.
در ثواب الاعمال: بسندی مانندش آمده.
(7) 140- اختصاص: امیر مؤمنان فرمود: هر که برای عیال خود قارچ، دنبلان بیک درهم بخرد چون کسی باشد که بنده‌ای از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده «1».
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 96
(1) 141- از کتاب صفات الشیعه صدوق ره بسندش تا عبد الله بن خالد کنانی که گفت:
امام هفتم با من رو در رو شد و من یک ماهی بدستم آویخته بودم، فرمود: بیندازش: من بد دارم که کسی چیز پستی را خودش بردارد، و آنگاه فرمود: راستی شما مردمی باشید که دشمنان بسیاری دارید، ای گروه شیعه شما مردمی باشید که خلق با شما دشمنند خود را در برابر آنها تا توانید آراسته کنید و زیبا بنمائید.
(2)

(3) 142- امالی طوسی: مفید: بسندش تا امام ششم فرمود: امام باقر ما را جمع کرد و فرمود: فرزندانم، مبادا بحقوق (دیگران) تعرض کنید، و بر پیشامدها شکیبا باشید، و اگر یکی از تیره شما بامری شما را خواند که زیانش بر شما بیشتر است از سودش برای شما او را پذیرا نشوید.
(4) 143- همان: بسندش تا صعصعه بن صوحان، گفت: امیر مؤمنان (ع) در یک بیماریم به عیادتم آمد و فرمود: بپا که عیادت مرا افتخار خود نسازی میان قومت، و چون آنان را اندر کاری دیدی از آن خود را کنار مکش، زیرا مردی نباشد که بی‌نیاز باشد که از قوم خود و اگر یک دست از آنان بازگیرد دستهای بسیاری از او باز گیرند، چون آنها را در کار خیری دیدی کمکشان کن، و اگر در کار بدی باشند سرکوبشان مکن، و باید همکاریتان در طاعت خدا باشد، زیرا همیشه در خوشی باشید تا بر طاعت خدا همکاری کنید و از نافرمانیهای او یک دیگر را باز دارید.
(5) 144- معانی الاخبار: بسندش تا رسول خدا (ص)، فرمود: بخیل آن نیست که زکات واجب مالش را بپردازد، و در پیشامدها بقوم خود عطا کند، و همانا بخیل بتمام معنا آنکه از زکات واجب مالش دریغ دارد، و شریک پیشامدهای قوم نباشد و در جز آن اسرافکاری کند.
(6) 145- محاسن: بسندش از امام ششم (ع) که اسیرانی نزد رسول خدا (ص) آوردند، و یکی را پیش داشتند تا گردنش را بزنند جبرئیل بآن حضرت گفت: ای محمد پروردگارت سلامت رساند و فرماید: این خوراک میداد و مهمان‌نوازی میکرد، و در پیشامدها شکیبا بود (بدهی قومش را (چون دیه و غرامت) بگردن میگرفت، و پیغمبر بدان مرد گفت: جبرئیل بمن گزارش داد که تو چنان و چنانی و من تو را آزاد کردم، پس بآن حضرت گفت: پروردگارت این کارها را دوست دارد؟ فرمود: آری و او گفت: گواهم که جز خدا معبود بر حقی نیست و بر اینکه تو رسول خدائی، بدان که تو را براستی فرستاد" من هرگز کسی را از مال خود محروم نکردم.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 97
(1)

: گویم: گذشت اخباری در باب کلیات مکارم و هم در باب خوش برخوردی.
(2) 146- امالی صدوق: بسندش تا امام ششم (ع) که بر شما باد بخوش همسایگی که خدا عز و جل بدان امر کرده الخ.
(3) 147- همان: در مناهی نبی است (ص) که فرموده: هر کس یک وجب زمین بهمسایه‌اش خیانت کند خدا آن را از درون زمین هفتم طوق گردنش سازد تا روز قیامت با همان طوق خدا را ملاقات کند جز اینکه توبه کند و برگردد (و آن را بصاحبش باز دهد) و فرمود: هر که همسایه را آزارد خدا بوی بهشت را بر او حرام کند و جایش دوزخ باشد و بازگشتش بد، و هر که حق همسایه را ضایع کند از ما نباشد، و پیوسته جبرئیل مرا بهمسایه سفارش میکرد تا گمان بردم او را وارث میسازد.
(4) 148- همان: بسندش تا ابی بصیر که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: هر که آزارش را از همسایه‌اش باز دارد خدا عز و جل روز قیامت از لغزشش بگذرد، و هر کس شکم و فرجش را پارسا دارد در بهشت پادشاه شادی باشد، و هر که بنده مؤمنی را آزاد کند خدا در بهشت برایش خانه‌ای بسازد.
(5) 149- تفسیر علی بن ابراهیم: از پیغمبر (ص) فرمود: هر که همسایه آزارد به طمع در مسکنش خدا خانه‌اش را بدان همسایه ارث دهد.
(6) 150- خصال: در سفارش پیغمبر (ص) بعلی (ع) است که یا علی چهارند که پشت شکنند پیشوائی که خدا را نافرمانست و فرمانش مطاع، همسری که شوهرش او را حفظ میکند، و او بوی خیانت میکند، فقری که درمان ندارد نزد گرفتارش، و همسایه بد در خانه‌ای که باید در آن ماند.
(7) 151- همان: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که حریم مسجد تا 40 ذراع است و حریم همسایگی تا 40 خانه از چهار طرف.
(8) 152- عیون: بسندش تا امام رضا (ع) که از ما نیست آنکه همسایه او از ترسش ایمن نیست.
(9) 153- امالی طوسی: بسندش تا علی (ع) که به پیغمبر (ع) گفتند: یا نبی الله در مال جز زکات حقی است؟ فرمود: آری احسان بخویشی که روگردانده، و صله همسایه مسلمان، که به من ایمان ندارد کسی که سیر شب گذراند و همسایه مسلمانش گرسنه باشد، سپس فرمود: همیشه جبرئیل در باره همسایه بمن سفارش میکرد تا گمان بردم که او را وارث خواهد کرد.
(10) 154- معانی الاخبار: بسندش تا معاویه بن عمار که بامام ششم گفتم: قربانت حد

همسایه کدام است؟ فرمود: تا چهل خانه از هر سو.
(1) 155- قرب الاسناد: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: سه باشند که ما در پشت شکمهایند: سلطانی که اگرش احسان کنی قدر نداند و اگرش بدی رسانی درنگذرد، و همسایه که با چشمش ترا بپاید و دلش خبر مرگت را رساند: اگر خوبی بیند بپوشد و فاش نسازد، و اگر بدی بیند ظاهرش کند و فاش سازد، و همسری که اگرش با او باشی شادت نکند و اگر غایب شوی باو اطمینان نداری.
(2) 156- اختصاص: امام صادق باسحاق بن عمار فرمود: با منافق بزبان سازش کن، و اخلاص دوستی خود را از آن مؤمن ساز، و هرگاه یک یهودی با تو همنشین شد بخوبی با او رفتار کن.
(3) 157- حسین بن سعید: بسندش از عمرو بن عکرمه که نزد امام ششم رفتم و باو گفتم، من همسایه‌ای دارم که آزارم کند، فرمود: باو ترحم کن گوید: خدا ترحمش نکند، و روی خود را از من برگرداند، و نخواستم او را وانهم" و گفتم: قربانت او با من چنین و چنان کند مرا بیازارد، فرمود: بنظرت اگر عیبش را فاش کنی از او انتقام گرفتی؟ گفتم: آری باو برگردم فرمود: این از کار کسانیست که حسد برند بر کسانی که خدا از فضل خود بدانها داده، و چون نعمتی برای کسی بیند که خاندانی دارد بلایش بر سر آنها فرو آرد و اگر خانواده ندارد، بلا بخادمش رساند او اگر خادم هم ندارد شبش را بیخوابی کشد و روزش را بخشم، براستی که مردی از انصار نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: یا رسول الله من خانه‌ای در میان محله فلان خانواده خریدم و نزدیک‌تر همسایه‌ام کسی است که از او امید خیر ندارم و از شرش در امان نیستم، فرمود: رسول خدا (ص) علی و سلمان و ابو ذر را فرمان داد با دیگری که نامش را فراموش کردم و بگمانم مقداد باشد تا اینکه در مسجد به بلندترین آوازشان فریاد زنند: ایمان ندارد کسی که همسایه‌اش از شرش در امان نیست و سه بار جار کشیدند و سپس فرمود: جار زنند که تا هر چهل خانه از پیش و از پس و از راست و از چپ ساکنانش همسایه او بحسابند.
(4) 158- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که بخدا پناه برم از همسایه بد در کنار خانه‌ای که اقامت دارند که دو چشمش تو را بیابد و دلش تو را وارسی کند، اگر خوشی تو را بیند بدش آید و اگر تو را گرفتار بدی بیند شادش کند.
(5) 159- همان: بسندی تا امام ششم (ع) که خوش همسایگی روزی را فراوان کند.
(6) 160- دعوات راوندی: روایت است که مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت: فلان همسایه‌ام مرا آزار دهد فرمود: صبر کن بر آزارش و دست

بدار از آزردنش، و درنگی نکرد که

آمد و گفت: نبی الله راستی همسایه‌ام مرد و آن حضرت فرمود: بس است واعظی چون روزگار، و حیا کنی چون مرگ.
(1) 161- امیر مؤمنان (ع) در وصیت هنگام وفاتش فرمود: خدا را خدا را در باره همسایه که سفارش پیغمبر شما است که پیوسته سفارش آنها را میکرد تا گمان بردیم که آنها را وارث خواهد کرد.
(2) 162- کنز کراچکی: بسندی تا امام ششم (ع) فرمود: ملعونست ملعون کسی که همسایه‌اش را آزارد.

ابواب: آداب برخورد با دوستان و فضیلت آنان و اقسام دوستان و جز آن را از آنچه بدانها مربوط است

باب دهم: خوش برخوردی، و خوش‌صحبتی، و خوش همسایگی، خوشروئی، و خوب بر خوردی، و خوش همروئی

اشاره

(4) 1- آیات قرآن مجید: (83: البقره) و بگوئید برای مردم بخوبی). «1»
2- (36: النساء) بپرستید خدا را و چیزی را شریک او نسازید، و بوالدین احسان کنید و بخویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه نزدیک و همسایه دوردست و رفیق در پهلو و وامانده در راه و مملوکان خود، راستی خدا دوست ندارد هر که کبرفروش و فخرفروش است «2».
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 100

اخبار باب:
(1) 1- احتجاج: بسندش تا ابی محمد عسکری از پدرانش، فرمود: محمد بن مسلم بن شهاب زهری.
نزد امام چهارم آمد و غمزده و اندوهناک بود، و زین العابدین (ع) باو فرمود: چرا غمناکی؟ پاسخ داد یا ابن رسول الله غم و اندوه بر من بدنبال هم آیند چون که در بوته امتحان درآمدم بوسیله حسد بران بر نعمتها که دارم، و جمعی و توقعی که از من دارند، و هم از آنها که امید خیر از آنها دارم و بآنها احسان میکنم و گمانم بیجا است آن حضرت فرمود: زبانت را نگهدار و برادران و دوستانت را با خوددار.
زهری «1» گفت: یا ابن رسول الله من با آغاز سخنم بآنها خوشی کنم، فرمود: چه از واقعیت پروری مباد بخود خوشبین باشی، مبادا سخنی بگوئی که دلپذیر نیست و گر چه از آن عذر توانی، نه هر کس که بد بگوشش رسانی توانی عذری پذیرا برایش داشته باشی.
سپس فرمود: ای زهری، هر که خردش از هر چه دارد کاملتر نباشد، هلاکش در کمتر چیزی که دارد میباشد سپس فرمود: ای زهری نمیتوانی مسلمین را بجای خاندان خود بنهی، و سالخورده‌شان را بجای پدر گیری، و خردسالشان را بجای فرزند خود، و همزاد خود را بجای برادر، بکدامشان خواهی ستم کنی، و بکدامشان نفرین کنی، و آبروی کدام را ببری.
اگر ابلیس لعنه الله بتو وانمود که برتری داری بکسی از مسلمانان اهل قبله بنگر اگر از تو سالخورده‌تر است بگو در ایمان از من بیشتر است و در کار خوب پس او بهتر از من است، و اگر از تو کم‌سال‌تر است بگو من در گناهان از او پیشم و او از من بهتر است، و اگر همسال تو است بگو: من بگناه خودم یقین دارم و در باره او شک دارم و نباید از یقین خود بوسیله شک درگذرم، و اگر دیدی مسلمانان تو را بزرگ شمارند و احترامت کنند بگو بمن تفضل کردند، و و اگر جفاء و دوری از آنها دیدی بگو اثر گناهی است که کردم، و چون چنین حساب کنی خدا بر تو آسان گیرد زندگی را و دوستانت فزون و دشمنانت کم شوند و به نیکی آنها شاد باشی و از جفاشان افسوس نخوری.
و بدان که محترم‌ترین مردم در نزد آنها کسی است که بآنها فیض رساند، و نسبت بآنها

بی‌نیاز و خوددار باشد و از آن پس کسی که از آنها خوددار باشد و گر چه

نیازمند بآنها است، همانا مردم دنیا بدنبال مالند و هر که در آن با آنها رقابت نکند گرامی است، و اگر بعلاوه مالی بآنها رساند عزیزتر و گرامی‌تر باشد.
(1) 2- امالی صدوق: بسندش تا امام باقر (ع) که یاد آورد علی (ع) در دسته یکی از شمشیرهای رسول خدا (ص) نوشته‌ای دید، در سه حرف: صله کن آن را که از تو بریده، حق را بگو گر چه بزیانت باشد، و نیکی کن با کسی که بتو بدی کرده الخ.
(2) 3- همان: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: عیسی بن مریم بیکی از یارانش فرمود:
آنچه نخواهی با تو کنند با دیگران مکن، و اگر بگونه راستت سیلی زدند گونه چپت را پیش آر.
(3) 4- قرب الاسناد: بسندش تا امام پنجم (ع) که علی (ع) همراه مردی ذمی (یهود یا ترسا در پناه اسلام) براه افتاد و او از حضرتش پرسید ای بنده خدا قصد کجا داری؟ فرمود: قصد کوفه دارد، و چون ذمی براه دیگر چرخید علی (ع) هم با او چرخید، ذمی بآن حضرت گفت:
مگر نمیخواستی بروی کوفه؟ فرمود: چرا ذمی گفت: از راه عدول کردی، فرمود: میدانم، گفت: پس چرا بهمراه من آمدی با اینکه میدانستی؟ باو فرمود: این برای خوش رفاقتی است که هر کس رفیقش را هنگام جدا شدن تا اندازه‌ای مشایعت کند، پیغمبر (ص) چنین فرموده بما گفت: چنین گفته‌ها فرمود: آری، آن ذمی گفت از این رو پیروی او را کرده، هر که کرده برای این کارهای کریمش، و من هم گواهم که بر دین توام و با علی (ع) برگشت و چون آن حضرت را شناخت مسلمان شد.
(4) 5- همان: بسندی تا امام ششم (ع) فرمود: رفاقت بیست سال خویشاوندی بحساب است.
(5) 6- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: سره خرد پس از ایمان بخدا عز و جل مردم‌داری است.
(6) 7- همان: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: مردم دو کس باشند: مؤمن و نادان، مؤمن را نیازار و با جاهل در نیفت تا مانندش باشی.
(7) 8- همان: از امام صادق که ائمه را برشمرد و فرمود: دینشان ورع و عفت است- تا فرمود: و خوش‌صحبتی و خوش‌همسایگی.
(8) 9- معانی الاخبار: بسندش تا امیر المؤمنین (ع) که میفرمود: در دلت هم نیاز بمردم باشد و هم بی‌نیازی از آنها، نیازت در نرمگوئی و خوشروئی باشد و بی‌نیازیت در آبروداری و عزت شعاری.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 102
(1) گویم: با چند سند از قول پیغمبر (ص) گذشت که همین عیب بس در آدمی که نگاه کند بمردم در چیزی که در خودش از آن نابینا است، و

سرزنش کند مردم را بکاری که نتواند نکند و آزار دهد همنشینش بدان چه سودش ندهد.
(2) 10- خصال: از امام صادق (ع) فرمود: خوش‌همسایه باش با همسایه‌ات تا مسلمان باشی.
گویم: اخبار بسیاری در باب کلیات اخلاق خوب گذشت.
(3) 11- امالی طوسی: بسندش تا مفضل که نزد امام ششم (ع) رفتم و بمن فرمود: که با تو رفیق راه بود؟ گفتم: یکی از همکیشان فرمود: چه کرده؟ گفتم: از آنگاه که بمدینه درآمدم جایش را ندانم، فرمود: ندانستی که هر که با مؤمنی چهل گام همراه شود خدا روز قیامت از اویش باز پرسد.
(4) 12- امالی صدوق: بسندش تا پیغمبر (ص) که فرمود: به واجبات خدا عمل کن تا پرهیزکارتر مردم باشی، بقسمت خدا راضی باش تا بی‌نیازتر مردم باشی، و از آنچه خدا حرام کرده خودداری کن تا اورع مردم باشی و به همسایه‌ات نیکی کن تا مؤمن باشی، و با همصحبت خود نیکی کن تا مسلمان باشی.
(5) 13- همان: بسندش تا امیر مؤمنین (ع) که شما نتوانید بمال خود همه مردم را بهره دهید پس خوشروئی و خوش‌برخورداری را بهمه ارزانی دارید.
(6) 14- محاسن: بسندش تا عبد الله بن سنان که شنیدم امام ششم میفرمود: سفارش کنم شما را بتقوی نسبت بخدا، مردم را بدوش خود سوار نکنید تا خوار شوید که خدا تبارک و تعالی در قرآنش میفرماید (83: البقره) بگوئید بمرد بخوبی" بیمارانشان را عیادت کنید، بر سر مرده‌هاشان حاضر شوید گواه آنها گردید چه بر له و یا علیه، در مسجدهاشان با آنها نماز بخوانید، سپس فرمود: چه سخت‌تر است بر مردمی که پندارند پیروی کسانی کنند و به آنها امر و نهی کنند و نپذیرند و حدیث آنها را نزد دشمنشان فاش کنند، و بدشمنی نزد ما آید و بما گوید: مردمی از قول شما گویند و روایت کنند از شما چنین و چنان و ما گوئیم که بیزاریم از هر که این را گوید، و بیزاری بر آنها افتد.
(7) 15- همان: بسندش از امام باقر (ع) با هر که آمیزش کنی اگر توانی دستت بالای او باشد، انجام بده.
(8) 16- همان: بسندش از عمار بن مروان کلبی که امام ششم (ع) بما سفارش کرد و فرمود:
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 103
(1) سفارشت کنم بتقوی نسبت بخدا، و پرداخت امانت، و راستگوئی، و خوش‌صحبتی با رفیقت و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.
(2) 17- مصباح الشریعه: امام صادق (ع) فرمود: خوش برخوردی با خلق

خدای تعالی در جز گناه از فزونی فضل خداست عز و جل بر بنده‌اش، هر که در تنهائی خشوع دارد در آشکارا خوش برخورد است، با خلق خدا معاشرت کن نه برای بهره دنیا و طلب جاه و خودنمائی و شهرت و بسبب آن از مرز دین بیرون مرو که خود را همرنگ دیگران سازی و بشهرت رسی که برایت هیچ سودی ندارند و آخرت بی‌فائده از دستت برود، و آنکه از تو بزرگتر است چون پدر بشما و کوچکتر را چون فرزند، و همسال را برادر و آنچه در خود یقین دانی وامنه بدان چه در باره دیگری شک داری، و در امر بمعروفت نرم باش، و در نهی از منکرت مهر ورز، و در حال خیر خواه باش، خدا عز و جل فرموده (83: البقره) و بگوئید برای مردم بخوبی، و ببر از کسی که پیوستش تو را از یاد خدا باز دارد و الفتش از طاعت خدا برگیرد، زیرا او از اولیاء شیطان است و یاوران او، و دیدار آنان تو را بسستی در امر حق واندارد که آن زیان روشنی است، و آخر ترا بی‌سودی از دست تو برباید.
(3) 18- تفسیر عیاشی: از قول ابن عباس در تفسیر قول خدا وَ الْجارِ ذِی الْقُرْبی گفته:
همسایه خویشاوند و جار جنب همسایه بیگانه و صاحب بالجنب: همسفر.
(4) 19- همان بسندش از امام باقر (ع) در تفسیر قول خدا" وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً" فرمود:
بمردم بگوئید بهتر چیزی را که خواهید بشما گفته شود زیرا خدا دشمن دارد پر لعنت کن دشنام ده و طعنه‌زن بر مؤمنها را که هرزه‌گو و گدا و اصرار کن است، و دوست دارد با حیاء بردبار پارسای خود دار را.
(5) 20- همان: از عبد الله بن سنان که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: از خدا بترسید و مردم را بر خود وانداريد که خدا در کتابش فرماید" وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً" فرمود: بیمارهاشان را عیادت کنید، بر سر جنازه‌هاشان حاضر شوید، و نماز بخوانید بهمراهشان در مسجدهاشان تا نفس بند آید و جدائی درآید.
(6) 21- سرائر: از ابی ربیع شامی که ما نزد امام ششم (ع) بودیم و اتاق پر بود و آن حضرت فرمود: از ما نیست کسی که نیکو هم‌صحبتی و رفاقت و نمک‌شناسی و آمیزش خوب نداشته باشد (7) 22- مجالس مفید: بسندش از امام باقر (ع) فرمود: سازگاری کن با منافق بزبانت و به اخلاص با مؤمن دوستی کن و اگر یک یهودی با تو همنشین شد بخوبی با او باش.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 104
حسین بن سعید مانندش را آورده.
(1) 23- مجالس مفید: بسندش از امام باقر (ع) فرمود: هر که جویا شود جویایش شوند، و هر که آماده نکند شکیبائی برای آسیبهای روزگار درماند،

اگر بمردم وام دهی و امت دهند، و اگر واشان نهی ترا وانهند، راوی گفت: پس چه کار کنم؟ فرمود: آبرویت را گروگذار براشان برای روز نیاز و نداریت.
(2) 24- همان: بسندش از مرازم که امام ششم (ع) فرمود: بر شما است نماز در مسجد، و خوش همسایگی با مردم و گواه شدن، حضور بر جنائز، مردم بایست شمایند کسی تا زنده است از مردم بی‌نیاز نیست، ما هم بر سر جنائزشان می‌آئیم، بر شما سزد که مانند امام خود کار کنید، مردم ناچارند از یک دگر در این وضع، وضع حاضر، سپس هر گروه بهم‌فکران خود پیوندند، و آنگاه فرمود: بر شما است که خوب نمازخوانید و برای آخرتتان کار کنید، و خود را بپائید، زیرا کسی باشد که در کار دنیایش زیرک است و گویند فلانی چه زیرک است، و همانا زیرک زیرک در کار آخرتست.
(3) 25- صفات الشیعه صدوق: بسندش از عبد الله بن زیاد که در منی به امام صادق سلام دادیم و من گفتم: یا ابن رسول الله ما گروهی درگذریم، و نتوانیم چنانچه خواهیم در این مجلس شما بمانیم، بما سفارشی بفرما، فرمود بر شما است تقوا از خدا، و راستگوئی، و ادای امانت، و خوش‌صحبتی با مصاحب، و فاش گفتن سلام، و اطعام طعام، در مساجدشان نماز بخوانید، بیمارانشان را عیادت کنید و دنبال جنازه‌هاشان بروید که پدرم بمن باز گفت: شیعه ما خانواده بهترین افراد آنانند، اگر فقیه باشد از آنها است، و اگر مؤذن باشد از آنها است، و اگر امام باشد از آنها است، و اگر امانت‌دار باشد از آنها است، و اگر ودیعه نگهدار باشد از آنها است چنین باشید، و ما را نزد مردم محبوب سازید و مبغوض آنان نکنید.
(4) 26- امالی طوسی: بسندش تا امام باقر (ع) که چون امیر مؤمنان محتضر شد، پسرانش را از حسن و حسین و ابن حنیفه و خردسالان فرزندان را گرد آورد و بآنها وصیت کرد، و پایان وصیت او این بود، که ای پسرانم با مردم چنان معاشرت کنید که اگر غایب شدند دل سوی شما کنند، و اگر نابود شدید بر شما گریه کنند، پسرانم، دلها قشونهای هم دسته باشند که به دوستی چشمک زنند و بدان همراز باشند و در دشمنی هم چنین باشند، و اگر مردی دوست داشتید بی‌آنکه از او خیری دیده باشید بدو امید بندید و اگر کسی را دشمن دارید بی‌اینکه از او بشما بدی رسیده از او حذر کنید.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 105
(1) 27- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: دعوت‌کننده را پاسخ دهید، و بیمار را عیادت کنید و هدیه را بپذیرید و بمسلمانان ستم نکنید.
(2) 28- نهج البلاغه: فرمود (ع) دوست دوست نباشد تا برادر خود را در سه جا حفظ کند، در حال بدبختی و در غیبت، و در مردن او.
(3) و فرمود (ع): هر که حق کسی را بپردازد که حق او را نمی‌پردازد او

را پرستیده.
(4) و فرمود (ع): در دگرگونی احوال گوهر مردان درخشان شود.
(5) و فرمود (ع): حسد بر دوست نشانه کمبود دوستی است.
(6) و فرمود (ع): داوری بگمان از عدالت نباشد.
(7) و فرمود (ع): هر که سخن‌چین را باور کند دوست را از دست بدهد.
(8) و فرمود (ع): سه دوست و سه دشمن: دوستانت: دوستت و دوست او، و دشمن دشمنت و دشمنانت دشمنت و دشمن دوستت و دوست دشمنت.
(9) و فرمود: خویش بدوستی نیازمندتر است تا دوستی بخویشی.
(10) و فرمود: بی‌نیازی از عذرخواهی آبرومندتر است از عذرخواهی درست.
(11) و فرمود: وارسی کن تا بدش شماری، برخی آن را از رسول خدا (ص) روایت کردند، و تایید آنکه سخن امیر حکایت تغلب است از ابن اعرابی که مامون گفت اگر نبود که علی (ع) فرموده:
وارسی کن تا او را بد داری، من گفتمی: او را بد دار و وارسی کن.
(12) و فرمود: سزاوارتر مردم بکریمی آنکه ریشه در کریمان دارد.
(13) و فرمود: کناره‌گیریت از مشتاق بتو کم خردیست و عکس آن خواری نفس است.
(14) و فرمود: بدتر دوست آنکه بزحمت پذیرائی اندازد.
(15) و فرمود: اگر کسی دوست را بچشم آقا بیند از او جدا شده.
(16) و فرمود: یار باید مناسب باشد و دوست آنکه در غیبت راست است، بسا دوری که نزدیکتر است از نزدیک (نزدیک‌شدنی است مانند مرگ آدمی) و نزدیکی که بسیار دور است (چون طمع آدمی)، غریب آنکه دوستی ندارد، کناره کردن از نادان برابر پیوستن با خردمند است (چون از شر نادانی او در امانی)، هر کس در فکر تو نیست دشمن تو است، در یاور خوارکننده خیری نیست، و نه در دوست بدگمان.
(17) 29- کنز کراچکی: امیر مؤمنان (ع) فرمود: مردم برادرانند (چون همه فرزندان آدمند) ولی هر که بجز برای رضای خدا برادری کند همان دشمنی است، و اینست تفسیر قول

خدا عز و جل" دوستان در آن روز (قیامت) دشمن همدگرند جز پرهیزکاران".
(1) و فرمود: برادرت را درست نصیحت کن، خوب باشد یا زشت (خوشش آید یا بدش آید) و همه جا با او باش و از او عوض مخواه که شیوه دونان است.
(2) و فرمود: همه دوستی را بدوستت بده ولی نه همه اطمینان را، با او

همه روی کن و همه رازها را باو مگو تا حق حکمت را پرداخته باشی و هم آنچه برای دوست لازم است.
(3) و فرمود (ع): برادرت در دوستی بالا دستت نباشد: (4) خوشروئی مغز دوستی است، (5) و فرمود: دوستی یک خویشاوندی است که بدست آمده، (6) و فرمود: بدگمانی دوست یقینی را بر تو تباه سازد.
(7) و فرمود: در ادب آموزیت بس است آنچه را برای دیگران نپسندی (تا آن را رها کنی) (8) و فرمود: برادرت بر تو همان حقی را دارد که تو بر او، و فرمود: حق برادرت را نادیده مگیر که با رابطه دوستی داری زیرا کسی که حقش را نادیده گیری برادرت نباشد، خاندانت در پیش تو بدبخت‌تر از دیگر مردم نباشند (که بآنها کمتر از دیگران بپردازی).
عذر دوستت را بپذیر و اگر عذری ندارد عذری برایش بتراش، چون یکی از شما حاجت دوستش را داند او را بزحمت درخواست واندارد، رو بکن بکسی که تو را رها کند، و رها نکن کسیرا که بتو رو کند تا حفظ ظاهر جا دارد پر گله مکن که کینه آورد، و بدشمنی کشد، و بسیاریش از بی‌ادبی باشد.
(9) و فرمود: به برادرت ترحم کن و مهربان باش گر چه نافرمانت باشد، باو پیوند گر چه بتو جفا کند، (10) و فرمود از لغزش دوستت درخوردکن برای روز جهیدن دشمنت (به یاری دوست نیاز داری)، (11) فرمود: هر که پنهانی برادر را پند دهد آبرومندش کرده و اگر در عیانی باشد بی‌آبرویش کرده.
(12) 30- همان: روایت است که امام صادق (ع) بسیار بدین دو بیت مثل می‌آورد.
برادرت آنکه گر عمدا باو شمشیر کشی تا باو بزنی در دوستیت شک نکند
و اگر بیائی و برای مرگ او را بخوانی تو را جواب رد ندهد تا زنده بمانی
(13) رسول خدا (ص) فرمود: چون با کسی دوست شدید باید از نام و نژاد و نام پدر و قبیله و منزلش بپرسید که این حقی است واجب و صفای در دوستی است، و گر نه دوستی احمقانه باشد.
(14) و از امیر مؤمنان (ع): از خردمند بترس چونش بخشم آری، و از کریم چونش اهانت

روا داری، و از زبون چونش گرامی داری، و از نادان چونش یار شوی، و هر که شرش از تو بگرداند، آن کن که شادش کند و هر که از آزارش آسوده باشی بدوستی او رو کن.
(1) 31- اعلام الدین: ام هانی دختر ابی طالب از پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود:
البته بر مردم زمانی آید که نام کسی را بشنوی بهتر از آنکه خودش ببینی،

و باو برخوری بهتر از اینکه او را بیازمائی، و اگرش بیازمائی چند گونه برایت ظاهر شود، دینشان پول آنها است، و همتشان شکمشان، و قبله آنها زنانشان، برای گروه تعظیم کنند، و برای درهم سجده نمایند، سرگردان و مست باشند، نه مسلمانند و نه نصرانی.
(2) امام صادق (ع) فرمود: از دوستت که بریدی بدگوی او مباش تا ره برگشتنش را بخودت ببندی شاید آزمونها او را بتو برگرداند.
(3) 32- کتاب الامامه و التبصره: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: راحت خاطر رها کردن هر آنچه که سودی ندارد برایش، و وحشت‌بارتر هر وحشتی همنشین بد است.
(4) 33- امالی طوسی: بسندش تا ابی بصیر که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: از خدا بترسید و بر شما است فرمانبری از امامانتان، بگوئید هر چه گویند، و دم بندید از آنچه دم بستند، زیرا شما در زمان سلطنت کسی باشید که خدای تعالی فرموده (46 سوره ابراهیم) و اگر چه مکرشان کوهها را برکند" مقصود از آن فرزندان عباسند، از خدا بترسید که شما در دوران صلح باشید، در عشیره‌هاشان نماز بخوانید، بر جنازه‌هاشان حاضر شوید و امانتهاشان را بپردازید و بر شما است حج خانه خدا، آن را ادامه دهید که بادامه آن مکاره دنیا از شما دفع شود، و هم هراسهای روز قیامت.
(5) 34- الدره الباهره: امام باقر (ع) فرمود: اصلاح حال مردم بهزیستی و معاشرت بر پیمانه است که دو سومش هوشمندی باشد و یک سوم صرف نظر.
(6) و امام صادق (ع) فرمود: هر که تو را احترام کرد احترامش کن، و هر که تو را سبک گرفت خود را از او محترم بدار (7) امام رضا (ع) فرمود: با سلطان باحتیاط همنشین باش، و با تواضع با تواضع با دوست، و با احتراز از دشمن، و بخوش‌برخوردی با همه مردم.
(8) 35- نهج البلاغه: امیر مؤمنان (ع) فرمود: خوشروئی دام دوستی است، و تحمل گورستان عیوب (9) و در دیگر روایت سازگاری پرده بر عیوب.
(10) و فرمود (ع): با مردم چنان بیامیز که اگر در میان آنان مردید بر شما بگریند، و اگر زنده باشید بشما عشق ورزند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 108
(1) و فرمود: دوستداری نیم خرد است.
(2) و فرمود: هر که نرمخو است پرهوادار است.
(3) و فرمود (ع): هم‌خو بودن با مردم از آسیب رساندن آنها در امان دارد.
(4) و فرمود (ع): باید خردسالانتان پیرو بزرگانتان باشند، و سالخورده‌هاتان مهرورز به خردسالان، چون جفاکاران دوران جاهلیت نباشید که نه دین را بفهمید و نه از خدا چیزی درک کنید.

(5) و در وصیتش بفرزندش حسن فرمود (ع): خود را به پیوند با دوستت وادار نزد قطع بصله او و نزد او گردانش بلطف و گرمی با او، و نزد دریغش به بخشش باو، و نزد دورشدنش بنزدیک شدن باو، و نزد سخت گیریش بنرمش با او، و نزد بدکرداریش با تو بعذرخواهی از او تا آنجا که گویا بنده او هستی و او ولی نعمت تو است، و مباد این روش را بیجا بکار بری و با کسی که شایسته آن نیست انجام دهی.
با دشمن دوستت دوست مشو تا بدوستت دشمنی کنی، و حق نصیحت را به برادرت عرضه کن، خوب باشد یا بد، خشم فرو بر که من ندیدم نوششی شیرینتر باشد از آن در سر انجام و لذیذتر باشد در آینده در برابر سخت‌گیر نرمش کن که به نرمش کشانی، و بدشمنت بخشش کن که شیرینتر دو پیروزیست.
اگر خواهی از دوستت ببری اندازه در دلت نگهدار شاید روزی بتو برگردد، هر که بتو خوشبین است گمانش را محترم شما و چنان باش، حق دوستت را نادیده نگیر باعتماد رابطه دوستی زیرا کسی که حقش را نادیده گیری دوستت نیست مبادا خاندانت بدبخت‌تر از مردم دیگر باشند نزد تو، رو مکن بکسی که از تو رو گرداند، و دوستت مبادا بر بریدن از تو قوی‌تر باشد از صله تو با او، و مبادا ببد کردن قوی‌تر باشد از تو باحسان تو بر او ستم ستمکار بر تو گران نیاید، زیرا او بخود بد کند و نداند، سزای کسی که شادت کند بدی کردن باو نباشد.
تا فرماید: وه چه زشت است فروتنی نزد نیازمندی و جفا کردن هنگام بی‌نیازی.
(6) 36- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: ای زادگان عبد المطلب مال شما بهمه مردم رسانیست، پس با آنها بخوشروئی و خرمی برخورد کنید (تا هوادار شما باشند).
و در روایت قاسم بن یحیی بواژه، یا بنی هاشم آمده است.
(7) بیان: در نهایه است که در حدیث آمده: راستش مال شما بمردم رسانیست و به اخلاق خود بآنها برسید، یعنی مال شما چندان نیست که بهمه بدهید، و در تفسیر وجه طلق گفته:
روی باز، و بتفسیر قاموس روی خندان و خرم و بقولی خوش‌برخوردی آگاهی بر اینست که

خرمی و بسیار خندیدن بد است و حد وسط خوبست.
(1) گویم ... میتواند اشاره باین باشد که خوشروئی همانا خوبست آنگاه که با صفای دل و دوستی با آن باشد نه اینکه برای فریب و حیله باشد، بنی هاشم و بنی عبد المطلب یک مصداق دارند زیرا برای هاشم جز از عبد المطلب فرزندی بجا نمانده.

(2) 37- کافی: بسندش از امام ششم (ع)، فرمود: سه کار باشند که هر کس یکی از آنها را نزد خدا آورد خدا بهشت را بر او واجب سازد، انفاق در تنگدستی، و خوشروئی با همه مردم جهان، و انصاف دادن در باره خود.
(3) بیان: انفاق شامل واجب و مستحب می‌شود، و مقصود از تنگدستی کمی روزیست و گر چه بیش از خرج خود و عیالش دارد که انفاق کند، و بسا شامل ایثار هم باشد که از خود کم نهد و بدیگری دهد چون که ایثار بطور مطلق یا در باره برخی نیک است، گر چه اخبار در باره آن به ظاهر اختلافی دارند و برخی دلالت دارند بر حسن آن، و برخی بر ذم آن و بر اینکه در صدر اسلام پسندیده بوده و حکمش نسخ شده.
(4) و بسا جمع آنها اینست که برای برخی که تاب سختی دارند خوب است چون توکل آنها کامل است و در نداری دچار پریشانی نشوند، و برای کسی که چنین نیست بد است، و امید است در جای دیگر آن را تفصیل دهیم ان شاء الله و بسا تفسیر شود بکسی که از اندازه کفایت خود کم نهد و بمحتاج‌تر از خود دهد یا بکسی که هیچ ندارد.
(خوشروئی با همه) یا مقصود عموم خلق است که برای مؤمن برای ایمان و دوستی است و منافق و فاسق برای تقیه و مدارا چنانچه گفتند.
مدارا کن مر آنها را چه اندر خانه‌شان هستی و راضیشان بکن تا در زمین شد پای بستی
یا این حکم ویژه مؤمنانست چنانچه در خبر آینده اشعار دارد، و بهر تقدیر شامل فاسقانی نیست که با عبوس بروی آنها در برخوردها ترک گناه کنند نه بجز آن، و این کار زیانی هم ندارد که در این صورت بحساب یکدرجه از نهی منکر بر هر مؤمن واجب باشد.
(انصاف در باره خود) اینست که بر خود قضاوت درست کند بی‌حضور نزد قاضی، و در باب انصاف آید که: آن اینست که بپسندد برای دیگران آنچه برای خود پسندد، و بد دارد براشان آنچه برای خود بد دارد و بقول راغب انصاف در معامله عدالت است که داد و دهش برابر باشد ...
(5) 38- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: یا رسول

الله بمن سفارش فرما، در میان سفارشهای باو بود که: برخور ببرادرت بار وی باز.
(1) بیان: اختصاص به برادر برای اهمیت است یا اینکه برخورد با محبت مقصود است.
(2) 39- کافی: بسندی تا یکی از اصحاب امام ششم که بآن حضرت گفتم: اندازه خوش خلقی چیست؟ فرمود: نرم داری پهلویت را و خوش بگوئی و برادرت با چهره خوش برخوری.

بیان: نرمی پهلو کنایه از اینست که همنشین و هم‌سخن خود را بواسطه خشونت آزار ندهد و باو دل دهد و آزارش نکند، یا کنایه از مهربانی است چنانچه پرنده با گشودن بالش جوجه‌هاش را نگهدارد و در کنار خود گیرد (و سپس برای وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ، از راغب و بیضاوی نقل کرده که مقصود از آیه اینست که برای آنها بال ذلیل خود را فروکش).
(3) 40- کافی: بسندش از فضیل که گفت: کارهای خیر و خوش برخوردی دوستی ببار آورند، و به بهشت برند، و بخل و ترشروئی، از خدا دور سازند و بدوزخ برند.
روشنگری: صنایع معروف (که بکارهای خیر ترجمه شد) نیکی به دیگرانست بدان چه خوبیش در شرع و عقل روشن است و بنقل از نهایه صیغه را با عطا و کرامت و احسان تفسیر کرده، و معروف هر چه طاعت خدا باشد و تقرب باو و احسان بمردم، و هر چه شرع خواسته و نخواسته از نیک و زشت که میان مردم خوب شمرده شود و زشتش ندانند، و معروف به معنی انصاف و خوش‌صحبتی با خاندان و با دیگران و منکر ضد آن همه.
" محبت بار آورند" یعنی محبت خدای تعالی که افاضه رحمت و هدایت است و یا محبت مردم و مؤید معنی یکم است اینکه فرمود (و دور کنند از خدا) زیرا اثر ضد اثر ضد دیگر است.
(4) 41- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: خوش‌برخوردی کینه‌برانداز است.

(1)

باب یازدهم: فضل دوست، اندازه دوستی، آداب آن، و حقوق آن، انواع دوستان، و نهی از خودباختگی، وضع انس با دوستان

اشاره

میگویم: برخی اخبار این باب در باب کسانی که شایسته دوستی باشند آورده شود (در باب 13).

اخبار باب:
(2) 1- امالی صدوق: بسندش تا کسی که از امام صادق (ع) شنیده که میفرمود: دوستی حدودی دارد، و کسی که همه آنها را ندارد دوست تمامی نیست، و هر کس هیچ از آنها را ندارد هیچ دوستش مشمار، حد یک اینکه نهان و عیانش برایت برابر باشند، و دوم اینکه: آراستگی تو را آراستگی خودش بداند، و عیب تو را عیب خودش شمارد، سوم اینکه مال و مقام او را دگرگون بر تو نسازد چهارم اینکه تا هر جا توان دارد از تو دریغ ندارد پنجم آنکه در بدبختیها تو را وانگذارد.
در خصال: بسندی مانندش آمده: (3) 2- امالی صدوق: امام صادق به یکی از یارانش فرمود: هر کدام دوستانت سه بار بر تو خشم کرد و در باره تو بد نگفت او را دوست خود بگیر.
(4) 3- همان: امام صادق (ع) فرمود: اعتماد صد در صد بدوستت مکن (که همه کارت را باو واگذاری و همه راز ترا باو بگوئی) زیرا بزمین خوردن از رهائی سبب مسابقه بطور کلی جبرانی ندارد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 112
(1) 4- همان: بسندی از امیر مؤمنان (ع)، فرمود: کیست که روزی صد در صد برادر و دوست تو باشد و کدام مرد است که کاملا آراسته و درست باشد؟ (2) 5- قرب الاسناد: بسندش تا رسول خدا (ص)، فرمود: سه خصلت از جفاکاریست اینکه مردی با دیگری یار شود و از نام و کنیه او پرسش نکند، و اینکه کسی را بخوراکی دعوت کنند و نپذیرد، یا بپذیرد و حاضر شود ولی از آن نخورد، و اینکه مردی با زنش جماع بکند پیش از شوخی (و بوس و کنار).
(3) 6- خصال: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که در سفارش بپسرش محمد بن حنیفه فرمود:
بپرهیز از خودبینی، و بدخوئی، و کم‌صبری که با وجود آنها یاری با تو پایدار نماند، مردم پیوسته از آنها دوری کنند و خود را بدوست داشتن وادار، و بر خرج کردن برای مردم صبور باش، جان دلت را از دوست خود دریغ مکن، و ورود و حضورت را به آشنایانت ارزانی دار، و خوشروئی و محبت خود را برای همه، و عدل و انصافت را بدشمنت ببخش، و دین و آبرویت را از هر کس دریغ کن، زیرا آن بدین و دنیات سازگارتر است.
(4) 7- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: پنج خصلت است که هر که یکی را هم ندارد پربهره نباشد 1- وفاء 2- تدبیر، 3- شرم، 4-

خوش‌خوئی، 5- که همه را دربردارد آزادی.
(5) 8- عیون: بسندش از ابراهیم بن عباس که شنیدم امام رضا (ع) میفرمود: دوستی بیست سال خویشاوندیست و دانش اهلش را بهتر گرد هم آورد از پدران (و نیاکان).
(6) 9- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: حارث بن اعور بامیر مؤمنان گفت: ای امیر مؤمنان من بخدا دوستت دارم، فرمودش ای حارث اگرم دوست داری با من ستیزه مکن و بازی مکن، و این سو و آن سو مکش مرا، و با من شوخی مکن، و از اندازه خودم پستم مکن و بالاتر مبر.
(7) 10- امالی طوسی: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: اگر دوستی داری و به منصبی رسید و یکدهم آنچه را پیشتر برایت منظور میداشت منظور کرد، دوست بدی نیست.
(8) 11- همان: بسندش تا امام ششم (ع) می‌فرمود: دوست تا آنجا بزرگوار است که دوزخیان از او فریادرسی خواهند و او را در دوزخ بخوانند پیش از خویشاوند، خدا بگزارش از آنها فرموده (100: الشعراء)" پس نیست برای ما شافعی 101 و نه دوستی مهربان".
(9) 12- معانی الاخبار تا لقمان که به پسرش گفت: پسر جانم صد یار بگیر و یک دشمن مگیر، پسر جانم ترا همان نهاد است" خویت" نهاد تو دین تو است و خویت رابطه تو با مردم
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 113
پس با آنها دشمن مباش و هر خوی نیک بیاموز، پسر جانم بنده نیکان باش و فرزند عزیز بدان مباش، پسر جانم امانت را بپرداز تا دنیا و آخرتت درست بماند، و امین باش تا بی‌نیاز باشی.
(1) 13- عیون: بسندش تا مردی که نامی داشته گفت: مامون بامام رضا (ع) گفت بهتر شعری که روایت داری در باره خاموشی در برابر نادان و ترک گله از دوست برایم بخوان آن حضرت فرمود:
دوست ترکم نمود و دوری کرد من براش عذرها تراشیدم
من نکردم گله که غره شود گله این شد که من خموشیدم
چون گرفتار جاهلی شدم زورگو که بیابد محال امر صواب
از خموشیم بار او کردم که خموشی برای او است جواب
مامون بآن حضرت گفت: وه چه زیبا است این شعر، چه کس آن را سروده؟ فرمود: یکی از جوانان ما بآن حضرت گفت بهتر شعری که در باره جلب دشمن برای اینکه دوست شود روایت داری برایم بخوان آن حضرت فرمود:
ساختم با بسی کینه‌توز تا مقهورم شد* و بر دوشش گذشت خوبی بار کردم و هر که بدیهای دشمن را جلو نگیرد* با احسان خود قدرت را از فراز فرو نکشد و ندیدم چیزی زودتر نابود سازد* کینه دیرینه را از دوستی

شتابان مامون گفت: چه بسیار زیبا است این شعر، آن را که سروده؟ فرمود: یکی از جوانان ما (2) 14- امالی طوسی: بسندی از امام رضا (ع) تا امیر مؤمنان، فرمود: بآرامی دوستی کن با دوستت چه بسا روزی دشمنت شود، و بآرامی دشمنی کن با دشمن چه بسا روزی دوستت شود.
نهج: از امیر مؤمنان مانندش را آورده.
امالی طوسی: بسندی از پیغمبر (ص) مانندش را آورده.
(3) 15- امالی صدوق: امام صادق (ع) بیکی از یارانش فرمود: را زیرا برای دوستت فاش کن که اگر دشمنت بر آن آگاه شود زیانت ندارد، زیرا دوست بسا روزی دشمن تو گردد.
(4) 16- حسین بن سعید: بسندش تا امام هفتم (ع) که پرسیده شد از بهترین زندگی دنیا فرمود: در وسعت خانه و کثرت دوستانست.
(5) 17- اختصاص: امیر مؤمنان (ع) فرمود: خیر دنیا و آخرت در رازداری و دوستی با

نیکان جمع است، و همه شر و بدی در فاش کردن راز و برادری با اشرار.
(1) 18- امالی طوسی: بسندش تا علی (ع) فرمود: دوستیت تکلف نباشد و دشمنیت وقت تلف کردن، بآرامی دوستی کن و بآرامی دشمنی کن.
(2) 19- نهج البلاغه فرمود (ع): حذر کنید از یورش کریم چون گرسنه شود و از لئیم چون سیر شود.
(3) و فرمود (ع): دلهای مردم در هراسند و هر که آنها را مهرورزی کند بدو رو آورند.
(4) و فرمود: هر که بر حذرت دارد (دشمن) چون کسی است که تو را مژده دهد (به پیروزی).
(5) و فرمود: رای پیر دوست داشتنی‌تر است از چالاکی جوان، و بروایتی از حضور جوان (6) و فرمود: دوستی خویشاوندی اکتسابی است.
(7) 20- اختصاص: امام صادق (ع) فرمود: هر که حق کسی را بدهد که حقش را نمیدهد گویا او را بجای خدا پرستیده.
و فرمود: به برادرت خدمت کن و اگر تو را بخدمت گیرد، نه، و احترامی نیست، فرمود گفتند: حق کسی را بشناسم که حق مرا نمیشناسد؟ فرمود: خوبی ندارد فرمود: دو بار خوبی ندارد (این تعبیرات در باره سلوک زیردستانست با حاکمان ظالم مترجم).
(8) 21- همان: لقمان گفته: سه کس شناخته نشوند مگر در سه جا: بردبار شناخته نشود، مگر نزد خشم او، و شجاع مگر در جنگ، و برادرت را نشناسی مگر وقتی باو نیازی داری.
(9) 22- همان: امام صادق (ع) فرمود: براستی آنها را که دوستان خود شماری چون بیازمائیشان چند طبقه‌اند، برخی چون شیرند در پرخوری و

شدت یورش، و برخی چون گرگ در زیان زدن، و برخی چون سگ در چاپلوسی، و برخی چون روباه در حیله و دزدی، چهره‌هاشان گونه گونه است و همه یک حرفه دارند چه خواهی کرد فردای مرگ که تک و تنها رها شوی نه خانواده و نه فرزند داری جز خداوند پروردگار جهانیان.
(10) 23- نوادر راوندی: بسندی تا رسول خدا (ص) که فرمود: چون یکی از شما برادرش را دوست دارد از او بپرسد نام پدرش را و از حال تیره و تبارش که آن حقی است واجب، و درستی دوستی اینست که بپرسد از او اینها را، و گر نه شناسائی و آشنائی احمقانه‌ایست.
(11) 24- بنقل از خط شهید که امام صادق (ع) به مفضل فرمود: رفیق (سفرت) چه کسی بود؟
گفت مردی از برادرانم، فرمود: چه کرده؟ گفت تا به مدینه آمدم جایش را ندانم و آن حضرت بمن فرمود: نمی‌دانی که هر که با مؤمنی چهل گام رفاقت کند خدا در روز قیامت حالش را از

از او بپرسد (1) 25- امالی طوسی: بسندی تا سعید بن اوس که گفت: از ابی عمرو بن علا شنیدم میگفت دوست آدمی خود او است بپا دوستی را که نسبت بتو چون جان تو است، گفت: ابو عمرو بن علا این شعر را برای ما خواند:
برای هر کسی شکلی است در مردم چه او شکل بسیار است و کمتر عقل باشد اندر او
آنکه عقل سالمی دارد نخواهی یافتن در میان راه هم شکلی که باشد همچو او
(2) 26- همان: بسندش تا سفیان بن عیینه که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود در مسجد خیف: همانا برادران نامیده شدند برای پاکیشان از خیانت، و دوستان نام گرفتند برای همکاری در حقوق مودت.
(3) 27- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: مقام دوست بزرگ است تا آنجا که دوزخیان پیش از خویشان نزدیک خود از آنها فریادرس خواهند، که خدا از زبان آنها گزارش داده (سوره الشعراء آیه 100) نیست برای ما شفاعت‌کننده 101 و نه دوستی مهربان.
(4) 28- همان: بسندش تا امام ششم، فرمود: کسی را بنام صدیق خود معروف مکن تا او را در سه چیز امتحان کنی، بخشمش آوری و ببینی خشمش او را از حق به باطل میکشاند؟ و نسبت به پول طلا و نقره، و تا اینکه با او سفر کنی.
(5) الدره الباهره: امام چهارم فرمود: با کسی دشمنی مکن و گر چه بگمانت زیانی بتو ندارد و از دوستی کسی رو مگردان و اگر چه بگمانت بتو سودی نرساند، زیرا تو ندانی چه وقتی امید بدوست بندی و ندانی کی از

دشمنی بترسی، و کسی از تو عذر نخواهد جز که بپذیری و گر چه دانی دروغ میگوید.
(6) امام صادق (ع) فرمود: حشمت خودگیری عزیزی را پایدارتر کند از لوسی برخورد، (7) و فرمود هر که از یارش خشنود نباشد جز که قربان او شود خشمش همیشه باشد، و هر کس بر گناه دوست گله دارد بسیار باشد گله او (8) و امام رضا (ع) فرمود: انس هیبت را ببرد، (9) و امام جواد (ع) فرمود: هر که گله کند با یقین بپاکدلی دوستش باید عذر بخواهد بی‌خواهش طرف، (10) و فرمود: هر کس بهمان خوشدلی برادرش خشنود نباشد به عطای او هم خشنود نشود.
(11) امام هادی (ع) به متوکل فرمود: صفا مجو از آنکه دلت را بر او تیره کردی، و نصیحت مخواه از آنکه بوی بدبین شدی، همانا دل دیگری برایت مانند تو است برایش.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 116
(1)

باب دوازدهم: خوب است گزارش دهد به برادر دینی خود که دوستش دارد، و دل بدل راه دارد.

اخبار باب

(2) 1- محاسن: راوی گفت: مردی بمسجد گذر کرد و امام باقر در آن نشسته بود با امام ششم علیهما السلام یکی از همنشینانش گفت بآن حضرت که بخدا من این مرد را دوست دارم امام باقر باو فرمود: آگاه باش باو اعلام کن که آن دوستی را پایدارتر کند و برای الفت بهتر است.
(3) 2- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: چون کسی را دوست داشتی باو گزارش کن.
(4) 3- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: چون یکی از شماها یارش یا برادرش را دوست دارد باو اعلام کند.
(5) 4- همان: بسندش تا صالح بن حکم گفت شنیدم مردی از امام ششم (ع) میپرسد کسی میگوید: من ترا دوست دارم من چگونه بدانم که او مرا دوست دارد؟ فرمود: بدلت رجوع کن اگر دوستش داری دوستت دارد.
(6) 5- همان: بسندش تا عبید الله بن اسحاق مدائنی که بامام هفتم (ع) گفتم مردی از میان مردم بمن برخورد و بخدا سوگند خورد که مرا دوست دارد و من هم بخدا سوگند خوردم که او راستگو است؟ فرمود: بدلت رجوع کن اگر دوستش داری قسم بخور و گر نه قسم نخور.
(7) 6- مجالس مفید: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: بدلت بنگر اگر بیادت ناآشنا است یکی از شماها تغییر کردید.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 117
(1) 7- نوادر راوندی بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: چون یکی از شما برادرش را دوست دارد باو اعلام کند که برای میانه‌داری بهتر است.
(2) 8- الدره الباهره (آخرین حدیث باب گذشته که ترجمه شد).
(3)

باب سیزدهم:" چه کسی سزد که همنشین و یار و دوست باشد، فضل همدم موافق و همنشین خوب و دوستی نیکان

(4) 1- الانعام (آیه 52) طرد مکن کسانی را که میخوانند پروردگار خود را در بامداد و پسین و رضایش را می‌جویند، از حسابشان چیزی بر تو نیست و از حساب تو هم چیزی بر آنها نیست که طردشان کنی و از ستمکاران باشی (ثعلبی بسندش از عبد الله بن مسعود که اشراف قریش به پیغمبر (ص) گذر کردند و صهیب و خباب و بلال و عمار و دیگران از مسلمانان ناتوان نزد آن حضرت بودند گفتند: ای محمد باینان عوض قوم خود راضی شدی، ما دنباله‌رو آنها باشیم؟
آنها را از خود طرد کن و شاید اگر طردشان کنی پیروت شویم و این آیه نازل شد (از پاورقی ص 183).
2- الکهف (آیه 28) خود را شکیبا دار با کسانی که میخوانند پروردگار خود را در بامداد و شبان و میجویند رضایش را دیده از آنها برمتاب که زیور زندگی دنیا را بخواهی و فرمان مبر از کسی که دلش را از یاد خود تهی کردیم و از هوسش پیروی کرد و کارش ناهنجار است.
3- عبس رو ترش کرد و برگردید: 1- که آن کور در برش آید. 2- چه دانی تو شاید او تزکیه شود. 3- یا پند پذیرد و یادآوری سودش دهد. 4- اما آنکه بی‌نیاز است تو پذیرای او باشی. 5- و بر تو نیست که او تزکیه نمیشود. 6- و اما کسی که شتابان نزد تو آمده 7- و او میترسد (از خدا). 8- تو از او مشغول شوی (سیوطی چند روایت آورده که این اعمی که بر او چهره عبوس شد، عبد الله بن ام مکتوم بوده و آن دیگری که پیغمبر باو پرداخته یکی از بزرگان قریش.
و سید مرتضی طبق آنچه در مجمع البیان (ج 10 ص 437) آمده بروایت از امام صادق (ع) گفته آنکه چهره عبوس کرد مردی از بنی امیه بود که نزد پیغمبر (ص) بود و چون ابن ام مکتوم آمد از او نفرت کرد و چهره عبوس کرد و از او رو برگرداند (بطور خلاصه از پاورقی ص 184).
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 118

اخبار باب

(1) 1- احتجاج: بسندی تا ابی محمد عسکری (ع) تا امام چهارم (ع) فرمود: چون مردی را دیدید خوش سیما و خوشرفتار است و گفتارش زاهدانه و حرکاتش با تواضع است، درنگ کنید، شما را نفریبد که بسیار کس باشد که دنیا را بدست نیاورده و مرتکب حرام نشده برای ناتوانی و زبونی و بزدلی و از دین برای خود دامی ساخته، و پیوسته برای مردم ظاهرسازی میکند، و اگر دستش بحرام رسد در آن فرو افتد، و اگر بینید از مال حرام خوددار است آرام باشید و شما را نفریبد زیرا شهوتهای مردم گونه گونه‌اند چه بسیار کس که از مال حرام دوری کند، و گر چه بسیار باشد و خود را بر هرزگیهای زشت وادارد، و حرامشان را بکار گیرد و اگر بینیدش که از آن هم خوددار است آرام باشید فریبتان ندهد تا بینید چه اندازه پابند عقل است، چه بسیار کسی که همه اینها را وانهد ولی عقل استواری ندارد، و به نادانی خود تباهی کند بیش از آنچه بعقل خود اصلاح کند، و اگر یافتید که عقل استوار دارد آرام باشید فریبتان ندهد تا ببینید هوایش بر عقلش حکم میکند یا عقلش بر دلخواهش و ریاست ناحق را دوست دارد یا در آن بی‌رغبت است، زیرا باشند در میان مردم کسی که زیانکار دنیا و آخرت است، و لذت ریاست باطل را بهتر میداند از لذت مال و نعمتهای مباح و حلال، و همه آنها را ترک میکند برای جاه‌طلبی و ریاست ناحق تا آنجا که چون باو گویند از خدا بترس عزت‌طلبی او را بگناه کشد بس است برایش دوزخ و چه بد گهواره‌ایست (آیه 206: البقره).
او در شب تاریک تلاش میکند، اول کار ناحقش او را بزیان نهائی میرساند، و خدایش او را میکشاند بدان پس از آنکه طلب کرده آنچه را که در سرکشی خود بر آن توانا نیست، و حلال کند حرام خدا را، و حرام کند حلال خدا را، و باکی ندارد بدان چه از دینش از دستش رفته با حفظ ریاستی که بخاطر آن بدبخت شده" آنانند که خدا بر آنها خشم کرده و لعنتشان کرده و عذاب خوارکننده براشان آماده ساخته".
ولی مرد کامل، مرد خوب آنکه دلش دنبال امر خداست، و همه نیرویش صرف رضای او است، ذلت در راه حق را نزدیکتر بعزت ابدی داند از عزت در راه باطل، و میداند اندک سختی که تحمل میکند او را بنعمتی دائم میرساند در خانه آخرت که نابودی و تمامی ندارد، و اینکه هر خوشی در پیروی هوا او را میکشاند بعذابی که بی‌انقطاع و همیشه است، و این مرد شما مرد کامل است، و خوب مردیست باو بچسبید، و بروش او پیرو باشید، و بوسیله او به پروردگارتان توسل جوئید، که دعایش رد ندارد، و در

خواستش بنومیدی نگراید.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 119
(1) 2- امالی صدوق تا رسول خدا (ص) فرمود: خوشبخت‌تر مردم کسی است که با خوبان مردم بیامیزد.
(2) 3- امالی طوسی: بسندش تا ابن عباس که برسول خدا (ص) گفته شد یا رسول الله، کدام همنشینی خوب است؟ فرمود: آنکه دیدارش شما را بیاد خدا اندازد، و گفتارش دانشتان را فزون سازد، و کردارش شما را بیاد آخرت آورد.
(3) 4- معانی الاخبار: بسندی گوید تا لقمان به پسرش گفت: پسر جانم بنده نیکان باش و فرزند بدان مباش.
(4) 5- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: پنج خصلتند که هر کس یکی را ندارد همیشه در زندگی کمبود دارد، و خردش وامانده، و دلش در گرو است یکم تندرستی.
دوم امنیت، سوم فراوانی روزی، چهارم همدم موافق.
راوی گفت: همدم موافق کدام است؟ فرمود: همسر خوب و فرزند شایسته و هم‌آمیزش شایسته، و پنجم که جامع این خصال است فراغ خاطر و آسودگی.
(5) 6- امالی صدوق: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: پنجند که هر که ندارد زندگی گوارا ندارد: صحت و امن و بی‌نیازی و قناعت و همدم موافق.
(6) 7- همان: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) فرمود: هر که خود را در معرض تهمت در آورد بدگمان بخود را سرزنش نکند، و هر کس راز خود را نگهدارد اختیار خود را دارد، و هر گفته از میان دو کس بدر رود و فاش شود، وضع برادر خود را خوب بدان تا از او بیایدت خلاف آن بمجرد یک سخنی که از برادرت بدر رود باو بدبین مشو تا توانی آن را توجیه کنی، و بر تو است که برادران راستین بدست آوری، بیشتر آنان را بدست آر زیرا که پشتیبانند در خوشی و سپرند برابر، بلا، در پیشامد خود با کسانی مشورت کن که خدا ترسند، و برادران را در پیمانه تقوی پذیرا باش، از زنان بد پرهیز کنید، و از خوبشان بر حذر باشید، اگر بکار خوبی شما را وادارند با آنها مخالفت کنید تا طمع نکنند شما را بزشت بکشانند.
(7) 8- از همان: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: هر که پند دهی از دل خود ندارد، و خوددار نیست رهبری با خود ندارد دشمنش بگلویش چنگ اندازد.
(8) 9- عیون: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: خوبی را در بر زیبارویان بجوئید که کارهاشان سزاتر است خوب باشند.
(9) 10- علل: بسندش تا امام پنجم (ع) فرمود: از دوستان پدرت مبر تا

نورت خاموش شود.

(1) 11- محاسن: بسندش تا امام ششم (ع)، میفرمود: هر که نابجا دوست دارد دنباله ندارد.
(2) 12- فقه الرضا: روایت است که اگر خواهی نعمتت بر جا باشد و مروتت بکمال و زندگیت به گردد، بنده‌ها و زبونان را در کارت شریک مکن که اگر آنان را امین سازی بتو خیانت کنند و اگر حدیثت گویند دروغت گویند، و اگر شکست خوری تو را وانهند، و بر تو رواست که با خردمند یار شوی که اگر بخشش را نپسندی از خردش سود گیری، از بدخوی کناره کن، و صحبت کریم را وامگذار که اگر عقلش را نپسندی بعقل خود از کرمش بهره‌گیری، و تا توانی از احمق پست بگریز.
(3) 13- سرائر: بسندی تا رسول خدا (ص)، فرمود: چون باغی از باغهای بهشت را دیدید در آن بچرید، گفته شد: یا رسول الله باغ بهشت چیست؟ فرمود: انجمنهای مؤمنان.
(4) 14- نوادر راوندی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: از علماء بپرسید، و با فرزانگان بیامیزید، و با فقراء همنشین شوید.
(5) 15- الدره الباهره: ابو محمد عسکری (ع) فرمود: بهترین دوستانت آنکه گناه تو را به گردن خود گیرد.
(6) 16- نهج البلاغه: در وصیت بحسن (ع) فرمود: با نیکان قرین باش تا از آنان باشی و از بدان جدا شو تا از آنها جدا باشی.
(7) 17- کنز کراچکی: روایت است که سلیمان (ع) فرمود: در باره کسی هیچ قضاوت نکنید تا ببینید با که یار است همانا مرد شناخته شود بهمگنان و همنشینانش، و او را به یاران و همسرانش وابندند.
(8) و در کامل روایت است که عبد الله بن جعفر دوستش را در انجمن خود نیافت و سپس او آمد باو گفت کجا نشست کردی؟ گفت: با دوستم بیکی از عرصه‌های مدینه بیرون شدم، گفتش اگر بصحبت مردم ناچاری بر تو است که با کسی رفیق باشی که در حضورش زیور تو باشد، و اگر از او غایب شوی آبرویت را حفظ کند (بدگوئی تو نکند) و اگر باو نیازمند شوی کمکت دهد، و اگر رخنه‌ای در کارت بیند آن را ببندد، یا اگر کار خوبی آن را بحساب گیرد و اگر بتو وعده دهد نومیدت نکند، و اگر با او درآئی دورت نیندازد، و اگر خواهشی کنی بتو بدهد، و اگر لب بندی از طلب او آغاز کند.
(9) 18- اعلام الدین: بروایت جابر بن عبد الله از پیغمبر (ص) فرمود: ننشینید مگر نزد

هر عالمی از پنج به پنج ببرد: از شک بیقین، و از خودنمائی باخلاص در عبادت، و از رغبت (بدنیا) برهبت و ترس از آن، و از تکبر بتواضع، و از

دغل‌سازی به نصیحت پردازی.
(1) حواریون به عیسی (ع) گفتند: با که همنشین شویم؟ فرمود: کسی که دیدارش شما را بیاد خدا اندازد، و کردارش شما را بآخرت کشاند، و علمش در منطق و گفتار شما بیفزاید، و بآنها فرمود: بخدا نزدیک شوید با دوری اهل گناهان و باو دوستدار بدشمنی آنان، و رضایت بجوئید بخشمشان.
(2) لقمان به پسرش گفت: پسر جانم یاد علماء باش، بآنها نزدیک شو، و همنشین شو، و در خانه‌اشان از آنها دیدار کن تا بسا مانند آنها شوی و با آنها باشی، با نیکانشان بنشین بسا خدا رحمتی بآنها رساند و شامل تو هم بشود و اگر خود خوبی از بدان و سفیهان دور باش که بسا عذابی بآنها رسد از جانب خدا و بتو هم برسد.
دنباله سخن پیغمبر (ص)
بتحقیق که خدا سبحانه روشن کرده بقول خود (68: الانعام)" منشین پس از یادآوری با مردم ستمکار" و بقول خود (140- النساء)" و چون بشنوید که بآیات خدا کفر ورزند و آنها را مسخره کنند با آنان ننشینید تا در حدیث دیگر درافتند زیرا شما در این صورت مانند آنان باشید یعنی در گناه، و خدای سبحانه فرمود (113: هود)" و تکیه نکنید بسوی کسانی که ستم کردند تا آتش بشما برسد".
(3) و پیغمبر (ص) فرمود: چون مردمی گرد آیند و ذکر خدای تعالی کنند شیطان و دنیا از آنها کناره گیرند و شیطان بدنیا گوید: نبینی چه کار میکنند؟ دنیا گوید: آنها را واگذار چون جدا شدند من گردنشان را بگیرم.
(4) و پیغمبر (ص) فرمود: انجمنها سه باشند: سودبخش، و سالم، و رنگ‌پریده، سودبخش آنکه خدا در آن یاد شود، سالم آنکه خاموش باشد و سخنی نباشد، و رنگ‌پریده آنکه در بیهوده درافتند.
(5) و فرمود (ص): همنشین خوب به از تنهائی، و تنهائی به از همنشین بد.
(6)

باب چهاردهم: "کسی که نشاید همنشینی با او و رفاقت با او و همصحبتی با او"

" مجلسها و انجمنها که شایسته نیست نشستن در آنها" از قرآن مجید

(1) الانعام (آیه 68) و چون دیدی کسانی را که درافتند در آیات ما (ببدگوئی) از آنها رو به تاب تا در حدیث دیگر درافتند و اگر شیطان از یادت برد منشین با یادآوری با مردم ستمکار (69) و بر کسانی که تقوی دارند از حساب خود چیزی نباشد و یادآوری است تا شاید آنان پرهیزکار شوند.
2- (27) الفرقان: و روزی که بگزد ستمکار دستانش (از پشیمانی) میگوید کاش برگرفتمی با رسول راهی را.
(28) ای وای من کاش نگرفته بودم فلانی را دوست خود (29) که البته مرا گمراه کرد از ذکر (قرآن) پس آنکه بمن رسید و شیطان باشد سرکوب‌کننده آدمی.

اخبار باب

(2) 1- امالی صدوق: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: فرزانه‌تر مردم آنکه از مردم نادان گریزد.
(3) 2- همان: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: هر که بیند برادرش اندر کار بدیست، و او را از آن با توانائی باز ندارد باو خیانت کرده، و هر کس از دوستی احمق کناره نکند در آستانه اینست که خوی او را بگیرد.
(4) 3- امالی طوسی ... در خبر شیخ شامی که پرسید از امیر مؤمنان (ع) یار بد کدام است؟ فرمود: آنکه نافرمانی خدا را در پیش تو آراسته جلوه دهد.
(5) 4- عیون: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که فرمود: همنشینی با بدان مایه بدبینی به خوبانست.
(6) 5- قرب الاسناد: بسندش از داود رقی که امام ششم (ع) بمن فرمود: ببین هر که سود دینی برایت ندارد باو تکیه مکن، و بیاری او رو نیاور، زیرا هر چه جز خدا تبارک و تعالی نیست است و بدعاقبت.
(7) 6- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود سه کسند که همنشینی با آنها دل را بمیراند همنشینی با اوباش و گفتگو با زنان، و همنشینی با توانگران الخ.
خصال: در ضمن سفارشهای پیغمبر (ص بعلی (ع) مانند را آورده.
(8) 7- همان: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: با نابکار یار مشو تا از بدکاریش به تو
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 123
آموزد، سپس فرمود: پدرم مرا به سه چیز امر کرد و از سه تا نهی کرد، و در آنچه بمن گفت این بود که: پسر جانم هر که یار بد گیرد سالم نماند، و هر که بجاهای بد درآید تهمت زده شود، و هر که زبانش را نگه ندارد پشیمان گردد الخ.
(1) 8- همان: بسندش تا امام باقر (ع)، فرمود: نزدیکی و دوستی مکن با چهار کس: احمق، بخیل، ترسو، دروغگو اما احمق خواهد سودت رساند بعوض زیانت رساند، و اما بخیل از تو بگیرد و بتو ندهد، و اما ترسو از تو و والدینش گریزد و اما بر دروغگو بسا که راست گوید و باورش نکنند.
(2) 9- امالی طوسی: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: بپرهیز از صحبت احمق که هر چه باو نزدیکتر شوی به بدکردن با تو نزدیکتر شود.
(3) 10- همان: بسندش تا رسول خدا (ص)، فرمود: چهار تا دل تباه کنند، خلوت با زنها بهره بردن از آنها، عمل برای آنها، و همنشینی با مرده‌ها،

گفتند: یا رسول الله همنشینی با مرده‌ها چیست؟ فرمود: همنشینی با هر گمراه بی‌ایمان و جور کن از احکام.
(4) 11- همان: بسندش تا زید بن علی که در جواب پسرش یحیی چه کسی سزا است که از او حذر شود؟ فرمود: سه کس دشمن بدکار و دوست عهدگسل، و سلطان ستمکار.
(5) 12- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) هر کس همدین دوست خود است، پس باید بنگرد هر که از شماها با که دوستی میکند؟.
(6) 13- همان: بسندش تا امام صادق (ع)، فرمود: در سفارش ورقه بن نوفل بخدیجه است که بپرهیز از صحبت احمق دروغزن که خواهد سودت رساند بعوض زیانت رساند و دور را بتو نزدیک نشان دهد و نزدیک را دور، اگر امینش کنی خیانتت کند، و اگر امینت کند اهانت کند، اگر حدیثت گوید: بتو دروغ گوید، و اگر حدیثش گوئی دروغگویت شمارد، تو را چون سرابی شمارد که تشنه آبش پندارد و چونش رسد چیزی نیابدش.
(7) 14- علل: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: دشنام ندهید بقریش و دشمن ندارید عرب را، و خوار نکنید موالی (مسلمانان جز عرب) را، و در میان خوز ساکن نشوید، و از آنها زن مگیرید که رگ بیوفائی دارند.
(8) 15- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که بهشام فرمود: نبطیان (ساکنین کنار خلیج فارس) نه عربند و نه عجم، از آنها سرپرست و یاور انتخاب نکنید که اصلی بیوفاء دارند.
(9) 16- همان: بسندش تا امام چهارم (ع)، فرمود نتوانی با هر که خواهی بنشینی زیرا

آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 124

(1) خدا تبارک و تعالی میفرماید (68: الانعام) و چون دیدی آنان که درافتند در آیات ما از آنها رو گردان، تا در حدیث دیگری درافتند و اگر چنانچه شیطان فراموشت کرد پس از یادآوری منشین با مردم ستمکار.
نتوانی هر چه خواهی بگوئی که خدا عز و جل (26: اسری) فرمود: و دنبال مرو چیزی را که ندانی، و چون که رسول خدا (ص) فرمود: خدا رحمت کند بنده‌ای را که خوب گفت و بهره برد، یا خموش ماند و سالم ماند، و نتوانی هر چه را خواهی بشنوی زیرا خدا عز و جل میفرماید (دنبال آیه پیش) راستی که گوش و چشم و دل همه مسئولیت دارند.
(2) 17- معانی الاخبار: بسندش تا علی (ع) در جواب پرسشهای از حسن (ع) فرمود:
پسر جانم سفاهت چیست؟ و او پاسخ داد پیروی از دونان، و مصاحبت با گمراهان.
(3) 18- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: پنج از پنج نشدنیست: نصیحت از حسود نشدنیست، و مهربانی از دشمن نشدنیست،

و احترام از فاسق نشدنیست، وفاء از زن نشدنیست و هیبت از فقیر نشدنیست.
(4) 19- امالی صدوق: در مناهی پیغمبر (ص) است که نهی کرد از گفتگوئی که بسوی جز خدا عز و جل میخواند.
(5) 20- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) چهار چیز بیهوده باشند: دوستی با بی‌وفاء و احسان بناسپاس، و دانش بگوش ناشنوا، و رازی که سپرده شود به کسی که هوشمندی ندارد (حفظ ندارد، بنقل از خصال در پاورقی ص 194).
(6) 21- امالی بسندش تا امام باقر (ع) که بمردی فرمود: ای فلانی همنشین مشو با توانگران زیرا یک بنده خدا با آنها همنشین شود با عقیده بر اینکه خدا باو نعمت داده و از جای خود برنخیزد جز که معتقد شود خدا را برو نعمتی نیست (چون که زندگی خود را در برابر توانگران نابود و ناچیز میشمارد).
(7) 22- امالی صدوق: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: چهار تا دل را بمیرانند: گناه رو گناه، گفتگو با زنان مجادله با احمق که بگوید و تو هم بگوئی و بخیری نرسد، و نشستن با مرده‌ها، گفتند: یا رسول الله مرده‌ها کیانند؟ فرمود: هر توانگر خوشگذرانی.
(8) 23- فقه الرضا روایت است که از دوستان پدرت مبر تا نورت خاموش شود.
(9) 24- سرائر: بسندی تا رسول خدا (ص) فرمود: هر که ایمان دارد بخدا و روز قیامت در مجلسی ننشیند که در آن بامام دشنام دهند و مسلمانی را عیب کنند، چون خدا میفرماید (66: الانعام) و چون دیدی کسانی که درافتند در آیات ما روگردان از آنها تا در حدیث دیگر درافتند و اگر شیطان فراموشت کرده از پس یادآوری منشین با مردم ستمکار.
(10) 25- مجالس مفید بسندش تا سلیمان جعفری که شنیدم امام دهم (ع) بپدرم میفرمود:
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 125
(1) چه شد؟ که من تو را نزد عبد الرحمن یعقوب بینم؟ گفت: او دائی من است، آن حضرت فرمود:
او در باره خدا گفتار ناهمواری دارد، خدای تعالی را بصفات زائده موصوف کند و او را محدود نماید، و خدا وصف زائد ندارد، یا با او بنشین و ما را واگذار و یا با ما بنشین و او را واگذار، گفت: اگر او هر چه خواهد گوید چه گناهی بر منست اگر گفته او را نگویم، آن حضرت فرمود نمیترسی که بلائی بر او فرود آید و شما همه را فرا گیرد، ندانی داستان آنکه از یاران موسی بود و پدرش از یاران فرعون، و چون قشون فرعون به موسی رسید از موسی عقب ماند تا پدر خود را پند دهد موسی باو برخورد که

داشت با پدرش دو بدو میکرد، پدر و پسر هر دو با هم بکنار دریا رسیدند و هر دو غرق شدند و خبرش بموسی رسید، و آن حضرت از جبرئیل حال او را پرسید و گفتش غرق شد خدایش رحمت کناد، و با پدرش هم‌عقیده نبود ولی چون بلا فرود آید کسی که نزدیک گنهکار باشد دفاعی نتواند.
(2) 26- رجال کشی: بسندش تا امام ششم و هفتم (ع): سزا است که هر کس یاران پدرش را با خود نگهدارد زیرا نیکی بآنان نیکی به پدر و مادر باشد.
(3) 27- همان: بسندش تا امام چهارم (ع) که به پسرانش میفرمود: با مردم دیندار و با معرفت همنشین باشید و اگر بر آنها دست نیابید تنهائی آرامتر و سالمتر است، و اگر جز همنشینی با مردم را نخواهید با مردم با مروت و مردانگی همنشین شوید که آنها در مجالس خود هرزه درائی و یاوه‌گوئی ندارند.
(4) 28- اختصاص: از امام صادق (ع) که پدرم میفرمود: برای حق قیام کن و از آنچه پیشت آید پاک دار، و برکنار باش از آنچه بدردت نمیخورد و دوری کن از دشمنت، و بر حذر باش از دوستت از هر قومی باشد مگر که امین باشد، امین خداترس، با بدکار یار مشو و او را براز خود آگاه مکن.
(5) 29- همان: بسندی تا امام چهارم (ع) فرمود: پسرم پنج کس را بپا یارشان مشو و با ایشان حدیث مگو و رفیق سفر مشو گفتم: پدر جان کیانند؟ آنان را بمن بشناسان، فرمود:
بپرهیز از صحبت فاسق که تو را بیک خوراک یا کمتر میفروشد، و بپرهیز از صحبت بخیل که مالش را از تو دریغ دارد در نیازمندترین حال تو بدان و از صحبت احمق بپرهیز که خواهد سودت رساند و زیانت رساند، و بپرهیز از صحبت قاطع رحم خود که او را در سه جای قرآن خدا عز و جل ملعون یافتم، خدا عز و جل فرماید (22: سوره محمد) و بیم میرود که اگر رو بر گردانید تباهی کنید در زمین و قطع رحم خود کنید 23 آنانند که خدا لعنشان کرده تا آخر آیه (و کرشان کرده و چشمهاشان را کور کرده) و خدا عز و جل فرموده (24: الرعد) آنان که عهد
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 126
(1) خدا را بشکنند پس از آنکه بستند و قطع کنند آنچه را خدا فرموده صله شود و تباهی کنند در زمین آنانند که لعنت بر آنها و بد خانه‌ای دارند" و در سوره البقره (آیه 26) فرموده و آنان که بشکنند پیمان خدا را پس از بستن آن و ببرند آنچه خدا فرموده صله شود و تباهی کنند در زمین آنانند که زیانکارند.
(2) 30- همان: امام صادق (ع) فرمود: دوست دشمن علی (ع) دشمن علی (ع) باشد.
(3) 31- کتاب صفات الشیعه صدوق: بسندش تا امیر مؤمنین (ع) فرمود

همنشینی با بدان مایه بدبینی به نیکانست، و همنشینی با نیکان بدان را به نیکان پیوست کند، و همنشینی نیکان با بدکاران نیکوکاران را به بدکاران پیوندد، هر کس وضعش بر شما نامعلوم است و ندانید دین او را بنگرید به آمیزش‌کننده او اگر دین خدا دارند او هم دین خدا دارد، و اگر جز دین خدا دارند او را بهره‌ای از دین خدا نباشد که رسول خدا (ص) بسیار میفرمود: هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد نباید دوستی کند با کافر و بیامیزد با فاجر، و هر که برادری کند با کافر یا آمیزش کند با فاجر کافر و فاجر باشد.
(4) و بسندش از امام صادق (ع) که فرمود: هر که با اهل شک نشیند مشکوک باشد.
(5) 32- نوادر راوندی: بسندی تا علی (ع) فرمود: سه چیزند که هر که رعایتشان کند از شیطان رجیم در امانست و هم از هر بلا، هر که با زنی نامحرم خلوت نکند، و به مجلس سلطان وارد نشود، و بدعت‌گرا را در بدعتش کمک ندهد.
(6) 33- امالی طوسی: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: پدرم بمن سفارش کرد، پسر جانم بپرهیز از رفاقت و آمیزش با احمق، از او کناره کن و با او ستیزه مکن، زیرا احمق خار چشم است غائب باشد یا حاضر، اگر سخن گوید حماقتش او را رسوا کند، و اگر خاموش ماند در ماندگیش او را واداشته، اگر کاری کند تباهی ببار آورد و اگر رعایت شود آن را ضایع سازد، نه دانش خودش او را کفایت کند و نه از دانش دیگری بهره گیرد، از اندرزگویش فرمان نبرد و همدوش خود را ناراحت کند، مادرش دوست میدارد مرگ او را، و همسرش نابودیش را و همسایه‌اش دوری خانه‌اش را، و همنشینش تنهائی از او را، اگر کوچکتر حاضران انجمن باشد هر که را بالا دست او است درمانده کند و اگر بزرگتر آنان باشد زیردستانش را تباه سازد.
(7) 34- الدره الباهره: پیغمبر (ص) فرمود خیری نیست در رفاقت با کسی که حق برابر برای تو نبیند.
(8) و امیر مؤمنان (ع) فرمود: بریدن از نادان برابر پیوستن بخردمند است، (9) و فرمود (ع) بپرهیزید از هر که باو بددل باشید (10) و فرمود (ع) عافیت ده جزء است و نه از آن در خاموشی

است جز بذکر خدا و یکی هم در ترک همنشینی سفیهانست.
(1) امام دوم (ع) فرمود: چون شنیدی کسی آبروی مردم را میبرد بکوش تو را نشناسد که آبرو برتر هر کس آشناهای اویند.
(2) امام هفتم (ع) فرمود: هر که از بدی باو غمی ندارد احسان باو هم جایی نزدش ندارد، (3) و فرمود (ع) هر که نداری شیدا کند توانگری خود وفا کند.

(4) امام نهم (ع) فرمود: بپرهیز از رفاقت با بد که چون تیغ آخته است، زیبامنظر است و زشت اثر.
(5) و امام ابو محمد عسکری (ع) فرمود: پیوستن بدان که امیدی باو داری بهتر است از ماندن با کسی که از شرش امان نداری (6) و فرمود (ع): در حذر باش از هر نرینه خیره‌چشم.
(7) 35- نهج البلاغه به پسرش حسن (ع) فرمود: پسر جانم بپرهیز از رفاقت با احمق که خواهد سودت دهد و ضررت رساند، بپرهیز از رفاقت بخیل که از یاری تو باز نشیند آنجا که تو نیازمندتری باو و بپرهیز از رفاقت فاجر نابکار که او ترا ببهای ناچیز بفروشد، و بپرهیز از رفاقت با دروغزن که چون سرابست دور را بتو نزدیک جلوه دهد و نزدیک را دور.
(8) 36- نهج البلاغه: فرمود با احمق رفاقت نکن که کردارش را برایت جلوه می‌دهد، و دوست دارد مانندش باشی (9) و در نامه به حارث همدانی فرمود: و حذر کن از رفاقت کسی که گفتارش را پذیرند و کردارش را زشت شمارند زیرا اعتبار هر یاری بیارش باشد.
(10) و فرمود (ع): بپرهیز از رفاقت با نابکاران که بدی به بدی پیوند است.
(11) 37- اعلام الدین: پیغمبر (ص) فرمود: تنهائی بهتر از همنشین بد است (12) و فرمود (ص) با بدان بخوی آنها سازش کنید تا از آسیبهاشان سالم مانید، و با کردارشان جدائی کنید تا از آنان نباشید.
(13) 38- کافی: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: سزاوار نیست برای مؤمن در مجلسی نشیند که در آن نافرمانی خدا می‌شود و نتواند آن را دگرگون سازد.
بیان: نافرمانی خدا ترک اوامر او است و انجام آنچه نهی کرده، کبیره باشد یا صغیره حق الله باشد یا حق الناس، و بدگوئی و غیبت مؤمن در شمار آنست، و اگر کسی در کنار تو یکی از این امور را انجام دهد و توانی او را دگرگون کنی و بازش داری بسختی جلوش را بگیر تا دم بندد و از آن برگردد، و ثواب مجاهدان داری، و اگر از او می‌ترسی سخنش را ببر و حکیمانه او را بامر جائزی وادار، و باید انکار معصیت با دل و زبان هر دو باشد نه بزبان تنها با اینکه دل بدان دارد زیرا آن نفاق و زشتکاری دیگریست، و اگر نتوانی برخیز و با او منشین

(1) و اگر هم نتوانی برخاست بدل او را انکار کن و دشمنش دار تا گویا بر تابه آتشین هستی، زیرا خدای تعالی از راز دلها آگاه است، و تو در این صورت از آمرین بمعروف و بازدارندگان از منکری و اگر نه انکار کنی و نه برخیزی با توانائی با آنها تو و او برابرید در گناه چه که راضی بمعصیت شدی.

(2) 39- کافی: بسندش از جعفری که شنیدم ابو الحسن (ع) بپدرم میفرمود: چرا من تو را نزد عبد الرحمن بن یعقوب بینم؟ گفت: او دائی من است فرمود: او در باره خدا گفتار ناهنجاری دارد، خدا را وصف کند با اینکه او را وصفی نباشد یا با او بنشین و ما را واگذار و یا با ما بنشین و او را رها کن، گفتم: او هر چه خواهد بگوید گناهی بر من است که نگویم آنچه او گوید، امام فرمود: نترسی که باو بلائی فرود آید و بهمه شماها برسد، ندانی داستان آن یار موسی را (ع) که پدرش از یاران فرعون بود و چون قشون اسب سوار فرعون بموسی رسیدند از قوم موسی عقب ماند تا پدرش را پند دهد و او را بموسی پیوندد، و پدرش درگذر بود و او با وی کشمکش میکرد تا رسیدند کنار دریا و هر دو غرق شدند و خبرش بموسی (ع) رسید و فرمود او در رحمت خداست ولی بلا که فرود آید از آنکه نزدیک گنهکار است دفاعی نباشد.
(3) بیان: جعفری ابو هاشم داود بن قاسم جعفریست و از بزرگان اصحاب ماست، و بقولی او امام رضا تا آخر ائمه را دریافته و ابو الحسن اما رضا یا امام هادی است و بهتر است که مقصود سلیمان بن جعفر جعفری باشد که در مجالس مفید تصریح شده (پس از تصحیح الفاظ حدیث گوید)" خدا را وصف میکند" یعنی باوصاف جسمانی که قول بجسم و صورتست در باره خدا یا بصفات زائده که عقیده اشاعره است و لفظ (یحده) در مجالس مؤید معنی اول است، تا گوید یا با او بنشین" یعنی جمع میان نشستن با او و با ما نشود چون اگر با او نشینی فاسقی و ما با فاسقان ننشینیم با اینکه این بسا گفته او را تائید کند، و ظاهرش اینکه نشستن با اهل عقائد باطله نارواست و حرام است.
" او را بموسی پیوندد" یعنی او را بدین او درآورد یا بقشون او رساند که سرانجام هر دو یکی است (نجات پدر).
" و پدرش در گذر بود" یعنی براه باطل خود رفت و پند پسر نپذیرفت" و با او کشمکش میکرد" در ابطال مذهب او و گفتار خشم‌آور او ...
(4) 40- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: رفاقت نکنید با بدعتگرایان، و همنشین آنها نشوید تا در نظر مردم یکی از آنها شمرده شوید (5) که رسول خدا (ص) فرمود: هر کس بر دین دوست و همنشین خود است.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 129
(1) بیان: تا در نزد مردم یکی از آنها باشید" دلالت دارد بر وجوب احتراز از موارد تهمت و بر اینکه کار موجب خوشبینی مردم مطلوبست در صورتی که بقصد خودنمائی و ریاء و شهرت‌طلبی نباشد، و بسا که برای آخرت او هم سودمند است چنانچه وارد است خدا گواهی مؤمنان را بخوبی کسی بپذیرد و گر چه خلاف آن را بداند.

" مرد بر دین دوست خود است" یعنی در پیش مردم و گواه گفته آن حضرتست یا اینکه واقعا چنین است و بیان مفسده دیگریست در مصاحبت فساق و بدعت‌گرایان، چنانچه وارد است، رفیق بد سرایت کند و همنشین بد گمراه کند و این روشنتر است.
(2) 41- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: چون اهل شک و بدعت را پس از من دیدید از آنها بیزاری بجوئید و دشنامشان بدهید در باره‌شان بد بگوئید و آبروشان را ببرید و تو دهنشان بزنید تا طمع نکنند بفساد در اسلام و مردم از آنها حذر کنند و از بدعتهاشان نیاموزند تا خدا بدین کار برای شماها حسنه نویسد و درجات شما را در آخر بالا برد.
(3) بیان: گویا مقصود از اهل شک کسانیند که در دین شک کنند و مردم را بواسطه القاء شبهه در شک اندازند و بقولی مقصود کسانیند که بنیاد دینشان بگمانها و توهمها است مانند علماء مخالفین، و بسا مقصود از آنها فاسقان فسق‌نما باشد و آنهم مایه شک مردم در دین شود و نشانه سستی یقین آنهاست (و پس از تفسیر لفظ شک از قول قاموس و نهایه گوید) بدعت کم کردن حکمی است از دین یا فزودن حکمی بدان چنانچه در مصباح آمده و من گویم:
بدعت بطور کلی هر چه پس از پیغمبر (ص) پدید آمده و نص بخصوصی در آن نیامده و عمومات آیات و روایات شامل آن نیست یا بطور خصوص یا عموم از آن نهی شده و بدعت شامل اعمالی نیست که عموم ادله واردند مانند مدرسه ساختن و امثالش که داخلند در عموم امر بجا دادن مؤمنان و اسکان و اعانت بر آنان، و چون انشاء برخی کتابهای دینی و تالیفاتی که در باره علوم شرعیه باشند، و چون جامه‌ها که در زمان رسول خدا (ص) نبوده و خوراکهای تازه در آمد که مشمول عموم ادله حلیتند و از آنها نهی نشده، و آنچه بجواز عمومی کنند اگر آن را بخصوص وارد از شرع دانند بدعت باشد (مانند سفره‌هائی که بنام امام یا جز او اطعام کنند) کما اینکه نماز بطور کلی بهترین موضوع کار عبادتست و همه وقت مستحب است و چون چند رکعت مخصوص در وقتی خاص معین شود بدعت باشد، و چنانچه یکی هفتاد ذکر لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ را بخصوص معین کند که مطلوب شرع است در وقت مخصوص بی‌اینکه نصی در باره آن وارد باشد بدعت است و خلاصه پدید آوردن چیزی در شرع که معنی ندارد بدعت است خواه اصلش تازه درآمد باشد و خواه خصوصیتش بدعت باشد، و آنچه مخالفان گفتند که بدعت باحکام خمسه

(1) تقسیم شود و مستحب و واجب هم دارد برای توجیه گفته عمر در باب نماز تراویح (نافله به جماعت در شبهای ماه رمضان) که" چه خوب بدعتی است" باطل است زیرا هر بدعت حرام است چنانچه رسول خدا (ص)

فرموده: هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی راه بدوزخ دارد و آنچه هم عمر کرد بدعت حرام بود چون پیغمبر (ص) نهی کرده از جماعت در نماز نافله و این تقسیم سودی براشان ندارد.
و هرگز به نکند عطار آنچه تباه کرده روزگار
و ما گفتار را تمام کردیم در این باره در کتاب فتن در باب مطاعن عمر.
(2) شهید ره در قواعدش گفته: امور تازه در آمده پس از پیغمبر اقسامی دارند که بدعت نامیده نشود جز آنچه حرام است.
(3) 1- قسم واجب چون نوشتن قرآن و حدیث پیغمبر و امام (ع) در صورتی که ترس از میان رفتن آنها باشد راسا زیرا تبلیغ آنها بقرنهای آینده بطور اتفاق واجب است و هم بحکم آیه (19- الانعام: تا شما را اندرز کنم و هر که برسد باو) و این کار بانجام نرسد جز با حفظ آنها و آن در زمان غیبت واجب است نه در زمان حضور امام زیرا مسئول حفظ آنها امام است و خللی در آن راه ندارد.
(4) 2- حرام و آن بدعتی است که قانون تحریم و دلیل آن فرا گیردش چون مقدم داشتن دیگران بر ائمه معصومین و گرفتن مقام آنها، و برای خود خواستن حاکمان ناحق اموال عمومی را و منع آنها از مستحقانش، و جنگیدن با اهل حق، پراکندن و تبعید آنان، و کشتن به مجرد بدبینی، و واداشتن به بیعت با فاسقان و پابند ماندن بدان بیعت، و حرام دانستن نقض آن، و غسل پاها بجای مسح، و مسح بر غیر بشره قدم و نوشیدن بسیاری از نوشاکها، و جماعت در نماز نافله، و اذان دوم در روز جمعه، و حرام کردن متعه زنان، و متعه در حج، و شوریدن بر امام بر حق، وارث دادن بخویشان دور و منع نزدیکتران و منع خمس از اهل آن، و افطار بیوقت و جز آن از تازه درآمدهای مشهور، و از آنها است باجماع فریقین رشوه‌ای که کارگران حکومت در خرید و فروش از مردم ستانند.
(5) 3- آنچه مستحب است و دلیل استحباب آن را فرا گیرد مانند ساختن مدارس و کاروانسراها و از این قسم نیست موکبی که سلاطین بر پا کنند تا پیش مردم بزرگ باشند مگر آنکه سبب ترس دشمن اسلام باشد.
(6) 4- مکروه: و آنست که مشمول دلیل کراهت باشد چون فزودن در تسبیح زهرا (ع) و وظیفه‌های دیگر یا کم کردن از آنها، و خوشپوشی و خوشخوری بکمتر از حد اسراف، و بسا به

حرمت کشد اگر به عیالش زیان رساند.
(1) 5- مباح که دلیل اباحه آن را فرا گیرد چون بیختن آرد، زیرا روایت است که نخست چیزی که مردم پس از رسول خدا (ص) پدید کردند بکار گرفتن آرد بیز بود، زیرا زندگی نرم و با رفاه از مباحاتست و وسیله آن هم مباح است.

در نهایه گفته: بدعت دو گونه است: بدعت هدایت و بدعت گمراهی، و هر بدعتی بر خلاف امر خدا و رسولش باشد ضلالت و مردود، و هر چه فرا گرفته عموم خواست خدا و تشویق او یا رسولش باشد پسندیده است، و هر چه نمونه‌ای در شرع ندارد چون نوع خاصی از بخشش و کار خیر باز هم پسندیده است ولی نباید بر خلاف دستور شرع باشد زیرا پیغمبر (ص) برایش ثوابی مقرر کرده و فرموده: هر که روش خوبی برپا کند ثواب آن را برد و ثواب هر که بدان عمل کند، و در باره ضد آن فرموده: هر که روش بدی بنیاد کند گناه آن و گناه هر که آن را بکار بندد بر او باشد، و این در صورتیست که خلاف امر خدا و رسولش بود، سپس گفته: بیشتر مورد استعمال لفظ مبتدع در مورد مذموم است پایان.
مقصود از دشنام به بدعت‌گزار سخنی است که او را خوار کند، شهید ثانی، ره گفته:
میتوان سخنی رو در روی آنها گفت که درست باشد و راست نه سخن دروغ، و آیا این نوعی نهی منکر است که باید شروط آن رعایت شود یا استخفاف آنان مطلقا روایت ظاهر روایت و فتاوی وجه دوم است و اولی احوط است، و دلالت دارد بر جواز او در رو برو شدن با آنها بدان و رجحان آن روایت برقی از امام ششم (ع) که: چون فاسق آشکار کند فسق خود را نه احترامی دارد و نه غیبتی و روایت مرفوعه محمد بن بزیع که از تمامت عبادت بدگوئی از اهل ریب است پایان" و القول فیهم" یعنی بدگوئی و ندامت آنان و بنقل از قاموس و صحاح وقیعه را به غیبت تفسیر کرد.
" تو دهنی بآنها" آوردن دلیل قاطع است بر رد آنها که نتوانند پاسخ گفت چنانچه خدای تعالی فرموده (258: البقره پس مبهوت شد آنکه کافر بود)" در برابر دلیل حضرت ابراهیم".
و بسا که بمعنی بهتان زدن باشد برای مصلحت که مجوز آنست و معنی اول روشنتر است ...
(2) 42- کافی: بسندش تا امام صادق (ع)، فرمود: نشاید مسلمان برادری کند با فاجر و با احمق و نه دروغزن.
بیان: ... برادری کردن یا ربودن و رفاقت است که بدنبال او باشد و حقش را رعایت

کند و رازدارش گردد، و با مال و جاه خود با او همدردی کند ... و فاجر آنکه پرده دین را دریده و نابکار است، و ذکر دروغزن پس از آن برای اینست که زیان او از فاجران دیگر بیشتر است.
(1) 43- کافی: بسندش تا امیر المؤمنین (ع) که هر بار بالای منبر میرفت میفرمود: شایسته مسلمانست که از برادری سه کس دوری کند: بی‌آبرو،

و احمق و دروغزن، اما بی‌آبرو میخواهد کار خود را برایت جلوه دهد، و میخواهد که مانند او باشی، و در امر دین و معاد بتو کمکی نکند، و همنشینی با او جفا و سخت‌دلی است، و ورود و خروجش برای تو ننگ است، و اما احمق تو را بخیری نرساند، و امیدی نیست که بدی را از تو بگرداند و گر چه خود را به تلاش اندازد و بسا که سود تو را خواهد و زیانت رساند، پس مرگش به از زندگی او باشد، و خاموشیش به از گویائیش، و درویش به از نزدیکیش، و اما دروغزن برای اینکه با او زندگی گوارا نداری، سخن تو را بدیگران برد، و از دیگران را برای تو آورد، چون خبر تازه درآمدی بتو رسد آن را به دیگری کشاند تا آنجا که بسا راست گوید و باور نشود، و وادارد مردم را بدشمنی با همدیگر، و از آن کینه‌ها در سینه‌ها برآید، پس از خدا بترسید و خود را واپائید.
(2) بیان: پس از تفسیر ماجن، به بی‌آبرو و کسی که در کارش بی‌باک است گوید: بسا که مقصود از جفا دوری از آداب نیک است، و در اخبار بسیار باین معنا آمده و اینجا هم مناسب است، و میتواند که مقصود سرسختی و ترک صله و نیکی باشد و بتفسیر نهایه: جفا دوری کردن و ترک صله و نیکی است و از این معنا است حدیث" من بدا جفا": هر که بیابانی شد سر سخت می‌شود چون کم با مردم آمیزش دارد ...
(و ورود و خروجش بر تو ننگ است" یعنی رفت و آمد با او" تو را بخیری نرساند" یعنی در مشورت با او" سخن تو را بدیگران برد) یعنی بمردم از قول تو دروغ گوید و از آنها به تو دروغ گوید و میان شماها را بهمزند و اعتمادی بسخن او نباشد چون عادت بدروغ دارد و فائده از او برده نشود و بعلاوه میان مردم القاء دشمنی کند (در باقیمانده شرح طولانی فائده عمومی نبود و از ترجمه آن صرف نظر شد مترجم).
" خود را واپائید" یعنی برادر و رفیق دیگری جز اینها برای خود برگزینید چون ضرر آنها دانستید، اینکه بترسید از پیامدهای بد این رفاقت و دوستی بگیرید که ضرر دین و دنیا ندارد، و بقولی مقصود اینست که خود را بپائید و گفته دروغزن را نپذیرید و بقولشان با مردم دشمنی نکنید با اینکه خدای تعالی (16: الحجرات) فرموده: اگر فاسقی خبری بشما داد روشنگری کنید (تا بفهمید درست است یا نه) و این تفسیر تا اندازه‌ای بعید است.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 133
(1) 44- کافی: بسندش تا امام چهارم (ع) که بامام باقر (ع) فرمود: پسر جانم بنگر به پنج کس و با آنها یار مشو، و گفتگو مکن، و همسفر مباش، گفتم پدر جان کیانند؟ فرمود:
بپرهیز از مصاحبت دروغزن که چون سرابست دور را بتو نزدیک نماید، و نزدیک را دور، بپرهیز از مصاحبت فاسق که تو را بیک خوراک یا کمتر بفروشد بپرهیز از مصاحبت بخیل که مالش را از تو دریغ دارد در

نیازمندترین حال تو بدان، و بپرهیز از مصاحبت احمق که چون خواهد سودت دهد زیانت رساند، بپرهیز از مصاحبت قاطع رحم که در سه جای قرآن خدا عز و جل او را ملعون یافتم، خدا عز و جل (26: محمد) فرماید: آیا امید است که اگر پشت دهید در زمین تباهی کنید و قطع رحم نمائید آنانند که خدا لعنتشان کرده و کرشان کرده و کورشان کرده".
و فرمود (25: الرعد) آنان که بشکنند پیمان خدا را پس از بستن آن و قطع کنند آنچه را خدا فرموده صله شود و تباهی کنند در زمین آنانند که لعنت دارند و خانه بد دارند.
و فرمود در سوره البقره (آیه 26) آنان که بشکنند پیمان خدا را پس از بستنش و قطع کنند آنچه را خدا فرموده صله شود و تباهی کنند در زمین هم آنها زیانکارند.
(2) بیان: چون سراب است" بقول راغب سراب درخشانی بیابانست که آب نماید، چون به چشم درآید، و بکار رود در آنچه بی‌حقیقت است مانند لفظ شراب در آنچه با حقیقت است، خدا چون سرابی در بیابانها که تشنه پندارد آبست" و فرموده و براه افتند کوهها و سراب شوند" (آیه اول 39: نور و دوم 20 النبأ) پایان و بسا گویند: مقصود از کذاب و دروغزن آنکه بر خدا و رسولش دروغ بندد با فتواهای باطل و بسا اشاره باشد بقول خدای تعالی و آنان که کافرند کردارهاشان چون سرابیست در بیابانها آیه 39 سوره نور".
" نزدیک کند" یعنی بدروغ خود دور را بحق نزدیک نشان دهد یا دور از عقل را نزدیک نشان دهد و بعکس تو را فروشندم است" یا بیعت کند و اولی روشنتر است تا گوید: (3)" فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ" بیضاوی گفته: یعنی اگر متصدی امور مردم شوید و فرمانگزار آنها گردید، یا اگر رو گردانید و پشت باسلام کنید" فساد کنید در زمین و قطع رحم کنید" برای اجرای ولایت و کشیدن آن بوضع دوران جاهلیت از رقابت و جنگیدن با خویشان، معنی اینست که چون در دین سستند و بر دنیا حریص بایدشان که از وضع حال آنها بآنها گفت بسا چنین باشند و هم آنانند که خدا لعنتشان کرده است برای تباهکاری و قطع رحم، و کرشان کرده از شنیدن حق و پذیرش آن، و کورشان کرده، و راه نبرند بدان ...
(عهد خدا) گفتند: خدا را چند عهد است: یکی آنکه بحکم عقل از بنده‌هایش گرفته

که آیات آفاق و انفس را بدانها نموده، و دلیل بر وجود صانع و قدرت و علم و حکمت و یگانگیش آورده.
دوم پیمان اقرار به پروردگاریش که بدان اعتراف کردند و گفتند: بلی آنجا که فرمود:

آیا من پروردگارتان نیستم (اشاره دارد بآیه 171 سوره اعراف).
سوم: پیمانی که از اهل کتاب گرفته در کتابها که به پیغمبرانشان فرو فرستاده که محمد (ص) را باور دارند.
چهارم: پیمانی که از همه امتها گرفته برای تصدیق پیغمبرانشان با معجزات و اینکه از او پیروی کنند و حکم او را مخالفت نکنند.
و پنجم: پیمان بر ولایت اوصیاء، و پیمان او بر دانشمندان که بیاموزند نادانان را و بیان کنند آنچه در کتاب خداست و نهانش ندارند، و ششم پیمانی که از پیغمبران گرفته بر اینکه رسالت خود را برسانند و دین را بر پا دارند و در آن تفرقه‌اندازی نکنند.
و همه این پیمانها شکسته شده مگر آخری، و میثاق بقول مفسران آیات و کتب خدا و التزام و پذیرش بنده است ...
و در تفسیر امام در باره آیه بقره" آنان که میشکنند عهد خدا را" آمده یعنی آن عهدی که بر آنها گرفته شده برای خدا بربوبیت، و برای محمد (ص) به نبوت، و برای علی (ع) بامامت و برای شیعه‌هاشان بمحبت و کرامت ..." و قطع کنند آنچه را خدا فرموده صله شود" از همه خویشان با بررسی حال آنها، و برترین رحم که حقش واجب‌تر است رحم محمد است (ص) که حقشان از حق او است چنانچه حق خویشان آدمی برای پدر و مادر است، و حق آن حضرت بزرگتر است از حق پدر و مادر، همچنین حق خویش آن حضرت بزرگتر است و قطعش دردناکتر و رسواتر.
" و تباهی کنند در زمین" به بیزاری از امام مفترض الطاعه و اعتقاد بامامت ممنوع الاطاعه" و آنانند که زیانکارند" که خود را بدوزخ انداخته و از بهشت محروم ساخته، وای بر این زیانی که عذاب ابد را بر آنها بایست کرده و از نعمت ابدی محرومشان کرده.
و بقولی در تفسیر" میبرند آنچه را خدا فرموده صله شود" که در آن درآید تفرقه میان پیغمبران و کتابهاشان بتصدیق بعضی و رد بعضی و ترک دوستداری مؤمنان، و ترک جمعه و جماعت مقرره، و هر آنچه در آن کناره از خیر است و دست آوردن شر، زیرا که آن ببرد صله میان خدا و بنده را که هدف اساسی از هر وصل و فصل است.
و اینکه فرمود لعن در سه آیه است یکم و دومش روشن است و اما سومی برای اینست که

زیانکاری خصوص بتفسیر امام بایست لعن و دوری از رحمت خدای سبحان است چه که در بسیاری آیات قرآن کفار را به زیانکاری توصیف کرده مانند آیه 68 سوره برائه، و 98 سوره الاعراف، و 108 سوره النحل، و 36 سوره الانفال.
و 77 سوره الاعراف، و 51 سوره العنکبوت، و 31، سوره البقره، و 14

سوره الزمر، و 95 سوره یونس و 62 سوره الزمر، و 65 سوره الزمر و آیه 85 سوره آل عمران و آیه 9 سوره المائده (از ذکر آیات بهمان شماره آنها و سوره آنها که از پاورقی ص 212 گرفته شده است اکتفا شد و میتوان بدانها مراجعه کرد مترجم).
(1) 45- کافی: بسندش از شعیب عقرقوفی که از امام ششم (ع) در باره قول خدا عز و جل (139: النساء) و البته نازل شده بر شما در قرآن که چون شنوید آیات خدا انکار شوند به مسخره گیرند آنها را تا آخر آیه، پرسیدم فرمود: مقصود از آن اینست که چون شنوید کسی حق را انکار کند و دروغ شمارد و در امامان بدگوئی کند از نزد او برخیز و همنشین او نباش هر که میخواهد باشد.
(2) بیان: آنچه در قرآن نازل شده گوید اشاره است بآیه 68 سوره الانعام" چون دیدی آنان را که درافتند در آیات ما روگردان ازشان تا درافتند در حدیث دیگر و اگرت شیطان فراموشت کند پس از یادآوری منشین با مردم ستمکار" چون الانعام مکیه است و این آیه مورد سؤال در سوره النساء است که مدینه است و از این رو امام برای اشاره بدان این آیه را انتخاب کرده و دنبال آیه مورد سؤال اینست که: ننشیند با آنها تا درافتند در حدیث دیگری زیرا شما در صورت همنشینی مانند آنها باشید و راستش خدا فراهم‌کننده منافقان و کافرانست در دوزخ با هم.
... و در اخبار بسیاریست که آیات خدا ائمه (ع) باشند یا آیاتی که در باره آنها نازل است و علی بن ابراهیم در اینجا گفته: آیات خدا همان امامانند، و بقول بیضاوی نهی از همنشینی در صورتیست که مسخره کن و معاند باشد و امید هدایت در او نباشد و مورد تائید است.
" شما در این صورت مانند آنهائید" در گناهکاری زیرا توانید روگردانید و انکار عملی کنید یا در کفر هم اگر رضا دهید بکار آنها یا برای اینست که همنشینی طعنه‌زنان در قرآن که ملایان یهود بودند همان منافقان بودند بدلیل اینکه بدنبالش فرموده" راستی که خدا فراهم آورنده منافقان و کفار است در دوزخ با هم" یعنی هم آنها که نشینند و هم آنها که در برشان نشینند پایان و در آیه اشاره دارد که مورد منع از مجالست هر منافقی است خواه خویش تو باشد یا نه

و خواه در ظاهر همکیش تو باشد یا نه و خواه در ظاهر در شمار اهل علم باشد یا نه، و خواه از حکمرانان باشد یا دگران در صورتی که بیم ضرر نداشته باشی.
(1) 46- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که ایمان بخدا و روز جزاء دارد ننشیند در مجلسی که کم شمارند در آن امام را یا عیب کنند و بد گویند از مؤمنی.

(2) بیان: نباید بنشیند یا نمی‌نشیند" و گویا اشاره است بقول خدای تعالی (22: المجادله) نیابی مردمی را که ایمان بخدا و روز جزا دارند و دوستی کنند با کسی که مبارزه کند با خدا و رسولش" و در آن راندن بزرگی است از شنیدن غیبت مؤمن چون آن را برابر کم شمردن امام ساخته که معنی آن بدگوئی و نکوهش امام است.
(3) 47- کافی: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) فرمود: هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد جای تهمت‌آور نایستد.
(4) بیان: گویا مقصود نهی از حضور در جاییست که مایه تهمت بفسق یا کفر باشد، یا باخلاق بد بهر وضعی از ایستادن و راه رفتن و نشستن و جز آن زیرا نزد مردم مایه تهمت باین اوصاف شود و گاهی باو سرایت کنند، و پس از تفسیر لغت از مغرب گوید: و از آنست حدیثی که گوید: وانه هر چه تو را بشک اندازد، و بدان چه تو را در شک نیندازد، و راستش دروغ جزء ریبه است، و راستی سبب آرامش، مقصود از ریبه هر آنچه سبب ناراحتی خاطر و پریشانی آنست نبینی که با طمانینه برابر کرده که مایه آرامش است، چون نفس تا در شک است آرام نیست و چون یقین کند آرام شود پایان سخن مغرب.
و بسا مقصود منع از همنشینی شبهه‌اندازان باشد که در دین شبهه نمایند و آن را زیرکی و باریک‌بینی شمرند و مردم را از راه یقین گمراه سازند چون بیشتر فلسفه‌بافان و متکلمان که هر که با آنها نشیند و گفتگو کند بچیزی ایمان ندارد و در دلش مرض شک و نفاق پدید آید و نتواند در هیچ اصل دینی بیقین رسد بلکه یک الحاد عقلی بر او رخ دهد که پابند بچیزی نباشد و یقین بچیزی نکند چنانچه وارسته از دین بهیچ ملتی و کیشی ایمان ندارد و چنانند که خدا فرموده (10: البقره) در دلشان مرضی است و خدا مرض را بر ایشان فزاید" و بیشتر مردم زمان ما باین راه رفتند و کمتر مؤمن درستی یافت شود، خدا ما و برادران مؤمن ما را از آن در پناه گیرد و از مهلکه‌ها برهاند.
(5) 48- کافی: بسندش تا عبد الأعلی که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: هر که ایمان به خدا و روز جزا دارد، نباید در مجلسی نشیند که در آن امامی نکوهش شود یا مؤمنی کم شمرده شود.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 137
(1) بیان: مانندش با اندک تغییری در متن و سند گذشت.
(2) 49- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: سه انجمن است که خدا دشمنشان دارد، و خدا نقمتش را بر آنها فرستد با آنها ننشینید و با آنها هم‌مجلس نشوید: مجلس کسی که زبانش بدروغ فتوی میدهد، و مجلسی که با دشمنان ما در آن نوآوری و یاد ما در آن کهنه‌پرستی است، و مجلسی که در آن بازدارنده از ما باشد و تو میدانی، گوید و آنگاه امام ششم سه

آیه از قرآن خواند که گویا در دهان مبارکش حاضر بودند یا گفت: در مشتش بودند.
1- (108 سوره الانعام) و دشنام ندهید کسانی که میخوانند جز خدا را تا خدا را ندانسته دشنام دهند.
2- (68 سوره الانعام) و چون دیدی کسانی که درافتند در آیات ما از آنها روگردان تا در حدیث دیگر درافتند.
3- (116 سوره النحل) بزبان دروغگو نگوئید این حلال است و این حرام تا به دروغ بخدا افترا بزنید.
(3) بیان: (بعد از توضیحی در سند حدیث) گوید: نقمت یا کیفر دنیوی است یا لعنت و حکم باستحقاق کیفر در آخرت" و هم‌مجلس نشوید" یا تاکید است برای اینکه با آنها ننشینید یا مقصود از همنشینی همراهی بهر صورتست و مقصود از مجالست آنکه با دوستی و همدمی و رفاقت باشد چنانچه گویند: فلانی انیس جلیس او است، و ترقی از مادون است با علی که عادت عربست و بروش آنست قول خدای تعالی (3: سوره سبا) و نه خردتر از آن و نه بزرگتر و هم گفته او (255: البقره) و نگیرد او را چرت و نه خواب" و بسا بر عکس است و مقصود از همنشینی آنکه چسبیده بآنست چون قول خدای تعالی (17: ق) از راست و چپ همنشینی باشد" یا مقصود از یکی حقیقت همنشینی است و از دیگر هر گونه یاری و رفاقت.
و چند فرق میان قعود و جلوس از نظر تحقیق لغوی گفتند ولی با مورد حدیث چندان مناسبتی ندارد مگر بزور (و آنگاه از مصباح و فارابی فرق میان معنی دو لفظ را بیان کرده که ترجمه‌اش سودی برای عموم ندارد مترجم.)
(و پس از تفسیر برخی الفاظ حدیث گوید) و تو میدانی که او مردم را از ما باز میدارد و تبلیغ بر علیه ما دارد و اگر ندانی بر تو در همنشینی او باکی نیست تا گوید تردید در اینکه در دهانش بود یا در مشتش از راویست و غرض اینست که تعجب کرده از استشهاد فوری بآیات بی‌اندیشه و درنگ.
و ذکر آیات بر خلاف ترتیب مطالبست آیه سوم راجع بدروغی در فتواست، و اولی برای

مطلب دومی است زیرا در اخبار که مقصود از دشنام بخدا دشمنی باولیاء خداست، و اگر در مجلسی نشست که در آن ذکر دشمنان خداست یا خاموش ماند و سازشکار باشد یا بآنها تعرض کند در گفتگو و مشمول آیه گردد.
(1) و در روضه کافی ضمن حدیثی طولانی است که با مردم ظاهرسازی کنید و آنها را بجان خود نیندازید، و بآن بطاعت پروردگار خود بپردازید، و بپرهیزید از دشنام بدشمنان خدا آنجا که میشنوند از شما تا دشنام دهند

خدا را ندانسته، و شایسته است بدانید دشنام بخدا چه اندازه‌ای دارد و چگونه است؟ راستش هر که اولیاء خدا را دشنام دهد دشنام بخدا را از پرده بدر آورده، و چه کسی ستمکارتر است نزد خدا از آنکه دشنام‌تراشی کند برای خدا و دوستانش پس آرام باشید، آرام و پیرو امر خدا باشید و لا حول و لا قوه الا بالله.
(2) و روایت کرده عیاشی از آن حضرت علیه السلام که از این آیه پرسش شد و فرمود: کسی را دیدی که خدا را دشنام دهد؟ گفت: نه، و چگونه باشد؟ فرمود هر که ولی خدا را دشنام دهد خدا را دشنام داده، (3) و در اعتبار آمده از آن حضرت (ع) که باو گفته شد ما در مسجد مردی را بینیم که آشکار بدشمنان شما دشنام دهد فرمود: چیست بر او خدایش لعنت کند که بما تعرض کرده خدا فرموده: و دشنام ندهید آنان را که میخوانند تا آخر آیه گفت: و امام صادق (ع) در تفسیر این آیه فرمود: دشنامشان ندهید که آنها هم بشما دشنام دهند و فرمود: هر که به ولی خدا دشنام دهد بخدا دشنام داده، (4) پیغمبر (ص) بعلی (ص) فرمود: هر که بتو دشنام دهد به من دشنام داده، و هر که بمن دشنام دهد بخدا دشنام داده و هر که بخدا دشنام دهد او را سر نگون بدوزخ کند.
و آیه دوم راجع بمطلب سوم است زیرا در اخبار آمده که مقصود از آیات امامان علیهم السلام باشند و علی بن ابراهیم (5) در تفسیر قمی روایت کرده از پیغمبر (ص) فرمود: هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد در مجلسی ننشیند که در آن دشنام بامامی داده شود یا غیبت و بدگوئی از مسلمانی شود زیرا خدای تعالی در قرآنش میفرماید: و چون دیدید درافتند در آیات ما- الآیة- و بقولی آیه یکم برای مطلب سوم است و آیه دومی برای مطلب دوم، و خوض در چیزی طعنه زدن در آنست چنانچه خدا فرمود: (45 سوره المدثر) و بودیم ما که خوض میکردیم با خوض‌کننده‌ها.
و برگردیم به تفسیر آیه، بقول مفسران قرآن" سب نکنید آنان که میخوانند آنها را بجای خدا" گفتند: یعنی نام نبرید معبودانی که آنها را میپرستند بزشتی و بدی" تا دشنام دهند بخدا بتجاوز" یعنی تجاوز از حق بباطل (ندانسته) یعنی از روی ندانستن مقام خدا و آنچه

که باید او را بدان نام برد دستور.
(1) و من گویم: بنا بر تفسیر ائمه علیهم السلام بسا که معنای بغیر علم اینست که بغیر علم بر اینکه دشنام اولیاء خدا دشنام بخداست.
" چون دیدی آنان را که خوض کنند در آیات" گفتند: یعنی بدروغ شمردن و مسخره کردن بآن آیات و طعنه زدن بدانها" روگردان از آنان" یعنی با آنها منشین و برخیز از بر آنها" تا افتند در حدیث دیگری جز قرآن ... و از آن پس فرمود" و اگر آنکه فراموشت کرد" و تو را به وسوسه خود انداخت تا

نهی را فراموش کنی" پس ننشین پس از یادآوری" یعنی پس از آنکه به یادت آمد آن نهی" با مردم ستمکار" که ستم کردند اینکه دروغ شمردن و مسخره کردن را به جای باور کردن و احترام بآیات نهادند.
" و نگوئید برای آنچه وصف کنند زبانهای شما" ... بقول بیضاوی یعنی دروغ نگوئید بوصف کردن زبان خود که بگوئید این حلال است و این حرام.
یا اینکه نگوئید: این حلال است و این حرام تا زبان شما دروغ را نمودار کند و معرفی نماید و حرام نکنید و حلال نکنید بمجرد گفتار زبان خود بی‌دلیل بر آن: و اینکه زبان وصف کند دروغ را مبالغه است در کذب و دروغ بودن سخن آنها که گویا حقیقت دروغ ناشناخته بوده و زبان آنان با سخن بی‌حقیقت آنها آن را وصف کنند و بشناسانند، و از این جهت است که آن را شیواتر سخن دانستند مانند قول عرب در وصف زیبائی محبوب که: رخش زیبائی را وصف میکند و چشمش جادوگری معرفی میکند" تا افتراء بندید خدا را بدروغ" بیان نتیجه کار آنها است نه بیان هدف و غرض آنها چنانچه در قول خدای تعالی (آیه 8 سوره قصص) تا باشد براشان دشمن و اندوه‌زا.
(2) 50- کافی: بسندش تا امام ششم (ع)، فرمود: چون گرفتار شدی به ناصبیها (دشمنان خاندان پیغمبر (ص) و بهمنشینی با آنان چون کسی باش بر روی تابه و سنگ سرخ است تا بر خیزی چون خدا دشمنشان دارد و لعنتشان میکند، و چون دیدی سخن یکی از امامان را بناروا در انداختند برخیز زیرا خشم خدا در آنجا بر سرشان فرود آید.
(3) بیان: (پس از نقل معنی لغت وصف از نهایه و حدیث او که در باره نماز آورده که در حال تشهد یکم گویا بر سر رضف (سنگ تافته) بود گوید): دستخط خدا و خشم او لعن بر آنها است و حکم بعذاب و خذلانشان، و منع الطاف از آنان، و چون بر آنها فرود آید بسا که شامل حال کسی شود که همنشین و نزدیک آنها است پس لازم است دوری از آنها و از همنشینی آنها در صورتی که از روی تقیه و ضرورت نباشد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 140
(1) 51- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که بنشیند نزد دشنامگوی اولیاء خدا البته نافرمانی کرده خدا را.
بیان: دلالت بر حرمت نشستن با ناصبیها و گر چه در آن جلسه دشنام ندهند و این هم در صورتیست که تقیه در میان نباشد.
(2) 52- کافی: بسندش تا امام پنجم (ع) فرمود: هر کس بنشیند در مجلسی که یکی از امامان در آن دشنام داده می‌شود و میتواند انتقام گیرد (میتواند برخیزد، برگردد خ ب) و نکند خدا در دنیا جامه خواری بر او پوشاند و در آخرت عذابش کند، و خوبی آنچه را از معرفت ما باو ارزانی داشته از وی سلب کند.

بیان: (پس از شرح لفظ انتصاف از قول قاموس گوید): و انتقام سب امام اینست که او را بکشد اگر بر جان و آبرو و مالش ترسی ندارد بر مؤمن دیگری هم ترس جان و آبرو و مال ندارد.
سلب خوبی معرفت بطور کلی یا اینکه مقداری از آن و سلب کمال آن.
(3) 53- کافی: بسندش تا یمان بن عبید الله که گفت یحیی بن ام طویل را دیدم در میدان کوفه ایستاده و سپس با آواز هر چه بلندترش فریاد زد: ای گروه دوستان خدا براستی ما بیزاریم از آنچه بگوش شما رسد، هر که علی (ع) را سب کند لعنت خدا بر او باد، و ما بیزاریم از خاندان مروان و آنچه جز خدا بپرستند، سپس آوازش را آهسته کرد و میگفت: هر که دشنام دهد دوستان خدا را با او همنشین نشوید، و هر که شک دارد در عقیده‌ای که ما داریم در بروی او باز نکنید، و هر کس از برادرتان که نیازمند شود از شما خواهش کند البته که به او خیانت کردید (یعنی بی‌خواهش نیاز او را برآورید) پس این آیه را میخواند (29: الکهف) به راستی آماده کردیم برای ستمکاران آتش که فرو گیرد آنها را سراپرده‌های آن، و اگر فریادرسی خواهند (از تشنگی) فریاد آنها رسند با آبی چون مس گداخته که چهره‌ها را کباب کند چه بد نوشابه‌ای و چه بد آسایشگاهی.
بیان: یحیی بن ام طویل مطعمی از یاران امام حسین (ع) است، و فضل بن شاذان گفته:
در زمان امامت امام چهارم در آغاز کارش جز پنج کس با او نبودند و یکی از آنها را یحیی بن ام طویل نام برده، (4) و از امام صادق (ع) روایت است که فرمود: همه مردم پس از امام حسین (ع) از دین برگشتند جز سه تن: ابو خالد کابلی و یحیی بن ام طویل و جبیر بن مطعم و پس از آن مردم پیوستند بامام و بسیار شدند و در روایت دیگر مانند آن آمده و جابر ابن عبد الله انصاری را افزوده، (5) و از امام باقر (ع) روایت است که حجاج او را دستگیر کرد و باو

گفت ابو تراب را لعن کن، و فرمان داد دو دست و دو پایش را بریدند و او را کشت.
(1) من گویم: اینان بزرگان اصحاب خاص ائمه علیهم السلام بوده‌اند.
(2)
(3)

ابواب:" حقوق مؤمنان بر یک دیگر" و برخی احوال آنان

و مطالب دیگری که با اینها مناسبت دارند.
(4) 1- احتجاج: بسندی تا امیر مؤمنان (ع) که بآن مرد یونانی که پس از دیدن معجزه‌های خیره‌کننده بدست آن حضرت مسلمان شد فرمود: من فرمانت دهم که با برادرانی که با تو موافقند در تصدیق محمد (ص) و تصدیق من، و فرمانبری از او و از من همدردی کنی در بخشش آنچه خدا بتو روزی کرده، و بدیگران آنان تو را افزونی داده، رخنه نیاز آنان را ببندی و شکستگی امورشان و نیازشان را جبران کنی، هر کدام آنها که با تو همپایه‌اند در ایمان میان خود و آنها برابری کنی، و هر کدام از آنها از تو دیندارترند او را در آنچه داری بر خود مقدم شماری تا خدا بداند که تو دینت را بر مالت مقدم شماری و اینکه اولیاء او ارجمندترند نزد تو از خاندان و عیالت: (5) 2- اختصاص: امام صادق (ع) فرمود: مسلمان برادر مسلمانست، و حق مسلمان بر برادر مسلمانش اینکه سیر نباشد و برادرش گرسنه بماند، و سیراب نگردد و او تشنه بماند، و جامه بر تن نباشد و او برهنه بماند وه چه بزرگ است حق مسلمان بر برادر مسلمانش، (6) فرمود (ع) چون کسی ببرادرش اف گوید پیوند میان آنها بریده شود و اگر گفت: تو دشمن منی یکی از آن دو کافر باشد، و اگر باو تهمت زد ایمان در دلش آب شود و نابود گردد چنانچه نمک در آب حل شود، (7) و فرمود: خدا عبادتی نشده که برتر باشد از اداء حق مؤمن و فرمود (ع) حق مؤمن از کعبه بزرگتر است، و فرمود (ع) دعای مؤمن برای مؤمن دفع بلا کند و روزی او را روان سازد.
(8) 3- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود (ع) مؤمن بر مؤمن از جانب خدا هفت حق دارد او را در چشم خود والا نگرد، و از دل دوست بدارد، و در مالش با او همراهی کند و غیبت و بدگوئی از او را حرام شمارد، و در بیماریش از او عیادت کند، و بدنبال جنازه‌اش

برود، و پس از مردنش جز خوبی او نگوید.
(1) 4- همان: از حمیری مانندش را آورده جز اینکه پس از ذکر: واجب از خدا عز و جل، افزوده: خدا بازپرس او است از آنچه در آنها کرده، و پس از" مالش": و دوست دارد برایش آنچه برای خود دوست دارد.
(2) 5- امالی صدوق: بسندش تا امام باقر (ع) که فرمود: برادر مسلمانت را دوست بدار، و برایش دوست دار هر چه برای خود دوست داری و برایش بد دار هر چه برای خود بد داری، چون نیازمند شدی از او خواهش کن، و چون او خواست باو بده، و هیچ خیری را از او پس‌انداز مکن که او

هم از تو پس‌انداز نکند، پشتیبان او باش که او هم پشتیبان تو است، اگر غایب شد در غیبتش او را بپا، و اگر حضور دارد او را دیدار کن، او را والا شمار و گرامی دار که او از تو است و تو از او، و اگر از تو کار دارد از او جدا مشو تا بددلی او را و هر چه در خاطر دارد شفابخشی و برطرف کنی، و اگرش خیری رسد خدا را بحساب او سپاس کن، و اگرش بدی کمکش کن و برایش چاره‌جوئی کن.
(3) 6- تفسیر قمی: بسند از حماد از امام صادق (ع) فرمود: خدا در قرآن تحمل را واجب کرده گفتم: تحمل چه باشد؟ فرمود: اینست که تو آبرومندتر باشی از برادرت و از او تحمل کنی، و آن قول خداست (13: آل عمران) خیری نیست در بسیاری از نجوای شما.
(4) 7- همان: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) فرمود: خدا بر شما واجب کرده زکات جاه و آبروتان را چنانچه زکات مالتان را.
(5) 8- همان: امام ششم فرمود: راستی که مؤمن را بر مؤمن هفت حق واجب است، از همه واجبتر اینکه باید مؤمن حق را بگوید و گر چه بضرر خودش باشد یا پدر و مادرش، و به خاطر آنها از حق نگذرد.
(6) 9- قرب الاسناد: تا از دی که شنیدم امام صادق (ع) بخیثمه فرمود: سلام ما را به دوستان ما برسان، و آنها را سفارش کن بتقوی از خدای بزرگ، و اینکه توانگرشان به فقیران سرکشند و نیرومندشان بناتوانشان، و زنده‌هاشان بر جنازه مرده‌هاشان حضور یابند و اینکه در میان خانه‌هاشان با هم برخورد کنند، زیرا برخورد آنها زنده شدن امر ماست سپس دست بر داشت و گفت رحمت کند خدا کسی را که امر ما را زنده کند.
(7) 10- امالی طوسی: بسندی مانندش را آورده.
11- خصال: بسندش تا پیغمبر (ص) فرمود: چهار حق بر امتم لازم است: توبه کن را

دوست باشند، و ناتوان را رحم کنند، و به نیکوکار کمک دهند، و از گنهکار درگذرند.
(1) 12- همان: بسندش تا معلی بن خنیس که بامام ششم (ع) گفتم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمود: هفت حق واجب که هر کدام واجبند که اگر از آن درگذرد از ولایت خدا در گذشته و فرمانش را فروهشته و خدا عز و جل را در او بهره نباشد گوید: گفتم قربانت بمن بگو که کدامند؟ فرمود: ای معلی راستش من بر تو نگرانم و ترسم آنها را ضایع کنی و با اینکه میدانی رعایت نکنی و عمل نکنی گفتم: لا قوه الا بالله.
فرمود: آسانتر همه اینکه بخواهی بر او آنچه برای خود میخواهی و بد داری برایش آنچه برای خود بد داری.
حق دوم اینکه در نیاز او دوندگی کنی و رضایش بجوئی و خلافش نکنی در

گفته او، حق سوم اینکه با جان و مالت با او صله کنی و با دست و پا و زبانت، حق چهارم اینکه چشم و راهنما و آئینه و پیراهنش باشی.
حق پنجم اینکه: سیر نباشی و او گرسنه، و پوشیده نباشی و او برهنه، و سیراب نباشی و او تشنه.
و حق ششم: اینکه اگر همسر و خدمتکاری داری و برادرت ندارد خدمتکاران را بفرستی تا جامه‌اش را بشوید و خوراکش را بسازد، و بسترش را بگسترد که در همه اینها با تو شریک است.
و حق هفتم: اینکه بقسم او وفا کنی، و دعوتش را اجابت کنی و بر جنازه او حاضر شوی، و در بیماریش از او عیادت کنی، و تنت را در نیاز او بکار اندازی و از او نخواهی که از تو خواهش کند بلکه بانجام آن پیشدستی کنی، چون با او چنین کنی دوستی خود را باو وابستی و دوستی او را بخدا عز و جل.
در امالی طوسی و اختصاص هم مانند آن آمده.
(2) 13- خصال در اربعماه امیر مؤمنان (ع) فرمود: مؤمن برادرش را واندارد از او چیزی بخواهد پس از آنکه نیاز او را داند، پشتیبان هم، مهربان هم باشید، بهم بخشش کنید و منافق گونه نباشید که میگوید آنچه بدان عمل نمیکند.
(3) 14- امالی طوسی: بسندش تا محمد بن مسلم که مردی از اهل جبل نزد من آمد و به همراه او نزد امام ششم (ع) رفتیم، و هنگام بدرود بآن حضرت گفت: بمن سفارش کن، فرمود تو را سفارش کنم بتقوای از خدا و نیکی کردن به برادر مسلمانت و بخواه برایش آنچه برای
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 144
(1) خود میخواهی و بد دار برایش آنچه برای خود بد داری، اگر از چیزی خواهد باو بده، و اگر خودداری کرد باو پیشنهاد کن، در هیچ خوبی از او دلتنگ مشو که او هم از تو دلتنگ شود برای او باز و باش که او هم بازوی تو باشد، و اگر از تو دلگیر شد از او جدا مشو تا خرده خرده کینه او را از دلش برآوری و اگر غائب شود در غیبتش جانب او را نگهداری، و اگر حاضر باشد در آستانش باش و بازو و پشت او شوی، و با او مهربان باش و او را ارجمند دار زیرا تو از او باشی و او از تو.
(2) 15- همان: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: باید توانای شما کمک دهد به ناتوان شما، و توانگرتان توجه کند به فقیرتان و هر کس خیرخواه برادرش باشد بمانند خودش، و نهان دارید اسرار ما را، و مردم را بما وانداريد الخ.
(3) 16- همان: بسندش تا پیغمبر (ص) که فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش شش کار خوب را بایست است: سلامش دهد چون باو برخورد، و عیادتش کند چو بیمار شود، و بخیرش گوید چون عطسه زند، و حاضرش

شود چون بمیرد، و پذیرایش باشد چون دعوتش کند، و بخواهد برایش آنچه برای خود خواهد، و بد دارد برایش آنچه برای خود بد دارد.
(4) 17- محاسن: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) فرمود: شش خصلت باشد که هر که دارد در برابر خدا باشد از سمت راست، راستی که خدا دوست دارد مسلمانی را که بخواهد برای برادرش آنچه برای خود خواهد، و بد دارد برای او آنچه برای خود بد دارد، و در باره ولایت باو نصیحت کند، و مقام مرا بشناسد، و بدنبال من گام بردارد، و چشم به سرانجام من داشته باشد.
(5) 18- همان: بسندش تا مالک بن اعین که گفت: امام ششم (ع) بمن رو کرد و فرمود: ای مالک شما براستی شیعه مائید، ای مالک بینمت که در باره فضیلت ما پر میگوئی؟ راستی کسی نتواند وصف خدا کند عظمت و قدرتش را بگوید، و چنانچه آن را نتواند و برای خدا برترین نمونه است همچنان کسی نتواند وصف کند رسول خدا (ص) و فضیلت ما را و آنچه را خدا از حقوق ما واجب کرده، و همچنین نتواند وصف کند حق مؤمن را و بجا آورد آن را از آنچه خدا برای مؤمن بر برادرش واجب کرده است بخدا ای مالک چون دو مؤمن بهم برخورند و با هم دست بدهند پیوسته خدا تبارک و تعالی با مهر و آمرزش بآنها نگرانست و گناهانشان از چهره و اندامهاشان فرو ریزد تا از هم جدا شوند، پس چه کسی تواند وصف کند خدا را و وصف کند کسی را که چنین مقامی نزد خدا دارد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 145
(1) 19- سرائر: بسندی تا امام ششم (ع) که میفرمود: مؤمن خدمتکار همدگرند، راوی گفت: من گفتم بیکدگر چه خدمتی کنند؟ فرمود: هزینه یک دگر را بدهند.
(2) 20- فقه الرضا: بدان خدایت رحمت کناد که حق برادران واجب و فرض است و باید جان و گوش و دیده و دست و پای و همه اندام خود را فدای آنها کنید، آنان دژهای شمایند که در سختیهای دنیا و آخرت بآنها پناه برید، بر آنها فخر نفروشید و از آنها دور نشوید، و با آنها مخالفت نکنید و غیبت آنها را نکنید و یاری و کمک بآنها را واننهید و جان و مال خود را برای آنها دریغ نکنید، و برای دعاء بآنها رو بدرگاه خدا عز و جل آورید، و با آنها همراهی و برابری کنید در آنچه رواست، و یاریشان کنید چه ستمکار باشند و چه ستم‌کش بوسیله دفاع از آنها (یعنی جلو ستم آنها را بگیرید و جلو ستم بر آنها را مترجم).
(3) و روایت است که پرسش شد عالم (ع) از اینکه کسی صبح کند و غمناک باشد و سبب غم خود را نداند؟ فرمود: چون این حال باو رسد باید بداند که برادرش غمگین است، و همچنین اگر شادمان صبح کند بی‌سببی برای شادی، و از خدا یاری خواهیم برای ادای حقوق برادران و آن برادر که

چنین حقوقی دارد آنست که در کلیات دین و فروع آن با تو فرقی ندارد، و حق واجب باعتبار نزدیکی و دوری برادرانست بهمدگر.
(4) روایت دارم از عالم (ع) که برابر کعبه ایستاد و گفت: چه بزرگ است حقت ای کعبه، و بخدا که حق مؤمن از حق تو بزرگتر است که (5) و روایت است که هر که هفت بار گرد کعبه طواف کند خدا شش هزار حسنه برایش نویسد و شش هزار گناه از او زداید، و شش هزار درجه از او بالا برد، و برآوردن حاجت مؤمنی بهتر است از یک دوره طواف و یک دوره طواف تا ده تا را شمرد.
(6) 21- مصباح الشریعه امام صادق (ع) فرمود: بزرگ نشمارد حرمت مسلمانان را جز کسی که خدا حرمت او را بر مسلمانان بزرگ شمارد، و هر که حرمت رساتری نزد خدا و رسولش دارد بیشتر حرمت مسلمانان را نگهدارد، و هر که حرمت مسلمانان را موهون سازد پرده ایمانش را دریده،
(7) رسول خدا (ص) فرمود: از اجلال خدا باشد بزرگداشت هم پیوندان در اسلام (8) و فرمود (ص): هر که بخوردسالان مهر نورزد و بزرگان را احترام نکند از ما نباشد، مسلمانی را به ارتکاب گناهی که توبه‌پذیر است تکفیر مکن جز آن را که خدا در کتابش یاد کرده است. (145
النساء) راستی که منافقان در درک اسفل دوزخند" و بکار خود پرداز که مسئول آنی.
(9) 22- تفسیر امام: قول خدا عز و جل" صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ" فرمود: و راه آنها که نعمت دادی بر آنها بتوفیق در دین و طاعت خود، و آنها کسانیند که خدای تعالی فرموده
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 146
(1) (69: سوره النساء) و هر که فرمانبرد از خدا و رسولش هم آانند که خدا بر آنها نعمت داده از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکان، و چه خوب رفیقانی باشند، سپس فرمود: مقصود از نعمت یافته، آنها نباشند که نعمت مال و تندرستی دارند و گر چه همه اینها نعمت ظاهره خدا باشند مگر نبینی که اینان گاهی کافران و فاسقان باشند و مامور نشدید دعا کنید تا خدا شما را براهشان ارشاد کند، و همانا مامور شدید.
که دعا کنید خدا شما را براه آنان ارشاد کند که خدا بآنها نعمت داده بایمان بخدا و تصدیق رسول خدا (ص) و بولایت محمد و خاندان پاکش و به تقیه که سالم مانید از شر بندگان خدا و از فزونی گناه دشمنان خدا و کفرشان و باینکه با آنها مدارا کنی و آنها را وانداری به آزار کردن خود و مؤمنان دیگر، و یا شناخت حقوق برادران مؤمن زیرا هیچ مرد و زنی نباشد که دوستدار و پیرو محمد و خاندانش باشد و دشمن دشمنانشان جز که خدا او را از عذاب خود در دژ استوار و زیر سپر نگهداری برگیرد، و هیچ مرد و زنی نباشد که با بندگان خدا بهترین مدارا را داشته باشد، و در باطل آنها

در نیاید و از حق بدر نشود جز که خدا نفس او را تسبیح سازد، و کردارش را پاکیزه کند و باو صبر دهد در رازداری ما و تحمل خشم آنچه از دشمنان ما شنود، و ثواب کسی دارد که در راه خدای تعالی در خون خود بغلطد.
و هیچ بنده خدا نیست که خود را وادارد بادای حقوق برادرانش و تا تواند آنها را بپردازد، و هر چه در امکان دارد بآنها بدهد و از آنها راضی باشد که از او درگذرند، و خرده بر آنها نگیرد، و از لغزشهای آنان در باره خود چشم پوشد جز که خدا عز و جل روز قیامت باو فرماید: ای بنده من حقوق برادرانت را پرداختی و بر آنها خرده نگرفتی در آنچه از آنها بستانکار بودی و من بخشنده‌تر و کریمتر و سزاوارترم باینکه مانند کار تو را از مسامحه و بزرگ منشی انجام دهم، و من امروز حقی را که بتو وعده دادم بپردازم، و از فضل واسع خود بر آن افزایم، و خرده نگیرم بر تو در تقصیر پاره‌ای از حقوق خودم، و او را بمحمد و خاندانش رساند و آنها هم او را در شیعه خوب خود درآورند.
(2) 23- همان در تفسیر قول خدا عز و جل" و بدهید زکات را" یعنی از مال و جاه و نیروی خود، زکات مال همراهی با برادران مؤمن تو است و زکات جاه و اعتبار اینست که آنها را برسانی بآنچه از آن در مانند برای ناتوانی خود از هر نیازی که در دل دارند، و زکات نیرو کمک بآنها است که برادرت الاغش یا شترش در بیابان یا در راه افتاده و دادرس میخواهد و دادرسی باو کمک ندهد تا بارش را بر آن بارکش نهد، و او را سوار کنی و برپا کنی تا بکاروان

برسد، (1) و تو در انجام همه این کارها اعتماد داشته باشی موالات محمد و خاندان پاکش و به اینکه خدا پاکیزه کند اعمالت را و چند برابر کند آنها را بسبب دوستیت با آنان و بیزاریت از دشمنانشان، (2) و رسول خدا (ص) فرمود: بهمان ولایت تنها اعتماد نکنید و بدنبال آن واجبات خدا را انجام دهید، و حقوق برادران را بپردازید، و تقیه را بکار بندید، که باین دو اعمال کامل شوند یا کمبود دارند (یعنی عدم رعایت این دو سبب کمبود اعمال خیر و شر شود مترجم).
(3) 24- همان: آگاه باش که بزرگتر فریضه خدا بر شما پس از فرض دوستی و پیروی ما و دشمنی با دشمنان ما بکار بستن تقیه است در باره خودتان و برادران و آشنایان خودتان، و پرداخت حقوق برادران همکیش برای رضای خدا.
آگاه باش که براستی خدا بیامرزد هر گناهی را بعد از این و خرده نگیرد، و اما در این دو تا کم باشد کسی که نجات یابد جز پس از رسیدن بعذابی سخت جز اینکه مظلمه بگردن آنها افتد در برابر قصاص حقوقی که شما بر آنها دارید، و آن ظلم که بشما کردند، از خدا بترسید و خود را برای ترک

تقیه دچار دشمنی خدا نکنید و نه برای تقصیر و ادای حقوق برادران خود.
(4) 25- جامع الاخبار: رسول خدا (ص) فرمود: مؤمن بی‌تقیه چون تن بی‌سر است، و مؤمنی که رعایت نکند حقوق برادران مؤمن خود را چون بیخردیست که با چشمش نبیند، و با گوشش نشنود، و زبانش از بیان مقصودش لال است، و با دلیل از خود دفاع نتواند، و بدستش کوبشی ندارد، و پایش از جا نجنبد و پاره گوشتی را ماند که هیچ سودی ندارد، و هدف همه بدآوردها است، و از این رو مؤمنی که حقوق برادرانش نشناسد، حقوق آنها را از دست بدهد و چون تشنه‌ایست در برابر آب خنک که ننوشد تا بمیرد و چون آدمی است که همه حلی دارد و آنها را برای دفع بدی و جلب خوبی بکار نیندازد و فاقد هر نعمت و دچار هر آفت است.
(5) امیر مؤمنان (ع) فرمود: تقیه بهترین کار هر مؤمن است که خود و برادرانش را با آن از فاجران حفظ میکند و انجام حقوق برادران اشرف اعمال پرهیزکارانست و جلب‌کننده دوستی فرشته‌های مقرب و شوق حوریان زیباچشم است.
(6) و حسن بن علی (ع) فرمود: راستی تقیه‌ای که خدا امتی را اصلاح کند بدان صاحبش مانند همه ثواب اعمال آنها را دارد، و تارک که مایه هلاک امتی شود شریک گناه هلاک‌کننده آنها باشد، حقشناسی برادران، دوستی با خدای رحمانست و بزرگ کند تقرب به ملک

دیان را و ترک ادای آنها دشمنی خدا و کم‌اعتباری نزد کریم منان را بار آورد.
(1) 26- اختصاص: بسندش تا رسول خدا (ص) که مسلمان را بر مسلمان شش حق است:
سلام در برخورد با او، و عافیت گفتن نزد عطسه او، و عیادت در بیماری او، و پذیرش دعوت او، و حضور در وفات او، و دوست دارد برایش هر چه برای خودش دوست دارد و در پشت سر خیرخواه او باشد.
(2) 27- همان: بروایتی از امام رضا (ع) که فرمود: ای عبد العظیم سلام مرا به دوستانم برسان و بگو بآنان که شیطان را بر خود راه ندهند و فرمانشان بده براستی در حدیث، و پرداخت سپرده و بگو ترک کنند جدال را و خاموش باشند از آنچه سودیشان ندارد، و بهم رو آورند و با هم دیدار کنند که مایه نزدیکی بمن است، و همدیگر را تکه پاره نکنند که من سوگند خوردم با خود هر که چنین کند و یکی از دوستانم را بخشم آورد دعا کنم تا خدا او را در دنیا بسختی عذاب کند و در دیگر سرا از زیانکاران باشد، و بآنها بفهمان که خدا نیکان را آمرزد و از بدکارانشان درگذرد جز آنکه برایم شریکی آورد (یعنی در امامت) یا بیازارد یکی از دوستانم را، یا بدی او را در دل گیرد که خدا او را نیامرزد، تا برگردد و اگر برگشت که خوب و گر نه

ایمان را از دلش برکند، و از ولایت من بدر شود، و بهره‌ای از ولایت ما ندارد و پناه بخدا از این وضع.
(3) 28- کتاب قضاء حقوق از صوری: امیر مؤمنان در سفارش خود برفاعه بن شداد بجلی قاضی اهواز در نامه‌ای که باو فرستاد فرمود: تا توانی با مؤمن سازش کن که پشتیبان او خداست و خودش نزد خدا ارجمند است، و ثواب از خدا دارد، و ستمکارش خصم خداست، و تو خصم او مباش.
(4) و رسول خدا (ص) فرمود: مؤمن واندارد که برادرش از او خواهش کند با اینکه نیازش را میداند.
(5) و فرمود (ص): خطاب بمؤمنان: همدگر را دیدار کنید و با هم مهربان باشید و بهم ببخشید، و چون منافق نباشید که بگوید و عمل نکند و بسندش از جعفر بن محمد عاصمی که گفت با گروهی از یاران بحج رفتم و وارد مدینه شدم و یک جایی را برایم انتخاب کردند که منزل کنیم و امام هفتم پیشواز ما آمد و بدنبالش خوراکی بود، و میان نخلها نشستیم و آن حضرت هم آمد و نشست و طشت و اشنان (گرد دستشوئی) آورد و دو دست خود را شست و طشت را از سمت راستش گرداند تا نفر آخر ماها و آنگاه بازگرداند از سمت چپش تا بآخر ما رسید، سپس
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 149
(1) خوراک را پیش آورد و با نمک شروع کرد و سپس فرمود: بسم الله بخورید و دوم لقمه‌اش از سرکه بود، و پس از آن یک شانه بریان آورده فرمود:
بخورید بسم الله این خوراکیست که خوش میداشت رسول خدا (ص) سپس آبگوشت با مزه سرکه آورد و فرمود: بخورید بسم الله که خوراکی است که امیر مؤمنان (ع) دوست داشت، سپس گوشتی که بادنجان در آن سرخ شده بود آورد و فرمود: بخورید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ این خوراک را حسن (ع) دوست میداشت، سپس تريد ماست آورد و فرمود: بخورید بسم الله این خوراک را حسین (ع دوست میداشت و خوردیم، و آنگاه دنده‌ها سرد شده آورد و فرمود:
بخورید این خوراک را علی بن الحسین (ع) دوست میداشت سپس پنیر با خوشبوکننده آورد و فرمود: بخورید، بسم الله این خوراکی است که ابو عبد الله (ع) خوش میداشت سپس حلواء آورد و فرمود: بخورید این خوراکی است که خوش دارم، و سفره را برداشتند.
یکی از ما رفت تا آنچه زیر سفره ریخته بود برچیند آن حضرت فرمود: دست باز دار، این کار در خانه وزیر سقف میباشد، ما در اینجا زیر آسمان آن سهم پرنده‌ها و بهائم است، سپس خلال آوردند و فرمودند حق خلال کردن اینست که زبانت را در دهانت به چرخانی و آنچه پذیرا شد فرو دهی و آنچه بجا ماند خلال کنی، و طشت آوردندش و آغاز کرد باول کسی که

سمت چپش بود تا بدان برگشت و شست و سپس شست هر که در سمت راستش بود تا پایان.
سپس فرمود: ای عاصم شما در صله و همراهی با هم چگونه باشید؟ گفتم: بهتر از هر کس، فرمود: آیا کسی از شماها بدکان برادرش یا خانه او میرود در وقت تنگی دست خود و کیسه پول او را در می‌آورد و هر چه نیاز دارد بردارد و کسی جلوش را نگیرد و کارش را زشت نشمارد؟ گفت: نه، فرمود: پس شما آن طور که من دوست دارم با هم صله ندارید گویم این بروایت دیگری در باب کلیات آداب خوردن گذشته.
(2) و از همان کتاب بسندش که امام ششم بمفضل فرمود: ای مفضل چگونه است وضع شیعه در میان شماها گفتم: قربانت چه بسیار خوب بهم صله کنند و بهم نیکی کنند، فرمود: یکی از شماها نزد برادرش میرود و دست در کیسه او میکند و هر چه نیاز دارد برمیدارد و او تو رویش نمیایستد و درد بدل نمیشود؟ گوید: گفتم: نه بخدا باین وضع نیستند، فرمود: بخدا اگر چنین بودند و همه شیعه جعفر بن محمد بر سر ران گوسفندی فراهم میشدند جواب همه را میداد (یعنی تا این اندازه برکت می‌افتد).
(3) و بسندش از امام صادق (ع)، فرمود: خدا عبادتی نشده بهتر از اداء حق مؤمن، (4) و فرمود: راستی برای خدای تعالی حرمتها است: حرمت قرآن، حرمت رسول الله، حرمت بیت

المقدس و حرمت مؤمن.
(1) و بسندش از عبد المؤمن انصاری که گفت: نزد امام کاظم (ع) رفتم و محمد بن عبد الله بن محمد جعفی نزد آن حضرت بود و من بوی لبخند زدم، حضرتش فرمود: دوستش داری؟
گفتم: آری و دوستش ندارم جز بخاطر شما، فرمود: او برادر مؤمن تو است، برادر مادری و پدری، ملعونست کسی که با برادرش دغلی کند، ملعون است کسی که خیرخواه برادرش نباشد، ملعونست آنکه در بروی برادرش ببندد، و ملعونست آنکه غیبت کند برادر خود را.
(2) و بسندش که پرسش شد امام رضا (ع) از حق مؤمن بر مؤمن؟ فرمود: از حق مؤمن بر مؤمن است که از دل دوستش بدارد، و با مالش با او همراهی کند، و یار او باشد در برابر ستمکارش و اگر غنیمتی به مسلمانان رسد و او غائب باشد سهمش را بستاند، و چون بمیرد سر گورش برود، و ستمش نکند و با او دغلی نکند و باو خیانت نکند، و او را وانگذارد و غیبتش نکند، و دروغگویش نشمارد و باو اف نگوید، و اگر گفت دوستی آنها از هم ببرد و اگر باو گفت تو دشمن منی یک دگر را کافر شمردند، و اگر باو تهمت زد ایمان در دلش آب شود و نابود گردد چنانچه

نمک در آب نابود گردد و هر که مؤمنی را خوراک دهد بهتر است از آزاد کردن یک بنده، و هر که مؤمن تشنه‌ای را سیراب کند خدایش از شراب سر بمهر بهشت سیراب کند، و هر که مؤمن برهنه‌ای بپوشاند خدایش از سندش و دیبای بهشت بپوشاند و هر که بمؤمن وامی دهد برای خدا عز و جل بجای صدقه محسوب است تا آن را بوی بپردازد و هر که گره از کار مؤمنی در دنیا بگشاید خدا گره گرفتاری آخرتش بگشاید.
هر که از مؤمن حاجتی برآورد بهتر است از اینکه روزه دارد و در مسجد الحرام معتکف شود، و همانا که مؤمن چون ساق تن جامعه است (که جامعه بوجود او استوار است مترجم) و راستی که امام باقر (ع) فرمود: او در روی کعبه، سپاس خدا را که تو را ارجمند و شریف و بزرگوار ساخته و پناهگاه مردم نموده و وسیله امنیت، و بخدا که حرمت مؤمن بزرگتر از حرمت تو است.
مردی از اهل جبل بآن حضرت وارد شد و بر او سلام داد و هنگام بدرود بآن حضرت گفت بمن سفارشی کن و آن حضرت فرمود: سفارشت کنم به تقوی در برابر خدا، و به نیکی کردن برادر مؤمنت پس دوست بدار برایش هر چه برای خود دوست داری و اگر از تو خواست باو بده، و اگر خودداری کرد باو پیشنهاد کن، از او تنگدل مباش که از تو تنگدل نیست و بازوی او باش و اگر از تو دلخور شد از او جدا مشو تا دلش را بدست آری و کینه‌اش بدر آری، و اگر غایب شد در غیبتش او را بپا و اگر حاضر است باو بچسب و پشتش باش و دیدارش کن و ارجمندش دار

و باو مهر ورز که او از تو است و تو از او، و افطار دادنت به برادر مؤمنت و شاد کردن او بهتر است از روزه داشتن و ثواب بالاتری دارد.
(1) 29- نوادر راوندی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: مؤمن آئینه برادر مؤمن است، خیرخواه او باشد چون از او غایب گردد و چون حاضر او باشد بزداید از او هر چه را بد دارد و در مجلس جا برایش باز کند.
(2) 30- من گویم بنقل از خط شیخ شهید ره باین صورت یافتم، بسندی تا امام ششم (ع) که فرمود: نه، بخدا مؤمن نباشد کسی تا چون پیکر برادر مؤمن خود باشد که اگر رگی دردمند شد بضربتی همه رگها بدنبال او باشند
(3) و از آن حضرت است (ع) که فرمود: هر چیزی را بچیزی آسایش باشد، و مؤمن را به برادر مؤمن خود آسایش چنانچه پرنده را بهمگنانش،
(4) و از امام باقر (ع) است که فرمود: مؤمنان در نیکی بهم و مهر بهم و دلسوزی بهم چون یک پیکرند که چون دردی دارد همه اعضاء او بیخواب شوند و تب کنند.
(5) (و بدنبال روایت معلی بن خنیس است در پرسش از حقوق مؤمن که ترجمه آن در شماره 12 گذشت مترجم) تا گوید فرمود: دوست دار برای

برادر مسلمانت آنچه برای خود دوست داری، و چون نیازمندی از او بخواه و چون از تو خواست باو بده، و از خیر او تنگدل مشو که برای تو تنگدل نشود، پشت او باش که او هم پشتیبان تو است در غیبتش او را بپا اگر حاضر است دیدنش کن و والایش شمار و ارجمندش دارد که او از تو و تو از او باشی و اگر از تو گله دارد از او جدا مشو تا کینه‌اش را بدر آری، و اگر خیری باو رسید خدا عز و جل را سپاس گو و اگر گرفتار شد باو بده و از او در خور و باو یاری کن.
(6) مضر بن قاموس گفت که: بامام هفتم گفتم بمن خبر رسیده که از پدرت حسین که یکی از برای حاجتی نزد او آمد و باو گفتند آن حضرت معتکف است: و او بنزد امام حسن (ع) رفت و این را باو گفت و آن حضرت فرمود: ندانست که راه رفتن برای انجام حاجت مؤمن تا برآوردنش بهتر است از اعتکاف دو ماه پیاپی در مسجد الحرام با روزه آن سپس امام هفتم (ع) فرمود: و از اعتکاف در همه روزگار.
(7) 31- امالی صدوق: بسندش تا رسول خدا (ص) که مسلمان را بر مسلمان شش خصلت خوب است: سلام در برخورد با او، پذیرش از دعوت او، عافیت باش گفتن در عطسه او، و عیادت در بیماریش، و حضور بر سر مرده‌اش، و اینکه بخواهد برایش هر چه برای خود میخواهد.
(8) 32- همان بسندی تا رسول خدا (ص) (بهمان مضمون 31 و در آخرش افزوده) و بد دارد برایش آنچه برای خود بد دارد در پشت سر او که غایب است.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 152
(1) 33- همان: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: هر که همراه مؤمنی شود تا چهل گام خدا روز قیامت حال او را از وی پرسد.
(2) 34- همان: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: هر که همسفر مؤمن باشد و در راه ازو جلو بیفتد تا چشم‌رسش نباشد بخونش کشیده و بکشتن او کمک کرده (در صورتی که بواسطه تنها گذاشتن وی باو آسیبی رسد مترجم).
(3) 35- کنز کراچکی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود ملعونست ملعون مردیکه برادرش به او پیشنهاد صلح کند و با او صلح نکند.
(4) 36- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که از آنها بری نشود جز بادای آنها یا گذشت حق‌دار: از لغزشش درگذرد، به اشکش رحم آورد، عورتش را بپوشاند (یعنی هر عیبی را) و لغزش او را ببخشد و عذرش را بپذیرد، و در غیبتش از او دفاع کند، و پیوسته اندرزش دهد، و دوستی او را حفظ کند، و آنچه بر عهده گرفته رعایت کند، و در بیماریش عیادتش کند، و بر سر مرده‌اش حضور یابد، و دعوتش را بپذیرد، و هدیه‌اش را قبول کند و صله‌اش را

عوض دهد، و نعمتش را قدردانی کند، و خوب یاریش کند، و همسرش را نگهداری کند، و حاجتش را برآورد و درخواستش را بانجام رساند، عطسه‌اش را خیر باشد گوید، و گمشده‌اش رهنمائی کند، و سلامش را جواب دهد و خوش به او گوید و انعامش را (بدیگری) برآورده کند، و سوگندش را باور کند، و دوستش را دوست بدارد و با او دشمنی نکند و یاریش کند چه ظالم باشد و چه مظلوم یاری او در ستمکاریش اینکه او را از ستمش برگرداند، و در مظلومی او اینکه کمکش کند حقش را بستاند، و او را تسلیم دشمن نکند، و واگذارش نکند بترک یاری او و دوست بدارد برایش هر خیری که برای خود دوست دارد و بد دارد برایش هر بدی که برای خود بد دارد.
سپس فرمود: (علی علیه السلام) که شنیدم رسول خدا (ص) میفرمود یکی از شماها از حق برادرش چیزی کم گذارد و روز قیامت از او مطالبه شود و بر له و علیه او حکم صادر گردد.
(5) 37- همان: بسندش از رسول خدا (ص) فرمود: اعمال مردم در هر هفته دو بار عرضه شوند، روز دوشنبه و روز پنجشنبه و برای هر بنده مؤمنی آمرزش دارند جز کسی که با برادر دینی خود بددلی دارد، و گویند آن دورا رها کنید تا وقتی با هم صلح و سازش کنند.
(6) 38- عده الداعی از آنها علیهم السلام: فرمود: حقیقت ایمان بنده خدا کامل نشود تا دوست دارد برادر مؤمن خود را و از آنها است علیهم السلام که شیعه ما دوستان یک دیگرند و بخشنده‌های بهم بخاطر ما.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 153
(1) و عبد المؤمن انصاری گفته نزد امام کاظم (ع) رفتم و محمد بن عبد الله بن محمد جعفری خدمتش بود و من روی وی لبخند زدم و آن حضرت فرمود: دوستش داری؟ گفتم آری و دوستش ندارم جز بخاطر شما، فرمود: او برادر تو است، مؤمن برادر پدر مادری مؤمنست ملعونست ملعون کسی که برادرش را متهم سازد، ملعونست ملعون کسی که با برادرش دغلی کند، ملعونست ملعون کسی که خیرخواه برادرش نباشد، ملعونست ملعون کسی که خودخواه باشد بر ضرر برادرش ملعونست ملعون کسی که خود را نهان دارد از برادرش، ملعونست کسی که غیبت و بدگوئی کند از برادرش.
(2) و از پیغمبر است (ص) که محکمترین دستگیره‌های ایمان دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست.
(3) و امام صادق (ع) فرمود: هر چیزی بچیزی آسایش دارد و مؤمن به برادر مؤمنش آساید چنانچه پرنده بهمگنان خود، آیا آن را ندیدی و فرمود: مؤمن برادر مؤمنست، چشم او است آئینه او است، و رهنمای او است، خیانتش نکند، گولش نزند، ستمش نکند، و دروغگویش نشمارد و او را

غیبت نکند.
(4) 39- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: حق مؤمن بر برادر مؤمنش اینست که سیر کند گرسنگی او را، و بپوشاند عورتش را، و بگشاید گره اندوهش را، و بپردازد وامش را، و چون بمیرد جاگیر او شود در خاندان و فرزندش.
(5) بیان: ... بپوشاند عورتش، و آن هر آنچه باشد که پیدا بودنش شرم‌آور است و واجب از آن برای مرد همان پیش و پس است و برای زن همه تن جز آنچه برکنار شده، و کنیز هم چون آزاد است مگر در باره سرش ولی در اینجا مقصود اعم از آنست و آن پوشش متعارفی است که اهل آن باشد و عادت همگنان او است (6) و در روایتی چون قول آن حضرت (عورت مؤمن بر مؤمن حرام است) تفسیر شده به عیوب، و در اینجا هم احتمال بعیدی دارد.
" پرداخت وام" فراگیر زندگی و پس از مرگ است ...
(7) 40- کافی: بسندش تا معلی بن خنیس که گفتیم بامام ششم (ع) حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود: هفت حق لازم که هر کدام بر او واجبند و اگر یکی را هم نادیده گیرد از ولایت و طاعت خدا بدر شود، و خدا را از او بهره بندگی نباشد، گفتم، قربانت آنها چیستند فرمود: ای معلی من بر تو نگرانم میترسم نادیده گیری و منظور نداری بدانی و بکار نبندی، گفتم: لا قوه الا بالله.
فرمود: کمترین آنها اینکه بخواهی برایش هر چه برای خود خواهی و بد داری برایش هر

چه برای خود بد داری.
(1) و حق دوم اینکه کناره کنی از خشم او و دنبال رضایش باشی و فرمانش را ببری.
حق سوم: اینکه با جان و مال و زبان و دست و پایت باو کمک کنی.
حق چهارم: اینکه چشم او باشی، رهنمای او باشی و آئینه‌ای نمودار او باشی.
حق پنجم اینکه سیر نباشی و او گرسنه، و سیراب نباشی و او تشنه و تن پوشیده نباشی و و او برهنه.
حق ششم اینکه اگر خدمت‌کار داری و او ندارد باید خدمتکارت را بفرستی تا جامه‌اش را بشوید و خوراکش را بسازد و بسترش را بگسترد.
حق هفتم: اینکه سوگندش انجام دهی، و دعوتش بپذیری، و بیمار شد عیادتش کنی و بر سر مرده او حاضر شوی و چون بدانی نیازی دارد بانجام آن پیشدستی کنی و او را واندارى تا آن را از تو خواهش کند ولی زود پیشدستی کن، و چون چنین کردی ولایت خود را بولایت او وابستی و ولایت

او را بولایت خودت.
(2) روشنگری: واجبند بمعنی استحباب اکید زیرا گمان ندارم کسی بیشتر آنچه ذکر شده واجب داند، با اینکه حرجی سخت را دامنگیر باشند، ولایت خدا یعنی محبت یا نصرت او سبحانه، در نهایه گوید ولایت بفتح واو در نسب و نصرت و آزادکننده آید و با کسره آن در امارت و رابطه آزاد شده و موالات وابستگی بقومی باشد (و از قاموس هم نزدیک بهمین تفسیر را با برخی مشتقات آورده).
(قوله و نباشد برای خدا در او بهره) یعنی هیچ عملش بخدا نرسد و آن را نپذیرد یا اینکه از سعادتمندانی نیست که حزب اللهاند بلکه از اشقیاء است که حزب شیطانند، و اینها همه مبالغه است و مقصود اینست که بنده خالص خدا نیست، و ظاهر اینکه این حقوق نسبت به مؤمنان کامل مقرر است یا برادری که او را در راه خدا ببرادری خود انتخاب کرده، و گر نه رعایت همه این حقوق برای همه شیعیان حرجی است بزرگ بلکه نشدنی جز اینکه گفته شود مقید بامکانست بر وجه آسان که زیانی بحال او نداشته باشد، و بهر حال امریست بزرگ و عمل بدان دشوار و فرمانبری از آن سخت جز بتایید خدا سبحانه.
قوله" من بتو نگرانم" یعنی میترسم که عمل نکنی یا بتو مهربانم و آنها را بتو نگویم که مبادا آنها را نادیده بگیری و حفظ نکنی و فراموش کنی، یا روایت نکنی و عمل نکنی، و بهر تقدیر دلالت دارد که جاهل معذور است، و در آن شکی نیست اگر راه دانستن ندارد، ولی اشکال اینست که چگونه یاد ندادن باو و کندی در آموختن او توجیه می‌شود و گر چه مانند
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 155
(1) آن در باره ترک بیان وجوب غسل در احتلام زنها نیز آمده، و نهی شده از تعلیم این حکم به آنها تا آن را دست‌آویز خود نسازند (در غسل برای زنا) با اینکه ظاهر بیشتر آیات و اخبار دلالت دارند بر وجوب تعلیم و هدایت و ارشاد گمراه و نادان بویژه در باره ائمه علیهم السلام در صورتی که ترس و تقیه هم در میان نباشد که ظاهر مقام این حدیث است، و البته که خدای تعالی فرموده: (159:) راستی آنان که کتمان کنند آنچه را از بینه و هدایت فرو فرستادیم که آن را برای مردم در کتاب روشن کردیم هم آنانند که خدا لعنتشان کند و همه لعن‌کننده‌ها و نمونه آن بسیار است.
و میتوان دو جواب داد یکم اینکه غرض امام از خودداری از بیان این نبوده که از آن درگذرد بلکه برای تشنه کردن طرف بوده بگوش دادن و بزرگ شمردن مطلب و اینکه کار سختی است و می‌ترسم بکار نبندی و کیفر بینی و نفرمود که من آن را بتو نمیگویم بدین جهت و نفرمود که تا ندانی معذوری بلکه مطلب را چند باره مورد تاکید قرار داد تا او را بهتر وادار بعمل کند چنان که اگر امیر خواهد یکی از غلامان و خدمتکارانش را بکار

سختی فرمان دهد پیش از صدور فرمان باو گوید: میخواهم فرمان دشوار و بزرگی بتو دهم و میترسم که بکار نبندی که دشوار است و غرضش ذکر نکردن آن نیست بلکه تاکید در بکار بستن آنست.
دوم اینکه این بیان امام مؤید آنست که این امور مستحبند نه واجب، و وجوب بیان همه مستحبات برای مردم خصوص کسی که بیم آنست بدان عمل نکند معلوم نیست بویژه اگر امام آن را ببرخی مردم گوید و مایه شیوع حکم و روایت آن گردد، و میان مردم متروک نماند و بسا که نگفتن آن در صورتی که آن را سبک شمارند بهتر باشد و بحال شنونده اصلح باشد، زیرا ترک مستحب نشنیده بهتر است از شنیدن آن و بی‌اعتنائی بدان، و این دو وجه که بخاطر رسید هر دو خوبند و شاید یکی روشنتر و بهتر و محکم‌تر باشد.
(2) و اینکه راوی گفت: لا قوه الا بالله، اظهار ناتوانی از طاعت خداوند است چنانچه شایدش و درخواست توفیق از حضرت او است در ضمن.
اجتناب از خشم برادر در جز امری که مایه سخط باشد چنانچه طلب رضای او هم بدان مقید است و هم اطاعت امرا و عدم ذکر این قید مؤید آنست که مقصود از برادر برادر کامل و صالح است که از ارتکاب غیر رضای خدا غالبا بدور است کمک با جان تلاش بدنی است در نیازهای او با مال بهمراهی و ایثار و انفاق و پرداخت وام و مانند آنها پیش از درخواست و پس از آن و نخست بهتر است، و کمک با زبان بوساطت میان مردم و بدرگاه خدا و بدعا و جلوگیری از غیبت او ستایش او در مجالس و ارشاد او بمصالح دین و دنیا و هدایت و تعلیم او.

(1) (و پس از تفسیر برخی الفاظ حدیث گوید) ابرار قسم و سوگند اینست که اگر او را قسم داد برای کاری انجامش دهد یا بر خبری که قسم خورد بخدا تصدیقش کند.
تا گوید مشهور میان اصحاب اینست که مستحب است بکار بستن چیزی که دیگر ویرا بدان قسم دهد در صورتی که کار مباحی باشد و استحباب آن مؤکد است ولی در مخالفتش کفاره بر طرفین نیست (2) و در روایت مرسله ابن سنانست از امام چهارم (ع) که هر گاه کسی برادرش برای انجام کاری قسم داد و او عمل نکرد بر قسم دهنده کفاره یمین باشد، و این قول برخی عامه است و شیخ این حدیث را حمل بر استحباب کرده است و بقولی معنی ابرار قسم اینست که عمل کند بوعده‌ای که از طرف او بدیگران داده برای انجام حاجتی و برایش بدان وفا کند و این توجیه بروشنی سست است.
صله کردی ولایتت را بولایت او" یعنی دوستی خود را بدوستی او پیوستی و بر عکس دوستی میان شما پا برجا شده و تو وسیله آن شدی یا بمقتضای

ولایتی که مؤمنان بهم دارند عمل کردی که خدای تعالی فرموده:
(71: برائه) مردان مؤمن و زنان با ایمان اولیاء یک دیگرند" و بسا که مقصود از ولایتشان دوستداری آنها با ائمه علیهم السلام باشد یعنی برادری خود را که از جهت ولایت با ائمه است محکم کردی، و در روایت خصال است که صله کردی ولایت خود را بولایت او و ولایت او را بولایت خدا عز و جل.
(3) 41- کافی: بسندش تا عبد الاعلی بن اعین که اصحاب ما بامام ششم (ع) نامه‌ای نوشتند و چیزها پرسیدند و بمن فرمودند تا از وی بپرسم حق مسلمان را بر برادرش و پرسیدم و به من جواب نداد و چون آمدم تا وداعش کنم گفتم از تو پرسشی کردم و جوابم ندادی فرمود:
راستش میترسم کافر شوید، از سخت واجبات خدا بر خلقش سه تا است انصاف دادن کسی از طرف خود تا آنکه نپسندد برای برادرش از طرف خود جز آنچه بپسندد برای خودش از طرف او ما و همراهی کردن با برادر در مال، و یاد خدا در هر حال نه بصرف گفتن سبحان الله و الحمد لله بلکه وقتی بحرام خدا برخورد و یاد او کند و آن را وانهد و ترک کند.
روشنگری" بمن جواب نداد" دلالت دارد بر جواز پس انداختن بیان حکم از وقت پرسیدن برای مصلحتی چون مصلحتی که ما در وجه اول توضیح روایت گذشته بیان کردیم، و بعلاوه میتوان گفت: چون در اینجا پرسش صادر از اهل کوفه بوده و جواب پس از رفتن پیام‌آور بآنها میرسیده از وقت پرسش هم پس نیافتاده.
" کافر شوید" بقولی یعنی دانسته مخالفت کنید و این یک معنی کفر است و من گویم:
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 157
(1) شاید مقصود از آن شک در حکم یا در باره ما باشد برای دشواری و گرانی حکم، یا اینکه آن را خوار شمارید که خود در معرض کفر است یا خود کفر است بیک معنا و مؤید وجه دوم گذشته است و اما دنبال خبر مانندش بچند سند در باب انصاف و عدل (از کافی) گذشته" یاد خدا در هر حال" گر چه از حقوق مردمی نیست ولی در ضمن بیان شده پس از ذکر دو حق مؤمن چون که حق خدا عظیم است و بسا اشاره است باینکه حق مؤمن هم از حقوق خدا است با اینکه یاد خدا در هر حال مؤید ادای حق مؤمن هم هست.
(2) 42- کافی: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: خدا عبادتی نشده بهتر از ادای حق مؤمن بیان: گویا ادای حق امامان هم در حقوق مؤمنان وارد است زیرا که آنان علیهم السلام برتر مؤمنانند و کاملتر آنان بلکه مؤمنان بحق همانها باشند.
(3) 43- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود حق مسلمان بر مسلمان

اینست که سیر نباشد و برادرش گرسنه، و سیراب نباشد و برادرش تشنه، و پوشیده نباشد و برادرش برهنه پس چه اندازه بزرگ است حق مسلمان بر برادر مسلمانش و فرمود بخواه برای برادر مسلمانت هر چه برای خود خواهی، و اگر نیاز داری از او بخواه، و اگر از تو خواست باو بده و خیری را از او تنگ مگیر و او هم از تو تنگ نگیرد، پشت او باش که او هم پشت تو است، چون غایب شود او را در غیبت او واپا، و چون حاضر باشد دیدنش کن و والایش شمر و ارجمندش دار که او از تو است و تو از او اگر از تو گله دارد از او جدا مشو تا دلش را بدست آری، و اگر خیری باو رسد تو خدا را سپاس کن، و اگر گرفتار شود کمکش کن، و اگر در کیدی گرفتار است باو کمک کن، و چون کسی ببرادرش اف گوید و اظهار نفرت کند دوستی میان آنها از هم ببرد، و چون به او گوید: تو دشمن منی یکیشان کافر باشد، و چون باو تهمت زند ایمان در دلش نابود گردد چنانچه آب در نمک.
راوی گفت: بمن رسیده که فرمود (ع) راستی نور مؤمن بدرخشد برای اهل آسمان چنانی که اختران آسمان بدرخشند برای اهل زمین، و فرمود: براستی مؤمن دوست خداست کمکش کند و برایش بسازد، و جز حق برایش نگوید، و از جز او نترسد.
(4) روشنگری: ... و اگر نیاز داری از او بخواه" دلالت دارد که سؤال از برادر مسلمان بدی ندارد، و وام و بخشش را شامل شود" و خیری از او تنگ مگیر" یعنی خیری که باو رسد تو را دلتنگ نکند و بقولی یعنی خیری را از پس مینداز و معنی یکم بهتر است (و بیاناتی ادبی و لغوی در باره این جمله دارد که ترجمه‌اش سود عمومی ندارد مترجم).
" چون غیبت" بمسافرت یا بهر طوری او را واپا در باره مال و خاندان و آبرویش.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 158
(1)" او از تو است و تو از او" یعنی از یک سرشتید یا بمعنی همراهی کامل در روش و مذهب و شیوه است چنانچه از تفسیر قول پیغمبر (ص) در باره علی (ع) گفتند که: علی از من است و من از علی، و در نهایه در شرح حدیث هر که دغلی کند، از ما نباشد گفته: یعنی بروش و مذهب ما نباشد و بسنت ما دست نینداخته.
" تا دلش بدست آری" یعنی کینه و خشمش را خرد خرده با لطف از دلش بدر آری ...
(2) و در نسخه‌ای (سمیحته) است یعنی تا طلب کرم و بخشش از او کنی و بسا که تصحیف است از نسخه یکم، بدلیل نسخه چند کتاب (که نام برده)" و چون در معرض کید باشد" از طرف کسی و خواهد باو زیانی رساند در دفاع باو کمک کن، و او را بوی وامگذار تا گوید و بقولی یعنی اگر

چاره جوید در دفع بلاء از خودش بوجه مؤثری کمکش کن، و دور باشد، و در مجالس صدوق است که: و اگر گرفتار شد باو کمک کن و چاره بجو، و علی بن ابراهیم در تفسیرش بسندی از امام ششم آورده که فرموده: خدا فرض کرده تمحل را در قرآن، گفتم: قربانت تمحل چیست؟
فرمود: اینکه روی و آبرویت گسترده‌تر باشد از روی و آبروی برادرت و برای او چاره‌جوئی کنی و اینست تفسیر قول خدا (114 سوره النسا) خیری نیست در بسیاری نجواشان الخ و در کتاب مؤمن است که اگر گرفتار شد باو بده و از او تحمل کن و کمکش کن.
" یکیشان کافر باشد" زیرا اگر راست گوید طرف خطاب او بواسطه دشمنی با برادر مؤمن از ایمان بدر است و اگر دروغ گوید گوینده که تهمت ببرادرش زده بدر باشد، و این یکی از معانی کفر است در برابر ایمان کامل چنانچه شرحش گذشت و باز هم بیاید ان شاء الله در نهایه گفته در حدیث است: هر که به برادرش گوید: ای کافر کفر باریکی از آن دو باشد زیرا اگر راست گفته که طرف او کافر است و اگر دروغ گفته خودش کافر شده که برادر مسلمانش را تکفیر کرده و کفر دو صنف است کفر باصل ایمان که ضد آنست و دیگری کفر بفرعی از فروع ایمان که از اصل ایمان بدر نشود و بقولی کفر چهار جور است: کفر انکار که اصلا خدا را نشناسد و باو اقرار نکند، و کفر جحود مانند کفر شیطان که خدا را بدل شناسد و بزبان انکار کند، و کفر عناد که خدا را بدل شناسد و بزبان هم اقرار کند ولی از روی حسد و تجاوز دین او را نپذیرد چون کفر ابی جهل و همگنانش و کفر نفاق و آن اقرار بزبانست و انکار بدل هروی گوید از از هری پرسیدند کسی میگوید قرآن مخلوق است او را کافر نامی؟ پاسخ داد آنچه گوید کفر است بازش پرسیدند تا سه بار و همان را پاسخ داد و سپس گفت در پایان: بسا که مسلمان سخن کفری گوید.
(3) و از آنست حدیث ابن عباس که باو گفتند (آیه 44- المائده) هر که حکم نکند بدان چه

خدا نازل کرده آنان همان کافرانند" (1) در پاسخ گفت آنها کافرند ولی نه چون کسی که کافر است به خدا و روز جزا.
(2) و از آنست حدیث دیگر که قبیله اوس و خزرج بیاد آوردند آن دشمنی که در دوران جاهلیت با هم داشتند و بهم شوریدند با شمشیر آخته و خدا در باره آنها فرو فرستاد (109 آل عمران) چگونه کافر شوید با اینکه بر شما آیات خدا خوانده می‌شود و رسول خدا (ص) در میان شماها است" و این کفر بخدا عز و جل نبود ولی بمعنی سرپوش نهادن بر الفت و دوستی بود که بواسطه اسلام در میان آنها بود.
(3) و از آنست حدیث ابن مسعود که چون کسی بدیگری گوید: تو دشمن

منی یکی از آن دو باسلام کافر شده، مقصود ناسپاسی نعمت اسلام است زیرا خدای تعالی دلهاشان را با هم الفت داده و بنعمت او برادر شدند و هر که این نعمت را نشناسد ناسپاسی کرده.
(4) و از آنست حدیث که: هر که نکشد مارها را از ترس آتش البته که کافر شده یعنی کفران نعمت کرده است.
(5) و از آنست حدیث که: پس دیدم بیشتر اهلش را زنها برای کفر آنها، گفته شد: آیا به خدا کافرند؟ فرمود نه، ولی باحسان ناسپاسند و به عشیره ناسپاسند یعنی احسان شوهران خود را ناسپاسند.
(6) و حدیث دیگر که: دشنام بمسلمان فسق و نابکاریست و جنگ با او کفر است، و هر که از پدرش روگرداند کافر شده باشد و هر که تیراندازی را وانهد کافر شده که آن نعمتی باشد، و احادیث بدین مضمون بسیار است و اصل کفر در معنای خود پوشیدن چیزیست که دارای اوست.
و در معنی انماث گفته: یعنی چیزی را در آب فرو کند و باین معنا است حدیث علی (ع) که: بارخدایا نهفته ساز دلهاشان را چنانچه نهفته شود نمک در آب، تا گوید ولی خدا یعنی دوست‌دار او یا کسی که دوستش دارد یا یاور دین خدا.
تا گوید و باین معنا است (157: البقره) خداست دوست کسانی که گرویدند" و ولی به معنی مطیع هم آمده و به مؤمن گویند ولی الله (یعنی فرمانبر خدا) پایان سخن نهایه.
" و کمک کند او را" یعنی خدا کمک بمؤمن و بسازد برایش یعنی مهماتش را کفایت کند و مؤمن بر خدا نگوید جز آنکه بداند حق است و از جز خدا نترسد یا مقصود اینست که مؤمن کمک کند بدین خدا و بدوستانش و برای خدا کار کند و اعمالش خاص او باشد ...
(7) 44- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: از حق مسلمان بر برادر مسلمانش اینکه چون باو برخورد سلامش کند و او را در بیماریش عیادت کند، و در غیبت او خیرخواه او باشد
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 160
(1) و چون عطسه زند باو عافیت باش گوید، و بپذیرد از او چون دعوتش کند، و بدنبال جنازه‌اش باشد چون بمیرد.
بیان (شرحی از کتب لغت در معنی تسمیت عطسه‌کننده آورده که در ضمن تفسیر بدعای خیر شده و بتفسیر از نهایه دعا برای اینکه ژست خوبی یا بد چون عطسه ژست او را زشت کرده و بقولی دعا برای پایداری بطاعت خداست و تفسیر آن به (عافیت باشد) شامل همه این معانی می‌شود مترجم).
(2) و پذیرش دعوت: در دعوت مهمانی یا هر چه چنانچه پیغمبر (ص) فرمود: اگر بپاچه‌ای دعوت شوم بپذیرم، یا مقصود اینست که چون او

بخواند پاسخ دهد.
(3) 45- کافی: بسندش تا ابی مامون حارثی که بامام ششم (ع) گفتم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمود: راستش از حق مؤمن بر مؤمن است که از دل او را دوست دارد، و در مال با او همراهی کند و جانشین او باشد در خاندانش، و یار او در برابر ستمکارش، و اگر حقی دارد در بیت المال و او غائب است بهره او را بستاند برایش، و چون بمیرد سر گورش برود، و خود باو ستم نکند و باو دغلی نکند، و خیانتش نکند، و او را وانگذارد و دروغگویش نشمارد و باو اف نگوید، و اگر باو اف گوید دوستی آنها ببرد و اگر باو گوید: تو دشمن منی یکیشان کافر گردد، و اگر او را متهم کند نابود شود ایمان در دلش چنانچه نمک در آب نابود شود.
بیان: جانشینی در خاندان: برعایت و بازجوئی حال آنها و انجام نیازهاشان در صورتی که غایب شود یا بمیرد ...
(4) 46- کافی: بسندش تا ابان بن تغلب که گفت: من بهمراه امام ششم (ع) طواف میکردم که یکی از یاران ما جلوم درآمد و باشاره از من خواست که برای نیازی با او بروم و من نخواستم که امام را وانهم و با او بروم و در میان طواف باز بمن اشاره کرد و آن حضرت او را دید و بمن فرمود: ای ابان تو را میخواهد؟ گفتم: آری فرمود: او کیست؟ گفتم یکی از یاران ماست، فرمود: با تو هم عقیده است؟ گفتم: آری، فرمود: با او برو گفتم طوافم را قطع کنم؟ فرمود:
آری گفتم و اگر چه طواف واجب باشد؟ فرمود: آری و من با او رفتم.
و پس از آن نزد آن حضرت رفتم و از او پرسیدم از حق مؤمن بر مؤمن، فرمود: ای ابان آن را وانه و دنبال مکن گفتم: چرا قربانت، فرمود: ای ابان آن را دنبال مکن گفتم چرا قربانت (یعنی دنبال میکنم) و پیوسته از آن حضرت پاسخ خواستم تا فرمود: ای ابان نیمی از آنچه داری باو بده سپس بمن نگاه کرد و دید چه هراسی مرا گرفته و فرمود ای ابان نمی‌دانی
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 161
(1) که خدا عز و جل یاد کرده ایثارگران بر خود را؟ گفتم: چرا قربانت، فرمود: چون نیمی از مالت را باو بدهی باو ایثار نکردی هنوز و همانا با او برابر شدی و جز این نیست که باو ایثار کنی اگر نیم دیگر را هم باو واگذاری.
(2) روشنگری: ... دلالت دارد بر جواز قطع طواف واجب برای انجام حاجت مؤمن چنانچه اصحاب گفتند و با احکامش در کتاب حج بیاید ان شاء الله، و گذشت که سرگرداندن آن حضرت (ع) از بیان حقوق برای تاکید و بزرگ نمودن آنست در نظر او و واداشتن بر اداء آنها و سبک نگرفتن آنها است، و گویا راوی این نکته را میدانسته که با نهی آن حضرت از سؤال دست بر نمیداشته، آنکه مقام والائی داشته و اطاعت آن حضرت را واجب

میدانسته هراس او را دید یا شگفت او را و آن حضرت آن را بزدود باینکه گروهی از انصار در زمان رسول خدا (ص) مقدم میداشته برادران خود را بر خود در آنچه بی‌اندازه بدان نیازمند بودند و خدا در قرآن آنها را ستود که فرمود (9 سوره الحشر) و مقدم دارند بر خود و گر چه بدان نیاز خاصی دارند تا آنجا که اگر یکیشان دو همسر داشت یکی را طلاق میداد و بدیگری شوهرش میداد.
و ایثار را فرمود باینکه نیم دیگر را هم باو بدهد که افزون از حق واجب مؤمن است که ببرادرش ایثار میکند و گویا کمتر درجه ایثار را یادآور کرده یا مقید است باینکه نیازمند بهمه آن نیمه بوده است یا مطلق ایثار را تفسیر کرده و گر چه مورد آیه اخص از آنست که مقید به خصاصه شده.
و بدان که آیات و اخبار در اندازه بذل مال و آنچه خوبست تعارض دارند برخی دلالت دارند بر برتری ایثار مانند این آیه و برخی بر برتری میانه‌روی چون قول خدا سبحانه (29 اسری) دستت بگردنت بلند (و هیچ ره) و آن را یکباره مگشا (و همه را بده) تا ملامت‌زده درمانده نشینی" (3) و چون فرموده پیغمبر (ص) که بهتر صدقه آنست که روی توانگری باشد، و بسا گفته شود که آن با گونه گونه بودن اشخاص و احوال گونه گونه شود، و آنکه توکلش بر خدا کامل است در نداری و سختی شکیبا است ایثار باو شایسته است و هر که چنین نیست چون بیشتر مردم میانه‌روی برای او بهتر است.
(4) و در برخی اخبار است که ایثار مخصوص صدر اسلام بوده که بیشتر ندار بودند و مسلمانها در تنگدستی سپس بآیات اقتصاد و میانه‌روی نسخ شده و این با این خبر منافات ندارد چون کافی است برای رفع استبعاد راوی همین اندازه که ایثار در یک زمانی مطلوب بوده ولی نیمه کردن هم بیشتر با میانه‌روی ناجور است مگر تفسیر شود باینکه زیانی بحال صاحب مال نداشته باشد.

(1) و در اینجا اشکال دیگریست و آن اینکه اگر با یک مؤمن مالش را دو نیم کرد و بس کرد حق برادران دیگر را ضایع کرده و اگر آن نیم را هم با مؤمن دیگر نیمه کند و باز هم و باز هم برای خودش چیزی نماند مگر تفسیر شود باینکه نیم مال را بهمه برادران تقسیم کند (2) چنانچه روایت است که امام حسن (ع) چند بار مالش را با فقراء نیمه کرد، یا حکم مخصوص است بیک مؤمنی که با او صیغه برادری خوانده برای خدا چنانچه پیغمبر (ص) سلمان را با ابی ذر برادر کرد و مقداد را با عمار و گروهی از اصحاب خود را که در درجه دو صف همانند بودند بلکه می‌شود بسیاری از اخبار این باب را بهمین قسم از برادری تفسیر کرد و گر چه برخی از آنها دورند از این تفسیر.

(3) 47- کافی: بسندش تا عیسی بن ابی منصور که گفت من نزد امام ششم (ع) بودم به همراه ابن ابی یعفور و عبد الله بن طلحه و آن حضرت آغاز سخن کرد و فرمود: ای ابن ابی یعفور رسول خدا (ص) فرمود: شش خصلتند که هر که دارد برابر خدا عز و جل است و سمت راست خداست و او گفت: قربانت آنها چه باشند؟ فرمود: مرد مسلمان نخواهد برای برادرش آنچه برای عزیزترین خاندان نمیخواهد و با او در ولایت هم‌نصیحت باشد.
ابن ابی یعفور گریست و گفت: چگونه با او در ولایت هم‌نصیحت باشد؟ فرمود ای پسر یعفور چون با تو بدین مقام باشد وادارش کند توجه او و شاد شود از شادی او که شاد شده، و غمناک شود از غم او که غمناک شده، و اگر داشته باشد چیزی که گره کارش گشاید گره‌گشائی کند از او و گر نه از خدا برایش آن را بخواهد گوید: و آنگاه آن حضرت (ع) فرمود سه تا از شما و سه تا از ما: بشناسید فضل ما را، و بدنبال ما گام بردارید، و چشم بسرانجام بدارید، هر که چنین باشد پیش خدا عز و جل است و پرتو گیرد از نورشان هر که فرودتر است از آنها و اما آنان که دست راست خدایند اگر کسانی که در فرودشان باشند آنها را بینند ناگوار شود زندگیشان بر آنها از فضلی که در آنها بینند.
ابن یعفور گفت چه‌شان باشد که دیده نشوند با اینکه در سمت راست خدایند؟ فرمود:
ای پسر ابی یعفور آنان در پرده باشند از نور خدا بتو نرسیده آن حدیث؟ که رسول خدا (ص) میفرمود: راستی برای خدا خلقی باشند سمت راست عرش پیش خدا و سمت راست خدا، چهره‌هاشان سفیدتر از برف است، و درخشانتر از خورشید برهنه ظهر، و پرسنده پرسد چه کسانند اینان؟ و پاسخ داده شوند اینان کسانیند که در جلال خدا با هم دوستند.
(4) روشنگری: پیش خدا و سمت راست خدا" یعنی جلو عرش در سمت راست یا کنایه است از نهایت نزدیکی بخدا و قربت منزلت بدرگاهش چنانچه بعضی مقربان پادشاه در برابر او

(1) خدمت کنند و بعضی در سمت راستش و بسا که هر دو صف یک گروهند که گاهی بهر دو وصف ستوده شدند و گاهی بیکی از آنها و آنها اصحاب یمین باشند.
و بسا که دو گروه باشند و هر کدام شش خصلت را کم و بیش دارند و برخی درجه بالاتر آنها را دارند و آنان اصحاب یمین باشند و برخی کمبود دارند و آنها در برابر باشند، چنانچه خدمتکاران برابر شاه کم درجه‌ترند از آنان که در سمت راستش نشینند، تا گوید و معنی یکم روشنتر است بویژه در حدیث نبوی.

(2)" هم نصیحتی ولایت" بمعنی اخلاص در محبت است و بکار بستن آن.
بدین مقام باشد" یعنی در دو خصلت را داشته باشد در خواستن و نخواستن.
اینست که شاد شود" یعنی در وقت شادی برادر شاد شود و این بمعنی اذ آمده چنانچه در قول خدای تعالی (27 سوره الفتح) البته درآئید در مسجد الحرام چون خدا خواهد".
سه از شما است" یعنی این سه تا که گفته شد و آنها حب و کراهت و نصیحت بخیرند، و بقولی: شادی و اندوه و کارگشائی و دوری این تفسیر روشن است و آنگاه آن سه که از آن آنها است (ع) بیان کرده که آن شناخت فضل ما است بر دیگران بامامت و عصمت و وجوب فرمانبری از ما، یا نعمتی که از ما بشما رسد از هدایت و تعلیم و نجات از دوزخ و پیوستن به نیکان و دوم اینکه پیرو ما باشید در هر گفتار و کردار و در هیچ چیزی خلاف ما نکنید و سوم اینکه چشم بر انجام اندازید که ظهور قائم ما است و برگشت دولت و حکمرانی بما در دنیا و یا در دیگر سرا نیز چنانچه خدای تعالی فرموده (83: القصص) و سرانجام از آن پرهیزکارانست" هر که این شش خصلت را دارد پرتو گیرد از نورشان کسانی که فرودتر از آنهایند در درجه نوری که تابد در تیرگی قیامت، یا کنایه است از بهره‌مندی آنان بشفاعت و کرامت آنها بدرگاه خدا.
(3) و ظاهر این تعبیرات اینست که این دو گروه از هم جدا باشند و گر چه می‌شود یکی باشند که دو وصف دارند گاهی در برابر خدا و گاهی در یمین خدا یا یمین عرش.
در جلال خدا با هم دوستند" یعنی برای جلال خدا دوست همند نه برای اغراض دنیوی.
و در برخی نسخه‌ها در حلال با هم دوستند که خدا بآنها داده است که لفظ حلال بی‌نقطه بجای جلال یا جیم آمده (و حدیث را بدین معنا با نقطه دیگر از قول طیبی آورده و از قول نووی).
(4) 48- کافی: بسندش تا محمد بن عجلان که من نزد امام ششم بودم و مردی نزد آن حضرت آمد و سلام کرد و آن حضرت از او پرسید برادرانت را چگونه پشت سر نهادی؟ گوید: بسیار آنها

(1) را ستود و خوب شمرد و پرمدحشان کرد، آن حضرت چگونه است دیدار توانگرانشان از مستمندانشان پاسخ داد که اندک است فرمود: چگونه است حضور توانگرانشان نزد فقراشان؟ گفت کم است فرمود: چگونه است بخشش توانگرانشان به فقراشان؟ در پاسخ گفت: اخلاقی را یاد میکنی که بسیار نزد ما کمند گوید: پس فرمود (ع) چگونه اینان پندارند که شیعه هستند.

(2) بیان: ... عیادت بمعنی مطلق دیدار هم آمده، در نهایه گوید در حدیث است که او زنیست بسیار عواد دارد یعنی زوار و دیدارکننده (و در الفاظ روایت شرح ادبی دارد که ترجمه‌اش سود عمومی ندارد مترجم).
(3) 49- کافی: بسندش تا ابی اسماعیل که بامام باقر (ع) گفتم: قربانت راستی که شیعه نزد ما بسیارند فرمود: آیا توانگر توجهی به فقیر دارد، و آیا نیکوکار از بدکردار گذشت میکند و با هم همراهی دارند؟ گفتم: نه، فرمود: اینان شیعه نباشند، شیعه آنست این کارها را بکند.
(4) 50- کافی: بسندش تا امام پنجم (ع) که میفرمود: یاران خود را بزرگ شمارید و بآنها احترام نمائید، و با هم با چهره عبوس روبرو نشوید، بهم زبان نزنید و بهم حسد نورزید، و از بخل بپرهیزید، و بنده مخلص خدا باشید.
(5) 51- کافی: بسندش تا سعید بن حسن که امام باقر فرمود: کسی از شماها (شیعه) می‌آید نزد برادرش و دست در کیسه او برد و باندازه نیاز از آن برگیرد و او جلوش را نگیرد؟ من همچو چیزی در میان خودمان خبر ندارم آن حضرت فرمود: در این صورت چیزی در میان نیست گفتم: در این صورت دچار هلاکند؟ فرمود: هنوز خرد کاملی بآنها داده نشده.
(6) بیان: چیزی نیست یعنی ایمانی در دست ندارند یا آداب ایمان ندارند و گویا سئوال‌کننده معنی یکم را فهمیده و گفته: در این صورت هلاکت است یعنی عذاب آخرت دارند و آن حضرت از طرف اکثر شیعه عذر خواسته باینکه هنوز عقل کامل ندارند و تکلیف باندازه درجه عقل است چنانچه گذشت که: همانا خدا خرده گیرد بر بنده‌ها باندازه عقلی که بآنها داده، یا مقصود اینست که هنوز آداب خود را از ائمه علیهم السلام نیاموختند و معذورند چنانچه اخبار گذشته و آینده بدان اشاره دارند چرا که در مقام اول حقوق را برای آنها بیان نمیکردند بعد از اینکه برای شما عمل بدانها دشوار است، و آن اشاره دارد باینکه با ندانستن آنها کم و بیش معذورند.
و بقولی مقصود ادب کردن سائل است که فرق ندانسته میان آنچه کمال ایمانست و با نبودنش کمال ایمان نیست نه اصل آن با ارکان ایمان و فرائض آن که با نبود آن ایمان نابود است یا مایه سزای کیفر است و این توجیه دور از باور است ...
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 165
(1) 52- کافی: بسندش تا معلی بن خنیس که پرسیدم از امام ششم (ع) از حق مؤمن فرمود هفتاد حق است و من جز بهفت از آن تو را خبر ندهم زیرا بر تو نگرانم و میترسم که همه را تحمل نکنی، گفتم: آری ان شاء الله آن حضرت فرمود: سیر نباش و او گرسنه و پوشیده نباش و او برهنه، و راهنمای او باشی، و پیراهن تنش که پوشد و زبانش که بدان سخن گوید، و دوست داری برایش هر چه برای خود دوست داری، و اگر خدمتکاری داری

بفرستی تا بسترش را بگسترد، و شبانه روز بکوشی در نیازهای او، و چون چنین کنی دوستی خود را بدوستی ما پیوستی و دوستی ما را بدوستی خدا عز و جل.
(2) روشنگری: آن را تحمل نکنی" یعنی بدان عمل نکنی یا خوب نپذیری، و گفته‌ای که گوینده بداند شنونده بدان عمل نکند یا سبب تردید و سستی او در اعتقاد گردد برخی از آن را وانهد و اگر چه می‌شود که آن حضرت در وقت دیگر آنها را باو بگوید یا اینکه همه در ضمن آنچه گفته وجود دارند و از تفصیل آنها خودداری کرده چنانچه از برخی اخباری که بطور کلی وارد است بسیاری از آنچه در اخبار دیگر شرح داده شده استنباط شود، و نسبت بدان چه ذکر کرده می‌شود که دریغ کردن برای تاکید و تشویق بعمل باشد چنانچه دانستی، و می‌شود هفتاد حق را از مجموع اخبار وارده در این باب استنباط کرد.
" پیراهن تن" یعنی محرم اسرار و بنهایت وابسته باو و این تعبیر شایانیست در زبان عرب و عجم، یا مقصود اینست که عیب پوش او باشی، و بقولی یعنی آزار را از او دفع کنی چنانچه پیراهن جلو گرما و سرما را بگیرد و این تفسیر بعید است" زبان او باشی" یعنی اگر نتواند یا غایب باشد از طرف او سخن بگوئی با رضایت او ...
" پیوستی ولایت خود را" (با ذکر چند تفسیر گوید) و حاصلش اینست که اگر چنین کنی برای خود فراهم آوردی دوستی او را و دوستی ما را و دوستی خدا عز و جل را، و بسا که مقصود از ولایت در همه مراتب یاری باشد و احتمالات دیگر هم دارد.
(3) 53- کافی: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: مسلمان برادر مسلمانست باو ستم نکند و او را وانگذارد و باو خیانت نکند، و بر مسلمانان لازم است که بکوشند در پیوست با هم و بر همیاری با مهرورزی با هم و همراهی با حاجتمندان، و توجه بهمدگر تا بوده باشید چنانچه خدا عز و جل بشما فرموده میان خود مهربان باشید بهم ترحم کنید غمناک باشید برای آنچه در دسترش شما نیست از امورشان بر آن روشی که گرد انصار گذراندند در عهد رسول خدا (ص).
بیان: همیاری با مهرورزی" یعنی کمک بهم از روی مهربانی، و در نسخه‌ای بجای لفظ تعاون تعاتو آمده است یعنی هم پیمان باشید در آن.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 166
(1) چنانچه خدا فرموده: (در آیه 29 سوره الفتح) محمد رسول خدا است و آنان که با اویند سخت گیرند بر کفار و مهربانند در میان خود" اشاره دارد که معنی این آیه فرمان بدین خصلتها است چون در مقام ستایش است و لازمه آن امر بدانهاست و باینکه امری که از آن فهمیده شود مخصوص به صحابه پیغمبر (ص) نبوده.

و بقولی اشاره است بقول خدای تعالی (آیه 17 سوره البلد)" وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ" و یکم روشنتر است.
" غمناک باشید بدان چه دسترسی ندارید" یعنی از آنچه درمانده باشید از جبران آن از امر مسلمانان یا از آنچه از شماها دور است و کمک شما بآن نرسد، یا از آنچه بی‌اطلاعید (و ترجمه شامل همه این موارد می‌شود مترجم).
روش انصار در همه فقرات گذشته است نه خصوص اخیر چنانچه گفته شده و اشاره دارد که آیه در باره انصار و ستایش آنها است و مفسران این نکته را نگفتند، و بسا که این اوصاف در اکثر انصار بوده گر چه در کمی از مهاجران چون امیر مؤمنان و سلمان و همگنانش کاملتر بودند طبرسی ره (درج 10 ص 127) مجمع البیان گفته: بقول حسن سخت‌گیری آنان بر کفار تا آنجا رسید که بجامه آنها هم بر نخورند و تنشان بتن آنها نرسد، و مهربانی میان خودشان تا آنجا که مؤمنی دیگری را دیدار نمیکرد جز آنکه با او دست میداد و او را در آغوش میکشید پایان سخن طبرسی ...
(2) 54- کافی: بسندش تا پیغمبر (ص) که فرمود: حق است بر مسلمان که چون قصد سفری کند به برادرانش اعلام کند و بر اخوان هم حق است که چون باز آید بدیدن او روند.
بیان: اشاره دارد که اگر بآنها خبر ندهد هنگام سفر رفتن بر آنها لازم نیست که در باز گشت از او دیدن کنند و اگر چه اشاره ضعیف است.
آنان که چون تنها مانند ذکر خدا کنند، ما چون یاد شویم خدا یاد شده، و چون دشمن ما یاد شود شیطان یاد شده.
بیان: ... ما چون یاد شویم" یعنی یاد ما هم در شمار یاد خدا باشد زیرا یاد اوصاف و کمالات امامان و نشر علوم و اخبارشان شکر بزرگتر نعمت خدای تعالی و بهترین عبادت او است، یا چون خوب بخدا پیوسته‌اند ذکرشان ذکر خدا باشد و ذکر دشمنشان ذکر شیطانست زیرا یاران اویند و اگر بخوبی یاد شوند گویا شیطان بخوبی یاد شده و اگر آنها را لعن کنند ثواب لعن بر شیطان را دارد.
(3) 56- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: از هم دیدن کنید زیرا در دیدار شماها
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 167
(1) دلهاتان زنده شود، و احادیث ناگفته شود و احادیث شما را بهم مهربان کند و اگر آنها را بکار بندید براه رشد رفته و نجات یافتید و اگر آنها را رها کنید گمراه شوید و هلاک شوید، آنها را بکار بندید که من ضامن نجات شما هستم.
(2) بیان: دلها زنده شود" زیرا سبب یاد امامت شود و علوم ائمه و زندگی دلها بعلم و حکمت است.

(3) 57- کافی: بسندش تا عباد بن کثیر که بامام ششم (ع) گفتم: من بیک داستانسرا گذر کردم که میگفت: این مجلسی است که نشیننده در آن بدبخت نشود، امام فرمود: بسیار بسیار پرتند (از در گشاد ساز پف میکنند) خدا را فرشته‌ها است جهانگرد جز کرام کاتبین (نویسندگان اعمال چون گذر کنند بمردمی که یاد میکنند محمد و آل محمد را (ص) گویند ایست کنید که شما بمقصود خود رسیدید، و بنشینید و با آنها بفهمند و چون برخیزند از بیماران آنان عیادت کنند، و بر سر جنازه‌هاشان حاضر شوند، و از حال غائبان آنها بازرسی کنند، اینست آن مجلسی که بدبخت نشود کسی در آن.
بیان: داستانسرا" مقصود گوینده داستانهای دروغ و ساختگی است (رومان) و ظاهر بیشتر فقهاء اینست که گوش دادن بآنها حرام است چنانچه بر آن دلالت دارد قول خدای تعالی (41: المائده)، هر گوش دهنده‌اند بدروغ) و می‌توان گفت در اینجا مقصود واعظان سنی و حدیث گویان آنها هستند، زیرا آنها هم چنین باشند.
" بدبختی ندارد بدان" یعنی از خیر بی‌بهره نباشد هر که با آنها نشیند (و بعد از تفسیر لفظ شقی از قول راغب گوید: که چنانی که سعادت و خوشبختی دو جور است: اخروی و دنیوی و دنیوی آن هم سه جور است: روحی و بدنی و در امور خارجی همین طور شقاوت هم سه جور است: و بقول بعضی شقاوت بجای تعب و سختی کشیدن آمده ...
(سپس شرحی در تفسیر ضرب المثل عربی آورده که در حدیث آمده و مقصود از آن خطا در تشخیص مورد قضای حاجت است و ما آن را به یک ضرب المثل فارسی ترجمه کردیم و چون شرح آن سودی نداشت از ترجمه آن درگذشتیم مترجم).
" با آنها بفهمند" در نسخه آمده که: با آنها موافقت کنند یعنی آنها را تصدیق کنند یا در گفتگوی آنها شرکت کنند.
(4) 58- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: برخی فرشته‌های آسمان سرکشند بیکی یا دو تا و سه تا که یاد میکنند فضائل آل محمد (ص) را فرمود: میگویند ننگرید اینها را با اینکه اندکند و دشمن بسیار دارند فضل آل محمد را بزبان آرند؟ و گروه دیگر از فرشته‌ها گویند:
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 168
(1) این فضل خداست که میدهد آن را بهر که خواهد و خدا دارای فضل بزرگی است.
بیان: ذکر یک تن باین ست که برای دیگران میگوید یا با خود میگوید و پیش خود فکر آن را میکند ...
(2) 59- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که میسر گوید: بمن فرمود: شما شیعه خلوت میکنید و حدیث میگوئید در باره آنچه میخواهید؟ گفتم: آری

بخدا در خلوت نشینیم و حدیث گوئیم در آنچه خواهیم، فرمود: آگاه باش که من دوست دارم که در پاره‌ای از این موارد با شما باشم، بخدا که بوی شما و جانهای شما را دوست دارم، و راستی که شما بدین خدا و دین فرشته‌ها باشید پس با ورع و کوشش بمن یاری دهید.
بیان: آنچه خواهید" یعنی از فضائل ما و مذمت و لعن دشمنان ما و روایت احادیث ما بی‌تقیه و ترس از دشمن" دوست دارم با شما باشم" برای تشویق و بو کنایه است از عقیده و نیت خوب چنانچه بیاید ذکر اینکه چون مؤمن قصد طاعت خدا کند فرشته از او بوی خوشی استشمام کند، و جان یا نسیم خوب کنایه است از گفتار خوب (و بعد از تفسیر لفظ روح بقول قاموس گوید:) یاری برای شفاعت و سرپرستی بورع از گناهان و کوشش در فرمانبری.
(3) 60- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: گردهم نیایند سه مؤمن و بیشتر جز اینکه بشمار آنان فرشته همراه آنها گردد تا اگر دعای خیر کنند آمین گویند و اگر از شری پناه جویند آنها از خدا خواهند که آن را از ایشان بگرداند و اگر خواستار حاجتی شوند فرشته‌ها واسطه گردند بدرگاه خدا و بر آوردنش را از او بخواهند، و گرد هم نیایند سه تن از منکران حق جز که حضور یابد با آنها ده برابر از شیاطین، و اگر سخنی گویند با آنان در گفتگو شوند و اگر بخندند با آنها بخندند، و اگر بدوستان خدا بد گویند با آنها هم آواز شوند، و اگر مؤمنی به آنها گرفتار شد چون در این گفتگوها افتند باید برخیزد و شریک و همنشین شیطان نباشد، زیرا چیزی با خشم خدا عز و جل توانای برابری ندارد، و چیزی لعنت خدا را بر نگرداند سپس فرمود (ع) و اگر نتواند بر خاست از دل منکر آن باشد و بمحض توانائی گر چه به اندازه دوشیدن گوسفندی یا زمان فاصله دو دوشش شتر باشد برخیزد.
(4) روشنگری: ... دعای خیر: آنچه مایه سعادت آخرت است چون توفیق برای عبادت و درخواست بهشت یا پناه بردن از دوزخ و مانند آنها یا شامل دعا برای امور مباح دنیوی هم باشد چون طول عمر و فزونی مال و فرزند و مانند آن و این برای کناره‌گیری از درخواست امور نارواست، و همچنین شر شامل شرور دنیا و آخرت است و بسا که درخواست حاجت در باره امور دنیا است و پیش از آن در باره امور آخرتست.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 169
(1) تا گوید: چون در این گفتگوها که بدگوئی از امامان باشند افتند بر خیزد اشاره است بقول خدای تعالی (140 سوره النساء) در قرآن بشما فرود آمده که چون بشنوند بآیات خدا کفر ورزند و آنها را بمسخره گیرند با آنها ننشینید تا گفتگوی دیگر کنند زیرا شما در صورت همنشینی مانند آنها باشید راستی که خدا همراه کنند منافقان را و کافران را در دوزخ با هم".
(2) علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید: آیات خدا همان امامانند (ع)، و در

تفسیر عیاشی است از امام رضا (ع) در تفسیر این آیه که فرمود: که چون شنیدی کسی حق را انکار کند و دروغ شمارد و باهلش بد گوید از نزد او بر خیز و با او همنشین مباش و اینکه فرمود: در این صورت شما مانند آنهائید بقولی یعنی در کفر، اگر راضی بدان باشید و اگر نباشید در گناه مانند آنها باشید چون بانکار و روگردانی از آنها توانائید و نیز خدا سبحانه فرمود: (68:
سوره الانعام) و چون دیدی کسانی که در افتند در آیات ما (ببدگوئی) روگردان از آنان تا گفتگوی دیگر کنند (و بسا که آیه یکم که بشما گفته شده و فرود آمده چون شنیدید بآیات خدا کفر ورزند تا آخر بهمین آیه اشاره باشد زیرا که در سوره الانعام است که مکیه است و آن در سوره النساء که مدینه است مترجم).
(3)" چیزی با آن برابری نتواند" یعنی که آن را دفع کند یا تاب آن را آورد و تحمل آن کند و این روایت و آن دو آیه دلالت دارند بر وجوب برخاستن مؤمن و جدا شدن او از دشمنان دین چون که نکوهش کنند اولیاء خدا را، و بر اینکه نشستن با آنها موجب دچار شدن بخشم و لعنت است، بلکه ظاهر آیه دلالت بر اینکه مانند آنها باشد در فسق و نفاق و کفر، و در آن شکی نباشد با اعتقاد روا بودن آن و رضای بدان و اگر نه ظاهر برخی روایات اینست که هلاکتی اگر فرود آید او را فراگیرد ولی در آخرت بفضل خدا نجات یابد، و ظاهر برخی روایاتست که چون لعنت فرود آید همه حاضران مجلس را فراگیرد، و احوط ترک همنشینی با ظالمان و دشمنان خداست در صورتی که ضرورتی نباشد.
سپس بیان کرد تکلیف او را اگر قادر بر جدائی از آن مجلس نباشد بواسطه تقیه یا چیز دیگری باینکه فرمود: اگر نتواند برخاست بدل منکر آن باشد و گر چه زمان کمی هم باشد که از آن بزمان دوشیدن گوسفندی تعبیر کرده و کمتر از آن باندازه فاصله دو دوشش شیر شتر.
(4) 61- کافی: بسندهای پیش تا ابی المغرا که شنیدم امام هفتم (ع) میفرمود: چیزی ابلیس و لشکریانش را سرکوبتر نکند از دیدار برادران دینی از یک دیگر برای رضای خدا، و فرمود: دو مؤمن بهم برخورند و ذکر خدا کنند و سپس یاد فضیلت ما خاندان نمایند و در چهره ابلیس تیکه گوشتی نماند جز اینکه چروک افتد تا اینکه جانش از سختی دردی که کشد

(1) فریاد بدادم برسید بر آورد و فرشته‌های آسمان و خازنان بهشت آن را حس کنند و باو لعنت کنند تا هیچ فرشته مقربی نماند جز که او را لعنت کند تا بماند دفع شده و وامانده و رانده شده.
بیان (واژه‌های حدیث را از قول قاموس تفسیر کرده که در ترجمه منعکس

شده است مترجم).
(2)

: (3) 1- نوادر راوندی: بسندی تا رسول خدا (ص) که فرمود: از دوستان پدرت مبر تا نورت خاموش شود و بهمین سند (4) از آن حضرت (ص) که فرمود: سه تا نور بنده خدا را خاموش کنند:
کسی که از دوستان پدرش ببرد، و ریش سفیدش را دگرگون سازد، و چشمش را بی‌اجازه بدرون اتاقها بلند کند.
(5) 2- نهج البلاغه: امیر مؤمنان (ع) فرمود: دوستی میان پدران خویشاوندی میان پسران باشد.
(6) 3- کنز کراچکی: امیر مؤمنان (ع) فرمود: از مردانگی است گریه بر زمان گذشته و شوق بوطن، و نگهداری دوستان دیرین، و روایت است که داود (ع) به پسرش سلیمان فرمود: پسر جانم تا پیوند تو با دوستی دیرین برجاست دوستی (7) تازه بجای او مگیر، یک دشمن را کم مگیر و هزار دوست را فزون مشمار.
(8) 4- کافی: بسندش تا امام صادق (ع) که فرمود: جز این نیست که مؤمنان برادرند پسران یک پدر و مادرند و چون یک رگ کسی از آنها بزند دیگران از آن بیداری کشند.
در کتاب مؤمن حسین بن سعید با حذف سند مانند آن آمده است.
(9) روشنگری: مؤمنان برادرند چنانچه خدای تعالی در کتاب عزیز خود فرموده (در آیه 10 سوره الحجرات) یعنی برادرند در دین یا باید چون برادر تنی باشند در مهربانی و لطف به هم، سپس آن را تاکید کرد که فرمود پسران یک پدر و مادرند یعنی سزاست که چنین باشند یا نه بلکه بالاتر زیرا حقیقت آنها یکی است و در سرشت بهشتی و روح برگزیده پروردگاری شریکند چنانچه بیاید، یا مقصود از پدر همان روح خداست که در سرشت مؤمن دمیده شده، و مقصود از ام و مادر آب گوارا و تربت پاک است چنانچه در ابواب طینت گذشت نه آدم و حوا که پیش افتند در خاطر برخی شنونده‌ها چون این پیوست خاص اهل ایمان نیست جز که گفته شود جدائی در عقیده مانع این برادریست ولی دور است از باور.
و وجه دیگری گذشت و آن وحدت پدران حقیقی آنانست که بایمان و دانش آنها را زنده
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 171
(1) کردند (و آن تولد دوم آدمی است) یا اینکه پیغمبر (ص) پدر مؤمنانست و خدیجه مادرشان بحکم آیه گذشته (6 سوره الاحزاب) و غیر مؤمنین از آن بدرند چون عاق این پدر و مادرند بر اثر ترک ولایت امامان بر حق و از حکم فرزندان بیرونند و پیوند برادری میان آنها نیست چنانچه همسران

منافق پیغمبر (ص) از اینکه ام المؤمنین باشند بیرونند، و امیر مؤمنان در روز جنگ بصره (که جنگ جمل باشد) عائشه را طلاق داد تا برای مردم روشن شود که از این حکم بیرونست نسبت به برخی اعتبارات آن و گر چه حرمت ازدواج مؤمنان با او بجای خود مانده است.
زدن رگ" جنبش آنست بسختی یعنی کمترین آزار، و سهر بیداری شبانه است بقول قاموس، و مقصود اینست که بسیار باشد در بعضی شبها بیداری کشند و سببش روشن نیست و آن از دردی باشد که بیک برادری رسد و بسا که بیداری کنایه از اندوه است چون بیشتر لازم آنست.
(2) 5- کافی: بسندش تا جابر جعفی که در برابر امام پنجم (ع) گرفته شدم و گفتم:
قربانت بسا که بی‌آسیبی غمگین شوم تا آنکه خاندانم آن را از چهره‌ام بفهمند و هم دوستم، فرمود: آری ای جابر راستش خدا عز و جل مؤمنان را از سرشت بهشت آفریده و از نسیم روحش در آنها دمیده و از این رو مؤمن برادر مؤمنست از پدر و مادر، و چون بیکی از ارواح در یک شهری غمی رسد این روح هم غمنده شود زیرا از همانها است.
(3) 6- (در این شماره بسندی از جابر نزدیک بهمان مضمون را آورده).
روشنگری ... در محاسن بجای" تقبضت" تنفست آمده یعنی آه کشیدم و غمگین شدم، تا گوید:" ریح روحه" یعنی از نسیم روح خود که در پیغمبران و اوصیاء دمد چنانچه فرموده:
(29 سوره الحجر و 72 سوره ص) و دمیدم در آن از روح خود" یا مقصود: از رحمت ذات خودم چنانچه امام صادق (ع) فرمود: بخدا که شیعه ما از نور خدا آفریده شدند و بسوی او برگردند یا روح را بریح تشبیه کرده برای اینکه در همه تن روانست و باین مناسبت دمیدن را باو نسبت داده ...
(4) و از امام باقر (ع) در تفسیر قول خدا" وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی" که پرسیدند این دمیدن چگونه بوده؟ فرمود: روح چون باد در جنبش است و نامش را از ریح (بمعنی باد) باز گرفتند چون روح هم جنس ریح است و همانا آن را بخود نسبت داده چون او را از میان ارواح دیگر برگزیده بمانند اینکه خانه‌ای از خانه‌ها برگزید و فرمود خانه من، و بیکی از رسولان فرمود:
خلیل من و مانند آنها، و همه اینها آفریده و ساخته شده و تازه پیدا و پرورش یافته و تدبیر

شده‌اند، (1) و بوجه دیگر یعنی از نسیم رحمت خود چنانچه در خبر دیگر آمده: و روان کرد در آنها از نسیم رحمتش" از پدر و از مادر" ظاهرش اینکه طینت را مانند مادر دانسته و روح را مانند پدر و بسا بر عکس نگویند بنا بر این خبر باید همیشه مؤمن غمناک باشد (چون همیشه مؤمنی غمی

دارد).
زیرا ما در جواب گوئیم: بسا که تاثیر در دیگران شرائط دیگر هم دارد که گاهی نابودند چون ارتباط بیشتر این روح با ارواح دیگر چنانچه وارد است که ارواح لشکرهای بسیج شده‌اند آنچه با هم آشنایند بهم پیوندند و آنچه ناآشنا از هم جدا.
و بسا که غم همیشه مؤمن یک سببش این باشد (در این عالم دل بیغم نباشد مترجم)، زیرا یاد کردن برادران سبب آنست ولی شدتش در گاهی بجوریکه برایش عیان گردد برای غم ارواحی است که همگنان اویند یا بسبب غم ارواح شریفه و والا است که مؤثرند در هر جهان خصوص در ارواح شیعه و دل و تن آنان، (2) چنانچه صدوق ره در معانی الاخبار بسندش تا ابی بصیر آورده که گفت: نزد امام ششم (ع) رفتم و یکی از اصحاب خودمان هم با من بود گفتم:
قربانت یا ابن رسول الله راستش که من در غم و اندوه شوم بی‌اینکه سببش را بدانم؟ فرمود:
این غم و شادی از ما است که بشما میرسد چون هر گاه غمی یا سروری در دل ما درآید بر شما هم درآید زیرا ما و شما از نور خدا عز و جل باشیم و ما را و سرشت ما را و سرشت شما را یکی کرده است و اگر سرشت شما چنانی که برگرفته شده بود بجا میماند ما و شما برابر بودیم ولی سرشت شما بسرشت دشمنانتان آمیخت و گر آن نبود شما هرگز یک گناهی هم نمیکردید.
گوید: گفتم: قربانت سرشت و نور ما چنانچه بود بازگردد؟ فرمود: آری ای بنده خدا بمن بگو این پرتو درخشان قرص خورشید که برآید بدان پیوسته است یا از او جداست؟ گفتم قربانت از او جداست: فرمود: آیا چنان نیست که چون خورشید غروب کند و فرو رود بدان برگردد و باو پیوندد؟ گفتم: آری، فرمود: همچنان بخدا شیعه ما از نور خدا آفریده شدند و بدان برمیگردند، بخدا که شما بما پیوسته شوید در روز قیامت، و ما شفاعت کنیم و شفاعت ما پذیراست، و بخدا که شما هم شفاعت کنید و شفاعت شما قبول شود، و کسی از شما نباشد جز که دوزخی در سمت چپ دارد و بهشتی در سمت راست، و دوستانش را به بهشت درآورد و دشمنانش را بدوزخ.
اندیشه و تدبیر کن در این حدیث که اسرار ناآشنائی دارد «1».
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 173
(1) 7- کافی: بسندش تا امام ششم (ع)، فرمود: مؤمن برادر مؤمن است چشم و رهنمای او است، نه خیانتش کند و نه ستمش رساند و نه با او دغلی کند و نه باو وعده دهد و تخلف کند.
بیان: چشم او است" یعنی چون جاسوس وی او را به عیبهایش رهنمائی

کند، یا چون دیده‌اش او را بر خوبیها و بدیهایش رهنمائی کند، (2) و این یکی از معانی گفته پیغمبر (ص) است که: مؤمن آئینه مؤمن است، و بقولی: یعنی خود او است از راه مبالغه یا چون خود او است در عزت و شرف ولی باین معنی مناسب فقرات دیگر نیست، بهوش باش رهنمای او" به هر خیری در دنیا و برای دیگر سرا،" و خیانتش نکند" در مال و در راز و در آبرو" و باو دغلی نکند" در اندرز و در مشورت و در حفظ الغیب و در ارشاد بمصالح" و خلف وعده‌اش نکند" دلالت دارد که این خلف وعده با کمال برادری ناجور است نه اینکه حرامست، مگر که بمعنی نهی از آن باشد و در آن سخنی است ...
(3) 8- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: مؤمن برادر مؤمن است که یک تن باشند که اگر چیزی از آن بدرد آید در همه تن بروز کند، و جان آنها یکی باشد، و راستش جان مؤمن پیوسته‌تر است بخدا از پیوست پرتو خورشید بدان.
(4) در کتاب المؤمن حسین بن سعید بسندش مانند آن از آن حضرت آمده جز که در آن گوید: همه تن آن را دریابد زیرا روحشان از روح خدا عز و جل باشد و راستی که روح مؤمن تا پایان خبر.
روشنگری: چون یک تن" گویا آن حضرت (ع) از برادری به بیگانگی پرداخته یا بیان کرده که برادری آنان چون دیگران نیست بلکه بمانند اعضاء یک تن است که یک روح دارد، و چنانچه بدرد آمدن یک عضو دیگر اعضاء بدرد آیند بدرد آمدن یک مؤمن هم دیگر مؤمنان دردناک و غمنده شوند چنانچه گذشت ...
در کتاب اختصاص آمده که: روح هر دو از روح خداست و این روشنتر است، و مقصود از روح اگر روح حیوانی باشد یعنی پاره‌ای از روح خدا باشند و اگر نفس ناطقه باشد یعنی بسبب روح خدا باشند ...
و مقصود یا بیان پیوستگی کامل دو روح است که گویا یکی باشند یا اینکه دو روح از یک روح پدید شدند که روح امامت و آن نور خداست چنانچه در خبر ابی بصیر از معانی الاخبار گذشت که در حکم شرح این خبر است ....
و بسا که مقصود از روح خدا ذات خدا باشد و اشاره باشد با ارتباط شدید مقربان به

جناب حقتعالی چه که ساعتی هم از پروردگار خود غافل نمانند و از درگاه سبحانی او هر آن و هر ساعت علم و کمال و هدایت بآنها رسد (1) چنانچه در حدیث قدسی آید که: چون دوستش داشتم من خود گوش و چشم و پا و دست و زبانش باشم و ما آن را باندازه فهم خود توضیح خواهیم داد ان شاء الله تعالی و در اینجا رو گرداندیم از آنچه بعضی ایراد کردند و عبارت پردازی نمودند و معنی درستی ندارد.

(2) 9- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: مسلمان برادر مسلمانست، و چشم او و آئینه او و رهنمای او است خیانتش نکند و ستمش نکند و فریبش ندهد، و دروغش نگوید (و دروغگویش نداند) و غیبت او نکند.
روشنگری: آئینه او است" یعنی خوبیهایش را بیان کند تا بجا آرد و بدیهایش را یاد آور شود تا از آنها کناره کند چنانی که کار آئینه باشد، یا خود در آنها بنگرد که هر چه عیب باشد وانهد زیرا آدمی عیب خود را نبیند، و چنین باشند خوبیها (3) و از پیغمبر (ص) روایت است که مؤمن آئینه مؤمن است و این دو تفسیر در آن روا باشد.
راوندی در ضوء الشهاب گفته (و او سید اجل ابو الرضا فضل الله حسنی راوندی کاشانی است و او علامه دهر و امام عصر خود بوده و این کتاب ضوء الشهاب او شرح کتاب شهاب فقیه شافعی معروف بقاضی قضاعی مغربی است که در کلمات قصار پیغمبر (ص) است- از پاورقی ص 270).
آئینه ابزاری است که در آن صورت چیزها دیده شوند، و معنای حدیث اینست که مؤمن برای برادر مؤمن خود هر چه در وجود او است بیان میکند تا اگر خوبست باو خوشامد گوید تا بر او افزاید و اگر زشت است آگاهش کند تا از آن باز ایستد.
و من گویم: یک صوفی گفته: مؤمن دومی در حدیث خداوند است یعنی شخص مؤمن نماینده صفات کمال خدای تعالی شانه میباشد چنانی که در آئینه صورت شخص نقش بندد، و این حدیث دلالت دارد این معنای صوفی مآبانه از خبر نبوی مقصود نیست، و بقولی مقصود این است که هر یک از مؤمنان نماینده صفات دیگر آنانست چون صفات هم دارند مانند ایمان و ارکانش و پیامدها و آثارش، و اخلاق و آدابی که دارند و روشن است که این تفسیر دور از باور است.
و اینکه فرموده او را دروغگو نشمارد نباید که در هر چه گوید باو اعتماد کند و اگر چه بدان اشاره دارد چنانچه در خبر دیگر آمده و دلیل آورده بر آن قول خدای تعالی را (61- سوره برائه) و اعتماد و اعتقاد دارد بمؤمنان."
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 175
(1) و ظاهر اینست که مقصود از مسلم در اینجا مؤمن است برای اعلام باینکه غیر مؤمن در حقیقت مسلمان نیست.
(2) 10- کافی: بسندش تا حفص بن بختری که من نزد امام ششم بودم و مردی بر آن حضرت وارد شد و بمن فرمود: دوستش داری؟ گفتم: آری، بمن فرمود: چرا دوستش نداشته باشی با اینکه برادر تو و همدین تو و یاور تو است در برابر دشمنت و روزیش بر جز تو است.
بیان: چرا دوستش نداشته باشی" تشویق بدوستی و ادامه آنست با او و دیگران هم با بیان سبب و نبودن مانع" برادر تو است" که خدا او را برادر

تو خوانده یا اینکه از جان و سرشت تو آفریده شده و بسا که کلمه همدین تو است تفسیر برادری باشد ...
در برابر دشمنت" از پری و آدمی یا همان آدمی یا شامل هر دو است یا نفس اماره به بدی (3) چنانچه روایت است بدترین دشمنت همان نفس تو است که میان دو پهلویت میباشد.
(4) 11- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که میفرمود: مؤمن برادر پدر و مادری مؤمنست زیرا خدا عز و جل مؤمنان را از سرشت بهشتی آفریده، و در جانشان نسیم بهشت دمیده، از این رو برادر پدر و مادر باشند.
(5) در کتاب المؤمن بسندش از آن حضرت مانندش آورده و در آنست که در صور آنها از نسیم بهشت است.
روشنگری: از نسیم بهشت یعنی از روحی که از بهشت گرفته شده یا بدان وابسته است و بدان روانه است زیرا عقائد و اعمال خوب اثر آنست و بسوی آن، و مضمون آن گذشته.
(6) 12- کافی: بسندش تا جمیل که شنیدم امام ششم (ع) می‌فرموده: مؤمنان خدمتکار همدیگرند، گفتم: چگونه باشد؟ فرمود، بهم سود رسانند- تا آخر حدیث (یا اینکه بهم سود رسانند بنقل حدیث).
بیان: ... بسا که مقصود اینست که مقتضای ایمان همیاریست و خدمت مؤمنان بهم در کارهاشان که این برای آن بنویسد، و این برای آن بخرد، و این برای آن بفروشد و جز این کارها بشرط اینکه قصد تقرب بخدا باشد و برای رعایت ایمان باشد، و اگر برای بردن سود دنیوی باشد خدمت مؤمن نباشد و خدمت بخود باشد (که غیر مؤمن هم میکند).
(7) 13- کافی: بسندش تا فضیل بن یسار که شنیدم امام باقر (ع) میفرمود: چند تا مسلمان بسفری بیرون شدند و راه را گم کردند و سخت تشنه شدند و کفن پوشیدند و به بن درختها چسبیدند و پری سفیدپوش نزدشان آمد و گفت: برخیزید باکی بر شما نیست همین نزدیکی آبست، و برخاستند و آب نوشیدند تا سیراب شدند و باو گفتند: تو کیستی؟ رحمت خدا بر تو
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 176
(1) باد گفت: من یک پریم از آنان که با رسول خدا (ص) بیعت کردند و من خود از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود: مؤمن برادر مؤمن است، چشم او و رهنمای او است نباید در حضور من از میان بروید.
بیان- کفن پوشیدند" یعنی دل بمردن نهادند که بدان یقین کرده بودند و کفن پوشیدند یا جامه را چون کفن بخود چسبانیدند و در یک نسخه، تکنفوا، آمده که نون پیش از فاء است یعنی هر کدام بسوئی رفتند و از هم جدا شدند یا اینکه گرد هم آمدند.
در نهایه گفته در حدیث دعا است که: گذشتند بروش خود مکانفین یعنی در

پناه هم و هم پهلو با هم، و در آنست که: فاکتنفته انا و صاحبی، یعنی من و یارم از دو سو او را در میان داشتیم ...
من یک پریم" طبرسی و دیگران گفتند: هفتاد از پریان نصیبین آمدند نزد رسول خدا (ص) و با آن حضرت بیعت کردند و شماره بیشتری هم روایت شده ... و دلالت دارد که پریان اجسام لطیفی باشند و میتوانند بصورت آدمی در آیند و جز پیغمبران و اوصیاء آنها ببینند، و اشاره دارد که روایت حدیث از پری جائز است.
(2) 14- کافی: بسندش تا فضیل بن یسار که شنیدم امام ششم میفرمود: مسلمان برادر مسلمان است ستمش نکند و او را واننهد (و غیبت او نکند، و خیانتش نکند و محرومش نسازد) (ربعی راوی از قول فضیل گفت:) یکی از یاران ما در مدینه از من پرسید که تو از فضیل این حدیث را شنیدی؟ گوید: باو گفتم: آری، گفت: من خودم از امام ششم (ع) شنیدم میفرمود: مسلمان برادر مسلمانست ستمش نکند، دغلی با او نکند او را واننهد و او را غیبت نکند و باو خیانت نکند و او را محروم نکند.
(شرحی در تفسیر راوی و شرح الفاظ آورده که ترجمه نشد مترجم).
(3) 15- کتاب المؤمن: بسندش از یکی از دو امام (ع) که فرمود: مؤمن (برادر مؤمن است) بمانند یک تن که چون چیزی از آن ساقط شود دیگر اندام را بسوی خود کشد و ویران کند.
(4) 16- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: ارواح قشونهای بسیج شده‌اند بهم بر خورند و یک دیگر را بو کنند چنانچه اسبان یک دیگر را بو کنند، و هر کدام با هم آشنا باشند به هم پیوندند و هر کدام ناآشنایند از هم جدا شوند، و اگر یک مؤمن بمسجدی درآید و در آن مردم بسیاری باشند و جز یک مؤمن میان آنها نباشد روحش بسوی همان مؤمن کشیده شود تا با او بنشیند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 177
(1) بیان: تفسیر جنود مجنده در کتاب السماء و العالم گذشته (و آن را بفارسی ترجمه کردم و بنام آسمان و جهان منتشر شده مترجم).
و در قاموس گفته: تشاما یعنی یکی دیگری را بو کند، و در نهایه گفته: در حدیث علی (ع) است که چون خواست در برابر عمرو بن عبد ودّ بمیدان رود فرمود: بنزد او در آیم و پیش از برخورد در نبرد او را بو کنم و ببینم چه دارد، گویند بو کشیدم فلانی را یعنی باو نزدیک شدم و از او شناسائی کردم برای فهمیدن حال او ...
(2) 17- همان: بسندش از امام ششم (ع) فرمود نه، بخدا که مؤمن مؤمن نباشد هرگز تا نسبت به برادرش چون یک تن باشد که اگر رگی از او زده شد رگهای دیگر برایش ناراحت شوند و ویران گردند.
(3) 18- همان: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: هر چیزی بچیزی

آسایش دارد و مؤمن به برادر مؤمنش آسایش دارد چنانچه پرنده بهمگنان خودش.
(4) 19- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: مؤمنان در نیکی با هم و مهربانی با هم و توجه بهم چون یک تن باشند که چون دردی گیرد همه اعضاء تن در بیخوابی و تب بدنبال او کشیده شوند.
(5)

باب هفدهم: در فضیلت برادری در راه خدا و اینکه مؤمنان برادر یک دیگرند

و در سبب آن: آیه قرآن مجید:

(6) 10- (سوره الحجرات): جز این نیست که مؤمنان برادرند پس اصلاح کنید میان دو برادر خود (که با هم در ستیزند).

(7) 1- خصال و عیون بهمان سه سند: از امام رضا تا رسول خدا (ص) فرمود شش تا از مردانگی است سه آنها در وطن و سه دیگر در سفر اما آنچه در وطن است خواندن قرآن خدا و آباد کردن مساجد خدا و بدست آوردن برادرانی در راه خدا عز و جل، و اما آنچه در سفر است بخشیدن از توشه و خوشخوئی و شوخی در جز گناهان.
(8) 2- امالی طوسی: در ضمن وصیت علی (ع) است هنگام وفاتش که: برادری کن با برادران در راه خدا و دوست دار خوب را برای اینکه خوب است.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 178
(1) 3- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که برنگردد مسجد رو بکمتر از سه بهره: یا دعائی کند که خدا بدو ببهشت برد یا دعائی که بدان خدا بلائی از او بگرداند و یا برادری که در راه خدا از او سود برد سپس فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: بدست نیاورد مرد مسلمان پس از سود مسلمانی مانند برادری که در راه خدا از او سود برد.
(2) 4- همان بسندش تا امام رضا (ع) که فرمود: هر که بدست آورد برادری در راه خدا خانه‌ای در بهشت بدست آورده.
5- ثواب الاعمال: بسندش (همان را با همان لفظ و و معنا آورده).
(3) 6- محاسن: بسندش از جابر جعفی که برابر امام باقر (ع) آهی کشیدم و گفتم یا ابن رسول الله من اندوهگین میشوم بی‌آنکه آسیبی بمن رسیده باشد یا بدی بمن رخ داده باشد تا آنجا که خانواده‌ام آن را در چهره من بفهمند و رفیقم بفهمد، فرمود: آری ای جابر گفتم: این حالت برای چیست یا ابن رسول الله؟ فرمود: تو را بآن چه کار گفتم، دوست دارم آن را بدانم فرمود: ای جابر راستش خدا مؤمنان را از سرشت بهشت آفریده و در آنها از نسیم روح خود روان کرده از این رو مؤمن برادر مؤمن است از پدر و مادرش، و چون بیکی از این ارواح در یک بلدی چیز غم‌آوری رسد همه ارواح بر او غمگین شوند چون که از آنند.
(4) 7- همان: بسندش از امام باقر (ع) فرمود: مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است زیرا خدا آفریده سرشت آنها را از هفت آسمان که سرشت بهشتها است سپس این آیه را خواند (29 سوره الفتح)" مهربانند بهمدیگر" و آیا مهربان میباشد جز نیکی‌کننده و صله دهنده، (5) و در حدیث دیگر است که: روان کرد در آنها از نسیم رحمت خود.
(6) 8- همان: بسندش تا امام باقر (ع)، فرمود: مؤمن برادر پدر و مادری

مؤمن است و این برای آنست که خدا تبارک و تعالی آفریده مؤمن را از سرشت بهشتهای هفت آسمان و روان کرده در او از نسیم رحمتش و از این رو وی برادر پدر و مادری او باشد.
(7) 9- اختصاص: امام صادق (ع) فرمود: مؤمن برادر مؤمن است و هر دو یک تن باشند که اگر یکی را دردی گیرد آن درد در همه تن یافت شود، و راستی که روحشان از روح خداست و روح مؤمن پیوسته‌تر است بروح خدا از پیوستگی پرتو خورشید بدان.
(8) 10- از کتاب قضاء حقوق مؤمنین صوری، بسندش از جعفر بن محمد بن ابی فاطمه که امام ششم (ع) بمن فرمود: ای ابن ابی فاطمه یک بنده خدا نیکی کن باشد به خویشانش و از عمرش بجا نباشد جز سه سال و خدا آن را سی و سه سال گرداند، و بنده‌ای هم برای اینکه نسبت بخویشانش عاق است و حق آنها را رعایت نمیکند از عمرش سی و سه سال مانده باشد و خدا

آن را سه سال کند (1) و این آیه را خواند (39 سوره الرعد) محو کند خدا آنچه خواهد و هم برجا دارد و نزد او است ام الکتاب" گوید: گفتم: قربانت اگر خویشی ندارد و آن حضرت نگاهی خشم‌آلود بمن کرد و با تشر بمن فرمود: ای پسر ابی فاطمه خویشی نباشد جز در رحم چسبانی همه مؤمنان بیکدیگر اولی هستند در کتاب خدا (گویا مقصود آیه 71 سوره البرائه است که فرماید مؤمنین و مؤمنات اولیاء یک دیگرند مترجم).
مؤمن حق دارد بمؤمن که باو نیکی کند فریضه خدائیست ای پسر ابی فاطمه با هم نیکی کنید و با هم صله کنید تا خدا مرگ شما را پس اندازد و مال شما را بیفزاید و بشما در همه امورتان عافیت دهد، و راستی که نماز و روزه و تقرب شماها بخدا برتر است از نماز جز شما سپس این آیه را خواند (106- سوره یوسف) و ایمان نیاورد بخدا بیشتر آنها جز که آنان دچار شرک باشند.
(2) 11- نوادر راوندی: بسندش از امام کاظم (ع) از پدرانش تا رسول خدا (ص) که فرمود:
هر که دست برادری در راه خدا دهد خدا باو حوریه‌ای بزنی دهد.
(3) 12- نهج البلاغه: فرمود: (ع) درمانده‌ترین مردم آنکه از بدست آوردن برادرانی درمانده باشد، و درمانده‌تر از او کسی که از دست بدهد آن برادری که دارد.
(4) 13- کنز کراجکی: امیر المؤمنین (ع) سروده:
نشمار هزار دوست و یارت بسیار یک دشمن خویش را تو بسیار شمار
(5) 14- عده الداعی: پیغمبر (ص) که فرمود: خدا دوستی و برادری میان دو مؤمن پدید نیاورد جز که برای هر کدام درجه‌ای پدید آورد، و از آن

حضرتست (ص) که هر که یک برادر دینی بدست آرد خانه‌ای در بهشت بدست آورده.
(6) و بروایت عمرو بن شمر تا امام باقر (ع) فرمود: دو مؤمن که در راه خدا با هم برادرند یکیشان در بهشت درجه بالاتری دارد پس میگوید: پروردگارا راستی یار من مرا بفرمانبری از تو وامیداشت و از نافرمانیت باز میداشت، و مرا به آنچه نزد تو است تشویق میکرد مرا با او در این درجه همراه کن و خدا آنها را همراه کند، و دو منافق باشند که یکی از آنها به درک پائین‌تر دوزخ است از یارش و گوید پروردگارا راستی فلانی مرا به نافرمانی تو وامیداشت و از طاعتت باز میداشت و برکنار میکرد مرا از آنچه در نزد تو است و از ملاقات تو مرا بر حذر نمیکرد او را با من در درک پائین‌تر همراه کن و خدا آنها را همراه کند و این آیه را خواند:
(67 سوره الزخرف) دوستان در آن روز دشمن یک دیگرند جز متقیان.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 180
(1)

: (2) 1- امالی طوسی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: نگاه بعالم عبادتست، نگاه به امام عادل عبادت است، نگاه بپدر و مادر از روی مهربانی و رحمت عبادت است، و نگاه به برادر دینی عبادت است.
(3) 2- رجال کشی: بسندش تا بشیر دهان که امام صادق (ع) به محمد بن بکیر ثقفی فرمود:
تو در باره مفضل بن عمر چه میگوئی؟ گفت: امید است در باره‌اش چه گویم اگر در گردنش صلیب بینم و بر کمرش زنار دانم که او در راه راست است پس از آنکه شنیدم تو در باره او چه میگوئی بشیر- ره- گفت: ولی حجر بن زائده و عمر بن جذاعه نزد من آمدند و او را در بر من دشنام میدادند و من بآنها گفتم: این کار را نکنید و نپذیرفتند، و از آنها خواهش کردم و بآنها خبر دادم که خودداری از بدگوئی باو حاجت من است و نپذیرفتند، خدا آنها را نیامرزد اما اگر من به آنها احترام میکردم هر که مرا محترم میدانست بآنها احترام میکرد.
کثیر عزه در دوستیش بدان معشوقه راستگوتر بود از دوستی آن دو با من آنجا که گوید:
او در نهان داند که من دوستش میدارم* و آنگاه که احترامم نکند خاطرخواه او اما اگر من آنها را احترام میکردم بآنها احترام میکرد هر که خاطرخواه من بود.
(4) 3- اختصاص: امام صادق (ع) فرمود: از دین دوستی مرد است که برادرش را دوست دارد.
(5) 4- همان: تا امام صادق (ع) فرمود: دوستی نیکان مر نیکان را ثواب نیکانست، و دوستی بدکاران مر نیکان را فضیلت نیکانست و دشمنی بدکاران با نیکان زینت نیکانست و دشمنی نیکان مر بدکاران را رسوائی بدکارانست.
(6) 5- از کتاب قضاء حقوق: امام ششم بیکی از اصحابش پس از سخنی که با او داشت فرمود: راستی مؤمنان وابسته بما و شیعه ما تا بهم برخوردارند پیوسته خدا رو بسوی آنها دارد تا از هم جدا شوند و پیوسته گناهانشان فرو ریزد چنانچه برگ فرو ریزد و پیوسته دست خدا به همراه دست آنست که بیشتر یارش را دوست دارد.
(7) 6- نوادر راوندی: بسندش تا از رسول خدا (ص) که مؤمن بیارامد با مؤمن چنانچه دل تشنه بیارامد با آب خنک.
(8) و بهمین سند آورده که: رسول خدا (ص) فرمود: ایها الناس حلال من حلال است تا روز

قیامت، (1) و حرام من حرام است تا روز قیامت آگاه که خدا عز و جل هر دو را در قرآن خود بیان کرده و من هم در روش و سنتم بیان کردم و میان این دو شبهه باشد از شیطان و بدعتها پس از من، هر که آنها را وانهد امر دینش خوبست و هم مردانگی و آبرویش بجا است و هر که به آنها آلوده شود و در آنها اندر شود و از آنها پیروی کند چون کسی باشد که گوسفندش را نزدیک غرقگاه چراند و هر که چنین کند نفسش او را بکشاند تا آنها را در غرقگاه بچراند آگاه که هر پادشاهی را غرقگاهی باشد آگاه که غرقگاه خدا عز و جل محرمات او است خود را از غرقگاه خدا و محرماتش برکنار دارید، آگاه که دوست داشتن مؤمن بزرگترین پایه ایمان است آگاه که هر که در راه خدا دوست دارد و در راه خدا دشمن دارد، و برای خدا بدهد و برای خدا عز و جل دریغ کند از مؤمنان پاک است نزد خدا تبارک و تعالی آگاه که دو مؤمن چون برای خدا عز و جل هم را دوست دارند و با هم یک دل باشند برای خدا چون یک تن باشند که اگر جایی از تن یکیشان درد گیرد دیگری در همان جا درد آن را دریابد.
(2)

(3) 1- امالی طوسی: بسندش تا سدیر که گفتم: بامام ششم (ع) من بمردی برخورم که او را ندیدم و او هم مرا ندیده در زمانی که گذشته تا امروز دیدار که او خوب دوست دارم و چون با او سخن گویم دریابم که او هم چون من مرا دوست میدارد و بمن همین را میگوید فرمود:
ای سدیر درست گفتی دلهای نیکان بهم درآمیزند هنگام برخورد و اگر چه بهم با زبان اظهار دوستی نداشتند بسرعت آمیختن قطره‌های باران با آب جویها، و راستی دوری دل نابکاران از هم هنگام برخوردشان و اگر چه با زبان اظهار دوستی کنند چون دوری دل حیوانات بهیمه است از مهر بهم و گر چه مدت دراز در یک چراگاه باشند.
(4) 2- خصال: بسندش تا امام باقر (ع) که مردی در بصره برابر امیر مؤمنان ایستاد و گفت ای امیر مؤمنان بما گزارش ده از وضع برادران، فرمود: برادران دو دسته‌اند برادران مورد اعتماد، و برادران خوشرو و خوشگو اما برادران مورد اعتماد دست و بال و اهل و مالند، و اگر به برادرت اعتماد داری از مال و تنت باو بخشش کن، و یک دل باش با هر که یک دل است، و دشمن دارد هر که او را دشمن دارد، و راز و عیبش را بپوش و نیکی او را فاش کن و بدان ای

پرسشگر که آنها از کبریت احمر کمیابترند، (1) و اما برادران خوشرو و خوشگو لذت خود را از معاشرت با آنها ببر و آن را از آنها دریغ مکن، و از دل آنها هم بیش از آن مخواه و بدانها ببخش آنچه از خوشروئی و خوشگوئی و خوشزبانی بتو ببخشند.
(2) اختصاص: بسندی تا امام باقر مانندش را آورده 3- مصباح الشریعه: امام صادق (ع) فرمود: سه چیز در هر زمانی کمیابند: برادر در راه خدا، و همسر خوب و مهربان در راه خدا، و فرزند رشید خردمند، هر کس بیکی از این سه تا رسد بخیر دارین رسیده و بهره کامل از دنیا در غلطیده، و حذر کن از کسی که یار تو شود برای طمع یا از ترس یا دلخواه یا برای خورد و چرا، و بجو برادری پرهیزکاران را و گر چه در ظلمات باشد و عمرت در آن بسر رسانی که خدا عز و جل نیافریده در روی زمین بهتر از آنان پس از پیغمبران و اولیاء و خدا نعمتی به بنده خود بمانند توفیق هم‌صحبتی آنان نداده، خدا عز و جل فرموده (67 سوره الزخرف) دوستان آن روزه دشمن یک دگر باشند جز پرهیزکاران.
و گمانم اینکه هر که در این زمان ما دوستی بی‌عیب جوید بی‌دوست بماند، نبینی سرآمد کرامتی که خدا پیغمبرانش را بدان گرامی داشته هنگام

دعوت آنها دوستی امین یا ولی و جانشین است، و همچنین والاتر چیزی که خدا بدان دوستان و اولیاء و امناء خود را گرامی داشته صحبت و همراهی با پیغمبران او است، و این دلیل است که در هر دو جهان نعمتی والاتر و زیباتر و پاکتر و بهتر و شایسته‌تر از صحبت برای خدا و برادری برای رضای او نباشد.
(3) 4- اختصاص: امام صادق (ع) فرمود: دوستتر برادرانم نزد من آنکه عیب مرا بمن پیشکش کند.
(4)

و در احترام مؤمنان و شاد کردن آنان.
و در گرامیداشت مؤمنان و لطف بآنان و گره‌گشاهی از امور آنان و در اهمیت دادن بکار مؤمنان.
(5) 1- ثواب الاعمال و امالی صدوق: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: خدا عز و جل به داود (ع) وحی کرد که یک بنده من یک حسنه بمن آرد و من بهشتم را باو روا دارم، داود (ع) گفت: پروردگارا آن حسنه چه باشد؟ فرمود: بنده مؤمنم را شاد کند و گر چه با یک دانه خرما
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 183
باشد.
(1) گوید داود گفت: شایسته است برای کسی که تو را شناخت که از تو امید خودش نبرد.
(2) 2- قرب الاسناد: بسندش تا آنکه گوید پرسش شد از رسول خدا (ص) که کدام عمل بهتر است نزد خدا؟ فرمود: دنبال کردن شادی مسلمان، و گفته شد یا رسول الله دنبال کردن شادی مسلمان چه باشد؟ فرمود: سیر کردن گرسنگی او، و گشودن گره گرفتاری او، و پرداختن وام او.
(3) 3- امالی طوسی: بسندش تا سدیر که گفت نزد امام ششم (ع) بودم و مؤمن و حق واجب او ذکر شد و آن حضرت رو بمن کرد و فرمود: ای ابو الفضل برایت باز نگویم حال مؤمن را بدرگاه خدا؟ گفتم: چرا قربانت بفرما فرمود چون خدا جان مؤمن را بگیرد دو فرشته پاسدار او بآسمان بالا روند و گویند: پروردگارا بنده‌ات و چه خوب بنده‌ای بود، زود طاعت بود و کند معصیت، و تو جانش را گرفتی بسوی خود، بما پس از او چه فرمانی میدهی؟ خداوند جلیل جبار میفرماید: فرود شوید بدنیا و نزد گوینده‌ام بمانید و تمجید و تسبیح و تهلیل و تکبیر مرا بگوئید و ثوابش را برای بنده من بنویسید تا وقتی او را از گورش برانگیزم.
سپس بمن فرمود، برایت افزون نکنم؟ گفتم: چرا فرمود: چون خدا بنده خود را از گورش برانگیزد نمونه‌ای با او بدر آید و هر گاه که آن مؤمن هراسی از هراسهای روز قیامت را بیند آن نمونه گوید بیتابی مکن: عم مخور مژده گیر بشادی و کرامت خداوند سبحان تا آنکه برابر خدا عز و جل بایستد و حساب او را بآسانی برسد و فرمان بهشت باو بدهد و آن نمونه جلو او باشد و مؤمن باو گوید چه خوب است آنکه با من از گورم بدر آمد، پیوسته مرا بشادمانی و کرامت خدا عز و جل مژده دادی تا انجام شد، بگو تو که باشی؟ آن نمونه گوید: من همان شادی هستم که در دنیا بدل برادر مؤمنت درآوردی، خدا مرا آفرید تا بتو مژده دهم.

مجالس مفید از ابن قولویه مانندش را آورده ثواب الاعمال: بسندش مانندش را آورده (4) ثواب الاعمال قسمت آخر حدیث را از چون برانگیزد خدا مؤمن را از گورش، تا آخر خبر آورده.
من گویم برخی اخبار هم در باب اطعام مؤمن خواهد آمد.
(5) 4- امالی صدوق: بسندش از مشمعل اسدی: که گفت: یک سال برای حج بیرون شدم و بسوی امام صادق جعفر بن محمد (ع) برگشتم بمن فرمود: از کجا آمدی ای مشمعل؟ گفتم:
قربانت در حج بودم، فرمود: میدانی حاجی چه ثوابی دارد؟ گفتم نه تا شما بمن بیاموزید
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 184
(1) فرمود: چون بنده خدا هفت بار گرد این خانه طواف کند و دو رکعت نماز طواف را بخواند و سعی کند میان صفا و مروه خدا شش هزار حسنه برایش بنویسد، و شش هزار گناه از او فرو ریزد و شش هزار درجه از او بالا برد، و شش هزار حاجت از او برآورد در دنیا و بمانند آن ذخیره کند برای آخرتش، گفتم بآن حضرت: قربانت این البته که بسیار است، فرمود بتو ثوابی پیش از این خبر ندهم؟ گوید: گفتم: چرا فرمود: برآوردن یک حاجت شخص مؤمن برتر است از یک حجه و یک حجه و یک حجه و شمرد تا ده حجت.
(2) 5- همان: بسندش تا ابی الاعز نخاس که شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: برآوردن حاجت مؤمن برتر است از هزار حج مقبول با همه آدابش و از آزاد کردن هزار بنده برای رضای خدا، و پیشکش هزار است در راه خدا با زینتها و دهانه‌های آنها.
(3) 6- قرب الاسناد: بسندش تا پیغمبر (ص) که فرمود: بخدا برآوردن حاجت یک مؤمن بهتر است از روزه یک ماه یا اعتکافش.
(4) 7- همان: بهمان سند از پیغمبر (ص) فرمود: هر که حاجت مؤمنی را برآورد خدا حوائج بسیار از او برآورد که کمترشان بهشت است.
(5) 8- همان: بسندش از امام صادق (ع) فرمود: مؤمن حاجتی از مؤمنی برآورده نکند جز که خدا تبارک و تعالی او را فریاد زند ثواب تو بر من است و بکمتر از بهشت برای تو رضایت ندهم.
گویم: در باب نوادر احوال پیمبران و جز آن گذشت خبر پیغمبر (ص) که خدا او را به چیزهائی فرمان داده.
(6) 9- عیون بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: راستی مردی از من حاجتی خواهد و من برای برآوردنش پیشدستی کنم مبادا از آن بی‌نیاز گردد و زمینه‌اش از دست برود.
(7) 10- معانی الاخبار: بسندش از زراره که شنیدم امام باقر (ع) میفرمود: هر که آن کند که باو شده همانا پاداش برابر داده، و هر که دو

برابر کند شاکر باشد، و هر که شاکر است ارجمند است، و هر که بداند هر خوبی کند بخود کرده باشد شکر و قدردانی مردم را کمبود نشمارد و از آنها مودت بیشتر نخواهد، و بدان که هر که حاجتی از تو خواهد آبرویش را در برابر تو محترم نشمرده و تو آبروی خود را گرامی دار و او را بی‌جواب مگذار.
(8) 11- امالی طوسی: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: هر که در کار انجام حاجت برادر مؤمن خود باشد خدا در کار انجام حاجت او هست تا در آن کار است.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 185
(1) 12- همان: بسندش از امام صادق (ع) فرمود: خدا عز و جل آبرومندانی میان خلقش آفریده و آنان را در روی زمین بدنبال حوائج برادرانشان کشانده و سپاس را بزرگواری دانند خدا عز و جل دوست دارد اخلاق ارجمند را، و در ضمن خطاب به پیغمبرش باو فرموده: ای محمد (آیه 4 سوره القلم) راستی که تو بر خلق عظیمی استواری" فرمود: مقصود سخاوت و خوشخوئی است.
(2) 13- مشکاة الانوار، از امام صادق (ع) فرمود: با مردم دغلی نکند تا بی‌یار بمانی، (3) و از او است که فرمود مؤمن برادر مؤمن است ستمش نکند و او را واننهد و با او دغلی نکند و غیبت او نکند و باو خیانت نکند و باو دروغ نگوید.
(4) فرمود (ع) نسزد که مؤمن در هراس باشد از برادر مؤمن خود و دیگران زیرا مؤمن در سایه دینش عزیز و با قدرت است (5) و از آن حضرت است که احترام میان خود و برادرت را از میان مبر که آن حیا را از میان بردارد و رعایت احترام مردانگی را برپا دارد (6) و از امام ششم (ع) که فرمود: چون یکی از شماها در تنگنا افتاد ببرادرش خبر دهد و بضرر خود کمک نکند.
(7) و از آن حضرت (ع) که: هر کس دین خدا را بزرگ داند حق برادران را بزرگ شمارد، و هر کس دینش را سبک گیرد برادرانش را هم سبک شمارد (8) و از آن حضرت است که هر که برادرش از او حاجتی خواهد از روی نداری و او دریغ کند از وی با امکان و دارائی که خودش بتواند آن را برآورده کند یا از دیگری کمک گیرد خدا روز قیامت او را محشور کند دست به گردن بسته تا خدا از حساب خلق فارغ شود (9) و از آن حضرت است که هر که با برادر مؤمنش برای انجام حاجت او برود و خیرخواه او نباشد بخدا و رسولش خیانت کرده.
(10) و از امام باقر (ع) فرمود: بایست است بر مؤمن نصیحت، (11) از حماد بن عثمان که نزد امام ششم (ع) بودم که مردی از یاران ما بر او وارد شد و آن حضرت باو فرمود: چرا برادرت از تو شکایت دارد؟ گفت

گله‌اش از اینست که من همه حقم را از او دریافت کردم، فرمود: گویا تو گرفتن حق خود را از او بدی باو ندانی؟ میدانی آنچه خدا عز و جل در قرآن یاد کرده که (21 سوره الرعد) میترسند از بدی حساب" آیا میترسند که خدا جل ثنائه بر آنها جور کند، نه بخدا از آن نترسند و همانا میترسند که خدا بر آنها خرده‌گیری کند و آن را بدی حساب نامیده، آری هر که به برادرش خرده‌گیری کند باو بد کرده.
(12) و از جعفر بن محمد بن مالک بروایتی که آن را برآورده تا آنجا که راوی گوید: بامام ششم گفتم: برادران ما متصدی کار شیطان شوند (کارمندی دولت جائر) براشان دعا کنیم؟ فرمود:

بشما (شیعه) سودی میرسانند؟ گفتم: نه، فرمود: از آنها بیزار باشید من از آنها بیزارم.
(1) 14- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که میفرمود: رسول خدا (ص) فرمود: هر که مؤمنی را شاد کند مرا شاد کرده و هر که مرا شاد کند البته که خدا را شاد کرده.
بیان: خدا را بحقیقت شادی نباشد و مقصود اثر شادیست که لطف و رحمت است یا به اعتبار اینست که چون خدای تعالی با اولیاء خود پیداست شادی آنان را بحساب خود گذاشته و خشم آنان را بجای خشم خود نهاده و ستم بر آنان را چون ستم بخود چنانچه در خبر آمده ما و شادی مؤمن بانجام کارهای شادی‌آور است چون پرداخت وام او یا خرجی دادن باو و یا پوشیدن تن او یا سیر کردن شکم گرسنه او، یا گرهگشائی از گرفتاری او، یا برآوردن حاجت او یا پذیرش خواهش او، و بقولی مقصود جمع‌آوری کار پریشان مؤمن است که مایه شادی او است.
(2) 15- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که فرمود: لبخند بروی برادر مؤمن حسنه است، و دفع آزار از او حسنه است، و خدا عبادتی نشده که دوستتر داشته باشد از شاد کردن مؤمن.
بیان: حسنه یعنی سبب ثواب، بقول نهایه قذی خرده خاک یا کاه یا چرک و جز آنست که در چشم با آب و نوشیدنی افتد و در حدیث پیغمبر است که جماعتی بر خار در چشم فراهم آمدند یعنی مایه فسادند.
(3) 16- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که میفرمود: در ضمن مناجات خدا با بنده‌اش فرمود: راستی برایم بندهایند که بهشتم را بر آنها روا دارم و آنها را در آن حاکم سازم (که هر طور بخواهند باشند) موسی گفت: پروردگارا آنها کیانند که بهشت را بر آنها روا داری و در آن حاکم سازی؟ فرمود: هر که مؤمنی را شاد کند.
سپس آن حضرت فرمود: مؤمنی در کشور حاکم جباری بود و آن حاکم بوی دست انداخت و مؤمن از او گریخت و کشور بت‌پرستان رفت و بمنزل یک

بت‌پرست وارد شد و وی او را سایه سری داد و با او خوش برخورد و او را مهمان خود کرد و پذیرائی نمود و چون مرگ آن بت پرست رسید خدا عز و جل باو وحی کرد که: بعزت و جلالم سوگند اگر تو را در بهشتم جایی بود تو را در آن جا میدادم ولی آن حرامست بر کسی که مشرک بمن بمیرد ولی ای آتش از او دور شو و او را نیازار، و خوراک او را در بامداد و پسین بیاورند، راوی گوید: گفتم در بهشت؟
فرمود: از هر جا خدا خواهد.
(4) بیان: بهشتم را روا کنم براشان یعنی چیزی جلو آنها را نگیرد از ورود بدان یا اینکه هر
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 187
(1) جای آن خواهند جای گیرند چنانچه خدا از آنها گزارش داده که (74 سوره الزمر) سپاس از آن خداست که بهشت را بما ارث داد تا جا گیریم در آن بهشت هر جا که بخواهیم و چه خوبست مزد کارکنان (خدا).
و آنان را در آن حاکم سازد" یعنی بر فرشته‌ها و حور و غلمان بهر چه خواهند فرمان دهند، یا هر که را خواهند شفاعت کنند و به بهشت درآورند (از این پس شرح لغت است که بدان نیازی نیست مترجم).
(2) 17- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: محبوبترین عمل نزد خدا شاد کردن مؤمن است.
(3) 18- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: خدا عز و جل وحی کرد بداود (ع) که یکی از بنده‌هایم حسنه‌ای آورد که بدان بهشتم را برایش مباح کنم، و داود گفت: پروردگارا آن حسنه چه باشد؟ فرمود: برای بنده مؤمنم شادی آورد و لو با یک دانه خرما، داود گفت:
پروردگارا باید هر که ترا شناخت امیدش را از تو نبرد.
بیان: بسا که شادی آوردن نمونه باشد برای هر کردار خوب مقبول چنانچه وارد است هر که خدا از او یک عمل را قبول کند او را عذاب نکند.
(4) 19- بسندش تا امام ششم که فرمود: هر کدام شما مؤمنی را شاد کند در دل نگیرد که تنها او را شاد کرده بلکه بخدا که ما را هم شاد کرده بلکه بخدا که رسول خدا (ص) را هم شاد کرده.
(5) 20- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که میفرمود: دوستتر اعمال نزد خدا عز و جل شاد کردن مؤمن است بیک سیر کردن مسلمانی یا پرداخت وام او.
بیان: مقصود از مسلمان در اینجا همان مؤمن است و اشعار دارد باینکه ایمان نمائی کافی است برای آن و این دو تا نمونه‌اند.
(6) 21- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: در حدیثی طولانی چون خدا بنده مؤمنش را از گور برانگیزد با او نمونه‌ای بدر آید که جلو او باشد و هر جا مؤمن هراسی از هراسهای عرصه قیامت را بیند آن نمونه

باو گوید: نترس، غم مخور، مژده گیر بشادی و احترام از خدا عز و جل تا بایستد آن مؤمن در پیشگاه خدا عز و جل و حساب آسانی از او بکند و فرمان بهشت باو بدهد و آن نمونه در جلو او باشد و مؤمن باو گوید: رحمت خدا بر تو چه خوب چیزی که با من از گورم بدر آمدی و پیوسته بمن مژده شادی و احترام از خدادادی تا آن را دیدم

(1) بگو که تو کیستی؟ در پاسخ گوید: من همان شادیم که در دنیا به برادر مؤمن خود دادی، خدا عز و جل مرا از آن آفریده تا بتو مژده دهم.
(2) بیان: مثال (که آن را بنمونه ترجمه کردیم) بقول شیخ بهائی قد صورت است و گفته:
یقدم بر وزن یکرم یعنی او را دلیر میکند که نترسد و بسا که بر وزن ینصر باشد یعنی جلو او باشد (چنانچه ترجمه شد) چنانی که خدا فرموده (98 سوره هود) جلو باشد بر قوم خود در روز قیامت" تا گوید:" من همان شادیم" بقول شیخ نامبرده: دلالت دارد بر تجسم اعمال در آخرت، و خبری هم آمده که اعتقادات هم مجسم میشوند، و اعمال خوب و اعتقادهای درست بصورتهای درخشان و زیبا پدید شوند و برای صاحبان خود مایه شادی و خرمی کامل باشند و کارهای بد و عقیده‌های نادرست بصورتهای تاریک و زشت پدید شوند و مایه اندوه و درد بی‌پایان گردند چنانچه گروهی از مفسران در تفسیر آیه (30 سوره آل عمران) گفتند که روزی که دریابد هر کس آنچه کرده از خوبی حاضر شده و آنچه کرده از بدی دوست دارد میان او و آن کردار بد امد بعیدی باشد" و بدان رهنماید قول خدای تعالی (6- 8 سوره الزلزال) و روزی که باز گردند مردم پراکنده (دسته دسته) تا بینند اعمال خود را پس هر کس مثقال ذره‌ای کار خوب کرده آن را بیند، و هر کس باندازه مثقال از کار بد کرده آن را بیند، و هر که گفته مقصود اینست که سزای آن عمل را بیند دور افتاده از حق پایان کلام شیخ.
و من گویم: بسا معنی اینکه گوید من شادیم اینست که به سبب شادی آفریده شدم نه خود او باشد چنانچه دلیل آنست که گفته: خدا مرا از آن آفریده و حاصل آنکه می‌شود آیات و اخبار در این باره را تفسیر کرد باینکه خدای تعالی در برابر اعمال خوب صورتهای خوب آفریند تا خوبی آنها را بمردم آشکار کند، و در برابر اعمال بد صورتهای زشت آفریند تا زشتیهای آنها را بنماید و نیازی نیست بگفتاری مخالف خود که درست نیاید جز با تاویل معاد و اینکه معاد با قالب مثالی است نه همان جسد دنیوی و برگشت آن بیک امور خیالی است نه حقیقی و اشاره دارد بدان اینکه دنیا و آخرت را تشبیه کنند به دو حالت خواب و بیداری و گویند که امور عرضی چون اعمال در حال بیداری جسم باشند در حال خواب، و این مایه بیدینی و بیرون شدن از مسلمانیست، و بسیاری از یاران متاخرین ما پیرو

فیلسوفان دیرین و متاخرین و مشائین و اشراقیین شدند در مذهب آنان، و غفلت کردند از اینکه لازم آن مخالفت با ضروریات دین است و خدا است توفیق‌بخش پایداری بر حق و یقین ...
(3) 22- کافی: بسندش تا محمد بن جمهور که نجاشی یک دهقان بود و کارگزار اهواز و فارس
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 189
(1) شد و یکی از کارمندان او بامام ششم گفت: در دفتر نجاشی بر من بدهی مالیاتی است و او مؤمن است و فرمانبر از شما است اگر صلاح بینی برای من نامه باو بنویسی گوید امام ششم برای او نوشت:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ شاد کن برادرت را تا خدا شادت کند گوید: چون نامه او رسید در مجلس رسمی خود بود و آورنده صبر کرد تا خلوت شد و نامه را بدست او داد و گفت این نامه امام ششم (ع) است، و نجاشی آن را بوسید و بر دیده خود نهاد و باو گفت: چه حاجتی داری؟ گفت بدهی خراج در دفتر تو دارم، باو گفت: چه اندازه است؟ پاسخ داد ده هزار درهم، و او دفتردار خود را خواست و فرمودش آن را بپردازد و از دفتر بیرون کشد، و فرمود:
برای سال آینده هم این مبلغ را برای او ثبت کنند و بآورنده نامه گفت: آیا تو را شاد کردم؟
گفت: آری قربانت، و فرمود مرکبی و کنیزی و غلامی هم باو دادند و یک دست جامه هم بدان افزودند با جامه‌دان، در هر بار میگفت: آیا تو را شاد کردم او هم میگفت: آری قربانت، و هر بار که میگفت: آری برایش افزون میکرد تا فارغ شد، سپس باو گفت: فرش این اتاقی را که من در آن نشستم با خود ببر چون که نامه مولایم را در آن بدستم دادی و هر حاجتی داری پیش من بیاور، گوید آن را انجام داد و از آن پس بدر آمد و بار دگر بحضور امام ششم (ع) رسید و داستان را چنانچه بود برای آن حضرت باز گفت، و آن حضرت بآنچه انجام داده بود شاد شد و آن مرد گفت: یا ابن رسول الله گویا آنچه با من انجام داده بخوبی شما را شاد کرد فرمود:
آری بخدا البته که خدا و رسولش را هم شاد کرده.
(2) روشنگری: از کتب رجال برآید که نام این نجاشی عبد الله است و هشتمین پدر احمد ابن علی نجاشی مؤلف رجال مشهور است و بقول قاموس نجاشی بیاء تشدیددار است و بی‌تشدید شیواتر است و نونش زیر دارد یا شیواتر است.
دهقان: لفظ عربی شده است و بکدخدای ده و بر بازارگان، و صاحب مال و ده بکار رود ...
اهواز بقول قاموس نه بخش است میان بصره و فارس که هر کدام را نامی است و همه را اهواز خوانند و مفرد ندارد و آنها رامهرمز، عسکر،

مکرم، شوشتر، جندیسابور و شوش، سرق، نهرتیری، ایذج و مناذرند.
دیوان دفتر حساب مالیات است و حقوق قشون و بقول مصباح معرب است و اصل آن دوان است که جمع آن دواوین آمده، و گفتند عمر نخست کس است که دواوین عرب را برای کارمندان و دیگران بنیاد کرده.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 190
(1) خراج: آنچه که سلطان از زمینها ستاند و کرایه زمینها که بزور فتح شده (و از آن دولت اسلام است).
(در تفسیر اداء و اخراج چند احتمال آورده که ترجمه‌اش سود عمومی ندارد مترجم).
(2) 23- کافی: بسندش تا ابان بن تغلب گفت: پرسیدم از امام ششم (ع) از حق مؤمن بر مؤمن، در پاسخ فرمود حق مؤمن بر مؤمن بزرگتر است از اینها اگر بشما باز گویم ناسپاسی کنید و انجام ندهید راستش مؤمن چون از گورش در آورده شود با او نمونه‌ای از گورش بدر آید باو گوید مژده گیر باحترام از جانب خدا و بشادی و مؤمن باو گوید خدایت مژده بخوبی دهد، فرمود: سپس با او براه افتد و همان گونه باو مژده دهد، و چون بهراسی گذرد گویدش این برای تو نیست و چون بخیری گذرد گوید: این از آن تو است، و پیوسته با اوست در امانش میدارد از آنچه میترسد و مژده‌اش میدهد بدان چه دوست دارد تا بهمراهش در پیشگاه خدا بایستد و چون خدا فرمان بهشت باو دهد آن نمونه باو گوید: مژده گیر که خدا عز و جل فرمانت داد بسوی بهشت، فرمود: پس باو گوید: تو کیستی رحمت خدا بر تو باد؟ که به من مژده میدهی از هنگامی که از گورم در آمدم و همدمم شدی در راه، و بمن از پروردگارم گزارش دادی میگوید من شادی هستم که تو به برادرانت در دنیا ارزانی میداشتی، از آن آفریده شدم تا بتو مژده دهم و با تو همدم باشم.
بیان: بزرگتر است از آن" چون از پرسش او دریافت یا از دل او خبر داشت که این حق را کم و آسان می‌شمارد فرمود: حق مؤمن از آن بزرگتر است یعنی از آنچه تو گمان کردی، یا چون از کلام پرسشگر پدید بود که می‌شود آن را بآسانی بیان کرد یا در بیان آن مفسده نیست فرمود:" شما کافر میشوید" و بیان این جمله و توجیه آن گذشت و بقولی می‌شود آن را با تشدید ماء خواند یعنی اکثر مؤمنان را تکفیر می‌کنید و در میمانید از اداء آن حقوق و از عذرخواهی در ترک آنها، یا مقصود اینست که آن حقوق را در پرده میکنید و نمی‌پردازید، یا اینکه آنها را باور ندارید و سبب کفر شما شود.
و گویم: شناختی که کفر چند معنا دارد که ترک واجبات بلکه امور مستحبه مؤکده یکی از آنها است.
(3) 24- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: دوستتر اعمال

بدرگاه خدا شاد کردن مؤمن است باینکه او را از گرسنگی برهانی، یا گره گرفتاریش را بگشائی.
بیان: ذکر این دو برای نمونه است نه انحصار بهمین دو تا باشد.
(4) 25- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که مؤمنی را شاد کند خدا عز و جل از

آن شادی مخلوقی آفریند (1) که هنگام مردن وی باو برخورد و باو گوید: مژده گیر ای دوست خدا بکرامت و رضوان خدا، و همیشه با او بماند تا بگورش رساند و همین را باو بگوید، و چون زنده شود او را دیدار کند و باو همین مژده را دهد و در هر هراسی با او باشد و باو مژده دهد و همین را باو گوید، و آن مؤمن از او بپرسد که تو کیستی رحمت خدا بر تو و پاسخ گوید: من همان شادی باشم که بر فلان ارزانی داشتی.
بیان: از آن سرور" یعنی بسبب آن و این مؤید آنست که گفتیم تجسم عمل نیست.
(2) 26- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که کسی نزد آن حضرت بود و آن حضرت این آیه را خواند (58 سوره الاحزاب) و آنان که آزار دهند مؤمنین و مؤمنات را بدون سببی که خودشان کرده باشند البته که بهتان و گناه روشنی بر دوش گرفتند" راوی گوید: آن حضرت فرمود: پس ثواب کسی که شادی برای مؤمن آورد چه باشد من گفتم: قربانت ده حسنه باشد، فرمود: آری بخدا و هزار هزار حسنه.
روشنگری: بی‌سبب" یعنی بی‌جنایتی که برای آن سزاوار آزار باشند" بهتانی به دوش گیرند" یعنی کار بد بزرگتر کنند که گناه بهمراه بهتانست و آن دروغ بستن بر دیگری است رو در روی او و آزارشان را چون بهتان دانسته، و بقولی مقصود آزار زبانیست و آن دروغ بستن بر دیگری است که در آن بهتان هم باشد و اثم مبین یعنی گناه آشکار طبرسی چنین گفته و بیضاوی گفته: به قولی این آیه در باره منافقان نازل شد که علی (ع) را آزار میکردند.
و گویا غرض از خواندن این آیه آماده کردن مخاطب است که خوب گوش دهد و آگاه کردن بر اینکه اگر آزارشان بدین حساب باشد احترام و شاد کردنشان بر عکس آنست این در صورتی است که خواننده آیه امام باشد و بسا که راوی باشد و اینکه گفته: ده حسنه برای قول خدای تعالی است (160 سوره الانعام) هر که حسنه آورد ده برابرش دارد" و اینکه امام آن را تصدیق فرمود یا برای اینست که ده تا در ضمن هزار هزار هست یا برای اینکه کمترین ثواب آنست و به بالا بودن اخلاص و درجه شادی تا هزار هزار هم میرسد برای آنکه خدای تعالی فرموده (261 سوره البقره) و چند برابر کند برای هر که خواهد".

(3) 27- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که شادی بمؤمنی ارزانی دارد او را بر رسول خدا (ص) ارزانی داشته و هر که آن را برسول خدا (ص) ارزانی دارد آن را بخدا رسانده، و چنانچه هر که بدو غمی رساند.
بیان: شادی را بخدا رسانده" تعبیر مجازیست یعنی خدا بوی نظر لطف کند چنانچه

گذشت ...
(1) 28- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: هر مسلمانی بمسلمانی برخورد و او را شاد کند خدا عز و جل او را شاد کند.
بیان: مقصد و از مسلمان مؤمن است.
(2) 29- کافی: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: دوستترین اعمال نزد خدا عز و جل شاد کردن به سیر کردن شکم گرسنه او یا گرهگشائی از او یا پرداخت وام او.
(3) 30- کافی: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: هر کس از چهره برادر مؤمنش خاشاکی بر گیرد خدا عز و جل برایش ده حسنه بنویسد و هر کس بروی برادرش لبخندی زند یک حسنه دارد.
(4) 31- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر کس به برادرش مرحبا (خوشامد) گوید خدا برایش تا روز قیامت مرحبا نویسد.
بیان: تا روز قیامت" یعنی تا قیامت برایش مرحبا نویسد یا ثوابش را تا قیامت برای او نویسد یا او را بدین خطاب تا قیامت مفتخر سازد و برای آن رحمت بدو فرستد یا مقصود این است که تا قیامت مورد لطف و رحمت خدا باشد، و در آن اظهار شادمانی است از دیدار آن برادر.
(5) 32- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر کس بآمدن برادر مسلمانش نزد او گرامیش دارد همانا خدا عز و جل را گرامی داشته.
(6) 33- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: نباشد در امتم بنده‌ای که لطفی به برادرش در راه خدا کند جز که خدا یکی از خدمتکاران بهشت را بخدمت او گمارد.
(7) 34- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: هر که گرامی دارد برادر مسلمانش را به یک کلمه مهرآمیز و گره از گرفتاری او بگشاید پیوسته در سایه کشدار رحمت خداست تا در آن کار است.
بیان: (لفظ لطف را با مشتقات آن از قاموس تفسیر و شرح کرده و گفته) ظل الله الممدود یعنی همیشه کشدار بدون برگشت و پیچش و بی‌تفاوت و کم و بیش اشاره است بقول خدای تعالی (30 سوره الواقعه) وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ".
یا مقصود اینست که همیشه در سایه حمایت و رعایت خداست و رحمتش بر او فرود آید، اندر آن کار است که گرامیداشت او است.

(8) 35- کافی: بسندش از جمیل که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: از امتیازاتی که خدا

(1) عز و جل بمؤمن داده اینست که نیکی برادرانش را باو یاد داده و گر چه اندک باشد، نیکی نباید که بسیار باشد، و اینست که خدا عز و جل در قرآنش می‌فرماید (10 سوره الممتحنه) و پیش میدارند بر خودشان (برادر دینی را) و گر چه خود بدان نیاز دارند" و بدنبالش فرموده و هر کس از دریغکاری خویش محفوظ ماند هم آنانند که رستگارانند" سپس آن حضرت فرمود: هر که خدا آن را بوی آموخته دوستش دارد و هر که را خدا دوست دارد تبارک و تعالی بپردازد به او مزدش را روز قیامت بیحساب و اندازه و آنگاه فرمود: ای جمیل این حدیث را برای برادرانت روایت کن زیرا که آن تشویق به نکوکاریست برای برادرانت.
(2) روشنگری: بیاموز باو نیکی به برادران را" یعنی ثواب نیکی را یا تعریف کنایه از توفیق بکار است.
برای آنکه خدا میگوید" گواه آوردن آیه برای اینست که خدا ایثار فقیر را ستوده با آنکه توانا به کثیر نباشد و دانسته شود که نیکی کردن به بیش داشتن وابسته نیست.
" وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ" یعنی محتاجان دیگر را بر خود مقدم میدارند و گر چه حاجت و فقر عظیم دارند ...
مشهور اینست که این آیه در باره انصار نازل شد که مهاجران را در هر چه داشتند بر خود مقدم میداشتند و بروایت عامه این آیه در باره امیر مؤمنان (ع) نازل شده که با همه خاندانش سه روز چیزی نخوردند و آن حضرت یک دینار وام گرفت و مقداد را دید که از حالش فهمید گرسنه است و دینار را باو داد، و این آیه بهمراه مائده از آسمان فرود آمد، و بهر تقدیر حکم آیه در باره دیگران هم رواست ...
(3) 36- کافی: بسندش از مفضل که امام ششم (ع) فرمود: راستی که مؤمن به برادرش تحفه میدهد، من گفتم: تحفه چه باشد؟ فرمود: زیرانداز، متکا، خوراک و پوشاک و سلام کردن، و بهشت سرکشد تا باو عوض دهد، و خدا عز و جل باو وحی کند من خوراک ترا باهل دنیا حرام کردم مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر باشد، و چون روز قیامت شود خدا باو وحی کند اکنون عوض تحفه‌های دوستانم را بده و از آن و از کنیزانی و غلامانی درآیند با طبقهائی که سرپوش لؤلؤ دارند، و چون مردم محشر نگاه کنند بدوزخ و هراس آن و بهشت و آنچه در آنست عقل از سرشان بپرد و از خوردن سرباز زنند، و جارچی از زیر عرش فریاد کشد راستی خدا حرام کرد دوزخ را بهر که از خوراک بهشت بخورد و آن مردم دست دراز کنند و بخورند.
بیان: گفتم راوی و جوابش میان سخن امام واقع شده که به سلام ختم

شود.
بهشت سرکشد" یعنی برآید تا عوض تحفه و خوراک را در دنیا بپردازد فورا، و بقولی

این مثل است برای بیان استحقاق شدید تحفه دهنده.
" بر اهل دنیا" یعنی تا در دنیا باشند ...
(1) 37- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: واجبست بر مؤمن که تا هفتاد گناه کبیره مؤمن را بپوشاند و فاش نکند.
بیان: اختصاص به هفتاد برای اینست که اگر از آن بگذرد غالبا متجاهر بفسق باشد و احترامی ندارد، و بسا تفسیر شود بمطلق کثرت نه بدین شماره خاص چنانچه در تفسیر (80 سوره برائه) و اگر برای آنها هفتاد بار آمرزشخواهی" گفتند و تخصیص جز بهمان گناهانی که نسبت بخود آن مؤمن کند چون آزار و دشنام و مانند آنها دور از ظاهر است، و مضمون آن به وجوب نهی از منکر هم منافات ندارد چنانچه گذشت، و تفسیر آن باینکه در صورتیست که پس از هر گناه کبیره توبه کند تا همیشه گناه مستور یکی باشد درست نیست مگر آنکه تفسیر به مطلق کثرت شود.
(2) 38- کافی: بسندش تا اسحاق بن عمار که امام ششم (ع) بمن فرمود: ای اسحاق تا توانی بدوستانم نیکی کن که مؤمنی بمؤمنی نیکی نکند و باو کمک نرساند جز که در چهره ابلیس خراشی افتد و در دلش زخمی پدید شود.
بیان: زخم دل کنایه از غم سنگین و پایدار است.
(3) 39- امالی طوسی: بسندش تا گوید سدیر صیرفی بحضور امام ششم (ع) رسید و آن حضرت باو گفت: ای سدیر بسیار نشود دارائی کسی جز که حجت خدا بر او گرانتر گردد و اگر بتوانید آن را از خود دور کنید بکنید، گفت: یا ابن رسول الله بچه وسیله؟ فرمود: با انجام حوائج برادرتان با اموالتان الخبر.
(4) 40- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: هر که از برادر خود حاجتی برآورد، چون کسی است که روزگاری خدا را عبادت کرده گویم این خبر بتمامی در باب دعاء بر مؤمن خواهد آمد.
(5) 41- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: هر که دینش را بزرگ دارد برادرانش را هم بزرگ دارد، و هر که دینش را سبک گیرد برادرانش را هم سبک شمارد، ای محمد با مال و طعام خود کسیرا برگزین که او را برای خدا عز و جل دوستداری.
(6) 42- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که وسیله برادرش شود به میانجی‌گری در دفع زیانی یا جلب نفعی خداوند او را پایدار سازد در روزی که پاها در آن لغزانند.

(7) 43- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که خدا تبارک و تعالی به داود (ع) وحی کرد ای
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 195
(1) داود راستی بنده‌ای روز قیامت حسنه‌ای بمن آورد و برای همان او را در بهشت حاکم سازم، داود گفت پروردگارا آن چه بنده است که با حسنه‌ای او را حاکم سازی در بهشت؟ فرمود: بنده مؤمنی که در باره حاجت برادرش کوشا باشد و دلش خواهد که آن را برآورد، آن حاجت برآورده شود یا نشود.
(2) 44- عیون: بسندش تا گوید: امام صادق (ع) بیکی از مردم نوشت: اگر خواهی کارت بخوبی ختم شود تا هنگام جا ندادن و در کار بهترین اعمال باشی خدا را بزرگ دار از اینکه نعمتهایش را در نافرمانیهایش مصرف کنی، و بحلم او در باره خودت مغرور شوی، و گرامی دار هر که را یافتی از ما یاد میکند و یا در راه دوستی ما است، از آن پس بر تو نیست که او راستگو است یا دروغگو تو به نیت خیرت برسی و او عهده‌دار دروغ خود باشد.
(3) 45- امالی صدوق: در خبر مناهی النبی (ص) است که: آگاه باش هر که برادر مسلمانی را گرامی دارد خدا عز و جل را گرامی داشته.
(4) 46- ثواب الاعمال: بسندش تا اسحاق بن عمار که امام ششم (ع) فرمود: ای اسحاق هر که یک بار باین خانه کعبه طواف کند خدا هزار حسنه برایش نویسد، و هزار سیئه از او محو کند و هزار درجه از او بالا برد، و هزار درخت در بهشت برایش بکارد و ثواب آزاد کردن هزار بنده برایش نویسد تا چون به ملزم (برابر خانه کعبه در سمت جنوب) رسد خدا هشت در بهشت را برویش گشاید و باو گفته شود از هر کدام خواهی داخل شو گوید: گفتم قربانت اینها همه از آن کسی است که طواف کند؟ فرمود: آری، آیا بتو خبر ندهم بدان چه برتر از آنست؟
گوید: گفتم چرا، فرمود: هر که حاجتی از برادر مؤمنش برآورد خدا برایش طوافی نویسد و طوافی تا بشمار دهم رسید.
(5) 47- همان: بسندش تا امام چهارم، فرمود: هر که حاجت برادرش برآورد، حاجت خدا را برآورده، و خدا صد حاجت از او برآورد که یکی از آنها بهشت است، و هر کس گره غمی از برادرش بگشاید خدا گره هر غم او را در قیامت بگشاید تا هر چه باشد: و هر که او را یاری دهد در برابر ستمکارش خدا باو یاری دهد در گذشتن از صراط، آنجا که قدمها در افتند و هر که در حاجتی از او کوشد تا آن را برآورد و ویرا بدان شاد کند چنانست که رسول خدا (ص) را شاد کرده و هر که او را در تشنگی وی سیراب کند خدا از شراب دربسته بهشت باو بنوشاند، و هر که او را در گرسنگی خوراک دهد خدا از میوه‌های بهشت باو بخوراند، و هر تن لختش را بپوشاند

خدا او را از استبرق و دیبای بهشت بپوشاند، و هر که جامه‌ای باو پوشاند گر چه برهنه نیست تا نخی از آن جامه بر تن او است در ضمانت خداست، و هر که کفایت کند او را از کاری که

خواری دارد (1) و آبرویش را نگهدارد و دست بخششی باو رساند، خدا از ولدان جاویدان بهشت بخدمت او گمارد، و هر که او را بر پاکش خود سوار کند خدا روز قیامت او را سوار بر یک شتر بهشتی بموقف محشر آورد که بدان بر فرشته‌ها ببالد، و هر که پس از مرگش او را کفن پوشاند گویا او را از روزی که مادرش زائیده تا روزی که مرده پوشانده است، و هر که باو همسری دهد که آرامش او باشد و همدم او خدا در گورش همدم او گرداند کسی را بصورت محبوبترین خاندانش نزد او، و هر که هنگام بیماریش از او عیادت کند فرشته‌ها او را در میان گیرند و برایش دعا کنند تا برگردد و گویند خوش باش و خوش باشد برایت بهشت، بخدا که برآوردن حاجت او دوستتر است نزد خدا از روزه دو ماه پی در پی با اعتکاف هر دو ماه در ماه حرام.
(2) 48- همان: بسندش تا امام ششم (ع)، فرمود: هر که شاد کند مؤمنی را خدایش روز قیامت شاد کند و باو گفته شود از پروردگارت آرزو کن هر چه خواهی که تو دوست داشتی در دنیا اولیاء او را شاد کنی، و هر چه آرزو کند باو داده شود و خدا از پیش خود برایش فزاید آنچه بر دلش در نیاید از نعمت بهشت.
(3) 49- همان: بسندش تا پیغمبر (ص) هر که برخورد کند با برادرش بدان چه شادش کند تا او را شاد کند خدا روز قیامت او را شاد کند، و هر که با برادرش برخورد کند بدان چه او را بد آید که بدی باو کند بد رساند خدا بدو روزی که دیدارش کند.
(4) 51- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: بنده‌ای نباشد که خاندانی را شاد کند جز که خدا از آن شادی خلقی آفریند تا روز قیامت نزد او آید تا هر بار که او سختی بیند باو گوید: ای دوست خدا نترس تا بوی گوید: تو کیستی؟ رحمت خدا بر تو که اگر همه دنیا از من بود آن را برای تو چیزی بحساب نمی‌آوردم و او پاسخ دهد من همان شادیم که بر آل فلان ارزانی داشتی.
(5) 52- همان: بسندش از امام کاظم (ع) فرمود: در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود که همسایه کافری داشت، و او بمرد مؤمن نرمش میکرد و باو در دنیا احسان میکرد، و چون آن کافر مرد خدا در دوزخ خانه‌ای گلی برایش ساخت که او را از سوز آن حفظ میکرد و خوراکش از غیر دوزخ باو میرسید، و باو گفته شد، این بسزای آن است که بهمسایه مؤمنت ارزانی داشتی که فلان پسر فلان بود از نرمش و احسانی که باو میکردی در دنیا.

(6) 53- همان: بسندش تا میسر از امام ششم (ع) فرمود یک مؤمن شما روز قیامت گذر کند باو مردیکه با او در دنیا آشنا بوده و فرمان دادند که او را بدوزخ برند و فرشته او را می‌برد، فرمود: بآن مؤمن میگوید ای فلانی بداد من برس، من در دنیا بتو نیکی میکردم و حاجتی

که میخواستی برمیآوردم، آیا امروز عوضی نداری؟ آن مؤمن بفرشته موکل بر او گوید: او را رها کن، فرمود: خدا گفته آن مؤمن را بشنود و بآن فرشته فرماید گفته مؤمن اجراء کن و او را رها کند.
(1) 54- همان: بسندش از امام ششم، فرمود: مسلمانی حاجت مسلمانی روا نکند جز که خدا باو فریاد کند ثواب تو بر من باشد و جز بهشت برای تو رضا ندهم.
(2) 55- قصص الأنبیاء (خطی) بسندی تا امام ششم (ع) فرمود: در زمان موسی (ع) پادشاه جباری بود که حاجت مؤمنی را به میانجی‌گری بنده صالحی برآورد، و آن پادشاه جبار و آن بنده صالح در یک روز مردند و مردم برای آن پادشاه بسوک نشستند و تا سه روز بازار را بستند و آن مرد صالح در خانه‌اش روی زمین ماند و جانوران زمین گوشت رویش را خوردند و موسی پس از سه روز جنازه او را دید و گفت: پروردگارا او دشمن تو بود و این دوست تو و خدا باو وحی کرد ای موسی، این دوست من از آن جبار حاجتی خواست و آن را برآورد و از طرف مؤمن باو عوض دادم (با آن احترام شایان مردم) و جانوران زمین را بر زیبائیهای روی مؤمن مسلط کردم بسزای درخواستش از آن جبار.
(3) 56- همان: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: خدای تعالی بموسی وحی کرد که یکی از بندگانم با حسنه‌ای بمن تقرب جوید و من او را حاکم در بهشت کنم، موسی گفت، آن حسنه کدامست؟ فرمود: با روی در حاجت مؤمن.
(4) 57- همان: بسندش تا امام باقر (ع) که در گفتگوی خدا با موسی این بود که فرمود:
مرا بنده‌ها است که بهشتم را برایشان مباح کنم و آنها را در آن حاکم سازم موسی گفت: آنها کیانند؟ فرمود: هر که مؤمنی را شاد کند.
(5) 58- فقه الرضا، روایت داریم که خلق عیال خدایند و دوستتر خلق نزد خدا آنکه خاندانی را شاد کند، یا با برادرش در حاجت او راه رود.
(6) 59- مصباح الشریعه: امام صادق (ع) فرمود: دست دادن با برادران دینی از محبت خدا بآنان ریشه دارد پیغمبر (ص) فرمود: بهم دست ندهند برادران برای خدا عز و جل جز که گناهانشان بریزد تا برگردند بروزی که مادرشان آنها را زائیده، و هر کدام بیشتر یار خود را دوست دارد و بزرگ شمارد فزونی دارد، و هر کدام دیندارتر است باید بیشتر بیارش از فوائدی

که خدا باو داده بیفزاید، و او را باستقامت و رضا و قناعت رهنماید، و برحمت خدا مژده دهد و از عذابش بیم دهد و بدان چه خدایش رهنموده دلالت کند، و بر دیگریست که برهنمودن او تبرک جوید، و براهی که او را بخواند بچسبد با پناه گرفتن بخدا و یاری جستن

باو که بدان توفیقش دهد.
(1) به عیسی بن مریم گفتند چگونه صبح کردی؟ فرمود: چگونه صبح کند کسی که بدست ندارد آنچه را امید دارد، و نتواند در جلو آنچه حذرداردش بایستد، فرمان بطاعت دارد و نهی از گناه، و از خود فقیرتر نبینم.
(2) باویس قرنی گفتند: چگونه صبح کردی؟ گفت: چه صبحی دارد آنکه در صبح نداند تا شب میماند و در شب نداند بصبح میرسد (3) ابو ذر گفت: صبح کردم شاکر پروردگارم و شاکی از خودم.
(4) پیغمبر (ص) فرمود: هر که صبح کند و همت او جز خداست صبح کرده در زمره زیانکاران تجاوزگران.
(5) لقمان گفت پسر جانم توبه را پس مینداز که مرگ ناگهانی میرسد (اضافه این جمله در نسخه کمپانی مناسب این باب نیست از پاورقی ص 307).
(6) 60- تفسیر امام: رسول خدا (ص) فرمودند در پیروان ما کسی باشد که خدای تعالی به او بخشد در بهشتها از درجات و منازل و خیرات آنچه که دنیا و همه خیرات او در برابرش چون یک ریگ باشد در بیابان بی‌پایان و او کسی نباشد جز آنکه بیند برادر خود را فقیر و برای او تواضع کند و گرامیش دارد و باو خرجی دهد و نگهداریش کند با بذل آبروی خود تا بینند فرشته‌های گماشته بدان منازل و کاخها که چندان شوند تا فزونی آنها چنان باشد که این خانه کوچک نماید در برابر آنچه شما دیدید چه که از عظمت و بزرگی و وسعت بدان مقام رسیده، و فرشته‌ها گویند پروردگارا ما را توانائی نباشد بر خدمت در این همه منزل برای ما از فرشته کمکی بفرست، خدا میفرماید: بر شما آنچه نتوانید بار نکنم، چند شماره کمکی خواهید؟ گویند هزار برابر خودمان، و در باره برخی مؤمنان فرشته‌های منزل آنان) کمک بیشتری خواهند تا هزار هزار برابر و بیشتر از آن باندازه نیروی ایمان در بابشان، و فزونی احسان آنان به برادر مؤمن خودشان، و خدای تعالی بآنها کمک دهد بهمه آن فرشته‌ها، و هر اندازه که سین مؤمن ببرادرش برخورد و باو نیکی کند خدا بر ممالک و خدمتکارانش در بهشت بهمان اندازه بیفزاید.
(7) 61- همان: امام چهارم (ع) فرمود: گروه شیعه ما اما بهشت از دست شماها نمیرود هرگز زود باشد یا دور، ولی در باره درجاتش با هم رقابت کنید و بدانید بالاترین درجات شما آنکه کاخها و خانه و ساختمانهای زیباتر

دارد که بهره پاسخگوترین شما است برای برادرانش و آنکه بیشتر همدردی کند با بینوایانشان، راستش خدا عز و جل یکی از شماها را به بهشت

نزدیکتر سازد با یک کلمه که برادر بینوای خود بگوید بیش از مسافت صد هزار سال که با پای خود برود اگر چه در دوزخ معذب باشد، احسان به برادران را کم مگیرید که بزودی خدای تعالی بشما سود رساند آنجا که چیز دیگری جای آن را نگیرد.
(1) 62- همان: در تفسیر قول خدا عز و جل" نماز برپا دارید و زکات بدهید و رکوع کنید با راکعان" فرمود: نماز را بپا دارید نمازهای واجبی که محمد آورده و هم صلوات بر محمد و آل پاک و طاهرش که علی (ع) آقا و فاضل آنانست.
" زکات بدهید" از اموالتان چون واجب باشد (یعنی بحد نصاب رسد) و هم از بدنهاتان چون بایست گردد (به نیاز دیگران) و از کمک خود چون درخواست شود" و رکوع کنید با راکعان" تواضع کنید با متواضعان برای بزرگی خدا عز و جل و فرمانبری از اولیاء خدا که محمد نبی الله است و علی ولی الله و امامان پس از آنها آقایان برگزیده‌های خدا.
(2) رسول خدا (ص) فرمود: هر که نماز پنجگانه گذارد خدا جبران کند هر گناهی میان دو نمازش را، و چون کسی باشد که بر در خانه او جوی روانست و در آن پنج بار تن‌شوئی کند، بر او گناهی نماند جز موبقات که انکار نبوت یا امامت و یا ستم بر برادران مؤمن خود است یا ترک تقیه که زیان زند بخودش و برادران مؤمنش.
و هر که زکات مالش را بدهد از گناهانش پاک شود، و هر که زکات تنش را بدهد به جلوگیری ستم زورگو بر برادرش یا کمک او کند در پاکش او که بزمین افتاده و باری دارد که در معرض تلف است یا مایه زیان شدید بر او است روانه کند خدا برای او در عرصه‌های محشر فرشته‌ها که جلوگیرند از او دمشهای دوزخ را و باو خوشامدهای اهل بهشت را گویند و او را عروس‌وار به محل رحمت و رضوان رسانند.
و هر که زکات جاه و آبروی خود را بدهد بواسطه شدن در حاجتی برای برادر مؤمنش و برآورده شود، یا سگ نابخردی که پشت سر آن برادر پارس کند و بد گوید و با جاه و آبرومندی خود سنگی در دهن او اندازد و خاموشش کند خدا در عرصه‌های قیامت فرشته‌ها را با شمار بسیار و انبوه گران بفرستد تا آنجا که شمارشان را نداند جز خدا که در درگاه خدا حضور خوبی دارند برای او و او را خوش‌محضر سازند و بسیار بر او ستایش گویند، و خدا عز و جل بهر گفته از آن فرشته‌ها لازم که داند آنچه را که بیشتر از همه ملک دنیا باشد تا صد هزار بار، و هر که با مؤمنان فروتنی

کند و به نبوت محمد و ولایت علی و پاکان از خاندانش اعتراف کند و از آن پس برای برادرانش فروتنی کند و خوشروئی کند و همدمی کند با آنها و هر چه به آنها نیکی بیش کند انس و تواضعش با آنها بیش گردد خدا عز و جل بدو مباهات کند بر فرشته‌های

ارجمندش از حاملان عرش (1) و طواف کنان بحضرت او، و بآنها گوید آیا نگاه نکنید باین بنده متواضع در برابر جلال عظمتم؟ که خود را با برادر مؤمنش و فقیرش برابر کرده و با او خوشروئی کرده و هر چه بیشتر باو نکوئی کند بیشتر باو تواضع کند، شما را گواه گیرم که بایست کردم برایش بهشتهایم را، و از رحمت و رضوانم آنچه را که آرزوهای آرزوکننده از آن کوتاه باشد و آن را فرانگیرد، و باو روزی کنم همدمی با محمد سید همه بشر را و علی مرتضی را و عترت برگزیده او را که چراغهای شب تارند، و باو برکت دهم در بهشتهای خود که نزد او محبوبتر است از نعمت بهشتها و گر چه هزار هزار برابر باشد بپاداش تواضع او برای برادر مؤمنش.
(2) 63- همان در تفسیر آیه (101 سوره البقره) و برپا دارید نماز را و بدهید زکات را و آنچه پیشدارید برای خود از نیکی دریابید آن را نزد خدا راستی که خدا بدان چه کنید بیناست" امام فرمود: بر پا دارید نماز را با وضوی کاملش و با همه تکبیرها و قیامها و قرائتها و رکوعها و سجودها و حدودش و بدهید زکات را بمستحق و ندهیدش بکافر و منافق رسول خدا (ص) فرمود آنکه صدقه دهد بر دشمنان ما چون دزد در حرم خداست" و آنچه پیشدارید برای خود از نیکی" مالی باشد که در طاعت خدا مصرف کنید و اگر نباشد از جاه خود مایه گذارید برای برادران خود، سودها را بسوی آنها بکشانید، و زیانها را از آنها برانید" دریابید آن را نزد خدا" سودتان دهد خدا بجاه محمد و خاندان پاکش در روز قیامت و گناهان شما را بدان بر دارد و حسنات شما را دو چندان کند بدان و درجات شما را بدان بالا برد" که خدا بدان چه کنید بینا است" داناست و درون و برون کاری بر او پوشیده نیست، و باندازه اعتقاد و نیت بشما پاداش دهد نه چون پادشاهان دنیا است که بر بعضی از آنها اشتباه شود، و کار یکی را بدیگری بندند و جنایتی بدان که مرتکب نشده بندند و کیفر و پاداش برای نادانی او بر جز مستحقش داده شود.
رسول خدا (ص) فرمود: بندگان خدا فرمانبرید خدا را در انجام نمازهای واجب و زکاتهای واجب و از آن پس تقرب جوئید بخدا باطاعتهای مستحب که خدا عز و جل بدانها پاداش بزرگ دهد، بدان که مرا براستی فرستاده به پیغمبری یک بنده خدا باشد که روز قیامت در موقفی ایستد که شراره دوزخ بزرگتر از همه کوههای دنیا بر او تازد تا فاصله‌ای در میان نماند در این میان چنانی که سرگردانست بناگاه از هوا پرواز کند یک گرده نان یا

سکه‌ای نقره که با آن برادر مؤمنش را همراهی و مهمانی کرده و گردش فرود آید و چون بزرگترین کوهی بر او بچرخد و آن شراره را از او بگرداند و از سوزش و دودش چیزی باو نرسد تا در بهشت درآید.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 201
(1) گفته شد یا رسول الله بنا بر این همراهی با برادر مؤمنش سودش رساند؟ فرمود: آری سوگند بدان که براستی مرا به پیغمبری فرستاده برخی مؤمنان بیش از این هم سود برند، و بسا در قیامت کسی آید که گناهان و حسنات و بدکرداری او با برادران مؤمنش برایش مجسم شوند و همانها بزرگ و چندان شوند تا نامه‌های عملش بدانها انباشته شوند، و حسناتش بر طرفهای مؤمن ستم کشیده از دست و زبانش بخش شود و حیران ماند و نیازمند حسناتی باشد که با گناهانش برابر شوند، و یک برادر مؤمنش که در دنیا باو احسان کرده نزد او آید و گوید همه حسناتم را بتو بخشیدم و خدا باو فرماید پس خودت با چه به بهشت میروی؟ و پاسخ دهد پروردگارا برحمت تو، و خدا فرماید همه حسناتت را باو بخشیدی و ما خود سزاوارتریم به بخشش و کرم از تو، من آنها را از طرف برادرت پذیرفتم و آنها را بتو بازگرداندم، و دو برابرشان کردم و او در این هنگام افضل مردم بهشتها باشد.
(2) 64- مجالس مفید: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: مؤمنان برادر هم باشند و حوائج یک دیگر را برآورند و بدان وسیله خدا در قیامت حوائج همه را برآورد.
(3) 65- مکارم الاخلاق: از امام کاظم علیه السلام فرمود: هر که نتواند بما صله برساند آن را به مستمندان شیعه ما برساند و هر که نتواند قبور ما را زیارت کند قبور نیکان از برادران ما را زیارت کند.
(4) و از امام ششم (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: صدقه ده برابر است، و وام هجده برابر و صله رحم بیست و چهار برابر.
(5) 66- اختصاص: امام صادق (ع) فرمود: راه رفتن برای انجام حاجت مسلمانی بهتر است از هفتاد بار طواف گرد خانه کعبه.
(6) 67- همان: امام صادق (ع) فرمود: مؤمن برادر مؤمن است و چشم و رهنمای او است باو خیانت نکند و او را رها نکند (7) و فرمود: مؤمن برکت است بر مؤمن، (8) و فرمود: مؤمنی نباشد که او مؤمن را بخانه خود برد و سیر بآن خوراک دهد جز اینکه بهتر باشد از آزادی یک بنده، و مؤمنی نباشد که برای رضای خدا بمؤمنی وامی دهد جز که خدا مزد صدقه باو دهد و مؤمنی نباشد که در انجام حاجت برادر مؤمنش راه رود جز که خدا بهر گامی حسنه‌ای برایش نویسد و سیئه از او بریزد و درجه‌ای بالا برد، و باز هم ده حسنه برایش فزاید و در ده حاجت او را واسطه پذیرد، مؤمنی نباشد که در پشت سر برای برادرش دعا کند جز که خدا باو فرشته‌ای

گمارد که میگوید مانند آن برای خودت باشد، و مؤمنی نباشد که گره کار برادر مؤمنش را گشاید جز که خدا یک گرفتاری آخرت را بر او گشاید، و مؤمنی نباشد که به مؤمن

(1) ستمدیده کمک دهد برای رفع ستم او جز که بهتر باشد از روزه داشتن یکماه با اعتکاف در مسجد الحرام، و مؤمنی نباشد که یاری کند برادر مؤمنش را (با قدرت بر نصرت او) جز که خدا او را در دنیا و آخرت یاری کند.
(2) و فرمود: مؤمنی نباشد که رها سازد برادر مؤمن خود را با اینکه می‌تواند باو یاری دهد جز که خدا در دنیا و آخرت او را رها سازد و یاریش نکند.
(3) 68- اختصاص: امیر مؤمنان (ع) فرمود: مسلمانی حاجت مسلمانی را برنیاورد جز که خدا او را ندا کند بر من است پاداش تو و بهتر از بهشت برایت رضا ندهم.
(4) 69- کتاب قضاء حقوق از علی بن طاهر صوری که رسول خدا (ص) فرمود: خدا در کار کمک دادن به مؤمن است تا مؤمن در کار کمک به برادر مؤمن خود است، و هر که از برادر مؤمنش در دنیا گرهی گشاید، و خدا در آخرت هفتاد گره از او گشاید.
(5) و فرمود: دوستترین کارها بدرگاه خدا عز و جل شاد کردن مؤمن است مر دیگری را که:
گرسنگی را از او دور کند یا گره گرفتاری او را بگشاید.
(6) امام صادق (ع) فرمود: چیست بیکی از شماها که بهمه خیری برسد بواسطه کار کمی، راوی گفت: بچه کاری قربانت؟ فرمود: ما را شاد کند بشادکردن مؤمنان شیعه ما.
(7) و از آن حضرتست در آخر یک حدیث طولانی: چون کسی بداند که برادر مؤمنش نیازمند است باو چیزی ندهد تا از او خواهش کند و آنگاه بدهد ثوابی از آن نبرد.
(8) و از آن حضرتست که فرمود: بهترین شما بخشنده‌های شما است و بدترین بخیلان، و از کارهای شایسته نیکی کردن با برادرانست و کوشش در انجام حوائج آنان که در آنست به خاک مالیدن بینی شیطان و کنار شدن از دوزخ سوزان و رفتن به بهشتها، این خبر را بیار درخشان خود برسان گوید: گفتم کیانند یاران درخشانم قربانت؟ فرمود نیکی کن به برادران در سختی و رفاه.
(9) و از آن حضرتست (ع) که هر که راه رود برای انجام حاجت برادر مؤمنش بنویسد خدا عز و جل برای او ده حسنه و بالا برد از او ده درجه، و بریزد از او ده گناه و بدهد باو حق ده شفاعت.

(10) و فرمود: بتازید برای برآوردن حوائج مؤمنان، و شاد کردن آنان، و جلوگیری از بد آنان، زیرا نزد خدا عز و جل پس از ایمان کاری بهتر نباشد از شاد کردن مؤمنان.
(11) و از امام باقر (ع) که یکی از یارانش باو گفت: قربانت شیعه در نزد ما بسیارند، فرمود:
آیا توانگر به بینوا توجه دارد؟ و خوشکردار از بدکردار گذشت دارد و با هم همدردی دارند؟

گفت: نه، فرمود: اینها شیعه نباشند، شیعه کسی است که این کارها را کند.
(1) و امام کاظم (ع) فرمود: هر که برادر مؤمنش برای حاجتی نزدش آید همانا که رحمت از خدا باشد که بسوی او کشانده، و اگر کارش را انجام دهد خود را بولایت ما رسانده و آن هم پیوسته بولایت خدا عز و جل است و اگر او را رد کند با اینکه توانا بر آنست بخود ستم کرده و بدو بد کرده.
(2) مردی از اهل ری گفت: یکی از دفترداران یحیی بن خالد بر ما حکمران شد، و من بدهکاریهائی بحکومت داشتم و او از من میخواست و اگر آن را بگردن میگرفتم از زندگی بدر میشدم، بمن گفتند او شیعه مآبست، ترسیدم اگر نزد او بروم و با علاقه مذهبی باو توسل جویم چنان نباشد و در ناراحتی افتم، و تصمیم گرفتم بسوی خدای تعالی گریزم و به حج رفتم و بحضور امام صابر یعنی موسی بن جعفر (ع) رسیدم و از حال خود بوی شکایت بردم و نامه بهمراهم کرد بدین مضمون:
بنام خدای بخشاینده مهربان، بدان که خدا را زیر عرشش سایه‌ایست که در آن جا نکند جز کسی که به برادرش احسانی کند، یا گره گرفتاری او بگشاید، یا دلش را شاد کند، و این برادر تو است و السلام.
گوید: از حج برگشتم بشهر خود، و شبانه نزد آن مرد رفتم و از او اذن دخول خواستم، گفتم: فرستاده صابرم و خودش پای برهنه راه آمد، و در را برویم گشود، و مرا بوسید بخود چسبانده و هر بار که از دیدار آن حضرت می‌پرسید و باو گزارش میدادم چشمم را می‌بوسید تا چند بار و از حال آن حضرت پرسید و خرم شد و خدای تعالی را شکر کرد، و مرا بخانه خود برد و در صدر مجلس نشاند، و برابر من نشست و من نامه آن حضرت را باو دادم، باحترام برخاست و آن را بوسید و خواند، و هر چه پول و جامه داشت خواست، و هر اشرفی طلا و پول نقره و جامه را با هم بدو نیم بخش کرد و آنچه هم نمیشد بخش کنی بهایش را بمن داد، و در همه این کارها میگفت: برادرم تو را شاد کردم؟ میگفتم: آری بخدا و بالاتر از شادی سپس دفتر را خواست و هر چه در آن بنام من بود خط کشید و برگ مفاصا حساب بمن داد و از نزد او برگشتم و با خود گفتم: من نمیتوانم عوض باین

مرد بدهم جز که سال آینده بحج بروم و برای او دعا کنم و صابر (ع) را دیدار کنم کار او را بحضرتش گزارش دهم و این کار را کردم و بحضور آقایم صابر (ع) رسیدم و باو باز میگفتم و روی مبارکش از شادی خرم میشد گفتم: آقای من آیا این عمل شادت کرد؟ فرمود: آری بخدا مرا شاد کرد و امیر مؤمنان (ع) را شاد کرد، و بخدا جدم رسول خدا (ص) را هم شاد کرد، بخدا که خدای تعالی را هم شاد کرد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 204
(1) من گویم: آن را در کتاب عده الداعی از حسن بن یقطین از قول پدرش از جدش روایت کرده و نام امام صادق (ع) را بجای امام کاظم (ع) برده و آنچه در اینجا است روشنتر است.
(2) 70- اختصاص: امام کاظم (ع) فرمود بعلی بن یقطین: هر که مؤمنی را شاد کرده در آغاز خدا را شاد کرده و دوم بار پیغمبر را (ص) و سوم بار ما را، و فرمود: خدا را یک حسنه باشد که برای سه تا ذخیره‌اش کرده: امام عادل و مؤمنی که برادر مؤمن خود را در مالش حاکم و صاحب اختیار کند، و کسی که در حاجت برادر مؤمنش کوشا باشد.
(3) و بهمین سند تا امیر مؤمنان (ع) که به کمیل بن زیاد فرمود: ای کمیل بفرما باهل خود که بکوشند در تحصیل اخلاق خوب و سحرخیز باشند برای حاجت کسی که خود در خوابست، بدان که جانم بدست اوست کسی دل مؤمنی را شاد نکند جز که خدا از آن شادی لطفی آفریند و چون پیشامد بدی بدو فرود آید هر چه زودتر بمانند سیل در سرازیری بدو شتابد تا آن را از وی براند چنانچه شتر غریب را برانند.
(4) 71- کشف الغمه: بسندش تا امام چهارم (ع) که فرمود: مؤمنی نباشد که مردمی را شاد کند جز که خدا از آن شادی فرشته‌ای آفریند که خدا را پرستد و بزرگوار و یگانه شمارد، و چون آن مؤمن در گورش افتد آن شادی که ارزانی داشته بر او وارد شود و گوید: مرا نمی‌شناسی گوید: تو کیستی؟ گوید: من آن شادیم که بفلانی ارزانی داشتی امروزه همدم هراس تنهائی تو هستم، و دلیل تو را بدهانت گذارم، و بگفته حق تو را وادارم، در همه مشاهد قیامت با تو باشم، و نزد پروردگارت از تو شفاعت کنم، و مقامت را در بهشت بتو بنمایم.
(5) 72- از کتاب قضاء الحقوق: از ابن مهران که گفت: نزد آقایم حسین بن علی (ع) نشسته بودم، مردی پیش او آمد و گفت: یا ابن رسول الله فلانی را بر من وامی است و میخواهد مرا به زندان اندازد آن حضرت فرمود: بخدا که من پولی ندارم که آن را از طرف تو بپردازم گفت: پس در باره من با او سخنی بگو فرمود: من با او آشنا نیستم ولی شنیدم از پدرم امیر مؤمنان (ع) که رسول خدا (ص) فرموده: هر که در باره حاجت برادر مؤمنش بکوشد چنانست که خدا را نه هزار سال عبادت کرده که

همه را روزه‌دار بوده و شب زنده‌دار.
(6) و بسندش از امام صادق (ع) که خدا برگزیده از خلق خود مردمی را برای انجام حوائج شیعه تا در برابر ثواب بهشت بآنها دهد، (7) و از آن حضرت (ع) مؤمنی نباشد که در باره حاجت برادر مؤمنش در کار باشد و خیر او را در آن بخواهد جز که خدا بهر گامش حسنه‌ای نویسد، و گناهی از او محو کند، حاجت برآید یا نه، و اگر خیرخواه او نباشد بخدا و رسولش خیانت کرده و پیغمبر در روز قیامت خصم او باشد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 205
(1) و بسندش از صدقه حلوانی که در میانه طواف بودم و یکی از یاران ما از من دو دینار (اشرفی طلا) وام خواست گفتم بنشین تا طوافم را تمام کنم، پنج شوط بسر زده بودم، و در شوط ششم امام صادق (ع) بمن تکیه کرد دستش را روی شانه‌ام گذاشت و من شوط هفتم پایان دادم و در طواف آن حضرت شرکت کردم که مبادا از آن بدر آیم و آن حضرت بمن تکیه دارد و هر بار که روبرو با آن مرد وامخواه میشدم که آن حضرت را نمی‌شناخت بخیالش من حاجت او را فراموش کردم، و با دستش بمن اشاره میکرد، آن حضرت فرمود: چرا بینم که او با دستش اشاره میکند، گفتم: قربانت چشم براه است که من طواف کنم و بنزد او بیرون شوم، و چون شما بمن تکیه کردید نخواستم بیرون شوم و شما را وانهم، فرمود: از طواف من بدر آی و مرا وانه و برو باو بده.
گفت چون فردا و پس فردا شد و نزد آن حضرت رفتم با یارانش در گفتگو بود و چون مرا دید حدیث خود را برید و بمن فرمود: اگر با برادرم برای حاجتی بکوشم تا برآید دوست‌تر است نزد من از اینکه هزار برده آزاد کنم، و هزار اسب را با زین و لگام در راه خدا واگذارم، (یعنی هزار مجاهد را سوار آنها بجهاد فرستم).
(2) و بسندش که امام کاظم (ع) فرمود: هر که نتواند بما صله رساند بفقراء شیعه ما برساند، (3) و پیغمبر (ص) فرمود: نزدیکترین حال بنده خدا بدرگاه خدا عز و جل وقتی است که دل برادر مؤمنش را شاد کند.
(4) 73- نوادر راوندی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: مؤمنین برادر همدگرند، حوائج همدگر را برآورند و خدا حاجت همه را روا کند.
(5) و باز بهمین سند فرمود: (ص) هر که حاجتی برای برادر مؤمنش در عهده گرفته خدای تعالی باو نظر نکند تا آن را برآورد.
(6) و بهمین سند فرمود (ص) عملی نزد خدا عز و جل بهتر نیست از شاد کردن مؤمن، یا سیر کردن او، یا گره‌گشائی از گرفتاریش یا پرداخت وام او، و یا جامه‌ای که بدو پوشاند.
(7) و بهمین سند: رسول خدا (ص) فرمود: همه خلق عیال خدای تعالی باشند و محبوبتر آنان بدرگاه خدا آنست که بعیال خدا سودی رساند یا

خاندانی را شاد کند یا در برآوردن حاجت برادر مسلمانش روانه باشد که دوست‌تر است نزد خدا از اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام.
(8) و بهمین سند از رسول خدا (ص) که فرمود: هر که احترام کند از برادر مسلمانش بسخنی مهرآمیز، یا گرامیداشتی در مجلس پیوسته در سایه خدا عز و جل باشد که بر سر او به رحمت کشیده است تا در آن حال باشد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 206
(1) 74- امالی طوسی: بسندش تا پیغمبر (ص) که هر که خدا بدست او گشایش بر مسلمانی دهد خدا گره کار دنیا و آخرتش را بگشاید.
(2) 75- امالی طوسی: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: خوبان شما بخشندگان شمایند و بدهاتان بخیلان، و از خلوص ایمان نیکی با برادرانست، و کوشش در انجام حوائجشان در سختی و رفاه، ای جمیل راستی که نیکوکار را خدای رحمان دوست دارد، این حدیث را از قول من روایت کن که مایه تشویق به نیکی کردنست.
(3) 76- همان: بسندش تا امام صادق (ع) که حاجتمندی بمن عرض حاجت کند و من بشتابم بانجام آن که مبادا از آن بی‌نیاز گردد.
(4) 77- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر که حاجتی بعهده گیرد برای برادرش خدا عز و جل بحاجت او نظر نکند تا آن را برآورد.
(5) 78- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: مؤمنی نباشد که آبرویش را صرف برادر مؤمنش کند جز که خدا چهره‌اش بدوزخ حرام کند و سختی و خواری روز قیامت به او نرسد، و هر مؤمنی از آبروی خود بر برادرش دریغ کند و از او آبرومندتر باشد نباشد جز که سختی و خواری دنیا و آخرت باو برسد، و شراره‌های دوزخ در قیامت بچهره او برخورد، در عذاب باشد یا آمرزیده گردد.
(6) 79- همان: بسندش از ابی کهمس که بامام ششم (ع) گفتم: پس از معرفت (امام) کدام عمل برتر است؟ فرمود: پس از معرفت چیزی برابر نماز نباشد، و بعد از آن دو چیزی برابر زکات نیست، و پس از آن چیزی برابر روزه نیست و بعد از آن چیزی برابر حج نیست، و سر آغاز همه اینها شناخت ما است و پایان همه هم شناخت ما، و پس از آن چیزی چون نیکی به برادران و همراهی با دینار و درهم با آنان نیست که این دو سنگ دگرگون شده‌اند و خدا به وسیله آنها خلق خود را پس از آنچه شمردم آزموده، و چیزی را ندانم که زودتر توانگری آورد و فقر را نابودتر کند از ادامه حج این خانه (کعبه) و یک نماز فریضه نزد خدا برابر است با هزار حجه و هزار عمره خوب و پذیرفته شده و یک حجه نزد او بهتر است از خانه‌ای پر از طلا نه بلکه بهتر است از پر فضای دنیا از طلا و نقره که آن را در راه خدا عز و جل انفاق کند و بدان که محمد را براستی برانگیخت تا مژده‌بخش و بیم‌ده باشد برآوردن حاجت یک مسلمان و گرهگشائی از

گرفتاری او برتر است از یک حج و طواف و باز حج و طواف و تا ده بار با انگشت خود شمرد و آنگاه دست خود را باز کرد و فرمود: از خدا بترسید و از کار خیر تنگدل و تنبل نشوید که خدا عز و جل و رسولش از شما بی‌نیازند و هم از اعمال شما و شمائید که نیازمندان بدرگاه خدا
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 207
(1) عز و جل میباشید و همانا خدا عز و جل خواسته از لطف خود وسیله‌ای باشد که بدان شما را به بهشت برد.
(2) 80- الدره الباهره: امام حسین (ع) فرمود: حاجتمندی مرد بشما از نعمتهای خداست برایتان، و از نعمت تنگدل نباشید.
(3) 81- دعوات راوندی: امام صادق (ع) فرمود: راستش خدا را بندگانیست در خلقش که بندگان خدا در حوائج بآنها پناه برند، آنانند که در قیامت در امانند.
(4) 82- نهج البلاغه: فرمود برآوردن حوائج درست نیاید جز با سه تا، کم شمردن تا بزرگ باشد، نهان کردن تا فاش گردد و شتاب در آن تا بر حاجتمند گوارا باشد.
(5) و به کمیل بن زیاد فرمود (ع) ای کمیل اهل خود را بفرما، بامدادان برای بدست آوردن مکارم بروند، و سحرگاهان برای برآوردن حاجت کسی که در خوابست که بدان که گوش شنوایش همه آوازها را فرا گیرد کسی نباشد که شادی بدلی بسپرد جز که خدا از آن شادی لطفی آفریند و چون بدی بدو پیش آید آن لطف بشتاب روانه شدن آب بسرازیری خود را باو برساند تا آن بدی را او براند چنانچه شتر بیگانه را براند.
(6) 83- عده الداعی: از پیغمبر (ص) که فرمود: هر که از برادرش پذیرائی کند همانا از خدا پذیرائی کرده چه گمان دارید در باره کسی که خدا عز و جل را پذیرائی کرده در کردار خدا با او.
(7) و از ابراهیم تیمی است که من در طواف گرد خانه کعبه بودم. و امام ششم (ع) بر من تکیه داد و فرمود: ای ابراهیم بتو خبر ندهم که در این طواف خود چه داری؟ گوید: گفتم چرا، قربانت، فرمود: هر که بدین خانه آید و حق‌شناس او باشد و هفت بار گرد آن بچرخد و دو رکعت نماز در مقام ابراهیم بخواند خدا برایش ده هزار حسنه نویسد، و برایش ده هزار درجه بالا برد، سپس فرمود: آیا بتو خبر ندهم از کاری بهتر از آن؟ گفتم: چرا قربانت فرمود: هر که یک حاجت از برادر مؤمنش برآورد چون کسی باشد که طوافی کرده، طوافی کرده تا ده بار شمرد، و فرمود: هر مؤمنی از برادر مؤمنش حاجتی خواهد و او میتواند آن را برآورد و برنیاورد خدا بر او در گورش ماری گمارد تا آنکه انگشتانش را بگزد.
(8) 84- مشکاة الانوار: امام هفتم (ع) فرمود: خدا را در روی زمین بنده‌ها است که میکوشند در انجام حوائج مردم آنان روز قیامت را در امانند.

(9) 85- کافی: بسندش از زید شحام که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: هر که بداد برادر مؤمن درمانده دادخواه خود رسد و تا آنجا که تواند گرفتاریش بگشاید، و بانجام حاجتش یاریش کند خدا عز و جل برای آن هفتاد و دو رحمت خود را بایست کند که یکی از آنها را زود

بر او برساند (در دنیا) (1) که با آن کار زندگیش را بسازد و هفتاد و یک از رحمت خود را برای او ذخیره کند بیتابیها و هراسهای روز قیامت را از او بگرداند.
(2) بیان: برادر مؤمن" یعنی آنکه برادریش تنها برای ایمان باشد و بسا که معنی خاصی دارد، یعنی کسی که با او پیمان برادری تا یار هم باشند (در اینجا پس از تفسیر لفظ لهفان و لهثان از قول نهایه گوید) گویا در اینجا کنایه از سختی بیچارگی باشند (و در دنبال آن تفسیر لفظ و اعراب است که برای عموم سودی ندارد مترجم).
(3) 86- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: هر که بمؤمنی یاری دهد خدا عز و جل از او گره هفتاد و سه گرفتاری را بگشاید که یکی در دنیاست و هفتاد و دو گرفتاری بزرگ او در آنجا که مردم بخود مشغولند (یعنی در روز رستاخیز).
روشنگری: گرفتاریهای بزرگ" یعنی در قیامت که مردم بخود مشغولند و کسی از سختی فزع خود بدیگری نگاه نکند پدر باشد یا فرزند یا خویشاوند چنانچه خدای تعالی فرموده (2:
سوره الحج) روزی که آن را بینید و هر زن شیرده از کودک شیرخوارش غافل است و فرمود (10 سوره المعارج) نپرسد خویشی از حال خویشی) و فرموده (33 سوره لقمان) روزی که سزا نبیند پدر از جانب فرزندش" و نمونه آنها بسیار است.
(4) 87- کافی: بسندش تا امام صادق (ع) که میفرمود: هر که یک گرفتاری مؤمنی را بردارد خدا گرفتاریهای آخرت را از او بردارد، و با دل خنک و آرام از گور بدر آید، و خدا یک نوش از شراب ناب بهشتی باو نوشاند.
بیان: (در ضمن تفسیر الفاظ خبر از نهایه آورده که) در حدیث آمده هر که مؤمن تشنه‌ای سیراب کند خدا روز قیامت از شراب ناب سربسته باو نوشاند.
و من گویم: اشاره دارد بقول خدای تعالی (سوره المطففین آیه) 22 راستی نیکوکاران در نعمتند 23 بر بالای تختها باشند و نگاه میکنند 24 آشکار است در چهره‌هاشان خرمی نعمت 25 نوشانده شوند از شرابی سربسته 26 سربند او مشک است.
بیضاوی گفته: یعنی ظروف آن از مشک ساخته است بجای گل، و شاید مثل باشد برای خوبی آنها، یا مقصود اینست که در پایان بوی مشک دارند.

(5) 88- کافی: بسندش از امام رضا (ع) فرمود: هر که گشاید گره کار مؤمنی را خدا روز قیامت باو گشایش دهد.
بیان: در نسخه‌ایست که او را شاد کند.
(6) 89- کافی: بسندش تا ذریح که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: هر مؤمنی گره گرفتاری
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 209
(1) مؤمن تنگدستی را گشاید خدا همه حاجتهای دنیا و آخرتش را آسان کند و فراهم سازد، و هر که عورت و عیب مؤمنی را که از آن نگرانست بپوشاند خدا هفتاد عیب دنیوی و اخروی او را بپوشاند، فرمود: خدا در کار یاری مؤمن است تا مؤمن در کار یاری برادر خود باشد، از پند سود برید، و بخیر رو آورید.
بیان: تنگدستی" سختی و دشواریت و شامل جز فقر هم هست، عورت هر چه از فاش شدن شرم آید و فرا گیرد کار حرام و مکروه و هر چه در عرف عادت زشت باشد و هم عیوب تنی را، و پرده‌پوشی در کارهای حرام منافات ندارد با نهی منکر ولی اگر نهی از منکر متوقف بر آن باشد که فاش شود بقول مشهور فاش کردن آن جائز است و بلکه واجب است، و می‌شود حکم خبر مخصوص بجز آن باشد.
(2) 90- کافی: بسندش تا مفضل که امام ششم (ع) بمن فرمود: ای مفضل بشنو آنچه بتو گویم، و بدان که آن درست است و بکارش بند و به برادران برادرانت خبرش بده، گفتم: قربانت برادران برادرانم کدامند؟ فرمود: آنان که مشتاقند بانجام حوائج برادران خود گوید: و آنگاه فرمود: هر که برآورد حاجتی از برادر مؤمنش خدا عز و جل در روز قیامت صد هزار حاجت او را برآورد که اول از آنها بهشت است و در ضمن آنها اینست که خویشان و آشنایان و برادرانش را به بهشت برد بشرط آنکه ناصبی نباشند.
و شیوه مفضل این بود که چون از یکی از برادرانش حاجتی می‌خواست باو می‌گفت:
نمیخواهی از برادران راد باشی؟
بیان: علیه (که براد ترجمه شد) بکسر عین و سکون لام است و جمع علی است به معنی شریف ...
ناصبی" در عرف اخبار سنیهای متعصب باشند و غیر ناصب مستضعف باشد، و تحقیقش خواهد آمد ان شاء الله با اینکه خبر ضعیف است و اخبار متواتر معنوی مخالف آنست.
(یعنی اخباری که دلالت دارند جز شیعه امامی به بهشت نرود، و قسمت آخر خبر که گوید: شیوه مفضل این بود تا پایان از کلام امام نباشد و بیان حالی است از مفضل مترجم).

(3) 91- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که خدا عز و جل بخشی از خلقش را آفریده و انتخابشان کرده برای حاجت روا کردن شیعه فقیر ما تا در برابرش بدانها بهشت پاداش دهد، و اگر توانی از آنها باش، و آنگاه فرمود: ما را بخدا پروردگاری باشد که او را پرستیم و با او چیزی را شریک نسازیم.
بیان: ... اینکه فرمود: بخدا ما را پروردگاریست" ظاهرش اینست که برای آگاهی به
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 210
(1) مفضل و همگنان او است تا به غلو نگرایند یا اینکه بدان گرائیده و مقصود ارشاد آنها است چون جمعی از علمای رجال گفتند: مفضل بمذهب ابی خطاب بود که قائل به ربوبیت امام صادق (ع) بود، و کشی روایات بسیاری در ذم مفضل آورده و اخبار فراوانی در مدحش (2) تا روایت آورده از امام صادق (ع) که او پدریست پس از پدر (و بدنبال سخنی در باره مفضل دارد و چند توجیه از خبر که ترجمه آن سود عمومی ندارد مترجم).
(3) 92- کافی: بسندش از امام ششم (ع) که برآوردن حاجت مؤمن بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و از سوار کردن بر هزار اسب در راه خدا.
بیان: یعنی سوار کردن دیگران بر هزار اسب و فرستادن به جهاد، و بسا که شامل بفرستادن برای حج و زیارت هم باشد ...
(4) 93- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که برآوردن حاجت مؤمن محبوبتر است نزد خدا از بیست حجت که در هر حجه برگزارکننده آن صد هزار هزینه کند.
توضیح: یعنی صد هزار درهم نقره یا صد هزار اشرفی طلا که در جز انجام حاجت مؤمن صرف شود ...
(5) 94- کافی: بسندش از اسماعیل بن عمار صیرفی که بامام ششم (ع) گفتم: قربانت مؤمن رحمت است بر مؤمن؟ فرمود: آری، گفتم: چگونه باشد آن؟ فرمود: هر مؤمنی برای حاجتی نزد برادرش آید این خود رحمتی است از خدا برایش که باو کشانده و وسیله‌سازی کرده برای او و اگر حاجتش را برآورد این رحمت را پذیرفته و اگر نه با اینکه تواند آن را برآورد رحمت خدا عز و جل را که بدو کشانده و وسیله‌سازی کرده از خود رد کرده، و خدا این رحمت را ذخیره کند تا روز قیامت و آنکه حاجتش رد شده حکم باشد در آن و اگر خواهد برای خودش پذیرد و اگر خواهد بدیگری برگرداند.
ای اسماعیل روز قیامت که شود و او حکم باشد در این رحمت خدا که بخاطر او پدید شده بنظر تو آن را بچه کسی بگرداند؟ من گفتم: گمان ندارم آن را از خود بگرداند، فرمود نه اینکه گمان کن بلکه یقین داشته

باش که از خودش آن را برنگرداند، ای اسماعیل هر که برادرش برای حاجتی نزدش آید و میتواند آن را برآورد و برنیاوردش برای آن حاجتمند خدا ماری را بر او مسلط سازد که انگشت ابهام او را در گورش تا روز قیامت بگزد چه آمرزیده گردد و چه در عذاب افتد (یعنی در روز قیامت).
روشنگری: وسیله‌سازی کرده" یعنی برای آمرزش گناهان او- تا گوید- اینکه فرمود:
یقین داشته باش" یعنی بگفته من یقین و باور کن زیرا امر به یقین کردن بی‌سبب برای آن
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 211
(1) تکلیف بمحال است (و شرحی در باره تفسیر الفاظ روایت آورده که ترجمه آن سودی ندارد تا گوید:) انگشت ابهام از دست باشد یا از باو یکم روشنتر است، و بقولی انگشت ابهام خاک می‌شود ولی گزش‌پذیر باشد زیرا خاک آن چون خود آنست در عذاب‌پذیری و دردناکی و شاید خدای تعالی در آن حسی آفریند که بدان درد بکشد.
و من گویم: بسا که گزش در تن مثالی باشد (که خاک نشود) یا اینکه گزیدن در آغاز که هنوز انگشت خاک نشده شود که درد آن تا قیامت در روح بماند ...
95- کافی: بسندش تا ابان بن تغلب که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: هر که یک هفت بخانه کعبه طواف کند خدا عز و جل برایش بنویسد شش هزار حسنه و از او محو کند شش هزار سیئه و برایش بلند کند شش هزار درجه راوی گوید اسحاق بن عمار بدان افزوده، و برآورد خدا برایش شش هزار حاجت، و آنگاه فرمود: برآوردن حاجت مؤمن بهتر است از طوافی و طوافی تا آنکه ده طواف برشمرد.
بیان: درجات یا باعتبار قرب بخدا و معنویند یا درجات بهشتند زیرا بهشت درجاتی دارد بالای هم چنانچه خدای تعالی فرموده (20 سوره الزمر) از آنها است غرفه‌هائی که بالای آن غرفه‌ها ساخته است.
(2) قرطبی از علمای عامه گفته: پائین‌تران اهل بهشت بنگرند بدانها که بالای سرشان باشند بحسب تفاوت منزلشان چنانچه بنگرند مردم زمین باختران گردان آسمان و ستاره‌های بزرگ آن و بگویند که این فلانست و آن فلان چنانچه مردم زمین گویند این ستاره مشتریست و آن ستاره زهره، و دلالت دارد بر آن آنچه از پیغمبر (ص) روایت است که فرموده: راستش اهل بهشت بغرفه نگاه کنند چنانچه نگاه کنند به ستاره در آسمان.
(3) 96- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: برنیاورد مسلمانی حاجت مسلمانی را جز که خدای تبارک و تعالی او را ندا کند پاداش تو بر من باشد و به کمتر از بهشت برایت رضا ندهم.
بیان: مقصود از مسلمان در هر دو مؤمن است.

(4) 97- کافی: بسندش تا اسحاق بن عمار از امام ششم (ع) که فرمود: هر که یک دوره به این خانه کعبه طواف کند خدا عز و جل بنویسد برایش شش هزار حسنه و از او محو کند شش هزار گناه، و بلند کند برایش شش هزار درجه تا چون برابر ملتزم رسد (برابر در دو سمت جنوب خانه) خدا هفت در از بهشت برویش باز کند، گفتم: قربانت همه این فضیلت در طواف است فرمود: آری و بتو خبر دهم بهتر از آن را برآوردن حاجت مسلمان برتر است از طواف و طوافی

تا بشمار ده رسید.

(1) بیان: ملتزم را مستجار هم گویند که برابر در خانه کعبه است، این نام برای آنست که مستحب است بدان چسبید و شکم بر آن نهاد و آنجا دعا کرد، و بقولی مقصود از ملتزم حجر الاسود است یا فاصله آن تا در خانه و یا آستانه آن، و گویا این تفسیر را بعضی از قول صاحب صحاح گرفتند که آن را بمیانه در و حجر الاسود تفسیر کرده که مردم آن را در آغوش کشند و سینه بدان نهند و این سخن مصباح و این تفسیر او برای اینست که آنها توقف در مستجار را مستحب ندانند و این حکم از خواص شیعه است و مورد تفسیر او نزد ما حطیم است، و خلاصه این تفسیرها از بی‌انسی باخبار است، و دور نیست که بودن نزد ملتزم در شوط هفتم است که التزام در آن تاکید بیشتر دارد و گشودن هفت در بهشت باین مناسبت است، و اما آنچه از ثواب الاعمال آید بنقل از اسحاق چنین است که: چون بملتزم رسد خدا هشت در بهشت را بر او گشاید و باو گفته شود از هر کدام خواهی داخل شود" و آن روشنتر است.

(2) 98- کافی: بسندش تا ابراهیم خارقی که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: هر که راه رود برای انجام حاجت برادر مؤمنش تا برآورده شود برای رضای خدا بنویسد خدا عز و جل برایش مانند ثواب یک حج و عمره مقبول و ثواب روزه دو ماه از ماههای حرام بهمراه اعتکاف آنها در مسجد الحرام، و هر که در باره آن راه رود با قصد انجام و برآورده نشود خدا بدان برایش مانند ثواب یک حج مقبول نویسد، پس بکار خیر روآورید.

بیان: ... دو ماه حرام یعنی پشت سر هم و باید روز عید قربان و سه روز ایام تشریق برای کسی که در منی است از آن جدا شود و اگر پشت هم اعتبار نشود اشکالی ندارد.

اگر گویند: فرق میان اینکه برآورده شود یا نه دشوار است زیرا کوشش در هر دو صورت انجام شده و برآورده شدن در اختیار نیست گویم می‌شود آن را تفسیر کرد بصورتی که کوشش کامل نشده و برای آن برآورده نگردیده، با اینکه می‌شود با یگانه بودن کوشش هم ثواب در دوگانه باشد زیرا ثواب باستحقاق نیست بلکه بتفضل است و یک حکمتش اینست که برای بر

آورده شدن بسیار بکوشند و بکم بس نکنند.
(3) 99- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: در احسان به برادران با هم رقابت کنید و اهل آن باشید زیرا بهشت را دریست بنام باب المعروف که از آن در نیاید مگر آنکه در دنیا احسان کند، راستش بنده خدا که انجام حاجت برادر مؤمن خود روانه شود خدا عز و جل باو دو گماشته گمارد یکی در سمت راستش و دیگر در چپ تا برای او از پروردگارش آمرزش خواهند و برای انجام حاجتش دعا کنند سپس فرمود: بخدا که رسول خدا (ص) شادتر میشد در برآوردن
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 213
حاجت مؤمن که باو رسیده بود از خود حاجتمند که حاجتش برآورده شده بود.
(1) بیان: (پس از تفسیر لفظ تنافس از قول نهایه گوید:) معروف نام جامعی است برای هر چه طاعت خدای تعالی باشد سبب باو آورد، و هم باحسان بمردم و خوشرفتاری با خاندان و دیگر مردم ...
(2) 100- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: بخدا که اگر یک بار حج کنم دوستتر دارم از اینکه آزاد کنم بنده‌ای و بنده‌ای و مانند آن تا بده شماره رسید و باز مانند آن و مانند آن تا بهفتاد رسید، و اگر سرپرستی و کفالت کنم یک خانواده مسلمانی را و در خوراک و پوشاک و آبرو که دست پیش مردم دراز نکنند دوستتر است نزد من از اینکه بجا آورم حجی و حجی و حجی و مانند آن تا بده شماره رسید، و مانند آن و مانند آن تا بهفتاد رسید.
(در دنبال آن شرحی آورده که ترجمه آن برای عموم سودی ندارد).
(3) 101- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که: خدا عز و جل بموسی (ع) وحی کرد که یک بنده من با حسنه‌ای بمن تقرب جوید و او را در بهشت حاکم گردانم، موسی گفت: پروردگارا آن حسنه چه باشد؟ فرمود: با برادر مؤمنش روانه شود در برآوردن حاجت او برآورده شود یا نه؟
بیان: برآورده شود یا نه" در آنجا است که از کوشش کوتاه نیامده با اینکه شرکت در حاکمیت در بهشت منافات ندارد با اختلاف بحسب درجات.
(4) 102- کافی: بسندش تا امام کاظم (ع) که میفرمود: هر که بیاید برادر مؤمنش نزد او برای حاجتی همانا که آن رحمتی است از خدای تبارک و تعالی که بسوی او کشانده اگر آن را بپذیرد پیوسته‌اش بولایت ما که پیوسته است بولایت خدا و اگر رد کند حاجت او را با قدرت بر انجامش خدا بر او بگمارد ماری آتشین که او را در گورش بگزد تا روز قیامت آمرزیده باشد یا در عذاب افتد و اگر حاجتخواه او را معذور شمرد وضعش بدتر باشد، یا اینکه وضع حاجتخواه بدتر باشد (بتفسیر محدث استرآبادی).
روشنگری: پیوسته‌اش بولایت ما" یعنی قبول و بسته شود بدوستی او با ما

یا اینکه سبب قبول دوستی او با ما است.
" و اگر حاجتخواه او را معذور شمرد" یعنی ملامتش نکند، وضعش بدتر باشد یعنی چون حاجتخواه عذرپذیر از مؤمنین کامل است وضع ردکننده حاجتش زشت‌تر و سخت‌تر است چون که عذرپذیر بخوش‌خلقی و کرم سزاوارتر است بانجام حاجتش از عذرنپذیر پس رد حاجت او رسواتر و پشیمانی از آن پایدارتر و افسوس بر آن بزرگتر است، یا اینکه عذرپذیر از

(1) او شکایت نکند و بد او نگوید و حق او برای حساب قیامت دست نخورده بماند.
بتفسیر یکی از فضلاء نزدیک بزمان ما که از او روایت است: مقصود از عذرپذیری اسقاط حق مؤاخذه در آخرتست و اینکه ردکننده حاجت وضعش بدتر است برای اینست که منتی بر او افزون شده و از آن سودی نبرده است و یکی از شاگردان فاضلش کلامش را چنین توجیه کرده که این کلام بر این اساس است که عذاب قبر (گزیدن مار آتشین) باسقاط حاجتخواه ساقط نشود زیرا حق الله است چنانچه شیخ قده در اقتصار بدان تصریح کرده آنجا که گوید: هر حقی که ذی حق نتواند دریافتش کند او را نرسد که اسقاطش کند چون حق سرپرستی کودک و دیوانه که نتوانند آن را استیفاء کنند نرسد آنها را که اسقاطش کنند، و چون هر کدام ما نتوانیم ثواب و اجر آخرت را استیفاء کنیم در دنیا باسقاط آن هم ساقط نشود، و دانسته شد که اسقاط پیرو استیفاء است هر که یکی را ندارد دیگری را هم ندارد پایان.
و اگر مقصود این باشد که حاجتخواه وضع بدتری دارد چنانچه محدث استرآبادی فهمیده سببش اینست عذر دروغ را پذیرفته و نهی از منکر نکرده ولی معنی یکم روشنتر است.
(2) 103- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: راستی که به مؤمنی حاجت برادرش پیشنهاد شود و آن را ندارد و در دل همت بر آن گمارد و خدا تبارک و تعالی بهمان او را ببهشت در آرد.
(3) 104- کافی: بسندش از محمد بن مروان که امام صادق (ع) فرمود: روانه شدن کسی در انجام حاجت برادر مؤمنش بدان نوشته شود برایش ده حسنه، و محو شود از او ده سیئه، و بلند شود از او ده درجه راوی گوید: بنظرم که فرمود: و برابر آزاد کردن ده بنده است و برتر از اعتکاف یک ماه در مسجد الحرام.
بیان: می‌شود آن را دلیل آورد بر اینکه بسا مستحب برتر از واجب باشد زیرا کوشش در انجام حاجت غالبا مستحب است و اعتکاف واجب آن را هم فرا گیرد، با اینکه اعتکاف مستحب هم در روز سومش واجب می‌شود بقول مشهور چنانچه خواهد آمد ان شاء الله و نظائر آن بسیار است.

(4) 105- کافی: بسندش تا معمر بن خلاد که امام هفتم میفرمود: راستی خدا را بنده‌ها است در روی زمین که میکوشند در انجام حوائج مردم آنانند که روز قیامت در امانند، و هر که مؤمنی را شاد کند خدا دلش را روز قیامت شاد کند.
بیان: ظاهر اینست که ثواب اثر کوشیدنست بتنهائی و بسا که برای کوشیدن و برآورده شدن هر دو باشد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 215
(1) 106- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که فرمود: هر که روانه شود در باره حاجت برادر مسلمانش خدا او را در سایه هفتاد و پنج هزار فرشته نهد، و گامی برندارد خیر که خدا برایش حسنه‌ای نویسد، و سیئه فرود کند، و درجه‌ای برایش بدارد و چون از برآوردن حاجت برادرش فارغ شود خدا عز و جل بپاداش آن ثواب حج‌گزار و عمره‌پرداز نویسد.
... بقولی ظاهرش اینست که ثواب نامبرده برای تنها روانه شدن برای انجام حاجتست و ثواب حج و عمره برای برآوردن آنست.
(2) 107- کافی: تا امام ششم (ع) فرمود: اگر من روانه شوم برای انجام حاجت برادر مسلمانم دوستتر دارم از اینکه هزار بنده آزاد کنم و هزار اسب را با زین و لگام بدهم تا در راه خدا سوار شوند.
بیان: و هزار اسب را بدهم" یعنی هزار کس را سوار کنم بر هزار اسب که هر کدام زین و لگام دارند و آنها را بجهاد فرستم.
(3) 108- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: مؤمنی نباشد که برای انجام حاجت برادر مسلمانش روانه شود جز که خدا عز و جل بنویسد برایش بهر گامی حسنه‌ای و بردارد از او گناهی، و برآرد برایش درجه‌ای، و از آن پس افزوده شود ده حسنه و شفاعت‌پذیر باشد در ده حاجت.
بیان: افزوده شود" یعنی برای هر گامی، و بقولی برای همه گامها با هم، و شفاعت‌پذیر باشد" یعنی دعای او در ده حاجت دنیا و آخرت پذیرفته شود.
(4) 109- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: هر که بکوشد در باره حاجت برادر مسلمانش برای رضای خدا بنویسد خدا عز و جل برایش هزار هزار حسنه که شامل آمرزش خویشان و همسایگان و برادران و آشنایان او باشد و هر کسی هم که در دنیا باو احسانی کرده، و چون روز قیامت شود باو گفته شود برو در دوزخ و هر که در دنیا بتو خوبی کرده او را بفرمان خدا عز و جل بدر آور جز اینکه ناصبی باشد.
بیان: یعنی حسنات او گناه دیگران را هم بزداید، و در برخی اخبار است که اگر آن حسنات بیش از گناهان خود او باشد گناهان خویشان و آشنایان او را بزداید، یا مقصود اینست که بعلاوه از این حسنات خود برای این اشخاص هم آمرزش باشد و اخباری هم مؤید آن باشد و گویا اختلاف روایات در ثواب برآوردن حاجت مؤمن بحسب اختلاف قصد و اخلاص در آن است و

تفاوت حاجتها در دشواری و آسانی و اختلاف وضع حاجتمندان در حاجت و ایمان و صلاح آنان، و اختلاف در کوشش و اهتمام حاجت برآوران و مانند آن، و زیان ندیدن مؤمن

از ورود بدوزخ برای فرمان خداست بدان که سرد و سلامت باش.
(1) 110- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که هر که بکوشد در انجام حاجت برادر مسلمانش و تلاش کند در آن و خدا بدست آن حاجت را برآورده کند خدا بنویسد برایش حج و عمره و اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام با روزه دو ماهه، و اگر تلاش کند و خدا حاجت را بدست او برآورده نسازد بنویسد خدا برایش حج و عمره.
روشنگری: دلالت دارد که با برآوردن حاجت ثواب کوشنده بیشتر است از آنکه برنیاید و اگر در کوشش تفاوتی نباشد و از اهتمام کوتاه نیاید، استبعاد ندارد و مانندش هم در حدیث ابراهیم خارقی گذشت ولی در آن عمره ذکر نشده، و بسا مقصود از حجه در آن حجی باشد که عمره دارد یعنی حج تمتع، یا حج کامل که چون قید مبروره دارد، یا بنا بر اختلاف عمل تفاوت میکند چنان نوشت.
(2) 111- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: آدمی را بس است در اظهار اعتماد به برادرش همین که عرض حاجت باو کند.
روشنگری: ... در این حدیث تشویق کلانیست به برآوردن حاجت مؤمن چون آن را بخواهد زیرا عرض حاجت بدو دلیل است بر اعتماد کلی بایمان او و وثوق بدوستی او، و بر داشت از آن اینست که باو بدگمان نباشد و امید او را با رد حاجتش نومید نسازد و در انجام آن کوتاه نیاید.
(3) 112- کافی: بسندش از صفوان جمال که من با امام ششم (ع) نشسته بودم و ناگاه مردی از اهل مکه بنام میمون بر آن حضرت وارد شد و شکایت کرد از اینکه نمیتواند کرایه را بپردازد و بمن فرمود: برخیز و به برادرت یاری کن و من با او برخاستم و خدا کرایه را فراهم کرد و برگشتم به مجلس خود آن حضرت فرمود: با حاجت برادرت چه کردی؟ گفتم: پدر و مادرم قربانت خدا آن را برآورده کرد، فرمود: آگاه باش که یاری تو به برادر مسلمانت نزد من روشنتر است از هفت طواف مستحبی، سپس فرمود: مردی نزد حسن بن علی (ع) آمد و گفت: پدر و مادرم بقربانت مرا در برآوردن حاجتی یاری کن و آن حضرت از جا بلند شد و همراه او شد و بر حسین (ع) گذشت که در نماز ایستاده بود و آن حضرت بآن مرد گفت: در کجا بودی که از ابی عبد الله برای حاجت خود یاری خواهی؟ گفت: پدر و مادرم بقربانت من این کار کردم و او یادآور شد من در اعتکافم، آن حضرت فرمود: آگاه باش اگر تو را یاری کرده بود بهتر بود برایش از اعتکاف یک ماه.

روشنگری: نمیتواند کرایه را" یا باین معنی که نمیتواند بارکشی کرایه کند، یا شترانش

را بکرایه بدهد بنا بر اینکه مکاری بوده یا اینکه اجرت کرایه نداشته، و همه اینها با حال صفوان راوی حدیث مناسبت دارند ...
(1) اگر گفته شود چرا امام حسین (ع) او را یاری نکرده با اینکه برتر بوده گویم: می‌شود از چند راه جواب گفت.
1- می‌شود که برای آن حضرت عذر دیگری بوده که به حاجتخواه اظهار نکرده و بدان عذر با او نرفته و امام حسن (ع) آن را فرمود: تا او قبول نکند که خود اعتکاف عذر است در ترک یاری و معنایش اینست که اگر یاری میکرد تو را بی‌عذر دیگری بهتر بود.
2- بعید نیست که علم امامی کمتر از امام دیگر باشد که اکنون امام است یا امام اختیار کند عملی را که کمتر ثواب دارد بویژه پیش از امامتش.
3- امام حسین (ع) خواست برادرش را در درک این فضیلت بر خود مقدم دارد، این هم قولی است.
4- اینکه مقصود از" من این کار کردم" اینست که می‌خواستم بکنم و بمن گفته شد بوسیله خدمتکاری یا یکی از اصحاب که آن حضرت در حال اعتکاف است و از این رو باو نگفتم.
سپس بدان که قضاء حاجت مؤمن از مواردیست که فقهاء جایز دانند معتکف برای آن از محل اعتکاف خود بیرون رود و برگردد بحال اعتکاف جز اینکه پس از بیرون شدن در جایی ننشیند و با اختیار زیر سایه راه نرود بنا بر مشهور وزیر آن ننشیند بنا بقولی.
(2) 113- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: خدا عز و جل فرموده: خلق عیال منند و محبوبترشان نزد من آنکه بآنان مهربانتر باشد و در انجام حوائجشان کوشاتر باشد.
بیان: عیال خدایند" چون ضامن روزی آنهاست.
(3) 114- کافی: بسندش از ابی عماره که حماد بن ابی حنیفه هر بار که مرا دیدار میکرد گفتی که حدیثت را برایم دوباره بگو، و من باو باز گفتم، گفتم: برای ما روایت شده که یک عابد در بنی اسرائیل چون به نهایت و پایان عبادت میرسید برای انجام حوائج مردم دوندگی میکرد و باصلاح حال آنها اندر کار میشد و رنج میکشید.
(پس از تفسیر الفاظ حدیث از قول المغرب و مصباح گوید): اشتغال عابدان بنی اسرائیل پس از رسیدن به پایان یا برای اینست که آن ارفع و اشرف عبادت آدمی است که چون در راه عبادت بالا رود میرسد به بالاترین درجه آن که این عمل است، یا برای اینست نفس آدمی تن باین عبادت رنج‌آور ندهد جز بعد از اینکه پیراسته و باصفا شود بعبادات و

ریاضات دیگر یا برای اینکه اصلاح خود مقدم است بر اصلاح دیگران و کمک بدانها.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 218
(1) 115- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: هر که صبح کند و توجه بامور مسلمانان ندارد مسلمان نباشد.
بیان: توجه ندارد" باینکه برخیزد برای آن امور، و انجام دهد آنها را با توانائی، مسلمان نباشد یعنی اسلام کامل ندارد و شایسته این نام نباشد و اگر بهیچ کار مسلمین توجه ندارد بعید نیست که حقا مسلمان نباشد زیرا از جمله کارها یاری امام و پیروی او است، و اعلان دین و یاری ندادن کفار است بر ضرر مسلمین، و بهر تقدیر مقصود از امور اعم از امور دنیوی و دینی است، و اگر برخی را هم نتواند عزم بر آن با حصول توان حسنه باشد و ثواب دارد چنانچه گذشت.
(2) 116- کافی: بسند پیشین تا رسول خدا (ص) که فرمود ناسک‌تر و عابدتر مردمان از نظر عبادت آنکه خیرخواه‌تر است از دل پاکش پاکتر است و درست‌تر است با همه مسلمانان.
روشنگری: ... از ثعلب معنی ناسک را پرسیدند؟ گفت از لفظ نسیکه باز گرفته شده که بمعنی شمش نقره نابست و گویا ناسک خود را برای خدای تعالی ناب کرده، و نصیحت بمعنی خواستن خیر است برای طرف آن و تعبیر از این معنا بیک کلمه منحصر بآنست و نصح در لغت بمعنی خلوص است.
و معنی نصیحت برای خدا اعتقاد درست به یگانگی او و اخلاص نیت در عبادت او است، و نصیحت قرآن باور داشتن آنست و بکار بستن آن، و نصیحت رسول خدا (ص) باور داشتن پیغمبری او و رسالت او است و اطاعت امر و نهی حضرت او و نصیحت ائمه (ع) اطاعت از آنها است براستی و درستی، و نصیحت همه مسلمانان رهنمائی آنها است به مصالحشان، و بقول صحاح مرد ناصح الجیب یعنی پاکدل، و پاکدل‌تر یعنی از کینه و حسد و دشمنی.
(3) 117- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که می‌فرمود: بر تو باد به نصح خدا در باره خلقش که او را ملاقات نکنی به کرداری بهتر از آن.
توضیح: نصح خدا در باره خلقش اخلاص در طاعت خداست در آنچه راجع به خلقش فرموده از هدایت و یاری آنها و خودداری از آزار آنها و دغلی نکردن با آنها یا مقصود نصیحت کردن خلق است به پاکی برای خدا، و ملاقات هنگام مرگ است یا در روز قیامت.
(4) 118- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که توجه بامور مسلمانان ندارد مسلمان نباشد.
(5) 119- کافی: بسندش تا پیغمبر (ص) که هر کس صبح کند و توجه

بامور مسلمانان ندارد مسلمان نباشد، و هر که بشنود مردی فریاد میزند، ای مسلمانان بدادم برسید و باو پاسخ ندهد

مسلمان نباشد.
(1) 120- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که خلق عیال خدایند و دوستتر خلق به درگاه خدا کسی است که سود رساند بعیال خدا و خاندانی را شاد کند.
بیان: عیال کسانی که آدم خرج آنها را میدهد و کارهاشان را سرپرستی میکند، و مردم باین نظر عیال خدایند که آنها را آفریده و کارهاشان را اداره میکند و احوالشان را مقدر میسازد و ضامن روزی آنهاست دوستتر نزد خدا یعنی مقامش نزد او بالاتر است و ثواب بیشتری دارد، سود رساندن بعیال خدا بدادن نعمت است یا دفع زیان و خسارت یا ارشاد و هدایت یا آموزش یا برآوردن حاجت و جز آن از منافع دین و دنیا، و اشاره دارد بخوبی این کار که کفالت کاریست که خدا ضمانت کرده، و شاد کردن خاندانی یا باینست که سودی بمردی و خاندان او و عشیره او برساند یا آگاهی با یاری بیکی از مؤمنان رسانی سبب شادی جمعی از خاندان او شود.
(2) 121- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: از رسول خدا پرسش شد که محبوبتر مردم بدرگاه خدا کیست؟ فرمود: سودمندتر مردم برای مردم.
(3) 122- کافی: بسندی تا رسول خدا (ص) که فرمود: هر کس هجوم آب یا آتش را از مسلمانان بگرداند بهشت باو واجب شود (شرحی در تفسیر لغت و اعراب حدیث دارد که ترجمه آن سود عمومی ندارد مترجم).
(4) 123- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: در تفسیر قول خدا عز و جل" و بگوئید به مردم خوبی (آیه 83 سوره البقره) یعنی بگوئید در باره مردم خوبی و نگوئید جز خیر تا بدانید که چیست آن.
بیان:" قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً" طبرسی ره گفته در تفسیر آن اختلاف شده: بقولی مقصود گفتار خوش و زیبا است و خلق کریم که خدا آن را پسندد و دوست دارد، از ابن عباس است، و بقول سفیان امر بمعروف و نهی از منکر است و بقول ربیع بن انس مقصود معروف است، (5) و به روایت جابر از امام پنجم در تفسیر آیه یعنی بگوئید بمردم خوبتر چیزی که دوست دارید بشما گفته شود زیرا که خدا دشمن دارد پرلعنت پرلعنت‌کننده و دشنام دهنده و طعنه‌زن بر مؤمنان را آنکه هرزه‌داری و یاوه‌گو است، آنکه گدای بی‌آبرو است باصرار خود، و دوست دارد بردبار پارسای خوددار آبرومند را.
و اختلاف دیگر در اینست که شامل مؤمن و کافر هر دو می‌شود چنانچه از

امام باقر (ع) روایت است، و بقولی مخصوص بمؤمن است و بنا بر قول بعموم، ابن عباس و قتاده گفتند

آیه جهاد و شمشیر نسخ شده (1) و بیشتر مفسران گویند نسخ نشده زیرا می‌شود با آنان جنگید و گفته خوب هم با آنها داشت باینکه آنها را دعوت بایمان کرد پایان کلام طبرسی، و در تفسیر عسکری است از امام صادق (ع) در" قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً" که برای همه مردم است چه مؤمن و چه مخالف، اما با مؤمنان خوشروئی کند و با مخالفان مدارا کند برای جلب آنها بایمان که با کمتر آن میتوان زیان آنها را از خود و برادران مؤمن دفع کرد.
" و مگوئید جز خیر الخ" بقولی یعنی تا خبر از حال آنها ندارید جز خوبی آنها نگوئید و اگر بدنهادی آنها را میدانید باکی ندارد که خوبی آنها را نگوئید، و بقولی یعنی هر کس بگفتن خوبی و ترک زشتی عادت کرده فوائد آن را خواهد دید.
من گویم: بسا مقصود اینست که تا خوبی سخنی را ندانید آن را بمجرد توهم خوبی به بزبان نیاورید چه بسیار می‌شود که کسی پندارد شمه‌ای خوبست و چنان نیست.
(2) 124- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) در تفسیر قول خدا" وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً" که برای مردم بگوئید بهترین آنچه دوست دارید در باره شما بگویند.
بیان: اشاره دارد باینکه بگوئید برای مردم اینست که در باره آنها خوب بگوئید نه اینکه با آنها بخوبی گفتگو کنید و حدیث پیش هم ممکن است بهر دو وجه تفسیر شود.
(3) 125- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (31 سوره مریم) و گردانیده مرا مبارک هر جا باشم" فرمود: یعنی بسیار سودبخش.
بیان: بیضاوی در تفسیر مبارک گفته یعنی بسیار سودبخش و آموزنده خوبی، طبرسی ره از قول مجاهد گفته: یعنی مرا آموزنده خیر گردانیده، و بقولی یعنی پرسودبخش هر جا رو کنم، برکت افزایش خوبی است، و مبارک آنکه بدو خیر فزاید، و بقولی بنقل از جبائی یعنی پایدار دائمی در ایمان و طاعت و برکت در اصل بمعنی ثبوت است.
(4)

باب بیست و یکم: دید و بازدید برادران، برخوردشان با هم، و همنشینی آنها در زنده کردن امر امامانشان علیهم السلام

: (5) 1- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که دیدن کند از برادرش برای خدا نه جز او بدرخواست وعده خدا و انجام آنچه نزد خداست خدا هفتاد هزار فرشته بر او گمارد که فریادش دهند آگاه باش که پاک شدی و بهشت برایت رواست.
بیان: نه جز او" چون زیبائی یا خوشخوانی یا مال و جاه و جز آنها از مقاصد دنیوی
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 221
(1) ولی اگر برای غرض دینی باشد چون آموزش یا رهنمائی یا دانش‌آموزی یا صلاح و زهد و عبادت با آن مخالفت ندارد، و دلالت دارد بر اینکه طلب ثواب اخروی با اخلاص مخالفت ندارد چنانچه در جای خود گذشت زیرا آن هم بامر خدا و تنها از خداست نه دیگری و قصد قربت علت غائی مقدم بر عمل است و درخواست وعده و ثواب علت غائی و وجودش بعد از عمل است و میان آنها منافاتی نیست.
پاک شدی" یعنی از گناهان و چرکهای روحی و بهشت و نعمتش بر تو روا گردیده، یا مقصود دعای برای این دو تا است و بقول نهایه طیب بمعنی طاهر است و باین معنی در حدیث علی (ع) آمده که چون پیغمبر (ص) درگذشت، گفت پدر و مادرم قربانت پاکیزه بودی در زندگی و در مرگ، و طیبی در شرح قول آن حضرت گفته (ص) طبت و طاب ممشاک" گفته طیب در اصل یعنی لذتبخش تن و جان و آدم طیب کسی است که از نادانی و نابکاری پیراسته و بدانش و نیکوکاری آراسته است، و این تعبیر یا دعا است برای خوش بودن زندگی او در دنیا، و طاب ممشاک کنایه است از سلوک راه آخرت بدور بودن از بدمنشیها یا اینکه حکایت از آنست و چنین بوده است.
(2) 2- کافی: بسندش تا خیثمه که رفتم حضور امام پنجم برای بدرود فرمود: ای خیثمه بهر کدام دوستان ما که دیدی سلام مرا برسان و آنها را بتقوی خدای بزرگ سفارش کن، و با اینکه توجه کند توانگرشان به فقیرشان، و تواناشان به ناتوانشان، و باینکه زنده‌شان بر جنازه مرده‌شان حضور یابد، و در خانه‌هاشان همدیگر را دیدار کنند که آن مایه رواج کار ما است، خدا رحمت کند بنده‌ای را که کار ما را زنده دارد، ای خیثمه برسان بدوستان ما که به درگاه خدا هیچ سودی نبرند جز به کردار، و هرگز بولایت دست نیابند جز بورع و پارسائی، و افسوس‌خورتر مردم روز قیامت کسی باشد که عدالتی را شرح دهد با آن براه خلاف رود.

روشنگری: ... کار ما را زنده دارد" یعنی دین و دانش و روایات و عقیده به امامت ما را زنده کند.
هیچ سودی ندارد" یعنی عذاب خدا را دفع نکند، بیضاوی در شرح قول خدا (آیه 10 سوره آل عمران) هیچ سودی ندارد براشان اموال و اولادشان بدرگاه خدا" گفته: یعنی از رحمت و طاعت خدا یا از عذاب خدا" و در تفسیر قول خدا عز و جل (آیه 10 سوره الجاثیه) و هیچ سودی نداردشان آنچه کسب کردند" گفته: یعنی مال و فرزندشان به هیچ وجه عذاب خدا را از آنها نگرداند، و در تفسیر قول خدا سبحانه (آیه 67 سوره یوسف) و من سودی ندارم برای شما هیچ" گفته: یعنی از آنچه خدا براتان مقدر کرده، و در تفسیر قول خدای تعالی
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 222
(1) (21: ابراهیم) فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا" گفته: یعنی آیا دفع کنید از ما چیزی از عذاب خدا را" (و بعد از شرح و تفسیر لفظ عنا از قول مغرب و صحاح گوید:) و اینکه فرمود کسی که عدالتی را شرح دهد الخ یعنی مذهب حقی را اظهار کند و آنچه را بایدش بکار بندد چنانچه موالات ائمه (ع) را اظهار دارد و از آنها پیروی نکند یا کار خوبی را برای مردم وصف کند و خود بدان عمل نکند.
(2) 3- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که جبرئیل بمن باز گفت: خدا عز و جل فرشته‌ای بزمین فرستاد و آن فرشته روانه شد تا بدر خانه‌ای کشانده شد که بر آن مردی از صاحب خانه اذن ورود میخواست، فرشته باو گفت چه حاجتی با صاحب این خانه داری؟ پاسخش داد که برادر مسلمان من است و برای رضای خدا تبارک و تعالی بدیدن او آمدم، فرشته گفت: برای همین آمدی؟ گفت جز برای آن نیامدم، فرشته گفت: بدان که من فرستاده خدا هستم بسوی تو و خدا سلامت میرساند و میفرماید: بهشت بر تو واجب است، و افزود که خدا عز و جل میفرماید هر مسلمانی دیدن کند از مسلمانی، او را دیدن نکرده بلکه مرا دیدن کرده و پاداشش بر من بهشت است.
بیان: (پس از تفسیر الفاظ گوید): دلالت دارد که جز پیغمبر و وصی هم میتواند فرشته را ببیند و بسا مخالف ظاهر اخبار گذشته باشد در باره فرق میان نبی و محدث، و جواب اینکه بسا آن مرد دیدار کن هم نبی، یا محدث بوده که نزد گفتگو و اظهار فرشته بودن از نظر او غائب بوده و آوازش بگوش او رسیده.
و چون دیدارش محض رضای خدا بوده خدا دیدار او را بخودش وابسته است.
(دیدار فرشته در کالبد بشری که بدان مجسم شود برای کافر هم رواست چنانچه کافران قوم لوط هم فرشته‌ها را دیدند که برای هلاک آنها آمده

بودند و اختصاص دیدار آنها به پیمبران نظر بصورت اصلی آنها دارد مترجم).
(3) 4- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که دیدن کند برادرش را در راه رضای خدا، خدای عز و جل فرماید: او را زیارت کردی و ثوابت بر عهده من است، و بثوابی برایت رضا ندهم کمتر از بهشت.
یعنی ثوابهای دنیوی ناپایدار دنیا کافی نیست و بجز بثواب جاویدان دیگر سرا که بهشت است برایت رضا ندهم.
(4) 5- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: هر که دیدن کند از برادرش در یک سوی شهر برای رضای خدا، او دیدارکننده خدا باشد و بر خدا است که گرامی دارد

دیدارکننده خود را.
(1) توضیح: در یک سوی شهر" درون شهر باشد یا برون از آن، و این کنایه است از دوری مسافت ...
(2) 6- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص)، فرمود: هر که دیدن کند برادرش را در خانه او خدا عز و جل فرماید: تو مهمان و دیدار کن من باشی و پذیرائی از تو بر عهده من است و من بهشت را بر تو بایست کردم برای دوست داشتن تو آن صاحب خانه را.
بیان: (شرح لفظ است).
(3) 7- کافی: بسندش تا ابی عزه که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: هر که از برادرش دیدن کند در بیماری او یا تندرستی او و بقصد فریب و عوض خواهی از او نباشد خدا هفتاد هزار فرشته بدو گمارد که از پشت سر او ندا کنند: پاک شدی و بهشت برایت روا شد شما دیدارکننده‌های خدا باشید، شما مهمانان وارد بر خدا باشید تا بخانه خود برگردد، پس یسیر به آن حضرت گفت: قربانت و گر چه جای دوری باشد؟ فرمود: آری ای یسیر و گر چه یک سال راه باشد زیرا خدا بخشنده است و فرشته‌ها بسیار و او را بدرقه کنند تا بخانه‌اش برگردد.
روشنگری: بقصد فریب" که او را دوست ندارد و خواهد فریبش دهد" و عوض خواهی" یعنی پاداش دنیوی و گر چه با زاید باشد یا چیز دیگر، یا مقصود اینست که در دل نداشته بجای او دوست دیگری گیرد، و این معنی بخاطر من رسید و گر چه بیشتر همان اولی را گفتند (یا اینکه استبذال باشد بذال نقطه‌دار یعنی بطلب بخشش و جائزه نباشد، این بخاطر من رسید، از پاورقی ص 346) ...
و اینکه از پشت سرش، اشاره دارد باینکه او را بزرگ شمارند و بر او پیش نگیرند و همدوش نشوند، وفد بقول نهایه کسانی را گویند که در خانه امراء روند برای دیدن یا مهمانی و یا ماوی گرفتن و جز آن.

و اگر چه جای دوری باشد" گویا پرسنده دور شمرده که از جای دور او را بدرقه کنند و ندا دهند و حضرت جواب او را داده چه نظر به بدرقه و یا نداء) و یسیر که این پرسش را کرده گویا همان دهان باشد که گاهی از او به بشر تعبیر شود.
(4) 8- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که دیدن کند از برادر دینی خود برای خدا روز قیامت بیاید خرامان در میان جامه‌های قبطی‌گون از نور و نگذرد به چیزی جز که بر آن پرتو افکند تا بایستد برابر خدا عز و جل و خدا عز و جل باو میفرماید: مرحبا (خوشامدی) و چون خدا باو مرحبا گوید عطای فراوان باو دهد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 224
(1) بیان: (پس از تفسیر الفاظ و احتمالات که ترجمه آن سود عمومی ندارد گوید) قبطی جامه کتانی نازکی است که در مصر بدست قبط ساکنان اصلی آن ساخته میشده و گویا مقصود اینست که میخرامد شاد و فرخنده در درون نوری سفید که بسیار سفید است بمانند جامه‌های قبطی یا اینکه جامه‌های سفید از نور پوشیده بمانند جامه قبطی و از این رو هر چیزی بدان درخشان شود و بقولی مقصود پرده نازکی است که فرشته‌ها در گرد او گیرند تا کسی با بی‌ادبی باو نزدیک نشود ...
(2) 9- کافی: بسندش تا امام پنجم (ع) که بنده مسلمان خدا چون از خانه‌اش برای دیدن برادر دینی خود نه بقصد دیگر بیرون آمد برای رضای خدا و روی آوردن بدان چه نزد او است خدا عز و جل هفتاد هزار فرشته باو گمارد که در برگشت بخانه‌اش از پشت سرش باو ندا کنند، آگاه باش که پاک شدی و بهشت برای تو پاک و رواست.
بیان: در اعراب الفاظ است و ترجمه‌اش سودی ندارد).
(3) 10- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: دیدن نکند مسلمانی برادر مسلمانش را در راه خدا و برای خدا جز که خدا عز و جل باو نداء کند ای دیدارکننده پاکی و پاک است بهشت برای تو.
(4) 11- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: خدا عز و جل را بهشتی است که در آن در نیاید جز سه تا: مردیکه در باره خودش بحق قضاوت کند، و مردیکه برای خدا برادر مؤمنش را دیدار کند، و مردیکه در حوائج برادر مؤمنش را بر خود مقدم دارد.
(5) 12- کافی: بسندش تا امام پنجم (ع) فرمود: مؤمن بیرون شود بسوی برادرش تا او را دیدن کند و خدا عز و جل فرشته‌ای باو گمارد که یک بال خود را روی زمین نهد و بال دیگر را بر آسمان گیرد تا باو سایه افکند، و چون بمنزل آن برادر دینی در آید خدا جبار تبارک و تعالی ندا در دهد ایا بنده حق‌شناس من پیرو آثار پیغمبر من بر من بایست است بزرگ داشت تو از من بخواه تا بتو بدهم، مرا بخوان تا پاسخت دهم، خاموش باش تا

خودم بخشش و عطا را آغاز کنم، و چون برگردد بسوی خانه خودش باز هم خدای تبارک و تعالی باو ندا کند: ای بنده حقشناس من بر من باید که تو را گرامی دارم، من بهشتم را برای تو واجب کردم و تو را میان بندگانم شفیع ساختم و شفاعت تو را پذیرایم.
بیان: یک بال بر زمین تا بر آن گام نهد و یک بال بهوا تا او را فرا گیرد و حفظ کند، و بقولی کنایه از تعظیم و تواضع برای او است.
(6) 13- کافی: بسندش تا امام ششم (ع)، فرمود: دیدار مؤمن برای خدا بهتر است از

آزاد کردن ده بنده مؤمن، و هر که یک بنده مؤمن آزاد کند خدا بهر عضو آن بنده عضوی از او را از آتش حفظ کند تا آنجا که فرج حافظ فرج باشد.
(1) بیان: (در باره اختلاف لفظ حدیث که در ترجمه سودی ندارد).
(2) 14- کافی: بسندی تا امام ششم (ع) که فرمود: هر آن سه مؤمنی که گرد آیند نزد برادر خود که آسوده باشند از شر او و نترسند از نیرنگ او، و امیدوار باشند بدان چه دارد اگر به درگاه خدا دعا کنند از آنها اجابت کند، و اگر خواهش کنند بآنها عطا کند، و اگر بیشتر خواهند بآنها بیفزاید، و اگر خاموش مانند بدانها آغاز بخشش کند.
بیان: و امیدوار باشند بدان چه دارد" یعنی از فوائد دینی چون روایت حدیث و علوم دینی و بسا که فراگیر منافع دنیوی حلال هم باشد.
(3) 15- کافی: بسندش تا عبد صالح (امام کاظم ع) می‌فرمود: هر که دیدار کند برادر مؤمنش را برای خدا نه جز او، و بخواهد بدان پاداش خدا را و انجام شدن آنچه خدا عز و جل وعده داده خدا عز و جل از وقتی از منزلش بدر آید تا بدان برگردد هفتاد هزار فرشته باو گمارد که آوازش دهند، آگاه باش پاکی و رواست برایت بهشت، در یک منزل بهشتی جای گیری.
بیان: (شرحی دارد در تشخیص عبد صالح که امام کاظم بوده یا امام صادق باعتبار تردید در حال راوی که ابو حمزه ثمالی است) ..
(4) 16- کافی: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که فرمود: برخورد با برادران غنیمت بزرگی است و گر چه شمار کمی باشند.
توضیح: غنیمت بمعنی سود است، و گر چه کم باشند، یعنی برادران شایسته برادری کم هستند و یا اینکه برخورد کم باشد و معنی یکم روشنتر است.
(5) 17- قرب الاسناد: بسندش تا امام ششم (ع) میفرمود: دیدن نکند مسلمانی از برادر مسلمانش در راه خدا و برای خدا جز که خدا تبارک و تعالی باو ندا کند: ایا دیدار کن پاک شدی و بهشت برایت روا شد.
ثواب الاعمال: بسندی مانندش را آورده.

(6) 18- همان: بسندی از امام ششم (ع) که به فضیل فرمود، با هم مجلس میکنید و حدیث میگوئید؟ گفت: آری قربانت شوم فرمود: من این مجالس را دوست دارم، ای فضیل امر ما را زنده دارید، خدا رحمت کند هر که امر ما را زنده دارد، ای فضیل هر که ما را بزبان آورد، یا ما نزد او نامبرده شویم و از چشمش باندازه بال مگسی اشک آید خدا گناهانش را می‌بخشد اگر چه بیش از کف دریا باشد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 226
(1) ثواب الاعمال: بسندی مانندش را آورده.
(2) 19- امالی صدوق: بسندش از امام باقر (ع) که یک فرشته بمردی گذر کرد که به در خانه‌ای ایستاده بود، باو گفت: ای بنده خدا چه تو را بر در این خانه واداشته؟ فرمود: در پاسخ گفت: برادری در آن دارم و میخواهم باو سلامی بدهم، فرشته گفت میان شما پیوند خویشاوندیست، یا نیازی تو را باینجا کشانده؟ گفت: نه خویشاوندی دارم با او نه برای حاجتی آمدم جز برای همان برادری در اسلام و احترام بآن، و من از او احوالپرسی کنم و به او سلام دهم در راه خدا پروردگار جهانیان، فرشته گفت: راستش من فرستاده خدایم بسوی تو که او بتو سلام میرساند و میفرماید: جز این نیست که مرا خواستی و از من وارسی کردی، و من بهشت را بر تو واجب کردم، و از خشمم تو را معاف کردم، و از دوزخت در پناه گرفتم.
اختصاص: بسندی مانندش را آورده.
(3) امالی طوسی: بسندی با اندک تغییر مانندش آورده، و هر دو را در باب صفات الملائکه آوردم.
(4) 20- همان: بسندش از عقرقوفی که شنیدم امام ششم (ع) با حضور من باصحابش میفرمود: خدا را بپائید، و با هم برادرانی نکوکار بهم باشید، در راه خدا همدگر را دوست دارید، با هم پیوسته و مهربان باشید، دید و بازدید کنید، و بهم برخورید، و با هم گفتگو کنید و امر ما را زنده دارید.
گویم: اخباری در باب حقوق مؤمن گذشت.
(5) 21- خصال: بسندش تا خیثمه که امام باقر (ع) بمن فرمود: در خانه‌هاتان دید و بازدید کنید زیرا در آن زنده شدن امر ما است رحمت کند خدا بنده‌ای را که امر ما را زنده دارد.
(6) 22- همان: بسندش تا اینکه در ضمن سفارش رسول خدا (ص) به علی است که ای علی سه تا مایه شادی مؤمنند برخورد به برادران، و افطار روزه، و نماز در آخر شب.
(7) 23- همان: بسندش تا اینکه امام صادق (ع) می‌فرمود: که مهمانان خدا عز و جل:
مردیکه حج و عمره بجا آورد مهمان خداست تا بخانه‌اش برگردد، و کسی که در نماز است در پناه خداست تا فارغ شود، مردیکه دیدن کند از برادر

مؤمنش در راه خدا عز و جل که زائر خدا باشد نظر بثواب او و گنجینه‌های رحمت او.
(8) همان: بسندش تا امام باقر (ع) که خدا عز و جل را بهشتی باشد که در نیاید در آن مگر سه تا، مردیکه در باره خود دیدن کند، و مردیکه دیدن کند از برادر مؤمنش برای خدا، و کسی که برادر مؤمنش را بر خود مقدم دارد برای خدا عز و جل.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 227
(1) همان: بسندش تا امام ششم (ع) که می‌فرمود: زنی از پریان بود بنام عفراء که نزد پیغمبر (ص) رفت و آمد میکرد و سخن آن حضرت را می‌شنید و نزد پریان خوب می‌آمد و بدست او مسلمان میشدند، و پیغمبر او را نایاب دریافت، و از جبرئیل در باره او پرسید و پاسخ داد که او بدیدن خواهری رفته که برای خدا او را دوست دارد، پیغمبر (ص) فرمود: خوشا بحال دوستان یک دیگر در راه خدا چه که خدا تبارک و تعالی در بهشت ستونی آفریده از یاقوت سرخ که هفتاد هزار کاخ دارد، در هر کاخ هفتاد هزار غرفه است که خدا آن را برای دوستداران یک دیگر و دیدارکنندگان از هم مقرر داشته که در راه خدا باشد.
(2) 26- مجالس مفید: بسندش از امام هادی (ع) که فرمود: برخورد برادران نشاط آور است و خردزا گر چه کم کم باشد.
(3) 27- امالی طوسی: بسندش از امام ششم (ع)، فرمود: که از نسیم رحمت خدای تعالی سه تا است، عبادت در شب و افطار روزه‌دار، و برخورد برادران.
(4) 28- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: هفت کس در سایه عرش خدا عز و جل باشند، روزی که جز سایه او سایه‌ای نباشد: امام عادل، و جوانی پرورده در عبادت خدا عز و جل، و مردی با دست راست صدقه دهد و از دست چپش هم آن را نهان دارد، و مردی که در خلوت یاد خدا عز و جل کند و از ترس خدا چشمانش گریان شود، و مردیکه به برادر مؤمنش برخورد و باو گوید: راستش من تو را البته دوست دارم در راه خدا عز و جل، و مردی که از مسجد در آید و در دل دارد که بدان باز گردد و کسی که زنی زیبا او را بخود بخواند و پاسخ دهد که من از خدای پروردگار جهانیان میترسم (و او را اجابت نکند).
(5) گویم: این حدیث بسند دیگری تا ابی هریره گذشت و در آن بود، و دو کس که در طاعت خدا همکارند و در آن گردانید و جدا شوند.
(6) 29- ثواب الاعمال: بسندش تا امام صادق (ع) که فرمود: هر که نتواند صله بما رساند بدوستان خوب ما رساند و هر کس نتواند بدیدار ما آید دوستان خوب ما را دیدن کند که ثواب زیارت ما برایش نوشته شود.
(7) 30- همان: بسندش تا امام باقر (ع) که یکی از فرشته‌ها بدر خانه‌ای

گذر کرد که مردی در آن ایستاده بود و باو گفت ای بنده خدا چه تو را بر در این خانه واداشته؟ فرمود: در پاسخ گفت: برادری در آن دارم که میخواهم باو سلام دهم، آن فرشته گفت: خویشاوند نزدیک تو است یا حاجتی باو داری؟ گفت: نه این و نه آن جز برادری در مسلمانی و احترام آن که از او وارسی کنم و بر او سلام دهم در راه خدا پروردگار جهانیان پس فرشته گفت: راستش من
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 228
(1) فرستاده خدایم بسوی تو و او است که بتو سلام میرساند و میفرماید: همانا مرا خواستی و از من وارسیدی و من بهشت را بر تو واجب میدارم و از خشمم ترا معاف کردم و از دوزخ ترا پناه دادم.
(2) 31- بشارة المصطفی: بسندش تا معتب آزاد کرده امام ششم (ع) که شنیدم به داود بن سرحان میفرمود: ای داود بدوستانم سلام مرا برسان و اینکه من میگویم: رحمت کند خدا بنده‌ای را که با دیگری همراه شود، و امر ما را گفتگو کنند که سومی آنان فرشته‌ای است که برای هر دو آمرزشخواهد، و هر جا گرد آئید و بیاد ما مشغول شوید گرد آمدن و گفتگوی شما امر ما را زنده میدارد، و بهتر مردم پس از ما کسی است که مذاکره کند در امر ما و باز گردد به یاد کردن ما.
(3) 32- اختصاص (قریب بمضمون شماره 30 را آورده و در پایانش افزوده) راستی که خدا تبارک و تعالی میفرماید: مسلمانی نباشد که مسلمانی را دیدار کند جز که او را دیدن نکرده بلکه مرا دیدن کرده و ثواب او بهشت است.
(4) 33- همان: از عمر بن یزید که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: هر چه را چیزی باشد که بدو آسایش کند و راستش مؤمن به برادر خود آسایش کند چنانچه پرنده بهمگنان خود، آیا آن را ندیدی.
(5) 34- همان: امیر مؤمنان (ع) فرمود: هر که دیدن کند از برادر مؤمنش برای خدا، خداوندش ندا دهد ایا دیدن‌کننده پاکی تو و بهشت برایت رواست.
(6) 35- عده الداعی: امام صادق (ع) فرمود: هر دو یا سه مؤمن که گرد هم آیند نزد برادری که دارند و از زیان او در امانند و از نیرنگ او ترسی ندارند و امیدوارند بدان چه نزد او است، اگر بدرگاه خدا دعا کنند اجابت کند، و اگر خواهشی کنند بآنها بدهد و اگر بیشتر خواهند براشان بیفزاید و اگر دم بندند خدا بدانها آغاز بخشش و رحمت کند.
(7) و فرمود (ع): هر که دیدن کند از برادرش برای خدا نه چیز دیگر بلکه برای درخواست آنچه خدا وعده کرده و دریافت آنچه نزد او است خدا هفتاد هزار فرشته بدو گمارد که آوازش دهند آگاه باش پاک شدی و بهشت برایت رواست.

(8) 36- کتاب الامامه و التبصره: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: دیدار دوستی‌آور است.
(9) و فرمود (ص): نوبت به نوبت دیدار کن تا دوستی را فزون کنی.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 229
(1)

: (2) 1- قرب الاسناد: بسندش از حسن بن سالم که امام هفتم (ع) مرا فرستاد نزد عمه‌اش و چیزی را از او خواست که داشت تا کمکی کند بمحمد بن جعفر (گویا برادر آن حضرت بوده و میخواسته زنی بگیرد) در باره مهر او (برای همسر) و چون نامه را خواند خندید (و شاد شد) و گفت بمن: که بآن حضرت بگو پدر و مادرم بقربانت، اختیار با تو است هر چه خواهی در باره آن انجام بده، و من بوی گفتم: قربانت چی برایت نوشته بود؟ گفت یک دیگ سنگی به تو هدیه شود که بتو خبر دهم؟ گفتم: آری و نامه را بمن داد و خواندم و در آن نوشته بود، راستی خدا سایه‌ای دارد در زیر فرمانش روز قیامت که جا نگیرد در آن جز پیغمبر یا وصی پیغمبر یا مؤمنی که بنده مؤمنی آزاد کرده یا مؤمنی که وام مؤمنی را پرداخته یا مؤمنی که بی‌زنی مؤمنی را کفایت کرده (و او را بزنی و همسری رسانده).
(3) 2- خصال صدوق: بسندش از امام هفتم (ع) فرمود: سه کس در سایه عرش خدا باشند روزی که جز سایه او سایه نباشد، کسی که برادر مسلمانش را زن دهد یا خدمتکاری باو رساند یا راز او را بپوشاند.
گویم پاره‌ای اخبار هم در باب قضا و حاجت مؤمن گذشت.
(4) 3- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: هر مسلمانی قومی از مسلمانان را خدمت کند خدا بشمار آنها خدمتکاران بهشتی باو دهد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 230
(1) بیان: (شرحی در اعراب حدیث آورده که ترجمه‌اش سود عمومی ندارد).
(2) 4- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: بر مؤمن واجب است که به مؤمن اندرز دهد و خیر او را بخواهد.
بیان: اندرز و نصیحت کاری یا گفتاریست که مقصود از آن خیر رساندن به نصیحت شده باشد، تا گوید مقصود از اندرز و نصیحت مؤمن بمؤمن رهنمائی او است به مصلحت دنیا و دین او و آموزش او اگر نادان باشد و آگاهی او اگر در غفلت باشد و دفاع از جان و آبروی او چون ناتوان باشد، و احترام او در خردسالی و سالخوردگی او، و حسد نبردن و دغلی نکردن و جلوگیری از زیانش و سود رساندن باو، و اگر نپذیرد با نرمش باو بقبولاند، و اگر در امر دین باشد او را بر وجه امر بمعروف و نهی از منکر کند.
و می‌شود نصیحت پیغمبر و ائمه را هم در این حدیث وارد دانست زیرا آنان بهترین مؤمنانند، و نصیحت آنها اعتراف به نبوت و امامت آنها است و فرمانبری آنها در امر و نهی آنها و در آداب و اعمالشان، و حفظ قوانین آنها

و اجراء احکام آنها در میان امت، و در حقیقت نصیحت برادر مؤمن و خیرخواهی او نصیحت آنان هم باشد.
(3) 5- کافی: بسندش تا امام ششم (ع)، فرمود: واجب است برای مؤمن بر مؤمن نصیحت او در حضور و غیاب.
بیان نصیحت در حضور چنانی که شرح آن گذشت و در غیاب به نامه نگاری و آبروداری از او و جلوگیری از غیبت و بدگوئی باو و خلاصه رعایت همه مصالح او و دفع همه مفاسد از او بهر نحو که باشد.
(4) 6- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که واجب ساتر بر مؤمن برای مؤمن نصیحت او.
بیان: بسا که وجوب در بعضی افراد بمعنی مستحب مؤکد باشد به موافقت آنچه مشهور است میان اصحاب.
(5) 7- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: باید هر کدام شما نصیحت کن و خیرخواه برادرش باشد چون خیرخواهی برای خودش.
بیان: این حدیث جامع همه گونه‌های نصیحت است.
(6) 8- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: بلندپایه‌ترین مردم نزد خدا در روز قیامت دونده‌تر آنها است در زمینش برای نصیحت و خیرخواهی خلقش.
توضیح: دونده‌تر یا باعتبار راه رفتن بیشتر است یا کنایه از توجه و اهتمام بیشتر.
(7) 9- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که می‌فرمود: بشما باد به نصیحت برای خدا در

(1) خلق او که ملاقات نکنی خدا را بکاری بهتر از آن.
بیان: نسبت نصیحت بخدا اشاره است باینکه نصیحت خلق خدا خیرخواهی برای خدا است زیرا نصیحت برای خدا اطاعت فرمانهای او است و یکی از آنها هم فرمان او به نصیحت برای خلق است، و بسا مقصود اینست که نصیحت بقصد تقرب بخدا باشد و محض او باشد، و بسا مقصود نصیحت برای خداست بمعنی ایمان بخدا و رسولان و حجج او و اطاعت اوامر او و دوری از آنچه نهی کرده ...
نهایه گفته: معنی نصیحت خدا اعتقاد درست بیگانگی او و اخلاص در نیت عبادات او است، و نصیحت کتاب خدا تصدیق است بهر آنچه در او است، و نصیحت رسول خدا (ص) باور داشتن پیغمبری و رسالت او و اطاعت فرمان او است، و نصیحت ائمه اطاعت آنها در فرمان بحق و شورش نکردن بآنها است، و نصیحت عموم مسلمانان رهنمائی آنها است به مصالحشان.
(2)

باب بیست و سوم در خوراک دادن بمؤمن و نوشانیدن او، و پوشاندن او و پرداخت وام او

آیات قرآن مجید

1- آیه 33- سوره الحاقه: راستش اینکه او ایمان نیاورده بخدای بزرگ 34 و وادار نمیکند بخوراک دادن مستمند 35 پس ندارد امروز در اینجا غمخواری 36 و ندارد خوراکی جز از غسلین (چرک و خون دوزخیان).
2- آیه 44 سوره المدثر: نبودیم که خوراک دهیم بمستمند.
3- آیه 8 سوره الدهر: و میخورانند طعام را با اینکه دوستش دارند به مسکین و یتیم و اسیر. 9- همانا بخورانیم شما را برای رضای خدا نمیخواهیم از شما پاداش و نه شکرگزاری.
4- آیه 18- سوره الفجر: واندارند همدگر را بخوراک دادن مستمند.
5- سوره البلد، آیه 14 یا اطعام در روز تنگی 15 به یتیم خویشاوند 16 یا مستمند خاکسار.
6- سوره الماعون: آیه 102 آنست که بسختی میراند یتیم را. 3- و واندارد بخوراک دادن بر مستمند.

(3) 1- کامل الزیاره: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: چهارند که هر کس یکی از آنها را

هم آورد به بهشت رود، هر که جاندار تشنه‌ای را سیراب کند، یا شکم گرسنه‌ای را سیر کند، یا تن لختی را بپوشاند، یا بنده در رنجی را آزاد کند.
(1) 2- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که دوستتر اعمال بدرگاه خدا سه باشند: سیر کردن مسلمان گرسنه، و پرداختن وام او و رفع گرفتاری او.
(2) 3- محاسن: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: نجات بخشها خوراک دادن و فاش سلام کردن و نماز خواندن در شب است با اینکه مردم در خوابند.
(3) 4- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که بهتر شما کسی باشد که خوراک دهد و سلام را فاش ادا کند و نماز بخواند با اینکه مردم در خوابند.
(4) 5- همان: بسندش تا امام ششم (ع)، فرمود: رسول خدا همه اولاد عبد المطلب را گرد آورد و فرمود: ای اولاد عبد المطلب سلام را فاش ادا کنید، و صله رحم کنید و شب که مردم خوابند عبادت کنید، و خوراک بدهید، و سخن خوب بگوئید تا سلامت ببهشت بروید.
(5) 6- همان: بسندش تا اینکه علی (ع) میفرمود: ما خاندانی هستیم که ماموریم خوراک بخورانیم، و در پیشامدهای سخت به دادرسی خوانده شویم، و نماز بخوانیم چون مردم به خواب رفتند.
(6) 7- همان: بسندش تا ابی المنکدر که گفت: مردی دهنه پاکش پیغمبر (ص) را گرفت و گفت: یا رسول الله چه عملی بهتر است؟ فرمود: خوراک دادن و خوش گفتن.
(7) 8- همان: تا امام پنجم (ع) که میفرمود: راستی خدا دوست دارد خوراندن را و خون ریختن را (یعنی ذبح برای پخش گوشت).
(8) 9- همان: بسندش تا اینکه امام پنجم (ع) میفرمود: راستی خدا دوست دارد خوراندن را و فاش سلام کردن را.
(9) 10- همان: بسندش تا اینکه امام پنجم که خدا دوست دارد ریختن خون را و خوراندن طعام را.
(10) 11- همان: بسندش تا امام ششم (ع)، فرمود: هر که مسلمانی را خوراک دهد تا سیرش کند کسی از خلق خدا ثواب اخروی او را نداند نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل جز خدای پروردگار جهانیان سپس

فرمود: از موجبات بهشت رفتن و آمرزش خوردن غذاست بگرسنه‌ها و آنگاه خواند کلام خدای تعالی را: سوره البلد آیه 14 خوراندن در روز گرسنگی 15 یتیم خویشاوند 16 مستمند خاکسار 17 سپس باشد از کسانی که گرویدند.
(11) 12- همان: بسندش از امام هفتم (ع) که رسول خدا (ص) می‌فرمود: از اسباب آمرزش

پروردگار خورانیدن طعام است.
(1) 13- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: از اسباب آمرزش خوراندن گرسنه است.
(2) 14- همان: بسندش از امام ششم (ع) که هر کس شکم گرسنه‌ای را سیر کند بهشت او را بایست شود.
(3) 15- همان: بهمین سند که فرمود: هر که گرسنه‌ای را سیر کند نهری در بهشت برایش روان شود.
16- همان: بسند دیگر مانندش را آورده.
(4) 17- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: روزی شتابانتر است بسوی کسی که اطعام میکند از کارد که در کوهان شتر فرو میرود.
(5) 18- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: خیر شتابانتر است بخانه‌ای که در آن خوراک داده می‌شود از تیغ دلاکی بکوهان شتر.
(6) 19- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: خانه‌ای که از آن خوراک برند خیر و برکت بدان شتابانتر است از تیغ دلاکی بکوهان شتر.
(7) 20- همان: بسندش از حسین بن نعیم صحاف که امام ششم (ع) بمن فرمود: ای حسین برادرانت را دوست داری؟ گفتم: آری، فرمود بمستمندانشان سود میرسانی؟ گفتم: آری، فرمود: آگاه باش که بگردن تو است که دوست داری کسی را که خدا دوست میدارد، بخدا که کسی از آنها را سود نرسانی تا او را دوست بداری، و آنها را بخانه خود بخوانی گفتم: من غذا نمیخورم جز که دو تا سه تا، کمتر و بیشتر بهمراه من باشند و آن حضرت فرمود: منت آنها بر تو است از فضل و پذیرائی تو از آنها، گفتم: از آنها بخانه‌ام دعوت کنم و از خوراکم بآنها بخورانم، و آنها را بنوشانم و فرشم را زیر پاشان بیندازم و باز هم منت آنها بر من برتر است فرمود: آری زیرا آنها چون بخانه‌ی تو در آیند آمرزش و آمرزش عیالت را بارمغان آرند و چون از خانه تو برون روند گناهان تو و گناهان عیالت را بدر برند.
(8) 21- همان: بسندش از معمر بن خلاد که امام هشتم (ع) را دیدم میخورد و این آیه را خواند (11 سوره البلد) درگیر نشده در گردنه 12 و چه دانی که گردنه چیست؟ 13 آزاد کردن بنده است، تا آخر آیه (ظاهر

اینکه تا آخر سوره) سپس فرمود: خدا میدانست که همه خلقش نتوانند بنده آزاد کنند و برایشان راهی به بهشت گشود با اطعام طعام (یعنی ثواب آزاد کردن بنده را دارد).
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 234
(1) 22- همان: بسندش تا ابی المقدام که امام باقر (ع) بمن فرمود: ای ابی مقدام بخدا که اگر من بمردی از شیعیانم خوراکی دهم دوستتر دارم از اینکه افقی از مردم را خوراک دهم من گفتم: افق چه اندازه است؟ فرمود: صد هزار.
(2) 23- همان: بسندش از امام باقر (ع) که فرمود: اگر من مسلمانی را خوراک دهم دوستتر دارم از اینکه افقی از مردم را آزاد کنم، راوی گوید: گفتم: افق چه اندازه است؟ فرمود: ده هزار.
(3) 24- همان: بسندش تا امام باقر (ع) که فرمود: خوراک دادن به مسلمانی برابر آزاد کردن بنده‌ایست.
(4) 25- همان: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: اگر بیکی از یارانم خوراکی دهم تا سیر شود دوستتر دارم از اینکه ببازار روم و بنده‌ای بخرم و آزادش کنم، و اگر بیکی از یارانم درهمی بدهم دوستتر دارم از اینکه ده درهم صدقه بدهم، و اگر ده درهم باو دهم دوستتر دارم از صدقه دادن صد درهم.
(5) 26- همان: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: اگر لقمه‌ای به برادر دینی خود بخورانم دوستتر دارم از اینکه مستمندی را سیر بخورانم و اگر برادر دینی خود را سیر بخورانم دوستتر دارم از اینکه ده مسکین را سیر بخورانم، و اگر ده درهم باو دهم دوستتر دارم از اینکه صد درهم بمساکین و گداها بدهم.
(6) 27- همان: بسندش از امام باقر (ع) فرمود: اگر بیک برادر دینی یک خوراکی یا لقمه‌ای بخورانم دوستتر دارم از اینکه گدائی را سیر کنم و اگر یک برادر دینی که در راه خدا با او برادرم سیر کنم دوستتر دارم از اینکه ده گدا را سیر کنم.
(7) 28- همان: بسندش تا سدیر که امام باقر (ع) بمن فرمود: ای سدیر هر روز بنده‌ای آزاد میکنی؟ گفتم: نه فرمود: هر ماه چطور؟ گفتم: نه، فرمود: هر سال چطور؟ گفتم: نه فرمود:
سبحان الله تو دست یکی از شیعیان ما را نگیری و بخانه‌ات ببری و او را سیر بخورانی؟ که به خدا این برتر است از آزاد کردن یک بنده از فرزندان اسماعیل.
(8) 29- همان: از سدیر صیرفی که امام ششم بمن فرمود: چه بازداردت از اینکه هر روز بنده‌ای آزاد کنی؟ گفتم: مال من تاب آن را ندارد، فرمود: در هر روز مرد مسلمانی را خوراک بده، گفتم: دارا باشد یا ندار؟ فرمود:

آدم دارا هم بسا که خواهش خوراک دارد.
(9) 30- همان: بسندش از نعیم احول که وارد بر امام ششم (ع) شدم و بمن فرمود: بنشین از این خوراک برگیر تا حدیثی که از پدرم شنیدم بتو باز گویم، پدرم بارها میفرمود: اگر ده
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 235
مسلمان را خوراک دهم دوستتر دارم از اینکه ده بنده را آزاد کنم.
(1) 31- همان: بسندش تا ثابت ثمالی که امام باقر (ع) بمن فرمود: ای ثابت نمیتوانی هر روز یک بنده را آزاد کنی؟ گفتم: نه بخدا قربانت بر آن قدرت ندارم، فرمود: نمیتوانی شام یا نهار به چهار مسلمان بخورانی؟ گفتم: این را میتوانم، فرمود: بخدا همین کار برابر است نزد خدا با آزاد کردن بنده.
(2) 32- همان: بسندش تا صفوان جمال که امام ششم (ع) فرمود: اگر ده کس از برادرانم را سیر بخورانم دوستتر باشد نزد من از اینکه به بازار شما در آیم و از آن یک سر بنده بخرم و آزادش کنم.
(3) 33- همان: بسندش تا امام ششم (ع)، فرمود: خدا دوست دارد خوراک دادن و خون قربانی ریختن در منی را.
(4) 34- همان: بسندش تا امام باقر (ع) که خدا دوست دارد ریختن خون (قربانی) و اطعام خوراک و بفریاد بیچاره رسیدن را.
(5) 35- همان: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: راستی دوستتر کارها بدرگاه خدا شاد کردن مؤمن است سیر کردن مسلمان یا پرداختن وام او است.
(6) 36- همان: بسندش از امام باقر (ع) که میفرمود: سه خصلت است که از همه اعمال محبوبترند: بدرگاه خدا: خوراک دادن مسلمانی بمسلمانی در گرسنگی، و گشودن گره گرفتاری از او، و پرداختن وام از او.
(7) 37- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: دوستترین کارها بدرگاه خدا سیر کردن شکم گرسنه مؤمن است یا گشودن گره گرفتاری او یا پرداخت وام او.
(8) 38- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: از ایمانست خوشخوئی و اطعام.
(9) 39- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: ایمان خوشخوئی و اطعام خوراک و قربانی است.
(10) 40- همان: از حسین بن نعیم که بامام ششم گفتم: برادری دارم او را به خانه‌ام میبرم و خانواده و خادمم باو خدمت میکنند کدام ما منت بیشتری بهم داریم؟ فرمود: منت او بر تو بیشتر است، گفتم، قربانت منش بخانه‌ام بردم و خوراک دادم و خودم باو خدمت کردم و خانواده و خدمتکارم هم باو خدمت کردند و او باز هم بر من منت بیشتری دارد؟ فرمود: آری

زیرا او روزی بسوی تو آورد و گناهان تو را برد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 236
(1) 41- همان: بسندش تا امام ششم (ع)، فرمود: هر که گرسنه را خوراک دهد خدا از میوه‌های بهشت باو خوراند.
(2) 42- همان: بسندش تا امام چهارم فرمود: هر که مؤمنی را بخوراند خدا از میوه‌های بهشت باو خوراند.
(3) 43- همان: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: مؤمنی نباشد که خوراک سیری به مؤمن دهد جز که خدا باو از طعام بهشتی بخوراند و مؤمنی را سیراب نکند جز که خدا از شراب سر بمهر بهشت باو نوشاند.
(4) 44- همان: بسندش از امام ششم (ع) که از امام پنجم پرسیدند چه باشد برابر آزاد کردن بنده‌ای؟ فرمود: خوراک دادن بشخص مؤمن.
(5) 45- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: یک خوراکی که مسلمانی نزدم بخورد دوستتر دارم از آزاد کردن بنده‌ای.
(6) 46- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: مؤمنی نباشد که خوراکی به مؤمنی دهد دارا باشد آن خورنده یا ندار جز که ثواب آزاد کردن بنده‌ای را دارد از فرزندان اسماعیل.
(7) 47- همان: بسندش تا صالح بن میثم که مردی از امام پنجم (ع) پرسید که بمن بگو عملی را که برابر آزاد کردن بنده است آن حضرت فرمود: اگر سه مسلمان را دعوت کنم و خوراک سیر بدانها دهم و آنها را سیراب کنم دوستتر دارم از آزاد کردن بنده‌ای و بنده‌ای تا آنکه هفت یا بیشتر را شمرد.
(8) 48- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: هر که سه مسلمان را خوراک دهد خدا او را بیامرزد.
(9) 49- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که دو مؤمن را خوراک سیر دهد بهتر است از آزاد کردن بنده‌ای.
(10) 50- همان: بسندش تا امام ششم (ع) میفرمود: هر که ده مسلمان را خوراک دهد خدا بهشت را بر او واجب کند.
(11) 51- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: اگر پنج درهم برگیرم و آنگاه باین بازار شما بروم و خوراکی بخرم و چند تن مسلمان را بر آن مهمان کنم دوستتر دارم از آزاد کردن بنده‌ای.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 237
(1) 52- همان: بسندش تا امام رضا (ع) در تفسیر قول خدا (8 سوره الدهر) و میخورانند خوراک را با اینکه دوستش دارند بمسکین (و یتیم و اسیر) مقصود اینست که دوست دارند خدا را یا دوست دارند آن خوراک را؟ فرمود: دوست دارند آن خوراک را (یعنی نیاز بخوردن آن دارند مترجم).
(2) (53) تفسیر عیاشی: بسندش از مردی که گفت: از امام ششم (ع)

پرسیدم بمرد سائلی که نمیدانم مسلمان است خوراک بدهم؟ فرمود: آری باو خوراک بده تا عقیده او را در ولایت و عداوت ندانی زیرا خدا میفرماید: (و بگوئید در باره مردم بخوبی)، و خوراک نده بکسی که دشمن چیزی از حق است یا دعوت کند بچیز باطلی.
(3) 54- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: همانا گرفتار شد یعقوب پیغمبر (ع) به واسطه یوسف که از او جدا شد برای اینکه گوسفند فربهی سر برید و یکی از یاران او بنام بیوم (بقوم نسخه بدل و یا بنوم مرکب از بن با ووم باحتمال در پاورقی ص 368) نیازمند بود و چیزی نداشت بدان افطار کند و یعقوب از او غفلت کرد و باو خوراک نداد و گرفتار بفراق یوسف شد و از آن پس چنان شد که هر بامداد جارچی او جار میزد هر که روزه نیست بر سر چاشت یعقوب حاضر شود و چون شب میشد جار میزد هر که روزه هست بر سر سفره شام یعقوب آید.
(4) 55- مکارم الاخلاق: از امام صادق (ع) فرمود براستی که خدا عز و جل دوست دارد اطعام در راه خدا را و دوست دارد کسی که برای خدا اطعام کند، و برکت در خانه او شتابانتر است از فرو رفتن تیغ دلاکی در کوهان شتر.
(5) 56- امالی طوسی: بسندش تا پیغمبر (ص) که خدا عز و جل فرماید: ای آدمیزاده بیمار شدم و از من دیدار نکردی، گوید: پروردگارا چگونه از تو دیدار کنم با آنکه پروردگار جهانیانی؟ فرماید: فلان بنده‌ام بیمار شد و اگرش دیدار میکردی مرا نزد او یافتی، فرماید:
از تو آب خواستم و مرا سیراب نکردی؟ گوید: چگونه با آنکه تو پروردگار جهانیانی؟
فرماید: بنده‌ام از تو آب خواست و اگرش سیراب کرده بودی مرا در آن یافتی، فرماید از تو خوراک خواستم و بمن نخوراندی؟ گوید: چگونه شود با اینکه تو پروردگار جهانیانی؟
فرماید فلان بنده من از تو خوراک خواست و اگرش خورانده بودی آن را نزد من یافتی.
(6) 57- نوادر راوندی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: سبکبارترین عذاب‌شونده مردم دوزخ ابن جذعان است، گفتند: یا رسول الله چه شده که عذاب ابن جذعان سبکتر است؟
فرمود: او بمردم خوراک میداده «1».
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 238
(1) 58- امالی طوسی: بسندش تا پیغمبر (ص) فرمود: از بهترین اعمال نزد خدا خنک کردن جگرهای تشنه و سیر کردن شکمهای گرسنه است، و بدان که جان محمد بدست او است ایمان ندارد بمن بنده‌ای که سیر بخوابد برادرش یا فرمود همسایه‌اش که مسلمانست گرسنه باشد.

(2) 59- اعلام الدین: از پیغمبر (ص) که فرمود: پنجند که هر که همه را یا یکی را بدرگاه خدا آورد بهشت بر او واجب گردد: هر که سیراب کند جانور تشنه‌ای را، یا سوار کند پای پیاده‌ای را یا خوراک دهد شکم گرسنه‌ای را، یا بپوشاندش برهنه‌ای را یا آزاد کند بنده رنج دیده‌ای را.
(3) 60- کتاب الغایات: پیغمبر (ص) فرمود: بهتر صدقه آنست که بدهند به اسیری که چشمانش از گرسنگی تار شده است (4) و فرمود (ص) بهترین صدقه نوشاندن آبست و بهتر صدقه صدقه دادن آبست.
(5) و از امام ششم است (ع) که بهترین صدقه خنک کردن جگر تشنه است، (6) و از آن حضرتست که از قول پیغمبر فرموده: برترین اعمال خنک کردن جگر تشنه است یعنی نوشاندن آب.
(7) 61- و از همان: از ابی علقمه آزاد کرده بنی هاشم که پیغمبر (ص) نماز بامداد را برای ما خواند، سپس بما رو کرد و فرمود: ای همه گروههای اصحابم شب گذشته عمویم حمزه ابن عبد المطلب و برادرم جعفر بن ابی طالب را در خواب دیدم و در پیش آنها طبقی بود از میوه درخت سدر و ساعتی از آن خوردند، و آن میوه انگور شد و ساعتی از آن خوردند و آن انگور رطب شد (خرمای تازه) و من نزدیک آنها رفتم و گفتم: پدرم قربان شما کدام اعمال برتر است؟ گفتند ما برتر اعمال را یافتیم صلوات بر تو و نوشاندن آب و دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام.
(8) 62- و از همان بسندش تا کسی که شنیده امام ششم (ع) میفرماید: پرسش شد از رسول خدا (ص) که کدام عمل بدرگاه خدا عز و جل دوستتر است؟ فرمود: از دوستترین اعمال به درگاه خدا عز و جل شاد کردن مؤمن است باینکه گرسنگی را از او دور کنی و گرفتاری او را رفع کنی.
(9) و از امام ششم است (ع) که فرمود: دوستتر اعمال بدرگاه خدا سیر کردن شکم مسلمانی است و پرداختن وام او و رفع گرفتاری او.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 239
(1) و از ابی عبیده حذاء از امام پنجم (ع) که فرمود دوستتر اعمال بدرگاه خدای تعالی سیر کردن مؤمن و گرهگشائی از گرفتاری او و پرداخت وام او است و راستی کسی که این کارها را بکند کم است.
(2) 63- کافی: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: هر که سیر کند مؤمنی را بهشت بر او واجب شود، و هر که سیر کند کافری را بر خداست که درونش را پر از زقوم کند مؤمن باشد یا کافر.
روشنگری: هر که سیر کند الخ فرقی نیست میان بیابان و آبادی برای عموم اخبار بر خلاف برخی عامه که آن را به بیابانی تفسیر کرده برای اینکه در آبادی وسیله زندگی و بازار هست و این تفسیر سست است.
مؤمن باشد خوراک دهنده یا کافر، و زقوم درختی است که از اصل دوزخ برآید و گلی دارد چون رؤس شیاطین و جای روئیدنش ته دوزخ است و

شاخه‌هایش در همه درکات آن کشیده شده و میوه دارد در پایان زشتی و تلخی و گلوگیری.
و ظاهر حدیث حرمت اطعام کافر است چه حربی چه ذمی، خویش باشد یا بیگانه، توانگر باشد یا بینوا و گر چه در دم مرگ باشد، و مسأله بی‌اشکال نیست و اصحاب را در آن چند قول است.
(مورد حدیث سیر کردن کافر است و اطعام بکمتر از آن و برای حفظ جان را فرا نگیرد مترجم).
و بدان که مشهور عدم جواز وقف کردن مسلمانست بر کافر حربی و اگر چه خویشاوند باشد برای قول خدای تعالی (آیه 22 سوره المجادله) نیابی مردمی که ایمان دارند بخدا و روز جزا که دوستی کنند با کسی که دشمنی و مبارزه کند با خدا و رسولش و اگر چه پدران و پسران آنها باشند، و بسا بقولی جائز است برای عموم قول پیغمبر (ص)" و برای هر جگر سوخته ثوابی است (که مثلا چاه آب را وقف کافر حربی نماید مترجم).
و اما وقف بر کافر ذمی (در پناه اسلام است) چند قول دارد یکی منع مطلقا که قول سلار و ابن براج است.
دوم: جواز مطلقا که اختیار محقق و جمعی دیگر است.
سوم: جواز بشرط اینکه موقوف علیه خویشاوند باشد نه بیگانه و این مختار شیخین است و گروه دیگر.
چهارم: جواز برای خصوص پدر و مادر نه دیگران و این مختار ابن ادریس است.
سپس مشهورتر میان اصحاب فقهاء جواز صدقه دادن بکافر ذمی است و گر چه بیگانه باشد

برای خبر گذشته و بدلیل قول خدای تعالی (آیه 8 سوره ممتحنه) خدا باز نمیدارد شما را از آنان که نجنگیدند با شما برای دین و بیرون نکردند شما را از خانه‌هاتان که بآنها نیکی کنید الخ.
(1) و در دروس از ابن ابی عقیل نقل کرده منع از صدقه دادن بغیر مؤمن را مطلقا و روایت است از سدیر که بامام ششم (ع) گفتم: خوراک بدهم به سائلی که اسلام او را نمیدانم؟ فرمود: آری عطا کن بکسی که نمیدانی دوست حق است یا دشمن زیرا خدا عز و جل فرماید (آیه 83 سوره البقره) و بگوئید بمردم با خوشی" و مخوران بکسی که دشمن حقی است یا دعوت به باطلی میکند (این حدیث در شماره 53 گذشت) و روایت است جواز صدقه به یهود و نصاری و گبر، و بیاید حدیث جواز سیراب کردن نصرانی، و شهید ثانی، ره اخبار منع را حمل بر کراهت کرده ولی این خبر را نمیشود بر آن حمل کرد (زیرا وعید عذاب شدید دارد) آری می‌شود آن را تفسیر کرد بکسی که بقصد دوستی با او باشد یا بخاطر کفرش باشد، یا

چون سبب جنگیدن آنها با مسلمانان شود و زیان زدن به آنها، و می‌شود اخبار جواز را حمل بر مستضعفان کم خرد کرد یا حمل بر تقیه کرد.
(2) 64- کافی: بسندش از امام ششم (ع)، فرمود: اگر مسلمانی را خوراک دهم دوست‌تر دارم از اینکه افقی از مردم را خوراک دهم (راوی گوید) گفتم: افق چه باشد؟ فرمود: صد هزار یا بیشتر.
بیان: افق بدین معنی در لغت نیامده بلکه به ضم همزه تنها یا بدو ضمه همزه وفاء به معنی ناحیه است و می‌شود مقصود از آن مردم یک ناحیه باشد و تفسیرش بصد هزار و بیشتر یعنی کمترش صد هزار است یا مقصود از آن شمار بسیار است که گویند صد هزار یا بیشتر است چنانچه یک وجه تفسیریست برای قول خدای تعالی (آیه 147 سوره الصافات) و فرستادیم او را (یونس بوده) بسوی صد هزار یا بیشتر).
و گویا مقصود به مسلمانان در اینجا مؤمنان کامل است یا کسانی که در معاشرت تمام تو باید که دوست داری کسی را که خدا را دوست دارد، آگاه باش که به هیچ کدام سود نرسانی تا او را دوست بداری، (3) آیا آنها را بخانه‌ات دعوت میکنی؟ گفتم: آری من چیزی نخورم جز که دو تا سه تا از آنها یا کمتر یا بیشتر همراه من باشند، و آن حضرت (ع) فرمود: آگاه که فضل آنها بر تو بزرگتر است از فضل تو بر آنها، گفتم، قربانت من بآنها خوراک دهم و آنها را بر سر فرشم بنشانم و باز هم فضل آنها بر من بزرگتر باشد؟ فرمود: آری راستش چون بخانه تو در آیند آمرزش تو را به خانه‌ات آرند و آمرزش خانواده‌ات را و چون از خانه‌ات بیرون روند گناهان تو و خانواده‌ات را بیرون برند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 241
(1) بیان: بر تو باید یعنی واجب و لازم است، اینکه فرمود: سود نرسانی تا دوستش داری یعنی دعوی دوستی که سودی ندارد دروغ است- تا گوید در اخبار دیگر آمده که روزی تو و روزی خانواده‌ات را آوردند، و این درست است تا جمله بعد معنای تازه‌ای بدهد.
(2) 71- کافی: بسندش از ابی محمد وابشی که نزد امام ششم گفتگوی یاران ما شد و من گفتم چاشت و شامی نخورم جز که از آنها دو و سه و کمتر و بیشتر بهمراه من باشند، آن حضرت فرمود: فضل آنها بر تو بزرگتر است از فضل تو بر آنها، گفتم: قربانت چگونه با اینکه من از خوراکم بآنها بخورانم و از مال خود خرجشان کنم و خانواده‌ام بآنها خدمت کنند؟ فرمود: راستش اینست که چون بتو وارد شوند روزی بسیاری از خدا عز و جل برایت وارد کنند و چون بدر آیند با آمرزش تو بدر آیند.
بیان: ... چاشت در آغاز روز است و شام در آخر روز و آغاز شب، خدمت خانواده به آماده کردن وسائل مهمانیست و در روایات دیگر است که خدمتکارم بآنها خدمت میکند، روزی بسیار آرند یعنی بیش از آنچه خرج آنها

می‌شود ...
(3) 72- کافی: بسندش از امام باقر (ع) فرمود: اگر یک مسلمانی را خوراک دهم دوستتر دارم از اینکه افقی از مردم را آزاد کنم، راوی گوید، گفتم: افق چه اندازه است؟ فرمود: ده هزار.
بیان: منافاتی با آنچه در روایت ابی بصیر گذشت که افق صد هزار است ندارد چون در آنجا اطعام صد هزار بود و در اینجا آزاد کردن ده هزار است و مقصود از افق شمار بسیار است و با هر دو تفسیر سازگار است یا مقصود اهل یک ناحیه است که آنهم کم و بیش دارد ... و اشاره دارد که عتق و آزاد کردن ده برابر اطعام است و مقصود از مردم یا مؤمن غیر کامل است و یا مستضعف چنانچه گذشت.
(4) 73- کافی: بسندش تا ربعی که امام ششم (ع) فرمود: هر که بخوراند برادرش را در راه خدا ثواب کسی دارد که فئامی از مردم را بخوراند گفتم: فئام چه باشد؟ فرمود: صد هزار از مردم بیان: (در تفسیر لفظ فئام از قول جوهری صاحب صحاح).
(5) 74- کافی: بسندش تا سدیر صیرفی که امام ششم (ع) بمن فرمود: چه بازت دارد از اینکه هر روزی یک بنده را آزاد کنی گفتم: مال من بدان رسا نیست، فرمود: هر روزی یک مسلمانی را خوراک بده، گفتم: دارا باشد یا ندار؟ فرمود: دارا هم بسا که خواستار خوراک است.
بیان: دارا هم بسا خواستار خوراک است بیان فراگیریست بذکر علت آن زیرا علت
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 242
(1) فضل اطعام شاد کردن مؤمن و گرامی داشتن او و برآوردن نیاز او است و همه اینها در دارا هم هست و گذشت که گونه گونگی فضیلت بگونه گونه بودن خوراک دهان و خوراک خوران و نیتها و احوال است و شرائط دیگر قبول عمل ... و می‌شود که کم گفتن مقدار ثواب در برخی اخبار برای ضعف خرد شنونده‌ها یا مصالح دیگر باشد.
(2) 75- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: خوراکی که برادر مسلمانم نزد من بخورد دوستتر دارم از آزاد کردن یک بنده.
بیان (در اعراب لفظ حدیث).
(3) 76- کافی: بسندش تا امام ششم که به صفوان جمال فرمود: اگر یکی از برادرانم را سیر کنم دوستتر دارم از اینکه وارد این بازار شما شوم و یک سر آدمی را بخرم و آزادش کنم.
بیان: یعنی چه بنده باشد و چه کنیز.
(4) 77- کافی: بسندش از امام ششم (ع) فرمود اگر پنج درهم بردارم و باین بازار شما بروم و خوراکی با آن بخرم و چند نفر از مسلمانها را جمع کنم (تا آن را بخورند) دوستتر دارم از اینکه یک بنده آزاد کنم.

(5) 78- کافی: بسندش از امام ششم (ع) که از محمد بن علی (امام باقر ع) پرسیدند چه عملی برابر است با آزاد کردن بنده؟ فرمود: خوراک دادن بمسلمانی.
بیان: بقولی برابری شامل برتری هم می‌شود.
(6) 79- کافی: بسندش تا امام ششم (ع)، فرمود: من چیزی را ندانم که با دیدار مؤمن برابر باشد جز اطعام مؤمن و بر خداست که هر که مؤمنی را خوراک دهد باو از خوراک بهشت بخوراند.
(7) 80- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: اگر مؤمن نیازمندی را خوراک دهم دوستتر دارم از اینکه او را دیدن کنم و اگرش دیدن کنم دوستتر دارم از اینکه ده بنده آزاد کنم.
(8) 81- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که هر کس مؤمن توانگری را خوراک دهد برابر است برایش با اینکه بنده‌ای از فرزندان اسماعیل را از کشته شدن برهاند و هر که مؤمن نیازمندی را خوراک دهد برابر است با اینکه صد تا از اولاد اسماعیل را آزاد کند و از کشته شدن برهاند.
بیان: (در باره اعراب و اختلاف نسخه‌ها در الفاظ حدیث که ترجمه‌اش برای عموم سودی ندارد مترجم).
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 243
(1) 82- کافی: بسندش تا نصر بن قابوس که امام ششم (ع) فرمود: البته خوراک دادن به مؤمن را دوستتر دارم از آزاد کردن ده بنده و از ده بار حج- راوی گوید: گفتم: ده بنده و ده بار حج؟؟ فرمود: ای نصر اگر باو خوراک ندهید بمیرد یا خوار شود و بدشمن اهل بیت رو آورد و از او گدائی کند و مرگ برای او بهتر است از گدائی بدر خانه دشمن، ای نصر هر که مؤمنی را زنده سازد و زنده دارد گویا همه مردم را زنده داشته و اگر باو خوراک ندهید او را بمرگ انداخته‌اید و اگرش خوراک دهید البته که او را زنده داشتید.
روشنگری: پرسش راوی از روی شگفتی بوده باین ثواب بزرگ و آن حضرت شگفتی او را از میان برده که فرموده اگر باو خوراک ندهید یا از گرسنگی بمیرد و نزد ناصب دشمن اهل بیت بگدائی رود و خوار شود که چون مرگ باشد برای او بلکه سخت‌تر از آن و خوراک دادن باو سبب زندگی صوری و جسمانی و زندگی روحی و معنوی او باشد و خدای تعالی فرموده (32 سوره المائده) هر که زنده دارد نفسی را گویا زنده داشته همه مردم را" و مقصود نفس با ایمانست و زنده داشتن زندگی معنوی و اعتقادی را هم فرا گیرد چه در اخبار بسیاری آمده که تاویل شایان‌تر احیاء هدایت و راهنمائی است تا گوید و خلاصه اینکه چون امام فرمود: بدنبال خوراک ندادن مردنست جای پرسشی دارد و آن اینکه می‌شود از دشمن گدائی کند و نمیرد و امام فرماید اگر میخواهید او را بگدائی از دشمن

بکشانید او زیر این بار نرود زیرا مردن نزد او بهتر است از این گدائی و ناچار خواهد مرد و شما او را بمرگ خواهید کشانید چه مرگ معنوی که گمراه کردن او است و یا مرگ جسمانی که جاندادن او است ...
(2) 83- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که بپوشاند به برادرش جامه زمستانی یا تابستانی بر خدا یا بر جا است که باو از جامه‌های بهشتی پوشاند و سکرات و سختیهای مردن را بر او آسان کند و گورش را گشاده سازد و چون از گورش برآید فرشته‌ها را با مژده‌بخشی آنها برخورد کند و آنست تفسیر قول خدا عز و جل در قرآنش (آیه 102 سوره الأنبیاء) و برخورند بآنان فرشته‌ها باین مژده‌بخشی که اینست روز خوش شما که بدان نوید داده شدید.
روشنگری: سکرات موت بمعنی سختیهای آنست- و پس از بیان اعراب لفظ حدیث گوید آیه در سوره الأنبیاء است و پیش از آن چنین است: آیه 100 راستی کسانی که سرنوشت خوبی از طرف ما دارند آنان از آن (دوزخ) بدورند، 101 تا آنجا که نفس آن را هم نشنوند و خودشان در آنچه خواهند جاویدان باشند 102 هراس بزرگ آنها را اندوهگین نسازد و بر خورند فرشته‌ها بدانها (یعنی پیشواز آنها آیند و تهنیت‌گو باشند" اینست روز شما" یعنی روز ثواب و فرو گرفتن شما یعنی بآنها چنین گفته شود که بدان نوید داده شدید، یعنی در دنیا.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 244
(1) 84- کافی: بسندش از امام ششم (ع)، فرمود: هر که یک مسلمان ندار لختی را جامه پوشد یا باو برای قوت زندگانیش کمک دهد، خدا عز و جل هفت هزار فرشته بر او گمارد که برای آمرزش گناهانش که انجام داده آمرزشخواهند تا اینکه در صور دمیده شود.
(2) 85- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) مانندش را آورده جز اینکه در آن هفتاد هزار فرشته آمده است.
بیان: (پس از شرح الفاظ حدیث گوید می‌شود مقصود این باشد که کسی از قوت و زندگی خود به فقیر برهنه کمک دهد) و در نسخه‌ای یقویه آمده یعنی از آنچه مایه قوت او است بفقیر کمک دهد.
(3) 86- کافی: بسندش تا امام چهارم (ع) فرمود: هر که بپوشاند مؤمنی را خدا او را از جامه‌های سبز بپوشاند، و در حدیث دیگر است که تا نخی از آن جامه بر تن آن مؤمن است در ضمانت خداست.
بیان: جامه‌های سبز: گویا اشاره است بقول خدای تعالی (آیه 21- سوره الدهر) بر تن آنها است جامه‌های حریر سبز از نازک و کلفت و اشاره دارد که سبز بهترین رنگ است.
تا نخی از آن بر تن اوست یا تا نخی بر آن جامه باشد گر چه پوشیدنی نباشد و معنی یکم روشنتر است و اگر چه دومی رساتر است و روایت

قرب الاسناد مؤید اول است و روایت مجالس شیخ مؤید دوم.
(4) 87- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که می‌فرمود: هر که بپوشاند تن مؤمن برهنه را خدا باو پوشاند جامه از استبرق بهشت و هر که بپوشاند مؤمن توانگر را پیوسته در پوشش الهی باشد تا از آن جامه پاره‌ای بر جا باشد.
بیان: بقول قاموس استبرق دیبای کلفت است و معرب استروه است یا دیبای بافته با نخ طلا است یا جامه ابریشم پر نخ است ...
در پوشش خداست یعنی خدا او را بپوشاند از گناهان یا از عقوبت یا از هر بدآمد، یا از رسوائی در دنیا و دیگر سرا.
(5) 88- امالی صدوق: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: هر که مؤمن گرسنه‌ای را خوراک دهد خدا از میوه‌های بهشت باو بخوراند، و هر کس مؤمن برهنه‌ای را بپوشاند خدا او را از جامه استبرق و حریر بپوشاند، و هر کس او را در تشنگی سیراب کند خدا از شراب سربسته باو بنوشاند، و هر کس باو کمک کند یا گرفتاریش را رفع کند خدا او را سایه دهد زیر عرش خود روزی که جز سایه او سایه‌ای نباشد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 245
(1) 89- همان: بسندش از امام دهم (ع) فرمود: چون خدا با موسی بن عمران (ع) سخن گفت موسی گفت: معبودا چیست سزای کسی که برای تو مسکینی را خوراک دهد؟ فرمود: ای موسی جارچی خود را وادارم روز قیامت در برابر همه خلائق جار زند که فلان پسر فلان از آزادشدگان از دوزخ است.
(2) 90- قرب الاسناد: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: هر که مؤمن گرسنه‌ای را خوراک دهد خدا از میوه‌های بهشت باو خوراند و هر که تشنه او را سیراب کند خدا از شراب سربسته بهشت باو نوشاند و هر کس جامه بر او پوشد پیوسته در ضمانت خدا عز و جل است تا در آن جامه ریشه یا نخی باشد، بخدا که برآوردن حاجت مؤمن بهتر است از روزه یک ماه با اعتکاف در آن (که باید در مسجد با شرائطی انجام شود و آن مسجد جامع باشد مترجم).
(3) 91- خصال: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: سه تا از درجه‌های باشند (یعنی درجه‌های بهشت) فاش سلام کردن، و اطعام، و نماز در شب که مردم در خوابند الخ.
گویم: با چند سند در باب منجیات و مهلکات گذشته است.
(4) خصال: در سفارشهای پیغمبر (ص) بعلی (ع) مانند آن آمده و در آن است که سه تا از کفارات باشند.
(5) 92- همان: تا رسول خدا (ص) فرمود: بهترین شما آنکه اطعام کند و سلام را فاش بگوید و در شب که مردم خوابند نماز بخواند.

(6) 93- عیون: بسندش تا پیغمبر (ص) فرمود: بهتر شما آنکه خوش سخن کند، و اطعام کند و نماز کند در شب و مردم در خوابند.
(7) 94- امالی طوسی: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر که یک لقمه بمؤمن بخوراند خدا از میوه‌های بهشت باو بخوراند، و هر که شربتی آب باو نوشاند خدا او را از شراب سربسته بهشت بنوشاند، و هر که جامه‌ای باو پوشاند خدا باو از جامه استبرق و ابریشم بپوشاند، و فرشته‌ها باو دعا کنند تا از آن جامه نخی باشد.
(8) 95- علل: بسندش تا جابر انصاری که شنیدم رسول خدا (ص) میفرمود: خدا ابراهیم (ع) را خلیل خود بر نگرفت جز برای اطعام طعام و نمازش در شب با اینکه مردم در خواب بودند.
(9) 96- معانی الاخبار: بسندش تا سعید بن ولید که بهمراه ابان بن تغلب نزد امام ششم (ع) رفتیم، فرمود: البته اگر مسلمانی را سیر بخورانم دوستتر دارم از اینکه افقی از مردم را خوراک دهم، گفتم: افق چه اندازه است؟ فرمود: صد هزار.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 246
(1) محاسن: بسندی مانندش را آورده و در آخرش آمده: صد هزار آدمی از جز شماها.
(2) 97- امالی صدوق: بسندش تا ابی محمد وابشی که امام ششم (ع) اصحاب ما را یاد کرد و فرمود: چگونه است کردار تو با آنها؟ گفتم: بخدا چاشت و شامی نخورم جز که دو تا یا سه تا یا بیش و کم از آنها با من باشند فرمود: تفضل آنها بر تو بیش از تفضل تو است بر آنها، گفتم: قربانت چطور با اینکه من از طعام خودم بآنها بخورانم و از مال خودم خرج آنها کنم و خدمتکارم بآنها خدمت کند؟ فرمود: چون نزد تو آیند روزی بسیاری با خود آورند و چون بیرون روند با آمرزش تو بیرون روند.
محاسن: بسندش مانندش را آورده: (3) 98- ثواب الاعمال: بسندش تا امام چهارم (ع)، فرمود: هر که مؤمن گرسنه‌ای را خوراک دهد خدا از میوه‌های بهشت باو خوراند، و هر که مؤمن تشنه‌ای را سیراب کند خدا از شراب سربسته (بهشت) باو نوشاند و هر که مؤمنی را پوشاک دهد خدا او را از جامه‌های سبز بپوشاند.
(4) 99- مجالس مفید: بسندش مانندش را آورده و بآخرش افزوده و پیوسته در ضمان خدا عز و جل است تا نخی از آن بر او باشد.
(5) 100- ثواب الاعمال: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که بخوراند برادرش را در راه خدا ثواب کسی دارد که بخوراند فئامی از مردم را، گفتم، فئام چه باشد؟ فرمود: صد هزار از مردم.
محاسن: بسندش مانندش را آورده.
(6) 101- ثواب الاعمال: بسندش از امام ششم (ع) که هر که سه مؤمن

را اطعام کند خدا از سه بهشت ملکوت آسمان او را اطعام کند، فردوس و بهشت عدن و طوبی و آن درختی است از بهشت عدن که پروردگارم بدست خودش آن را کاشته.
در محاسن: بسندش مانندش آمده.
(7) 102- ثواب الاعمال: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: اطعام چهار مسلمان برابر است با آزاد کردن فرزندانی از اسماعیل.
در محاسن: بسندش مانندش آمده.
(8) 103- ثواب الاعمال: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که مؤمن گرسنه‌ای را سیر کند خدا برای او خوانی در بهشت گسترد که همه دو تیره آدمی و پری از آن سیر بیرون شوند.
(9) 104- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که مسلمانی را سیر بخوراند کسی از

خلق خدا نداند که چه ثوابی دارد در آخرت نه فرشته‌ی مقربی و نه پیغمبر مرسلی جز خدا پروردگار جهانیان، سپس فرمود: از موجبات آمرزش اطعام مسلمان گرسنه است و خواند قول خدا عز و جل را (11 سوره البلد) یا اطعام در روز تنگی 12 به یتیم خویشاوند 13- یا مسکین خاکسار.
گویم: برخی اخبار هم در باب قضاء حاجت مؤمن گذشت.
(1) 105- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: هر که گره گرفتاری مؤمنی گشاید خدا از او گرفتاریهای دیگر سرا را زداید و از گورش با دل خوش برآید، و هر که او را در گرسنگی بخوراند خدا از میوه‌های بهشت باو خوراند و هر که شربتی باو نوشاند خدا از شراب سربسته باو نوشاند.
(2) 106- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: اگر باندازه یک خوراک سیر به مسلمانی صدقه دهم دوستتر دارم از اینکه یک افقی از مردم را سیر کنم- راوی گوید گفتم: افق چه باشد؟ فرمود: صد هزار یا بیشتر.
(3) 107- همان: بسندش تا داود رقی که از قول همسرش ریان گفته که حلوائی ساختم و نزد امام ششم (ع) بردم و آن حضرت داشت غذا میخورد و حلوا را جلوش گذاشتم و آن حضرت به یارانش از آن لقمه میداد و شنیدم میفرمود: هر که یک لقمه از حلوا به مؤمنی دهد خدا برای آن تلخی روز قیامت را از او بگرداند.
(4) 108- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که گرسنه‌ای سیر کند خدا نهری برایش در بهشت روان سازد.
(5) 109- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که شکم گرسنه‌ای را سیر کند بهشت بر او واجب شود.
(6) 110- همان: بسندش از امام چهارم (ع)، فرمود: هر که جامه زیادی

دارد و داند که در دسترس او مؤمنی است که بدان نیاز دارد و آن جامه را باو ندهد خدا عز و جل او را بر دو سوراخ بینی بدوزخ وارونه افکند.
در محاسن مانندش آمده.
(7) 111- ثواب الاعمال: بسندش تا امام چهارم (ع) فرمود: هر که شب را سیر گذراند و در کنار او مؤمن گرسنه و شکم تهی باشد خدا عز و جل فرماید: ای فرشته‌هایم شما را گواه گیرم بر این بنده، باو فرمان دادم و مرا نافرمانی کرد، و فرمان دیگری را برد او را بکردارش وانهادم، بعزت و جلال خودم سوگند که هرگز او را نیامرزم.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 248
(1) و در روایت حریز است تا رسول خدا (ص) که فرمود: خدا عز و جل فرموده: بمن ایمان ندارد کسی که شب را بسیری گذراند و برادر مسلمانش گرسنه باشد در محاسن هم بسندش مانند آن آمده.
(2) 112- همان: بسندش تا امام باقر (ع) که خدای تعالی فرموده: ایمان بمن ندارد کسی که شب را سیر باشد و همسایه‌اش شب را گرسنه باشد.
(3) 113- همان: بسندش تا آنجا که گوید: مردی دهنه پاکش رسول خدا (ص) را گرفت و و گفت: یا رسول الله کدام عمل بهتر است؟ و آن حضرت فرمود: اطعام خوراک و خوشی کلام.
(4)

(5) امالی طوسی: در خبر مناهی پیغمبر (ص) آمده که فرمود: هر که یک نیاز شخص نابینا را از نیازهای دنیا برآورده کند و در باره آن روانه شود تا خدا نیاز او را برآورده سازد خدا به او عطا کند برکناری از نفاق و برکناری از دوزخ را و برآورد برایش هفتاد حاجت در دنیا را، و پیوسته در رحمت خدا عز و جل شناور است تا از انجام کار نابینا برگردد.
(6)

باب بیست و پنجم در فضیلت شنواندن سخن به کربی دلتنگی

ثواب الاعمال: بسندش از ابن یزید که گفت در کتاب ابن فضال یافتم بنقل از ابی البختری از امام ششم (ع) فرمود: شنواندن سخن به کسی که کر است بی‌دلتنگی و اظهار نفرت یک صدقه گواراست.
(7)

باب بیست و ششم: ثواب کسی که یک خانواده مؤمن را سرپرستی کند

1- ثواب الاعمال: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: هر آینه اگر یک حج انجام دهم دوستتر دارم از اینکه یک بنده آزاد کنم تا برسانم به ده بنده و مانند آن و مانند آن تا برسانم بهفتاد، و اگر که سرپرستی کنم یک خانواده از مسلمانان را و شکم آنها را سیر کنم، و برهنگی آنها را بپوشانم و آبروی آنها را در برابر مردم نگاهدارم دوستتر دارم از اینکه یک حج بجا آورم و حج دیگر و حج دیگر تا برسانم به ده حج و مانند و مانندشان تا برسد به هفتاد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 249
(1) 2- امالی طوسی: بسندش تا پیغمبر صلی الله علیه و آله، فرمود: هر که سرپرستی کند یک خانواده از مسلمانان را روزانه و شبانه خدا گناهان او را بیامرزد.
(2)

باب بیست و هفتم: در باره کسی که مؤمنی را در خانه‌ای نشیمن دهد و در کیفر کسی که او را از آن جلو گیرد

ثواب الاعمال: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که خانه‌ای دارد و مؤمنی به نشیمن در آن نیاز دارد و او را از آن دریغ دارد خدا عز و جل فرماید: ای فرشته‌های من بنده من از یک مسکن دنیا بخل ورزید بر بنده‌ام، بعزت خودم سوگند که در بهشتهای من ساکن نشود و جا نکند.
محاسن: بسندی از ابن سنان مانندش را آورده.
(3)

باب بیست و هشتم مهربانی با همدگر، توجه بهمدگر، اظهار دوستی و نیکی کردن و صله دادن. و ایثار و همدردی و زنده داشتن مؤمن

آیات قرآن مجید

1- (آیه 29 سوره) الفتح، و آنان که همراه او باشند سخت گیرند بر کافران و مهربانند در میان خودشان.
2- (27 سوره) الحدید: و نهادیم در دل آنان که پیرو او شدند دلسوزی و مهربانی.
3- (آیه 17 سوره) البلد: و بهم سفارش کنند بمهربانی.
(5)

اخبار باب

1- علل: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی چون بیند مردم یک آبادی و گناهان از اندازه بیرون شدند و در آن آبادی سه تا مؤمن است خدا جل جلاله و تقدست اسمائه بآنها ندا کند ای گناه پیشه‌ها اگر نبود در میان شما از مؤمنانی که همدگر را دوست دارند بخاطر بزرگواری من آنان که زمین مرا و مسجدهایم را با نماز خود آباد سازند و آنان که از خوف من در سحرها آمرزشخواهند البته که عذابم را بشما فرو می‌آوردم و باکی نداشتم.
میگویم: که مانند این حدیث بچند سند در باب کسانی که خدا بسبب آنها از اهل گناه دفاع کند گذشت.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 250
(1) 2- قرب الاسناد: بسندش از ازدی گفت از آنچه که امام ششم همیشه ما را بدان سفارش میکرد: نیکی کردن و صله بود.
(2) 3- همان: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: آزمایش کنید شیعه‌ها را در اوقات نماز که چگونه مواظب آن هستند، و در باره اسرار ما که چگونه آنها را از دشمن ما نهفته میدارند، و در باره اموال خودشان که چگونه با آنها در باره برادرشان همدردی دارند.
(3) 4- خصال: بسندش از مفضل که پرسش شد امام ششم (ع) کمترین حق مؤمن بر برادرش چیست؟ فرمود: اینست که برای خود نگزیند آنچه را که آن برادر بدان از او نیازمندتر است.
(4) 5- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: تقرب جوئید بدرگاه خدای تعالی به همراهی کردن با برادرانتان.
(5) 6- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که امیر مؤمنان در سفارش خود به پسرش محمد بن حنفیه فرمود: خود را وادار باظهار دوستی، و شکیبا دار خود را برای تحمل مخارج نسبت به مردم، و بیار خود از جان و مالت دریغ مکن، و بآشنایان خود پذیرائی و حضور در مجلس با او را دریغ مکن، و از عموم مردم خوشروئی و دوستی خود را دریغ مکن، و عدل و انصاف را در باره دشمن هم رعایت کن، و دین و آبرویت از هر کسی دریغ دار که این روش برای دین و دنیایت سازگارتر است.
(6) 7- همان: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: دو خصلتند که در هر که باشند خوب است و اگر در کسی نباشند دور شو از او سپس دور شو و باز هم دور شو، گفته شد که آن دو خصلت کدامند؟ فرمود: نماز در وقت خودش و مواظبت بر آن، و همراهی کردن (یعنی در مال خود با برادران).

(7) 8- همان: بسندش از امام پنجم (ع)، فرمود: چهارند که هر که آنها را دارد خدا در بهشت برایش خانه سازد، هر که یتیم را پناه دهد، و به ناتوان مهربان باشد، و به پدر و مادرش دلسوزی کند و با مملوکش نرمش دارد.
(8) 9- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که در ضمن سفارشهای رسول خدا (ص) بعلی (ع) بود که ای علی بالاترین اعمال سه خصلتند: انصاف دادن بمردم از طرف خودت، و همراهی کردن با برادر برای خدا عز و جل و یاد کردن تو از خدای تعالی در هر حال.
(9) 10- عیون: بسندهای خود از امام رضا (ع) تا رسول خدا (ص) که فرمود: همیشه امتم در خوشی و خوبی باشند تا زمانی که با هم دوستی کنند و بهم هدیه دهند و امانت را بپردازند و از حرام دوری کنند و از مهمان پذیرائی کنند و نماز را برپا دارند و زکات را بدهند، چون

انجام ندهند گرفتار قحطی و خشکسالی شوند.
(1) 11- همان: بسندهاش تا رسول خدا (ص)، فرمود: اظهار دوستی و دوست‌یابی نیمی از دین است و روزی را با دادن صدقه بسوی خود فرو کشید.
(2) 12- همان: بهمین سند گوید رسول خدا (ص) فرمود: سر خردمندی پس از دینداری اظهار دوستی با مردم است و خوبی کردن بهر کسی از خوشکردار و بدکردار.
(3) 13- مجالس مفید: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: خوشا بر کسی که نعمت خدا را بواسطه کفران و ناسپاسی دیگرگون نسازد، خوشا بدوستی کنان به یک دیگر در راه خدا.
گویم: بیاید برخی اخبار در باب زیارت مؤمن و برخی هم در باب حقوق مؤمن گذشته.
(4) 14- امالی طوسی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: چون روز قیامت شود خدا همه خلق را در یک پهنا زمین گرد آورد و یک جارچی از نزد خدا جار کشد که دنباله مردم بمانند پیشروان آنان بشنوند و گوید کجایند اهل شکیبائی؟ فرمود: یک گروه از مردم برپا خیزند و یک دسته از فرشته‌ها آنها را پیشواز کنند و گویند بآنها، این صبر و شکیبائی که شما داشتید چه بوده؟ گویند ما خود را شکیبا داشتیم بر انجام فرمان خدا، و شکیبا داشتیم بر پرهیز از نافرمانی خدا، فرمود: یک جارچی از درگاه خدا فریاد کند بندگانم راست گفتند راه آنها را باز کنید تا بی‌حساب وارد بهشت شوند.
فرمود: پس یک منادی دیگر ندا در دهد که دنباله مردم چون پیشروان آنها بشنوند، میگویند کجایند اهل فضیلت؟ و گروهی از مردم برپا شوند و فرشته‌ها از آنها پیشواز کنند و گویند: این فضیلت شما که بدان ندا شدید

چه باشد؟ در پاسخ گویند، در دنیا بما نادانی میشد (بی‌احترامی) و در خورد میکردیم، و بما بدکرداری می‌شد و گذشت می‌کردیم فرمود:
منادی خدا ندا کند بندگانم راست گفتند راهشان را باز کنید تا بیحساب وارد بهشت شوند.
فرمود: سپس منادی خدا عز و جل ندا کند که دنباله مردم بشنوند بمانند پیشرو آنها و گوید: کجایند همسایگان خدا جل جلاله در خانه او؟ و گروهی از مردم برخیزند و یک دسته فرشته پیشواز آنها روند و بآنها گویند: چه بوده کردار شما در دار دنیا که امروز همسایگان خدای تعالی شدید در خانه او؟ در پاسخ گویند: ما در راه خدا عز و جل با هم دوستی میکردیم و در راه خدا بهم بخشش میکردیم، و در راه خدا بهم کمک می‌کردیم و از یک دیگر پشتیبانی میکردیم، فرمود: پس جارچی از درگاه خدا جار کشد بندگانم راست گفتند راه آنها را باز کنید تا بیحساب به بهشت روند در جوار خدا، و به بهشت روانه شوند بی‌حسابرسی، و آنگاه امام باقر (ع) فرمود: هم اینهایند همسایه‌های خدا در خانه او، مردم میترسند و آنها نمیترسند، و مردم

حسابرسی شوند و آنها حسابرسی نشوند.
(1) 15- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: مؤمن درخشان و ارجمند است و فاجر بخیل و نیرنگ باز و پست است و بهتر مؤمن آنکه وسیله الفت مؤمنانست و خیری نیست در کسی که الفت نگیرد و الفت نپذیرد الخبر.
(2) 16- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: خدا عز و جل دوست دارد هر مهرورزی را.
گویم: بچند سند از پیغمبر (ص) گذشت که نیکی کردن زودرس‌ترین ثوابست در کارهای خیر، در باب جوامع مکارم و جز آن.
(3) 17- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: راستی که صبر و نیکی و بردباری و خوشخوئی از اخلاق پیغمبرانست.
(4) 18- مجالس مفید: بسندش از جمیل از امام ششم (ع) فرمود: بهتر شما؟ بخشندگان شماهایند و بدترین شماها بخیلان شماها و از کارهای شایسته نیکی کردن ببرادرانست و کوشش در انجام حوائج آنان، و در آنست سرکوبی شیطان و دور شدن از دوزخ سوزان، و ورود به بهشتان، ای جمیل این حدیث را به درخشنده‌های یارانت باز گو گفتم: درخشنده‌های یارانم کیانند؟ فرمود: آنان که به برادران خود در تنگی و خوشی نیکی کنند، سپس فرمود، راستی که بر کسی که فراوان دارد این عمل آسانست با اینکه خدا کسی را که کم دارد ستوده و فرموده (آیه 9 سوره الحشر) و مقدم دارند دیگران را بر خود و گر چه باندازه خود دارند، و هر که بپرهیزد

از بخل خویش هم آنانند رستگاران.
خصال: بسندش تا سهل مانند آن را آورده.
(5) 19- امالی طوسی: بسندش تا صفوان جمال که معلی بن خنیس نزد امام ششم (ع) آمد تا با آن حضرت وداع کند میخواست بسفر برود، و چون وداع کرد آن حضرت فرمود: ای معلی خود را بخدا عزیزدار تا تو را عزیز دارند، معلی گفت: یا ابن رسول الله با چه وسیله؟ فرمود: ای معلی از خدا بترس تا هر چیزی از تو بترسد ای معلی دوستی کن با برادرانت با احسان بآنان زیرا خدا بخشش را وسیله دوستی ساخته و دریغ را وسیله دشمنی بخدا اگر شما از من بخواهید و بشما بدهم دوستتر دارم از اینکه بخواهید بشما ندهم و مرا دشمن دارید، و هر آنگاه که خدا عز و جل عطائی را بدست من برای شما روانه کرد آنکه باید سپاس شود خدای تعالی است، و دور نباشید از شکر نعمتی که خدا بدست من بشما روانه کرده.
(6) 20- خصال: در آنچه پیغمبر (ص) بعلی (ع) سفارش کرد این بود که فرمود: ای علی
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 253
(1) سه چیز است که این امت را توانای آن نیست: همراهی کردن با برادر دینی در مال و دارائی و انصاف دادن بمردم از طرف خود و قضاوت به نفع آنها بر ضرر خود، و یادآوردن خدا در هر حال (که مانع از گناه و خطا گردد مترجم).
(2) 21- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که خدا جل جلاله فرمود: من دنیا را به بنده‌هایم بخشش کردم (یعنی حق‌دار آن نبودند) و هر که از آن باختیار خود بمن قرضی دهد (یعنی صدقه مستحبی دهد) باو در برابر هر یک از آن ده برابر تا هفتصد برابر بدهم، و آنچه در این باره بخواهم، و هر که از آن دارائی دنیا بمن قرض ندهد بزور از او بگیرم (زکات و وجوه واجب) و در برابر باو سه خصلت بدهم که اگر یکی از آنها را بفرشته‌های خود بدهم البته که خوشدل شوند: و آن سه صلات است و هدایت و رحمت، زیرا خدا عز و جل میفرماید: (آیه 156 سوره البقره) آنان که چون آسیبی بآنها رسد گویند راستی که ما از خدائیم و راستی که بسوی او برگردانیم.
(3) 157- آنانند که بر آنها رسد صلواتی از جانب پروردگارشان، این یکی از آن سه تا است" و رحمتی" این شد دو تا" و آنانند همان هدایت‌شدگان" این سه تا، سپس امام ششم (ع) فرمود: این پاداش برای کسی است که از او چیزی به زور گرفته شود (یعنی در برابر صدقه و بدهی واجب در مال چون زکات و وجوه واجبه).
(4) 22- همان: بسندش از امیر مؤمنان (ع) فرمود: همراهی با برادر دینی

در راه رضای خدا عز و جل بیفزاید در روزی.
(5) 23- امالی طوسی: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: سه دعاء است که از خدای تعالی مردود نگردند: دعاء پدر در باره فرزندش که باو نیکی کرده، و نفرین پدر بر فرزندی که او را عاق کرده برای اینکه حق او را رعایت نکرده و نفرین ستمدیده بر ستمگر خود و دعاء ستمدیده بر کسی که برای او از ستمگرش انتقام گرفته، و دعاء مرد مؤمن در باره برادر مؤمن خودش که به خاطر ما با او همراهی کرده، و نفرین او بروی چون که با توانائی باو همراهی نکرده با اینکه این برادر بوی نیاز شدید داشته و بیچاره بوده.
(6) 24- معانی الاخبار (ص 153): بسندش تا مفضل که گفت: من نزد امام ششم (ع) بودم و مردی از آن حضرت پرسید در چه اندازه از مال زکات واجب باشد، فرمودش زکات ظاهر را خواهی یا زکات باطن را؟ گفت: اندازه هر دو را با هم، فرمود اما زکات ظاهر در هر هزار درهم بیست و پنج درهم است (این زکات پول نقد است که از دویست درهم به بالا واجب شود بحساب صدی دو و نیم و دویست و پنج با شرائطی که در فقه ذکر شده مترجم) و اما زکات باطن
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 254
(که واجب اخلاقی است) اینست که دریغ نداری از برادر خود آنچه را که او بدان نیازمندتر است از تو.
(1) 25- توحید: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) در تفسیر قول خدای تعالی (آیه 40 سوره الغافر که آن را المؤمن هم خوانند) پس آنان در آیند به بهشت و روزی خورند در آن بیحساب از قول رسول خدا (ص) فرمود: خدا عز و جل فرموده: البته که بایست است کرامتم- یا فرمود:
مودتم برای کسی که مرا بپاید و بجلال من دوستی را مبادله کند باینکه با چهره‌های نور در روز قیامت بر منبرهای نور باشند و بر تن آنها جامه‌های سبز باشد، گفته شد: یا رسول الله آنها کیانند؟ فرمود: نه پیغمبرانند و نه شهیدان ولی کسانی که بجلال خدا با همدگر دوستی کردند و بیحساب به بهشت در آیند از خدا خواهیم که ما را برحمت خودش از آنها سازد.
(2) 26- خصال: در خبر نوف بکالی: امیر مؤمنان فرمود: ای نوف رحم کن تا تو را رحم کنند.
(3) 27- همان: تا یحیی حلبی که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: هفت تن اعمال خود را تباه کنند:
مرد بردباری که دانش بسیار دارد که بدان شناخته نشود و بدان یادش نکنند (یعنی دانش خود را منتشر نکرده باشد) و مرد حیکم و فرزانه‌ای که عقیده دارد بدان چه هر دروغگو باو گوید که منکر است آنچه را بدو آورند.
و کسی که نیرنگ باز و خائن را امین داند و باو امانت و کار خود را

واگذارد.
و آقای سخت‌دلی که مهربانی ندارد (نسبت بزیردستان و خدمتکاران و آشنایان خود).
و مادری که سر فرزندش نهان ندارد و فاش کند (یعنی عیبی که در اعضاء ناپیدای او باشد و جز مادر بر آن آگاه نباشد).
و آن کسی که شتابانه به سرزنش برادران خود پردازد (و بعذر آنها توجه نکند و وارسی ننماید).
و آنکه با برادر خود مجادله نماید که گویا با او طرف است و دشمن او است.
(4) 28- ثواب الاعمال: بسندش از امام هفتم که میفرمود: راستی که کسانی که با هم دوستی کنند در راه خدا روز قیامت بر فراز منبرهای نور باشند و چهره و تن و نور منبرشان بر هر چیزی بتابد تا شناخته شوند که آنان دوستان همند در راه خدا عز و جل در محاسن هم بی‌سند مانندش را آورده از امام باقر (ع).
(5) 29- همان: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: از فضیلت مرد نزد خدا عز و جل دوست
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 255
داشتن برادران خود باشد هر که خدا او را بدوستی برادران او شناسد او را دوست و هر که خدایش دوست دارد روز قیامت مزد کامل باو دهد.
(1) 30- محاسن: بسندش تا مصعب کوفی که امام ششم (ع) به سدیر فرمود: بدان که فرستاده محمد را به پیغمبری، و شتابانه روحش را به بهشت برده میان هر یک از شما با غبطه و شادمانی یا روشن شدن پشیمانی و افسوس فاصله‌ای نباشد جز که بچشم خود بیند آنچه را خدا عز و جل در قرآنش فرموده: (آیه 17 سوره ق) از راست و از چپ نشسته‌ای باشد" و ملک الموت آید تا جانش را بگیرد، و روحش را فریاد دهد تا از تنش بدر آید، اما آنکه مؤمن باشد درآمدنش را احساس نکند (یعنی برایش هیچ تلخی و ناگواری ندارد) برای اینکه خدا سبحانه و تعالی فرماید (آیه 28 سوره الفجر) ای جان با ایمان برگرد بسوی پروردگارت که خوشی و و خوشت دارند و درآی در میان بندگانم و درآی در بهشتم، و آنگاه فرمود: این مقام برای کسی است که پارسا باشد و با برادران دینی خود همراهی دارد و بآنها خیر میرساند اگر ناپارسا است و خیررسان به برادران دینی خود همراهی دارد و بآنها خیر میرساند اگر ناپارسا است و خیررسان به برادران خود نیست باو گفته شود چه تو را بازداشت از پارسائی و همراهی کردن برادرانت؟ تو از کسانی باشی که به زبان اظهار دوستی کنند و با کردار آن را پیاده نکنند، و چون برخورد کند با رسول خدا (ص) و امیر مؤمنان از او رو گردانند و در روی او ترشرو باشند و شفاعت او نکنند،

سدیر گفت: از کسانیست که خدا بینی آنها را بریده؟ آن حضرت فرمود: همانست.
(2) 31- همان: بسندش تا امام ششم (ع)، فرمود: راستی یک مؤمن از شماها روز قیامت مردی را باو گذر دهند که فرمان رسیده او را بدوزخ برند و آن مرد بآن مؤمن گوید: ای فلانی بمن کمک بده چه که من در دنیا بتو احسان میکردم، و آن مؤمن بآن فرشته که گماشته بر او است گوید او را رها کن تا براه خود رود، و خدا بآن فرشته فرماید گفته مؤمن را اجراء کن و آن فرشته آن مرد را آزاد کند.
(3) 32- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هرگز دو مؤمن بهم برنخورند جز که برتر آن دو آنست که برادرش را بیشتر دوست دارد و در حدیث دیگر است که بیشتر یارش را دوست دارد.
(4) 33- همان: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: دو مسلمان که بهم برخورند برترشان آنکه بیشتر یار خود را دوست دارد.
(5) 34- همان: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: رسول خدا (ص) فرموده: آنان که در راه رضای خدا بهمدگر دوستی کنند در روز قیامت قطعه زمینی از زبرجد سبز باشند در سایه عرش خدا قسمت راست او و هر دو سمت او راست بحساب آید، رخسارشان سفیدتر است از برف و تابنده‌تر است

از خورشید بر آمده رشک برد بمقام آنها هر فرشته مقرب و هر پیغمبر مرسل، مردم گویند اینها کیانند؟ و میفرماید: اینان کسانیند که در راه خدا با هم دوستی کردند.
(1) 35- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: راستش دوستی کنان بهم در راه خدا روز قیامت بر فراز منبرهای نور باشند، و نور تنها و نور منبرهاشان به همه چیزی بتابد تا بدان شناخته شوند و گفته شود اینانند که در راه خدا با هم دوستی کردند.
(2) 36- همان: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: وای بر کسی که نعمت خدا را بکفر و ناسپاسی دگرگون سازد، خوشا بر کسانی که در راه خدا با هم دوستی کنند.
(3) 37- مجالس مفید: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: دوستان یک دیگر در راه خدا عز و جل بر فراز سطونهای یاقوت سرخ باشند در بهشت که سر کشند بر اهل بهشت، و چون یکی از آنها سر برآورد زیبائی او خانه‌های اهل بهشت را پر کند و اهل بهشت گویند: بیرون شوید تا ببینیم دوستداران در راه خدا عز و جل را فرمود: بیرون آیند و بدانها نگرند هر کدام را در چهره درخشندگی باشد مانند ماه در شب چهارده و بر پیشانی آنها ثبت است اینانند دوستداران در راه خدا عز و جل.
(4) 38- اختصاص: امام صادق (ع) فرمود: هر مؤمنی احسانی به برادرش

رساند البته که آن را برسول خدا (ص) رسانده باشد.
(5) 39- کتاب حسین بن سعید: بسندش از کلیب اسدی که شنیدم امام ششم میفرمود: با هم صله کنید و بهم نیکی کنید بهم مهربانی کنید، و با هم برادرانی نیکوکار باشید چنانچه خدا شما را بدان امر کرده.
(6) 40- امالی طوسی بسندش تا رسول خدا (ص)، فرمود: پیوسته امتم بخوشی باشند تا با هم دوستی کنند و نماز را بپا دارند و زکات را بدهند و مهمان را پذیرائی کنند و اگر نکنند گرفتار قحطی و خشکسالی شوند، فرمود: ما خاندانی هستیم که بر موزه خود مسح نکشیم (یعنی در وضوء که باید مسح بر بشره پا باشد).
(7) 41- الدره الباهره: امیر مؤمنان (ع) فرمود: برادرت در بریدن دوستی تو نیرومندتر نباشد از پیوند تو با او (یعنی تو بگذار که او دوستیش را از تو ببرد و او را با خود بدار) و البته که ببدی کردن با تو نیرومندتر نباشد از احسان و شکرداری تو با او (یعنی در برابر بدی او احسان باو بکن).
(8) فرمود (ع): چه زشت است فروتنی هنگام نیازمندی با جفا و حق ناشناسی هنگام بی‌نیازی.
(9) امام حسین (ع) فرمود: بخشنده‌تر مردم آنکه بدهد عطای خود را بکسی که چشم بپاداش

او ندارد، و راستی که با گذشت‌تر از آنکه هنگام توانائی بر انتقام گذشت کند، و راستی که باصله‌ترین مردم آنکه صله کند با کسی که از او بریده.
(1) امام صادق (ع) فرمود: چیزی نزد من دوست‌تر از این نیست که بدنبال بخشش بمردی بخشش تازه‌ای باو بکنم و پرورشگاه احسان خود را پاینده سازم زیرا می‌دانم که دریغ در پایان بخششها شکر بر گذشته آنها را از میان میبرد.
(2) 42- دعوات راوندی: روایت است که روز قیامت هر که از گورش بدر آید داد زند بار خدایا بمن رحم کن، بارخدایا بمن رحم کن و بدانها پاسخ گویند: البته اگر شما در دنیا رحم کردید امروزه بشما رحم شود.
(3) 43- نهج البلاغه: امیر مؤمنان هنگام وفاتش وصیت کرد: بر شما باد بصله با همدگر و بخشش بیکدیگر، و بپرهیزید از پشت کردن بهم و از بریدن با هم.
(4) 44- عده الداعی: از پیغمبر (ص) که فرمود پیوسته امتم بخوشی باشند تا با هم دوستی کنند و امانت را رد کنند (و نماز را برپا دارند) و زکات را بدهند و اگر نکنند گرفتار قحطی و خشکسالی شوند، و البته بیاید بر امتم دورانی که پلید باشد نهاد آنها و زیبا جلوه کند وضع آشکارشان برای طمع بدنیا، کردارشان خودنمائی باشد و در دلشان ترسی نباشد از اینکه بلائی آنها را فرا گیرد و چون غریق دعاء کنند و اجابت نشود.

(5) 45- کتاب امامت و تبصره: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: سر خردمندی پس از دینداری دوستی کردن با مردم است و خوبی کردن با هر خوشکار و بدکار.
(6) 46- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که بیارانش میفرمود: از خدا بپرهیزید و برادران نیکوکاری باشید که برای خدا بهم دوستی کنید و با هم صله کنید و بهم مهر ورزید، از هم دیدن کنید، و یک دگر را ملاقات کنید (در جز دید و بازدید) و امر ما را با هم بگوئید و آن را زنده دارید.
بیان: مقصود از امر آنها امامت آنها است و دلیلهای آن و فضائل و اوصاف آنان و بسا که شامل روایت اخبار آنها و جلوگیری از میان رفتن آن را هم شامل باشد، و این معنای فراگیرتر روشنتر است.
(7) 47- کافی، بسندش از امام ششم (ع) فرمود: با هم صله کنید و با هم نیکی کنید و بهم مهر ورزید و برادران خوبی باشید چنانچه خدا عز و جل بشما فرموده است.
(8) 48- کافی: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: با هم پیوند شوید و بهم نیکی کنید و بهم توجه کنید.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 258
بیان تعاطف بمعنی توجه و دلسوزیست.
(1) 49- کافی: بسندش از سماعه که بامام ششم (ع) گفتم: راجع بقول خدا عز و جل (آیه 32 سوره المائده) هر کس بکشد شخصی را نه بقصاص شخصی گویا کشته است همه مردم را و هر کس زنده دارد آن را گویا زنده داشته همه مردم را" فرمود: هر که او را از گمراهی بهدایت برآورد گویا او را زنده داشته و هر کس او را از هدایت بگمراهی کشاند البته که او را کشته باشد.
(2) روشنگری: آیه در سوره المائده چنین است" از این رو نوشتیم بر بنی اسرائیل که هر که بکشد نفسی را نه در برابر نفسی یا تباهی کردن در روی زمین گویا کشته است مردم را همه و هر کس زنده دارد او را گویا زنده داشته مردم را همه" و آنچه در این حدیث است نقل بمعنی است و اکتفاء به برخی از آیه است چون روشن بوده.
و طبرسی ره در مجمع البیان گفته: بغیر نفس" یعنی نه بحساب قصاص و خونخواهی" أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ" یعنی بی‌تباهی کردن او در زمین که سزای او کشتن باشد، و فسادی چنین به جنگ او است با خدا و رسولش و یا بترس کشیدن راه گذر مردم چنانچه خدا آن را در آیه 33 بیان کرده و فرموده: همانا سزای کسانی که می‌جنگند با خدا و رسولش تا پایان آیه.
" گویا مردم همه را کشته" در تفسیر آن چند قول است.
(3) 1- مقصود اینست که همه مردم خصم و طرف او شوند در کشتن آن آدم و آن را چنان خونخواه کند چون خون کسی که قصد کشتن همه را دارد

و بهمه بد کرده بمانند کشتنی که به مقتول وارد کرده پس گویا همه را کشته، و هر که نجات دهد آن شخص را از غرق شدن یا سوختن یا زیر آوار ماندن یا از هر آسیبی که مرگ‌آور است یا رها سازد او را از گمراهی گویا همه مردم را زنده داشته یعنی از نظر استحقاق ثواب و پاداش قول ابن عباس است.
(4) 3- مقصود اینست که هر که بیگناهی را بکشد بر او باشد گناه هر آدمکش زیرا او کشتن را باب کرده و برای دیگران آسان نموده و گویا شریک جرم هر آدمکشی است، و هر کسی باز دارد از کشتن بیگناه بوجهی که زنده ماند و از او پیروی شود برای اینکه کشتن بیگناه را حرام بزرگی شمارد چنانچه خدا آن را حرام کرده و برای آن اقدام بآدم کشتن نکند چنانست که همه مردم را احیاء کرده که بوسیله او بسلامت ماندند و اینست معنی زنده داشتن همه مردم.
(5) 4- مقصود اینست که بنظر کشته شده در حکم کشتن همه مردم است زیرا از همه بریده شود و گویا کسی دیگر زنده نیست زنده داشتن او زنده داشتن همه مردم است در نظر او زیرا همه زنده بیند.
(6) 5- مقصود اینست که بر قاتل بیگناه قصاص لازم آید بکشتن او بمانند آنچه لازم آید
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 259
بکشتن همه مردم (1) و هر کس از خونی که بگردن او آمده گذشت کند بمانند کسی باشد که از همه مردم گذشت کرده، و لفظ احیاء در اینجا مجاز باشد چون زنده داشتن کاریست که جز خدای تعالی بر آن توانا نیست.
(2) و من گویم: تطبیق تفسیری که در این خبر است بر قول خدا" بغیر نفس یا فساد" نیاز به تکلف بسیار دارد (زیرا اضلال و هدایت استثناء ندارد مترجم) و از این رو طبرسی آن را بمیان نیاورده، و می‌شود گفت آیه در خصوص سلب زندگی تن است و سلب زندگی معنوی که اضلال باشد باولویت از آن فهمیده شود، و به تعبیر دیگر دلالت آیه باولی بر وجه مطابقه و مدلول تحت لفظی است و بر دومی بر وجه التزام و از این رو امام (ع) فرمود: هر که بدر آورد کسی را از گمراهی بهدایت گویا او را زنده کرده و تصریح ندارد که آن مقصود از آیه است، و همچنان تفسیر باین معنا در اخبار آینده بهمین معنا اشارت دارد، و می‌شود گفت بنا بر این تفسیر معنای آیه اینست که هر که کسی را بگمراه کردن بکشد و او را از ایمان بدر برد بی‌اینکه کسی را هم کشته باشد یا در زمین تباهی کرده باشد کیفر او کیفر کسی باشد که همه مردم را از نظر ظاهر و تنی بکشد که بغیر نفس یا فساد وصف قاتل است نه استثناء از کیفر.
(3) 50- کافی: بسندش از فضیل بن یسار که بامام باقر (ع) گفتم: قول

خدا عز و جل در قرآنش" و هر کس زنده کند نفسی را گویا همه مردم را زنده کرده"؟ فرمود: مقصود زنده کردن از سوختن و غرق‌شدنست، گفتم: پس کسی که او را از گمراهی بهدایت کشاند؟ فرمود: این تاویل بزرگتر آنست.
کافی: بسند دیگر مانندش را آورده.
(4) بیان: تاویل بزرگتر آنست" یعنی آیه شامل آن هم می‌شود و آن یکی از بطون آنست.
(5) 51- کافی: بسندش تا حمران که بامام ششم (ع) گفتم: از تو بپرسم خدا تو را به سازد؟
فرمود: آری گفتم: من از این پیش حالی داشتم و اکنون امروزه حال دیگری دارم، من به سرزمینی وارد میشدم یک مردی یا دو تا یا یک زنی را دعوت می‌کردم (یعنی بروش شیعه) و خدا هر که را میخواست نجات میداد (از عقیده خلاف حق) و امروز کسی را دعوت به مذهب حق نمیکنم، آن حضرت فرمود: بر تو باکی نیست که مردم را میان خودشان و پروردگارشان وانهی و هر که را خدا خودش خواهد که از ظلمت گمراهی بنور هدایت بدر آورد او را در آورد، سپس فرمود: و باکی بر تو نیست که اگر از کسی بوی خیر بردی چیزکی از آموزش عقیده به او پرتاب کنی و گوشزدش نمائی، گفتم: بمن بگو از تفسیر قول خدا عز و جل، و هر که زنده دارد آن را گویا که مردم همه را زنده داشته" فرمود: مقصود نجات از سوختن و غرق‌شدنست، و

(1) آنگاه خاموش شد سپس فرمود: تفسیر بزرگترش اینست که او را بحق بخواند و او هم بپذیرد.
بیان: من حالی داشتم" گویا پیش از آنکه آن حضرت او را از دعوت مردم به تشیع باز دارد برای تقیه مردم را بدان دعوت میکرده و پس از نهی آن حضرت دعوت را ترک کرده و ذکر این مطلب باین امید بوده که باو اجازه دعوت دهد و آن حضرت فرموده بر تو باکی نیست که مردم را با خدای خودشان واگذاری و برای تو زیانی ندارد، چون خدا اگر آنها را قابل داند خودش آنها را بهر وسیله باشد هدایت میکند.
و قول آن حضرت که آنها را از ظلمت بنور در آورد اشاره دارد بقول خدای تعالی (آیه 257 سوره البقره) خداست سرپرست کسانی که گرویدند بیرون آورد آنها را از ظلمات بسوی نور" یعنی از ظلمت کفر و گمراهی و دودلی بنور ایمان و یقین، و بقولی اشاره است بقول خدای سبحان (آیه 125 سوره الانعام) پس هر که خدا خواهد هدایتش کند سینه‌اش را برای مسلمانی گشاید" و حاصل اینکه باو فرماید کوشش تو در این باره اگر برای مقاصد دنیوی است بتو زیان رساند و اگر برای ثواب آخرت است در

زمان تقیه ثواب در ترک دعوت است، و اگر برای دلسوزی بمردم است کوشش تو در این باره بیهوده است زیرا اگر کسی توفیق‌پذیر باشد خدا او را از هر راهی بی‌کوشش تو هم موفق میدارد و گر نه کوشش تو هم باو سودی ندارد.
سپس آن حضرت یک صورت را از ترک دعوت جدا کرد و فرمود اگر از کسی بوی پذیرش بردی و خیری در او در دلت افتاد و او را با نرمش و دور از تعصب و حق‌جو و بی‌ضرر دانستی اندازه‌ای از دلائل دین حق را خرده خرده و با فرزانگی باو اظهار کن بطوری که اگر آن را نپذیرفت بتوانی سخن خود را تاویل و توجیه کنی و دچار بدبینی و پی‌گیری مخالفان نگردی ...
(2)

باب بیست و نهم. کسی که شایسته است و سزاوار ترحم است

(3) 1- خصال: بسندش تا عبد الله بن سنان که شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: راستش که من به سه کس ترحم کنم، و سزاوار ترحم باشند: عزیزی که خوار شده پس از دوران عزت خود و توانگری که نیازمند و ندار شده پس از دوران توانگری خود و عالمی که خاندانش و دیگر نادانان او را سبک گیرند و احترام نکنند.
(4) امالی صدوق: بسندش از امام ششم (ع) مانندش را آورده.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 261
(1) 2- قرب الاسناد: بسندش از امام صادق (ع) که از قول پدرانش فرمود: پیغمبر (ص) فرموده: رحم کنید بر عزیزی که خوار شده و بر توانگری که ندار و مستمند شده و بر عالمی که بزمان نادانان گرفتار شده.
در الدره الباهره: مانندش آمده و در آنست که: عالمی که نادانان با او بازی کنند.
(2) 3- نهج البلاغه: فرمود از لغزش رادمردان درگذرید و دنبال نکنید آن را که هیچ کدام لغزشی نکنند جز که خدا دستگیر آنها باشد و آنها را بلند کند.
(3)

باب سی ام: فضل احسان و بخشش و کار خیر و کسی که سزاوار آنها میباشد

آیات قرآن مجید

1- (آیه 195 سوره البقره) احسان کنید که خدا محسنان را دوست میدارد.
2- (134- سوره آل عمران) و خدا دوست دارد احسان‌کننده‌ها را.
3- (آیه 114 سوره النساء) خوبی ندارد بسیاری از در گوشیهای آنان جز کسی که وادارد بصدقه یا کار خیر یا سازش میان مردم.
4- الاعراف (آیه 56 و 161) راستی که رحمت خدا نزدیک است بمحسنان، و فرموده:
راستی خدا ضایع نکند مزد نیکوکاران را.
6- هود (آیه 115) صبر کن که خدا ضایع نکند مزد نیکوکاران را.
7- یوسف (آیه 22 و 56) و چنین پاداش دهیم نیکوکاران را، و فرموده است خدای تعالی برسانیم رحمت خود را بهر که خواهیم و ضایع نکنیم مزد محسنان را.
8- النحل (91 و 128) راستی که خدا فرمان داده به عدل و احسان و انفاق بخویشاوند و فرموده است خدای تعالی راستی خدا با کسانیست که پرهیزکارند و همان کسانی که احسان‌کننده‌اند.
9- القصص (آیه 14) و چنانی پاداش دهیم بمحسنان و آیه 77 که فرموده: و احسان کن چنان که خدا بتو احسان کرده.
10- الذاریات (آیه 16) راستی که آنها پیش از این از محسنان بودند.

اخبار باب

(4) 1- امالی صدوق: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: کارهای خیر نگهداری میکنند از مرگ
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 262
(1) و میرهای بد و ناگوار، و هر کار خیری صدقه بحساب است، و اهل کار خیر و خوب در دنیا اهل کار خیر شمرده شوند در دیگر سرا، و اهل زشتکاری در دنیا اهل زشتکاری باشند در دیگر سرا، سر آغاز واردشوندگان در بهشت اهل کار خیرند و سرآغاز اهل دوزخ در ورود بدوزخ زشتکارانند.
(و در آنست که کارهای خوب نگهدارند از مرگهای بد و صدقه نهانی خاموش کند خشم پروردگار را، و صله رحم فزونی در عمر باشد- از پاورقی ص 407).
از کتاب حسین بن سعید مانند آن نقل شده.
در امالی طوسی بسندش تا پیغمبر (ص) مانند آن آمده.
(2) 2- امالی صدوق: بسندش از احمد بن ابی مقدام عجلی که روایت شده مردی نزد علی ابن ابی طالب (ع) آمد و بآن حضرت گفت: یا امیر المؤمنین من بتو نیازی دارم فرمودش: آن را روی زمین بنویس که من تنگدستی تو را بروشنی می‌بینم، و روی زمین نوشت: من فقیر و نیازمندم و علی (ع) فرمود: قنبر دو حله باو بپوشان و آن مرد شروع کرد و سرود:
پوشاندی بمن جامه‌ای که زیبائیهایش کهنه شوند* و من از ستایش خوب بتو جامه‌ها پوشم اگر بستایش خوبم رسی به ارجمندی رسیدی* و برای آنچه بدان رسیدی عوضی بجوئی راستی که ستایش زنده میدارد نام صاحبش را* مانند بارانی که برطوبتش زنده کند دشت و کوه را تا زنده‌ای دست از نیکی که بدان آغاز کردی بر مگیر* که هر کس البته پاداش بیند بدان چه کرده است آن حضرت فرمود: صد اشرفی طلا باو بدهید، گفتند: یا امیر المؤمنین او را بی‌نیاز کردی فرمود: من از پیغمبر (ص) شنیدم میفرمود: هر کس را بمقامی که بایدش وادارید، سپس آن حضرت فرمود: من در شگفتم از مردمی که با مال خود بنده و کنیز میخرند و با احسان خود آزادگان را نمی‌خرند.
(3) 3- قرب الاسناد: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: بهشت را دری باشد که بآن باب المعروف گویند و در آن در نیاید مگر اهل کار خیر.
(4) 4- تفسیر علی بن ابراهیم: امام صادق (ع) فرمود: چیزی را دوست‌تر ندارم از اینکه بمردی که در سابق باو بخششی کردم بخشش دیگری را بدنبالش آورم و بخوبی آن را پرورش دهم زیرا دانستم که دریغ کردن از

پایان نعمتها زبان تشکر از آنها را میبرد (و آنها را به دست فراموشی می‌سپارد).
(5) 5- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که بعلی (ع) فرمود: بر تو باد بکارهای خوب زیرا که جلوگیرند از مردنهای بد.
(6) 6- خصال (ج 1 ص 25): بسندش از امام ششم (ع) که فرمود: احسان کردن جز زکات
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 263
واجب است پس بخدا عز و جل تقرب جوئید با نیکی کردن و صله رحم.
(1) 7- همان (ج 1 ص 66): بسندش از امام ششم (ع) که فرمود: نشاید خوبی کردن و بخشش مگر با کسی که خاندانی دارد یا دیندار است.
(2) 8- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: دانستم که احسان خوش نباشد جز با سه خصلت: کم شمردن آن و نهان داشتن آن و شتاب در آن، زیرا چون کمش شماری ترا در نظر دریافت‌کننده‌اش بزرگ کرده و چون نهانش داری بکمالش رساندی و چون در آن شتاب کردی آن را گوارا ساختی و اگر جز این باشد آن را نابود و ناچیز کردی- گویم: که مانند آن را در ضمن مواعظ امام صادق (ع) آوردیم.
(3) 9- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: دستها (در احسان) سه باشند: دست خدا عز و جل که بالای دستهاست و دست دهنده که بدنبال آنست و دست خواستار و گیرنده که پائین است، بده فزون از نیاز خود را و خود را درمانده مشمار.
(4) 10- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: هر خوبی کردنی صدقه بشمار است، و آنکه بخوبی رهنما باشد چون کسی است که آن را بکام دهد، و خدا دوست دارد بداد رسیدن بیچاره را.
(5) 11- همان: در حدیث اربعمائه: امیر مؤمنان (ع) فرمود: هر چه توانید کار خیر کنید که آن از مردنهای بد نگهداری کند (6) و فرمود (ع) شایسته نباشد نیکی کردن جز با کسی که خانواده‌دار یا دیندار است، (7) و فرمود: هر چیزی را میوه باشد و میوه نیکی کردن شتاب در آن است.
(8) 12- عیون: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: با کسی نیکی کن که اهل آنست و یا اهل آن نیست زیرا که اگر با اهل آن برنخوری تو خود اهل آن باشی.
در صحیفه الرضا مانندش آمده.
(9) 13- عیون (ج 2 ص 35) بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: سر خرد پس از دینداری دوستی کردن با مردم است و نیکی کردن بهر کسی خوب باشد یابد.
در صحیفه الرضا مانندش آمده: (10) 14- امالی طوسی: بسندش تا رسول خدا (ص) که خدای تعالی می‌فرماید: نیکی کردن و احسان نمودن

هدیه‌ایست از طرف من به بنده مؤمنم و اگر آن را بپذیرد (و انجام دهد) برحمت من باشد و از من باشد، و اگرش رد کند بگناه خود او باشد که از آن محروم شده نه از من باشد
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 264
(1) و هر بنده که آفریدم او را بایمان رهنمائی کردم و خوبش آفریدم و به بخل گرفتارش نکردم زیرا که خیر او خواستم.
گویم: اخبار بسیاری در باب جوامع المکارم گذشته.
(2) 15- همان (ج 1 ص 311): بسندی تا امام ششم (ع) که فرمود: اهل احسان کردن در دنیا همان اهل احسان در دیگر سرا باشند زیرا در آخرت کفه حسناتشان سنگین باشد و از آن به گنهکاران بخشش کنند.
(3) 16- همان (ج 2 ص 71) بسندش تا پیغمبر (ص)، فرمود: هر احسانی صدقه باشد بتوانگر باشد یا نیازمند، پس صدقه دهید و گر چه به نیمی از یک دانه خرما باشد، از دوزخ بپرهیزید و گر چه با نیمی دانه خرما، زیرا خدا عز و جل آن را برای صاحبش که صدقه داده فزون سازد و بپرورد چنانی که یکی از شماها کره خر و اسب یا کره شتر خود را پرورش دهید تا روز قیامت آن را بوی پردازد، و تا اینکه بزرگتر از کوه بزرگی باشد.
(4) 17- علل (ج 1 ص 234) بسندش تا امیر مؤمنان (ع) فرمود: راستی برترین چیزی که اهل توسل بدان آویزند ایمان بخداست و حدیث را کشانده تا آنجا که فرموده: و کارهای خوب کردن براستی جلوگیرند از مردن بدو نگهدارند از افتادن در خواری.
(5) 18- خصال (ج 1 ص 126) بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: چهارند که بنابودی کشند تخم افشاندن در شوره‌زار و چراغ افروختن در پرتو ماه، و خوردن سر سیری و احسان کردن به نااهل.
(6) در خصال: ضمن سفارشهای پیغمبر (ص) بعلی (ع) مانندش آمده و در آنست که خوبی کردن نزد کسی که اهلش نباشد.
(7) 19- امالی طوسی (ج 1 ص 291) بسندش تا امیر مؤمنان (ع) فرمود: پنج چیز بیهوده گردند، چراغی که بیفروزی در برابر خورشید، روغن برود و تابش سودی ندهد، و بارانی که روان شود بر زمین شوره‌زار باران از میان برود و زمین سودی ندهد، و خوراکی که آشپزش خوب بسازد و جلو سیر گذارند از آن سود نبرد، و احسان بکسی که قدر آن را ندارد و تشکر نکند.
(8) 20- خصال: بسندش از امام ششم (ع) که فرمود: چهارند که بیهوده شوند: دوستی با کسی که وفا ندارد و احسان بکسی که شکرش نکند، و دانش آموختن بکسی که شنوائی ندارد، و راز سپردن به کسی که نگهدارش نیست.
(9) 21- همان: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) فرمود: بخشش کن بهر که خواهی تا فرمانده او باشی، و نیازمند شو بهر که باشد تا اسیر او باشی و

بی‌نیاز شو از هر کس خواهی تا همگنان

او باشی.
(1) 22- امالی طوسی: در وصیت امیر مؤمنان هنگام وفاتش آمده که: بتو سفارش کنم بخوش همسایگی، و گرامیداشت مهمان و ترحم بر رنجکش و گرفتارها، و صله رحم، و دوستی مستمندان و هم‌نشینی با آنان.
گویم: بچند سند از امیر مؤمنان (ع) گذشت که باز گردید باحسان کردن بر کسی که شما را محروم کرده، (2) و در برخی از آنها است که: صله کنید با کسی که از شما بریده و باز گردید به بخشش بدانها.
(3) 23- ثواب الاعمال: بسندش از امام ششم (ع)، فرمود: چون بنده مؤمن خدا کار خوب کند خدا هر حسنه او را تا هفتصد برابر بیفزاید و اینست تفسیر قول خدا عز و جل (آیه 261- البقره) و خدا چندان کند برای هر که خواهد.
(4) 24- همان: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: هر مؤمنی به برادر مؤمنش خوبی کند البته آن را برسول خدا (ص) رسانده.
(5) 25- همان: بسندش تا رسول خدا (ص)، فرمود: اهل احسان در دنیا اهل احسان باشند در دیگر سرا، گفته شد: آن چگونه باشد؟ یا رسول الله فرمود: خدا آنها را بتفضل خود بیامرزد و آنان حسنات خود را بدیگر مردم بدهند و بوسیله آنها به بهشت روند و خود اهل احسان باشند در دنیا و دیگر سرا.
(6) 26- قصص الأنبیاء بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: خدای تعالی بموسی (ع) وحی کرد، چنان که بدهی میستانی و چنان که کار کنی سزا بینی، هر کس احسان و خوبی کند بمرد بدی سزا بیند ببدی.
(7) 27- فقه الرضا: من روایت دارم از عالم (ع) که فرمود: اهل خوبی در دنیا اهل خوبی باشند در دیگر سرا زیرا خدا عز و جل فرماید بدانها که گناهان شما را با تفضل آمرزیدم برای اینکه در دنیا اهل خوبی بودید، و حسنات شما بجا مانده آنها را بهر که خواهید ببخشید، و بوسیله آن در دیگر سرا هم اهل خوبی کردن باشند، و فرمود: راستی که برای خدا بندگانی است که دیگر بنده‌ها در حوائج خود بآنها پناه برند و همانها هستند که در امانند، و هر کار خوبی صدقه باشد گفتم: یا ابن رسول الله و اگر چه توانگر باشد (آنکه باو احسان شود) فرمود:
و اگر چه توانگر باشد.
(8) و من روایت دارم که خوبی کردن مانند نام خود خوب است، و چیزی بهتر از آن نباشد جز ثواب آن، و آن هدیه خدا باشد به بنده مؤمنش نه چنانست که هر که دوست دارد بمرد

خوبی کند آن را بانجام رساند (1) و نه هر که بدان شوق دارد بر آن توانا باشد، و نه هر که بر آن توانا است باو اجازه و توفیق آن داده شود و چون خدا به بنده مؤمنش منت نهد رغبت و شوق و توانائی و اجازه را همه برایش فراهم کند و در اینجا است که سعادت بکمال رسد.
(2) و از پیغمبر (ص) روایت داریم که هر که مؤمنی را شاد کند مرا شاد کرده و هر که مرا شاد کند از خدا عهدی گرفته باشد و هر که از خدا عهدی دارد روز قیامت از آسودگان آید.
(3) و روایت است که خوبی کن با آنکه اهل آنست و آنکه اهلش نیست چه اگر او اهل قدردانی از نیکی نیست تو خود اهل نیکی کردن هستی، (4) و روایت است که خوبی کردن کامل نباشد جز با سه چیز، شتاب در آن و کوچک شمردن آن و نهان داشتن آن، چونش شتابانه کنی آن را گوارا و دلنشین کردی و چونش خرد شماری آن را بزرگ کردی و چونش نهان داری کاملش کردی، (5) و روایت است که چون برادرت از تو حاجتی خواست زود برآورده‌اش کن پیش از آنکه بی‌نیاز گردد از آن.
(6) و روایت داریم از امام صادق (ع) که فرمود: هر که مؤمنی را شاد کند مرا شاد کرده و هر که مرا شاد کند رسول خدا (ص) را شاد کرده و هر که رسول خدا (ص) را شاد کند خدا را شاد کرده و هر که خدا را شاد کند او را به بهشت برد.
(7) 28- تفسیر عیاشی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: زمانی تنگ نظر بیاید برای مردم که هر کسی بدان چه دارد بچسبد و فراموش کنند بخشش بهمدگر را، خدا فرموده (آیه 237 سوره البقره) و فراموش نکنید بخشش را میان خود.
(8) 29- همان: از عمرو بن عثمان که بیرون آمد علی (ع) بنزد یاران خود و آنان در باره مروت و مردانگی در گفتگو بودند، فرمود: شماها در کجائید؟ فراموش کردید که قرآن آن را بیان کرده، گفتند یا امیر المؤمنین در کجا؟ فرمود: در قول خود (90 سوره النحل) راستی که خدا فرمانداده بعدالت و احسان و بخشش به خویشاوند و باز داشته از هرزه‌گی و زشتی" عدالت همان انصاف است و احسان بخشش است.
(9) 30- مجالس مفید: بسندی تا کعب الاحبار که در تورات نوشته هر که احسانی باحمق کند گناهی باشد که بر او نوشته شود.
(10) 31- مکارم الاخلاق: از امام صادق (ع) که فرمود من کار خوب را چون نام او دانستم که خوبست، و چیزی از کار خوب برتر نیست جز ثواب آن و مقصود از آن هم همانست (نه عوض دنیوی) و نه هر که خواهد بمردم خوبی کند آن را انجام دهد، و نه هر که مشتاق آنست بر آن توانا باشد، و نه هر که بر آن توانا است توفیق و اجازه آن را دارد، و چون شوق و قدرت

اجازه فراهم شوند سعادت بکمال رسد برای آنکه خواستار است و برای آنکه از او خواسته شده.
(1) و از آن حضرت است که فرمود: چون خواهی بدانی کسی بدبخت است یا سعادتمند است ببین با که خوبی میکند اگر با کسی است که اهل و شایسته است بدان که خوب است و اگر با کسی است که اهل و شایسته آن نیست بدان که او را نزد خدا خیری نباشد.
(2) 32- کشف الغمه (ص 306) در دلائل حمیری از ابی هاشم جعفری که شنیدم امام یازدهم (ع) میفرمود که البته در بهشت دری باشد که آن را معروف گویند و از آن در نیاید جز کسی که اهل معروف و کار خوب باشد و من پیش خدا را سپاس کردم و شاد شدم برای آنچه از حوائج مردم بدوش میگرفتم و آن حضرت بمن نگاه کرد و فرمود: آری ادامه بده آن روشی که داری زیرا اهل معروف و کار خیر در دنیا همان اهل معروفند در دیگر سرا خدا تو را از آنها سازد ای ابو هاشم و بتو رحمت کند.
(3) 33- اختصاص (ص 112) بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: خدا پاداش احسانی را میدهد که با خواهش نیازمند نباشد ولی اگر برادرت نزد تو آید برای نیازی و از خجلت سرخ شده و دو دل است که باو میدهی یا از او دریغ میداری بخدا و باز هم بخدا که اگر هر چه داری برایش بدر آری جبران این شرمندگی او را نکردی.
(4) 34- همان (ص 214) بسندش تا ابو حمزه ثمالی که گفت: مردی از پیغمبرزاده‌ها بود که ثروتی داشت و از آن بناتوان و مستمند و نیازمند انفاق میکرد و درنگی نکرد که مرد و همسرش در مال او بمانند او عمل کرد و طولی نکشید که مال تمام شد و پسرش بزرگ شد، و بکسی گذر نمیکرد جز که برای پدرش طلب رحمت میکرد و او از مادرش خواست که باو خبر دهد، گفتش راستش پدرت مرد خوبی بود و مال بسیاری داشت و به ناتوان و مستمند و نیازمند انفاق میکرد و چون مرد من در مال او بمانند او عمل کردم و طولی نکشید که مال تمام شد پسر باو گفت مادر جان پدرم در انفاق خود ثواب برده و تو گناه کردی، گفت: پسر جان برای چه؟ گفتش او مال خود را انفاق میکرد و تو مال دیگری را (یعنی این مال بارث از من بوده و تو آن را خرج کردی) مادر گفت: پسر جانم راست گفتی و تو را نبینم که بمن سخت گیری، گفت صد درهم نزد من هست، پسر گفت راستی خدا تبارک و تعالی چون خواهد بچیزی برکت دهد برکت میدهد و مادر صد درهم را بدو داد و پسر آن را گرفت و از خانه بیرون شد تا با آن از فضل خدا کسب روزی کند و گذرش افتاد بیک مردیکه مرده بود و تو راه افتاده بود و بهترین نمود را داشت، گفت: پس از این چه تجارت و کسبی خواهم او را بردارم و غسل دهم و کفن پوشم و بر او نماز گزارم و بگورش

سپارم و آن را انجام داد و هشتاد درهم خرج او کرد و بیست

درهم برای او ماند و با آن براه افتاد و فضل خدا را میخواست.
(1) مردی جلو او در آمد و باو گفت: ای بنده خدا بکجا میروی؟ گفت: بطلب روزی، گفت چه اندازه سرمایه داری؟ که بوسیله آن روزی از خدا می‌خواهی؟ گفت: بیست درهم دارم گفتش با بیست درهم سرمایه چه توانی کرد؟ پاسخ داد خدا تبارک و تعالی چون خواهد در چیزی برکت دهد در آن برکت خواهد داد گفت: راست گفتی، و آنگاه باو گفت: من بتو رهنمائی میکنم در طلب روزی و تو مرا شریک سود آن کن؟ گفت: بسیار خوب آن رهگذر باو گفت:
راستش اهل این خانه تا سه روز تو را مهمانی میکنند تو مهمان آنها باش، و هر وقت خدمتکار نزد تو آید یک گربه سیاهی همراه او است باو بگو این گربه را می‌فروشی؟ و پر اصرار کن تا او را به تنگ آوری، و او میگوید آن را به بهای بیست درهم بتو می‌فروشم و چون فروخت بیست درهم را باو بده و آن را بگیر و سرش را ببر و آن سر را بسوزان و مغزش را بگیر.
سپس برو بفلان شهر که پادشاهان نابینا است و بگو که او را درمان خواهی کرد و هراس مکن از کشته‌ها و دارزده‌ها که می‌بینی که آنان را در باره درمان خود آزموده و چون نتیجه‌ای از آنها نگرفته آنها را کشته، تو هراس نکن و بگو که او را درمان میکنی و با او شرط ببند و روز یکم یک بار (از آن مغز سر گربه) بچشم او سرمه کش که او بتو گوید بر آن نیفزا ولی میفزا، سپس فردا یک بار دیگر بچشم او بکش که آنچه خواهی ببینی و بتو گوید بیفزا و نیفزا و چون بدین دستور عمل شد خوب می‌شود و گوید مملکت من از دستم رفته بود و تو آن را بمن بازگرداندی من دخترم را بزنی تو دادم، گفت: من مادری دارم (که در انتظار من است) ملک گفت: تا دلت خواهد بهمراه من بمان و چون خواستی بروی برو.
گوید: یک سال در کشور او ماند و به بهترین تدبیر و روش آن را اداره کرد و سال که بسر آمد باو گفت: من میخواهم برگردم، و آن ملک از همه چیز باو توشه داد و چیزی کم نگذاشت از رمه شتر و گوسفند و ظروف و متاع خانه و او بیرون شد تا رسید بهمانجا که آن مرد رهنما را در آن دیده بود، بناگاه آن مرد در آنجا بهمان حال نشسته بود و باو گفت: وفا نکردی بقرارداد (یعنی یک سال است که نتیجه درمان را گرفتی و بمن سهم ندادی) و او در پاسخ گفت: از آنچه گذشته مرا حلال کن.
گوید: همه چیز را گرد آورد و بخش کرد و گفت هر کدام را خواهی برگیر، و یک بخش را برداشت و پیغمبرزاده باو گفت وفاء کردم بقرار خود؟ گفت: نه، گفت چرا؟ این زن را هم تو بدست آوردی؟ گفت راست است تو این بخش مرا هم برادر عوض سهم آن زن گفت: نه من بآن حقی ندارم و

فزون نخواهم.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج1، ص: 269
(1) گوید: اره برگرفت بر سر آن زن نهاد تا دو نیمش کند، سپس رو باو کرد و گفت: دو دو نیمش کنم؟ آن مرد رهنما گفت: وفا کردی بقرار خود، هر چه با خود داری و همه آنچه آوردی از خودت باشد، مرا خدا تبارک و تعالی فرستاده تا بتو عوض دهم از احسانی که بآن مرده در راه نمودی و این پاداش تو است در برابر آن.
(2) 35- نهج البلاغه: و سخنی است از آن حضرت (ع) که: هر که بیجا احسان کند و بنا اهل خیر رساند بهره‌ای از آن نبرد جز سپاس زبونان و ستایش بدان و گفتگوی نادانان تا نعمت رساند بآنان: چه دست بازی دارد برای دگران و در راه خدا بخیل است هر که را خدا مالی دهد باید بخویشان خود رساند، و با آن مهمان‌نوازی کند، و اسیر و رنجبر را برهاند، و از آن به مستمند و قرض‌دار کمک کند، و خود را بپرداخت حقوق آن و پیشامدهای ناگوارش شکیبا دارد برای رسیدن به ثواب زیرا دست‌آورد این خصال شرف اخلاقی این جهانست و رسیدن به فضائل دیگر سرا.
(3) 36- امالی طوسی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: دنباله داشتن احسان بهتر است از آغاز کردن بآن.
(4) 37- همان (ج 2 ص 257) بسندش تا امام ششم (ع) که به مفضل فرمود: اگر خواهی بدانی کسی بدبخت است یا خوشبخت بنگر که نیکی و احسانش را به که میدهد؟ اگر باهل و سزاوار آن بدهد بدان که براه خیر میرود، و اگر بنا اهل دهد بدان که نزد خدا خیری نبرد.
(5) 38- الدره الباهره: از امام حسن (ع) فرمود: احسان درست اینست که پیش از آن معطلی نباشد و بدنبالش منت نباشد و بخل اینست کسی بحساب آورد آنچه انفاق کرده از میان رفته و آنچه نگهداشته شرف او گشته (6) و فرمود: هر که نعمت بخشی خود را بشماره آورد آن را نابود کرده، (7) و فرمود: وفاداری بدوام بخشش است.
(8) 39- نهج البلاغه (ج 2 ص 190) امیر مؤمنان (ع) فرمود: از احسان دست مکش که قدر آن را نشناسند و تشکر نکنند زیرا بسا کسی تشکر و قدرشناسی از آن کند که بهره‌ای از آن نبرده، و از تشکر دیگران به نتیجه بیشتری رسی از ناسپاسی آن و خدا دوست دارد نیکی‌کنندگان را، و فرمود (ع) هر که گمان خیری از تو دارد باورش را بارور کن.
(9) و بجابر بن عبد الله انصاری فرمود: ای جابر پایداری جهان با چهار کس است، دانشمندی که دانشش را بکار بندد، و نادانی که از آموختن سرباز نزند، و با سخاوتی که از احسان دریغ نورزد، و مستمندی که آخرت خود را بدنیایش نفروشد، ای جابر هر که نعمت خدا بیشتر دارد نیاز مردم باو بیش گردد و هر که برای خدا آنها را بر آورد دوام نعمتها را بایدش و هر که بدان

قیام نکند نعمتها را بباد دهد.
(1) و فرمود: راستش خدا را بنده‌ها است که برای سود دیگران برگزیده، و بدانها سپرده آنچه ببخشند و اگر دریغ کنند آن را بدیگران تحویل دهد.
(2) و بپدر فرزدق در گفتگوی با او فرمود: آن همه شتر را چه کردی؟ گفت: حقوق آنها را نابود کرد یا امیر المؤمنین، فرمود بهترین راه بود (3) و فرمود: (ع) زمانی گزنده برای مردم آید توانگر بدان چه دارد دندان فرو کند با اینکه بدان فرمان ندارد خدا فرموده (237 سوره البقره) و از یاد نبرید بخشش بهمدگر را" بدان در آن زمان بر سر کار آیند و خوبان خوار شوند، و بیچاره‌ها بفروش رسند با اینکه پیغمبر (ص) از آن نهی کرده.
(4) 40- کتاب الامامه و التبصره: بسندش تا رسول خدا (ص)، فرمود: زیور دانش احسانست (یعنی آموزش بدیگران).
(5) 41- اختصاص امام صادق (ع) فرمود: اهل احسان در دنیا اهل احسان باشند در دیگر سرا، بآنها گویند: گناهانتان آمرزیده است حسنات خود را بهر که خواهید ببخشید، کار خیر هر کسی را باید با دل و با زبان و با دست، هر که با دست نتواند بدل و زبان کند و اگر بزبان هم نتواند بدل دارد.
(6) 42- حسین بن سعید: بسندش از امام ششم (ع) که کار خوب نباشد مگر نزد خانواده‌دار یا دیندار.
(7) 43- همان: بسندش تا یک فقیه که گفت: فقراء مؤمن را روز قیامت باز دارند و پروردگار تبارک و تعالی بآنها فرماید: آگاه که من شما را فقیر نساختم برای اینکه خوار بودید نزدم بلکه تا شما را بیازمایم، بروید هر که در دنیا بشما خوبی کرده دست هر کدام را بگیرید و او را به بهشت برید.
(8) 44- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: احسان کن باهل و نااهل هر دو که اگر او اهلش نیست تو خود اهل آنی.
(9) 45- همان: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: خدا عز و جل از خلقش کسانی را اهل کار خیر ساخته و آن را محبوب آنان نموده، و بر خواستاران آن بایست کرده خواستن از آنان را و بر آنان آسان کرده برآوردن آن را چنانچه بر باران آسان کرده که زمین خشک و اهل آن را زنده سازد، و خدا از خلقش کسانی را دشمن کار خیر نموده که ناگوار است بر آنها احسان و کار خیر و خواستاران آن را منع کرده از طلب آنها از آنها و بر آنان سخت کرده برآوردن آن را چنانچه منع کرده باران را از زمین خشک تا اهلش بدان هلاک شوند و گذشت خداوند بیشتر است.

(1) 46- همان: بسندش از امام ششم (ع) که فرمود: خدا گروهی از بندگانش را برگزیده برای شیعه فقیر ما که بواسطه آنان بدانها ثواب بدهد.

(2) 47- اعلام الدین: مفضل بن عمر بامام صادق (ع) گفت: دوست دارم بدانم خدا مرا نزد خود پذیرفته، فرمودش نشانه پذیرش بنده بدرگاه خدا اینست که احسان خود را بجائی که شایسته است برساند و اگر چنین نباشد چنان هم نیست، (3) و فرمود: دوست‌ترین کسی که به من توسل جوید آنکه بمن یادآوری کند از نعمت من باو تا آن را بوی باز دهم.
(4) 48- کتاب الامامه و التبصره: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: صله و بخشش نابکار بسا که نرسد جز نابکار مانند او.
اینجا پایان جزء اول است از مجلد 16 و جزء 74 بحساب ما است و دارای 30 باب از آداب معاشرت است و تا توانستیم در تصحیح و خوش‌نمائی آن کوشیدیم و بیاری و خواست خدا بی‌غلط از چاپ در آمده جز اندکی که از نظر گریخته و بر ناظر بینا پوشیده نماند و عصمت و توفیق از طرف خداست: سید ابراهیم میانجی- محمد باقر بهبودی.
پایان ترجمه 27- ابان 1361 شمسی هجری بقلم محمد باقر بن محمد کمره‌ای نزیل شهر ری.

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمدباقربن محمدتقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.
عنوان قراردادی : بحارالانوار .فارسی .برگزیده
عنوان و نام پدیدآور : ترجمه جلد شانزدهم بحارالانوار: آداب معاشرت/ تالیف محمدباقر مجلسی ؛ ترجمه محمدباقر کمره‌ای‌نزیل‌شهرری؛ به تصحیح محمد بهشتی.
مشخصات نشر : تهران: اسلامیه، ۱۳۸۶-
مشخصات ظاهری : ج.
شابک : دوره:964-481-098-8 ؛ دوره، چاپ سوم978-964-481-098-5 : ؛ ج. 964-۱-481-289-1 ؛ ج. ۱، چاپ سوم978-964-481-289-7 : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج.۳، چاپ سوم: 978-964-481-205-7
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : ج. 2 (چاپ دوم)
یادداشت : ج. 2 (چاپ سوم: ۱۳۸۸) (فیپا).
یادداشت : ج.2(چاپ سوم: ۱۳۸۸).
موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۱ق.
موضوع : اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع : آداب معاشرت
شناسه افزوده : کمره‌ای، محمد باقر، ۱۲۸۳ - ۱۳۷۴.، مترجم
شناسه افزوده : بهشتی، محمد، ۱۳۲۵-، مصحح
رده بندی کنگره : BP۱۳۵/م۳ب۴۶۴۲۱ ۳۰ ۱۳۸۶
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲
شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۹۹۸۵۵

جلد دوم

باب سی و یکم در باره معاشرت با یتیمان و خوردن مال آنان و ثواب جا دادن بآنها و ثواب مهرورزی با آنها و عقاب آزار کردن آنان

بنام خداوند بخشاینده مهربان
: (2) 1- سوره البقرة آیه 83 آنگاه که گرفتیم پیمان بنی اسرائیل را که نپرستند جز خدا را و نیکی کنند با پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان آیه 177 (3) و بدهد مال خود را با اینکه دوستش دارد بخویشان و یتیمان آیه 220- (4) و پرسندت از یتیمان در پاسخ بگو بهسازی براشان خوبست، و اگر با آنها در آمیزید برادران شما باشند و خدا میداند تباه‌کننده را از به کننده و اگر خدا خواهد شما را برنج اندازد راستش خدا با عزت است و حکیم.
(5) 2- النساء آیه 2 و 3 و بدهید به یتیمها مالشان و پلید را با پاک جابجا نکنید و مال آنها را بسوی مال خود نکشید و نخورید که گناه بزرگی است. و اگر بترسید از اینکه با عدالت رفتار کنید در باره یتیمان بزنی گیرید آنچه خوش دارید از زنان. آیه 6 (6) و بیازمائید یتیمان را تا چون برسند بزن گرفتن اگر آنان را رشید فهم کردید بدهید بدستشان مالشان را و نخورید آنها را بیجا و بشتاب تا گناه بزرگی کنید، و هر کس بی‌نیاز است باید خودداری کند و هر که ندار است باندازه بخورد، و چون مالشان را بآنها دهید بر آن گواه بگیرید و بس است خدا برای حسابگری.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 6
النساء آیه 9- (1) و باید بترسند آنان که اگر فرزند ناتوانی بجا نهند بر آنها ترسانند و باید از خدا بپرهیزند و بگویند گفتاری استوار 10- راستی آنان که اموال یتیمان را بستم میخورند جز آن نیست که در شکمهاشان آتش میخورند و البته دچار دوزخ سوزان شوند.
(2) 3- الانعام (آیه 152) و نزدیک نشوید بمال یتیم مگر بروشی بهتر تا برسد به توانائی و بلوغ خود در سوره اسری 34 مانند آن آمده.
(3) 4- الفجر (آیه 17) نه هرگز بلکه گرامی ندارند یتیم را 18 و واندارند همدگر را به خوراک دادن مستمند.
(4) 5- الماعون (آیه 2) و آنست کسی که بسختی از خود میراند یتیم را.

: (5) 1- امالی صدوق: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: هر که را خدا عز و جل خواهد در رحمت خود در آورد و به بهشت برد باید خوشخو باشد، و از خود انصاف دهد و به یتیم مهر ورزد و ناتوان را کمک دهد و برای خدا که او را آفریده تواضع کند.
امالی طوسی: بسندش مانندش را آورده.
(6) 2- امالی صدوق: بسندش تا رسول خدا (ص) که عیسی بن مریم بگوری گذر کرد که مرده آن عذاب میکشید و سال دیگر بر آن گذر کرد که عذاب نداشت و گفت پروردگارا من سال پیش باین گور گذشتم، و مرده‌اش در عذاب بود و امسال که گذر کردم عذاب نداشت؟ خدا عز و جل باو وحی کرد ای روح الله فرزند خوب او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را در پناه گرفت و آمرزیده شد بدان چه فرزندش کرد.
(7) 3- تفسیر قمی: بسندش از امام ششم (ع) که چون آیه 10 سوره النساء: آنان که اموال یتیمان را بستم میخورند الخ نازل شد هر که یتیمی نزد خود داشت او را بیرون کرد و از رسول خدا (ص) اجازه آن را خواستند، و خدا تبارک و تعالی آیه 220 سوره البقره را فرستاد که میپرسندت از یتیمها بگو اصلاح کارشان بهتر است براشان و اگر با آنها آمیزش کنید برادران شما بحسابند و خدا تباه کن را از بهساز میداند و امام صادق (ع) فرمود: باکی ندارد که هم خوراک یتیم باشی (با حصه برابر) زیرا خردسال هم بسا که باندازه بزرگسال میخورد و اما پوشاک بر خرد و کلان باندازه نیاز حساب شود (نه برابر).
(8) 4- قرب الاسناد: بسندش تا پیغمبر (ص) فرمود: هر که یتیمی را سرپرستی کند و خرج او را بدهد با من در بهشت بمانند این دو انگشت قرین باشد، و دو انگشت مسبحه و میانه خود
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 7
را بهم جفت کرد.
(1) 5- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که عیسی بن موسی از من پرسید در باره گوسفند یتیم و شتر درشتی که چه اندازه از آنها حلال است برای سرپرست آن، من گفتم: ابن عباس میگفت اگر سرپرست حوض آبشان را تعمیر کند و گمشده آنها را بجوید و زخمی آنها را روغن مالی کند حق دارد از شیر آنها بخورد اما ته دوش نکند و نسل را تباه نکند.
(2) 6- خصال: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: چهارند که هر که دارد خدا خانه‌ای در بهشت برایش بسازد، هر که یتیمی را پناه دهد و بناتوانی مهربانی کند و بپدر و مادر خود دلسوزی کند، و بمملوکش نرمش کند.

در محاسن و ثواب الاعمال مانندش آمده: (3) و گویم برخی اخبار در باب بر بوالدین و باب جوامع مکارم در این باره گذشته.
(4) 7- امالی طوسی: بسندش تا پیغمبر (ص) که فرمود: ای ابی ذر راستش من برای تو دوست دارم آنچه برای خود، من تو را ناتوان بینم هرگز امیر دو کس مشو و تصدی مال یتیم را مپذیر.
(5) 8- همان بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: هر که سرپرستی کند یتیمی را تا از او بی‌نیاز گردد خدا بدان بهشت بر او واجب کند چنان که برای کسی که مال یتیمی را خرده دوزخ را واجب کرده.
(6) 9- ثواب الاعمال: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که مرد و زن مؤمنی نباشد که دست ترحم بر سر یتیمی کشند جز که خدا بشمار هر مو که دست بر آن گذر کرده حسنه‌ای نویسد.
(7) 10- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که بنده خدائی نباشد که از مهر دست بر سر یتیمی کشد جز خدا بهر تار مو در قیامت نوری بدو عطا کند.
(8) 11- همان: بسندش تا رسول خدا (ص): هر که نخواهد سخت دل باشد نزد یتیمی رود و باو مهر ورزد و دست بر سرش کشد تا باذن خدا دلش نرم شود، راستی که یتیم حقی دارد، (9) و در حدیث دیگر او را بر سر سفره خود نشاند و دست بر سرش کشد دلش نرم شود که چنین کند باذن خدا دلش نرم گردد.
(10) 12- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: چون یتیم گرید عرش برایش لرزد باو خدا تبارک و تعالی فرماید کیست که بنده‌ام را گریاند و من پدر و مادرش را در خردسالی از او گرفتم، بعزت و جلالم قسم کسی آن یتیم را آرام نکند جز که بهشتم را بر او واجب میسازم.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 8
(1) 13- فقه الرضا: از عالم روایت دارم که هر که یکدرهم از مال یتیم بناحق بخورد خدایش جاویدان در دوزخ اندازد (2) و روایت است که خوردن مال یتیم از گناهان کبیره است که دوزخ بر آن وعده داده شده، زیرا خدا عز و جل میفرماید: راستی آنان که اموال یتیمان را بستم میخورند جز آن نیست که در دل خود آتش خورند و البته دچار جهنم سوزان شوند (3) و روایت است که هر که با مال یتیم سوداگری کند و سود دهد از آن یتیم باشد و زیانش بر سوداگر است، هر که مال یتیم را بدست گیرد یا چیزی از آن وام بردارد ضامن همه آن باشد و زکاتش بر او است نه بر یتیم، (4) و روایت است که از مال یتیمان بپرهیزید و دست بدان نبرید و آن را در بر نگیرید، و هر که دست بدان برد و چیزی از آن خورد گویا تیکه آتش خورده، (5) و روایت است که از خدا بترسید و کسی از شما دست بمال یتیم نزند که خدا جل ثنائه خودش بحساب او رسد آمرزیده شود یا عذاب کشد.

آخر زمان یتیمی احتلام است، (6) و من از عالم روایت دارم که پس از احتلام یتیمی نیست، و چون محتلم شد او را در کارهای خرد و میانه و کلان آزمایند و اگر رشید و دانا باشد مالش را باو دهند و گر نه بهمان حال بماند تا برشد رسد، (7) و روایت است که توانگرتر خاندان و فقیه آنها که عالم است میتواند در مال یتیم بصلاح او تصرف کند و زیانی و سودی بر او نباشد بلکه بر یتیم باشد و توفیق از خدا است.
(8) 14- تفسیر عیاشی: از علی بن ابی حمزه که از امام ششم پرسیدم از قول خدا: و ندهید به سفیهان اموال خود را فرمود: آنان یتیمها باشند که مالشان را بآنها ندهید تا رشد آنها را بدانید، گفتم: چطور مال آنها مال ما باشد؟ فرمود: چون شما وارث آنها باشید، (9) و در روایت عبد الله بن سنانست که آن حضرت فرمود: ندهید بمیخواران و زنان.
(10) 15- همان: از امام ششم (ع) که میفرمود: نجده نامی حروری بابن عباس نوشت که یتیمی کی از یتیم برود؟ در پاسخش نوشت وقتی به اشد خود رسد که احتلام است جز اینکه رشد او معلوم نباشد و سفیه یا ناتوان باشد که باید باو کمک کرد.
(11) 16- همان: که از امام ششم (ع) پرسیدند از تفسیر: فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ که مقصود از رشدی که در آنها فهمیده شود چه باشد؟ فرمود:
نگهداری از مالش.
(12) 17- همان: از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا: فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فرمود: چون دیدید آل محمد را دوست دارند یکدرجه آنها را بالا ببرید (13) 18- همان- از محمد بن مسلم گفت: پرسیدمش از مردی که از برادرزاده یتیم خود

که در سرپرستی او است حیواناتی در دست دارد چه اندازه در کار آنها دخالت میتواند (1) پاسخ فرمود: اگر آبشخور آنها را تعمیر میکند و آنها را درمان مینماید و فراری آنها را برمه برمیگرداند، از شیر آنها بنوشد بی‌آنکه بسختی آنها را بدوشد، و به بچه آنها زیان رساند و آنگاه فرمود: اگر توانگر است خودداری کند و اگر ندار است باندازه از آنها بخورد.
(2) 19- همان: از امام ششم (ع) در تفسیر فلیاکل بالمعروف فرمود: مردی که خود را بمال یتیمان بند کرده و برای آنان از آنها سرپرستی میکند و بنفع آنان بر آنها کار میکند و خود را از معیشت‌جوئی باز داشته باکی ندارد که باندازه متعارف از آن اموال بخورد در صورتی که آن اموال را برای یتیمان اصلاح میکند و اگر مال اندکی است از آن چیزی بخورد (زیرا مانع طلب معیشت او نباشد).
(3) 20- همان: از سماعه که از امام ششم یا هفتم (ع) پرسیدم از تفسیر

قول خدا" هر که توانگر است خودداری کند و هر که ندار است باندازه بخورد" فرمود: آری هر که متولی مال یتیمان شود و نیازمند است و چیزی از خود ندارد و اموالشان را از دیگران وصول میکند و در مزرعه آنها کار میکند باندازه از آن بخورد اسراف نکند و اگر کار مزرعه آنها او را از طلب روزی بازندارد چیزی از مال آنها برندارد.
(4) 21- همان: بسندش در تفسیر آیه بالا از امام ششم (ع) فرمود: این در باره مردی است که خود را بمال یتیم چون گشت و دام بند کرده و بدان اندر کار است باندازه از آن بخورد و این حقیقت در باره پول نقد طلا و نقره که نزد او باشد نیست.
(5) 22- همان: از زراره گفت: از امام باقر (ع) از قول خدا وَ مَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ پرسیدم فرمود: در باره کسی است که خود را بمال آنها واداشته و برای خود وقت طلب روزی ندارد میتواند باندازه از مال آنها بخورد.
(6) 23- همان: از امام ششم (ع) در باره فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ فرمود: پدرم می‌فرمود: آن آیه نسخ شده.
(7) 24- همان: از سماعه از امام ششم یا هفتم (ع) که خدا در باره یتیم بدو کیفر تهدید کرده، یکی در آخرت که آتش دوزخ است و دیگری در دنیا که فرموده باید بترسند که اگر کسی بجای خود گزارند و بر آنها نگرانند پس از خدا بترسند و درست بگویند" فرمود:
مقصود اینست که باید بترسد که با بازمانده‌اش همان کنند که با این یتیمان کند.
(8) 25- همان: بسندش از امام ششم (ع) که در کتاب علی (ع) است: خورنده مال یتیم بناحق و بالش گردنگیر بازمانده او شود در این دنیا که خدا فرموده باید بترسند آنان که پس

از خود ذریه‌ای بجا نهند که ناتوان باشند و بر آنها نگرانند، و در آخرت هم خدا میفرماید آنان که مال یتیم را بناحق میخورند در شکمشان آتش انباشته سازند و بدوزخ سوزان درگیر شوند.
(1) 26- همان از یکی از امامین که راوی گفت: در چه اندازه از مال یتیم دوزخ بایست شود؟ فرمود: در دو درهم (درهم بیش از 12 نخود نقره سکه‌دار بوده).
(2) 27- همان از سماعه که از امام ششم یا هفتم پرسیدم مردی مال یتیم را خورده توبه دارد؟ فرمود: آن را بصاحبش برگرداند، فرمود: این برای آنست که خدا میفرماید: راستی کسانی که اموال یتیمان را بناحق میخورند جز این نیست که در شکم خود آتش انباشته کنند و بدوزخ سوزان درگیر شوند.

(3) 28- همان: از احمد بن محمد که از امام کاظم (ع) پرسیدم از مردیکه مال یتیم به دست دارد و نیازمند می‌شود و از آن برمیدارد خرج خود و عیالش میکند بقصد اینکه آن را به یتیم برگرداند آیا آیه عذاب خوردن مال یتیم او را فراگیرد؟ فرمود: نه ولی باید جز با قصد رد نخورد و اسراف هم نکند بآن حضرت گفتم کمترین اندازه از مال یتیم که بخورد بی‌قصد رد و در شکمش آتش میخورد چه اندازه است؟ فرمود کم و بیش یکی است در صورتی که قصد رد ندارد.
(4) 29- همان زراره و محمد بن مسلم از امام ششم (ع) فرمود: هر که با مال یتیم کار کند ضامن آنست و سودش از آن یتیم است، بآن حضرت گفتیم مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ چه می‌شود؟ فرمود: همانا آن در جایی است که خود را بمال آنها وادار کند و برای خود کاری نکند که میتواند باندازه از مالشان بخورد.
(5) 30- همان: از عجلان که بامام ششم خورنده مال یتیم را گفتم، فرمود: او همچنان است که خدا فرمود: در شکمش آتش میخورد و بدوزخ سوزان درگیر می‌شود، و بی‌پرستش من فرمود: هر که یتیمی را نگهداری کند تا بالغ شود یا خودکفا شود خدا برایش بهشت را واجب کند چنانی که برای خورنده مال یتیم دوزخ را واجب کرده.
(6) 31- همان: از ابی ابراهیم که از او پرسیدم مردی مالی از دیگری دارد، به معامله گرفته یا قرض و آن مرد بمیرد و آن را نپرداخته و یتیمان خردسالی از او مانده و مال آنها بر او است و بآنها نمیدهد آیا از کسانیست که بناحق مال یتیم را خورده؟ فرمود: اگر قصد دارد بآنها بپردازد نه، احول گفت: از امام کاظم پرسیدم آنکه بخورد و قصد ندارد که بپردازد از آنها است که مال یتیمان را میخورند؟ فرمود: آری.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 11
(1) 32- همان: از عبید بن زراره که پرسیدم از امام ششم (ع) از گناهان کبیره، فرمود:
یکی از آنها خوردن مال یتیم است بناحق، و در این باره میان اصحاب ما خلافی نیست و الحمد لله.
(2) 33- همان: بسندی از رسول خدا (ص) که فرمود: روز قیامت مردمی از گورهاشان بدر آیند که از دهانشان آتش زبانه کشد، گفته شد یا رسول الله اینان کیانند؟ فرمود: آنان که مال یتیمان را بناحق خورند الخ.
(3) 34- همان: از ابی بصیر که بامام باقر (ع) گفتم: اصلحک الله کمتر چیزی که بدان بنده بدوزخ رود چه باشد؟ فرمود: هر کس یکدرهم مال یتیم را بخورد، و ما هستیم یتیم.
(4) 35- همان: از زراره که از امام باقر (ع) پرسیدم از قول خدا تبارک و تعالی (230 البقره) و اگر در آمیزید با آنها برادران شما باشند" فرمود

اینست که از مال آنها باندازه کفایتشان در آوری و از مال خودت باندازه کفایت خودت، گفتم: اگر یتیمان خردسالی باشند با بزرگسال و برخی لباس بلندتری از دیگری خواهند؟ فرمود: جامه هر کس باید به اندازه خود او باشد و اما خوراک همه باندازه هم خردسال بسا که باندازه بزرگسال میخورد.
(5) 36- همان: از سماعه که از امام ششم یا هفتم پرسیدم از (وَ إِنْ تُخالِطُوهُمْ) فرمود:
مقصود یتیمانند، فرماید هر گاه مردی سرپرست یتیمانیست که در دامن اویند برابر هر کدام آنها از خود خرج در آورده با آنها بیامیزد و همه با هم بخورند و از مال آنها چیزی کم نکند که آتش باشد.
(6) 37- همان: از کاهلی گفت: نزد امام صادق (ع) بودم یک مرد نابینا از آن حضرت پرسید که ما در خانه برادری برویم که در خانه یتیمان منزل دارد و خدمتکاری هم دارند، روی فرش آنها بنشینیم و از آبشان بنوشیم و خدمتکارشان بما خدمت کند و بسا خوراکی از برادر خود بخوریم که خوراک یتیمها هم در آنست در این باره چه می‌فرمائی اصلحک الله؟
فرموده: خدا فرموده (13- القیامه) بلکه آدمی بحال خود بینا است و بر شما نهان نیست که خدا فرموده" و اگر با آنها درآمیزید برادران شمایند تا آنجا که فرماید" شما را برنج اندازد" و آنگاه فرمود: اگر ورود شما بر آنها سودی براشان دارد باکی ندارد و اگر ضرر دارد نباید کرد.
(7) 38- همان: بسندی که مردی آمد نزد پیغمبر (ص) و گفت یا رسول الله برادرم مرد و چند یتیم بجا نهاده و دام دارند از آنها برای من چه حلال است؟ آن حضرت فرمود:
اگر حوض آبشان را تعمیر کنی و فراریشان را برگردانی و از آنها نگهداری کنی از شیرشان
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 12
بنوش نه کوشا در دوشیدن و زیانرسان به بچه آنها، و خدا تباه کن را از بهساز میداند.
(1) 39- همان: از محمد بن مسلم که پرسیدمش از مردیکه دام برادرزاده یتیم زیر سرپرستی خود را در دست دارد آنها را با دام خود در آمیزد در درآمد خرج؟ فرمود: اگر حوض آنها را تعمیر میکند و آنها را درمان میکند و گریزنده آنها را برمیگرداند از شیرشان بنوشد نه اینکه تا ته بدوشد، و زیان به بچه آنها نزند سپس فرمود: هر که توانگر است خود داری کند و هر که ندار است باندازه بخورد، و خدا تباه‌کن را از بهساز می‌شناسد.
(2) 40- همان: از محمد حلبی که بامام ششم (ع) قول خدا را گفتم که" اگر در آمیزید با آنها برادران شمایند و خدا میداند مفسد را از مصلح؟ فرمود: از مالشان باندازه کفایتشان در آوری و از مال خود باندازه کفایت

خودت و آنگاه مصرف میکنی در همان از محمد بن مسلم از امام باقر (ع) مانندش آمده است.
(3) 41- همان: از علی که از امام ششم از قول خدا در باره یتیمان" وَ إِنْ تُخالِطُوهُمْ فَإِخْوانُكُمْ" پرسیدم فرمود: آنان خرما و شیر دارند و تو هم مانند آن را داری باندازه که تو را و آنها را بس است و بر خدا مفسد از مصلح نهان نیست.
(4) 42- همان: از عبد الرحمن بن حجاج که بامام کاظم (ع) گفتیم یتیم نزد من مالی دارد و زیر دست من است و از آن بر او خرج کنم و بسا از خوراکش بخورم و آنچه من باو دهم بیشتر است؟ فرمود: باکی ندارد خدا مفسد را از مصلح می‌شناسد.
(5) 43- همان: یکی از بنی عطیه از امام ششم (ع) در اینکه مردی با مال یتیم کار کند فرمود: چیزی هم از سودش بآن یتیم بدهد زیرا خدا میفرماید (آیه 237- البقرة) فراموش نکنید بخشش را میان خود.
(6) 44- تفسیر امام: رسول خدا (ص) فرمود: خدا عز و جل وادار کرده بر نیکی کردن به یتیمان برای آنکه پدر ندارند و هر که آنها را نگهدارد خدایش نگهدارد، و هر که آنها را گرامی دارد خدایش گرامی دارد، و از هر که از مهربانی دست بر سر یتیمی کشد خدا در بهشت بهر تار مو که از زیر دستش گذرد کاخی باو دهد پهناورتر از دنیا و هر چه در آنست که دارا است هر چه دلخواهد و چشم لذت برد و آنان در آن جاویدانند.
(7) 45- غوالی اللئالی: بروایت محمد بن مسلم از یکی از دو امام که پرسیدمش از مردی که دامهای برادرزاده یتیم زیر دستش را بدست دارد میتواند با دامهای خود درهم سازد؟
فرمود: اگر حوض آبشان را تعمیر کند و به سرپرستی آنها قیام کند و فراری آنها را بر مه بر گرداند از شیر آنها بنوشد ولی تا ته ندوشد و به بچه آنها زیان نرساند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 13
(1) و روایت است که مردی مال بسیار از برادرزاده یتیم خود در دست داشت و چون آن یتیم به بلوغ رسید مال را درخواست کرد و او بوی نداد و نزد پیغمبر بمرافعه رفتند و آن حضرت امر داد که مالش را باو بدهد گفت فرمانبر خدا و رسولیم و بخدا پناه بریم از گناه بزرگ و مال را باو داد و پیغمبر (ص) فرمود: هر که بخل نکند و فرمان پروردگارش را ببرد همچنین او از پلیدی خود رها شده (بخانه خدا راه یابد خ ب) و چون آن جوان مال خود را دریافت کرد در راه خدا خرج کرد و پیغمبر (ص) فرمود: ثواب آمد و گناه بجا ماند، گفته شد چگونه یا رسول الله؟ فرمود ثواب برای آن پسر آمد و گناهش برید او بجا ماند (یعنی پدر بار آن را بگردن کشید تا مرد).
(2) و در حدیث دیگر است که رضایت از دیگریست و رنج بگردن او است.

(3) و از امام رضا پرسیدند کمتر چیزی از خوردن مال یتیم که بدوزخ برد چه اندازه است فرمود: بیش و کمش یکی است اگر قصد رد ندارد (4) و از آن حضرت است که در مال یتیم دو کیفر است روشن یکی در دنیا که در قول خدای تعالی است باید بترسند کسانی که بسا فرزندان ناتوانی بجا نهند تا آخر آیه و دومی در کیفر آخرتست در قول خدای تعالی" آنان که میخورند اموال یتیمان را تا آخر آیه (5) و از امام صادق روایت است که در کتاب است که در مال یتیم و بالش ببازمانده‌هاش برسد و در آخرت هم خودش عذاب کشد.
(6) دعوات راوندی: امیر مؤمنان (ع) فرمود با بازمانده‌های دیگران خوبی کنید تا در بازمانده‌هاتان خوبی شود.
(7) در نهج هم مانندش آمده و افزوده که در بازمانده خود مراعات شوید.
(8) و فرموده (ع) در وصیت هنگام وفاتش خدا را خدا را در باره یتیمان گرسنه نمانند و در حضور شما از میان نروند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 14
(1)

باب سی و دوم آداب آمیزش با نابینایان و زمین‌گیران و گرفتاران بدردهای مسری

قرآن مجید

آیه (61 سوره النور) (2) بر نابینا تکلیفی نیست، و نه بر لنگ حرجی باشد و نه بر بیمار حرجی است.

: (3) 1- امالی صدوق: بسندش تا پیغمبر (ص) که ای امت خدا بیست و چهار خصلت را برای شما بد دارد و شما را از آنها نهی کرده، و حدیث را بدان جا رسانده که فرمود: برای هر کس بد دارد که با دچار به خوره سخن گوید جز با فاصله یک ذراع با او و فرمود: از خوره دار بگریز چنان که از شیر گریزی.
2- خصال: بسندش مانند آن را آورده (4) گویم: من آن خبر را بتمامی در باب مناهی پیغمبر (ص) آوردم.
(5) 3- تفسیر علی بن ابراهیم: در روایت از امام باقر در تفسیر قول خدا نیست بر نابینا حرج و نه بر لنگ حرج و نه بر بیمار حرج آورده که مردم مدینه پیش از مسلمانی از نابینا و لنگ و بیمار دوری می‌کردند و با آنها چیزی نمی‌خوردند، انصار سر بلندی و خودخواهی داشتند، میگفتند: نابینا خوراک را نبیند و لنگ دست درازی بخوراک نتواند و بیمار به اندازه تندرست نمیخورد، و برای آنها خوراکی در یک گوشه جدا میکردند، و بنظرشان هم خوراکی با آنها گناه بود، و نابینا و بیمار میگفتند شاید همخوری ما با آنها آزارشان میدهد
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 15
و چون پیغمبر (ص) آمد از آن حضرت در این باره پرسیدند و خدا این آیه را فرستاد که بر شما گناهی نیست با هم بخورید یا پراکنده (آیه 61- سوره النور).
(1) 4- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: پنجند که در هر حال از آنها دوری شود: خوره‌دار، و پیس، و دیوانه و ولد الزنا و اعرابی.
(2) 5- طب الائمة: بسندی از امام ششم که چون بیماران خوره را دیدید از پروردگارتان عافیت خواهید و از آن غفلت نکنید.
(3) 6- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) نگاه پیوسته بگرفتاران و خوره‌داران مکنید که مایه اندوه آنها است.
(4) 7- همان: بسندی تا رسول خدا (ص) که به مبتلا کم نگاه کنید و بر آنها وارد نشوید و چون بر آنها گذری زود بگذرید تا دردشان بشماها نرسد.
(5) 8- تفسیر امام از قول رسول خدا (ص) که هر کس یک نابینا را 40 گام بر زمین هموار دستگیرد باندازه سر سوزنی از آن همه روی زمین طلا باشد برابر نگردد (که آن را صدقه دهد) و اگر در آنجا که دستگیر او است پرتگاهی است و او را از آن بگذراند روز قیامت در میزان حسنات خدا صد هزار برابر بیشتر از همه دنیا دریابد و بهمه گناهانش بچربد و آنها را نابود کند و او را در بالاترین بهشتها و غرفه‌هایش منزل دهد.

(6) 9- امالی طوسی: بسندش تا امام ششم (ع) که علی بن الحسین (ع) بچند خوره‌دار گذر کرد و بر آنها سلام داد و در خوراک بودند و گذشت و سپس فرمود: خدا سبکترها را دوست ندارد و نزد آنها برگشت و فرمود: من روزه دارم شما بمنزل من آیید، فرمود: به بمنزل آن حضرت رفتند و بآنها خوراک داد و سپس بآنها بخشش داد.
(7) 10- دعوات راوندی: از امام چهارم پرسیدند از طاعون که آیا بیزار باشیم از کسی که بدان گرفتار است زیرا که او در عذاب است؟ فرمود: اگر گنهکار است از او بیزار باش طاعون داشته باشد یا نه و اگر مطیع خدا عز و جل است طاعون مایه پاک شدن او است از گناه، راستش خدا عز و جل قومی را بدان عذاب کند و رحمت بر قومی باشد قدرت خدا بهر چه خواهد رسا است، آیا نبینید که او خورشید را روشنی بنده‌های خود ساخته و باعث رسیدن میوه‌های آنها و فرارسیدن خوراک آنها و بسا که بهمان مردمی را عذاب کند و بسوزش آن گرفتار سازد مردمی را در روز قیامت بواسطه گناهشان و در دنیا ببدی کارهاشان.
(8) 11- مشکاة الانوار بنقل با واسطه از امام ششم (ع) فرمود: نگاه نکنید به بلازده‌ها که این مایه اندوه آنها است (9) و از امام باقر است که بد میداشت مبتلا از بلاء طلب پناه کند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 16
(1)

(2) گویم برخی از این اخبار در باب قضاء حاجت مؤمن و باب اطعامش گذشته.
(3) 1- امالی صدوق: بسندش تا امام ششم (ع) که مؤمنی برادرش واننهد با قدرت بر یاری او جز که خدایش در دنیا و دیگر سرا وانهد و یاری ندهد.
ثواب الاعمال: بسندی مانندش را آورده.
(4) 2- قرب الاسناد: بسندی تا امام باقر (ع) فرمود: کسی از شما حضور نیابد نزد کسی که سلطان زورگو و ناحق او را از ستم و تجاوز میزند یا میکشد یا ستم میکند در صورتی که یاری او نکند زیرا یاری مؤمن بر مؤمن فرض و واجب است هر گاه حاضر باشد نزد او، عافیت رو است تا حجت روشنی بر عهده تو نباشد.
ثواب الاعمال بسندی مانندش را آورده.
(5) 3- قرب الاسناد: بهمان سند از پیغمبر (ص) که به هفت چیز فرمان داده: عیادت بیماران، تشییع جنازه، انجام سوگند، خیرباش گفتن به کسی که عطسه زند، و یاری ستمدیده و فاش سلام کردن، و پذیرش از دعوت‌کننده، گویم: بچند سند آن را در ابواب نواهی آوردیم.
(6) ثواب الاعمال: بسندش تا امام ششم (ع) که مردی را در گورش نشاندند و باو گفته شد ما صد تازیانه عذاب خدا بتو میزنیم، گفت تاب آن ندارم و با او گفتگو کردند، به یک تازیانه رسیدند و گفتند: از آن چاره هست گفت: برای چه آن را بمن میزنید؟ گفتند: برای اینکه روزی بی‌وضوء نماز خواندی و بر ناتوانی گذشتی و او را یاری نکردی و فرمود یک تازیانه عذاب بر او زدند و گورش پر آتش شد.
محاسن: بسندی مانندش را آورده (7) 5- خصال: بسندی تا رسول خدا (ص) که: هر کار خوبی صدقه است، و رهنمای بکار خیر چون عامل آنست، و خدا دادرسی بیچاره را دوست میدارد.
(8) 6- امالی صدوق: بسندش تا امام صادق (ع): هر که خواهد خدایش عز و جل در رحمت خود درآورد، و به بهشتش جا دهد باید خوشخو باشد، و از طرف خود انصاف دهد و به یتیم مهر ورزد، و ناتوان را کمک کند و برای خدا که او را آفریده تواضع کند.
7- امالی طوسی: مانندش را آورده
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 17
(1) گویم: چند خبر در باب بر بوالدین گذشت.
(2) 8- امالی صدوق: در خبر مناهی است از پیغمبر (ص) که فرمود: هر

که گره کار مؤمنی را در دنیا بگشاید خدا هفتاد و دو گره از کار آخرت او گشاید و هفتاد و دو گره از کار دنیایش که آسانتر همه گلوگیریست.
(3) 9- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: هر که چهار چیز را دارد خدا او را در سایه خود گیرد و برحمت خود به بهشتش برد: خوی خوشی که بدان در میان مردم زندگی کند، و نرمش با گرفتار، و دلسوزی بر پدر و مادر، و خوشرفتاری با مملوک زیردست.
(4) 10- معانی الاخبار: بسندش تا امام صادق (ع) که خدا عز و جل بداود (ع) وحی کرد یک بنده‌ام یک حسنه‌ام آورد و به بهشتش برم، گفت: پروردگارا آن حسنه چه باشد؟ فرمود گره کار مؤمنی گشاید و گرچه با یک دانه خرما باشد، فرمود: داود (ع) گفت: پروردگارا حق دارد کسی که تو را شناسد از تو طمع نبرد.
(5) 11- قرب الاسناد: مضمون همین حدیث را آورده جز که سزای بنده را حاکمیت او را در بهشت ذکر کرده.
(6) 12- امالی طوسی: از وهب بن منبه گفت: در زبور خواندم، از من بشنو چه گویم و درست میگویم، هر که یک حسنه‌ام آورد به بهشتش برم، داود گفت: آن حسنه چه باشد؟
فرمود هر گاه گره از کار مسلمانی گشاید، داود گفت بار معبودا از این رو نشاید هر که تو را شناسد از تو امیدش ببرد.
(7) 13- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: چهارند که خدا عز و جل روز قیامت بدانها نظر دارد: هر که پشیمانی را در معامله پس گیرد، یا بیچاره‌ای را داد رسد، یا بنده‌ای را آزاد کند، یا عزبی را تزویج نماید.
(8) 14- قرب الاسناد: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که هر که جلو گیرد از مسلمانان تجاوز آب یا آتش یا دشمن سرسخت را خدا گناهش را بیامرزد.
(9) 15- ثواب الاعمال: بسندش تا امام باقر (ع) که هر که چهار چیز دارد خدا در بهشتش برایش خانه سازد، یتیم را پناه دهد، و بناتوان مهرورزد، و بوالدینش دلسوز باشد و بمملوکش مدارا کند.
(10) 16- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر مؤمنی گره از گرفتاری مؤمنی گشاید خدا هفتاد گرفتاری دنیا و گرفتاری آخرتش را گشاید، (11) و فرمود: هر کس دارا کند مؤمن تنگدستی را خدا حوائج دنیا و آخرتش را روا کند (12) فرمود: هر که عیب مؤمنی را که

از آن نگرانست بپوشاند خدا هفتاد عیبش را که از آنها در دنیا و آخرت نگرانست بپوشاند (1) فرمود: راستش خدا بکمک مؤمن است تا مؤمن در کمک برادر مؤمن خود است از پند سود گیرید و بکار خیر دل بدهید.
(2) گویم: برخی اخبار هم در باب قضاء حاجت مؤمن گذشت.
(3) 17- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که مؤمنی نباشد یاری کند

مؤمن مظلومی را جز که بهتر باشد از روزه یک ماه و اعتکافش در مسجد الحرام، و مؤمنی نباشد که با قدرت برادرش را یاری کند جز که خدا او را در دنیا و آخرت یاری کند و مؤمنی نباشد که با قدرت برادرش را وانهد جز که خدایش در دنیا و آخرت وانهد.
(4) 18- همان: بسندی تا رسول خدا (ص) که هر که بداد برادر مؤمنش رسد تا او را از غم و گرفتاری و پرتگاه برهاند خدا برایش ده حسنه نویسد، و ده درجه او را بالا برد، و ثواب آزاد کردن ده بنده باو دهد، و ده بدی از او بگرداند، و در قیامت ده شفاعت از او بپذیرد.
(5) 19- تفسیر امام: رسول خدا فرمود: هر که ناتوانی را در بدنش کمک دهد در کارش خدا در کارش باو کمک دهد و در قیامت فرشته‌هائی روا دارد که او را در گذر از هراسها کمک دهند، و از خندقهای آتش بگذرانند و از صراط او را سالم به بهشت رسانند در امان و کسی که ناتوان در فهم و معرفت را کمک دهد و در برابر خصم باطل طلب او باو دلیلی آموزد خدایش در سکرات مرگ بر شهادت به یگانگی خدا و اینکه محمد (ص) بنده و رسول او است کمک دهد و بر اقرار بدان چه بدین دو مربوط است و بر اعتقاد او تا اینکه از دنیا برون شود و بخدای عز و جل برگردد با بهترین کردار و خوشترین حال، و در آن به روح و ریحان خوشامدش گویند و مژده‌اش دهند باینکه پروردگارش از او خشنود است و خشمی بر او ندارد، و هر کس کمک کند بمصالح دنیا یا دینش اندر کار است تا بر او دشوار نباشد خدا در مشاغل درهم و احوال نافراهم روز حضورش در برابر خود باو کمک دهد و از اشرارش جدا کند و باخیارش پیوندد.
(6) 20- نوادر راوندی: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر که صبح برخیزد و توجهی بکارهای مسلمانان ندارد از اسلام بهره ندارد، و نه کسی که مردی را دریابد که فریاد می‌کشد ای مسلمانان بدادم برسید و جوابش ندهد از مسلمانان نباشد.
(7) 21- نهج البلاغه امیر المؤمنین (ع) فرمود: از جبران گناهان بزرگ و بداد رسیدن بیچاره و گرهگشائی از گرفتار است.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 19
(1) 22- ثواب الاعمال: بسندش از امام ششم (ع) که میفرمود: هر که بداد برادر مؤمن بیچاره خود رسد که بی‌تاب شده و گره از کار او گشاید و بر انجام حاجتش کمک کند در برابر نزد خدا هفتاد و دو رحمت دارد که یکی را زود باو رساند تا زندگیش را به سازد و هفتاد و یکی را برای او ذخیره کند برای هراسهای روز قیامت و دلهره‌های آن.
(2) 23- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: هر که گره از کار مؤمنی گشاید خدا گره‌های کار آخرت او را گشاید و از گورش با دل شاد بر آید، و هر کس در گرسنگی باو خوراکی دهد خدا از میوه‌های بهشت باو

بخوراند، و هر کس شربت آبی باو نوشاند خدا از رحیق مختوم (شراب سر بسته بهشت) باو نوشاند).
(3) 24- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر که برادر مسلمانش را با یک کلمه‌ای گرامی دارد که باو مهر ورزد و گره از کارش گشاید پیوسته در سایه رحمت خدا است تا بدان اندر کار است.
(4) 25- همان: بسندش از امام ششم (قریب بمضمون شماره 22).
(5) 26- محاسن: بسندش تا امام ششم (ع) که مؤمنی نباشد از یاری برادرش با قدرت بر آن دست کشد جز که خدایش در دنیا و آخرت بخود وانهد.
(6) 27- همان: بسندش تا امام باقر (ع) که خدا کشتن ذبیحه و اطعام و دادرسی بیچاره را دوست میدارد.
(7) 28- تفسیر امام: کسی نباشد که بیچاره‌ای را بیند در راه پاکش او وامانده و در افتاده و کمک میخواهد و کسی باو کمک نکند و بداد او رسد و او را بپاکشش سوار کند و کارش را درست کند جز که خدا عز و جل فرماید خود را رنج دادی و نیرویت را مصرف کردی در کمک باین برادرت، من فرشته‌هائی بیشتر از شمار همه آدمیان از آغاز روزگار تا پایانش که هر کدام نیرومندترند از آنکه آسمانها و زمینها را بردارند برای آنکه کاخها و مساکنی برای تو بسازند و درجات تو را بالا برند و تو در جنان من چون یکی از ملوک برتر باشی، و کسی که جلو گیرد از ستمدیده‌ای که خواهند بجان او یا مالش زیانی رسانند خدا عز و جل از حروف گفتار و هر حرکت کرد و امارش و از سکون آنها فرشته‌ها آفریند بشمار هر حرفی صد هزار فرشته که هر کدام بتازند به شیاطینی که می‌آیند برای گمراه کردن او و با سنگ کوبنده آنها را از پای در آورند (سر آنها را بشکنند خ ب) و خدا بایست کند بهر ذره‌ای از زیانی که از او دفع شده و بکمترین دردی که جلوگیری شده صد هزار خدمتکار بهشتی و به اندازه آنان حوریان زیبا که در آنجا او را ناز کنند و احترام نمایند و گویند این در برابر اینست

که از فلانی زیان مال یا تنش را جلو گرفتی.
(1)

باب سی و چهارم کسی که سود بمردم رساند و فضیلت اصلاح میان مردم

قرآن مجید

الرعد (آیه 18) (2) و اما آنچه سود دهد بمردم بپاید در زمین

: (3) 1- امالی صدوق: بسندش تا رسول خدا (ص) که بهتر مردم آنکه سود برند از آن مردم.
(4) 2- معانی الاخبار: بسندش تا پیغمبر مانند آن.
(5) 3- همان: بسندش تا امام ششم (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (31- سوره مریم) و ساخته مرا مبارک هر جا باشم" فرمود: یعنی پر سود بخش.
(6) 4- نهج البلاغه در وصیتش (ع) هنگام وفاتش بحسن و حسین علیهما السلام، بشما وصیت کنم و بهمه فرزندانم و خاندانم و بهر که این نامه‌ام بدو رسد به تقوای خدا و نظم کارهاتان و اصلاح میان خودتان زیرا شنیدم از جدتان رسول خدا (ص) که میفرمود: اصلاح میان خود بهتر است از همه گونه نماز و روزه.
(7)

باب سی و پنجم در انصاف و عدالت

(8) 1- النساء (آیه 135) ایا کسانی که گرویدید پر قیام کنید برای عدالت تا آخر آیه.
(9) 2- المائده (آیه 8) ایا کسانی که گرویدید بوده باشید پر قیام‌کننده برای خدا بعدالت و نکشاند شما را دشمنی مردمی بر اینکه عدالت نکنید، عدالت کنید که آن به تقوی نزدیکتر است.
(10) 3- الانعام (152) و چون سخن گوئید با انصاف گوئید گرچه در باره خویشان باشد.
(11) 4- الاعراف (آیه 29) بگو فرمان داده پروردگارم بعدالت 181- (12) و از آنها که آفریدیم مردمی باشند که بحق رهنمایند و بدان با عدالت باشند.
(13) 5- حمعسق (آیه 15) فرماندارم که بعدالت رفتار کنم میان شماها 17- (14) خدا که فرو فرستاد کتاب را بحق و میزان را هم.
(15) 6 الحجرات (آیه 9) و بعدالت رفتار کنید راستش خدا دوست دارد عادلان را.
(16) 7- الحدید (آیه 25) البته که فرستادیم رسولانمان را با نشانه‌های روشن و فرو

فرستادیم با آنها کتاب و میزان را تا قیام کنند مردم بعدالت.

: (1) گویم: بسیاری از اخبار در باب کلیات مکارم گذشت.
(2) 1- معانی الاخبار: بسندی از رسول خدا (ص) که عادلتر مردم آنکه پسندد برای مردم آنچه برای خود پسندد و بد دارد بر ایشان آنچه برای خود بد دارد.
(3) 2- امالی طوسی: در ضمن خبر شیخ شامی است که امیر مؤمنان (ع) فرمود: ای شیخ بپسند برای مردم آنچه برای خودپسندی و بیاور برای مردم آنچه دوست داری برای تو آورند.
(4) 3- خصال: بسندش تا امام ششم که فرمود: دوست دارید برای مردم آنچه برای خود دوست دارید.
(5) 4- همان: بسندش تا امام ششم، فرمود: هر که از طرف خود بمردم انصاف دهد بپسندد که دیگری هم در آن حکم باشد.
(6) 5- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) هر که همدردی کند با مستمند، و از خود به مردم انصاف دهد، او است مؤمن راستین.
(7) 6- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: هیچ بنده مسلمانی خدا را در باره خود خیرخواه نکرده باینکه از طرف خود حق را بدهد و حق خود را هم بگیرد جز که دو خصلت باو داده شود: روزی که او را بس باشد و خشنودی خدا که او را نجات دهد.
ثواب الاعمال: بسندش مانند آن را آورده (8) 7- امالی صدوق: بسندش تا امام ششم (ع) که سه تا روز قیامت نزدیکتر مردمند به خدا عز و جل تا حساب پایان یابد، مردیکه در حال خشم بزیر دست ستم نکند، و مردی که حکم باشد میان دو کس و باندازه جوی طرفداری از یکی از آن دو نکند، و کسی که حق را بگوید چه به زیانش باشد یا سودش.
خصال: بسندش مانندش را آورده (9) 8- معانی الاخبار، بسندش از امام باقر (ع) که خدای تعالی وحی کرد بآدم (ع) که من همه خوبی را در چهار کلمه برایت گرد آورم یکی برای من و یکی برای خودت و یکی میان من و تو و یکی میان تو و مردم آنکه برای من است، مرا بپرستی و هیچ شریک من نسازی و آنکه برای تو است کار ترا پاداش دهم آنجا که بدان نیازمندتری، و آنکه میان من و تو است، بر تو دعا کردنست و بر من پذیرفتن، و آنچه میان تو و مردم است اینکه بپسندی

برای مردم آنچه برای خود پسندی.
(1) 9- عیون: بسندش از امام رضا (ع) که به کار زدن عدل و احسان اعلام به دوام نعمت است.

(2) 10- خصال: بسندش از ابی مالک که بامام چهارم گفتم کلیات مقررات دین را بمن گزارش ده، فرمود: گفتار حق، حکم بعدالت، و وفاء به عهد.
(3) 11- همان در وصیت پیغمبر است به علی (ع) که ای علی بالاترین اعمال سه تا است انصاف دادن بمردم از طرف خودت و همراهی با برادر در راه خدا عز و جل، و یاد تو خدا تبارک و تعالی را در هر حال، ای علی سه از حقائق ایمانند: انفاق در تنگدستی، و انصاف دادن بمردم از خود، و بخشش دانش بدانشجو.
(4) و بسند دیگر فرمود: ای علی سه تا را این امت تاب نیارند: همراهی با برادر در مال، و انصاف بمردم از طرف خود، و یاد خدا در هر حال.
(5) 12- امالی طوسی: در وصیت علی (ع) هنگام وفات، بتو وصیت کنم به عدالت در حال رضا و غضب (6) و در آنچه بمحمد بن ابی بکر نوشت: بخواه برای همه رعیت خود آنچه برای خود و خاندانت میخواهی و بد دار براشان آنچه برای خود و خاندانت بد داری که این حجت را ثابت‌تر کند و رعیت را بهتر اصلاح کند.
(7) 13- همان بسندش تا امام ششم (ع) که بتو خبر ندهم سخت‌تر واجب خدا را بر خلقش: انصاف دادن بمردم از طرف خود، و همراهی با برادران در راه خدا عز و جل، و یاد خدا در هر حال که چون طاعت خدا پیش آید بکار بندد، و چون نافرمانی پیش آید آن را وانهد.
(8) 14- همان: بسندش تا امام صادق (ع) که انصاف نیست از برادران درخواست انصاف.
(9) 15- همان: بسندی تا امیر مؤمنان (ع) که مردی به پیغمبر (ص) گفت: عملی به من آموز که دیگر میان من و بهشت جلوگیری نماند فرمود: خشم مکن و از مردم چیز مخواه، و بپسند برای مردم آنچه برای خود پسندی.
(10) گویم: اخبار بسیاری از این باب در باب ذکر خدا و باب همراهی با برادران میباشد.
(11) 16- معانی الاخبار: بسندش تا اینکه گوید: رسول خدا بمردمی گذر کرد که سنگی را بدامن میگرفتند، فرمود: این چیست؟ گفتند: بدین وسیله بشناسیم سخت‌تر و نیرومند خودمان را، فرمود: من بشما خبر ندهم از سفت‌تر و نیرومندتر آنان؟ گفتند: چرا یا رسول

الله؟ فرمود: آنست که چون خشنود شود بگناه و باطل نکشاندش و چون خشم کند به ناحقش نکشاند، و چون قدرت یابد بدان چه حق ندارد دست دراز نکند.
(1) گویم: با سند دیگر در باب صفات مؤمن گذشت.
(2) 17- محاسن: بسندش تا امام صادق (ع) که میفرمود: خیرخواه خدا نباشد بنده‌ای پیش خود که حق را بدهد و حق را برای خود بگیرد جز که دو

خصلت باو داده شود، روزی فراوان و رضایت خدا که او را نجات بخشد.
(3) 18- اختصاص: بسندی از رسول خدا (ص) که هر که سه خصلت دارد خصال کامل ایمان را دارد، آنکه خشنود او را به باطل نکشاند و خشم او را از حق بدر نبرد، با قدرت دست بدان چه حق ندارد نیازد.
امالی طوسی: بسندی مانندش را آورده.
(4) 19- نوادر راوندی: بسندی از رسول خدا (ص) که خوشا بحال آنان که پیش افتند بسوی سایه عرش، گفته شد کیانند یا رسول الله؟ فرمود: آنان که چون حق را شنوند بپذیرند و چون از آنها خواسته شود بدهند، و بر مردم حکم کنند چون حکم بر خود آنانند پیشروان بسایه عرش.
(5) 20- امالی طوسی: بسندش تا ابی عبیده حذاء که امام ششم (ع) بمن فرمود: به تو خبر ندهم از سخت واجب خدا بر خلقش؟ گفتم: چرا فرمود: سخت‌تر چیزی که خدا به خلقش واجب کرده انصاف دادن از طرف خود بمردم است، و همراهی کردن در مال با برادران مسلمان و بسیار ذکر خدا کردن، آگاه باش مقصود من گفتن
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
نیست و گرچه آن هم ذکر خدا است بلکه یاد خدا نزد حلال و حرام که اگر طاعت است عمل کند و اگر گناه است وانهد.
(6) 21- نهج البلاغه فرمود در تفسیر قول خدا" إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ- خدا فرمان دهد بعدل و احسان" که عدل انصاف است و احسان بخشش.
(7) و در وصیتش به پسرش حسن (ع) فرمود: پسر جانم خود را با دیگران بسنج و دوست دار برای دیگری آنچه برای خود دوست داری، و بد دار برایش آنچه برای خود بد داری ستم مکن چونان که نخواهی ستم کشی، و نیکی کن چونان که دوست داری بتو نیکی شود. و از خود زشت شمار آنچه از دیگران زشت میشماری، و بپسند برای مردم آنچه را از آنها برای خود پسندی، آنچه ندانی نگو و آنچه دانی بگو، و مگو آنچه نخواهی برایت گویند.
(8) 22- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که در پایان خطبه‌اش میفرمود: خوشا بر کسی که

خویش خوب است (1) و روشش پاکیزه، و نهادش نیک، و عیانش زیبا، و زائد از مالش را انفاق کند، و فزونی گفتارش را نگهدارد و پر نگوید و از طرف خود بمردم انصاف دهد.
(2) روشنگری: طوبی بمعنی بهشت یا درخت طوبی که معروف است یا خوشی در دنیا و آخرت، خوی خوش بمعنی اخلاق خوب یا سرشت خوب، روش پاکیزه یعنی از اخلاق پست، نهاد نیکو یعنی دل به آراسته بمعارف الهیه و عقائد ایمانیه و تهی کینه و نفاق و قصد ضرر به مسلمانان یا اینکه

درونش مخالف برون نباشد چون ریاکاران، و عیان زیبا به موافقت آداب شرع، انفاق از زائد مال بدادن حقوق واجبه و مستحبه یا اعم از آن بانفاق هر چه بیش از خرج خودش باشد و انصاف دادن از خود بمردم باینکه میان خود و دیگران بحق حکم کند، و بپسندد برای آنها آنچه برای خود پسندد و بد دارد براشان آنچه برای خود بد دارد.
(3) 23- کافی: بسندش از امام ششم، فرمود: کیست برایم چهار چیز ضمانت کند به چهار خانه در بهشت: انفاق کن و از نداری نترس، سلام را در جهان افشاء کن، ستیزه را رها کن گرچه حق با تو است و بمردم از طرف خود انصاف بده.
(4) بیان: ضمانت اینست که بگردن بگیرد و من هم چهار خانه برای او بگردن بگیرم، و گویا کسی پرسیده آن چهار چه باشند و امام بطور امر آنها را بیان کرده، انفاق در راه خدا و رضای او و ترس ندارد چون خدا عوض میدهد، افشاء سلام نشر آنست باینکه بهر که بر خورد سلام کند جز در موارد نهی از آن که در باب خود بیاید، ترک ستیزه یعنی جدال و نزاع را رها کند گرچه در مسائل علمیه باشد مگر برای اظهار حق که مطلوب است و خدا فرموده (آیه 125 النحل) و جدال کن با آنها بوجه احسن، و سخن در باره آن گذشت.
(5) 24- کافی بسندش از امام ششم (ع) که میفرمود: بالاترین اعمال سه است: انصاف تو با مردم تا آنجا که نپسندی براشان جز آنچه برای خود پسندی، و همراهی با برادر دینی در مال، و ذکر خدا در هر حال، نه تنها بگفتن
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
بلکه بعمل بدان چه خدا عز و جل پیش تو نهاده و ترک آنچه از آنت نهی کرده.
(6) روشنگری: بالاترین عمل یعنی اشرف و افضل آن، نپسندی چیزی را برای خود یعنی از آنها نفعی نخواهی جز که نفعی بآنها رسانی و ضرری بآنها نزنی جز آنچه راضی باشی بتو بزنند و برای آنها بر خود حکم باشی. همراهی در مال یعنی او را شریک مال خود داند و در برادر خدائی شامل یاری با جان و مال و هر گونه یاری می‌شود و مواسات همراهی از مخارج شخصی است و از ما زاد آن مواسات نیست.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 25
(1) ذکر خدا در هر حال چه حال شریف باشد یا پست مانند حال جنابت و در خلاء و جز آنها و آن منحصر بذکر زبانی نیست که عوام میفهمند گرچه آن هم شامل است ولی عمده آنست که می‌آید.
و بدان که ذکر سه نوع است، زبانی و قلبی و زبانی بخواندن قرآنست و دعا و بردن نام و صفات خدا سبحانه و بیان دلیل توحید و نبوت و امامت و

عدل و معاد، و پند و اندرز دینی و ذکر اوصاف امامان علیهم السلام و فضائل و مناقب آنان چه که روایت شده از آنها ذکر ما ذکر خدا است و ذکر دشمنان ما ذکر شیطانست، و حاصل هر چه سیب یاد خدا است تا برسد به بیان مسائل فقه و اخباری که از ائمه (ع) رسیده.
و ذکر قلبی دو نوع است یکی اندیشه در دلائل آنچه گفتیم و یاد آوری آن و یاد نعمتهای خدا و فکر در نابود شدن دنیا و برگزیدن دیگر سرا بر آن و مانند آن که در باب تفکر گذشت.
و دوم یاد کیفرهای آخرت و ثوابهایش در پیشامد امر و نهی خدا که سبب انجام امر و ترک نواهی است و گفتند سومی به از دو تای اولی است و برخی عامه یکمی را بر سومی برتر شمرده بدلیل اینکه مایه فزونی عمل و کردار تنی است و آن موجب مزید ثوابست و حق اینست که یکمی بهمراه یکی از دو تای دیگر به تنهائی بهتر است با اینکه یاد بدل بی‌ذکر بزبان با اخلاص‌تر است از جهاتی و بسا باین جهت بهتر از مجموع باشد و اما ذکر بزبان بی‌یاد در دل که پیش بیشتر مردم شایع است که بر حسب عادت گویند و از معنی غافلند و دلشان جای دیگر است نه بسوی خدا اگر هم ثوابی داشته باشد اندک و یاد بدل از آن بهتر است، و همچنانست ذکر وعظ و اندرزی که وعاظ در روضه‌خوانی گویند و در دل خود تاثری ندارند اگر عقابی نداشته باشد ثوابی هم ندارد، و تفصیل میان دومی و سومی دشوار است با اینکه برای هر کدام افراد بسیاریست که نمی‌توان آنها را بهم ترجیح داد.
و آنگاه میان عامه اختلاف است که فرشته‌ها ذکر قلبی تنها را می‌فهمند و می‌نویسند یا نه؟ بقولی آری زیرا خدا نشانی بآنها دهد که بفهمند و بقولی، نه زیرا از دل آگاه نیستند.
(2) 25- کافی: بسندش تا علی (ع) که در ضمن سخنی فرمود: آگاه باشید که هر که از خود بمردم انصاف دهد خدا جز عزت او را نیفزاید.
(3) 26- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود سه کس در قیامت بخدا عز و جل نزدیکتر

مردمند تا از حساب فارغ شود، (1) مردیکه قدرت در حال خشم او را به ستم بزیر دست نکشاند و مردیکه میان دو کس حکم شود و یک جو یکی را بدیگری ترجیح ندهد و مردیکه بحق ایستادگی.
کند در سود خود و یا زیان خود.
(2) روشنگری: نزدیکتر بخدا بر حسب معنی و کنایه است از اینکه مشمول لطف و رحمت خدای تعالی است یا مقصود نزدیکی بعرش خدا یا بصف پیغمبران و اوصیاء است که در کار حساب خلقند، و بمعنی اول مقصود این نیست که پس از حساب نزدیکی پایان یابد بلکه مقصود اینست که در همه

جا که مردم ترسان و هراسان و اندر کار حسابند آنان در امن و قرب و را مانند و زیر سایه عرشند و پس از آن هم چنین باشند بوجه بهتر ... قدرت بر جور بسا شامل انتقام مشروع هم باشد زیرا عفو بهتر است.
رفتن میان دو: یعنی رفت و آمد حقیقی یا کنایه است از حکم بودن یا شامل هر دو است بلکه شامل نامه‌رسانی و مذاکره اصلاح یک جو مبالغه در کمی میل است و مراد اینست که هیچ طرفداری در نفع و ضرر یکی از آنها نکند.
(3) 27- کافی: بسندش از امام ششم (ع) که در حدیثی فرمود: بشما خبر ندهم از سخت‌تر واجب خدا بر خلقش و سه تا ذکر کرد که اولشان انصاف دادن از طرف خود است بمردم.
(4) بیان: واجب بسا که مستحب مؤکد را هم فرا گیرد.
(5) 28- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) (مضمون آن با تفصیل بیشتری در شماره 24 گذشت).
(6) بیان: برادر در راه خدا یعنی برادریش برای رضای خدا باشد نه بغرض دنیوی یا مقصود اینست که همراهی برای رضای خدا باشد نه بقصد افتخار و کسب شهرت و بهر تقدیر همراهی شامل جز مال هم می‌شود.
(7) 29- کافی بسندش تا امام ششم (ع) (قریب بمضمون آن در شماره 20 از امالی طوسی گذشت و توضیح زائد هم ندارد).
(8) 30- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که آزموده نشده مؤمن بچیزی سخت‌تر از سه خصلت که از آنها محروم می‌شود: گفته شد آنها چه باشند؟ فرمود: همراهی در هر آنچه بدست دارد، و انصاف دادن از طرف خود، و بسیار یاد خدا بودن من نمی‌گویم گفتن
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
باشد بلکه یاد خدا نزد برخورد بآنچه بر او حلال کرده و یاد خدا هنگام بر خورد بدان چه بر او حرام کرده.
(9) بیان: سخت‌تر بر او در آخرت ... هر آنچه بدست دارد از اموال که در دست او

است و مال او است.
(1) 31- کافی: بسندی که کشانده تا گوید یک عرب بیابانی نزد پیغمبر (ص) آمد و آن حضرت عازم یک غزوه بود و او رکاب پاکش حضرت را گرفت و گفت: یا رسول الله به من عملی بیاموز که بدان به بهشت روم، فرمود: آنچه را خواهی مردم بتو دهند تو هم بآنها بده، و آنچه بد داری که مردم با تو کنند با آنها مکن، راه پاکش را آزاد کن.
(2) بیان: پس از تفسیر غرز راحله گوید: راحله ماده شتر سواری است و بقولی هر شتر سواری نر باشد یا ماده (و سپس تفسیر کلمه اتیت را

آورده).
(3) 32- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: عدل شیرینتر است از آبی که به تشنه کام رسد، چه اندازه عدل گسترده و آرام بخش است گرچه کم باشد.
کافی: بسند دیگر مانندش را آورده.
(4) بیان: عدل ضد جور است و یک نهادیست درونی که همه کاری را راستا کند و بمیانه افراط و تفریط وادارد و اجراء قوانین شرع را در امور خلق عدل گویند و بقول راغب عدل دو قسم است یکی حسن عقلی دارد و هیچ گاه برنیفتد و بهیچ وجه تجاوز نباشد چون احسان بعوض احسان و کف آزار از کسی که بتو آزار نرساند دوم عدلی که از کلام شرع فهم شود و بسا در زمانی بر افتد چون قصاص و بهای جنایات و از این رو خدا فرموده: (آیه 194 سوره البقره) هر که بشما تجاوز کرد باو تجاوز کنید، و در (آیه 4 سوره الشوری) فرموده: جزاء بد کردن بد کرد نیست بمانندش" و کلمه اعتداء و سیئه را در مجازات آورده و باین معنی آمده است عدل در (آیه 90 سوره النحل) خدا فرمان داده بعدل و احسان، زیرا عدل برابری است در مکافات اگر خیر است بخیر و اگر شر است به شر، و احسان بیشتر عوض دادن خیر است و کمتر عوض دادن به شر پایان.
(و در ضمن شرح عدل گسترده گوید) یعنی عدل حقیقی نه آنچه مردم عدل نامند یا عدل خالص که آمیخته بجور نباشد یا عدل روان در همه اندام نه در پاره‌ای از آنها و در همه مردم نه در بعضی- تا گوید- تعدیل رعایت تعادل و همسانی است در امور و بسا که معنی" ان قل" اینست که عدل میان مردم کم است.
(5) 34- کافی: بسندش از امام ششم (ع) هر که از طرف خود بمردم انصاف دهد پسندند که بدیگری حکم باشد.
(6) بیان: یعنی باید حاکم میان مردم کسی باشد که از طرف خود به دیگران بانصاف رفتار کند، و بسا مقصود اینست که هر که از طرف خود بمردم انصاف دهد نیاز بحاکم دیگری

ندارد بلکه میتواند خودش حاکم میان خود و دیگری باشد و معنی یکم روشنتر است.
(1) 35- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که خدا عز و جل بآدم (ع) وحی کرد من همه سخن را در چهار کلمه برایت گرد آورم، گفت: پروردگارا آنها چه باشند؟ (در پاسخ نزدیک بمضمون شماره هشت را آورده است) و در توضیح آن گوید: همه سخن را برایت گرد آورم یعنی کلمات حق که جامع منافعند، و مرا بپرستی کلمه‌ایست جامع همه عبادات حقه و اخلاص که بزرگترین شرط آنها است و شناخت خدا بیگانگی و بر کناری از هر کمبود

با توکل باو در همه امور (و بیان اعراب الفاظ حدیث).
(2) 36- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: بپرهیزید مر خدا را و عادل باشید چون شما نکوهش کنید مردمی که عادل نباشند.
(3) بیان: عادل باشید، یعنی میان خاندان و همکاران خود و هر که بر آنها ولایت و سرپرستی دارید و از پیغمبر (ص) روایت است که همه شما سرکار هستید و از زیردستان خود مسئولیت دارید.
شما نکوهش کنید مردم ناعادل را: میان مردم چون حکمرانان ستمکار و نشاید ملامت کنید بر کاری که خود کنید.
(4) 37- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که عدالت شیرینتر از عسل و نرمتر است از کره و خوشبوتر است از مشک.
(5) روشنگری: شیرینتر است از عسل: از باب تشبیه معقول است بامر محسوس چون مردم با این لذتهای تنی آشنایند.
(6) 38- کافی: بسندی تا رسول خدا (ص) که سه خصلت است که هر که همه را یا یکی را دارد در سایه عرش خدا باشد روزی که جز سایه او سایه نباشد: کسی که بدهد بمردم از خودش هر آنچه خواست آنها باشد، و کسی که گامی پیش و پس ننهد تا بداند که آن پسند خدا است، و کسی که عیبی از برادر مسلمانش نگیرد تا آن را از خودش بر گیرد، زیرا هیچ عیبی از خود بر نگیرد جز که عیب دیگرش پدید گردد، مرد را همین بس که بخود از دیگران بپردازد.
(7) روشنگری: روزی که سایه جز سایه او نیست یعنی جز سایه خدا یا سایه عرش و بمعنی یکم بسا که خدا را در روز قیامت سایه‌ها باشد غیر سایه عرش که اعظم و اشرف آنها است و مخصوص است بهر بنده‌اش که خواهد که صاحب این خصال از آنانست و بقولی سایه داشتن عرش بر بنده‌ها منافات دارد با آنچه روایت است از پیغمبر (ص) که روز قیامت همه

غرق آتش است جز سایه مؤمن که صدقه‌اش سایه او گردد، (1) و از این رو گفتند: در قیامت سایه‌ها باشد بحسب اعمال که صاحبان خود را از سوزش خورشید و آتش نگهدارند و از دم گرم مردمان ولی سایه عرش بزرگتر و بهتر سایه است، و بسا جواب گویند که در آنجا همان سایه عرش است که هر مؤمنی از آن بهره‌ای گیرد باندازه کردار نیکش که سبب آنست.
بقول طیبی سایه عرش همان سایه خداست که مانع سوزش و شراره است در هر موقف و بسا که خدا بحقیقت مؤمن را در سایه عرش در آورد، نووی گفته: ظل همان آسایش و نعمت است و ظل کنایه از کرامت است زیرا همه عالم زیر عرشند و در سایه آن، و بقولی پاره‌ای از عرش زیر خورشید آید و سایه افکند، و بقولی مقصود اینست که او را از ناگواریها

نگهدارد و از گرمای موقف، و روزی که سایه نباشد جز سایه او یعنی خورشید بآنها نزدیک شود و گرما سخت گردد و عرق آنها درگیرد، و بقولی یعنی هیچ کس را سایه نباشد چنانچه در دنیا سایه دارد گامی پیش و پس ندهد یعنی کاری نکند (بیان اعراب و تفسیر الفاظ).
و مقصود اینست که هر که بعیب خود و اصلاح آن پردازد فرصت ندارد به عیب مردم پردازد و از آن جستجو کند و آنان را بدان سرزنش نماید.
(2) 39- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: هر که با مالش فقیر را همراهی کند و مردم را از طرف خود انصاف دهد او است که براستی مؤمن است.
(3) بیان: یعنی مؤمن بر حق است و شایسته نام مؤمن است چون ایمان کامل و اوصاف آن را دارد.
(4) 40- کافی: بسندش تا امام ششم که میفرمود: دو کس هرگز در امری کشمکش نکنند و یکی شود بانصاف با دیگری رفتار کند و او نپذیرد جز که مغلوب گردد.
(5) 41- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: خدا را بهشتی باشد که در آن در نیاید جز سه کس که یکی از آنان کسی است که در باره خود حکم بحق کند.
(6)

باب سی و ششم عوض دادن بخوبیها و نکوهش بدی کردن در برابر نیکی و در باره اینکه مؤمن گمنام است

(7) 1- الروم (آیه 39) و آنچه بریا دهید تا در اموال مردم فزونی یابد نزد خدا فزون نشود.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 30
(1) 2- الرحمن (آیه 60) آیا پاداش نیکی کردن جز نیکی است.
(2) 3- المدثر (آیه 6) و منت منه تا فزون طلب باشی.

(3) 1- علل الشرائع: بسندش تا رسول خدا (ص) که دست خدا بالای سر مکفرین (گمنامان) باشد که برحمت در پرواز است.
(4) 2- همان: بسندی که میرسد بامام ششم (ع) که فرمود: مؤمن مکفر و گمنام است زیرا کار خیرش بدرگاه خدا عز و جل بالا میرود و در میان مردم منتشر نشود و کافر نامدار و مشهور است زیرا کار خیرش در میان مردم منتشر شود و بسوی آسمان بالا نرود.
(5) 3- همان: بسندش تا امامان (ع) فرمود: رسول خدا (ص) گمنام است قدردانی احسانش نشده با اینکه بقریش و عرب و عجم احسان کرده، چه کسی بالاتر از رسول خدا (ص) باین خلق احسان کرده و ما خاندان هم ناسپاسی شدیم احسان ما را قدر نشناسند و مؤمنان خوب هم گمنام و سپاس نشده‌اند و قدردانی از کارهای خیرشان نشود.
(6) 4- معانی الاخبار: بسندش تا امام باقر (ع) که امیر مؤمنان (ع) فرمود: هر که عوضی دهد برابر خوبی که باو شده است پاداش داده، و هر که دو برابر عوض دهد قدردانی کرده و هر که قدردانی کند رادمرد است و هر کس بداند کار خویش خوبی بخود او است در نیکی کردن بمردم کندی نکند، و دوستی آنها را پر نخواهد، از دیگری مخواه شکر آنچه به خود کرده‌ای و آبرویت را بدان حفظ کرده‌ای، و بدان که نیاز خواه از تو آبرویش در برابر آبروی تو حفظ نکرده تو آبروداری کن از اینکه جواب رد باو ندهی.
(7) 5- خصال: بسندش تا امام باقر (ع)، فرمود: چهارند که زودتر کیفر کشند: کسی که باو احسان کردی و در عوض بتو بدی کرده، و کسی که باو ستمی نکردی و او بتو ستم کرده، و کسی که با او پیمانی بستی و قصد تو وفاء کردنست و قصد او پیمان شکستن، و کسی که با خویشانش صله رحم کند و آنها با او قطع رحم کنند.
(8) 6- همان: در وصیت پیغمبر (ص) بعلی مانندش آمده.
(9) گویم: پاداش دادن باحسان با چند سند در باب کلیات مکارم گذشته.
(10) 7- کتاب حسین بن سعید: بسندی تا امام ششم که میفرمود: در قرآن خدا یک آیه ثبت است، گفتم: آن کدام است؟ فرمود قول خدا تبارک و تعالی (60 سوره الرحمن) آیا جزاء احسان جز احسانست" بر کافر و مؤمن و نیک و بد همه حکمفرما است، هر که به او

خوبی شد بر اوست که عوض بدهد و عوض دادن همین نیست که بمانند او بوی خوبی کند بلکه این را هم بداند که فضل تقدم با اوست.
(1) 8- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: هر که بنام خدا از

شما درخواست کرد باو بدهید، و هر که احسانی بشما کرد عوضش بدهید و اگر نتوانید آنقدر باو دعا کنید که پندارید باو عوض دادید.
(2) 9- همان: بسندی تا امام ششم (ع) که خدا خلقی از بنده‌هاش آفریده که به مستمندان شیعه ما کمک کنند تا بدان ثوابشان دهد، رسول خدا (ص) فرمود: همین بس است در ستایش برادری که بتو احسانی کرده که بگوئی خدا جزای خیرت دهد، و چون در غیابش نام او را برند بگوئی خدا جزای خیرش دهد، در این صورت باو عوض دادی.
(3) 10- اختصاص: امام صادق (ع) فرمود: لعنت خدا بر آنکه راه کار خیر را بندد و آن کسی است که باو احسان شود و او ناسپاسی کند و مانع شود که بدیگری خیری رساند.
(4) 11- الدره الباهره: امام کاظم (ع) فرمود: احسان یک غل است بر گردن گیرنده که آن را نگشاید جز عوض دادن یا تشکر.
(5) 12- مجمع البیان (ج 9 ص 208): بسندی تا امام ششم (ع) که میفرمود: یک آیه در قرآن خدا ثبت است (و قریب مضمون شماره 7 را آورده).
(6) 13- نهج البلاغه: امیر مؤمنان (ع) فرمود: بدکردار را بازدار به پاداش دادن به خوشکردار.
(7)

باب سی و هفتم باز هم در اینکه مؤمن گمنام است و از کار خیرش قدردانی نشود.

(8) گویم: اخبار بسیاری در باب جداگانه‌ای بهمین عنوان در کتاب ایمان و کفر گذشت.
(9) 1- نوادر راوندی: بسندی تا رسول خدا (ص) که نیکوکار نکوهش شده و رانده شده است (10) و بهمین سند است که آن حضرت فرمود: برتر مردم در مقام بدرگاه خدا نیکوکاریست که احسانش ناسپاسی شود و قدرش ندانند (11) و بهمین سند آن حضرت فرمود: دست خدا بالای سر گمنامانست و برحمت در پرواز است.
(بسا که مقصود از این اخبار مردان خیر مسندی هستند که پنهانی کار خیر کنند و نمی‌خواهند کسی از کار خیر آنها آگاه شود و این گونه مردم بندگان صالح ناشناخته‌اند که بگمنامی زندگی کنند و بزبانی آنها را ابدال خوانند مترجم).
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 32
(1)

باب سی و هشتم: باب هدیه و پیشکش

: النمل (آیه 35) (2) و راستش من فرستنده هدیه‌ای هستم بسوی آنان.

(3) 1- خصال: بسندش تا امام ششم (ع)، فرمود: چه خوب است چیزی که هدیه باشد جلو درخواست حاجت، و فرمود: بهم هدیه کنید تا دوست هم باشید زیرا هدیه کینه‌ها را ببرد.
(4) 2- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که هدیه سه جور است: هدیه در عوض هدیه، هدیه سازش، هدیه برای خدا عز و جل.
(5) 3- حسین بن سعید: بسندش تا رسول خدا (ص) که چه خوبست هدیه کلید بر آوردن نیازها است.
(6) 4- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: چه خوبست چیزی که هدیه باشد که کینه برانداز است.
(7) 5- امالی طوسی: بسندی تا ابی قتاده که امام ششم (ع) فرمود: بهم هدیه میدهید گفت: آری یا ابن رسول الله فرمود ادامه دهید هدیه را باینکه ظرفها را پس فرستید به صاحبش.
(8) 6- نوادر راوندی: بسندی تا رسول خدا (ص) که از گرامیداشت مرد برای برادر مسلمانش اینست که تحفه او را بپذیرد یا از آنچه در دست دارد تحفه دهد و چیزی فراتر نرود.
(9) 7- نهج البلاغه: پیغمبر در بیان اهل فتنه فرمود: می را بنام نبیذ حلال شمارند و حرام را بنام هدیه (مقصود رشوه است) و ربا را بنام فروش (و خرید) که حیله شرعی است مانند رهن معروف در مستغلات.
(10)

باب سی و نهم باب ماعون، ظرف عاریه

آیات قرآن مجید

: (11) دریغ کنند از ماعون

(12) 1- تفسیر علی بن ابراهیم در معنی یمنعون الماعون: فرمود چون چراغ و دمگیره آتش و مایه خمیر مانند آنها که مردم بدانها نیاز دارند (13) و در روایت دیگر، خمیر و آفتابه
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 33
آب.
(1) 2- قرب الاسناد: بسندش تا علی (ع) فرمود: روا نیست جلوگیری از نمک و آتش.
(2) 3- امالی صدوق: در آنچه پیغمبر (ص) نهی کرده است دریغ کردن از ابزار زندگانیست و فرموده هر که ماعون را از همسایه‌اش دریغ دارد خدا روز قیامت خیرش را از او دریغ دارد و او را بخود واگذارد، و هر که را بخود وانهد چه بدحالی خواهد داشت.
(3)

باب چهلم چشم پوشی از عیوب مردم و ثواب کسی که بدی خود را دشمن دارند نه از مردم را

(4) 1- تفسیر علی بن ابراهیم: امیر مؤمنان (ع) فرمود: خوشا بر کسی که باز دارد او را عیب خودش از عیوب مردم.
(5) 2- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) سه کس در سایه عرش خدا باشند روزی که جز سایه آن سایه‌ای نباشد کسی که انصاف دهد بمردم از طرف خود، و کسی که گامی پیش و پس ننهد تا بداند که آن مورد پسند خداست یا خشمش و کسی که نکوهش نکند برادرش را به عیبی تا آن را از خود دور کند زیرا از خود عیبی بر ندارد جز که عیب دیگرش پدید گردد و پس است برای مرد که بخود پردازد از مردم دیگر.
محاسن بسندی مانندش را آورده با اندک تغییری که ما آن را در باب جوامع مکارم آوردیم.
(6) 3- تحف العقول: در وصیت امیر مؤمنان به پسرش حسین (ع) که هر که عیب خود دید از عیب دیگر باز ماند.
(7) 4- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) که برای مرد همین عیب بس که بنگرد در مردم آنچه را در خود او است و نبیند و سرزنش کند مردم را بدان چه خودش نتواند که وانهد، و آزار دهد همنشین خود را بدان چه سودش ندارد.
(8) 5- همان: در وصیت به ابی ذر که پیغمبر (ص) باو فرمود: باید جلوگیرت باشد از مردم آنچه در خود دانی و بد نشماری در آنها آنچه خود میکنی، و فرمود: بس است برای مرد این عیب که در مردم بشناسد آنچه در خودش در نیابد و مایه شرم آنها بداند آنچه در خود او باشد، و آزار دهد همنشین خود را بدان چه سودش ندهد.
(9) 6- امالی طوسی: بسندش تا رسول خدا (ص) که خیر زودتررس ثواب نیکی است، و شر زودتررس کیفر تجاوز، و بس است برای مرد همین عیب که بیند در مردم عیبی که در خود نبیند، و سرزنش کند مردم را بدان چه ترکش نتواند، و آزار دهد همنشینش را به

آنچه سودش ندهد.
ثواب الاعمال: بسندش مانندش را آورده مجالس مفید بسندی مانندش را آورده و حسین بن سعید هم مانندش را آورده (1) 7- علل الشرائع: بسندی به محمد بن حمیم گفته شد چرا به مردم نگوئی؟ گفت:
من خود را نپسندم در اینکه بد نیستم تا به بدی دیگری پردازم، راستش مردم از خدا در باره گناهان مردم ترسند و خود را از گناه خود در امان دانند.

(2) 8- معانی الاخبار: بسندش تا امام ششم (ع) که کمتر چیزی که آدمی بدان از ایمان بدر شود اینست که کسی را برادر دینی گیرد و لغزشهای او را بشمار آورد تا روزی ویرا بر آنها سرکوفت کند.
(3) 9- علل الشرائع: بسندش تا امام باقر (ع) که میفرمود: چون مردی در سمت راست عقیده‌ای دارد و تا بسمت چپت رسید از آن برگردید در باره او جز خوبی مگو و از او بیزاری مجو تا بشنوی از او همان سخن که در سمت راست شنیدی و به عقیده خود برگردد زیرا دلها میان دو انگشت خدا است و هر ساعتی آنها بسوئی گرداند و راستی که بنده بسا که توفیق خیر یابد.
(4) صدوق ره گفته مقصود از دو انگشت خدا دو راه است که بدان رهنما است یکی خیر و دیگری شر زیرا خدا انگشت ندارد و بمانند خلق خود نیست تعالی عن ذلک علوا کبیرا.
(5) 10- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر که خود را دشمن شناسد و دشمن مردم نباشد خدایش از هراس روز قیامت امان دهد.
ثواب الاعمال: بسندی مانندش را آورده.
(6) 11- دعوات راوندی: امیر مؤمنان (ع) فرمود شریفترین خصال رادمردی اینست که از آنچه دانی در غفلت‌گذرانی.
(7) 12- نهج البلاغه: از اشرف کارهای کریم بروی خود نیاوردن آنچه است که میداند.
(8) و فرمود: هر که عیب خویش بیند از عیب دیگری درگذرد.
(9) و فرمود (ع) هر که عیوب مردم را بیند و زشت شمارد ولی آنها را برای خود پسندد خود احمق باشد.
(10) و فرمود (ع) بزرگترین عیب اینکه نکوهش کنی آنچه را در خود تو است.
(11) و فرمود (ع) ایا مردم خوشا بر کسی که پرداختن بعیب خودش او را از عیب دیگران بازدارد، و خوشا بر کسی که در خانه‌اش بماند و روزیش را بخورد و بطاعت پروردگارش

بپردازد و بر گناهش بگرید، و اندر کار خود باشد و مردم از او آسوده باشند.
(1)

باب چهل و یکم ثواب پاک کردن و اصلاح راه عبور مردم و رهنمائی براه برای دیگران

: (2) 1- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) که بنده‌ای به بهشت رفته برای اینکه یک شاخه حاز را از راه مسلمانان پاک کرده.
(3) 2- امالی صدوق: بسندش تا رسول خدا (ص) که عیسی بن مریم بگوری گذر کرد که صاحبش در عذاب بود و سال آینده بدان گذر کرد و عذابی نداشت و گفت: پروردگارا من سال گذشته باین گور گذر کردم و صاحبش در عذاب بود و امسال بدان گذر کردم و عذابی نداشت؟ و خدا باو وحی کرد ای روح الله فرزند خوبی داشت که به بلوغ رسید و راهی را درست کرد و یتیمی را در پناه گرفت و منش آمرزیدم در برابر کاری که پسرش کرد.
(4) 3- امالی طوسی: بسندی که رسول خدا (ص) فرمود: هر که پاک کند از راه مسلمانان آنچه آزارشان دهد خدا برایش بنویسد اجر خواندن چهار صد آیه که هر حرفش ده حسنه دارد.
گویم: با سندش در باب کلیات مکارم گذشت (5) 4- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که شیوه علی بن الحسین (ع) این بود که چون به کلوخی در میان راه میگذشت از مرکبش فرود می‌آمد تا آن را با دست خود از سر راه دور کند تا آخر خبر.
(6) 5- دعوات راوندی: از پیغمبر (ص) روایت است که فرمود: بر هر مسلمانی در هر روز یک صدقه است، گفته شد: چه کسی بر آن توانا است؟ فرمود: پاک کردن تو مایه آزار را از سر راه صدقه باشد، رهنمائی هر کسی براهی که خواهد صدقه باشد، عیادت بیمار صدقه باشد، امر بمعروف صدقه باشد، نهی تو از منکر صدقه باشد، جواب دادن سلام هم صدقه است.
(7)

باب چهل و دوم در نرمش و آرامش و جلوگیری از آزار و در همیاری بر نیکی و تقوی

: (8) 1- آل عمران (آیه 159) پس بهمان مهر الهی نرمش کردی با آنها و اگر ترش‌رو و سخت دل بودی گسسته میشدند از گردت پس گذشت از آنها و آمرزشخواه براشان.
(9) 2- المائده (آیه 2) و همیار شوید در نیکی و تقوی و همیاری نکنید بر گناه و تجاوز.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 36
(1) 3- الحجر (آیه 88) و فروتن باش برای مؤمنان.
(2) 4- اسری (آیه 52) بگو به بندگانم که بگویند آنچه خوشتر است زیرا شیطان رخنه کند میانشان چون که شیطان برای آدمیان دشمن آشکاریست.
(3) 5- الفرقان (آیه 63) و چون گفتگو کنند با آنها مردم نادان گویند بسلامت.
(4) 6 الشعراء (آیه 215) و فروتن باش برای هر که پیرو تو است از مؤمنان.

: (5) 1- نهج البلاغه: چون نرمش مایه جدائی باشد سخت‌گیری نرمش باشد، بسا دارو درد باشد و درد دارو.
(6) 2- کتاب الامامه و التبصره: بسندش تا رسول خدا (ص) که نرمش میمنت دارد و سخت‌گیری شوم است (7) و بهمین سند است که فرمود: نرمش بر امری ننهند جز که زیورش باشد و از چیزی کنده نشود جز که زشتش کند.
(8) 3- معانی الاخبار: بسندش تا امام صادق (ع) که مسلمان آنکه مردم از دست و زبانش سلامتند و مؤمن آنکه مردمش بر مال و جان خود امین سازند، (9) و در روایت دیگر مؤمن آنکه همسایه‌اش از شر و نیرنگش در امانست.
(10) 4- امالی صدوق: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: بشما خبر ندهم از آنکه فردا دوزخ بر او حرام است؟ گفتند: چرا یا رسول الله فرمود: آسان نزدیک بکسان نرمخوی خوش برخورد.
خصال: بسندش مانندش را آورده.
ثواب الاعمال: بسندش مانندش را آورده.
(11) 5- همان امالی: رسول خدا (ص) فرمود: خردمندتر مردم آنکه با مردم خوشرفتار است و مدارا کن، و زبونتر مردم آنکه بمردم توهین کند.
(12) 6- همان: بسندش از امام دهم (ع) فرمود: در مناجات موسی بن عمران (ع) با خدا این بود که معبودا سزای کسی که باز گیرد آزارش را از مردم و ببخشد خیرش را بدانها چیست؟
فرمود: ای موسی دوزخ روز قیامت فریادش زند که مرا بتو راهی نیست.
(13) 7- همان: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که هر که عافیت از زیردست خود را پسندد سلامت از بالا دستش باو روزی شود الخ.
(14) 8- خصال: بسندش تا امام ششم، فرمود: شرف مؤمن بنماز شب او است و عزتش به بازگیری آزارش از مردم.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 37
همان: بسندش تا پیغمبر مانندش را آورده با فزونی.
همان: بسندش تا پیغمبر مانندش را آورده.
(1) 9- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: راستش مردمی از قریش با دیگران کم سازش و مدارا داشتند و از قریش نفی شدند و بخدا سوگند نژادشان عیبی نداشت و مردمی جز از آنها خوب بود سازش و مداراشان و بخاندان والا پیوسته شدند، راوی گفت سپس فرمود: هر که دست از آزار مردم برگیرد یک دست از آنها باز گرفته و آنان دستهای بسیار

از او باز گیرند.
(2) گویم: برخی اخبار در کلیات مکارم گذشت.
(3) 10- خصال: در اربعماه: امیر مؤمنان (ع) فرمود: مؤمن خودش در رنج است و مردم از او آسوده‌اند.
(4) 11- قرب الاسناد: بسندش تا پیغمبر (ص) که چه خوب وزیریست برای ایمان دانش و چه خوب وزیریست برای دانش بردباری، و چه خوب وزیریست برای آن نرمش و چه خوب وزیریست برای نرمش خوش و بش.
(5) 12- امالی طوسی: بسندش تا جابر که گفته شد یا رسول الله کدام مسلمانی برتر است؟ فرمود: آنکه مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند.
(6) همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که ما گروه پیغمبران ماموریم به مدارا با مردم چنانی که ماموریم بانجام واجبات.
(7) 14- معانی الاخبار: بسندش تا رسول خدا (ص) (مضمون صدر شماره 5).
(8) 15- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که آیا بشما خبر ندهم از بدتر مردم؟ گفتند چرا یا رسول الله، فرمود کسی که بد دارد مردم را و مردم هم او را بد دارند، سپس فرمود:
آیا شما را به بدتر از آن خبر ندهم؟ گفتند، چرا یا رسول الله فرمود: کسی که از لغزش نگذرد و معذرت نپذیرد و از گناهی نگذرد، سپس فرمود: شما را ببدتر از آن هم خبر ندهم؟ گفتند، چرا یا رسول الله فرمود: آنکه از شرش امان نباشد و امیدی بخیرش نرود الخبر.
(9) 16- ثواب الاعمال: بسندش تا امام ششم (ع) که می‌فرمود: هر که خود را از آبروی مردم باز دارد خدا روز قیامتش از عذاب آن باز دارد، و هر که خشمش را از مردم واگیرد خدا روز قیامت از او بگذرد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 38
(1) 17- حسین بن سعید: بسندش تا رسول خدا (ص) که راستش خدا نرمش کن است و ثواب میدهد، و عطا کند در برابر نرمش آنچه ندهد در برابر سخت‌گیری.
(2) 18- همان: بسندش تا معاذ بن مسلم که نزد امام ششم رفتم و مردی نزدش بود و آن حضرت باو فرمود: رسول خدا (ص) فرموده: نرمش میمنت دارد و بدخوئی شوم است.
(3) 19- دعوات راوندی: بسندی تا رسول خدا (ص) که به ابی ذر غفاری فرمود: آزار ترا از مردم بازگیر که آن صدقه‌ای باشد بر خودت.
(4) و بهمین سند از آن حضرت که فرمود: عملی نزد خدای تعالی و رسولش محبوبتر از ایمان بخدا و نرمش به بندگانش نباشد و عملی هم نزد خدای تعالی از شرک بخدایتعالی و سخت‌گیری به بندگانش نیست.

(5) و بهمین سند است که رسول خدا (ص) فرمود: دو تا با هم یار نشوند جز که اجر بیشتر نزد خدای تعالی و محبوبترشان نزد خدای تعالی نرمش‌کن‌تر آنها است بیارش.
(6) و بهمین سند است که رسول خدا (ص) فرمود: نرمش را بر چیزی ننهند جز که آن را زیور بخشد، و بدخوئی را بر چیزی ننهند جز که آن را زشت کند، بهر که نرمخوئی داده شود خیر دنیا و آخرت باو داده شده و هر که از آن محروم است از خیر دنیا و آخرت محروم است و پیغمبر (ص) فرمود: هر که با خلق مدارا بمیرد شهید مرده است.
(7) 20- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که هر چیزی را بست و بندی است و بست و بند ایمان نرمخوئی است.
(8) بیان: در نهایه گوید رفق نرمش است و خلاف سخت‌گیریست تا گوید: از این معنا است حدیثی که رفق در چیزی نباشد جز که زیور آنست مقصود لطف و مهرورزیست و در حدیث دیگر است که تو رفق و نرمش کنی و خدا طبیب است یعنی تو بخوشی و مهر پرستار بیماری و او است که باو شفا و عافیت دهد و از آنست حدیث دیگر که" در رفق کردن با ناتوان آنان و رفع نیازشان" یعنی نرمش رساندن بآنها پایان کلام نهایه.
هر چه قفل و بست و بندی دارد یعنی نگهداری از اینکه تباهی بدان در آید یا بهی از آن زداید، تشبیه معقولی است بمحسوس و قفل ایمان و مقصود از آن نرمخوئی و مهربانی و ترک بدخوئی و سخت‌گیری در کارها است و در گفته‌ها نسبت بمردم در هر حال خواه از آنان خلاف ادب باشد یا نه، و تشبیه ایمانت بگوهریست ارزشمند که بایدش حفظ کرد و دل گنجینه آنست و نرمش قفل آنست که آن را از اینکه بیرون افتد یا فسادی در آن در آید حفظ کند زیرا شیطان ایمان دزد است و اگر قفل باز شود و رفق نباشد آدمی به خشونت و

دشنام و قهر و کتک زدن و مانند آنها کشیده شود از اموری که مایه کمبود ایمان یا نابودی آنست.
(1) یکی از افاضل گفته: این برای آنست که هر که نرمخوئی ندارد سختی کند و بر او سختی کنند و بخشم آید و بگفته‌ای یا کرداری ایمان از دلش بدر آید پس رفق بست و بند ایمان است و آن را نگهدارد.
(2) 21- کافی: بسند پیشین از امام باقر (ع) که هر که را رفق نصیب باشد ایمان هم نصیب دارد.
(3) بیان: یعنی هر که سهمی از رفق و نرمش در علم خدا دارد ایمان کامل دارد.
(4) 22- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که راستش خدای تعالی رفق را دوست دارد و از رفق او است به بنده‌هاش که کینه‌هاشان را خرده خرده

از سینه‌هاشان بیرون میکشد و ضد هم میکند هواهاشان را با دلهاشان و از رفقش بآنها اینست که آنها را بامری وانهد که خواهد آن را از آنها براندازد برای نرمش با آنها تا اینکه رشته‌های زنجیری ایمان و گرانبهای آن یک جا بر آنها فشار نیاورد و ناتوان شوند و چون آن را خواهد امری را با دیگری نسخ کند و آن امر اول برداشته شود.
(5) روشنگری: خدای تعالی رفیق است گویم مسلم در صحیح خود از پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود: راستی که خدا رفیق است و رفق را دوست دارد و بواسطه رفق عطا کند آنچه را به سخت گرفتن ندهد قرطبی گفته رفیق آنکه پر نرمش دارد و رفق بمعنی آسان گرفتن است و ضد عنف و سخت‌گیری و تعصب است و هم بمعنی ارفاق است که عطا کردن وسیله‌ی سهولت است، و بمعنی آرام کار کردنست که ضد شتابزدگی است، و نسبت همه معانی بخدا درست است زیرا خدا آسان کن است و عطابخش و بی‌شتاب در کیفر دادن گنهکاران.
طیبی گفته: رفق لطف است و انجام کار به بهترین و آسانترین راه آن، و خدا رفیق است یعنی لطف دارد به بندگانش و از آنها آسان خواهد نه سخت و دشوار، و جائز نیست که خدا را بدین نام خوانند، زیرا در حدیث متواتر و قطعی وارد نشده، و در این حدیث به حساب اینکه نام خدا باشد نیامده بلکه برای بیان مقدمه چینی است یعنی رفق و نرمش مؤثرتر سبب و سودمندتر آنها است و سزاوار نیست حرص در طلب روزی بلکه باید آن را به خدا وانهاد.
نووی گفته: جائز است خدا را به رفیق و جز آنکه در خبر واحد صحیح برای خدا آمده

نامید، و اهل اصول در نامگذاری خدا با صرف خبر واحد اختلاف دارند پایان.
(1) بقول مصباح رفق در عمل محکم کاری است و روا است که باین معنی بر خدا اطلاق شود و معنی اینکه خدا رفق را دوست دارد اینست که بدان امر کند و تشویق نماید و بدان ثواب بخشد.
سل و استلال بقول قاموس اینست چیزی را خرده خرده از چیز دیگر بدر آوردند و ضغینه بمعنی کینه است، و مقصود اینست که خدا خرده خرده کینه‌ها را بدر آرد و گر نه مردم همدگر را نابود میکردند، و بقولی یعنی خدا مردم را تکلیف نکرده که یکباره کینه را از سینه بدر کنند چون دشوار است بلکه از آنها خواسته بتدریج آن را بزدایند.
و بسا مقصود این باشد که خدا پیمبران و اوصیاء را فرموده تا به بنده‌های کافر و منافقش نرمش کنند و بآنها نیکی کنند و دل آنها را با دادن مال و خوشرفتاری بدست آورند و بدین سبب کینه خدا و رسول و مؤمنان را از

دلشان خرده خرده بدر آورده.
و بسا مقصود از بیرون کشیدن اینست که کفر و نفاقشان را خرده خرده به مؤمنان روش کند تا گول آنها را نخورند چنانچه خداوند در (آیه 29 سوره محمد) فرموده است:
یا پندارند آنان که در دل مرض دارند که خدا کینه‌هاشان را بدر نیاورد یعنی کینه آنان را بر مؤمنان سپس فرموده: و اگر خواهیم آنها را بتو نمائیم و معرفی کنیم و از رخسارشان آنها را بشناسی و البته آنها را در نحوه گفتارشان خواهی شناخت و خدا میداند کردار شما را 31 جز این نیست که زندگی دنیا بازی و سرگرمی است و اگر ایمان آرید و تقوی دارید مزدهای شما را بدهد و مالهای شما را نخواهد 32 اگر آنها را خواهد و همه را خواهد و مزد رسالت طلبد بادای آن بخل ورزید و ندهید و کینه شما را بدر آورد یعنی بغض و دشمنی شما را برای خدا و رسول ولی بر شما تنها یک چهارم از یک دهم واجب کرده (زکات نقدینه و انعام که تقریبا صدی دو نیم است) و از شما مزد رسالت هم نخواسته و این مؤید معنی گذشته است.
قوله ضد هم کرده هواها و دلهاشان را" چند معنی دارد.
1- اینکه از لطف خداست که هوا و دل شما را ضد هم نساخته تا دشمن خوبی هم شوید و این نزدیک بهمان فقره پیش است.
2- اینکه از لطف خدا ببنده‌های مؤمن خود است که هوا و هوس و خواست مخالفین و کفار را ضدهم ساخته و اگر همه یک دل بودند مؤمنان را نابود میکردند و از بن میکندند چنانچه خدای تعالی فرموده (14 سوره الحشر، و با شما همه با هم بجنگند مگر در آبادیهای

بارودار یا از پشت دیوار بدخواهی میان خودشان شدید است، گمان کنی با هم هستند با اینکه دلهاشان از هم جدا و پراکنده است، این بدانست که مردمی باشند که خردمندی ندارند.
(1) 3- اینکه از لطف خداست که هوس هر کسی را با دلش که روح و خرد او است ضد هم ساخته و گر نه کسی آخرت را بر دنیا گزیده نکردی و در نسخه‌ای (مضادته) آمده که مناسب‌تر با این معنا است، و ضد هم ساختن چیزی با دیگری شائع است چنانچه امیر مؤمنان (ع) فرموده: ضد ساخت روشنی را با تاریکی و خشکی را با تری.
4- اینکه کینه آنها را بدر آورد با اینکه نباید در آید چون هواهاشان با دلشان ضد همند.
5- اینکه از لطف خداست که تکلیفهای ضد هوا و دلخواه را بر آنها واجب کرد با نرمش و خوش و بش که بر آنها سخت نباشند چرا که اوامر و نواهی را خرده خرده بدانها صادر کرد تا مایه نفرت آنها نگردند مثلا چون عادت به میخواری داشتند نخست آیه‌ای نازل کرد و مفاسد آن را گوشزد

نمود و آنگاه آنها را از میخواری نزدیک وقت نماز نهی کرد و سپس در همه حال و آن را سخت گرفت و همه احکام را یکباره نازل نکرد تا بر آنها دشوار باشد بلکه بتدریج مقرر کرد، و همه اینها روشن است برای کسی که موارد نزول آیات را وارسد و موارد جعل احکام را (و تاییدی هم برای این معنا از فیروزآبادی آورده).
و از رفقش بآنها اینکه آنها را بامری وانهد" حاصلش اینکه خواسته آنها از یک امری بازگیرد ولی داند که اگر بدان شتابد بر آنها گران آید و آن را پس اندازد تا بر آنها آسان گردد سپس آنها را از آن بامر دیگر کشاند و امر اول نسخ شود چنانچه در باره قبله که خدای تعالی میدانست پیغمبر توجه بکعبه را میخواهد ولی در بدو آمدن بمدینه این حکم بر مسلمانان ناگوار بود چون عادت بنماز بسوی بیت المقدس داشتند و آنها را بدان وانهاد تا کامل شد و باحکام اسلام دل دادند و بر آنها رو کردن بکعبه آسان شد.
عری الاسلام: احکام و قوانین آنست که چون دسته برای کوزه‌اند و هر که خواهد از کوزه بنوشد بدان چسبد و هر کس هم خواهد از اسلام بهره‌مند شود به قوانین و احکامش چنگ زند و ثقل را به مثاقله تعبیر کرده برای مبالغه، و بسا که در اصل مثاقیل بوده به معنی مئونه.
و بقولی مقصود اینست که خدا داند صلاح بنده‌ها در دو چیز است و اگر هر دو را یکباره بدانها امر کند و در یک زمان بر آنها گران آید از تحملش ناتوان شوند و از لطف خدا

است که آنان را بیکی امر کند (1) و تا زمانی بر آن پایند و چون خواهد آنها را از آن بگرداند امر یکم را نسخ کند و امر دیگر را آورد تا بهر دو مصلحت برسند، و این توجیهی است برای نسخ جز آنچه معروف است از اختصاص مصلحت بر امری بزمان خاصی، و در این توجیه اعتراض روشنی است.
و اینکه فرمود:
" نسخ الامر بالآخر"
یا مؤید همان سهل‌گیریست چون ترک کردن مردم بیک امر را سخت‌تر است بر آنها از آنکه با مر دیگر بدل شود یا برای اینست نسخ احکام چنین است که خدای تعالی (ع) فرموده (آیه 106 سوره البقره) و هر زمانی آیه‌ای را نسخ کنیم یا بفراموشی سپاریم بیاوریم بهترش را یا مانندش را، و بیاید آنچه مؤید معنی یکم است.
(2) 23- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که رفق میمنت دارد و خرق شوم است.
(3) بیان: یمن با ضمه بمعنی برکت است چون میمنت تا گوید: رفق یعنی مبارک و میمون و چون در امری بکار گرفته شود آن امر مقرون به خیر دنیا و آخرتست و خرق بر عکس آن است و بقول قاموس ضد رفق است و

اینست که کسی بد کند کاری را و تصرف در امری را و به معنی حماقت است.
(4) 24- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که راستی خدا عز و جل رفیق است و رفق را دوست دارد بدان عطا کند آنچه را به عنف ندهد.
(5) بیان: برفق عطا کند یعنی از اجر دنیا و آخرت.
(6) 25- کافی: بسندش تا رسول خدا که رفق بر چیزی نهاده نشود جز که زیورش شود و از چیزی برداشته نشود جز که زشتش کند.
(7) بیان: (از مصباح تفسیر الفاظ را آورده).
(8) 26- کافی: بسندش تا پیغمبر (ص) که رفق فزونی و برکت دارد و هر که از آن محروم است از خیر محروم است.
(9) بیان: فزونی دارد یعنی در روزی یا در همه خوبیها و برکت و پایندگی در آنها (اعراب و تفسیر الفاظ).
(10) 27- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که بدور نشود رفق از خاندانی جز که خیر از آنان دور شود.
(11) 28- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که بهر خاندانی بهره‌ای از رفق و نرمش دادند خدا روزیشان را فراوان سازد و نرمش در اندازه زندگی بهتر است از فراوانی مال، با رفق

و مدارا درماندگی نیست، و با تبذیر چیزی نماند و خدا رفیق است و رفق را دوست دارد.
(1) بیان: بهره‌ای بآنها داده شده یعنی خدا سهم فراوانی از رفق بآنها داده که بیکدیگر نرمش کنند یا با خلق خدا نرمش کنند، یا در زندگی نرمش کنند و میانه رو باشند بی‌اسراف اسراف و تنگ گرفتن بخود، یا مقصود همه این معانی است.
خدا بدانها روزی فراوان داده" زیرا مهمترین وسائل روزی مدارا با مردم است، و خوش معامله‌ای با آنها که مایه توجه آنانست بوی، با اینکه خدای تعالی توفیق طاعتش باو دهد بویژه با اندازه‌گیری در زندگی چنانچه فرمود: رفق در اندازه‌گیری زندگی است یا به همراه آنست، و اندازه‌گیری زندگی بمعنی تنگ گرفتن است چنانچه خدای تعالی فرموده:
(در آیه 26 الرعد) گشاید روزی هر که خواهد و تنگ نماید، و بمعنی میانه‌روی هم آمده و مقصود در اینجا همین است که بهتر است از مال بسیار با مصرف بی‌اندازه.
و اینکه فرمود: با رفق درماندگی منست گویا علت هر دو مقدمه پیشین است، یعنی با میانه‌روی در زندگی ناتوانی و کمبود نباشد یا با کسب کم درماندگی نباشد زیرا همان درآمد کم با اندازه‌گیری بس است و اندازه ضروری روزی را خدا ضامن است، و با تبذیر و اسراف مال بسیار هم

نماند.
و بقولی مقصود اینست که با نرمش داشتن بهر چه خواهد توانا باشد بخلاف بدکردار و سخت‌گیر، و سستی آن ظاهر است سپس فرمود: راز همه اینها اینست که مردم شخص با نرمش را دوست دارند و باو کمک کنند و خدا بدل آنها لطف و دوستی وی را اندازد و نگذارند برنج افتد یا بدشوار گراید کارش.
(2) 29- کافی: بسندش تا هشام بن احمر که میان من و امام هفتم در باره مردمی سخنی رفت و آن حضرت بمن فرمود: با آنها نرمش کن که کفر هر کدامشان در خشم او است، و کسی که خشمش مایه کفر او هست خیری ندارد.
(3) روشنگری: کفر هر کدامشان در خشم او است" زیرا بیشتر مردم هنگام خشم سخن کفر میگویند، و بخدا و پیغمبران و اوصیاء نسبت دهند آنچه نشایدشان، و چه چیزی انتظار رود از کسانی که در خشم خود باکی ندارند از اسلام بدر شوند و در دنیا سزاوار کشتن باشند و در آخرت دچار کیفر جاویدان و چون از این گرفتاری باکی ندارند باکی از آن ندارد که تو را دشنام دهد یا بزند و بکشد و بتو افتراء زند بدان چه تو را ریشه کن کند و بسا که کفر در اینجا شامل گناه کبیره هم شود که یکی از معانی آنست.
(4) 30- کافی: بسندش تا امام هفتم (ع) که رفق و نرمش نیمی از زندگانی است.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 44
(1) بیان: یعنی نیمی از زندگی خوش است، زیرا خوشی زندگی یا بمال و جاه بسیار و حصول اسباب غلبه بر بدخواهان یا بنرمش و مدارا در زندگی و معاشرت با آنان و این بهتر است، و چون آن را بسنجی بدانی که فراگیر همه امور است حتی زندگی در درون خانه و با اهل خانه زیرا رضامندی آنها یا بصرف مال فراوانست و یا نرمش و سازش با آنان در همه حال و بهر کدام از این دو رضا دهند و غالبا بدومی راضی‌ترند.
(2) 31- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که خدا دوست دارد رفق و نرمش را و بدان کمک کند چون سوار پاکش لاغر شدید آن را بتوانش وادارید، اگر در زمین قحط باشید با آن خود را نجات دهید و اگر در زمین پر گیاه در هر منزلی او را وادارید.
(3) بیان، و بدان کمک کند یعنی اسباب رفق را فراهم سازد یا بواسطه آن بامور دیگر کمک دهد چنانچه گذشت و نمونه‌ای آورده که نرمش با جانوران هم خوب است (و بعد از تفسیر لفظ عجف گوید):
آنها را در جای خود وادارید دو توجیه دارد یکم اینکه مقصود جا دادن معنوی باشد یعنی مقام معنوی آنها را مراعات کنید، و مقصود از تعبیر دومی منزل جسمانی باشد و دوم اینکه تعبیر یکم مجمل باشد و دومی تفسیر آن باشد

و از قول مصباح گوید جدب بی‌بارانی و خشکی زمین است (سپس تفصیلی در معنی جدب و دیگر الفاظ حدیث از قول جوهری آورده که ترجمه آنها سود عمومی ندارد) تا گوید: مقصود از جای شایسته اینست که آب و گیاه داشته باشد یا اینکه چون لاغر است دو منزل یکی طی راه نکند.
(4) 32- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: اگر رفق مجسم شود زیباترین آفریده خدا عز و جل باشد.
(5) 33- کافی: بسندش تا یکی از دو امام (ع) (نزدیک بمضمون حدیث شماره 32).
(6) و در بیان گوید: بهتر اینست که مقصود بیرون کشیدن کینه دلها و ضدیت آنها با هم باشد تا اشاره باشد بقول خدای تعالی در سوره الانفال (آیه 63) و اگر صرف میکردی هر چه در زمین است همه را الفت ندادی دلهای آنها را با هم ولی خدا آنها را الفت داد.
و اینکه فرموده حکمی را نسخ نکند تا بر مکلف گران نیاید" بقولی بیان علت حکم بناسخ است با اینکه منسوخ درست است و گران آمدن برای اینست که تکرار یک امر بر مکلف گرانست و نشاط او در امر تازه است (و در مثل گویند آدمی تازه پسند است مترجم) یا بیان اینست که امر بناسخ و منسوخ هر دو را متوجه مکلف نکند با اینکه هر دو با هم مصلحت دارند چون نرمش خواهان نسخ است تا حق بر او گران نیاید.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 45
(1) من گویم: سستی هر دو وجه روشن است زیرا ترک عمل بعادت سخت‌تر است بر آدمی و از این رو پذیرش شرع تازه بر امتها گران می‌آید گرچه آسانتر از شرع سابق بود، و آنها رو داشتند بدان چه بدان خو گرفته بودند و بروش پدران خود رفته بودند، آری بسا یک حکم ناسخ آسانتر باشد از منسوخ چنانچه در اسلام حکم عده سالیانه زن شوهر مرده را به چهار ماه و ده روز تخفیف داد، و ایستادگی در جهاد را از یک دهم بدون نیروی دشمن به نیم بودن با آن تخفیف داد، ولی در بیشتر حکم ناسخ سخت‌تر است از منسوخ.
و اما وجه دوم برای اینکه در بیشتر موارد جمع میان عمل بناسخ و منسوخ هر دو نتوان کرد چون قبله بودن مسجد اقصی با مکه و یا عده یک سال با چهار ماه و ده روز و یا نصاب در باب جهاد و یا حلال بودن می و حرمت آن و روا بودن جماع در شب ماه رمضان با حرمت آن، یا جواز خوردن و آشامیدن در آن با منع از آن حکم اولی بوده آری بسا در اندک موردی جمع میان هر دو ممکن باشد چنانچه اول روزه در عاشورا واجب بوده و بروزه در ماه رمضان نسخ شده و توجیه بهتر همانست که، در شرح حدیث شما 22 بیان کردیم.
(2) 34- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) (ترجمه حدیث در شماره 19

گذشت).
(3) 35- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: هر که در کارش رفق و نرمش دارد آنچه از مردم خواهد بدست آرد.
(4)

(5) 1- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر که برایم پنج را ضمانت کند برایش بهشت را ضمانت کنم، گفته شد: آنها چه باشند یا رسول الله؟ فرمود: نصیحت برای خدا و نصیحت برای رسول خدا، و نصیحت برای قرآن خدا، و نصیحت برای دین خدا، و نصیحت برای جماعت مسلمانان.
گویم: خبر پذیرش نصیحت در باب کظم غیظ گذشت ضمن آنچه خدا بیکی از پیغمبران خود وحی کرده.
(6) 2- امالی صدوق: بسندش تا امام صادق (ع) که میفرمود: هر کس بیند برادرش در کار بدیست و او را با قدرت بردش از آن باز ندارد البته که باو خیانت کرده، و هر کس از رفاقت با احمق کناره نکند بسا که باخلاق او در افتد.
(7) 3- تحف العقول از امام دهم (ع) که فرمود: مؤمن نیاز بچند خصلت دارد: توفیق

از خدا، و پند دهی از خود، و پذیرش اندرز کسی که بدو اندرز دهد.
(1) 4- همان: از امام دهم (ع) که بیکی از وابستگانش فرمود: از فلانی گله کن و به او بگو: چون خدا خیر کسی را خواهد گله پذیر باشد.
(2) 5- فقه الرضا: از عالم روایت دارم که در ضمن سخنی طولانی فرموده: سه تا هستند که دل مسلمان در آنها دغلی نکند: اخلاص در کار خدائی، و نصیحت و خیرخواهی برای ائمه مسلمانان، و پیوستن بجمع آنان، و فرمود: حق مؤمن بر مؤمن اینست که در حضور و غیابش خیرخواه او باشد چنانی که برای خود است، و روایت دارم که هر که برای نیاز برادر خود روانه شود و خیر خواه او نباشد چون محارب با خدا و رسول او است، و روایت دارم هر که صبح کند و توجه بامور مسلمانان نکند مسلمان نباشد، و روایت دارم که خدا نپذیرد عمل بنده‌ای را که در دل خود بدی بر مؤمنی را نهان دارد، و روایت دارم که از ما نیست هر که دغلی کند با مؤمنی یا زیانش زند، یا نیرنگش بازد، و روایت دارم که مردم عیال خدایند و محبوبتر خلق نزد خدا آنکه خاندان مؤمنی را شاد کند و به همراه برادرش در نیاز او روانه شود.
(3) 6- سرائر: (مضمون شماره 4 را آورده).
(4) 7- دره باهره: از امام چهارم (ع) که پر اندرز دادن به تهمت‌زدگی کشاند.
(5) 8- نهج البلاغه: به پسرش حسن فرمود: بسا بدخواهی خیرخواه شود، و

به نصیحت خواهی دغلی شود.
(6)

باب چهل و چهارم در ادب داشتن، و در باره کسی که اندازه خود شناسد و از حد خود فراتر نرود

(7) 1- عیون بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که هلاک نشود کسی که اندازه خود شناسد.
خصال: بسندش مانندش را آورده.
(8) 2- امالی صدوق: بسندش از امام صادق (ع) که هر که پنج تا را ندارد چنان بهره‌ای نبرد، گفته شد آنها چه باشند یا ابن رسول الله؟ فرمود: دین و خرد و شرم و حسن خلق، و حسن ادب.
(9) 3- از امیر مؤمنان (ع) که هیچ شرفی رساتر از ادب نیست.
(10) گویم: اخباری هم در کاتبات مکارم گذشته.
(11) 4- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: متکبر انتظار ستایش خوب نداشته
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 47
(1) و نه بخیل در دوستان بسیار، و نه بی‌ادب در شرافت، و نه دریغ کن در صله رحم، و نه مسخره‌چی در دوستی راستین و نه کم فقاهت در قضاوت، و نه غیبت در سلامت، و نه حسود در آرامش دل، و نه کیفر ده بگناه خود در آقائی، و نه کم تجربه خود رای در ریاست.
(2) 5- خصال: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که دانش ارث ارجمندیست، و آداب زیورهای زیبا، و اندیشه آینه زلال، و عذرخواهی بیم ده خیرخواه، و همین تو را برای ادب خود بس که وانهی آنچه از دیگری نپسندی.
(3) 6- امالی طوسی- بسندش تا امیر مؤمنان (ع)، فرمود: دانش ارث ارجمندیست، و آداب زیورهای زیبائی باشند، اندیشه آئینه زلالی است و پذیرش عذر (از بی‌ادب) بیم‌کننده خیر خواهی است و در خودسازی برای تو همین بس که هر چه از دیگران بدر آری آن را واگذاری و بجا نیاری.
(4) 7- نهج البلاغه: هر ادبی جامه نوی است، (5) و فرمود: هلاک شود مردیکه اندازه خود نداند، (6) و بیکی از هم سخنان خود که گفتار ناهنجاری آورد که شایان پذیرش نبود فرمود:
پر نکشیده پرواز آغاز کردی، و چون کره شتر خردسال بانگ بر آوردی.
(7) 8- کنز کراجکی: امیر مؤمنان (ع) فرمود: ادب از شرافت خاندانی بی‌نیاز کند.
(8) و فرمود (ع) آداب ثمره فهم است، و نتیجه ذهن روشن.
(9) و فرمود: ادب خوب جاگیر شرف خاندانی است.
(10)

(11) 1- گویم: در باب رفیقان شایسته از امام باقر بسندش تا امیر مؤمنان گذشت که فرمود: هر که رازش را نهان دارد اختیارش را دارد، و هر سخنی از میان دو تا گذشت فاش شود (یعنی از دو کس و بعضی گفتند: یعنی از میان دو لب و با مضمون سابق مناسب است مترجم).
(12) 2- خصال: بسندش از امام رضا (ع) که مؤمن مؤمن نباشد تا سه خصلت داشته باشد روشی از پروردگارش، روشی از پیغمبرش و روشی از امامش: روش پروردگارش رازداریست خدا عز و جل در (آیه 27 سوره الجن) فرموده دانای غیب است و به غیب خود آگاه نسازد مگر فرستاده‌ای را که بپسندد" و اما روش پیغمبرش مداوا و سازش با مردم است زیرا خدا عز و جل فرمان داد پیغمبر خود را به مدارا با مردم و فرمود: (199 سوره اعراف) عفو را
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 48
بگیر و به نیکی امر کن و روگردان از مردم نادان" و اما روش امامش شکیبائی است در تنگی و سختی که خدا عز و جل میفرماید (177 سوره البقره) و صابران در تنگی و سختی" معانی الاخبار: بسندش مانندش را آورده.
(1) 3- عیون: بسندش تا مردی که مامون بامام رضا گفت بهتر شعری که در باره رازداری داری برایم بخوان و آن حضرت فرمود: ترجمه
از یاد برم راز تا فاش نسازم ای آنکه رازداری را در فراموشی آن دانی
ترسم که روان گردد در خاطر من یادش وانگاه دل اندازد آن را بزبان خوانی
باشد که بسا رازی در دل جولان گیرد وانگاه توان نبود و حبس در آن آنی
(2) 4- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: چهارند که از میان بروند دوستی با بیوفا، احسان بناسپاس دانش آموختن بکسی که گوش نگیرد، و رازی که سپرده شود به بی‌تربیت.
(3) 5- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: خوشا بدان بنده خدا که خود را بخواب زند، مردم را بشناسد و با تنش با آنها رفاقت کند نه با دلش همکار آنها باشد، آنها را در ظاهر بشناسد و به باطن او پی نبرند (مقصود وضع یک شیعه است در حال تسلط حکومت جور و متابعت اکثر مردم از او ترجمه).
(4) 6- همان: بسندش تا امام چهارم (ع) که دوست دارم برای شیعه خود دو خصلت را با دادن یک دستم بخرم: کج خلقی و کمی راز داری (یعنی یک دستم را بدهم که این دو خصلت نباشد مترجم).

(5) گویم در بابهای گذشته سفارشی از امیر مؤمنان به پسرش گذشت که پاره‌ای از آن را در باب تقیه آوردیم و پاره‌ای را در کتاب العلم.
(6) 7- امالی طوسی: بسندش از امام ششم (ع) که فرمود: رازداری برای ما جهاد در راه خداست.
(7) 8- معانی الاخبار: بسندش تا امام ششم (ع) (مضمون شماره 5 جز اینکه در آخرش گوید) بشناسند او را در ظاهر و بشناسد آنان را در باطن.
(8) 9- همان: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که میفرمود: راستش پس از من فتنه‌ها باشند تاریک و کور و شک آور و بجا نماند در آنها جز خواب زده گفته شد: خوابزده چیست یا امیر المؤمنین؟ فرمود: آنکه مردم آنچه در دل دارد ندانند (یعنی در عقیده خود تقیه کند) مترجم.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 49
(1) 10- خصال: بسندش تا امام هفتم که سه تا در سایه عرش خدا باشند روزی که جز سایه‌اش سایه نیست: کسی که ترویج کند برادر مسلمانش را یا خدمتکاری باو دهد یا رازش را نهان دارد.
(2) 11- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: هفتا کارهای خود را تباه‌کننده مردی بردبار و پردانش که او را نشناسند و نامش را نبرند، و حکیم فرزانه‌ای که اختیار مالش را بهر دروغگو و منکری وانهد تا آنچه باو گویند باور نکند، و مردیکه نیرنگ باز خائن را امین سازد، و آقای سخت دلی که رحم ندارد، و مادری که راز فرزندش نهان ندارد و فاش کند بر او (یعنی جماع کردن خود را) و آنکه در سرزنش برادران خود شتاب کند، و آنکه با برادرش ستیزد و خصومت کند با او.
(3) 12- امالی صدوق: امام صادق (ع) بیکی از اصحابش فرمود: راز ترا بیارت مگو جز رازی که اگر دشمنت بر آن آگاه شود زیانت ندارد زیرا بسا روزی یارت دشمنت شود.
(4) 13- تحف العقول از امام دهم فرمود: اظهار چیزی که جا نیفتاده مفسده آن شود.
محاسن: بسندش مانندش را آورده.
(5) 14- اختصاص: امیر مؤمنان (ع) فرمود: خیر دنیا و آخرت در نهان داشتن راز و یار شدن با نیکانست و همه بدیها در فاش کردن راز و دوستی با بدانست.
(6) 15- الدره الباهره: امام صادق (ع) فرمود: راز تو از خون تو است و مبادا جز در رگهایت روان شود.
(7) 16- نهج البلاغه: امیر مؤمنان (ع) فرمود: پیروزی در حزم است و حزم در رای سنجیده و آن در حفظ رازها است (8) و فرمود (ع) سینه خردمند صندوق راز او است.
(9) و فرمود (ع) هر که رازش را نهان دارد اختیار بدست او است.

(10) و فرمود (ع) خود آدمی رازدارتر است برای خود.
(11) 17- اعلام الدین: امام صادق (ع) فرمود: سینه خودت جادارتر است برای رازت.
(12) 18- کافی: بسندش تا امام چهارم (ع) که بخدا دوست دارم فدا دهم دو خصلت را در شیعه خود بپاره‌ای از گوشت بازویم: کج خلقی و کم راز داری.
(13) بیان (بعد از تفسیر الفاظ گوید) گویا مقصود اینست که خواهم هلاک شوم و این دو خصلت از شیعه بروند و اگر چه کار بدان جا کشد که پاره‌ای از گوشت بازویم بعوض آنها بدهم- تا گوید: مقصود اینست که شیعه از دو خصلت رها شوند و مقصود از رازداری نهان داشتن احادیث ائمه و اسرار آنها است از مخالفان در صورت ترس از زیان بر آنها یا

شیعه آنها و بسا شامل نهان داشتن اسرار علمی و اخبار پیچیده آنها از کسانی که تحمل آنها را ندارند بشود.
(1) 19- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که مردم بدو خصلت وادار شدند و هر دو را ضایع کردند تا از آنها بهره‌ای ندارند: صبر و رازداری (2) بیان: یعنی بسبب ضایع کردن آن دو خصلت دینی برای آنها نمانده یا اینکه هیچ از آن دو را در دست ندارند که یکی صبر بر بلاها و آزارهای دشمنانست و دیگری نهان داشتن اسرار از آنها چنانچه گذشت در تفسیر قول خدای تعالی (آیه 54 سوره القصص) بدان چه شکیبا بودند و بدی را به نیکی از خود دور کردند.
(3) 20- کافی: بسندش تا سلیمان بن خالد که امام ششم فرمود: ای سلیمان شما دینی دارید که هر کس نهانش دارد خدایش عزت دهد و هر که فاشش کند خدا خوارش کند.
(4) بیان: عزتش دهد خبر است یا دعاء (5) 21- کافی: بسندش تا مردی از امام باقر (ع) که ما گروهی نزد آن حضرت رفتیم و گفتیم: یا ابن رسول الله ما قصد رفتن بعراق داریم بما سفارشی کنید. آن حضرت فرمود:
باید نیرومند شما به ناتوانتان نیرو بخشد و توانگرتان بر مستمندتان کمک دهد، و راز ما را فاش نکنید، و مرام ما را منتشر نسازید، و چون حدیثی از قول ما بشما رسید و یک گواه یا دو تا از قرآن خدا موافقش یافتید بدان عمل کنید، و گر نه توقف کنید و آن را بما بر گردانید تا برای شما روشن شود، و بدانید که منتظر این امر ثواب روزه‌دار شب زنده‌دار دارد، و هر که امام قائم ما را دریابد و بهمراه او بیرون شود و دشمن ما را بکشد ثواب بیست شهید دارد، و هر کس با قائم ما همراه است و کشته شود ثواب بیست و پنج شهید دارد.
(6) بیان: (بعد از اعراب جمله گوید) نیرو بخشد نیرومند شما بناتوانتان

یعنی به دادرسی و کمک و رفع ستم یا در باره دیانت و رفع شبهه و تردید دینی، و کمک مالی را عائده گویند که بمعنی احسان و صله است.
راز ما را فاش نکنید" یعنی احکامی که مخالف مذهب عامه عراق است و امر امامت ما را منتشر نکنید، و نه خلافت و احوال نادر و معجزات را نزد مخالفان و بلکه نزد شیعه سست عقیده، زیرا در دوران سختی بودند زیرا مردم از احوالشان بازرسی میکردند و شیعه و پیروشان را میکشتند و اما اظهار آنها نزد شیعه خردمند و امین و پذیرا کار خوبی بوده چنانچه گذشت.
یک گواه یا دو گواه از قرآن" گویا مقصود آنجا است که مخالف باشد با آنچه در دست

دارند (1) یا راوی ثقه نباشد یا غرض موافقت حدیث است با عموم آیات چنانچه عمل بجز واحد را جائز دانسته مگر موافق مضمون قرآن و سنت متواتره باشد به تفصیلی که در آغاز دو کتاب تهذیب و استبصار خود گفته.
و گر نه توقف کنید" یعنی بدان عمل نکنید و ردش هم نکنید بلکه توقف کنید تا از امام بپرسید، و بقولی مقصود این است که هر خبری از ما بشما رسید لازمست بدان عسل کنید و اگر گواهی از قرآن دارد نزد مخالفان راه گریز دارید چون دلیلش را از شما بپرسند و با آن گواه آنها را ساکت کنید و از آنها تقیه نکنید، و اگر نه توقف کنید و نهانی بدان عمل کنید و نزد مخالفان اظهارش نکنید، و آن را بما برگردانید و گواه آن را از قرآن از ما بپرسید تا بشما بگوئیم و آنگاهش بمخالفان اظهار کنید و سستی این توصیه روشن است.
منتظر این امر" یعنی ظهور دولت قائم (ع) (2) 22- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: پذیرش امامت ما تنها باور کردن و قبول نیست بلکه کتمان آن و حفظ آن از نااهل هم شرط آنست تو (عبد الاعلی راوی حدیث) سلام ما را بآنها برسان و بگو رحمت کند خدا کسی را که دوستی مردم دیگر را بخود کشاند بآنها باز گوئید آنچه را می‌فهمند و قبول کنند و نهان دارید از آنها آنچه که منکرند، سپس فرمود: بخدا آن دشمنی که با ما بجنگد برای ما سخت‌تر نیست از آنکه بر ما گویا باشد آنچه را بد داریم و چون از یک بنده خدا می‌فهمید راز فاش میکند نزد او بروید و او را از آن باز دارید، اگر از شما پذیرفت که بسیار خوب و گر نه کسی را باو دارید که بر او گرانست و از او میشنود. چون که یکی از شما حاجتی دارد و با نرمش آن را بر آورده میکند و بدست می‌آورد شما در حاجت من نرمش کنید چنانچه در حوائج خود میکنید و اگر از شما پذیرفت بسیار خوب و گر نه کلامش را زیر پای خود زیر خاک کنید و نگوئید که میگوید و میگوید که سخنی که از او نقل کنید پای من و شما حساب می‌شود.
آگاه که اگر شما بگوئید آنچه من میگویم اعتراف کنم که شما اصحاب منید،

این ابو حنیفه هم اصحابی دارد، این حسن بصری هم اصحاب دارد، من خود از قریشم و فرزند رسول خدا و دانا بکتاب خدا که در آنست بیان هر چیزی از آغاز آفرینش و کار آسمان و کار زمین، و کار اولین و کار آخرین، و هر آنچه بوده و خواهد بود که گویا بچشم خود آنها را بینم و در برابر چشمم هستند.
(3) روشنگری: گویا مقصود از باور اعتقاد بدل است و از قبول اقرار زبانی تنها یا با عمل بدان، و مقصود اینست که قبول تکلیف خدائی در شیعه بودن منحصر باعتقاد قلبی
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 52
و اقرار زبانی نیست (1) بلکه نهان داشتن و حفظ آن از نااهل هم جزء آنست که مقصود از نااهل مخالفین و شیعه کم‌فهمند، و طرف پیام خوش عقیده‌ها یا همه شیعیانند ... و اینکه فرمود بآنها باز گوئید هر چه پذیرایند بیان راه جلب دوستی مردم دیگر است بآنچه می‌فهمند" یعنی از اموری که هر دو طائفه قبول دارند.
کسی که بر او گرانست یعنی او را بزرگ میشمارد یا رد کلامش بر او گرانست، و بقولی یعنی کسی که جز شنوائی از او چاره ندارد (و پس از تفسیر الفاظ حدیث گوید) دفن سخن زیر پاها کنایه است از نهان داشتن آن و مقصود اینست که سخن او را نقل مجالس نکنید گرچه برای نکوهش از او، که مایه زیان من و شما است یا اینکه مردم را بر من و شما میشوراند.
اگر شما مانند من بگوئید در تفسیر و جز آن چنانچه ابو حنیفه اصحابی دارند که می‌بینید از او شنوا هستند و امرش را اطاعت کنند با اینکه نادان و گمراه است و من از قریشم که شرافت دارند و ابو حنیفه و حسن بصری از قریش نباشند، و من پیغمبرزاده‌ام و این دلالت دارد که پسر دختر هم در حقیقت پسر است چنانچه عقیده جمعی از اصحاب ما است، و بقولی یعنی پیغمبر بولادت و امامتم در لوح محفوظ خبر داده و این زورگوئیست.
و گویا در برابر چشمم هستند" یعنی همه آنها را از قرآن بطور یقین میدانم ...
(2) 23- کافی: بسندش از امام ششم (ع) که به عبد الله بن سلیمان فرمود: پیوسته راز ما نهفته بود تا بدست اولاد کیسان افتاد و بر سر راه و در روستاهای عراق باز گفتند.
(3) بیان: مقصود از اولاد کیسان مختار است که خونخواه حسین (ع) شد و بقولی مقصود از آنها کسانیند که با نیرنگ و بدروغ خود را به شیعه وابستند و از آنها نیستند، در قاموس گوید: کیسان نام غدر و عهدشکنی است و لقب مختار بن ابی عبید است که کیسانیه بدو منسوبند، و سواد بصره و

کوفه روستاهای آنها است و بقولی سواد ناحیه‌ایست پیوسته به عراق و 35 فرسنگ درازتر از آن و طولش از موصل است تا عبادان و عرضش از عذیب تا حلوان و آن را سواد گویند برای اینکه فضایش سبز است.
(4) 24- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که میفرمود: بخدا محبوبتر اصحابم نزد من آنکه پارساتر و فقیه‌تر و بیشتر حدیث ما را بنویسد و راستش بدترشان نزد من و مبغوضتر آنان آنکه چون حدیثی شنود که به ما وابسته است و از ما روایت شود نپذیرد و از آن نفرت دارد و انکارش کند و کسی را که بدان دینداری کند کافر شمارد و او نداند شاید حدیث از ما باشد و بما مستند است، و او بدین انکار از ولایت ما بدر شود.
(5) بیان: (بعد از شرح واژه اشمئزاز گوید) و او نداند اشاره است بقول خدای تعالی
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 53
(آیه 39 سوره یونس)" بلکه دروغ شمردند آنچه را بدانش آن فراگیر نیستند با اینکه هنوز تاویلش بدانها نرسیده" و دلالت دارد بر اینکه جائز نیست انکار از اخبارشان بما رسیده اگر چه عقل ما بدان رسا نباشد بلکه باید آن را بخودشان رد کرد تا آن را توضیح دهند.
(1) 25- کافی: بسندش تا معلی بن خنیس که امام ششم (ع) فرمود: ای معلی امر ما را نهان دار و آن را فاش مکن زیرا هر که امر ما را نهان دارد و فاش نکند خدایش در دنیا عزت دهد و در آخرت نوری میان چشمش وانهد که او را به بهشت کشاند، ای معلی هر که فاش کند امر ما را و نهانش ندارد خدایش بدان خوار کند در دنیا و در آخرت نور را از میان دو چشمش بکند و آن را تاریک سازد تا بدوزخش کشاند، ای معلی راستش تقیه از دین من و دین پدران من است، و دین ندارد آنکه تقیه ندارد، ای معلی خدا دوست دارد که در نهانی پرستیده شود چنانی که دوست دارد در عیانی پرستیده شود، ای معلی فاش کن امر ما چون منکر ما است.
(2) بیان: مضمونش در پایان باب پیش گذشت، و گویا آن حضرت ترس داشت از کشته شدن معلی چون میدید حرص دارد بفاش کردن، و از این رو پر در اینجا اندرزش داد ولی اندرزش در او کارگر نشد و او بدین سبب کشته شد، و اخبار عقوبت فاش کردن در باب خود بیاید ان شاء الله.
(3) 26- کافی: بسندش تا عمار که امام ششم بمن فرمود: خبر دادی بدان چه خبرت دادم کسی را؟ گفتم: چرا سلیمان بن خالد فرمود: آفرین آیا نشنیدی گفته شاعر را:
راز من و راز تو از ما نشود بیرون راز گذرا از دو شایع شود ای همخون
(4) بیان: بعد از اعراب خبر گوید) در آن مدح شایانیست از سلیمان اگر آفرین حقیقی باشد و اگر از روی سرزنش باشد مدحی نباشد و این مناسبتر است با شعر بعد زیرا سلیمان شخص سوم است. و مراد به دو در

شعر دو شخص است، و اگر مقصود دو لب باشد لطفی دارد ولی مناسب این خبر نیست و بقولی گواه آوردن از شعر اشاره دارد باینکه فاش کردن راز بحکم خرد زشت است و نیاز بحکم شرع ندارد.
(5) 27- کافی: بسندش تا ابن ابی نصر که یک مسأله از امام رضا (ع) پرسیدم و جواب نداد و فرمود: اگر هر چه شما بخواهید بشما بدهیم برای شما بدتر است و گردن امام را بگیرند، امام باقر (ع) فرمود: راز ولایت را خدا بجبرئیل سپرده و او بمحمد (ص) و آن حضرت بعلی (ع) و او بهر که خدا خواسته، و آنگاه شما آن را فاش کنید، کیست که دم بندد از حرفی که شنیده آن حضرت فرمود: در حکمت آل داود است که: سزاوار است برای

مسلمان اینکه خود دار باشد، (1) و اندازه خود بداند و مردم زمانش را بشناسد.
از خدا بترسید و حدیث ما را فاش نکنید، اگر نبود که خدا دفاع کند از دوستانش و کین کشد برای دوستانش از دشمنانش، ندیدی خدا چه کرد با آل برمک، و چه انتقامی کشید برای امام کاظم (ع) با اینکه بنی اشعث در خطر بزرگی بودند، و خدا بواسطه دوستی آنها با آن حضرت از آنها دفع خطر کرد.
شما در عراق کردار این فرعونها را می‌بینید و مهلتی که خدا بآنها داده، بر شما باد به تقوا از خدا، و فریب ندهد شما را زندگی دنیا و فریب نخورید بمهلت مهلت داران که گویا امر فرج بشما رسیده است.
(2) روشنگری: مسأله او گویا در باره امری بوده که تقیه در آن واجب بوده، یا از اخبار آینده بوده که فاش کردنش مصلحت نبوده یا از امور پیچیده بوده که خردرس بیشتر مردم نبوده چون مقامات معنویه آنها و مانند آن از معارف دقیقه (پس از اعراب حدیث گوید) ولایت الله امامت و مقامات آنست و اسرار علوم آن و امارت و حکومت آن، و بقولی مقصود پیشگوئی از پدیده‌ها است و سستی آن روشن است، هر که خدا خواسته مقصود امامانند.
سپس شماها" برای تعجب است و بقولی استفهام انکاری است، کیست که دم بندد" استفهام انکاریست یعنی کسی از مردم این زمانه حرفی نشنود جز که آن را فاش کند و ما بآنها اعتماد داریم یا شما بآنها اعتماد نکنید.
در حکمت آل داود یعنی زبور یا کتب دیگرشان، خوددار یعنی مسلط بر خویش که آن را بهر چه سزد وادارد و از هر چه نسزد باز دارد یا مالک اسرار خود باشد که آنها را فاش نکند، و اندازه خود بداند یعنی اندر کار بهسازی خود باشد و اندیشد در آنچه سودش دهد و آن را بسوی خود کشد دور از آنچه زیانش دهد و از آن کناره کند.

و مردم زمانش را بشناسد و بفهمد کی رازدار است و کی فاش ساز است، و که را باید دوست داشت و که را دشمن و همنشینی با که سود دهد و با که زیان، اگر نبود که خدا دفاع کند" جزایش محذوف است یعنی سلسله اهل بیت و شیعه آنها قطع می‌شد بواسطه ترک تقیه و مانند آن.
آیا ندید خدا با آل برمک چه کرد، گویم دولت برمکیان و شوکت و بر افتادن آن در تواریخ معروف است.
کردار این فرعونها" یعنی بنی عباس و پیروانشان، و حاصل اینست که بسا خدای تعالی برای اولیائش از اعدایش کین کشد و گاهی بآنها مهلت دهد برای اتمام حجت و

شما در هر دو حال تقوا را از دست ندهید (1) و راز ما را فاش نکنید و فریب دنیا را نخورید و آن را دوست ندارید که سبب فاش کردن راز ما گردد برای غرضهای بیهوده یا توسل به مخالفین برای تحصیل دنیا یا بواسطه نومیدی از فرج که آن را دیر کرده شمارید با اینکه گویا بشما رسیده است، و این مژده است به نزدیک بودن ظهور امر قائم (ع) و بیان یقینی بودن وقوعش.
(2) 28- کافی- بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: رسول خدا (ص) فرموده. خوشا بحال بنده خوابزده خدا که خدایش بشناسد و مردمش نشناسند، آنانند چراغهای هدایت و سرچشمه‌های دانش، برطرف شود بدانها هر فتنه تیره، نیستند از فاش‌کنندگان سخن چین و نه جفاکار خودنما.
(3) روشنگری: در نهایه گوید: در حدیث علی (ع) است که ذکر کرد آخر الزمان و فتنه‌ها را سپس فرمود: بهتر مردم آن زمان هر نومه است یعنی گمنامی که مورد اعتناء نباشد، و بقولی کسی که در میان مردم اندر است و شر و شر فروشان را تشخیص ندهد، و بقولی یعنی خواب زده که کم بیدار است- تا گوید بدین معنی است حدیث ابن عباس که از علی (ع) پرسید نومه کیست؟ فرمود: آنکه هنگام فتنه دم بندد و در آن شرکت نکند.
و در حدیث آن را تفسیر کرده بخداشناسی که مردمش نشناسند یا کسی که خدایش بخیر و صلاح و ایمان بشناسد و مردمش باین اوصاف نشناسند با اینکه آنها را دارد.
و بسا مقصود کسی باشد که خدا خود را و اولیائش و دینش را بوسیله حجج خود باو شناسانده و از مردم دیگری که آموختن از آنها نارواست کسب معرفت نکرده ولی این معنی بعید است، و آنها را وصف کرده که چراغ هدایتند و اشاره دارد باینکه مقصود از مردم ستمکاران و مخالفان اهل حق که مؤمن و در راه خدایند میباشد و این وجه جمعی است میان اخباری که گوشه‌نشینی را ستوده چون این خبر با اخباری که آن را نکوهش کرده که بسیارند یا جمع آنها باختلاف دوره‌ها و سرزمینها است که در

زمانی و یا در جایی خوب است و در جایی و یا زمان دیگر بد است و اینکه فرموده سرچشمه‌هایدانشند دلالت دارد که مردم از دانش آنها بهره برند.
و کشف فتنه‌های تیره یعنی فتنه‌ای که مایه اشتباه حق و دین شود بر مردم، و کشف آن بمعنی اینست که مایه گمراهی آنها نشود بلکه آنها با وجود این فتنه‌های گمراه کن در پرتو نور حق و یقین باشند، و بقول نهایه با استناد بحدیثی گوید بذر آنکه راز را فاش کند و هر چه شنود بدیگران رساند و از این معنا است حدیث علی (ع) در وصف صحابه که
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 56
شایعه‌ساز و فاش کن راز نباشند ....
(1) و بقول نهایه: جفاء طبع خشن است و از این معنا است در وصف پیغمبر (ص) که جفاکار خوارکننده نبود، یا مقصود اینست که باصحابش جفا نمیکرد، و بقولی جافی سخت‌گیر و بدخو است در برابر شیرین سخن و پر گو ...
(2) 29- کافی: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که خوشا بحال هر بنده گمنامی که بدو اعتناء نشود، مردم را شناسد و مردمش نشناسند، خدا او را اهل رضوان خود شناسد، آنانند چراغهای هدایت که کشف شود از آنها هر فتنه تیره، و گشوده شود براشان در هر رحمت، فاش کن و شایعه پراکن نباشند و نه جفاکار و خودنما.
و فرمود: خوب بگوئید تا خوشنام باشید، و نیکی کنید تا خوشکردار باشید، و شتابزده و شایعه پراکن نباشید، زیرا خوبان شما آنهایند که چون بدانها نگاه شود خدا یاد شود و بدان شما آنان که دنبال سخن چینی باشند و دوستان را از هم جدا کنند و برای پاکان عیب جویند.
(3) روشنگری: در نهایه گوید: در حدیث است که بسا ژولیده خاک‌نشین که دو جامه کرباسین دارد و باو اعتناء نشود و اگر بخدا قسم دهد قسمش را انجام دهد (و پس از تفسیر لفظ یؤبه از قول او گوید) مردم را شناسد یعنی حق رو ناحق‌گرای آنها را فریب نخورد از آنها و خدا باو شناسد رضوان خود را یا نعمت خود را و بگشاید بروی باب هر رحمتی از رحمتهای دنیا و آخرت را چون فوائد دنیویه و توفیقات اخرویه و فیوضات الهیه و هدایات ربانیه ...
و بعد از تفسیر لفظ عجل گوید مقصود از آن شتابزده در کارها است بی‌اندیشه در انجام آنها.
نگاه بآنها یاد خدا آورد" یعنی نگاه بکردار و وضع آنها که مطابق قرآن و سنتند، و اشاره دارند به فناء دنیا و اعلام باختیار رضای خدا و دوستی او است با یاد خدای سبحان و ثواب و عقاب او (و بعد از تفسیر لفظ نمیمه گوید) جدا افکنی میان دوستان به خبر بردن از آنها بدیگریست براست یا دروغ و مانند که سبب دشمنی میان آنها شود عیب جو برای پاکان حقیقی یا

ظاهری که مردم عیبهای نهانشان را بدانند یا افتراء بدانها زنند از روی حسد یا تجاوز ...
(4) 30- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: زبان خود را نگاه دارید و در خانه‌هاتان بمانید زیرا بشما (امامیه) هرگز کار بخصوصی متوجه نباشد و زیدیه پیوسته سپر شما باشند

تا همیشه.
(1) بیان: زبان خود را نگهدارید، از فاش کردن راز مذهب نزد مخالفان و اظهار دین خود و طعن بر آنان در خانه‌هاتان بمانید و پر با مردم آمیزش نکنید تا سر زبانها افتید، و بشما ضرری از مخالفان نرسد در باره خصوص شیعه امامیه در صورتی که تقیه کنید و شما را نشناسند و آنها بدنبال کسی باشند که مذهبشان را بکلی انکار کند و شما با تقیه از پی‌گیری محفوظید، و زیدیه که تقیه را روا ندارند و بامامان ما هم از این رو طعن زنند و آشکارا با آنها مخالفت کنند مورد تعرض آنان شوند و از شما غافل گردند و شما را دنبال نکنند پس سپر شما باشند (و پس از تفسیر لفظ وقاء گوید) بقولی مقصود اینست که زیدیه مقصود شما را در باره امامت و غصب خلافت اظهار میکنند و شما دیگر باظهار آن نیازی ندارید تا خود بهلاکت اندازید (یعنی اظهار حق واجب کفائی است و با انجام آن از طرف زیدیه تکلیف شما ساقط است مترجم).
(2) 31- کافی: بسندش از امام هفتم (ع) فرمود: اگر در این دستت چیزیست و توانی دست دیگرت آن را نداند همان کن، نزد آن حضرت یک آدمی بود و گفتگو از نشر مذهب شد و فرمود: زبانت را نگهدار تا عزیز باشی، و گردن خود را بدست مردم نده تا خوار گردی.
(3) روشنگری: اگر در این دستت چیزیست" این نهایت مبالغه در رازداریست حتی از نزدیکتر دوستان زیرا گرچه از خواص تو باشد از خودت رازدارتر تو نباشد و گردن بدست مردم نده" کنایه است از تسلط مخالفان بر آدمی برای ترک تقیه و فاش کردن راز مذهب.
(4) 32- کافی: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: راستش امر امامت ما پوشیده و زیر پرده است با پیمان و هر کس پرده را پاره کند از فراز ما خدایش خوار کند.
(5) بیان: با پیمان" یعنی بعهدی که خدا و رسولش و امامان گرفتند که از نااهل نهان ماند، و جمله آخر احتمال خبر و دعاء دارد.
(6) 33- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) میفرمود: نفس آنکه اندوه ما دارد و برای ستم بر ما غمگین است ثواب تسبیح گفتن دارد و توجه او بامر ما عبادت است و نهان کردن راز ما جهاد در راه خداست- راوی گوید محمد بن سعید ناقل حدیث بمن گفت: این حدیث را با آب طلا بنویس که من

خوبتر از آن را ننوشتم.
(7) بیان: اندوه‌دار" یعنی اندیشمند در کار ما و طالب فرج ما یا غمنده از اینکه بما دسترسی ندارد ...
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 58
(1) توجه بامر ما" یعنی توجه بخروج قائم ما و سعی در اسباب خروج و دعاء برایش ...
نوشتن بطلا" یعنی بآب طلا و بسا که کنایه است از شدت اهتمام بدان و ارزشمندی آن، و احتمال حقیقت نوشتن با آب طلا هم دارد و منعی از آن نیست مگر در باره قرآن چنانچه در کتاب راجع بآن بیاید.
(2) 34- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: راستش خدا عز و جل مردمی را به فاش کردن راز سرزنش کرده در قول خدا (آیه 83- النساء) و چون آید آنها را خبری در باره امنیت یا ترس آن را فاش کنند" شما از فاش کردن پرهیز کنید.
(3) بیان: (پس از تفسیر لفظ اذاعه گوید) و چون آید بدانها خبری از امن یا خوف" بقول بیضاوی یعنی آنچه سبب امن است یا خوف آن را فاش کنند، این کار مسلمانان ناتوان بود که چون خبری از طرف دسته‌های مجاهد میرسید یا خود پیغمبر (ص) از وحی بآنها خبری از وعده پیروزی یا بیم از کافران میداد آن را پراکنده میکردند. و آن مفسده داشت و اگر آن خبر را به پیغمبر یا اولو الامر و کارگزاران خود بر میگرداندند یعنی بنظر آن حضرت و بزرگان اصحاب که بینا بودند بامور یا بنظر فرماندهان دانستند آن را بهر وجهی که باید آنان که استنباطگر بودند از میان مسلمانان یعنی چاره‌جوئی میکردند در باره آن بتجزیه و رای خودشان.
و بقولی مقصود اینست که شایعه‌سازیهای منافقان را می‌شنیدند و منتشر میکردند و بال مسلمانها میشد، و اگر در باره نشر آن برسول و اهل نظر مراجعه میکردند آنها می‌فهمیدند که مقصود منافقان چیست پایان کلام بیضاوی و در اخبار آمده که مقصود از اولو الامر ائمه (ع) میباشند، و بهر حال آیه دلالت دارد بنکوهش فاش کردن آنچه فاش کردنش مفسده دارد و ضرر دارد برای امامان یا مؤمنان و بسا فراگیرد فاش کردن برخی از علوم غامض و پیچیده را که عقل عموم مردم بدان نرسد.
(4) 35- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که هر که حدیث ما را فاش کند چون کسیست که حق ما را انکار کند، و بمعلی بن خنیس فرمود: فاش کن حدیث ما چون منکر ماست.
(5) بیان: دلالت دارد بر اینکه فاش‌کننده و منکر شریکند در بی‌ایمانی و بیزاری امام از آنها و یا کاری که ضرر رساند بامام و یا شیعه بلکه ضرر فاش کردن بیشتر است زیرا ضرر انکار تنها بخود منکر رسد ولی ضرر فاش کردن بفاش کن و بمعصوم و بمؤمنان همه رسد، و بسا که چنین

خطابی به معلی برای این بوده که در حفظ اسرار ناتوان بوده است و همان سبب کشتار او شد، (6) و بنقل کشی با سندی از مفضل است که روزی که معلی را کشتند نزد امام

صادق (ع) رفتم (1) و بآن حضرت گفتم: یا ابن رسول الله نبینی امروز چه مصیبت بزرگی به شیعه رسید؟ فرمود: آن چیست؟ گفتم: کشتن معلی بن خنیس، فرمود: خدا رحمت کند معلی را، من انتظارش را داشتم چون که سرما را فاش کرد و کسی که با ما اعلان جنگ دهد ضررش بر ما بزرگتر نباشد از آنکه راز ما را فاش کند، و هر که راز ما را بر نااهلش فاش کند از دنیا نرود تا سلاح او را بگزد یا بریسمان بمیرد (یعنی دارش زنند).
(2) 36- کافی: بسندش از امام ششم (ع) که هر کس حدیث ما را فاش کند خدا ایمانش ببرد.
(3) بیان یعنی لطفش را از او دریغ دارد و بایمان خود نپاید.
(4) 37- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که کسی که حدیث ما را فاش کند ما را بطور خطا نکشته بلکه بعمد کشته.
(5) بیان: گویا مقصود اینست که گناه قتل عمد دارد چنانچه در خبر دیگر است که چون کسی باشد که ما را کشته نه اینکه در حکم قتل عمد است در قصاص و احکام دیگر.
(6) 38- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که میفرمود: روز قیامت یک بنده خدا محشور شود و دستش بخونی آلوده نشده و باو باندازه یک خون شاخ حجامت یا بالاتر بحساب آرند و گویند این سهم تو است از خون فلانی، او میگوید: پروردگارا تو خود میدانی که جان مرا گرفتی و من خون کسی را نریختم، و خدا فرماید: آری فلان روایت را بدین مضمون شنیدی و آن را روایت کردی از او و زبان بزبان به فلان حاکم جبار رسید و بواسطه آن او را کشت و این سهمی است از خونش که بتو میرسد.
(7) بیان: (پس از تفسیر لفظ و اعراب جمله گوید) یکی از فضلاء بجای ندی با نون بدا با باء خوانده و آن تصحیف است.
(8) 39- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که این آیه را خواند (61 سوره البقره) این به سزای آنست که کافر شدند بآیات خدا و می‌کشتند پیغمبران را بناحق این بدانست که نافرمانی کردند و تجاوز مینمودند، فرمود: بخدا که بدست خود آنها را نکشتند، و آنها را با شمشیر خود نزدند ولی حدیث از آنها شنیدند و آن را فاش کردند و برای آن دستگیر شدند و کشته شدند، و این شد کشتن و تجاوز و گناه.
(9) بیان: (بعد از اعراب اول حدیث گوید) و این اشاره است بدان چه پیش از آنست از خواری و مستمندی و خشمگیر شدن.
بودند کافر بآیات خدا" یعنی به معجزه‌ها یا به کتابی که بآنها نازل شده بود.

(1) و می‌کشتند پیغمبران را" چون شعیا و یحیی و زکریا و دیگران. این برای این بود که نافرمان شدند" یعنی ادامه نافرمانی آنها را بکفر به آیات و کشتار پیغمبران کشید زیرا گناهان خرد بگناهان کبیره کشانند.
و اینکه فرمود: بخدا آنها را نکشتند چند توجیه دارد: 1- اینکه کشتار پیغمبران از یهود نبود بلکه از فرعونها بود ولی چون یهود بسبب فاش کردن اسرارشان سبب آن بودند کشتن بآنها وابسته شد. 2- اینکه خدا آن را بهمه یهود بسته یا پدران طرف خطاب و کار همه نبوده بلکه کار بعضی بوده و بهمه بسته شده و اینکه آنان را نکشتند یعنی همه یهود 3- اینکه مقصود از این حدیث خبر کشنده‌ها باشد و یهود چه بسا که مقصود از ناحق بودن یعنی سبب ناحق بوده و آن ذکر احادیث آنها در جای نامناسب و اینکه فرمود: این برای اینست که گناه کردند می‌شود مقصود این کشتن باشد و یا نسبتش بدانها برای نافرمانی و تجاوز بترک تقیه چنانچه فرمود: این فاش کردن حدیث شد کشتن و تجاوز و گناه و این تفسیر بهتر با آیه سازگار است از تفسیر دیگران.
(2) 40- کافی: بسندش از امام ششم (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل" و میکشتند پیغمبران را بناحق" فرمود: بخدا آنان را با شمشیر خود نکشتند ولی رازشان را فاش کردند و بر سر آن کشته شدند.
(3) بیان: موافق مضمون خبر پییش است ولی این آیه در سوره آل عمران است (112) و آن آیه پیش در سوره البقره است.
(4) 41- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که هر که فاش کند بر ما چیزی از امامت ما را چون کسی است که ما را بعمد کشته نه بخطا.
(5) بیان: و بخطا نکشته یا تاکید است یا برای احتراز از شبه عمد که عمد است از جهتی و خطا از جهت دیگر.
(6) 42- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: فاش کن راز در شک است و آنکه بنا اهلش گوید کافر است و هر که برشته محکم چسبید نجات یابنده است، راوی گوید: گفتم آن چیست؟ فرمود: تسلیم.
(7) بیان: فاش کن راز شاک است گویا مقصود گفتن آنست به شیعه‌ای که مورد اعتماد نباشد و معنی شاک اینکه یقین ندارد زیرا کسی که دارد امام (ع) را در هیچ مورد مخالفت نکند و احتیاط کند در اینکه باو زیانی نرسد، یا مقصود اینست که چون در باره آن تردید دارد آن را پر بازگو میکند، و می‌شود آن را توجیه کرد باسراری که عقول عموم پذیرا نیست و

آنچه آید حمل کرد بگفتار مخالف عامه، (1) و بقولی یکی فاش کردن راز است نزد کسی که حالش معلوم نیست و دومی نزد کسی که میداند مخالف است (آنگاه فرمود) رشته محکم تسلیم بامام است در هر چه گوید

چه عقول عمومی بپذیرد یا نه و هم در آنچه موافق عامه باشد یا مخالف و اطاعت کردن ائمه است در رعایت تقیه و رازداری و امور دیگر.
(2) 43- کافی: بسندش تا امام صادق (ع) که فرمود: خدا برای دین دو دولت ساخته، دولت آدم که دولت خداست و دولت ابلیس، و چون خواهد آشکارا پرستیده شود دولت آدم باشد، و چون خواهد نهانی پرستیده شود دولت ابلیس آید، و آنکه فاش کند آنچه را خدا خواسته نهان ماند از دین جهیده است.
(3) بیان: بقولی مقصود از دین عبادت است و ظهور دولت عبارت از حکومتی است که عادل باشد یا جائر و دولت آدم دولت حق آشکار و مسلط است چنانی که در زمان آدم (ع) بود که بر شیطان غلبه کرد و حق را آشکار کرد، و هر دولت حق مسلط آشکار دولت آدم است و آن حکومت خداپسند است باو چون خدا اصلاح بندگان را در پرستش آشکار خود داند وسیله ساز دولت حق گردد چون دولت آدم، و چون صلاح را در پرستش خود پنهانی داند و با تقیه آنان را بخود وانهد تا دنیاپرست شوند و باطل بر حق چیره گردد و هر که حق را در دولت باطل آشکار کند و تقیه نکند قضای خدا را نپسندد و امر او را مخالفت کرده و مصلحت خدا را که برای بندگانش برگزید ضایع کند و از دین بدر باشد یا از عبادت درست بدر باشد (و بعد از شرح لغت مارق گوید): و خوارج را مارقین گفتند برای اینکه از دین بدر شدند.
(4) 44- کافی: بسندش از امام ششم که هر کس روزش با فاش کردن راز ما گشاید خدا بر او مسلط کند سوزش آهن یا تنگی زندانها را (5) بیان: روز گشودن را مثل آورده یا اینکه شدیدتر است، یا کنایه از تعمد است در برابر غفلت و سهو و بسا که بمعنی یاری خواستن باشد چنانچه در قول خدای تعالی (آیه 89 سوره البقره) و از این پیش یاری خواه بودند در برابر کفار" و فرموده (19 سوره الانفال) اگر فتح خواستید که البته برای شما فتح آمد" یعنی اظهار فتح و پیروزی کند در برابر مخالفان بذکر رازها که ائمه برای تسلیت و دلداری شیعه گفتند چون انقراض دولت بنی امیه یا بنی عباس در فلان وقت و مقصود اینست که در سراسر روز چنین افشاءگری کند و سوزش آهن درد و سختی از شمشیر و مانند آنست تا گوید: در نهایه گفته: در حدیث علی (ع) است که بفاطمه (ع) فرمود: کاش نزد پیغمبر (ص) می‌رفتی و از او خدمتکاری

میخواستی تا سوزش کارهایت را از تو دور کند یعنی رنج و سختی خدمت خانه را که سوزش کنایه از این دو تا است (و در تفسیر لفظ بیانی دارد و شاهدی هم آورده).
(1)

باب چهل و ششم در احتراز از جاهای تهمت آور و همنشینی با متهم.

: (2) 1- خصال: بسندش تا سفیان ثوری که امام صادق (ع) بمن فرمود: پسر جانم هر کسی یار بد گیرد سالم نمانده و هر که بجای بدنام رود متهم گردد، و هر کس زبان خود را نگاه ندارد پشیمانی کشد.
(3) 2- امالی طوسی: در ضمن وصیت امیر مؤمنان (ع) در هنگام وفاتش آمده که بپرهیز از جاهای تهمت آور و از مجالس بدنام، زیرا یار بد همنشین خود را فریب دهد.
(4) 3- معانی الاخبار بسندش تا پیغمبر (ص) که سزاوارتر تهمت آنکه با متهمان نشیند.
امالی صدوق: بسندی مانندش را آورده.
(5) 4- همان: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که هر که در موقف تهمت ایستد سرزنش نکند آنکه باو بدبین شود.
(6) 5- همان: بسندش تا امام صادق (ع) هر که بجائی تهمت خیز درآید و متهم شود، جز خود را سرزنش نکند.
(7) 6- صحیفه الرضا: نزدیک بهمین مضمون را از علی (ع) آورده (8) 7- سرائر: بسندش تا امام ششم (ع) که پرهیز کنید از جاهای تهمت آور، و کسی از شماها با مادرش در سر راه نایستد چون همه کس آن مادر را نشناسد.
(9) 8- نهج البلاغه: نزدیک بمضمون حدیث شماره 5 را آورده.
(10)

باب چهل و هفتم لزوم وفاء بوعده و تعهد و نکوهش مخالفت با آنها

(11) 1- البقره: (آیه 100) آیا هر زمانی عهدی بستند گروهی از آنان آن را گسستند بلکه بیشترشان ایمان ندارند (آیه 117) (12) آنها که بعهد خود وفا کنند چون عهدی بندند.
(13) 2- اسری (آیه 26) و وفا کنید به عهد که راستی عهد مسئولیت دارد.
(14) 3- مریم (آیه 52) و یاد کن در کتاب اسماعیل را که او درست وعده بود.
(15) 4- المؤمنون (آیه 8) و آنان که امانات و عهد خود را رعایت‌کننده‌اند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 63
(1) 5- الصف (آیه 2) ایا کسانی که گرویدید چرا بگوئید آنچه را عمل نکنید. 3-
دشمنی گرانی دارد نزد خدا که بگوئید آنچه نکنید.
(2) 6 المعارج (آیه 32) و آنان که بامانت خود و عهد خود رعایت‌کننده‌اند.

: (3) 1- خصال: بسندش تا ابی مالک که بامام چهارم (ع) گفتم: از کل شرایع دین بمن خبر ده، فرمود: گفتار درست حکم عادلانه و وفاء به پیمان.
(4) 2- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: سه است که کسی در آنها عذری ندارد، رد امانت به نیک و بد وفاء بعهد و پیمان برای نیک و بد، و احسان بوالدین نیک باشند یا بد.
(5) 3- همان: بسندش تا امام ششم (ع) (مضمون روایت پیش را با تقدیم جمله سوم آورده.
(6) 4- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: هر که با مردم معامله کند و ستمشان نکند، و حدیث گوید و دروغشان نگوید، و وعده‌شان دهد و خلف نکند او از آنها است که مردانگیش کامل است، و عدالتش روشن و برادری با او لازم و غیبت او حرام.
عیون: با سه سند مانندش را آورده.
در صحیفه الرضا مانندش آمده.
(7) 5- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) (مضمون حدیث پیش را با اندک اختلافی که در معنی کم ندارد آورده).
(8) 6- همان: بسندش تا امام چهارم (ع) که فرمود: هر که چهار تا دارد اسلامش کامل است، و گناهانش زائل، و ملاقات کند پروردگارش عز و جل را و از او راضی است: کسی که برای خدا عز و جل وفا کند بهر چه برای مردم بر خود تعهد کرده، و با مردم زبان راستگو دارد، و از انجام هر چه نزد خدا عز و جل و نزد مردم زشت است شرم کند و با خاندانش خوشخو باشد.
محاسن: بسندش مانندش را آورده.
(9) 7- خصال: بسندش تا امام باقر (ع) که عقوبت چهار کس زودتر باشد: مردیکه باو خوبی کردی و در عوض بتو بدی کند، و مردیکه باو ستم نکردی و او بتو ستم کند، و مردی که با او پیمانی بامری بسته‌ای، و تو باو وفا کنی و او پیمان‌شکنی کند و مردیکه با خویشانش صله کند و آنها از او قطع رحم کنند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 64
(1) 8- همان: در سفارش پیغمبر (ص) بعلی مانندش آمده و در آخرش افزوده که آن حضرت فرمود: ای علی هر که تنگ خلق باشد آسایش از او بکوچد.
(2) همان: بسندش تا پیغمبر (ص) که فرمود: هر که چهار تا را دارد منافق است و اگر یکی را دارد یک خصلت از نفاق در اوست آن را وانهد: کسی

که حدیث کند بدروغ، و چون وعده دهد خلف کند، و چون پیمان بندد بگسلد، و چون خصومت ورزد نابکاری کند.
(3) گویم: برخی اخبار در باره وفا و برخی در باب کلیات مکارم گذشته (4) و در آن گذشت بسندی از پیغمبر (ص) که فرمود: شش چیز را از من بپذیرید تا بهشت را برای شما قبول کنم، چون حدیث کنید دروغ نگوئید، و چون وعده دهید تخلف نکنید، و چون سپرده پذیرید خیانت نکنید، و دیده فرو کشید، و فروج را حفظ کنید، و دست و زبان خود را باز دارید، (5) و از امیر المؤمنین (ع) در آن گذشت که وفاء پیمانه است (برای سنجش خوبی مردم مترجم).
(6) 10- علل: بسندش تا امام رضا (ع) که به جعفری فرمود: میدانی چرا اسماعیل صادق الوعد نامیده شد؟ گوید: گفتم: نه، فرمود: بمردی وعده داد و یک سال چشم براه او نشست.
(7) 11- امالی طوسی: بسندش تا امیر المؤمنین (ع) که وفا کنید بعهد هر کس با او پیمان بستید- تا آخر خبر.
(8) 12- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود نزدیکتر شما بمن در فردا آنکه راستگوتر است، و امانت پردازتر، و وفادارتر به عهد خود، و خوشخوتر، و بمردم نزدیکتر.
(9) 13- علل: بسندش تا امام ششم (ع) که رسول خدا با مردی بر روی سنگی وعده گذاشت و فرمود: من در اینجا هستم تا بیائی فرمود: خورشید بر آن حضرت سخت تابید و یارانش گفتند یا رسول الله کاش بسایه جابجا میشدی فرمود: من در اینجا با او وعده کردم و اگر نیامد او است که جدائی کرده.
مکارم الاخلاق: از امام ششم (ع) مانندش را آورده.
(10) 14- قصص الأنبیاء: بسندش تا امام ششم (ع) که اسماعیل پیغمبر خدا با مردی در گوشه بیابان وعده کرد و یک سال در آنجا انتظار کشید و مردم مکه جویایش بودند و نمیدانستند کجا است؟ تا مردی باو برخورد و گفت: ای پیغمبر خدا ناتوان و هلاک شدیم پس از تو فرمود: بخدا اگر نیامدی کار بمحشر کشیدی و خدا فرو فرستاد (55- سوره مریم) و یاد کن در کتاب اسماعیل را که او صادق الوعد بود.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 65
گویم: با سند دیگری در کتاب نبوت گذشت.
(1) 15- تفسیر عیاشی: بسندش از عبد الله بن سنان که از امام ششم (ع) پرسیدم از قول خدا (آیه 1 سوره المائده) ایا آنانی که گرویدید وفا کنید به عقود" فرمود مقصود عهدها است.
(2) 16- مجالس مفید: بسندش تا عیسی بن عمر که مردی از ابو عمرو بن علاء حاجتی خواست و او بوی وعده داد و انجامش برای عمرو فراهم

نشد و آن مرد بعد از آن باو برخورد و از او گله کرد و ابو عمرو باو گفت کدام ما سزاوارتریم بغم خوردن، من یا تو؟ آن مرد گفت:
من، ابو عمرو گفت: نه بخدا بلکه من، گفتش چطور؟ گفت: چون من بتو وعده دادم و تو بوعده شاد بودی، و من هم در فکر انجام وعده بودم، تو شب را شاد و خوش گذراندی و من در اندیشه و غم، و قضا مانع انجام وعده شد و تو بمن برخوردی که خوارم کنی و من بتو بر خوردم که بزرگواری.
(3) 17- کشف الغمه: بسندی تا رسول خدا (ص) که میفرمود: وعده مؤمن نذریست که کفاره ندارد.
(4) 18- از کتاب قضاء الحقوق صوری که رسول خدا (ص) فرمود: وعده مؤمن در حکم تعهد پرداخت است، وادار کند بوفاکردن بوعده‌ها و انجام آنها مقصودش اینست که چون مؤمن وعده دهد اعتماد بدان بمانند آنست بدست آورده است و فرمود: مؤمنان پابند شرط و قرارداد خود باشند.
(5) 19- قصص الأنبیاء: بسندی تا عمار که من چند گوسفند خاندانم را می‌چراندم و محمد نیز می‌چراند گفتم: ای محمد میخواهی گله را در وادی فج بچرا بریم که چون بستانی میدرخشد؟ گفت: آری، فردا بدان جا رفتم و محمد پیش از من بدان جا رسیده بود و ایستاده بود و گوسفندانش را از آن بستان جلو میگرفت، و گفت چون با تو وعده کرده بودم نخواستم پیش از تو بچرانم.
(6) 20- نوادر راوندی: بسندی تا رسول خدا (ص) که دین ندارد کسی که وفاء بعهد ندارد.
(7) 21- نهج البلاغه در سفارش خود با شتر: پرهیز کن که در احسانت با زیردستان به آنها منت‌گذاری، یا کارت را بیشتر بحساب آنها گذاری، یا بآنها وعده بدهی تخلف کنی زیرا منت نهادن احسان را نابود کند، و بیشتر بحساب نهادن نور حق را ببرد، و خلف وعده مایه دشمنی است پیش خدا و خلق، خدا سبحانه فرموده (2- الصف) چه دشمنی

بزرگی است اینکه بگوئید آنچه عمل نکنید، (1) و فرمود: وفاداری با عهدشکنان نزد خدا عهدشکنی باشد، و عهدشکنی با آنان پیش خدا وفاداری است.
(2) و در خطبه‌ای فرمود: وفاء همزاد راستگوئیست و سپری ندانم که نگهدارتر از آن باشد و کسی که دانسته عهد شکند چگونه تواند بازگشت، ما بزمانی گرفتار شدیم که بیشتر مردمش عهدشکنی را زیرکی بحساب آرند و نادانها آنها را چاره جو بشمار گیرند، چه باشد براشان؟
خدا بکشدشان، بسا که که شخص پر تحرک و پر تلاش راه حیله را میداند و امر و نهی خدا او را از آن باز میدارد، آن را با قدرت بر آن بطور چشمگیر

وامینهد، و کسی که در دین بیباک است از آن فرصت‌طلبی میکند.
(3) 22- مشکاة الانوار از امام رضا (ع) ما خاندانی باشیم که آنچه وعده دهیم بر خود وام شماریم چنان که رسول خدا (ص) عمل میکرد و پیغمبر (ص) فرموده (مضمون دنباله شماره 9 را که گذشت با اندک تغییری در لفظ آورده است).
(4)

باب چهل و هشتم در باره مشورت و پذیرش آن، و کسی که سزد با او مشورت کرد، و خیرخواهی مشورتخواه و نهی از خود رای بودن

(5) 1- آل عمران (آیه 159) و مشورت کن با آنها در کار و چون عزم کردی بر خدا توکل کن که خدا دوست دارد اهل توکل را.
(6) 2- حمعسق (آیه 36) و آنچه نزد خداست بهتر و پاینده‌تر است برای آنان که گرویدند و بر پروردگارشان توکل کردند- تا فرماید- و کارشان در میانشان بمشورت باشد.

(7) 1- عیون: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که خود را در خطر اندازد کسی که برأی خود بی‌نیازی کند.
(8) 2- خصال: بسندش از امام صادق (ع) فرمود هرگز کم تجربه و خود رأی طمع در ریاست نکند.
(9) 3- معانی الاخبار: بسندش تا امام صادق (ع) که سه چیز پشت شکنند: آنکه کارش را بیش شمارد و گناهانش را فراموش دارد و خود رأی باشد.
(10) 4- امالی صدوق: بسندش تا امیر المؤمنین (ع) فرمود: در حدیث خود مشورت کن با کسانی که می‌ترسند از خدا، و برادران را باندازه تقواشان دوست دار، و پرهیز کنید از
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 67
زنان بدو بر حذر باشید از نیکان آنها، و اگر شما را بکار خیر هم وادارند با آنها مخالفت کنید تا در کار بد در شما طمع نبرند.
(1) 5- خصال: امام صادق (ع) به سفیان ثوری سفارش کرد، در کار خود با کسانی مشورت کن که از خدا عز و جل میترسند.
(2) 6- همان: در سفارشهای پیغمبر (ص) بعلی (ع) است که بر زنان جمعه و جماعت نباشد- تا فرمود- و با آنان مشورت نشود و در باب احکام مخصوص زنان بسند دیگر از امام باقر (ع) بیاید.
(3) 7- عیون: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود مردمی را انجمن مشورتی نباشد و در آن شریک گردد کسی که نامش محمد یا حامد یا محمود یا احمد است خبر خوبی داشته باشند.
صحیفه الرضا: بسندی مانندش را آورده.
(4) 8- عیون: بسندش تا امیر المؤمنین (ع) که هر کس دغلی کند با مسلمانان در مشورتی البته که من از او بیزارم.
(5) 9- علل: بسندش تا عمار ساباطی که امام ششم (ع) بمن فرمود: ای عمار اگر خواهی نعمت بتو تمام باشد و مردانگی تو بکمال رسد، و زندگی تو به گردد با بنده و رذل در کارت مشورت مکن زیرا اگر امینشان کنی بتو خیانت ورزند، و اگر حدیثت گویند دروغ باشد، و اگر دچار نکبت شوی بتو کمک نکنند و اگر یک وعده‌ای بتو دهند بتو راستی نکنند.
(6) 10- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: بحق قیام کن و بدان چه از دستت رفته رو مکن، و از آنچه سودت ندارد کناره کن، و از دشمنت دور شو و از دوستت از هر مردمی باشد در حذر باش جز که امین باشد و امین آنکه از خدا بترسد، با بدکار یار مشو و او را به رازت آگاه مکن، و امانت باو مسپار، و در کارهایت با کسانی که از پروردگارشان

میترسند مشورت کن.
(7) 11- همان: بسندش تا گوید رسول خدا (ص) فرمود: ای علی با ترسو مشورت مکن که راه کار را بر تو تنگ سازد با بخیل مشورت مکن که تو را از هدفت کوتاه دارد، با آزمند مشورت مکن که بدتر دو اقدام را برایت جلوه دهد ای علی ترس و بخل و آز یک نوع غریزه‌اند که جامع آنها بدگمانی است.
(8) 12- امالی طوسی: در آنچه در نامه امیر المؤمنین به محمد بن ابی بکر بود اینکه خیرخواه کسی باش که با تو مشورت کند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 68
(1) 13- همان: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که رسول خدا (ص) مرا به یمن فرستاد بمن سفارش میکرد ای علی کسی که خبر جوید حیران نشود، و آنکه مشورت کند پشیمان نگردد، ای علی شب رو باش که زمین در شب کوتاه گردد نه در روز ای علی بامداد را بنام خدا بگشا که خدای تعالی برکت داده بامتم در بامداد آنها.
(2) 14- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که از خردمند راه حق جوئید و او را نافرمانی نکنید که پشیمان شوید.
(3) 15- در حدیث اربعماه علی (ع) فرمود: سقوط نکند کسی که مشورت کند.
(4) 16- محاسن: با سندی گوید برسول خدا گفته شد: دوراندیشی چیست؟ فرمود:
مشورت با صاحب‌نظران و پیروی آنان.
(5) 17- همان: بسندش تا امام ششم که در وصیت رسول خدا (ص) بعلی بود که پشتیبانی محکمتر از مشورت و نه عقلی چون تدبیر.
(6) 18- همان: بسندش تا امام باقر (ع) که در تورات چهار سطر است: هر که مشورت نکند پشیمان شود، فقر بزرگترین مرگ است، و چنان که جزا دهی جزا بینی، و هر که پادشاه شود خودخواه گردد.
(7) 19- همان: بسندش تا امام ششم که مشورت کن در کارت با کسانی که از پروردگارشان میترسند.
(8) 20- بسندش تا امام ششم (ع) که کسی از مشورت کردن هلاک نشود.
(9) 21- همان: بسندش تا علی (ع) که در سخن خود فرمود: در گفتار خود با کسانی مشورت کن که از خدا میترسند.
(10) 22- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که مردی آمد نزد امیر المؤمنین (ع) و گفت:
آمدم با تو مشورت کنم، راستش حسن و حسین و عبد الله بن جعفر آمدند و دخترم را خواستگاری کردند، امیر مؤمنان فرمود مستشار باید امین باشد

اما حسن بسیار طلاق میدهد ولی او را بحسین بده که برای دخترت بهتر است.
(11) 23- همان: بسندی از معمر بن خلاد که یک بنده از امام رضا (ع) مرد بنام سعد، و بمن فرمود نظر بده در باره کسی که فضیلت و امانتی دارد، گفتم: من بشما نظر بدهم؟ و خشمگینانه بمن فرمود: رسول خدا (ص) هم با اصحاب خود مشورت میکرد و سپس به آنچه خدا میخواست تصمیم میگرفت.
(12) 24- همان: بسندش از فضیل که یک بار امام ششم (ع) در امری با من مشورت کرد و گفتم

اصلحک الله مانند منی به تو رأی و نظر بدهم؟ فرمود: آری چون با تو مشورت کنم.
(1) 25- همان: بسندش تا حسن بن جهم که ما در حضور امام رضا (ع) بودیم و نام پدرش را بردیم فرمود عقلش را با عقل دیگران چگونه نتوان شمرد ولی با این حال بسا که با یکی از برده‌های سیاه خود مشورت میکرد و بآن حضرت گفته شد: تو با مانند این سیاه مشورت کنی؟ فرمود: اگر خدا تبارک و تعالی خواهد زبانش بصلاح گشاید، فرمود: بسا که بآن حضرت نظری میدادند و آن را بکار می‌بست در باره مزرعه و بستان.
(2) 26- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: با مرد خردمند پارسا مشورت کن که او جز به خیر نظر ندهد، و مبادا خلاف آن کنی زیرا مخالفت با پارسای خردمند تباهی در دین و دنیا است.
(3) 27- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: مشورت با خردمند خیرخواه رشد و میمنت و توفیق از خداست و بپرهیز از اینکه با گفته خردمند خیرخواه مخالفت کنی که هلاکت در آنست.
(4) 28- همان: بسندش تا امام ششم که فرمود: چه مانع است برای شما که چون گرفتاری طاقت فرسا بشما رو آورد که مشورت کند با خردمند دیندار و پارسا مشورت کند، سپس آن حضرت فرمود: آگاه باش که چون این کار کند خدایش وانهد بلکه بالا برد و بکارهای خوب و خدا پسند رساند.
(5) 29- همان: بسندش تا امام ششم (ع) هر که مشورت کند با برادرش و وی با رأی پاک خیرخواهش نگردد خدا عز و جل رأی او را ببرد (یعنی خردش را کور کند مترجم).
(6) 30- همان: بسندش از امام ششم (ع) که مشورت نشاید مگر با شرائط آن و هر که آنها را بداند خوب است و گر نه زیانش بر مشورتخواه بیش از سودش باشد، یکم اینکه طرف مشورت خردمند باشد دوم اینکه آزاد و دیندار باشد. سوم اینکه یار و برادر باشد، چهارم اینکه رازت را باو بگوئی که چون خودت آن را بداند و آن را نهان دارد، زیرا چون خردمند

باشد از مشورتش سود بری و چون آزاد و دیندار باشد در خیرخواهی تو بکوشد، و چون یار و برادر راز تو را که بر آن آگاه شده نهان دارد، و اگر چون خودت برازت آگاه شود مشورت بکمال انجام گیرد.
(7) 31- همان: بسندش تا امام باقر (ع) بدنبال کسی باش که تو را بگریاند و خیرخواهت باشد نه کسی که تو را بخنداند و با تو دغلی کند و البته که همه نزد خدا بروید و بدانید.
(8) 32- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که مؤمن از یک خصلت بی‌نیاز نباشد که سه

شرط دارد: توفیق از خدا عز و جل، و پند دهی از خودش، و پذیرش از ناصحش.
(1) 33- مصباح الشریعه: امام صادق (ع) فرمود: در امور خود که لازمه دینداریست با کسی مشورت کن که پنج خصلت دارد عقل و بردباری و تجربه و خیرخواهی و تقوی، و اگر نیابی او را این پنج را بکار گیرد تصمیم بگیر و بخدا توکل کن که تو را به راه درست بکشاند، و اگر در باره کار دنیا است که بدین مربوط نیست آن را انجام بده و فکرش نباش که به زندگی مبارک و طاعت خوشمزه برسی، و با مشورت دانش بدست آید، و خردمند آنکه از آن دانش تازه‌ای بدست آرد، و از آن مراد طلبد، و نمونه مشورت با اهلش مانند اندیشه در خلق آسمانها و زمین و نابود شدن آنهاست با اینکه از نظر آدمی نهان باشند زیرا هر چه در باره آنها بیشتر اندیشد در دریای شناخت غوطه‌ور شود، و مایه اعتبار و یقین باشد، و مشورت مکن با کسی که عقلت او را باور ندارد و گرچه به عقل و ورع شهرت دارد، و چون با کسی که او را عاقل دانی مشورت کردی با نظر او مخالفت مکن و گرچه دلخواه تو نباشد، زیرا نفس از قبول حق چموشی کند و خیرخواهان بخلاف آن باشند.
(2) 34- تفسیر عیاشی: بسندش از علی بن مهزیار که امام دهم (ع) بمن نوشت از فلانی بخواه که نظری بمن بدهد، و پیش خود خیرخواهی کند، چون میداند در شهر او چه توان کرد، و با سلاطین چه معامله توان داشت. زیرا مشورت مبارک است و خدا به پیغمبرش در قرآن مجید فرمود: گذشت کن از آنها و آمرزش خواه براشان و در کار با آنها مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن که خدا دوست دارد اهل توکل را" و اگر آنچه او نظر دهد جائز است من نظر او را تصویب کنم و اگر نه امید دارم او را براه روشنی وادارم ان شاء الله و مشورت کن با آنها در امر یعنی خیرخواهی کن.
(3) 35- همان: بسندی از امیر مؤمنان (ع) که هر که مشورت نکند پشیمان شود.

(4) 36- بخط شیخ محمد بن علی جباعی یافتم که بسندی تا رسول خدا آورده که فرمود:
هر که با برادر مؤمنش مشورت کند و وی رای درست باو ندهد خدا عقلش را بگیرد.
(5) 37- الدره الباهره: امام صادق (ع) فرمود: نخست مشورت ده نباش، و از رای نسنجیده پرهیز کن، و از سخن گوئی بی‌فکر دوری کن و بخود رای نظر نده و نه بمردم زبون و دون و کم خرد و نه بر دمدمی، و نه به لجباز، و از خدا بترس که با دلخواه مشورتخواه موافقت کنی که آن نامردیست، و بد شنویدن از او خیانت است.
(6) و امام هفتم (ع) فرمود: هر که در کار خود مشورت کند اگر درست درآید ستایشگری دارد و اگر نادرست درآید عذر پذیری دارد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 71
(1) 38- نهج البلاغه: امیر مؤمنان (ع) فرمود: پشتیبانی چون مشورت کردن نباشد، (2) و فرمود: همیاری کردنی چون هم شوری نیست، (3) و فرمود: هر که خود رای باشد نابود است و هر که با مردان مشورت کند شریک عقل آنها گردد، (4) و فرمود (ع): هر کس آراء گونه گونه را شناخت جای خطا را شناسد، (5) و فرمود: لجبازی رای برانداز است، (6) و فرمود (ع): مشورت خواهی خود هدایت است و در خطر است کسی که خود رای باشد، (7) و فرمود (ع) مخالفت کردن رای را ویران کند، (8) و فرمود (ع): چون پاسخها رو در رو شوند، راه درست نهان گردد، (9) و فرمود (ع): هر که بچند راه گونه گونه اشاره کند راه چاره را از دست بدهد.
(10) 39- کنز کراچکی: امیر مؤمنان فرمود: کسی که خود رای باشد رای ندارد، (11) و فرمود هر کس با خردمندان مشورت کند براه درست رهنمون شود، (12) و باندرز رسد از هر که پذیرا باشد، (13) و فرمود: رای پیر را دوستتر دارم از چاره‌جوئی و تلاش جوانان، (14) و فرمود (ع): بسا با اطمینانی که شرمنده شود، (15) و فرمود (ع): لجبازی رای برانداز است.
(16) 40- عده الداعی: از پیغمبر (ص) که فرمود: صدقه دهید به برادرتان دانشی که او را رهنما باشد و نظری که او را تقویت کند.
(17) 41- اعلام الدین: پیغمبر (ص) فرمود: دوراندیشی آنست که با صاحب نظری مشورت کنی و از او فرمانبری (18) و فرمود (ص): چون خردمند خیرخواه بتو نظری داد بپذیر و بپرهیز از مخالفت آنها که هلاکت دارد، (19) و امام (ع) فرمود: خودرای بر لغزشگاه ایستاده (20) فرمود (ع): نظر بخود رای نده.
(21)

باب چهل و نهم بخود توانگر و بی‌نیاز از مردم و بی‌طمع بآنها

(22) 1- امالی صدوق: از امام صادق (ع) بنقل از یک حکیم: توانگر به خود بی‌نیازتر است از دریا.
(23) 2- همان: جبرئیل نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت: ای محمد زنده باش تا هر چه خواهی که خواهی مرد، دوست دار هر که را خواهی که از او جدا خواهی شد، هر چه خواهی بکن که سزایش بینی، و بدان که شرف مرد شب‌زنده‌داریست، و عزت او بی‌نیازی از مردم.
(24) گویم: ما آن را با سند در ابواب مواعظ آوردیم.
(25) 3- معانی الاخبار: بسندش تا امیر المؤمنین (ع) که میفرمود: در دلت هم فقیر بمردم باش و هم بی‌نیاز آنان، فقر تو بدانها در شیرین زبانی و خوشروئی باشد، و بی‌نیاز
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 72
از آنها در آبرو داری و عزت نگهداری خود باشد.
(1) 4- تفسیر قمی: بسندش تا امام ششم (ع) که چون این آیه نازل شد (88 سوره الحجر) چشم بدوز بدان چه بهره دادیم به جمعی از آنها، و عم آنها را مخور و فروتن باش در برابر مؤمنان" رسول خدا (ص) فرمود: هر که دلش آرام نشود بدلجوئی خداوند از اندوه خوردن و بدنیا افسوس دلش پاره پاره شود، و هر کس چشم بمال و حال دیگری دوزد اندوهش بیش باشد و خشمش درمان نشود و هر کسی معتقد است خدا بدو نعمتی نداده جز خوراک و جامه عملش کوتاه و عذابش نزدیک است، و هر که صبح کند در غم دنیا بر خدا خشمناک است، و هر که از آسیبی که باو رسیده شکوه کند همانا از پروردگارش شکوه دارد، و هر که از این امت که قرآن را خوانده بدوزخ رود از آنهاست که آیات خدا را بمسخره گرفتند، و هر که در برابر توانگری فروتنی کند برای درخواست آنچه او دارد دو سوم دینش از دست رفته، سپس فرمود: شتاب مکن، بسا که مردی از مرد دیگر نرمش و خوشرفتاری بیند و او را محترم شمارد و بسا که احترامش باو واجب باشد ولی اگر عملش برای خدا باشد یا بخواهد او را از آنچه دارد فریب دهد.
(2) 5- امالی صدوق: بسندش تا پیغمبر (ص) که فرمود: بهترین بی‌نیازی توانگری به خویش است.
(3) 6- همان: بسندش تا امام صادق (ع) که میفرمود: سه چیز افتخار مؤمن و زیور او است در دنیا و دیگر سرا نماز در آخر شب، و ناامیدی از آنچه مردم دارند، و ولایت امام از آل محمد (ص).
(4) گویم: برخی اخبار هم در باب کلیات مکارم گذشت.

(5) 7- امالی طوسی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر گاه یکی از شما خواهد از خدا چیزی خواهش نکند جز که باو بدهد باید از همه مردم طمع نورزد و جز بدان چه خدا دارد امید نبندد، و چون خدا عز و جل از دلش چنین داند چیزی از او نخواهد جز که باو بدهد آگاه که از خود بازرسی کنید پیش از آنکه بازرسی شوید که در قیامت پنجاه ایست است که هر کدام بمانند هزار سال است در شمار سال نزد شما، سپس این آیه را خواند (4- المعارج) در روزی که اندازه‌اش پنجاه هزار سال است.
(6) 8- همان: بسندش از امیر مؤمنان (ع) فرمود: ابو ایوب خالد بن زید آمد نزد رسول خدا (ص) و گفت: یا رسول الله بمن سفارشی کن و کوتاه کن شاید بیادم بماند، فرمود:
تو را به پنج چیز سفارش کنم، بنومیدی از آنچه مردم دارند که این بی‌نیازیست

و بپرهیز از طمع که آن فقریست روبرو، و نمازگزار که گویا با نماز بدرود میکنی (یعنی تا نماز دیگر نمی‌مانی) و بپرهیز از آنچه بایدت از آن پوزش خواهی و بخواه برای برادرت آنچه برای خودخواهی.
(1) 9- خصال: از امیر مؤمنان (ع): که بخششی کن بر هر که خواهی تا سرور او باشی، و نیاز بر بهر که خواهی تا اسیرش گردی، و بی‌نیاز باش از هر که خواهی تا مانندش باشی.
(2) 10- همان: بسندش تا آنکه کسی به پیغمبر (ص) گفت: بمن چیزی بیاموز که چون انجام دهم خدای آسمانم دوست دارد و هم مردم در روی زمین، فرمود: دلبند بدان چه نزد خداست تا خدایت دوست دارد، و روگردان از آنچه مردم دارند تا دوستت بدارند.
(3) 11- فقه الرضا: روایت داریم که کسی آمد نزد پیغمبر تا پرسشی کند و شنیدش میفرمود: هر که از ما بخواهد باو بدهیم، و هر که بی‌نیازی پیشه کند خدایش بی‌نیاز کند و بی‌پرسش از آن حضرت برگشت، باز نزد آن حضرت آمد و همان گفته را از او شنید و بی‌پرسش برگشت، تا سه بار چنین کرد، و روز سوم رفت و تیشه‌ای بعاریت گرفت و بالای کوه رفت و هیزم گرد آورد و به بازار برد و فروخت به نیم صاع جو (یک کیلو و نیم تقریبا) و خودش با عیالش خوردند. و این کار را ادامه داد تا توانست تبر بخرد، سپس دو شتر جوان و یک برده هم خرید و توانگر شد و نزد پیغمبر (ص) رفت و بآن حضرت گزارش داد و فرمودش آیا نگفتیم: هر که از ما خواهشی کند باو بدهیم و اگر بی‌نیازی کند خدایش توانگر کند.
(4) و روایت دارم از عالم (ع) که فرمود: ناامیدی از آنچه مردم دارند عزت دین او و مردانگی خود او و شرف دنیای او است و در چشم مردمش بزرگ کند، و در خاندانش والا شود، و نزد عیالش آبرومند گردد، و او

توانگرتر مردم باشد پیش خودش و مردم دیگر همه.
(5) و روایت دارم که: شرف مؤمن شب‌زنده‌داریست و عزتش بی‌نیازی از مردم.
(6) و روایت دارم که ذات آدمی خرد او است، و عزتش دین او، و مردانگیش آنجا که مرد باشد، و مردم تا برسند بآدم یک نواخت و برابرند و خود آدم از خاک است.
(7) و روایت دارم که بی‌طمعی توانگریست و طمع فقر رو در رو، (8) و روایت است که هر که نداری خود را بمردم نشان دهد خود را رسوا کرده
(9) و روایت دارم از عالم (ع) که فرمود: دین خود را با بی‌نیازی نیرو دهید به درخواست از خدا و نه مردم، و بدانید هر که فروتنی کند نزد سلطان جو ریا مخالف مذهب بطمع دنیائی که او دارد خدا او را گمنام و بدنام کند نزد او و باو واگذاردش، و اگر دستش بچیزی از دنیای او رسد خدا برکتش را ببرد و برایش در حج و عمر و کار خیر سودی ندارد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 74
(1) و روایت دارم که هر که خواهد چیزی از خدا خواهش نکند جز که باو دهد طمع از همه مردم ببرد و امیدوار بجز خدا عز و جل نباشد (2) و روایت است که سخاوتمندی به قطع طمع از آنچه مردم دارند بیش است از سخاوت بخشش مال.
و بدان که یکی از علماء شنید مردی بدرگاه خدا دعا میکند که او را از مردم بی‌نیاز کند فرمودش مردم از هم بی‌نیاز نباشند ولی خدایت از مردم پست بی‌نیاز کند.
(3) 12- الدره الباهره: امام جواد (ع) فرمود: عزت مؤمن بی‌نیازی او است از مردم (4) و امام دهم (ع) فرمود: بی‌نیازی کم آرزوئی و خشنودی است بدان چه بس باشدت و فقر یورش نفس است و شدت نومیدی.
(5) 13- نهج البلاغه: فرمود (ع): بزرگداشت آفریننده نزد تو آفریده را در چشمانت کوچک کند.
(6) 14- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که شرف مؤمن شب‌زنده‌داریست و عزتش بی‌نیازی از مردم.
(7) بیان: شرف: قدر و مقام والا و عزت غلبه و خوار نبودنست و بر سبیل مبالغه تعبیر شده و مقصود از بی‌نیازی بریدن طمع است از مردم و قناعت باندازه رفع حاجت و توکل بر خدا و توسل نکردن بمردم است و خواهش نکردن از آنها بی‌ضرورت و گر نه دنیا محل حاجت است، و آدمی بطبع خود باید به کمک هم زندگی کند. و در گذر زندگی بهم نیاز دارند ولی هر چه بکوشد در کم نیازی و خواهش از مردم عزیزتر باشد نزد آنها، و هر چه دلش از طمع بمردم تهی شود خدا در حوائجش بیشتر باو کمک دهد.
(8) 15- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: هر گاه یکی از شما

خواهد هر حاجتش پیش خدا بر آورده شود امید از همه مردم ببرد و جز بخدا امید نبندد. و چون خدا از دلش چنین داند هر خواهش او را بر آورد.
(9) روشنگری: (بعد از تفسیر لفظ یاس و اعراب جمله روایت گوید) دلالت دارد بر اینکه نومیدی از خلق و امید نداشتن بآنها سبب اجابت از طرف خداست برای دعاء زیرا هر چه از خلق دور شود بخدا نزدیکتر شود، بلکه عمده فائده دعاء همین است چنانچه تحقیق آن در کتاب دعاء بیاید.
(10) 16- کافی: بسندی از امام چهارم (ع) که همه خوبیها را فراهم دیدم در قطع طمع از آنچه مردم دارند، و هر کس در هیچ چیز امید بمردم ندارد، و کارش را در هر امر بخدا واگذارد، خدا عز و جل در هر حاجت او را اجابت کند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 75
(1) روشنگری: فراهم شدن هر خیر در قطع طمع از مردم روشن است زیرا هر چیزی یا توقف بر آن دارد یا مشروط بآنست یا لازمه آنست زیرا جز با شناخت کامل خدا بدست نیاید و با یقین باینکه زیان زن و سودبخش او است و بقضاء و قدر اوست و یقین باینکه سبب هر امری بقدرت و لطف و رحمت او است، و بداند دنیا نابود شود و مردمش درمانده‌اند و به آخرت و ثوابهایش و کیفرهایش دلبند باشد، و هر چیزی در ضمن این امور است.
(2) 17- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: درخواست حوائج از مردم عزت ربا و برنده شرم و حیا است، و بی‌طمعی در آنچه مردم دارند عزت مؤمن است در دین او و طمع فقر رو در رو است.
(3) بیان: (پس از تفسیر لفظ گوید): عزت دین مؤمن است، زیرا با نومیدی از مردم حقی را ترک نکند و نه عبادت و امر بمعروف و نهی از منکر را چون ترسی ندارد که سود از آنها نبرد، پس با عزت و دلیر باشد در دین خود، یا اینکه دینش بدان کامل شود و طمع فقر حاضر است" زیرا طمع کند تا فقیر نشود و این خود مفسده فقر را دارد، و بقولی یعنی سبب زود رسیدن فقر است و معنی یکم روشنتر است.
(4) 18- کافی: بسندی از بزنطی که بامام رضا (ع) گفتم: قربانت باسماعیل بن داود دفتردار بنویس برای من شاید از او سودی بمن رسد، فرمود: من دریغ دارم که تو از او مانند این را خواهان باشی ولی در حاجت خود از مال من استفاده کن.
(5) بیان: (پس از شرح لفظ گوید) یعنی من دریغ دارم که تو آبروی خود را ببری و مانند این امور پست دنیوی را خواهان باشی بلکه از تو انتظار دارم همتت بلند باشد و از من مطالب بزرگ اخروی را بخواهی، یا دریغ دارم از این مخالف و مانند او خواهش کنی زیرا نیاز بردن نزد مخالفان مایه از میان رفتن دین است و تو عزیز منی و راضی به هلاکت نیستم و دریغ دارم

بتو ولی اگر نیازی داری هر چه خواهی از مال من بردار.
و دلالت دارد بر بلندی مقام بزنطی و اینکه از خواص آن حضرت بوده چنانچه از اخبار دیگر بر آید (6) مانند روایت کشی از خود بزنطی که شبی نزد آن حضرت بودم و گفتم:
برگردم؟ فرمود: برنگرد، شب است، و شب را نزد آن حضرت ماندم و بکنیزش فرمود:
لحاف و بالش مرا بیاور و در این اتاق برای احمد بینداز، و چون بدان اتاق رفتم بخاطرم گذشت که چه کسی چون من باشد که در خانه ولی خدا و در بستر او هستم، و آن حضرت مرا ندا کرد که ای احمد امیر مؤمنان از صعصعه عیادت کرد و فرمود ای صعصعه عیادت مرا مایه فخر بر قوم خود مکن و برای خدا تواضع کن تا خدا تو را بالا برد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 76
(1) 19- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: طمع بریدن از آنچه مردم دارند عزت دینی مؤمن است، نشنیدی گفته حاتم را:
چون به نومیدی گرایم بی‌نیازی یابمش گر بفهمانی بخود آن را طمع باشد نیاز
(2) روشنگری: ذکر شعر حاتم را دلیل نیاورده بلکه برای شهرت آنست و دلیل بر اینکه این مطلب حکم عقل همه مردم است تا برسد بکفار (اعراب شعر را بیان کرده).
(3) 20- کافی: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) (همان مضمون شماره 3 را آورده).
(4) بیان: در دلت فراهم باشد احتیاج بمردم و استغناء از آنها" یعنی تصمیم بگیر بهر دو و در ظاهر با آنها حاجتخواه باش به شیرین سخنی و خوشروئی و از راه دیگر خود را از آنها بی‌نیاز جلوه بده باینکه آبرویت را بخواری خواهش از آنها آلوده نسازی و عزت خود را نگاهداری و برای طمعهای بیهوده خواری بخود راه ندهی، یا مقصود اینست که در دلت دو عقیده باشد یکی اینکه محتاج بدانها هستی در زندگی و همکاری زیرا آدمی بطبع خود مدنی است و همه برای زندگی و باقی ماندن بهم نیاز دارند و دوم اینکه خود را بی‌نیاز بدانها بشمار از نظر گدائی از آنها زیرا خدای تعالی ضامن روزی بنده‌های خود است و سبب ساز است، و فائده یکمی خوش برخوردی و آمیزش با شیرین سخنی و خوشروئی است و فائده دوم آبروداری و حفظ عزت است بترک خواهش و طمع از مردم.
و حاصل اینکه ترک معاشرت و همکاری بطور کلی ناپسند است، و امید بستن و خواستن و خوار شدن نزد مردم هم ناپسند است و آنچه پسند است حد وسط میان افراط و تفریط است که بارها فهمیدی (بدنبال شرح

لفظ نزاهت و عرض را از قاموس آورده).
(5)

باب پنجاهم: پرداخت سپرده و اداء امانت:

قرآن مجید

: (6) 1- المؤمنون (آیه 8) و آنانی که برای امانتها و عهد خود رعایت دارند.
(7) 2- الاحزاب (آیه 72) راستش ما پیشنهاد کردیم امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها و سرباز زدند از بدوش گرفتن آن و نگران شدند از آن و بدوشش گرفت آدمی، راستش که پر ستمکار و نادانست.

: (8) 1- امالی صدوق: بسندش تا امام صادق (ع) که میفرمود: بپردازد امانت را و گرچه بکشنده حسین بن علی (ع) باشد.
(9) 2- همان: بسندش تا امام صادق (ع) که میفرمود: از خدا بترسید و بر شما باد به
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 77
اداء امانت بصاحبش که بشما سپرده و اگر کشنده امیر مؤمنان بمن امانتی سپارد البته که آن را بوی ادا کنم.
(1) 3- همان: بسندش تا امام چهارم که به شیعه خود می‌فرمود: بر شما باد به اداء امانت که بحق آنکه محمد را براستی به پیغمبری مبعوث کرده اگر کشنده پدرم حسین بن علی همان شمشیری که با آن حضرتش را کشت بمن امانت دهد آن را بوی بپردازم.
(2) 4- همان: بسندش تا امام صادق (ع) که میفرمود: دوست‌تر بندگان بدرگاه خدا عز و جل مردیست که راستگو باشد، و نماز و هر چه را خدا بر او واجب کرده در وقتش انجام دهد و امانت را بپردازد سپس فرمود: (ع) هر که امین شود بر سپرده‌ای و آن را بپردازد هزار گره از گرههای دوزخ را از گردن خود گشوده، باداء امانت شتاب کنید زیرا به هر کس امانتی سپارند ابلیس صد شیطان از سرکشان یارانش را بر او گمارد تا او را گمراه کنند و وسوسه کنند تا هلاکش سازند جز که خدا عز و جل کسی را نگهدارد.
(3) 5- همان: بسندش تا پیغمبر (ص) که نگاه نکنید به بسیاری نمازشان و روزه‌شان و بسیار حج کردنشان و کار خیرشان و زاری کردنشان در شب ولی نگاه کنید براست گوئی و اداء امانت آنها.
(4) 6- قرب الاسناد: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: امانت داری توانگری آورد، و خیانت به فقر و نداری کشاند. (5) گویم: بسیاری از اخبار هم در باب کلیات مکارم گذشت.
(6) 7- عیون: بسندش تا رسول خدا (ص) که امتم رو بخوبیند تا با هم مهربانند و بهم هدیه دهند، و ادای امانت کنند، و از حرام دوری کنند، و مهمان‌نواز باشند، و نماز را بپا دارند، و زکات بدهند، و اگر این کارها نکنند بقحطی و خشکسالی گرفتار شوند.
(7) 8- خصال: در چهار صد مسأله: امیر المؤمنین فرمود: امانت را بپردازند گرچه بکشنده‌های پیغمبرزادگان باشد.
(8) 9- محاسن: بسندش تا امام ششم (ع) که هر که سه خصلت دارد خدا باو حور العین بزنی دهد هر جور که خواهد: فرو خوردن خشم، و صبر برابر

شمشیر برای خدا، و آنکه دسترسی بمال حرام دارد و برای خدا دست نگهدارد.
(9) 10- اختصاص (مضمون شماره 5 را آورده).
(10) 11- همان (نزدیک بمضمون شماره 3).
(11) 12- همان: امام صادق (ع) فرمود: خدا تبارک و تعالی بر شما واجب کرده دوستی ما را و پیروی ما را، و لازم کرده بر شماها فرمانبری از ما را آگاه که هر که از ما است باید
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 78
بدنبال ما باشد، و شان ما پارسائی و کوشش است، و ادای امانت به خوب و بد، و صله رحم، و مهمان‌نوازی، و گذشت از بدکننده، و هر کس پیرو ما نباشد از ما نباشد، فرمود:
سفیه نباشید که امامان شما کار سفیهانه نکنند.
(1) 13- همان: (نزدیک بمضمون شماره 4).
(2) 14- حسین بن سعید: بسندش تا رسول خدا (ص) که میفرمود: بدو گوشه صراط در روز قیامت رحم است و امانت و چون صله رحم کن و امانت پردازند بر آن گذرند او را بدوزخ وارد نکنند.
(3) 15- نوادر راوندی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: هر که امانت پرداز نباشد ایمان ندارد.
(4) 16- نهج البلاغه که در خطبه‌ای فرمود: پس از فرض نماز و زکات اداء امانت است و نومید است کسی که اهل آن نباشد چون که پیشنهاد شد بر آسمانهای ساخته و زمین گسترده و کوههای بلند بر پا داشته که بلندتر و پهن‌تر و بزرگتر از آنها نیست، و اگر چیزی به درازی یا پهنی یا نیرو و عزت از خیانت در امانت دوری توانست اینان دوری میکردند ولی نگران شدند از کیفر و درگذشتند و سر عقل آمدند بدان چه نادانی کرد کسی که ناتوانتر از از آنها بود و آن آدمی است که پر ستمکار و نادانست.
(5) 17- مشکاة الانوار: بسندی از امام ششم (ع) که خدا هرگز پیغمبری نفرستاده جز برای تبلیغ راست گوئی و ادای امانت که امانت باید پرداخت شود بخوب و بد، (6) و از ابی بصیر است که بامام صادق (ع) گفتم: ابن ابی یعفور سلامت میرساند فرمود: سلام بر تو و بر او اگرش دیدی سلامم را باو برسان و بگو جعفر بن محمد میگوید: بنگر بمقامی که علی (ع) نزد پیغمبر (ص) بدست آورد و بدان بچسب که همانا بواسطه راستگوئی و ادای امانت بود.
(7) 18- و از هم او: بسندی تا امام ششم (ع) که ادا کنید امانت را و گرچه بکشنده حسین بن علی (ع)، و از خدا بترسید و اگر کشنده علی بمن امانتی دهد البته که باو برگردانم.
(8) و از عبد الله بن سنانست که رفتم نزد امام ششم (ع) که نماز عصر

را خوانده بود و برابر قبله نشسته بود در مسجد و گفتم یا ابن رسول الله برخی پادشاهان ما را امین بر مال دانند و آنها را بما سپارند و حق خمس شما را ندهند آیا مالشان را بشما بدهیم؟ فرمود:
به پروردگار این قبله، تا سه بار اگر ابن ملجم کشنده پدرم که پیکر او هستم و از من خود را نهان کرده چون که قاتل پدرم بوده بمن امانتی بسپارد البته که آن را بوی ادا کنم.
(9) و از امام کاظم (ع) است که مردم زمین مورد رحمت باشند تا دوست هم باشند و
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 79
امانت را بپردازند و بحق عمل کنند (1) و از امام ششم پرسیدند از تفسیر قول خدا عز و جل (آیه آخر سوره السبأ) راستی که ما پیشنهاد کردیم امانت را تا آخر آیه که چه پیشنهاد شد بر آنها و چه را آدمی بدوش خود گرفت و مقصود چه باشد؟ فرمود: همان امانت میان مردم، و این هنگامی بود که آفریده‌ها را آفرید.
(2) و از یکی از یاران آن حضرت که آن را بالا برده تا اینکه به پسرش فرمود: ای پسر جانم امانت را ادا کن تا دنیا و آخرتت سالم باشند و امین باش تا توانگر باشی.
(3)

باب پنجاه و یکم در تواضع و فروتنی

: (4) المائده (آیه 54) خوار گونه‌اند در برابر مؤمنان و عزیز و چیره‌اند در برابر کافران.
(5) گویم: بسیاری از اخبار این باب در باب کلیات مکارم گذشته.
اخبار باب
(6) 1- تفسیر امام: بسندی تا ابی محمد عسکری (ع) فرمود: هر کس بحقوق برادرانش شناساتر باشد و بیشتر آنها را رعایت کند مقامش نزد خدا بالاتر است، و هر که در دنیا برای برادرانش فروتن باشد نزد خدا از صدیقانست، و براستی از شیعه علی بن ابی طالب است (ع)، دو برادر دینی نزد امیر مؤمنان آمدند: پدری و پسری آن حضرت برخاست و آنها را گرامی داشت و در صدر مجلسشان نشاند و میان آنها نشست، سپس فرمود خوراکی آوردند و از آن خوردند و آنگاه قنبر یک طشت و ابریق چوبی با یک حوله برای خشک کردن آورد و آمد آب بدست آن مرد بریزد که آن حضرت جست و ابریق را از دستش گرفت تا خود بدست آن مرد بریزد، آن مرد به خاک افتاد و گفت: خدایم بنگرد که تو آب بریزی بدستهایم؟
فرمودش بنشین و بشوی که خدا عز و جل تو و برادرت را بیند و او امتیازی ندارد و بر تو فضیلتی ندارد، بتو خدمت میکند، در بهشت ده برابر مردم دنیا باو خدمت کنند و به همان اندازه هم غلام دارد.
آن مرد نشست و علی (ع) فرمود تو را بحق خودم که میدانی و بزرگش میشماری و به تواضع خودت برای خدا تا ثوابت دهد قسم میدهم که با همان آرامشی دستت را بشوئی که اگر قنبر آب را میریخت، و آن مرد انجام داد و چون فارغ شد آن حضرت ابریق را بمحمد بن حنفیه داد و فرمود اگر این پسر جدا از پدر آمده بود بدست او آب میریختم ولی خدا عز و جل نخواسته که چون پدر و پسر همراه باشند با هم برابر باشند، پدر آب بدست پدر ریخت و پسر هم باید بر پسر ریزد و محمد بن حنفیه آب بدست پسر ریخت، و آنگاه امام
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 80
حسن عسکری (ع) فرمود: هر کس در این امر پیرو علی (ع) باشد براستی شیعه باشد.
(1) 2- عیون: بسندش از ابن جهم که از امام رضا (ع) پرسیدم قربانت حقیقت توکل چیست؟ فرمود: اینست که نترسی بهمراه خدا از کسی، گفتم: حقیقت تواضع چیست؟
فرمود: آنکه با مردم چنان باشی که خواهی با تو چنان باشند، گفتم: قربانت میخواهم بدانم من نزد شما چگونه‌ام؟ فرمود: ببین تا من نزد تو

چگونه‌ام.
(2) 3- معانی الاخبار: بسندش تا امام صادق از پدرانش (ع) که از تواضع است که کسی بفرود مجلس خوش باشد، و بهر که برخورد سلام کند و ستیزه نکند در گفتگو و گرچه بحق گوید، و نخواهد که او را به تقوی بستایند.
(3) 4- تفسیر قمی: امیر المؤمنین (ع) فرمود: خوشا بر کسی که عیبش او را از عیبجوئی از مردم باز دارد، و بی‌کمبود تواضع کند، و با اهل دانش و رحمت همنشین باشد، و با مستمندان بینوا آمیزش کند، و از مال حلال خود انفاق کند.
(4) 5- امالی طوسی: امیر مؤمنان در وصیتش بهنگام وفات فرمود: بر تو باد تواضع که از بزرگترین عبادات است.
(5) 6- همان: بسندش تا امام باقر (ع) که نجاشی پادشاه حبشه فرستاد و جعفر بن ابی طالب و یارانش را خواست، و آنها نزدش آمدند و او در خانه‌ای که داشت روی خاک نشسته بود و جامه‌های کهنه بتن داشت، جعفر گفت: چون او را بدین وضع دیدیم از او نگران شدیم، و چون ما را ترسان و رنگ پریده دید گفت: سپاس خدائی را سزا است که یاری کرد محمد را و چشم را بدو روشن کرد، آیا بشما مژده ندهم؟ گفتم: پادشاها چرا، هم اکنون دیده‌بانی از دیده‌بانهایم از سرزمین شما آمد و بمن گزارش داد که خدا پیغمبرتان محمد را یاری کرده و دشمنش را نابود کرده، فلان و فلان اسیر شدند، و فلان و فلان کشته شدند، و در دره‌ای بنام بدر بهم برخوردند و گویا پیش چشم من است آنگاه که برای آقایم در آنجا رمه می‌چراندم و او مردی بود از بنی ضمره.
جعفر باو گفت: ای پادشاه نیکوکار شما را چه شده که بینم بر خاک نشسته و جامه کهنه پوشیدی؟ گفت: ای جعفر در آنچه بر عیسی (ع) نازل شده یافتیم اینست که حق خدا بر بندگانش اظهار تواضع است برای خداوند هنگامی که نعمتی بر آنها پدید آورد، و چون خدای تعالی نعمتی به پیغمبرش محمد (ص) پدید آورده من هم این تواضع را برای خدا پدید آوردم.
گفت: چون این خبر به پیغمبر (ص) رسید به اصحابش فرمود: راستی که صدقه مایه

فزونی بر صدقه ده باشد، پس صدقه بدهید خدا رحمت کند شما را و راستش که تواضع فزون کند صاحبش را در والائی، تواضع کنید تا خدا شما را والا کند و گذشت صاحبش را عزت افزاید، پس گذشت کنید تا خدا بشما عزت دهد.
(1) 7- همان بسندی تا رسول خدا (ص) که فرمود: تواضع نکند کسی جز

که خداوند او را بالا برد.
(2) 8- همان بسندی (مضمون شماره 7 را آورده).
(3) 9- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: از تواضع است سلام کردنت بهر کسی برخوردی.
(4) 10- همان: بسندش تا امام چهارم (ع) که شرفی برای قرشی‌نژاد یا عربی‌نژاد نیست جز بتواضع کردن، الخبر.
(5) 11- ثواب الاعمال: بسندش تا امام باقر (ع) که علی (ع) فرمود: آدمیزاده‌ای نیست جز که کاکلش بدست فرشته‌ایست اگر تکبر کند آن را بسوی زمین کشد و باو گوید فروتن باشد که خدایت زبون کرده، و اگر تواضع کند، کاکلش را بگیرد و باو گوید: سرت را بلند کن که خدایت بالا برده و زبون نکرده برای اینکه برای خدا تواضع کردی.
(6) کنز کراچکی: امیر مؤمنان (ع) فرمود: تواضع تو را بسلامت رساند، و فرمود: زیور شریف تواضع است.
(7) فقه الرضا: روایت است که بزرگواری پوشش خداست و هر که در آن با خدا ستیزد خدایش در هم کوبد، (8) و روایت است که دو فرشته بر بندگان خدا گمارده‌اند و هر که تواضع کند او را بالا برند و هر که تکبر کند او را فرو کشند.
(9) و روایت دارم از عالم (ع) که شگفتا از متکبر فخرفروش که دیروز نطفه بوده و فردا مردار شود. و شگفتا از آنکه در خدا تردید دارد با اینکه آفریده را بیند، و شگفتا از کسی که منکر مرگ شود و او هر شب و روز بنگرد بمردمی که بمیرند، و بیاد آخرت نباشد با اینکه آفرینش نخست را بیند و برای خانه نابودی کار کند با اینکه خانه پایندگی را بیند.
(10) 12- مصباح الشریعه: امام صادق (ع) فرمود: تواضع بنیاد هر خیر ارزشمند و درجه بلندیست، و اگر تواضع بزبانی ادا میشد که مردم می‌فهمیدند حقائق عواقب نهفته گویا بود، و تواضع آنست که برای خدا و در راه خدا باشد و جز آن نیرنگ است، و هر که برای خدا تواضع کند خدایش بالاتر برد از بسیاری بندگانش.
اهل تواضع را چهره‌ای باشد که فرشته‌های آسمان و عارفان زمین آن را بشناسند،

خدا عز و جل فرموده: (46- سوره الاعراف) (1) و بر اعراف مردانی باشند که هر کدام به چهره‌اشان می‌شناسند، و اصل تواضع در برابر جلال و هیبت و عظمت خداست، و عبادتی برای خدا عز و جل نباشد جز که از تواضع خیزد، و آنچه در حقیقت تواضع است نفهمند جز مقربان وابسته بخدای یگانه خدا عز و جل فرموده (62- سوره الفرقان) و بندگان خدای رحمان آنانند که بآرامی روی زمین راه میروند، و چون مردم نادان بآنها

خطاب کنند گویند سلام، و خدا عز و جل بعزیزترین خلقش و سید آفریدگانش فرموده (215 سوره الشعراء) و تواضع کن برای هر که پیروت شده از مؤمنان. و تواضع مزرعه خضوع است و خشوع و ترس و شرم، و آنها بوجود نیایند جز از آن و در آن، و شرف کامل حقیقی درست نباشد جز برای متواضع در راه خدا.
(2) 13- کشی: بسندش که محمد بن مسلم مردی شریف و توانگر بود و امام باقر باو فرمود ای محمد فروتن باش و چون بکوفه برگشت یک خیک خرما یک ترازو برداشت بر در مسجد جامع نشست و برای فروش خرما داد کشید، و خویشانش آمدند و گفتند ما را رسوا کردی پاسخ داد مولایم فرموده و من خلاف او نکنم و از اینجا نروم تا از فروش این خرما فارغ شوم، و خویشانش گفتند اگر نخواهی بخرید و فروش در کار باشی با آسیابانها همکار شو و او یک سنگ آسیا و شتری فراهم کرد و بآسیا کردن پرداخت.
(ظاهر این یک نوع از تقیه بوده که امام برای حفظ جان و مالش باو فرموده مترجم) (3) 14- حسین بن سعید: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: پیغمبر (ص) شب پنجشنبه در مسجد قبا افطار کرد و فرمود: نوشیدنی هست؟ و اوس بن خوله انصاری قدح بزرگی از دوغ آمیخته با عسل برایش آورد، و چونش بدم گرفت دورش کرد و فرمود: دو نوشیدنی است که یکی از آنها بس است، منش ننوشم و حرامش نکنم، ولی برای خدا تواضع کنم که هر که برای خدا تواضع کند خدا او را بالا برد، و هر که تکبر کند خدایش فرو کشد، و هر که در زندگیش میانه‌رو باشد خدایش روزی دهد، و هر کس پر یاد خدا کند خدایش دوست دارد.
(4) 15- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که چون جعفر بن ابی طالب از حبشه باز آمد برسول خدا (ص) گفت: یا رسول الله حدیثی برایت گویم: یک روز نزد نجاشی رفتم و در مجلس شاهی نبود و جامه و وضع شاهی نداشت باو درود شاهانه دادم و گفتم: چه شده که تو را در وضع شاهانه و جامه شاهانه نبینم؟ گفت ما در انجیل یافتیم که هر که را خدا نعمتی داد باید او را شکر کند، و باز در انجیل است که شکری برای خدا برابر تواضع نیست و راستش امشب بمن خبر رسید که عموزاده‌ات محمد را خدا بمشرکان اهل بدر پیروز ساخته، و

خواستم که بدین وضع که بینی خدا را شکر کنم.
(1) 16- همان: بسندش تا امام باقر (ع) که میفرمود: وحی تا سی بامداد از موسی بن عمران برید، و بکوهی در شام بنام اریحا برآمد و گفت: پروردگارا چرا وحی و سخنت را از من باز داشتی، آیا گناهی کردم من اکنون برابرت هستم برای رضای خود از من تقاص کن و اگر برای گناهان

بنی اسرائیل وحی و سخنت را از من بازداشتی، عفو دیرینه‌ات خواهانم خدا باو وحی کرد ای موسی میدانی چرا تو را برای وحی و سخنم از میان همه خلقم برگزیدم فرمود: پروردگارا نمیدانم، فرمود: ای موسی من یک نظری بهمه خلقم انداختم و کسی را با تواضع‌تر از تو ندیدم، و از این رو تو را مخصوص بوحی و سخنم کردم از همه خلق خودم، فرمود: شیوه موسی بود که چون نماز میخواند برنمی‌خاست تا گونه راستش بر زمین مینهاد و هم گونه چپش را.
فقه الرضا: مانندش را آورده (2) 18- همان: بسندش از امام ششم (ع) که یک عرب بیابانی نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت: یا رسول الله با ماده شتر با من مسابقه می‌کنی؟ و مسابقه کرد و اعرابی از او پیشی گرفت و رسول خدا (ص) فرمود: شما ماده شتر مرا بالا گرفتید و خدا خواست فرودش آورد راستش کوهها بر کشتی نوح سرفرازی کردند وجودی بیشتر تواضع کرد و خدا کشتی را بر آن فرود آورد.
(3) 19- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که در آسمان دو فرشته‌اند گمارده بر بندگان خدا، و هر که تواضع کند او را بالا برند و هر که تکبر کند او را فرو کشند.
(4) 20- الدره الباهره: امام صادق (ع) فرمود: تواضع اینست که در مجلس پائین‌تر از مقام بنشینی، و بهر که رسیدی سلام کنی، و ستیزه در گفتار را وانهی گرچه بر حق باشی، و سره خوبی تواضع است.
(5) 21- نهج البلاغه: فرمود: بتواضع نعمت تمام است (6) و فرمود: چه خوبست تواضع توانگران نسبت بمستمندان برای خواست آنچه نزد خداست و زیباتر از آن سرفرازی مستمند است بر توانگران باعتماد بر خدا.
(7) 22- عده الداعی: از پیغمبر (ص) که سه باشند که خدا جز فزونی بآنها ندهد تواضع خدا بدان جز سربلندی نیفزاید، و خوار شمردن خویش که جز عزت بدان نیفزاید، و خود داری از سؤال که خدا جز بی‌نیازی بدان نیفزاید.
(8) 23- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) (قریب بمضمون شماره 6 را آورده و توضیحی

بدان افزوده بشرح زیر).
(1) نجاشی بفتح نون و جیم بی‌تشدید و شین نقطه‌دار لقب پادشاه حبشه است، و در اینجا مقصود آنست که اسلام آورد و به پیغمبر (ص) گروید و نامش اصحمه بن بحر است و پیش از فتح مکه مسلمان شد و پیش از آن هم مرد، و چون خبر مرگش به پیغمبر (ص) رسید بر او نماز خواند- از همان مدینه- و فیروزآبادی گفته یا در آن تشدید دارد و بی‌تشدید شیواتر است و نونش کسره دارد با آنکه شیواتر است و او اصحمه پادشاه حبشه

است پایان گفته او و جعفر بن ابی طالب برادر امیر المؤمنین (ع) است و ده سال از آن حضرت بزرگتر است و خود از بزرگان صحابه است و از شهیدان نخست، و دو هجرت داشته یکی بحبشه و دیگر به مدینه و در جنگ موته بسال هشتم هجرت در موته شهید شد و چهل و یک سال داشت، و در آنچه از تنش بجا ماند نود ضربت یافت شد که با نیزه بود و شمشیر، و دو دستش در جنگ بریده شد و خدا دو بال باو داد که بدانها در بهشت پرواز میکند و لقب ذو الجناحین دارد، و تفضیل همه اینها در ابواب خودش گذشت.
(و بعد از تفسیر ثوب خلق از قول جوهری گوید) نگران شدیم بر او که مبادا آسیبی به او رسیده باشد و دشمنانش که هلاک شدند مقصود هفتاد کس است از مشرکان که در بدر کشته شدند که ابو جهل و عتبه و شیبه در آنها بودند و هفتاد کس هم اسیر شدند و بدر میان مکه و مدینه است و بمدینه نزدیکتر است، و بقولی تا مدینه 28 فرسخ است، و بقول شعبی بدر نام چاهی است در آنجا که از مردی جهنی بوده بنام بدر و اراک نام درختی است بی‌خار که با شاخه‌هایش مسواک کنند. تا گوید:
و گویا من بدان مینگرم) یعنی در ذهنم حاضر است و گویا اکنون برابر چشم من است تا گوید: ضمره ضادش فتحه دارد و میمش ساکن است و خاندانی از عمرو بن امیه ضمریست، و بقولی یعنی با چشم خود آن را بینم و این معنا بعید است و اشاره دارد بدان چه گفتند که بدر نجاشی پادشاه حبشه بود و جز او پسری دیگر نداشت، و عموی آن پسر 12 پسر داشت و مردم حبشه پدر نجاشی را کشتند و بفرمان عمویش در آمدند و او را پادشاه کردند، و نجاشی از خدمت عمویش در آمد، و مردم حبشه بعموی او گفتند، در امان نیستیم از این پسر که روزی بر ما مسلط شود و خون پدرش را بخواهد او را بکش و او گفت: پدرش را دیروز کشتید و من امروز پسرش را هم بکشم، من خواهان آن نیستم، اگر خواهید او را به مرد غریبی بفروشید تا از کشور شما بیرونش برد، و این کار را کردند و پس از مدتی آن شاه را صاعقه کشت و هیچ کدام از پسرهایش لیاقت پادشاهی نداشتند و بناچار آمدند و

بزور نجاشی را از آقایش گرفتند (1) و بهائی هم ندادند، و او را به کشور خود بردند و او را پادشاه کردند، و سپس آقایش آمد و بر آنها اقامه دعوی کرد، و محاکمه را نزد خود نجاشی بردند که مدعی او را نمی‌شناخت و او بنفع وی رای داد و گفت: باید یا خود آن غلام را بوی باز دهید و یا بهایش را بدهید و بهای او را دادند.
و تواضع اظهار خشوع و خضوع و خواری و احتیاج بدرگاه خداست، هنگام یادآوری بزرگی او و یا نعمت تازه‌ای که داده و یا یادآوری آن، و از این رو

سجده شکر در این امت مستحب است که خوار شدن بدرگاه خداست و رساند جاهای خوب بدن بخاک در برخی نمازهای حاجت و شکر مایه فزونیست در مال و فرزند و یاوران در دنیا و ثواب آخرت، تواضع برای خدا و مؤمنان مایه بلند مقامی است در دنیا و آخرت.
(2) 24- کافی: به سندش متن (شماره 19 را که گذشت آورده) (3) و در شرحش گوید: او را بالا برند یعنی بستودن او یا بیاری او در انجام مقاصدش، و فراهم کردن اسباب عزت و رفعت در هر دو جهان، و در تکبر عکس اینست.
(4) 25- کافی: بسندش (متن شماره 14 را آورده و در آخرش افزوده: هر که تبذیر کند
خدایش محروم سازد و هر که پر یاد مرگ کند خدایش دوست دارد (5) و سپس مانند آن را از همان مدرک 14 آورده و گفته: در آن کاسه بزرگی از دوغ آمیخته بعسل آمده) با اینکه در حدیث کافی کاسه آمیخته بعسل است (6) و در بیان آن گوید: قباء بقاف ضمه‌دار است و قباهم گفته شود جایی است نزدیک مدینه و بعد از تفسیر لبن مخیض به آنچه کره‌اش را گرفتند که می‌شود همان دوغ گوید: و بقولی ننوشیدن پیغمبر برای اینست که دوغ ترش است و آمیخته بعسل خوشمزه نیست و نوشیدنش اسراف است، و مقصود از تواضع اطاعت امر خدا است در ترک اسراف، و این معنی بعید است، و حدیث دلالت دارد بر اینکه نخوردن خوراکهای خوشمزه مستحب است و آن معارض با اخبار بسیاریست و می‌شود که این حکم مخصوص به پیغمبر (ص) و ائمه (ع) باشد که از برخی اخبار برآید.
اقتصاد میانه‌روی میان اسراف و تنک‌گیری است، تبذیر بمعنی تفریق است و مقصود تفریق مال است در غیر مصرف شرعی باسراف یا اتلاف یا صرف در حرام.
هر که یاد مرگ کند خدایش دوست دارد" زیرا سبب بی‌میلی بدنیا و میل به آخرت و ترک گناهانست و امور دیگری که مایه دوستی خدایند.
(7) 26- کافی: بسندش مانندش از امام ششم (ع) آورده و در آنست که هر که پر یاد خدا کند خدایش در بهشت خود زیر سایه‌اش گیرد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 86
(1) بیان: این جمله که افزوده بجای جمله آخر خبر پیش است و یاد خدا بزبان یا دل است و بلکه بذکر اسماء حسنی و صفات علیا، یا بخواندن قرآن، یا یاد کردن احکام خدا و یا پیغمبران و امامان است که وارد است ذکر ما ذکر خداست.
و سایه‌اش دهد در بهشت خود" یعنی در سایه کاخها و درختهای بهشت یا زیر سایه رحمت خود، یا او را در حمایت خود گیرد ...
(2) 27- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که میفرمود: فرشته‌ای نزد رسول

خدا (ص) آمد و گفت: خدایت اختیار داده است که بنده و فرستاده و با تواضع باشی یا پادشاه و پیغمبر باشی گوید: پیغمبر بجبرئیل نگاه کرد و او با دستش اشاره کرد که تواضع را بگزین و آن حضرت فرمود: بنده متواضع رسول باشم، و آن پیام آور گفت: با اینکه در هر حال از مقامی که نزد خدا داری کاسته نشود، و کلید گنجهای زمین را هم با خود آورده بود.
(3) روشنگری: بجبرئیل نگاه کرد" این کلام امام باقر است یعنی از جبرئیل نظر خواست با اینکه خودش میدانست و پادشاهی را نمیخواست و این هم از تواضع آن حضرت بود (و بعد از اعراب جمله‌ها گوید:) و آن فرشته گفت: با اینکه پادشاهی یا اختیار آن از قرب و مقام و ثواب و مرتبه تو نزد خدا نکاهد.
و امام باقر (ع) فرمود نزد رساندن این مقام بهمراه آن فرشته کلیدها بود که آورده بود به پیغمبر بدهد اگر اختیار پادشاهی کند و بقولی مقصود اینست که پیغمبر (ص) فرمود من پادشاهی را نخواهم گرچه بهمراه آن کلیدها باشد و اعتراض باین توجیه روشن است و مقصود از کلیدها می‌شود معنی حقیقی آن باشد یعنی یک ابزاری که بدان توان به گنجینه‌های زمین مسلط شد و بآنها آگاه شد، یا مقصود فرض آنست و بیان اینکه اگر شاهی را بخواهی حصولش برای تو آسانست بمانند این کلیدها که در دستت باشند و با آنها در را باز کنی یا مقصود اینست که بهمراه فرشته وسائل رسیدن به شاهی بود که از آن به کلیدها تعبیر کرد چون خاتم سلیمان و بساط او و مانند آنها که بوسیله آن تسلط بر سراسر زمین آسان باشد یا وسیله علم براه رسیدن بدان باشد و توانائی بر آن.
(4) 28- کافی: بسندش تا امام صادق (ع) (مضمون شماره 3 را آورده).
(5) بیان: مجلس دون المجلس" یعنی هر جا پیشامد بنشینی و مقید بصدر مجلس نباشی.
بهر که برخوردی سلام کنی" بهر مسلمانی و از آن خارج است سلام بر زن جوان مگر با اطمینان عفت از خود و تفصیل آن در ضمن ابواب معاشر بیاید ان شاء الله، و مقصود از مراء ستیزه و نزاع است و اما اظهار حق به مراء خوبست بلکه واجب است و بقولی اگر مقصود

غلبه و درمانده کردن طرف باشد مراء است (1) و اگر برای اظهار حق باشد مراء نیست (و در ضمن تفسیر مراء از قول مصباح گوید:) مراء اعتراض بگفته دیگریست برای نکوهش آن به گفته و خرد کردن گوینده‌اش و مراء همان اعتراض است بخلاف جدال که شامل آغاز کردن بگفتار هم می‌شود.
دوست نداری که به تقوی ستوده شوی" زیرا آن از آثار خودبینی است و مخالف با اخلاص در عمل است.

(2) 29- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که خدا عز و جل بموسی وحی کرد که میدانی چرا از همه خلق بگفتار با تو مخصوص ساختم گفت پروردگارا برای چه؟ گوید: خدا تبارک و تعالی باو وحی کرد که ای موسی من همه بندگانم را زیر و رو وارسیدم و میان آنها کسی را نیافتم که از تو خود خوارکن‌تر باشد، ای موسی راستش تو بعد از نماز گونه‌ات را بر خاک نهی یا فرمود بر زمین.
(3) بیان: بگفتار با تو" یعنی گفتگو بی‌میانجی فرشته، زیرورو کردن یعنی بازرسی مردم در ظاهر و باطن که کنایه است از فراگیری دانش خداوند سبحان بدانها و بهمه اوصاف و احوالشان (و بعد از تفسیر لغت از قول مصباح و اعراب حدیث گوید:) یا فرمود تردید از راوی است و دلالت دارد بر استحباب گزاردن گونه بر خاک بعد از نماز.
(4) 30- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که امام چهارم گذر کرد بر خوره‌زدگان سوار بر الاغش، و آنان چاشت میخوردند و آن حضرت را بچاشت دعوت کردند، فرمود: اگر روزه نبودم می‌پذیرفتم، و چون بخانه رسید فرمود: خوراکی خوب بسازند و آنان را دعوت کرد تا نزدش چاشت بخورند و بهمراه آنان چاشت خورد.
(5) روشنگری: در قاموس است که خوره یک دردیست که در سراسر تن بر اثر سوداء منتشر شود و مزاج اعضاء و شکل آنها را تغییر دهد و بسا بکشد باینکه اعضاء تن خود خوری کنند و بر اثر ریش شدن بیفتند- تا گوید: و بسا که روزه آن حضرت واجب بوده که با دعوت افطار نکرده (و بعد از شرح لفظ گوید) چاشت خوردند نزد او یعنی در روز دیگر یا مقصود شام است ...
و چاشت خورد با آنان صریح نیست که در یک ظرف همخور آنان شده چنانچه در خبر آینده مشکاة است، و منافات ندارد با امر گریز از خوره‌دار، و بسا که ائمه از این حکم جدا باشند برای کمال توکل و نفوذ ناپذیری آنان بمانند این امور، یا اینکه میدانند خداشان بدین دردها که مایه نفرت مردم است گرفتارشان نکند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 88
(1) و بدان که اخبار در سرایت مرض اختلاف دارند، در خبر است از پیغمبر (ص) که سرایت بدفالی وجود ندارد، و در روایتی آمده که از خوره‌دار بگریز چنانچه از شیر و به قولی جمع میان اینست که حدیث دوم در مقام وجوب گریز نیست بلکه برای جواز یا استحباب است نظر به بد دلی راجع بسرایت و خوردن و همنشینی برای جواز آنست، و مؤید آنست حدیث جابر از طریق عامه که پیغمبر (ص) با خوره‌دار همخور شد و فرمود: توکل بر خدا، و باز آوردند که زنی از همسران آن حضرت در باره گریز از خوره‌دار پرسش کرد و او جواب داد نه هرگز بخدا با اینکه رسول خدا (ص) فرموده:

سرایت وجود ندارد، و ما یک خدمتکار داشتیم که دچار آن شد و در کاسه من میخورد و از ظرف آبم می‌نوشید و بر بسترم میخوابید.
و یکی از عامه گفته حدیث همخوری حدیث گریز را نسخ کرده، و یکی دیگرشان گفته اصل عدم نسخ است با اینکه حکم بدان منوط است به دنبال بودن حدیث همخوری از حدیث گریز و آن دانسته نیست ...
(2) 31- کافی: بسندش از امام ششم که از تواضع است نشستن آدمی در مجلس در کمتر از حد شرافت خود.
(3) 32- کافی: بسندش تا یونس بن یعقوب که امام ششم نگاه کرد بمردی از اهل مدینه که چیزی برای عیال خود خریده و با خود میبرد و چونش آن مرد دید شرمگین شد، و آن حضرت فرمود: آن را برای عیالت خریدی و براشان میبری آگاه که بخدا اگر مردم مدینه نبودند دوست داشتم برای عیالم چیزی بخرم و خودم براشان ببرم.
(4) 33- روشنگری: دلالت دارد که خریدن چیزی و بردن برای عیال مستحب است، و اگر مردم سرزنش کنند ترکش اولی است.
(5) 34- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که در وحی خدا عز و جل بداود (ع) است که ای داود چنانی که نزدیکتر مردم بخدا تواضع‌کنانند دورترین مردم هم بخدا متکبرانند.
(6) بیان: تواضع ترک تکبر است و خواری در برابر خدا و رسولش و اولو الامر و مؤمنان و نخواستن والائی و تسلط بر دیگران و همه اینها مایه تقربست، بناچار خلاف آن سبب دوری است.
(7) 35- کافی: بسندش تا ابی بصیر که وارد شدم نزد امام کاظم (ع) در همان سالی که امام صادق (ع) در گذشته بود و گفتم: قربانت: چرا شما یک گوسفند کشتید و فلانی یک شتر؟ فرمود: ای ابو محمد نوح در کشتی بود و هر آنچه که خدا خواسته بود، کشتی در

فرمان بود (1) و گرد خانه خدا طواف کرد و آن طواف نساء بود و نوح آن را رها کرد، و خدا عز و جل بکوهها وحی کرد که من کشتی نوح را که بنده من است بر یکی از شما کوهها فرود آورم و آنها سر برآوردند و فرازی گرفتند و جودی سر فرود آورد و فروتنی کرد، آن کوهی است نزد شماها و کشتی با شیبه خود باو زد فرمود: نوح در اینجا بود که گفت: یا ماری اتقن، اتقن که بزبان سریا نیست یعنی پروردگارا اصلاح کن ابی بصیر گفت گمانم شد که آن حضرت بخود اشارت کرد.
(2) روشنگری: همان سال پس از درگذشتش که آغاز امامت امام کاظم (ع) بود نه پیش از آن که گفته شده، و فلان یکی از اشراف بوده که خود را هم رتبه آن حضرت حساب میکرده و نوح تا هر چه خدا خواست در کشتی بود یعنی زمانی دراز و می‌شود مقصود از آن مؤمنان و حیوانات و درختان

و دانه‌ها و همه نیازمندیهای آدمیزادگان باشد و معنی یکم روشنتر است، و در مدت ماندن نوح در کشتی اختلاف است بقولی هفت روز است که از امام صادق (ع) روایت است، و در روایت دیگر صد و پنجاه روز، و بقولی شش ماه و بقولی پنج ماه کشتی در فرمان بود" یعنی در فرمان خدا که هر جا خواستی بردی، و بقولی در فرمان نوح که چون خواستی بایستد گفتی بسم الله و ایستادی و چون خواستی روان شود گفتی: بسم الله و روانه میشد چنانچه خدای تعالی فرموده (41- سوره هود) بسم الله روان شدن آن بود و لنگر انداختنش.
و بخانه خدا طواف کرد، گویا چون بگرد حرم رسید آن حضرت احرام عمره مفرده بست، و طواف نساء برای حلال شدن آنها بوده است و دیگر اعمال را پیش از آن انجام داده و ذکر خصوص آن برای بیان اینست که در دین نوح هم طواف نساء بوده، و بسا که در دین او این طواف از طواف زیارت کفایت میکرده و اولی روشنتر است، و احتمال دارد که احرام حج بسته و همه افعالش را انجام داده چنانچه در کتاب نبوت گذشت بسندی از امام کاظم (ع) که کشتی نوح در فرمان بود و بر خانه کعبه طواف کرد آنجا که زمین غرق در آب بود و آنگاه به منی رفت در وقت آن وانگاه بمکه برگشت چون که در فرمان بود و طواف نساء را انجام داد و این خبر شرح خبر متن است (و بعد از شرح لفظ از قاموس گوید:) این جمله یا مثل است و اشاره است باینکه چون مردم گمان میکردند که کشتی بر سربلندترین کوه فرود آید و گمان بجودی نداشتند خدایش بدان نهاد و گویا کوهها سرافرازی کردند وجودی تواضع کرد، و چون تواضع طبعی اثر دارد تواضع ارادی بدان سزاوارتر است، و بسا که خدا در آن ساعت بکوهها شعور داد و برای مصلحت بآنها خطاب کرد و همه

تعبیرات حقیقت دارند، (1) و بسا گفته شده که جمادات هم اندکی شعور دارند بلکه روح دارند و فهم آن دشوار است گرچه پاره‌ای آیات و روایات بدان اشاره دارد.
و آن کوه نزد شما است" در تفسیر عیاشی است که و تواضع کرد کوهی که نزد شما است در موصل که بآن جودی گویند، و من گویم تفسیر جودی و گفتگوهای آن و دیگر متعلقات این داستان در کتاب نبوت است.
(بعد از شرح لفظ و اعراب گوید:) و گویا چون کشتی بجودی برخورد بلرزه افتاد تا گمان غرق شدن آن رفت و از این رو حضرت نوح بزاری و دعا پرداخت (2) چنانچه علی ابن ابراهیم در حدیثی طولانی از امام صادق (ع) کشانده تا آنجا که آب تا 40 روز از آسمان فرو ریخت و از زمین هم چشمه‌ها جوشیدند تا کشتی بلندی گرفت و آسمان را مسح کرد و نوح دست برداشت و گفت: ای رهمان اتقن یعنی پروردگارا نیکی کن و خدا

بزمین فرمود تا آب را فرو کشد.
(3) و بروایت صدوق از امام رضا (ع) که چون نوح سوار کشتی شد خدا عز و جل باو وحی کرد ای نوح اگر از غرق ترسیدی هزار بار
لا اله الا الله
بگو و از من نجات بخواه تا تو را نجات دهم با هر که بتو گرویده، فرمود: چون نوح و هر که با او بود در کشتی استوار شدند و کشتی بلندی گرفت باد تندی بر آنها وزید، و نوح از غرق در امان نبود و باد بر او تندی گرفت و نفهمید هزار بار تهلیل گوید بزبان سریانی گفت:
هلولیا الفا الفایا ماریا اتقن
، فرمود: موج آب استوار شد و کشتی روانه شد.
آن حضرت بخود اشارت کرد" و تصریح نکرد و مقصودش از این مثل بیان این بود که گوسفند را برگزید برای تواضع که مایه عزت است در دو جهان، و دلالت دارد بر اینکه اختیار کمترین در مستحبات بقصد تواضع بهتر است و بااخلاصتر و از ریاء و شهرت‌طلبی و تکبر دورتر، و بسا که در اینجا تقیه هم منظور بوده و دور نیست که گوسفند در قربانی واجب در حج و غیر واجب افضل باشد و اخبار بسیاری بر آن دلالت دارند و گفتار در باره آن در جایش بیاید ان شاء الله و تعالی.
(4) 36- کافی: بسندش تا امام کاظم (ع) که تواضع اینست که با مردم رفتاری کنی که دوست داری با تو رفتار کنند (5) و در حدیث دیگر است که راوی گفت اندازه تواضعی که آدمی بدان متواضع گردد چه باشد؟ فرمود: تواضع چند درجه است یکی اینکه آدمی اندازه خود را بداند و خود را بمقامی که دارد وادارد با دلی پاک، نخواهد که رفتار کند با کسی جز بهمانی که با او رفتار کنند اگر بدی بیند آن را به نیکی عوض دهد، خشم

فرو خور و گذشت کن از مردم باشد و خدا نیکوکاران را دوست میدارد.
(1) روشنگری: بمردم رفتاری کند" یعنی از تعظیم و اکرام و بخشش بهمان اندازه که از مردم برای خود توقع دارد.
تواضع چند درجه دارد یعنی تواضع برای خدا و برای خلق باعتبار کمال نفس و کمبودش."
هر کس اندازه خود را بداند" از نظر عیب و تقصیر در برابر خالق، با دلی پاک از شک و شرک و خودنمائی و خودبینی، و کینه و دشمنی و نفاق و دوروئی که از بیماریهای دلند و خدای تعالی فرموده، در دلشان بیماریست.
و دوست ندارد که بکسی رساند" از طرف خدا یا خودش جز آنچه باو رسد، تا گوید اگر بدی بیند آن را به نیکی عوض دهد" یا با مدارا و پند خوب اشاره است بقول خدای تعالی (22- الرعد) و دفع کنند به نیکی بدی را و بیضاوی گفته: یعنی بدکرداری را به خوشگواری سزا دهند یا بدنبال گناهی

کار ثوابی کنند تا آن را محو کند.
(2)

باب پنجاه و دوم در مهربانی با خردسال و احترام سالمند و بزرگداشت مسلمان ریش سفید

(3) 1- امالی طوسی: در وصیت امیر مؤمنان هنگام مرگ: و مهرورز با خردسال از خاندانت و احترام کن سالمندشان را.
(4) 2- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که: بزرگ شمارید پیران خود را که از بزرگداشت خداست.
(5) 3- ثواب الاعمال: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر کس فضیلت پیره‌مردی شناسد و برای سنش باو احترام کند خدایش از هراس روز قیامت در امان دارد، و فرمود: از تعظیم خدا عز و جل است بزرگداشت ریش سفید مؤمن.
(6) 4- جامع الاخبار: رسول خدا (ص) فرمود: هیچ جوانی پیری را گرامی ندارد جز که خدا مقدر کند برایش کسیرا که در سن او که رسد او را گرامی می‌دارد، (7) و پیغمبر (ص) فرمود:
برکت با سالمندان شما است (8) و فرمود (ص): پیرمرد در خاندانش چون پیغمبر است در میان امتش.
(9) و از قول جابر است که رسول خدا (ص) فرمود: از احترام بجلال خداست گرامی داشت ریش سفید مسلمان (10) و انس گفت: رسول خدا (ص) مرا به پنج خصلت سفارش کرد که

در ضمن آن فرمود: احترام کن سالمند را تا در قیامت از رفیقان من باشی، (1) و فرمود: از ما نیست کسی که بخردسال مهر نورزد و بسالمند احترام نکند.
(2) 5- نوادر راوندی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: راستی که خدا بخشنده است و بخشنده را دوست دارد و امور برازنده را، و بد دارد امور پست را، و راستی که از بزرگواری خداست احترام به سه کس: ریش سفیدی در مسلمانی، و امام عادل، و قرآن دانی که در باره آن غلو نکند (مثل اینکه گوید قدیم است و صفت ذاتی خداست چون اشاعره) و نه آنکه در باره آن جفاکار است (و بدان عمل نکند).
(3) و بهمین سند آورده که رسول خدا (ص) فرمود: هر که مو سفید سالمندی را احترام کند برای سالمندی او خدایش از هراس قیامت امان دهد (4) و بهمین سند از رسول خدا که (خدا فرموده) من از بنده و کنیز خود شرم دارم که او را عذاب کنم با اینکه مویش را در اسلام سپید کرده است.
(5) و بهمین سند از رسول خدا (ص) که هر که فضیلت سالخورده برای سالمندی او بفهمد و او را احترام کند خدایش از هراس روز قیامت در

امان دارد.
(6) 6- امالی طوسی: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: نمیدانم چیزی را شتابنده‌تر به چیزی از سپیدی مو به مؤمن، راستی که آن وقار مؤمن است در دنیا و نوری تابانست در روز قیامت و بدانست که با وقار کرد خدا خلیلش ابراهیم را که گفت: پروردگارا این چیست و خدا باو فرمود: این وقار است، و گفت: پروردگارا فزون وقار مرا، و آن حضرت فرمود: از والاشمردن خدا والاشمردن سپید موئی مؤمن است.
(7)

باب پنجاه و سوم نهی از عجله کردن کسی است در خوردن خوراکش یا در قضای حاجتش

(8) 1- خصال: در حدیث اربعمائه که امیر المؤمنین (ع) فرمود: عجله نکنید بکسی در خوردن غذا یا دفع غائط خود تا از آن فارغ شود (از این حدیث تا آخر باب مناسب باب گذشته است و با این باب ربطی ندارد مترجم).
(9) 2- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که از والاشمردن خداست احترام موی سپید مسلمان.
(10) بیان: والاشمردن خدا تعظیم اوست چه که بزرگ شمردن او امر او هم تعظیم اوست و موی سپید بیک تار مو هم صادق است (و بعد از شرح لفظ شیبه گوید:) اجلال مؤمن تعظیم و توقیر و احترام او است و در خورد آنچه از بد رفتاریش انجام دهد برای پیری و

ناتوانی خود بویژه اگر با تجربه‌تر و داناتر و زیرک‌تر و در ایمان پیشتر و در عبادت بهتر باشد.
(1) 3- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که از ما نیست کسی که احترام نکند سالمند ما را و مهر نورزد با خردسال ما.
(2) بیان: از ما نیست" یعنی مؤمن کامل نیست یا شیعه راست‌گو و مقصود از خردسال یا کودکانند که بنیه و خرد و تجربه‌شان کم است و بسا که مراد از بزرگی و خردی نسبی باشد یعنی لازمست هر کسی بزرگتر از خود را احترام کند و بخردسالترش مهر ورزد و اگر چه تفاوت کم باشد.
(3) 4- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: بزرگ شمارید سالمندان خود را و صله رحم خود کنید، و صله‌ای بهتر از این نیست که از آزار آنها خودداری کنید.
(4)

باب پنجاه و چهارم در ثواب کسی که خاشاکی از رخسار مؤمن زداید و در روی او لبخند زند

و آنچه باید گفت هر گاه بزداید از او خاشاک را، و در معنی اینکه کسی گوید ببرادر خود جزاک الله خیرا و نهی از اینکه کسی بیار خود گوید: نه قسم بجان تو و جان فلانی.

اخبار باب

(5) 1- خصال: در حدیث اربعمائه امیر مؤمنان (ع) فرمود: چون از تو خاشاکی را بر گرفت بگو: خدا از تو دور کند هر چه را بد داری.

(6) 2- امالی صدوق: در مناهی پیغمبر است (ص) که نهی کرده از اینکه کسی بدیگری گوید: نه بجان تو و جان فلانی.

(7) 3- معانی الاخبار: بسندش تا اعین اخی مالک که پرسیدم از امام ششم (ع) که کسی بدیگری گوید: جزاک الله خیرا چه معنی دارد؟ فرمود: خیر نهریست در بهشت که از کوثر بدر آید و سرچشمه کوثر از ساق عرش است که منزلگاه اوصیاء و شیعه آنها است، بر دو کناره آن نهر دخترانی روئیده که چون یکی بردارند دیگری بجای او روید بنام همان نهر و اینست معنی قول خدا عز و جل در قرآنش (70 سوره الرحمن) و در آنها است خیرات زیبا و چون کسی بیار خود گوید: خدا خیرت بدهد مقصود منزل آن منزلها است که خدا عز و جل برای برگزیدگان و خوبان خلقش آماده کرده.

(8) 4- دعوات راوندی: از امام ششم (ع) که: کندن خاشاک از روی برادرت ده حسنه است و لبخندت بروی او یک حسنه و نخست کسانی که به بهشت در آیند خیرمندان باشند.

آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 94

(1) 5- نهج البلاغه: پرسیدند از آن حضرت (ع) که خیر چیست؟ فرمود: خیر این نیست که مال و فرزندت بسیار شوند بلکه بسیار انس و کردار تو و بیش شدن حلم تو است و اینکه بر مردم ببالی بعبادت پروردگارت و اگر کار خوبی کنی خدا را سپاس گوئی و اگر کار بدی کنی از خدا آمرزشخواهی.

(2)

(3) 1- قرب الاسناد بسندش از رسول خدا (ص) که فرمود: چون گرامی داشتی بیکی از شما پیشنهاد شد آن را پس نزند که همانا گرامی داشت را خر پس زند.
(4) 2- معانی الاخبار: بسندش تا امام رضا (ع) که امیر المؤمنین بسیار میفرمود: از کرامت سرباز نزد جز خر- راوی گوید گفتم: این کرامت چه معنی دارد؟ برایش در مجلس جا باز کنند، یا بوی خوش باو تعارف کنند.
(5) 3- همان: بسندش (این مضمون را آورده جز که در معنی کرامت فرموده: مانند عطر و آنچه کسی دیگری را با آن گرامی دارد).
(6) 4- همان: بسندش (همین مضمون را آورده جز که پشتی را بآنچه در شماره 2 گذشت افزوده).
(7) 5- همان: بسندش (همین مضمون را آورده و در آخرش افزوده هر که از این دو سرباز زند چنانست که فرموده).
(8) 6- همان: بسندش تا سماعه که از امام ششم از کسی که عطر را نپذیرد؟ فرمود: رد کرامت شایسته نیست.
(9) تحفه العقول: از امام عسکری (ع) فرمود: کسی را بدان چه بر او گرانست احترام نکنند
(10)

باب پنجاه و ششم در باره کسی که مؤمنی را خوار کند یا اهانت نماید یا حقیر شما رد و او را مسخره کند یا سرکوفت زند یا گفته او را رد کند و نهی از رد کردن گفته او و از لقب بد گفتن بهم

: (11) 1- المؤمنون (آیه 110) و آنان را مسخره کردید تا یاد مرا بفراموشی سپردید و به آنها می‌خندید 111 من پاداششان دهم امروز به شکیبائی آنها راستش که آنها کامیابند.
(12) 2- الاحزاب (آیه 58) و کسانی که آزار کنند مؤمنین و مؤمنات را بدان چه نکرده‌اند البته که بگردن گرفتند بهتان و گناه بزرگی.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 95
(1) 3- الحجرات (آیه- 11) بهم لقب پرانی نکنید بد است نام بدکاری پس از گرویدن باسلام.

(2) 1- امالی طوسی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: راستی که خدا عز و جل مؤمن را از جلال و قدرتش آفریده هر کس بر او طعنه زند یا گفته او را رد کند گفته خدا را رد کرده است.
(3) 2- معانی الاخبار: بسندش از پیغمبر (ص) که خوارتر مردم آنکه اهانت کند به مردم.
(4) 3- امالی طوسی: بسندی از پیغمبر (ص) که هر که مؤمنی را خوار کند خدایش خوار کند.
(5) 4- عیون: بسندش تا رسول خدا (ص) هر که خوار شمرد مؤمن را یا برای مستمندی و کمی مالش او را حقیر شمارد خدا در روز قیامت او را انگشت‌نما کند و رسوایش نماید.
(6) 5- همان: بسندش از رسول خدا (ص) (مضمون حدیث پیش را آورده با اندک اختلافی).
(7) 6- خصال: بسندش از اربعمائه که امیر مؤمنان (ع) فرمود: برادران ناتوان خود را حقیر نشمارید که هر که مؤمنی را حقیر شمارد خدا عز و جل آن دو را در بهشت همراه نکند مگر او توبه کند.
(8) و فرمود: که مؤمن با برادر خود دغلی نکند و خیانتش نکند و ترک یاری او نکند و تهمت باو نزند و باو نگوید از تو بیزارم.
(9) 7- امالی صدوق: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: بسا ژولیده خاکسار دوره گرد بر در خانه‌ها که اگر خدا را قسم دهد حاجت او را برآورده کند.
(10) 8- عیون: بسندش تا عموی محمد بن یحیی که شنیدم امام رضا (ع) روزی شعری خواند گفتم: خدا عزت دهد امیر را این شعر از کیست؟ فرمود: از یک عراقی شما ابو عتاهیه آن را از گفته خواندش برای من خوانده فرمود: نامش را بگو و این تعبیر را واگذار که خدا سبحانه و تعالی میفرماید: یک دیگر را با لقب بد نخوانید و شاید که آن مرد بدش آید از این لقب.
(عتاهیه بمعنی احمق یا شیداست که شیفته کنیز مهدی عباسی بوده و او این لقب را باو داده و بدان معروف شده نام او اسماعیل بن قاسم بوده و شعرها اینست که در عیون آمده.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 96
آرزوی ما بود طول اجل مرگ و میر ما است آفات امل
تا گوید:
هست دنیا همچو سایه و زوال که در آن راکب بحل و ارتحال

خلاصه از پاورقی ص 143) (1) 9- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) که مسخره کن مردم طمع نکند در دوستی راستی.
گویم این حدیث در باب کلیات بدیها گذشت.
(2) 10- تفسیر قمی: (آیه 10 و 11 سوره الحجرات) ایا کسانی که گرویدید قومی قوم دیگر را مسخره نکند و نه زنانی زنان دیگر را بسا که بهتر از آنها باشند" که در باره صفیه دختر حیی بن اخطب نازل شده که همسر رسول خدا (ص) بوده و عایشه و حفصه او را آزار میکردند و دشنام میدادند و باو میگفتند: ای یهودی‌زاده و او به پیغمبر (ص) شکایت کرد و آن حضرت باو فرمود: تو بآنها پاسخ میدهی، گفت: چه پاسخی یا رسول الله؟ فرمود:
بگو: پدرم هارون پیغمبر است و عمویم موسی کلیم الله، و شوهرم محمد رسول الله و برای چه منکر مقام میشوید، و این را بآن دو تا گفت و گفتند این را رسول خدا (ص) بتو آموخته و خدا این آیه را در باره آنها نازل کرد که دنبالش فرمود: و لقب بد بهم نپرانید چه بد است نام ناشایسته پس از ایمان.
(3) 11- مشکاة الانوار: امام صادق (ع) فرمود: هر که مؤمنی را برای کمی مالش حقیر شمارد خدایش حقیر شمارد، و پیوسته نزد خدا حقیر است تا از کار خود توبه کند، راستش آنها بهمگنان خود می‌بالند در روز قیامت.
(4) 12- ثواب الاعمال: بسندش تا امام صادق (ع) که خدا عز و جل فرموده بجنگ من برخاسته کسی که خوار شمارد بنده مؤمن را و از خشم آسوده است کسی که گرامی دارد بنده مؤمن مرا.
در محاسن مانندش آمده.
(5) 13- ثواب الاعمال: بسندش تا امام ششم (ع) که خدا عز و جل مؤمنان را از نور عظمت و جلال کبریائیش آفریده و هر کس بدانها سرکوفت زند یا گفته و عقیده آنها را رد کند بر خدا رد کرده در عرش او، و نزد خدا بچیزی شمرده نشود، همانا که او شرک شیطانست در محاسن مانندش آمده.
(6) 14- ثواب الاعمال: بسندش تا امام ششم (ع) که هر که بر مؤمن طعنه زند نباشد جز که ببدترین مرگی بمیرد و آرزو کند که بکار خیر برگردد، در محاسن مانندش آمده.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 97
(1) 15- ثواب الاعمال: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود حقیر نشمارید مؤمن فقیر را که هر که او را حقیر شمارد یا او را سبک گیرد خدایش حقیر سازد و پیوسته‌اش دشمن دارد تا از آن برگردد و یا توبه کند، (2) و فرمود (ع): هر که مؤمنی خوار شمارد یا حقیر شمارد برای آنچه که مالش کم

است یا فقیر است خدایش روز قیامت در میان همه مردم انگشت نما کند.
(3) 16- محاسن: بسندش تا امام ششم (ع) که چون مؤمن به برادرش اف گوید از دوستی و ولایت او بدر آید، و چون گوید: تو دشمن منی یکی از آنها کافر باشد، و خدا عمل کسی را نپذیرد که بد کردن بمؤمن را در دل دارد.
(4) 17- همان: بسندی (نزدیک بمضمون شماره 13 را آورده).
(5) 18- همان: بسندی تا رسول خدا (ص) فرمود: مرا بمعراج بردند و خدا از پس پرده بمن وحی کرد آنچه وحی کرد، و از پس پرده با من گفتگو کرد آنچه باید و در ضمن آن فرمود: ای محمد هر که دوست مرا آزار کند بجنگ با من کمین کرده و هر که با من بجنگد با او بجنگم گوید (ص) گفتم: پروردگارا این دوست تو کیست که در باره او جنگ کنی با کسی که با او جنگ کند؟ فرمود: او کسی است که از او پیمان گرفتم برای تو و برای وصی تو و وارثان بولایت و پیروی.
(6) 19- حسین بن سعید: بسندش از امام پنجم و ششم که فرمودند: که ابا ذر در زمان پیغمبر مردی را سرزنش کرد باو گفت ای زاده سیاه و مادر او سیاه بوده، و رسول خدا (ص) با باذر فرمود: ای ابا ذر او را بمادرش سرزنش کردی، فرمود: ابو ذر پیوسته روی و سر را به خاک غلطاند تا رسول خدا (ص) از او راضی شد.
(7) 20- الدره الباهره: مسخره کردن میوه کم‌خردان و کار نادانهاست.
(8) 21- کنز کراچکی که بروایت امامی رسول خدا (ص) فرموده: راستی خدا عز و جل سه را در سه نهان داشته، نهان داشته رضای خود را در طاعتش و خشمش را در نافرمانیش و دوستش را در میان خلقش، کسی طاعتی را کم نگیرد که بسا نداند رضای خدا در کدام طاعت است، و هیچ کس گناهی را کم نشمارد چه که نداند خشم خدا در کدام گناه است، و هیچ کس از شماها هیچ آدمی بچشم کم بکسی ننگرد چه که نداند کدامشان دوست خدایند.
(9)

باب پنجاه و هفتم در کسی که مؤمنی را بترساند یا بزند یا آزار کند یا سیلی بزند یا بر علیه او کمک کند یا باو دشنام دهد و نکوهش روایت کردن بضرر مؤمن

آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 98
(1) 1- عیون: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که روا نیست مسلمانی مسلمانی را بهراس اندازد.
(2) 2- امالی صدوق: از امام صادق (ع) که فرمود: سرکش‌ترین مردم آنکه بکشد کسی که او را نکشته یا بزند کسی را که او را نزده (3) گویم: گذشت مانندش بچند سند در باب کسی که پدیده‌ای پدید کند و بیاید در باب مواعظ پیغمبر (ص).
(4) 3- امالی طوسی: بسندش تا امام ششم (ع) که می‌فرمود: هر کس بزیان مؤمنی با نصف کلمه کمک کند خدا عز و جل را ملاقات کند و بر پیشانی او نوشته است که نومید است از رحمت خدا.
(5) 4- علل: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر که گرامی دارد برادر مؤمن خود را با سخن مهر آمیز، یا بر آورد از او حاجتی یا آنکه بگشاید از یک گرفتاری، پیوسته رحمت بر سر او سایه گسترده‌ای دارد تا در کار انجام حاجت او است سپس فرمود: بشما خبر ندهم چرا نام مؤمن بر او نهاده؟ برای آنکه مردم در جان و مال خود از او در امانند، بشما خبر ندهم از مسلمان آنست که مردم از دست و زبانش سالم مانند، بشما نگویم از مهاجر؟ کسی است که از گناهان و آنچه خدا حرام کرده است روزه شده، و هر که مؤمنی را هل دهد تا او را خوار کند یا یک سیلی باو بزند، یا یک بدی باو رساند فرشته‌ها او را لعنت کنند تا رضایت از او خواهد و توبه و استغفار کند، مبادا بکسی شتابان شوید شاید مؤمن است و شما ندانید بر شما باد بآرامش و نرمش، شتاب سلاح شیطانها است، چیزی نزد خدا از آرامی و نرمش محبوبتر نیست.
(6) 5- امالی صدوق: بسندش در مناهی پیغمبر (ص) که آگاه هر که بگونه مؤمن یا روی او سیلی زند خدا روز قیامت استخوانهایش از هم بگسلد و دست بسته محشور شود تا به دوزخ درآید جز آنکه توبه کند.
(7) 6- ثواب الاعمال: بسندش تا رسول خدا (ص) که دشنام بر مؤمن نابکاریست، و نبرد با او کفر است، و خوردن گوشت او (غیبت او) با قربانی خداست.
(8) 7- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: هر که مؤمنی با تسلط خود بهراس افکند تا باو آسیبی رساند و نرساند در دوزخ است و اگر بهراسش افکند و آسیبی باو رساند بهمراه فرعون و فرعونیان در دوزخ است.
(9) 8- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: چون روز قیامت شود یک

کشد کجائید کوبنده‌های دوستان من؟ (1) فرمود: جمعی بپا خیزند که بر چهره‌شان گوشتی نباشد، و گویند اینهایند کسانی که مؤمنان را آزردند، و برابرشان، ایستادند و با آنها عناد کردند و بر آنها در دینشان فشار آوردند فرمود: سپس فرمانشان دهند بسوی دوزخ آن حضرت فرمود: آنان هم عقیده مؤمنانند ولی حق آنها را ادا نکردند، و راز آنها را فاش کردند.
(2) گویم برخی اخبار در باب کمک بر قتل در کتاب قصاص بیاید.
(3) 9- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که سرکشتر مردم بر خدا عز و جل آنکه جز قاتلش را بکشد و جز زننده‌اش را بزند (یعنی جز کسی که برای کشتن باو حمله کرده بکشد مترجم).
(4) 10- محاسن: بسندش از امام پنجم (ع) (مضمون شماره 3 را آورده).
(5) 11- صحیفه الرضا: بسندی تا علی (ع) که فرمود: دو کتاب از رسول خدا (ص) به ارث بردم یکی قرآن و دیگری آنچه بر دسته شمشیر من است، گفته شد یا امیر المؤمنین آنچه بر دسته شمشیر تو است چیست؟ فرمود: هر که جز قاتل خود را بکشد یا جز زننده خود را بزند لعنت خدا بر او است.
(6) 12- مجالس مفید: بسندش تا ابی سعید خدری که در زمان رسول خدا (ص) کشته‌ای یافته شد و آن حضرت خشمگین بدر آمد تا بالای منبر شد و خدا را ستود و سپاس گفت وانگه فرمود: یک مسلمانی کشته شده و کشنده دانسته نشده بدان که جانم بدست او است اگر همه اهل آسمانها و زمین بر کشتن مؤمنی شریک شوند و یا بدان رضا دهند خدا همه را به دوزخ برد، بدان که جانم بدست او است، کسی از ستم بکسی تازیانه نزند که فردا در دوزخ بمانند آن تازیانه خورد، بدان که جانم بدست او است کسی با ما خاندان دشمنی بدل نگیرد جز که خدایش از چهره او را بدوزخ سرازیر کند.
(7) 13- جامع الاخبار: رسول خدا (ص) فرمود: هر که مؤمنی را آزارد مرا آزرده، و هر که مرا آزارد خدا را آزرده، و هر که خدا را آزارد ملعونست در تورات و انجیل و زبور و فرقان، و در خبر دیگر است که بر او است لعنت خدا و فرشته‌ها و مردم همه.
(8) و فرمود (ص): هر که نگاه کند بمؤمنی که او را بدان بترساند خدایش بترساند و روزی که جز سایه او سایه نباشد باو محشور کند بصورت مورچه با گوشت و تن و همه بدن و روح او تا او را بجائی که بایدش برساند، (9) و فرمود (ص) هر که اندوهناک کند مؤمنی را سپس همه دنیا را باو بدهد جبرانش نباشد و ثوابی بدان ندارد.

(1) 14- اختصاص: امیر مؤمنان (ع) فرمود: هر که پر خصومت را دنبال کند ستم کرده و هر که از آن کوتاه آید (و حق خود را مطالبه نکند ستم کرده و هر که خصومت بر پا نکند نتواند خدا ترس باشد.
(2) 15- حسین بن سعید: بسندش تا امام باقر (ع) که فرمود: برای هر کس همین عیب بس که در مردم عیب را بیند و در خود نبیند یا نکوهش کند مردم را به عیبی که خود دارد و ترکش نتواند، و آزار دهد همنشین خود را بدان چه سودش ندارد.
(3) 16- کتاب قضاء الحقوق: رسول خدا (ص) فرمود: دشنام بمؤمن فسق است و نبرد با او کفر است، و خوردن گوشت او (بغیبت او) نافرمانی خداست، و احترام مالش چون احترام خداست، وعده مؤمن چون بدست دادن آن موعود است، (4) تشویق فرموده (ص) به وفاء کردن بوعده و انجام آن و مقصود اینست که وعده مؤمن چون عطای نقد است و گویا موعود در دست است.
(5) و فرمود (ص): هر که میان گفتگوی برادر مؤمنش افتد گویا رویش را خراشیده، (6) و فرمود (ص): برادران ناتوان خود را حقیر مشمارید که هر که مؤمنی را حقیر شمارد خدا در بهشت آنها را همراه نکند مگر که توبه کند.
(7) 17- نهج البلاغه: فرمود (ع): هر که زود بمردم بدی رساند در باره او گویند آنچه را ندانند (باو تهمت زنند که نخواهد).
(8) 18- کتاب الامامه و التبصره: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: پشت مؤمن غرق است مگر برای حد زدن (یعنی جائز نیست که او را بزنند مگر برای اقامه حد شرعی و حکم شامل همه تن مؤمن می‌شود مترجم).
(9) 19- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر که خیره شود بر مؤمن تا او را بترساند.
خدا عز و جل او را بترساند در روزی که جز پناه او پناهی نباشد.
(10) بیان: (بعد از تفسیر لفظ بنقل از راغب گوید) (آیه 57 سوره النساء) در آوریمشان در ظل ظلیل: یعنی زندگی خوش و بسیار خوب.
(11) 20- کافی: بسندش (مضمون شماره 7 را آورده).
(12) در بیان آن پس از شرح الفاظ گفته: بقولی مقصود آتش در برزخ است که فرمود: (در آیه 46 سوره المؤمن) آتشی که بدانها عرضه شوند در چاشت و شام و روز بر پا شدن قیامت است که در آورید فرعونیان را بسخت‌ترین عذاب.
(13) 21- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که هر که کمک کند بر زیان مؤمن بپاره‌ای از یک

کلمه روز قیامت ملاقات کند خدا را عز و جل میان دو چشمش نوشته شده

نومید است از رحمت من.
(1) بیان: در نهایه گفته: شطر کلمه نیم از آنست و از این معنی است حدیث هر که کمک کند بر کشتن مؤمن به شطر کلمه بقولی یعنی مثلا بگوید: اق بجای قتل بمعنی بکش چنانچه پیغمبر (ص) فرموده:
کفی بالسیف شا
" که شا را بجای شاهد آورده- تا گوید: بسا اشاره به سخن کوتاه باشد یا مثل اینکه بگوید: آری در جواب کسی که از او پرسیده او را بکشم و میان دو چشم اشاره به پیشانیست.
(2) 22- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: خدا عز و جل فرمود: البته از من اعلام جنگ دارد کسی که بنده مؤمنم را آزارد، و از خشمم آسوده است کسی که گرامی دارد بنده مؤمنم را، و از خلقم در روی زمین از مشرق تا مغرب کسی نباشد جز یک مؤمن بهمراه امامی عادل بعبادت آنها بی‌نیازم از همه کسانی که در روی زمین آفریدم، و آسمانها و زمینهایم بدانها برپایند و ایمان آن دو را همدمشان کنم که نیاز بهمدم دیگر نداشته باشند.
(3) بیان (بعد از اشاره بآیه 279 سوره البقره در باره ترک ربا که: اگر نکنید (ترک ربا را) اعلام شوید بجنگ از طرف خدا و رسولش" و تفسیرش از قول بیضاوی و مجمع البیان گوید):
بدان که در این عبارت مشابه آن از خبر میتواند کنایه از سختی خشم باشد و می‌تواند مقصود از جنگ خدا انتقام او باشد در دنیا و آخرت، یا مقصود اینست که هر که چنین کند بجنگ من برخاسته، و بقولی اینکه فرموده باید بداند بمعنی آگهی بانجام است چنانچه بداند در امانت آگهی به آسودگی است با تاکید بر آن.
و مقصود از مؤمن هر شیعه است یا شیعه کامل چنانچه لفظ عبدی بدان اشاره دارد، و اگر مقصود همه باشد شامل آزار کردن با امر بمعروف و نهی از منکر نگردد، و مقصود از اکرام رعایت و احترام در خوی و در گفتار که شامل سود رساندن و جلوگیری از ضرر هم هست.
و مقصود از خلق جز فرشته و پری است و دلالت بر اینکه وجود امام لازمست، و مقصود از بی‌نیازی خدا که بی‌نیاز مطلق است پذیرش عبادت آن دو است، و بسا که مقصود قرب وجود امام هم باشد چنانچه در باب کم بودن مؤمنان گذشت که ابراهیم تنها خدا پرست بود و دیگری با او نبود تا خدایش باسماعیل و اسحق همدم کرد تا گوید مقصود از ارضین هفت زمین است.

(1) 23- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که (متن حدیث شماره 8 تا آنجا که فرمانشان دهند بدوزخ).

(2) بیان (بعد از ذکر چند معنی برای لفظ صدود گوید:) بیشتر معانی با داشتن معنی اعراض مناسب مقامند- تا گوید- عنف بمعنی سرزنش و ملامت است، و بقولی تهی بودن رویشان از گوشت شاید از غم و ترس کیفر است یا اینکه از افسوس چنگ زدند بروی خود، و مؤید آنست روایت عامه از پیغمبر (ص) که شب معراج بمردمی گذر کردم که ناخنهای آهنی داشتند و روی و سینه خود را بدان می‌خراشیدند گفتم: جبرئیل اینان کیانند؟ گفت:
کسانی که گوشت مردم را میخورند و آبروشان را میبرند، و بقولی است که چون با مؤمنین با بیشرمی رو در رو شدند گوشت چهره‌شان ریخته زیرا نه شرم از خدا کردند و نه از آنها.
و من گویم چون آنها مؤمنان را نزد مردم زشت نمودند در دنیا خدا آنها را در آخرت زشت چهره ساخته.
(3) 24- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که خدا تبارک و تعالی فرموده: هر که ولی مرا اهانت کند به کمین جنگ من است.
(4) بیان: مقصود از ولی دوست کوشا در عبادت مولا است که از جز حضرت او رو گردان است (پس از شرح لفظ و اعراب گوید:) یک فائده این خبر حذر دادن کامل است از هر مؤمن باحتمال اینکه مبادا از اولیاء خدا باشد چنانچه صدوق بسندش از امیر مؤمنان (ع) باز گفته که خدا دوستش را میان همه بنده‌هاش نهان کرده هیچ بنده از او را کوچک مشمارید بسا که هم او ولی خدا باشد و تو ندانی.
(5) 25- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که خدا عز و جل فرموده: هر که ولی مرا اهانت کند در کمین جنگ با من است و کسی بمن تقرب نجوید بچیزی دوست‌تر نزد من از انجام آنچه باو واجب کردم، و راستش که با انجام نافله بمن تقرب جوید تا دوستش دارم و چون دوستش داشتم گوش او باشم که با آن شنود، و چشمش که با آن بیند، و زبانش که با آن گوید، و دستش که با آن کوبد اگر دعایم کند اجابت کنم، و اگرم خواهش کند باو بدهم، و در هر کارم تردیدی ندارم چون تردید در مرگ بنده مؤمنم که بدخواه مرگ است و من بدخواه بدی اویم.
(6) بیان: چون خدا مقام دوست خود را بیان کرد، اشاره کرد براه رسیدن بدرجه ولایت از آغاز سلوک تا نهایت و فرمود: تقرب بمن راهی بهتر از انجام امور واجبه ندارد از اصل واجب باشد، یا نذر و عهد و مانند آنها، و دلیل است بر اینکه واجبات همه افضلند از

مستحبات، (1) و سنجش هم گواه آنست، چون خدا داناتر است بدان چه تقرب و محبت حضرت او را بایست شود و چون بواجب تاکید دارد و بترکش تهدید کرده بدانیم که آن افضل است از آنچه ترکش رخصت داده و

بانجامش وعده ثواب داده و بر ترکش تهدید نکرده (در اینجا بحث مفصلی دارد که ترجمه آن سود عمومی ندارد).
(2) 26- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که حقیر شمارد مؤمن مستمندی را پیوسته خدا عز و جل خوار کن و دشمن او است تا باز گردد از حقیر شمردن او.
(3) بیان: (پس از شرح لفظ گوید:) حقیر شمردن بسا که تنها در دل باشد و اظهارش سخت‌تر است و آن یا بگفته ایست که او را بد آید یا بمسخره کردن و یا بدشنام دادن و یا بزدن او است یا بهر کاری که اهانت بار است، یا بترک گفتار و یا کرداری که اهانت بار است.
(4) 27- کافی: بسندش تا امام ششم که میفرمود: راستی که خدای تعالی فرماید: هر که اهانت کند بدوستی از من در کمین جنگ با من باشد و من زودتر دوستانم را از هر چیز دیگر یاری کنم.
(5) بیان: دلالت دارد که کیفر خوار کردن مؤمن در دنیا هم بخوار کن میرسد بلکه هر چه زودتر گرچه بمنع لطف و خذلان باشد.
(6) 28- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که خدا عز و جل فرموده: البته که مرا کنار گذاشته هر که خوار کند بنده مؤمن مرا.
(7) 29- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که خوار کند مؤمنی را یا حقیرش شمارد برای اینکه کم دارد و مستمند است خدا در روز قیامت او را انگشت نمای مخلوقات سازد.
(8) بیان: او را انگشت نما کند" یعنی نشان بدی باو زند که همه خلق بفهمند که سزاوار کیفر است و بدان در محشر رسوا شود و خوار گردد چنانچه مؤمن را در دنیا خوار کرده.
(9) 30- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که چون مرا بمعراج بردند، بمن آنچه باید از پس پرده وحی شد، و با من رو در رو سخن گفت تا اینکه بمن گفت: ای محمد هر که خوار کند دوست مرا در کمین جنگیدن با من است، و هر کس با من بجنگد با او بجنگم، گفتم:
پروردگارا این دوست کیست و دانستم که هر که با تو بجنگد با او بجنگی، فرمود: آن دوستم کسی است که پیمان از او گرفتم برای تو و برای وصیت و ذریه شما بولایت.
(10) بیان: از پس پرده" گویا مقصود پرده معنویست و آن فاصله میان بنده و خداست یا مقصود اینست که صوت از پس پرده بوجود آمده و از جانب آن حضرت پدید شده و همین

است معنی گفتگوی رو در رو- تا گوید مقصود اینست که فرشته در میان نبوده، و بقولی مراد از حجاب فرشته است و رو در رو آنچه بی‌فاصله او است ...

(1) 31- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که خدا عز و جل فرموده: هر که خوار کند بنده‌ام را بجنگم برخاسته و من در هیچ کارم تردید ندارم چون تردید در باره بنده مؤمنم که ملاقات او را خواهم و او از مرگ بدش آید و آن را از او بگردانم، و اینکه او برای امری دعاء کند بدرگاهم و او را اجابت کنم بامر دیگری که بهتر است برایش.
(2) بیان: و آن را از او بگردانم" یعنی مرگش را پس اندازم و بقولی یعنی بد داشتن مرگ را از او دور کنم باظهار کرامت و لطف و مژده بهشت، بامر بهتری برایش اجابت کنم" آن را اجابت نام کرده برای اینکه خیر خود را خواسته و ندانسته و در تشخیص آن خطا کرده و در آخرت بداند که آنچه باو داده بهتر است از آنچه خواسته چنان که کودک بیمار آنچه مایه هلاک او است بخواهد و پدرش باو ندهد و پولی باو بدهد و چون بزرگ و خردمند شود آنچه باو داده به است از آنچه نداده و آن اجابت بهتریست و بسا مقصود اینست که بهر چه بدانم بهتر است برای او اجابتش کنم یا خود خواسته او و یا عوضش در دنیا یا آخرت یا در هر دو.
(3) 32- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که دشنام بمؤمن چون پرتگاه هلاکت است.
(4) بیان: ... دشنام در لغت شامل نسبت بزنا هم هست و بعید نیست که بیشتر اخبار این باب بر آن صدق کند، ولی در زبان فقهاء دشنام شامل قذف بزنا و مانند آن نمیشود مانند گفته تو: ای میخوار یا ای رباخوار، یا ای ملعون، یا خائن، یا الاغ، ای سگ، ای خوک، ای فاسق ای فاجر، و مانند این الفاظ که مایه خوار شمردن و اهانت است (و بعد از شرح الفاظ گوید:) بسا که مقصود از هلاکت در اینجا کفر باشد و خروج از دین و پرتگاه آن گناهان کبیره است.
(5) 33- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که دشنام بمؤمن فسق است و قتال او کفر و خوردن گوشتش گناه و حرمت مالش چون حرمت خونش.
(6) بیان (بعد از شرح لفظ و اعراب گوید): دلالت دارد بر اینکه دشنام بغیر مؤمن حرام نیست اگر قذف نباشد، بلکه می‌شود گفت: مقصود از مؤمن ظاهر الصلاح است که تظاهر بگناهان کبیره ندارد و بدعت‌گزار و سزاوار خوار شمردن نیست.
محقق در شرایع گفته: هر آن تعبیری که طرف خطاب را بد آید و در عرف و لغت قذف نباشد (نسبت بزنا) تعزیر دارد تا گوید: و اگر آن طرف سزاوار خوار شمردن باشد

نه حد دارد و نه تعزیر، و چنین است هر سخنی که آزارکننده باشد چون ای خوره‌دار یا ای پیس.
(1) و شهید ثانی: در شرحش گفته: چون آزار مسلمان بی‌استحقاق آن

حرام است هر سخن آزاربخشی که نسبت زنا و مانند آن نیست در عرف و لغت حرام است و موجب تعزیر چون هر حرامی دیگر و سرزنش به امراض هم بحساب آنها است و در حدیث صحیح عبد الرحمن بن ابی عبد الله است که پرسیدم امام ششم (ع) را از مردیکه دشنامی جز قذف بمردی داده آیا تازیانه حد باو زنند؟ فرمود: تعزیرش باید، و مقصود از سزاواری استحقاق اینست که متظاهر به فسق باشد که احترام و غیبت ندارد، و در خبریست که از کمال عبادتست آبروریزی شک دارد در دین، و در حدیث صحیح است تا رسول خدا (ص) که فرمود: چون اهل شک و بدعت را پس از من دیدید از آنها بیزاری جوئید و پر دشنام به آنها بدهید و آبروشان را بریزید، و تو دهنشان بزنید تا در اسلام تباهی نکنند، و مردم از آنها در حذر باشند، و از بدعتشان نیاموزند تا خدا برای شما حسنه‌ها نویسد و درجه‌ها در آخرت بالا برد.
فسق در اصل لغت هر گونه خروج از طاعت است ولی در قرآن و سنت بیشتر در کفر و انجام گناه کبیره بکار رفته تا گوید: بقول راغب فسق بدر شدن از حکم شرع است و به کفر هم گفته شود، و آن بگناه کم یا بیش صدق کند ولی معروف شده در گناه بسیار، و بیشتر فاسق گویند به کسی که شرع را پذیرفته و بدان اعتراف دارد، و بهمه احکامی یا پاره‌ای از آنها اخلال کند خدا عز و جل فرموده (آیه 50 سوره الکهف) فاسق شد (شیطان) از فرمان پروردگارش، (16 سوره اسری) (و فسق کردند در آن و ثابت شد بر آنها سزا) و فرمود بیشترشان فاسقند (آیه 18 سوره السجده) (آیا کسی که مؤمن است چون کسی است که فاسق است) در اینجا آن را برابر ایمان آورده است و فرموده: و کسی که کافر شود پس از آن آنانند همان فاسقان (آیه 20 سوره السجده) و اما آنانی که فاسق شدند جایشان دوزخ است (49 سوره یونس) و چنین بایست شد سخن پروردگارت بر آنها که فاسق شدند باینکه ایمان نیاوردند پایان گفته راغب.
فسق در این حدیث نزدیک بکفر است زیرا درجه بالایش کفر است، و از این بر آید که دشنام بزرگتر است از غیبت با اینکه آزارش هم سخت‌تر است مگر اینکه غیبت هم بدشنام باشد که در آن در آید.
و جنگ با او کفر است" یعنی کفری که بر مرتکب گناه کبیره صدق میکند، یا با قصد

اینکه حلال است یا برای ایمانش باشد (1) و بقولی چون جنگیدن سبب کفر شود آن را کفر نامیده یا مقصود کفران نعمت الفت است که خدا بمؤمنان داده یا بمعنی انکار حق برادریست که شرطش نجنگیدنست.
مقصود از خوردن گوشت غیبت است چنانچه خدا عز و جل فرموده (12 سوره الحجرات)" و غیبت هم نکنید آیا کسی از شما دوست دارد گوشت

مردار برادرش را بخورد" تشبیه به مردار برای نفرت بارتر کردنست و زجر بیشتر و بقولی مقصود از معصیت در حدیث معصیت کبیره است.
حرمت مالش چون حرمت خونش است" مال را با خون در احترام همراه کرده، و شکی ندارد که خونش ریختن گناه کبیره هلاکت بار است و چنین است خوردن مالش، و مانند این حدیث در کتب عامه هم آمده است ...
(2) 34- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که مردی از بنی تمیم نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت بمن سفارشی کن، در ضمن آن باو فرمود: بمردم دشنام ندهید تا میان خود دشمنی به بار آورید.
(3) بیان: بار آوردن دشمنی که روشن است، و این یک مفسده دنیوی آنست.
(4) 35- کافی: بسندش تا امام کاظم (ع) در باره دو کس که بهم دشنام دهند، فرمود آنکه آغاز کرده ظالم‌تر است و گناهش با گناه دیگری بر اوست تا معذرت نخواسته از طرفش.
(5) بیان: در حدیث دیگر است که تا مظلوم از اندازه او نگذشته، و این حدیث دلالت بر اینکه اگر از طرفش معذرت خواست از او درگذشت در درجه اول گناهش بریزد و بر اثر آن تعزیر یا حد از او ساقط شود و حاکم حق اعتراض ندارد زیرا آن حق آدمی است که انجامش منوط بدرخواست است و بگذشت ساقط شود.
(6) 36- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که هرگز کسی بکفر دیگری گواهی نداده جز که گردنگیر یکی از آن دو شده چه اگر بکافری گواهی داده راست گفته و اگر بمؤمنی باشد کفر بخودش برگردد، مبادا بمؤمنان طعنه بزنید.
(7) بیان: گواهی نزد قاضی باشد یا گزارش باشد که گوید: تو کافری یا باو خطاب کند ای کافر و اینکه فرمود مبادا اشاره دارد که مطلق طعنه هم حکم کفر را دارد در رجوع به یکی از آن دو و کفر دشنام گو بتنهائی و اگر چه کبیره است موجب کفر نیست و چند توجیه دارد که ببرخی اشاره کردیم چند بار.
یکم: مقصود کفری باشد که بر گناه کبیره هم گفته شود چنانچه در زبان آیات و اخبار

آمده.
(1) 2- اینکه مقصود این باشد که گناهی بگردن یکی از آنها افتد نه کفری.
3- اینکه نسبت بکفر بر هر یکی از آن دو تحقق پذیرد (و پس از بحثی در این باره گوید) جزری در نهایه همین حدیث را آورده و گفته: کفر دو جور است یکی کفر ضد ایمان و دیگری انکار یک حکم فرعی که از اصل ایمان برون نرود، و بقولی کفر چهار جور است: 1- اینکه خدا را بکلی نشناسد و

بدو معترف نباشد. 2- کفر جحود چون کفر ابلیس که حدا را از دل شناسد و بزبان نگوید. 3- کفر عناد که بدل شناسد و بزبان هم گوید ولی از روی حسد و تجاوز بدان دیندار نشود چون کفر ابی جهل. 4- کفر نفاق که بزبان اقرار کند و بدل معتقد نیست (در توجیه کفر شواهدی از قول هروی آورده).
(2) 37- کافی: بسندش تا امام باقر یا صادق (ع) که می‌فرمود: لعنت چون از زبان گوینده‌اش بدر آید در تردید باشد اگر جای سزاواری یافت که خوب و گر نه بگوینده‌اش برگردد.
(3) کافی: بسند دیگر مانندش از امام باقر (ع) آورده.
(4) بیان (از نهایه حدیثی در شرح لفظ مساغ و تائید مضمون حدیثی آورده و گوید:) نهایه گفته: لعن راندن و دور کردنست از جانب خدا و دشنام و نفرین است از حدیث مردم، و من گویم: بیشتر چنین است ولی بسا که لعن کن و لعن شو هر دو اهل بهشت باشند چنانچه لعن بخطاء کسی را مستحق لعن داند و کافر شمارد و او مؤمن پاکی باشد که بسا بلعن‌شونده بگواه دروغین حد و کشت هم برسد، و می‌شود که مقصود از جای سزاوار کنایه از معذور بودن لعن کن باشد که ثواب میبرد و لعنتش هم بآسمان بالا میرود و ثواب دارد.
(5) 38- کافی: بسندش از امام ششم (ع) که چون کسی به را در مؤمنش گوید: اف بر تو از ولایتش بدر شود، و چون گوید تو دشمن منی یکی از آن دو کافر شود، و خدا از مؤمنی که قصد بد دارد در دلش برای برادر مؤمنش عملی را نپذیرد.
(6) بیان: (پس از تصحیحی در سند گوید) از ولایتش بدر شود" یعنی از دوستی و یاری واجب بر او، و شاید اشاره باشد بخروج از ایمان برای قول خدای تعالی (72- سوره الانفال راستی کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد کردند با مال و جانشان در راه خدا و کسانی که جا دادند و یاری کردند دوستان یک دیگرند 73 و آنان که کافرند دوستان همند.
و باز فرموده است (71 سوره برائت) مردهای مؤمن و زنان با ایمان اولیاء همند" و چون گفت: تو دشمن منی یکیشان کافر است" برای گفته پیش که اگر راست گوید

مخاطب کافر است و اگر دروغ خودش و معنی کفر گذشت.
(1) اگر در دل بد دارد برای برادرش" که باو بدی رساند یا بدگمانی کند و او از آن بری باشد و بر او ثابت نشده باشد، و مقصود این نیست بدل او گذرد زیرا جلوگیری از آن در توان نیست بلکه مقصود حکم بدانست و گرچه بزبان نیاورد، و اما تکلیف باینکه نباید گمان بد برد دشوار است با وجود برانگیزنده آن، و اما گمانی که شرعا معتبر است ظاهرا خارج از

مورد حدیث است زیرا بسیاری از احکام شرعی بر آن بار می‌شود چنانچه گذشت، و حدیث منافات ندارد با آنچه وارد است که: بدگمانی دوراندیشی است زیرا مقصود احتیاط و بررسی در معامله است نه بدگمانی.
(2) 39- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که آدمی نباشد تو چشم مؤمنی بر او طعنه زند جز که بد مردنی دارد و سزاوار است که خیر نبیند.
(3) بیان: تو چشم مؤمن" یعنی رو در رو باو سرکوفت زند و او را نکوهش کند در پیش او (و پس از شرح لفظ گوید:) ظاهر اینست که شامل شود عیبی را که دارد یا ندارد، و مردن بد، یا در دنیا است چون غرق شدن، سوختن یا زیر آوار رفتن، دچار درنده شدن و مردنهای بد دیگر، یا از نظر آخرت چون کافر مردن یا با گناه کبیره بی‌توبه مردن تا گوید: خیر نبیند" یعنی از توبه و عمل صالح و ایمان بی‌بهره ماند.
(4) 40- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که هر که روایتی بر ضرر مؤمنی آورد تا او را زشت کند و بی‌آبرو کند و از چشم مردم بیندازد خدایش از ولایت او بدر کند تا بولایت شیطان رود و شیطان هم او را نپذیرد.
(5) بیان: روایت بر مؤمن" بنقل سخن نابخردانه او است که بیشتر گفته‌اند و بسا نقل کار سفیهانه را فرا گیرد که مقصد و عیبجوئی از او است و بقول جوهری مروت انسانیت است و بقولی آداب نفسانیست که آدمی را برفتار و عادت خوب وادارد و بدوری از کارهای پست بکشاند و گرچه مباح باشند چون خوردن در میان بازار که مایه سبکسریست و شهید ره گفته: مروت پاک کردن خویش است در پستی که همانند او را نشاید چون مسخرگی و کشف عورت تا آنجا که پوشاندنش در نماز مورد تاکید است، و پر خوردن در میان بازار، و و پوشیدن جامه لشکریان برای فقیه که بمسخره گیرند.
خدایش از ولایت او بدر کند" یعنی از دوستی و یاری کردن باو بدر کند و اینکه شیطان او را نپذیرد برای بی‌اعتباری او است همانا شیطان کسی را خواهانست که در عبادت ترک طاعت کند تا او را وسیله گمراه کردن مردم سازد و بقولی سر اینکه شیطانش نپذیرد

آنست که کارش زشت‌تر از کار شیطانست، (1) زیرا سبب بیرون شدن شیطان از ولایت خدا مخالفت او با فرمان خدا باستناد اینکه بنیادش اشرف از بنیاد آدم است و آدم را به بدی یاد نکرد تا او را نزد فرشته‌ها بی‌آبرو کند و سبب خروج این چنین آدمی از ولایت خدا مخالفت امر او است بی‌استناد و بهانه و یاد کردن کار مؤمن که او را آزار دهد و حقیر سازد و در ضمن ادعاء کمال برای خود کند و این خود ناز کردن و فخر و تکبر است از این رو شیطان او را نپذیرد چون شیطان او را نپذیرد چون کارش از او زشت‌تر

است- تا گوید:
بسا که مقصود بدر کردن او است از سرپرستی خدا و از جمع دوستانش و شمار او در احزاب شیطان و او هم قبولش نکند بلکه از او بیزار باشد چنانچه در قرآن مجید (آیه 16 سوره الحشر) فرموده: نمونه او نمونه شیطانست که بآدمی گوید کافر شود چون کافر شود گوید:
من از تو بیزارم، و بسا که نپذیرفتن شیطان کنایه است از راضی نبودن او بکار خلافش بلکه او میخواهد کافرش کند و او را مستحق خلود در دوزخ سازد.
(2) 41- کافی: بسندش تا عبد الله بن سنان که باو گفتم: عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟ فرمود: آری، گفتم: یعنی دو عضو پائین تنه او، فرمود: نه آنچه تو دریافتی همانا مقصود فاش کردن راز او است.
(3) بیان: پرسش از امام صادق (ع) است و مقصودش اینست که مرادش در این خبر کشف سر است نه اینکه نظر بعورتش حرام نیست.
(4) 42- کافی: بسندش از امام ششم (ع) (نزدیک بمضمون روایت شماره 41 را آورده و فرموده) حرمت عورت اینست که بر زیان او سخنی آوری یا او را نکوهش کنی.
(5)

باب پنجاه و هشتم در خیانت و کیفر حرامخواری

: (6) الانفال (آیه- 27) ایا کسانی که ایمان آوردید خیانت نکنید بخدا و رسولش و نه بامانتهای خود با اینکه میدانید. (7) گویم: در باب امانت و باب کلیات مکارم گذشته.

(8) 1- امالی صدوق: بسندش از امام دهم (ع) فرمود: در مناجات موسی (ع) با پروردگارش بوده که پروردگارا پاداش کسی که از شرم تو وانهد خیانت در امانت را؟ فرمود روز قیامت در امانست.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 110
(1) 2- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که چهار است که یکی از آنها هم که در خانه‌ای درآید ویرانش کند و ببرکت آباد نشود: خیانت و دزدی و میخواری و زنا.
در امالی طوسی: مانندش آمده.
در ثواب الاعمال: مانندش آمده.
در خصال: مانندش آمده جز که کلمه برکت در آن نیست.
(2) 3- امالی صدوق: بسندش در حدیث مناهی پیغمبر (ص) که فرمود: هر کسی در یک وجب زمین همسایه‌اش خیانت کند خدا آن را از عمق زمین هفتم طوق گردنش سازد تا با همان در روز قیامت خدا را ملاقات کند جز که توبه کند و برگردد.
و فرمود: هر که در دنیا خیانت بامانت کند و آن را بصاحبش بر نگرداند و بمیرد بر غیر کیش من مرده و خدا را ملاقات کند و بر او خشمگین باشد، و فرمود (ص): هر که مال خیانت را دانسته بخرد چون خود خائن باشد.
(3) 4- قرب الاسناد: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: امانت ثروت آورد و خیانت درویشی.
(4) 5- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که سه چیز دارد خدا از حور العین بدو بزنی دهد هر جور خواهد: فرو خوردن خشم و صبر در برابر شمشیرها برای خدا عز و جل، و کسی که دستش بمال حرامی رسد و آن را برای خدا عز و جل وانهد.
(5) 6- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که ابلیس گوید: در هر چه آدمیزاده مرا وامانده کند در باره یکی از سه مرا وامانده نتواند کرد: گرفتن مالی از جز راه حلال یا ندادن حق واجب آن مال یا صرف آن در جز راه حلال.
(6) 7- همان: که امیر مؤمنان (ع) که فرمود: راستش خدا عذاب کند شش کس را به شش عمل تا فرمود: بازرگانان را به خیانت.
(7) 8- همان: از امیر مؤمنان (ع) که بکار بستن امانت داری روزی را فزاید.
(8) 9- تفسیر قمی: بسندش تا خبر معراج از امام صادق (ع) که پیغمبر (ص) فرمود:

که گذر کردم بمردمی که پیش آنها چند خوان گسترده بود از گوشت خوب و از گوشت بد و گوشت بد را میخوردند و خوب را وامی‌نهادند، گفتم. جبرئیل اینها کیانند؟ گفت:
آنها که حرام را میخورند و حلال را وانهند و آنها از امت تو باشند ای محمد.
(9) 10- ثواب الاعمال: بسندش تا رسول خدا (ص) که پیوسته امتم در خوشی باشند تا زمانی که بهم خیانت نکنند و امانت را بپردازند و زکات را بدهند و چون چنین نکنند

گرفتار شوند بقحطی و خشکسالی.
(1) 11- اختصاص: حسن بن محبوب از امام ششم پرسیدم مؤمن بخیل می‌شود؟ فرمود آری گفتم ترسو می‌شود؟ فرمود: آری، گفتم: دروغگو می‌شود؟ فرمود: نه و نه خائن، سپس فرمود: مؤمن هر منشی دارد جز خیانت و دروغ.
(2) 12- همان: بسندش تا امام ششم که میفرمود: مؤمن حقی را ضایع نکند جز که دو برابرش به باطل افتد و مؤمنی از کمک به برادر مسلمانش و کوشش در حوائج او سرباز نزند جز که خدایش گرفتار کند بکوشش در حاجت کسی که بگناه افتد و ثوابی نبرد، و مؤمنی نباشد که دریغ کند از نفقه‌ای در راه رضای خدا جز که گرفتار شود به نفقه چند برابر در آنچه بخشم آرد خدا را.
(3) 13- همان: رسول خدا (ص) فرمود: از ما نیست آنکه امانت را حقیر شمارد تا آنجا که چون باو سپرده شود نابودش کند و از ما نیست آنکه بمسلمانی در مال و اهل او خیانت کند.
(4) 14- مشکاة الانوار: رسول خدا (ص) فرمود: از ما نیست کسی که در امانت خیانت کند.
(5)

باب پنجاه و نهم در باره کسی که دریغ دارد از مؤمن چیزی را از خودش یا از دیگری یا برادرش از او کمکی خواهد و کمکش نکند یا در انجام آن خیرخواه او نباشد.

: (6) 1- امالی طوسی: بسندش از امام ششم (ع) که هر مسلمانی که مسلمان دیگر از او حاجتی خواهد و تواند بر آورد و دریغ کند خدا روز قیامت بسختی او را سرزنش کند و فرمایدش برادرت برای حاجتی که من بر آوردنش را بدست تو نهادم نزد تو آمد و دریغش کردی برای آنکه ثوابش را نخواستی بعزتم که در هیچ حاجتی بتو توجه نکنم چه در عذاب باشی یا آمرزیده گردی.
گویم: اخباری هم در باب مواسات گذشت.
(7) 2- همان: بسندش تا پیغمبر (ص) که امیدوارت را نومید مکن تا خدایت دشمن گردد و بدخواه شود.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 112
(1) 3- خصال: بسندش تا ابی هارون مکفوف که امام ششم (ع) بمن فرمود: ای ابو هارون خدا تبارک و تعالی بخود سوگند خورده که خائن در جوار او نباشد گوید: گفتم: خائن کیست فرمود: کسی که یک درهم را از مؤمنی پس‌انداز کند، یا یک امر دنیا را از او باز دارد گوید:
گفتم: پناه بخدا از خشم خدا فرمود: راستش خدای تعالی بخود سوگند خورده که جا ندهد در بهشتش سه دسته را: آنکه واپس زند حکم خدا عز و جل را یا رد کند قول امام بر حق را یا ندهد حق مؤمن را گوید: گفتم: از فزونی آنچه دارد باو دهد؟ فرمود: از خود و از روحش باو دهد و اگر خود را از او دریغ دارد از او نباشد و همانا تخم شیطانست.
(2) صدوق (رضی الله عنه) گفته بخشش از خود و روح همانا صرف آبرو برای انجام حوائج او است.
(3) 4- ثواب الاعمال: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: هر مؤمنی دریغ دارد از مؤمن آنچه را بدان نیاز دارد و او تواند از خودش یا دیگری آن را بر آورده کند خدا عز و جل روز قیامت او را وادارد با روی سیاه و دو چشم آبی و دو دست بگردن بسته و گفته شود این است خائن بخدا و رسولش و آنگاه فرمان صادر شود برایش بدوزخ در محاسن مانند آمده.
(4) 5- ثواب الاعمال: بسندش تا اسماعیل بن عمار صیرفی که بامام ششم (ع) گفتم:
قربانت مؤمن رحمت است بر مؤمن؟ فرمود: آری، گفتم: چگونه؟ فرمود: هر مؤمنی برای نیازی نزد برادرش آید همانا که آن رحمتی است که خدا بدو روانه کرده و وسیله سازی کرده برایش و اگر حاجتش را بر آورد آن را پذیرفته و اگر ردش کند با توانائی بر آوردن آن از خود رحمتی را که خدا برایش فراهم کرده رد کرده و آن رحمت برای روز قیامت ذخیره شود و

اختیارش بدست صاحب آن حاجت است اگر خواهد برای خودش باشد و اگر خواهد برای دیگری ای اسماعیل چون در قیامت او اختیاردار آنست و برای او مقرر است بنظر تو آن را برای که مصرف کند؟ گفتم: قربانت گمان ندارم که از خودش بگرداند فرمود گمان نداشته باش ولی یقین داشته باش که آن را از خود رد نکند، ای اسماعیل هر که برادرش برای حاجتی نزدش آید و بر انجام آن تواناست و آن را بر نیاورد خدا ماری بر او مسلط کند تا روز قیامت انگشت بزرگ او را در گورش بگزد چه آمرزیده گردد و چه عذاب کشد.
(5) 6- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: هر که در حاجت برادر مسلمانش روانه شود و خیر او را نجوید در آن بخدا و رسولش خیانت کرده و خدا عز و جل با او طرف باشد.
محاسن: مانندش را آورده.
(6) 7- ثواب الاعمال: بسندش تا ابی بصیر که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: هر که از یاران ما یا دیگری از برادرانش از او یاری خواست در نیازی و او با همه توانش در انجام آن نکوشید البته که بخدا و رسولش و مؤمنان خیانت کرده است.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 113
(1) ابو بصیر گوید: بآن حضرت گفتم: مقصودت از مؤمنین کیانند؟ فرمود: از خود امیر المؤمنین (ع) تا پایان آنها.
محاسن: مانندش را آورده.
(2) 8- ثواب الاعمال: بسندش تا امام ششم (ع) که هر کدام از شیعه، که کسی از برادران ما در حاجتی از او یاری خواهد و با توانائی بدو یاری ندهد خ دا عز و جل او را گرفتار کند بانجام حاجت یکی از دشمنان ما که بدان عذاب کشد در روز قیامت.
محاسن: مانندش را آورده.
(3) 9- ثواب الاعمال: بسندش از امام باقر (ع) که هر که دریغ کند از کمک ببرادر مسلمانش و انجام حاجت او گرفتار شود بکمک کسی که نه گناه دارد و نه ثواب.
محاسن: بسندی مانندش را آورده.
(4) 10- قصص الأنبیاء: بسندی از وهب بن منبه که روایت کردند مردی از بنی اسرائیل کاخی ساخت خوب و محکم و خوراکی ساخت و توانگران را بر آن دعوت کرد و مستمندان را وانهاد، و چون مستمندان آمدند بآنها گفته میشد این خوراک برای شما و همانند شما نیست گفت: خدا دو فرشته در شکل مستمندان فرستاد و بآنها همان گفته شد و خدای تعالی آنها را فرمود: تا بجست توانگران بر آن مجلس وارد شوند پس آنها را وارد کردند و گرامی داشتند و در صدر مجلس نشاندند و خدا بهر دو فرشته فرمود آن

شهر و هر که در آنست بزمین فرو برند.
(5) 11- اختصاص: از امام کاظم (ع) که میفرمود: هر که را برادر مؤمنش برای حاجتی آیدش همانا آن حاجت رحمتی است از طرف خدا تبارک و تعالی که بسویش روانه کرده و اگر پذیردش البته او را بولایت ما رساند و آن پیوسته بولایت خدا تبارک و تعالی است و اگر آن را رد کند با اینکه میتواند آن را بر آورد خدا تبارک و تعالی بر او ماری آتشین در گورش مسلط کند و تا روز قیامت او را بگزد چه آمرزیده گردد و چه معذب و اگر حاجتخواه او را معذور دارد حالش سیاه‌تر باشد.
(6) 12- حقوق صوری: امام صادق (ع) فرمود: مؤمن نیازمند فرستاده خداست نزد توانگر نیرومند و اگر رسول حاجت ناروا بدر آید خدا گناهانش را بیامرزد و مسلط سازد بر آن توانگر نیرومند شیطانها که او را بگزند، فرمود: آنها را بدنیا پرستان وانهد و بدان چه دارد خشنود نباشند تا در رنجش اندازند شاعری بر آنان درآید و شعر او را بشنود و هر

چه خواهد باو بدهد و ثوابی نبرد و اینست شیطانها که او را بگزند (1) و از آن حضرت است که برفاعة بن موسی که بر او وارد بود فرمود: ای رفاعه بتو خبر ندهم از پرگناه‌تر مردم؟
گفتم: چرا قربانت فرمود کسی که کمک کند مؤمنی را با سخن خوبی، سپس فرمود: بشما خبر ندهم بکمتر ثواب مردم؟ گفتم: چرا قربانت فرمود: کسی است واگیرد از برادرش آنچه نیازمند آنست در کار آخرت یا دنیایش، سپس فرمود: بشما خبر ندهم به پرگناه‌تر مردم؟ گفتم: چرا قربانت فرمود کسی که چیزی از گفتار یا کردارش بر او عیب گیرد یا او را واپس زند برای حقیر شمردن او و تکبر بر او، سپس فرمود: ای رفاعه حرف دیگری هم برایت افزایم ای رفاعه: ایمان ندارد بخدا و نه محمد و نه علی کسی که برادر مؤمنش برای نیازی نزد او آید و در روی او نخندد و اگر آن نزد او باشد بزودی بر آورد و اگر نه از دیگری آن را بخواهد تا آن را بر آورد و اگر بر خلاف این باشد پیوندی میان ما و او نیست.
(2) 13- امالی طوسی: بسندش از امام ششم (ع) که هر مؤمنی از برادر مؤمنش حاجتی خواهد و او میتواند آن را بر آورد و ردش کند خدا مسلط کند بر او در گورش ماری که انگشتانش را بگزد.
(3) 14- دعوات راوندی (همین مضمون را آورده ولی گفته گوشتش را بگزد).
(4) 15- عده الداعی (صدر حدیث شماره 5 را آورده تا آنجا که: ذخیره شود آن حاجت و بر آن افزوده که) و هر که روانه شود در انجام حاجت برادرش و خیرخواهی نکند برایش بهمه توانش بخدا و رسولش و مؤمنان خیانت کرده، و هر که از شیعه ما کسی از برادرانش نزدش آید و از او

یاری طلبد در حاجتش و یاریش نکند با اینکه میتواند خدایش گرفتار کند بانجام حوائج دشمنان ما تا بدان عذابش دهد، و هر که حقیر شمارد مؤمن فقیری را و او را سبک گیرد برای اینکه کم دارد خدا روز قیامت در برابر همه مردم او را انگشت‌نما کند و حقیرش سازد و پیوسته بدخواه او باشد و هر که در برش بدگوئی از برادر مؤمنش شود و او را یاد کند و کمک کند خدایش او را در دنیا و دیگر سرا یاری کند و هر که یاریش ندهد و از او دفاع نکند خدایش بخود وانهد و حقیرش کند در دنیا و آخرت.
(5) 16- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: هر مؤمنی دریغ دارد از مؤمن چیزی را که بدان نیاز دارد با اینکه بدان تواناست از نزد خودش یا دیگری خدا عز و جل روز قیامت او را وادار سیاه رو و زاغ چشم و دستها بگردن بسته و گفته شود اینست خائنی که بخدا و رسولش خیانت کرده سپس او را بدوزخ فرمان دهند.
(6) بیان: زاغ چشم گویا اشاره است بقول خدای تعالی (102 سوره طه) و محشور کنیم

مجرمان را آن روز زاغ چشم.
(1) بیضاوی گفته: این وصف برای آنست که زاغی بدترین رنگ چشم است و بدخواه‌تر نزد عرب چون رومیان چنین دشمنتر دشمنانشان بودند و از این رو در وصف گفتند سیاه جگر و سرخ سبیل، و زاغ چشم از قول طیبی گوید: بسا مقصود زشتی چهره و بدنمائی صورت باشد.
تا گوید: دلالت دارد بر اینکه برآوردن حاجت مؤمن واجب است با توانائی، و بسا تفسیر شود برد حاجت او برای اینکه مؤمن است یا اینکه بقصد خوار کردن او باشد، و گویا مقصود مؤمن کامل باشد.
(2) 17- کافی: بسندش تا یونس بن ظبیان که امام ششم (ع) فرمود: ای یونس هر که حق مؤمن را نگهدارد و باو ندهد خدا عز و جل روز قیامت او را پانصد سال بر سر پا دارد که عرقش چند وادی سیل براه اندازد، و جارچی از طرف خدا جار کشد که این ستمکاریست که حق خدا را نداده فرمود چهل روز توبیخ شود و فرمان دوزخ باو دهند.
(3) بیان: مقصود از حق مؤمن بستانکاری و حقوق لازم او است و بسا فراگیرد آنچه را حق دینی او است که مضمون اخبار دیگر است، و پانصد سال بحساب سال دنیاست و مطابق نسخه‌ای وادیها از عرقش یا خونش روان شوند که بقولی یعنی اگر ستمش کم است از عرق او و اگر بیش است از خون او.
و توبیخ کن مؤمنانند یا پیغمبران و اوصیاء یا همه آنها و دلالت دارد بر اینکه حق مؤمن حق خدا عز و جل است برای قرب او بخدا کامل است یا اینکه خدا بدان فرمان داده.

(4) 18- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که هر کس خانه‌ای دارد و مؤمنی نیاز دارد به نشیمن در آن و از آتش دریغ دارد خدا عز و جل فرماید: ای فرشته‌هایم بنده من از مسکن دنیای خود دریغ کرد بعزت و جلالم هرگز در بهشتم سکنا نکند.
(5) بیان: ظاهر این اخبار وجوب یاری مؤمن است تا هر چه توانائیست و سکنا دادن به آنها و جز آن کسی از اصحاب بوجوب قائل نشده بلکه ظاهرشان اینست که ترکش گناه کبیره است و آن حرج عظیمی است که مخالف با دین آسانست و بسا تفسیر شود که منع بخاطر ایمانست و از طرف کافر است یا در صورتیست که اضطرار مؤمن تا آنجاست که بیم تلف یا ضرر عظیم مؤمن رود و واجب است کمک باو یا اینکه مقصود از بهشت ممنوع بهشتهای خاص مقربانست.
(6) 19- کافی: (مضمون شماره 11 را آورده و بدان افزود که) که هر که یکی از برادرانش

در وضع خاصی بدو پناهنده و با توانائی باو پناه ندهد از ولایت خدای تعالی بریده است.
(1) بیان: بهمین سند رفتن در باب قضاء حاجت مؤمن گشته تا گفته آن حضرت حالش بدتر باشد تا گوید: و بیان بیشتری برایش گوئیم مقصود اینست که کارش بولایت ما پیوند و سبب محبت ما باو شود و بسا مقصود این باشد که این کار او را بولایت ما رساند.
(2) 20- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که هر که کمک خود را از برادرش دریغ کند یا اقدام بدان را در نیازش خدا گرفتارش کند بکمک کسی که گناه باشد و ثوابی ندارد.
(3) بیان: و اقدام کند" بسا مقصود از آن دریافت کمک برای او از دیگری باشد (شرحی در باره تفسیر الفاظ و اعراب و احتمالات آن دارد که ترجمه‌اش سود عمومی ندارد مترجم) (4) 21- کافی: بسندش از امام ششم (ع) که فرمود: هر که از شیعه ما نزد برادرش آید و در حاجتی از او کمک خواهد و او را کمک ندهد با اینکه تواند جز که خدایش گرفتار کند باینکه حوائج شماری از دشمنان ما را برآورد و عذاب کند خدایش بدان در روز قیامت.
(5) بیان: ... دلالت دارد بر حرمت بر آوردن حاجت مخالفان و می‌شود مقصود نواصب باشند که دشمن ائمه‌اند یا جز مستضعفان، و تفسیرش باعانت بر حرام بعید است.
(6) 22- کافی: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: کسی از یاری برادر مسلمانش بکوشش و همدردی با او دست نکشد جز که خدایش گرفتار کند بکمک دادن بکسی که گناه دارد و ثواب ندارد.

(7) 23- کافی: بسندش از امام کاظم (ع) که می‌فرمود هر که توجه کند باو یکی از برادرانش تا در وضع خاصی باو پناهنده باشد و او با توانائی پناهش ندهد ولایت خدا عز و جل را بریده است.
(8) بیان: پناهنده شود برای رفع ستم یا یک حاجت لازم ولایت خدا را بریده یعنی محبت خود را بخدا یا محبت خدا را بخود یا نصرت خدا را از خود بریده یا مقصود این است که ایمانش نابود شده زیرا خدا سرپرست و ولی مؤمنانست و حاصل آنکه خدا سرپرست کارهای او نباشد و او را برهنمائی خصوصی نرساند و کمک نصرت باو ندهد.
(9) 24- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر که در باره حاجت روانه شود و خوب در آن کوشش نکند البته بخدا و رسولش خیانت کرده.
(10) بیان: (بعد از شرح الفاظ گوید:) دلالت دارد که خیانت بمؤمن خیانت بخدا و رسول است.
(11) 25- کافی: بسندش (مضمون شماره 7 را آورده و در تفسیر از خود امیر المؤمنین تا

پا نشان گفته: می‌شود که مقصود ائمه (ع) باشند چنانچه در اخبار بسیاری مؤمنین آیات قرآن بآنان تفسیر شده زیرا مؤمنان بحق کسانیند که از طرف خدا امان میدهند و خدا اجازه میکند و بسا که مؤمنان دیگر را هم فرا گیرد.
(1) 26- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) (بمضمون شماره 24 و در آخرش افزوده و خدا خصم او است یعنی از طرف مؤمن با او طرف شود در آخرت یا در دنیا هم و برای او در هر دو انتقام کشد.
(2) 27- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که هر که با برادرش مشورت کند و او رای پاک و بی‌غرض بوی ندهد خدا عز و جل رای او را بگیرد و نابود کند.
(3) بیان: در شرح الفاظ حدیث و اعراب آنست.
(4)

باب شصتم در باره کناره‌گیری و قهر کردن

: (5) 1- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: دو کس بطور قهر از هم جدا نشوند جز یکی از آنها مستحق بیزاری و لعن باشد و بسا که هر دو تا معتب گفت: قربانت آنکه ظالم باشد درست پس چرا مظلوم هم؟ فرمود: چون برادرش را بآشتی دعوت نکرده و از سخن ناهنجار او صرف نظر نکرده شنیدم پدرم میفرمود: چون دو کس با هم ستیزه کردند و یکی دیگری را گزید باید مظلوم رو کند به ظالم خود و باو گوید: ای برادر من ظالمم تا قهر میان او و یارش از میان برود که خدا تبارک و تعالی حاکم عادلی است حق مظلوم را از ظالم می‌ستاند.
(6) بیان: هجران ترک و جدائیست که در قرآن هم فرموده (آیه 34 سوره النسا) و ترک کنید آنها را در بسترهای خواب، بیزاری یعنی بیزاری خدا و رسولش از او.
معتب با میم ضمه‌دار و عین با فتحه و تشدید تاء با کسره از بهترین موالی امام صادق (ع) است طبق روایت در باره او (بحثی در باره اختلاف و تفسیر الفاظ خبر دارد).
(7) 2- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: قهر بیش از سه روز نباشد.
(8) بیان: ظاهرش اینست که اگر دو برادر دینی از هم رنجیدند یا در حقوق معاشرت و صداقت تقصیر شد و بقهر و جدائی کشید بایدشان که از سه بیشتر نباشد و جدائی در این سه عفو شده چون که آدمی از خشم و بدخوئی تهی نیست و در این مدت مورد مسامحه

است و این مدلول مفهوم است و ضعیف و این اخبار مخصوصند بغیر بدعت‌گذاران و رای تراشان و گناه‌ورزان زیرا جدائی و ترک آنان مطلوبست و بخشی از نهی منکر است.
(1) 3- کافی: بسندش تا ابی بصیر که از امام ششم پرسیدم در باره کسی که از خویشانش بکلی میبرد چون امام‌شناس نیستند فرمود نشاید که ببرد.
(2) بیان: دلالت دارد بر اینکه امر بصله رحم مؤمن و منافق و کافر همه را فرا گیرد چنانچه گذشت.
(3) 4- کافی: بسندش تا مرازم بن حکیم که نزد امام صادق یکی از یاران ما بود که شلقان لقب داشت و امام او را در شمار عیال خود گرفته بود و بدخو بود و او با وی قهر کرده بود و آن حضرت روزی بمن فرمود: ای مرازم با عیسی (نام شلقانست) سخن میگوئی گفتم: آری، فرمود کار درستی کردی در قهر و جدائی خوبی نیست.

(4) بیان: شلقان با شین فتحه‌دار و لام ساکنه لقب عیسی بن ابی منصور است و بخاطر بدخوئیش او را بدین لقب خواندند که بمعنی تازیانه زدنست و اخبار بسیاری در مدح او وارد است (و بعد از ذکر دو خبر گوید) نزد او بود یعنی در خانه آن حضرت ساکن بود نه اینکه در آن مجلس حاضر بود و او را یا یکی از نانخوران خود کرده بود، بقولی ناظر خرج آن حضرت بود.
از او قهر کرده بود" برای بدرفتاری او با اصحاب امام صادق (ع) که مرازم یکی از آنها بود و از او قهر کرده بود ...
(5) 5- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: دو مسلمان که بقهر از هم جدا شوند و تا سه روز آشتی نکنند از اسلام بدرند و پیوندی میانشان نباشد و هر کدام با یار خود سر سخن گشاید پیش افتد به بهشت در روز حساب.
(6) بیان (پس از اعراب و نقل توجیه خبر گوید) مراد پیوند دوستی است که میان مؤمنان باشد.
(7) 6- کافی: بسندش از امام باقر (ع) فرمود: راستش شیطان دشمنی افکند میان مؤمنان تا بر نگردد یکیشان از دینش و چون چنان کنند به پشت بخوابد و واکشد و سپس گوید: پیروز شدم پس خدا رحمت کند کسیرا که الفت دهد دو تا دوست ما را ای گروه مؤمنان با هم دوست شوید و با هم مهر ورزید.
(8) بیان: تا بر نگردد یکیشان یعنی همه آنها ...
(9) 7- کافی: بسندش از امام ششم (ع) که همیشه ابلیس شاد است تا دو مسلمان با هم قهرند و چون آشتی کنند و دیدار کنند با هم زانوهاش بلرزند و بند بندش بگسلند و فریاد

کند وای بر من که بچه نابودی بر خوردم.
(1) بیان: پس از شرح و اعراب الفاظ از قول نهایه گوید در حدیث است که چون آدمیزاده آیه سجده خواند و سجده کند شیطان گوشه گیرد و بگرید و گوید: وای بر من، وای اندوه و هلاکت و سختی عذاب است ...
(2) 8- امالی صدوق: در مناهی پیغمبر است (ص) که نهی کرده از قهر و جدائی و اگر بناچار انجام دهد نباید بیش از سه روز با برادرش قهر باشد و هر که بیش از آن ادامه دهد دوزخ بد و سزاوارتر باشد.
(3) 9- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: روا نیست برای مسلمان که قهر کند با برادرش بیش از سه روز.
(4) 10- همان: بسندش تا امام باقر (ع) که فرمود: دو مؤمن بیش از سه از هم قهر نباشند که من از آنها بیزارم در سومین روز گفته شد: یا ابن رسول الله این حال شایسته به ظالم است مظلوم را چه گناه است؟ گناهش اینکه نمیرود پیش ظالم و بگوید: منهم ظالمم تا آشتی کنند.

(5) 11- عیون: بسندش تا امام رضا (ع) از قول پدرانش که در شب یکم ماه رمضان شیطانهای سرکش در بند شوند و آن هفتاد هزار آمرزیده شوند و در شب قدر بشمار آمرزیده‌های در رجب و شعبان و ماه رمضان تا آن روز آمرزیده شوند جز کسی که میان او و برادرش کینه باشد که خدا عز و جل فرماید بنگرید این آمرزیده‌ها تا اینکه آشتی کنند.
(6) 12- امالی طوسی: بسندش تا رسول خدا (ص) که روایتست برای مسلمانی که قهر کند از برادرش بیش از سه روز و آنکه بآشتی پیشی گیرد پیشتر ببهشت رود.
(7) 13- معانی الاخبار: بسندش تا پیغمبر (ص) که فرمود: از هم پرسود نجوئید و بهم پشت نکنید. (8) بهم پشت کردن از هم بریدن و جداشدنست و رو گرداندن از هم.
(9) 14- قضاء الحقوق: رسول خدا (ص) فرمود: روا نیست برای مؤمن که قهر کند از برادرش بیش از سه روز.
(10)

باب شصت و یکم در باره کسی که در بندد بر مؤمن

: (11) 1- ثواب الاعمال: بسندش تا امام ششم (ع) که هر مؤمنی میان او و مؤمن دیگر در
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 120
بند آن باشد خدا میان او و بهشت هفتاد بار وزند که هر دو بار و هزار سال فاصله باشد.
محاسن: مانندش را آورده.
(1) 2- اختصاص: امام صادق (ع) فرمود: هر که نزد برادر مؤمنش یا مسلمانی برای نیازی برود و او در بر او بندد پیوسته در بند در لعنت خداست تا مرگش رسد.
(2) گویم: در این معنا اخباری در باب ایمان و کفر گذشته.
(3) کافی: بسندش (مضمون حدیث شماره یکم را آورده و بسند دیگر با اندک تغییری مانندش را آورده).
(4) بیان: میان او و مؤمن حجاب باشد، یعنی مانعی از دیدار او یا با بستن در یا دربانی که جلو او را بگیرد (و بعد از نقل مورد کار بردن لفظ ضرب از راغب گوید:) هزار سال یعنی سال دنیا و بسا سال آخرت باشد و ظاهر قصد این شماره است بطور حقیقت، و بسا که مجاز و مبالغه در دوری از رحمت و بهشت باشد و بهر تقدیر بسا در صورتی باشد که هر کسی را ساعاتیست در شبانه روز که باید باصلاح کارهای خود پردازد از معاش و معاد خصوص علماء که ناچارند از مطالعه و فکر در مسائل دین و جمع و تالیف و تنقیح آنها و جمع اخبار و شرح و تصحیح آنها و امور دیگری که باید بدان تدبر کنند و از مردم کناره گیرند و در جایی تنها باشند و کسی با آنها نباشد و دلیل در مدح گوشه‌گیری و معاشرت هر دو آمده و با هم معارضند، و بسا گفته شد مقصود بهشت خاصی است که کسی که بر مؤمن در نبندد در آن در آید.
(5) 4- کافی: بسندش از محمد بن سنان که نزد امام رضا (ع) بودم و بمن فرمود: ای محمد راستی در زمان بنی اسرائیل چهار مؤمن بودند و سه آنها بخانه یکیشان رفتند و برای مناظره‌ای، و در را زدند و غلام رفت و گفتش که آقایت کجاست و جوابش داد که در خانه نیست و آن مرد برگشت و غلام نزد آقا آمد و او از وی پرسید چه کسی در زد؟ گفت فلانی بود و گفتم در خانه نیستی و دم بست و اعتناء نکرد او را سرزنش نکرد و هیچ یک از برگشت او غمناک نشدند و بگفتگوی خود پرداختند.
و فردا صبح آن مرد آنها را یافت که بیرون آمده و قصد مزرعه یکی از خود را داشتند بر آنها سلام کرد و گفت بهمراه شما باشم؟ گفتند آری و از او

پوزش نخواستند، آن مرد نیازمند و ضعیف الحال بود، در میان راه بناگاه یک ابری بر آنها سایه انداخت و گمان کردند باران دارد و شتاب کردند و چون ابر بالای سرشان رسید از درونش جاری شنیده شد که ای آتش آنها را بگیر من جبرئیل فرستاده خدایم و بناگاه آن آتش سه نفر آنها را ربود و

آن مرد بهراس افتاد و در شگفت از آنچه بآن مردم رسید (1) و سببش را ندانست و بشهر برگشت و بیوشع بن نون برخورد باو گزارش آنچه دیده و شنیده بود داد، و آن حضرت فرمودند اینکه بآنها خشم کرد پس از آنکه ازشان راضی بود برای آنچه کردند گفت: با من چه کردند؟ و یوشع با او گفت آن مرد گفت: من آنها را حلال کردم و از آنها گذشتم و آن حضرت فرمود: کاش پیش از این حادثه بود که سودی براشان داشت ولی اکنون ندارد و بسا که بعد از این سودیشان رساند.
(2) بیان: (پس از شرح الفاظ گوید:) از او پوزش نخواستند اشعار دارد که آن مرد دانسته که در خانه بودند و باو اذن ورود ندادند ولی آخر خبر خلاف آن را میرساند و دلالت دارد که اگر برای کسی چنین پیشامدی شد باید زود عذرخواهی کند و بار رضایت طرف گناه ساقط شود.
اما اکنون سودی ندارد" که بدنیا برگردند و بسا که سودی بآنها دهد یعنی در برزخ یا قیامت.
(3) 5- کافی: بسندش تا ابی حمزه که به امام باقر (ع) گفتم: قربانت چه گوئی در باره مسلمانی که به دیدن مسلمانی رود و او در خانه باشد و اجازه ورود به وی ندهد و بسوی او بیرون نشود؟ فرمود: ای ابو حمزه اگر برای دیدن باشد و یا برای حاجت و صاحب خانه چنین رفتاری کند پیوسته در لعنت خدا باشد تا بهم بر خورند، گفتم:
قربانت در لعن خدا تا بهم برخورند؟ فرمود: آری ای ابی حمزه.
(4) بیان: (پس از اعراب جمله‌ها گوید:) بسا که مقصود از برخورد عذرخواهی باشد یا دیدار و عذرخواهی هر دو و شاید مقصود در صورت قصد خوار کردن زائر باشد.
(5)

باب شصت و دوم در باره تهمت و بهتان و بدگمانی به برادران و نکوهش دهن نگری از مردمان

(6) 1- النساء (آیه 112) هر کس خطا یا گناه کند و بیگناهی را بدان وابندد البته بار بهتان و گناهی روشن بدوش کشد.
(7) 2- اسری (آیه 36) بدنبال چیزی که ندانی مرو راستی گوش و چشم و دل هر کدام از آنها بازپرسی شوند.
(8) 3- النور: آیه 12- اگر نبود که چونش شنیدید مرد و زن با ایمان بخود گمان خوبی
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 122
بردند و گفتند این دروغ روشنی است تا فرماید: چون که زبانزدش گردید و دهان آلودید بدان چه ندانستید و پنداشتید آسانست و آن نزد خدا ناهموار است، چرا آن را شنیدید، نگفتید ما را نرسد در باره آن سخن کنیم منزهی تو ای خدا این بهتان بزرگیست.
(1) 4- الحجرات (آیه 12) ایا کسانی که گرویدید کناره کنید از بسیاری گمانها زیرا پاره‌ای گمانها گناه است و جاسوسی نکنید.

: (2) 1- قرب الاسناد: بسندش از امام صادق (ع) که تو نباید امین کنی کسی را که بتو دغلی کرده و نه متهم کنی کسیرا که امینش کردی.
(3) 2- همان: بسندی تا رسول خدا (ص) (نزدیک بهمین مضمون شماره 1).
(4) 3- خصال: از امام صادق (ع) بنقل از حکیمی که بهتان بر بیگناه از کوههای بلند سنگین‌تر است.
(5) 4- همان از اربعمائه امیر مؤمنان فرمود: مؤمن ببرادرش نه دغلی کند و نه خیانت و نه او را وانهد و نه متهم کند و نه باو گوید: من از تو بیزارم، فرمود: برای برادرت عذری بجو و اگر نجستی عذری بتراش، و فرمود: بهم بدبین نباشید که خدا عز و جل از آن نهی کرده.
(6) 5- عیون: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر که بمرد یا زن با ایمان بهتان زند یا در باره او چیزی گوید که در او نیست خدای تعالی روز قیامت او را بر تلی از آتش وادارد تا آنچه گفته از سرش بدر آید.
در صحیفه الرضا مانندش آمده.
(7) 6- معانی الاخبار: بسندش تا امام ششم (ع) که هر که وابندد بمرد یا زن مؤمن آنچه در او نباشد (از بدیها) خدا عز و جل روز قیامت او را بر طینه خبال وادارد تا بدر آید از آنچه گفته، گوید: گفتم طینه خبال چیست؟ فرمود: چرکی که از فرج مومسات یعنی زنان زناکار بدر آید.
ثواب الاعمال مانندش را آورده محاسن مانندش را آورده.
(8) گویم: برخی اخبار هم در باب غیبت است.
(9) 7- احتجاج: بسندی تا امام عسکری (ع) که فرمود: یکی از خواص شیعه بامام کاظم
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 123
(ع) با ترس و لرز در خلوت گفت: (1) یا ابن رسول الله چه بسیار نگرانم از اینکه فلان بن فلان با تو دو دل باشد در اظهار امامتت و اعتقاد بوصایتت؟ آن حضرت فرمود: چگونه؟
گفت من با او امروز در مجلس فلان مرد از بزرگان بغداد همراه بودم و صاحب مجلس باو گفت: عقیده داری که موسی بن جعفر امام است نه این خلیفه که بر کرسی آن نشسته؟ و این یارت در جواب گفت: من انیرا نگویم بلکه معتقدم موسی بن جعفر غیر امام است و اگر بدین عقیده نباشم بر من و بر هر که بدان معتقد است لعنت خدا و فرشته‌ها و همه مردم باد، صاحب مجلس گفت خدا جزای خیر بتو دهد و من لعن کنم هر که از تو سخن چینی کرد.

امام کاظم باو فرمود: چنان نیست که گمان کردی این یار تو از تو داناتر است همانا او گفته: موسی غیر امامست یعنی آنکه غیر امام است موسی غیر او است پس او در این صورت امام است، و بدین گفته خود امامت مرا اثبات کرده و امامت جز مرا نفی کرده، ای بنده خدا کی نابود شود از دل تو این گمان بد ببرادرت؟ این خود نفاق است بدرگاه خدا توبه کن و آن مرد مقصود او را فهمید و غمناک شد و گفت: یا ابن رسول الله من مال ندارم که رضایت او را بدست آرم ولی نیمی از عمل خیر خود را باو بخشیدم از عبادت و طلب رحمتم برای شما خانواده و لعنت بر دشمنانتان آن حضرت فرمود: اکنون از دوزخ بدر آمدی.
(2) 8- قرب الاسناد: بسندش تا پیغمبر (ص) که بپرهیزید از گمان که گمان دروغتر دروغها است.
(3) 9- خصال: بسندش تا امام باقر (ع) که از امیر مؤمنان (ع) پرسیده شد میان حق و باطل چند است؟ فرمود: چهار انگشت و دستش را بر گوش و چشمش نهاد و فرمود: هر چه را چشمانت دیدند حق است و آنچه را گوشهات شنیدند بیشترش باطل است.
(4) 10- خصال: بسندش از امام باقر (ع) (مضمون شماره 9 را با اندک تغییری آورده).
(5) 11- امالی صدوق: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) فرمود: امر برادرت را بوجه احسن بنه تا خلاف آن بر تو روشن، شود، و یک کلمه برادرت را بگمان بد تفسیر مکن تا توجیه خوبی برایش یابی الخبر.
(6) 12- مصباح الشریعه: امام صادق (ع) فرمود: خوشبینی از خوش ایمانی و خوش قلبی است، و نشانش اینکه هر چیزی را بچشم پاکی و فضیلت بنگرد برای آنچه در وجود او آمیخته است از حیاء و امانت داری و خودداری و راستی، (7) و پیغمبر فرمود (ص) خوشبین باشید به برادران خود و پاکدلی و خوش‌بینی را غنیمت شمارید.
(8) و ابی بن کعب گفت: چون از یکی برادران خود خصلت ناپسندی دیدید تا هفتاد

توجیه برایش بجوئید و اگر یکی در دل شما نشست چه بهتر و گر نه خود را ملامت کنید در اینکه او را معذور ندارید در خصلتی که هفتاد پرده توجیه دارد، شما سزاوارترید در انکار بر خود از او.
(1) 13- تفسیر عیاشی: بسندش از امام ششم (ع) که خواستم مال التجاره به یمن بفرستم و نزد پدرم آمدم و گفتم: میخواهم سرمایه‌ای با فلانی بفرستم فرمود: نمی‌دانی که او میخوار است؟ گفتم: از مؤمنان بمن چنین خبری رسیده فرمود باورشان کن زیرا خدا میفرماید (61 سوره برائه) ایمان دارد بخدا و ایمان آرد بمؤمنان" یعنی باور میدارد خدا را و

باور میدارد گفته مؤمنان را زیرا که او دلسوز و مهربانست بمؤمنان.
(2) 14- غوالی اللئالی: از امام عسکری (ع) که میفرمود: خوش‌بین و گرچه بسنگ باشد راوی گفت: و گرچه بسنگ یا ابن رسول الله، فرمود: توجه نداری بحجر الاسود.
(3) 15- قضاء الحقوق: پیغمبر (ص) فرمود: برای برادرت عذری بجو و اگر نیافتی برایش عذری بخواه.
(4) 16- نهج البلاغه: از سخن آن حضرتست (ع) فرمود: ای مردم هر کس برادر خود را دیندار و راست کردار داند گفته‌های مردم را در باره او نشنود، آگاه که بسا تیر اندازد و تیر خطا کند و به نشانه نخورد، و سخن پراکند و باطل آن نابود است، و خدا شنوا و حاضر است، هلاکه میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست و از معنی آن پرسیدند و چهار انگشت بهم پیوست و میان گوش و چشم نهاد سپس فرمود: باطل اینکه گوئی شنیدم و حق اینکه گوئی دیدم.
(5) 17- الدره الباهره: امام دهم (ع) فرمود: در زمانی که عدالت بر ستم غالب است بدبینی بهر کس حرام است مگر که بداند بدی او را و اگر جور و ناحق بر عدالت غالب است نباید بکسی خوشبین بود تا آن را پدیدار کند.
(6) 18- نهج البلاغه: امیر مؤمنان (ع) فرمود: در زمانی که خوبی بر آن و اهلش تسلط دارد بدگمانی بکسی که رسوائی او پیدا نیست ستم است و اگر بدی بر زمان و اهلش تسلط دارد و کسی بدیگری خوشبین گردد خود را فریب داده (7) و فرمود: (ع) از گمان مؤمنان بپرهیزید که خدا حق را بزبانشان نهاده.
(8) و فرمود: سخنی که از کسی درآید بدان بد گمان مباش تا توجیه خوبی برایش دریابی.
(9) 19- کافی: بسندش از امام ششم (ع) که فرمود: چون مؤمن ببرادرش تهمت زند ایمان در دلش آب شود چنانی که نمک در آب.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 125
(1) بیان: (بعد از شرح گوید:) گویا مقصود از تهمت در اینجا اینست که باو وابندد عیبی که ندارد تا زشتش کند و بسا که بدبینی را هم شامل شود و آب شدن ایمان اشاره به فساد دل است تا جایی که مخالف ایمان باشد.
(2) 20- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: هر که تهمت زند ببرادرش در دینش حرمتی میانشان نماند و هر کس با برادرش چون دیگر مردم معامله کند از کسی که خود را باو بسته بیزار است.
(3) بیان: در دینش" یعنی برادر دینی را تهمت زند بترک واجبی یا انجام حرامی چون انجام هر واجب و ترک هر حرام از دین است چنانی که گفتار حق و قبول حق از دین است.
حرمتی میانشان نماند" یعنی حرمت ایمان که سلب شود و رابطه برادری

هم بر باد رود و بقول قاموس حرمت آنچه دریدنش روا نباشد و خدا هم فرموده (30 سوره الحج) و هر که بزرگ شمارد حرمتهای خدا را" یعنی آنچه را بر او واجب است انجام دهد و حرام است تقصیر در باره آن.
دیگر مردم" که مخالفند یا شیعه فاسق هم و کسی که برادری با او ندارد به اینکه از هر برابر سود معامله گیرد و برادر را به ترک سود یا تخفیف آن رعایت نکند، و در نصیحت و حفظ حرمت او در حضور و غیاب نکوشد و با او همدردی نکند، در آنچه لازمه برادریست و در اخبار بسیاری بیان شده و کسی که خود را باو بسته خدا و پیغمبر و امام است و تشیع و برادری با شیعه و اشاره دارد باینکه از دین بدر است.
(4) 21- کافی: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که در سخن خود فرمود: امر برادرت را به بهتر وجهش بنه تا خلاف آن بر تو روشن شود و به سخن برادرت بدبین مباش تا برایش توجیه خوبی توانی یافت.
(5) بیان: وضع برادرت را از گفتار و کردارش به بهترین وجهی توجیه کن و گرچه کمترین احتمال آن باشد و از آن وارسی نکن تا ازو چیزی بینی که توجیه خوبی ندارد زیرا گمان بد بسا خطاء باشد و وارسی و جاسوسی هم ممنوع است چنانچه خدا فرموده (12- الحجرات) راستی که پاره‌ای گمانها گناه است و هم فرموده تجسس نکنید.
تا گوید: بسخنی که از او برآید گمان بد مبر تاکید است برای پاره‌ای از گفته پیش یا مقصود از آن کردار است ... و حاصل اینست که اگر سخن دو پهلو گفت بر آنچه خیر است تفسیرش کن و گرچه مجاز گوئی باشد بی‌قرینه و گواه خصوص اگر گوینده دعوی کند که

مقصودش آنست.
(1) و از این باب است آنچه ادیبان عرب آن را اسلوب حکیم نام کرده‌اند- تا گوید:
شهید ثانی ره گفته و هم دیگری پیش از او که چنانچه حرام است بدگوئی از مؤمن نزد دیگران حرام است بدگمانی باو که در دل خود بد او را گوید و جوید و بر آن دل نهد و او را بد شمارد ندانسته و اما خطور بدگمانی بدل و بی‌اختیار از آن صرف نظر شده بمانند شک در بدی یا بدکاری مؤمن خدای تعالی فرموده (13- سوره الحجرات) و دوری کنید بسیاری گمانها را که پاره‌ای گمانها گناه است" و تو را نرسد که در باره دیگری معتقد بدی باشی مگر که بر تو بخوبی آشکار شود و قابل توجیه نباشد، و آنچه ندانی و بدلت افتد کار شیطانست و سزاست او را دروغ شماری چون او فاسقتر فاسقانست و خدا فرموده (7- الحجرات) ایا کسانی که گرویدید اگر فاسق بشما خبری داد آن را روشن کنید مبادا بمردمی آسیب رسانید ندانسته" و تصدیق ابلیس روا نیست از این رو در شرع آمده که اگر از دهان کسی

بوی می‌شنیدی نباید او را میخوار شماری و باو حد بزنی چون در دهن گردانده باشد و بیرون ریخته باشد یا او را بزور بر آن واداشته باشند و چون این ممکن است روا نیست بدگمانی بمسلمان و رسول خدا (ص) فرموده: راستی خدای تعالی حرام کرده از مسلمان خونش و مالش و بدگمانی باو را و باید این خیال بد را از دل دور کنی و او را واداری که حالش مستور است و بوضوح پیش است چون آنچه در او بینی احتمال خیر و شر هر دو دارد.
اگر گوئی از کجا دل نهادن به بدگمانی فهم شود با اینکه تردید در دل درآیند و حدیث نفس باشد من گویم نشانه دل دادن به بدگمانی اینست که نفرت کند از طرف به وضعی که سابقه نداشته و او را گران شمارد و از رعایت و احترامش بکاهد و در روایتی از پیغمبر (ص) آمده که راه خروج از بدگمانی اینست که دل بدان ندهد و کاری بر اثر آن نکند تا گوید و اما اگر عادلی بدی او را بتو خبر دهد و گمانت تو را به تصدیق او کشاند تو معذوری زیرا تکذیب عادل هم بدگمانی باو است و نباید خوشبین باشی به یکی و بدبین بدیگری ولی باید وارسی کنی که میان آنها دشمنی و حسد و بدخواهی نباشد که پایه تهمت بمیان آید و در شرع گواهی دشمن بر دشمن مردود است بخاطر تهمت ...
(2)

(3) 1- معانی الاخبار. بسندش تا امام باقر (ع) که چه بد است بنده‌ای که دورو باشد و دو زبان، رو در رو برادر خود را ستایش کند و در پشت سر بد او گوید، اگر باو بخشد بر

او حسد برد و اگر او گرفتار شود او را وانهد.
ثواب الاعمال: بسندش مانندش را آورده (1) 2- همان: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: چه بد است بنده عیبجو و عیبگو بیک رو پیش آید و بروی دیگر پشت کند.
(2) 3- معانی الاخبار: بسندش تا امام صادق (ع) که هر که بمردم با روئی برخورد و بدیگر عیبشان جوید روز قیامت با دو زبان از آتش بمحشر آید.
(3) 4- خصال: بسندش مانندش را آورده با اندک تفاوتی.
(4) 5- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: روز قیامت دو زبان می‌آید و یک زبانش از پشت سرش آویزانست و دیگری از پیش آن آتش بارند تا او را بآتش کشند، و آنگاه گفته شود اینست که در دنیا دورو و دو زبان بود و روز قیامت بدین نشانه شناخته شود.
ثواب الاعمال: مانندش را آورده.
(5) 6- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) که بدتر مردم نزد خدا در قیامت دورو باشد.
(6) 7- همان: بسندی تا رسول خدا (ص) که هر که در دنیا دورو است روز قیامت دو زبان آتشین دارد.
(7) 8- بسندش در ثواب الاعمال از امام ششم (ع) فرمود: هر که با مسلمانان دورو بر خورد و دو زبان در قیامت با دو زبان آتشین آید.
(8) 9- همان: بسندش آن را بالا برده تا فرموده: خدا عز و جل بعیسی بن مریم (ع) فرمود: ای عیسی در نهان و عیان یک زبان باش و یک دل من تو را بر حذر میسازم و بس که من آگاهم دو زبان در یک دهان نسزند و نه دو شمشیر در یک جلد و نه دو دل در یک سینه و چنین باشند ذهنها.
(9) 10- نوادر راوندی: بسندش تا رسول خدا (ص) که چه بد است بنده‌ای که دو رو دارد بیکی پیش آید و بدیگری پشت کند اگر ببرادر مسلمانش خیر رسد باو حسد برد و اگر گرفتار شود او را وانهد.
(10) 11- نهج البلاغه: در دل نگیرد کسی چیزی را جز که از گوشه‌های زبان و رخسارش بتراود.
(11) 12- کافی: بسندش (مضمون شماره هفت را آورده).
(12) بیان: یک محققی گفته: دو زبان آنکه نزد این دسته بوجهی سخن

گوید و نزد دسته

دیگر بوجه دیگر (1) و میان دو دشمن بگردد و با هر یک سخنی بدلخواه او گوید و کم از آن بدور است کسی که با دو دشمن جور است و این خود نفاق است و یکی گفته بر خورد بدو کس با دو زبان نفاق است و آن را نشانه‌های بسیار است که یکی همین است اگر گوئی، چگونه کسی دو زبان می‌شود و چه حقیقتی دارد؟
گویم: چون با دو شخص دشمن هم معاشرت کند بخوشی و با هر دو راستی کند نه منافق است و نه دو زبان زیرا میتواند با هر دو دوست باشد گرچه این دوستی سست است و بحد برادری نیست زیرا دوستی کامل با دشمنی دشمنان دوست ملازمست آری اگر سخن یکی را بدیگری رساند دو زبانست و این بدتر از سخن چینی است زیرا سخن چین سخن یکی را بدیگری رساند و او اگر سخن هر دو را بهر دو رساند بدتر از او است و اگر سخنی نرساند ولی کار هر کدام را در دشمنی با دیگری ستایش کند و چون نزد او بدر آید نکوهشش کند بلکه باید بکلی در این باره خاموش ماند یا از آنکه بر حق است ستایش کند در هر حال.
بیکی از صحابه گفتند: ما نزد فرماندهان خود سخنی گوئیم و چون از نزد او بدر آئیم سخن دیگر گوئیم گفت ما در عهد رسول خدا (ص) آن را نفاق بشمار می‌آوردیم و اگر از رفتن نزد امیر و ستایش او بی‌نیاز باشد نفاق باشد و اگر از رفتن نزد او بی‌نیاز است ولی چون نزد او رود باید باو ستایش کند باز هم نفاق است چون خود را وادار کرده بدان و اگر از رفتن نزد او بی‌نیاز است با قناعت و ترک مال و جاه ولی بخاطر جاه و مال و ثروت نزد او رود باز منافق است و همین است گفته آن حضرت که دوستی مال و جاه نفاق را در دل رویانند چنانچه آب سبزی را تا گوید:
شهید ثانی ره گفته: دو زبانی و دوروئی گناه کبیره است چون بطور خصوصی تهدیر بعذاب دارند و چنانچه گذشت آن را شرح کرده و در صورت ضرورت و تقیه جائز است و اما بی‌آنها از نشانه‌های نفاق است و بدترین اخلاق بدو نکوهیده است.
(2) 13- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که چه بد است بنده‌ای که دورو و دو زبانست برادرش را در حضور او مدح کند و پشت سر او بد گوید، اگر باو عطائی دهند حسدش برد و اگر گرفتار شود او را وانهد.
بیان: (شرح لفظ و بیان اعراب) (3) 14- کافی: بسندش که برآورده تا گفته: خدا تبارک و تعالی بعیسی فرمود: ای عیسی در نهان و عیان یک زبان باش و یک دل من تو را از خودت بر حذر میدارم و بس است که من آگاه باشم، دو زبان در یک دهان نشاید، و نه دو شمشیر در یکجلد و نه دو دل در یک

سینه و همچنان ذهنها.
(1) بیان: یک زبانی آنست که در احوال گونه گونه برای غرضهای بیهوده دو گونه نگوید و ریاء و اختلاف فتوی و آنچه را گذشت همه را فرا گیرد و یک دل باش و درون دلت همگون برونش باشد چه بسا در نهان دل چیزیست که خود را از آن غافل سازد مانند دوستی دنیا و گول خورد و گمان برد که آن را دوست ندارد و مانند آن و در آخرت که پرده ظلمت بر افتد روشن شود یا در دنیا بوسیله ریاضت و از این رو خدا فرمود بدنبالش که تو را از خودت بر حذر میدارم و فرموده (28 سوره الانعام) بلکه پدیدار شود براشان آنچه پیشتر نهان میکردند".
و بسا مقصود اینست که باید دل موافق زبان باشد و مخالف دل نگوید.
و بسا مقصود اینست که باید اعتقاد در دل یک نواخت و یقینی باشد و دل مطمئن بحق باشد و دچار شبهه و لغزش نباشد و امروز عقیده‌ای داشته باشد و فردا خلافش را.
یا اینکه باید عقائد قلبی هماهنگ باشند نه چون دل گمراهان و نادانها که بدو مخالف هم معتقد شوند برای اختلاف هوس و رای خود که بدان توجه ندارند چنانچه اعتقاد دارند که امیر مؤمنان افضل است و نادانها را در خلافت بر او مقدم دارند، و اعتقاد دارند که خدا عادل است و گویند کفر و هر گناه هم کار او است و آنها را برای آن عذاب کند، و اعتقاد آنها بوجوب طاعت کسی که روا دارند فسق و نابکاری او را، و نمونه‌های آن بسیار است.
یا معنایش اینست که مقصود حقیقی و غرض اصلی دل جز یکی نیست و دو محبت مخالف در آن فراهم نشود چون دوستی دنیا و آخرت و دوستی خدا و دوستی نافرمانی و شهوتها که از آنها نهی کرده و هر که عقیده دارد خدا را دوست دارد و بدنبال هوا و و دوستی دنیا است چون دو زبانست که خواهان جمع و الفت دو ناجور است زیرا دنیا و آخرت چون دو هوو باشند و دلش منافق و دو زبان باشد، یکی با خدا و دیگری با ما سواه و این از دو زبان سزاوارتر است بمذهب.
و تحقیقش اینست که تن آدمی چون قلعه بزرگیست با روی بلندی دارد که دل است بلکه آدمی از نظری عالم صغیر است و از نظر دیگر عالم کبیر و خدا فرمانده و مدبر دل است بلکه دل سخت او است که بوسیله عقل و فرشته‌هایش استوار ساخته و بار و دار، و با انوار ملکوتش روشن نموده و بخدمتش کشیده نیروهای ظاهر و باطن و اندام و اعضاء بسیاری را و این قلعه را دشمنان بسیار است چون نفس اماره و شیاطین فریبنده و هر جور شهوت

نفسانی (1) و شبهه شیطانی و چون بنده بکمک خدای سبحان بعالم ملکوت رو کند و دل را به طاعت و ریاضت صفا دهد و پاک کند از خار شک و شبهه و پلیدی شهوترانی دوستی خدا بر او مسلط شود و او را از دوستی دیگری جلو گیرد، و همه نیروها و مشاعر و همه ابزار تن فرمانبر و منقاد حق گردند، و هیچ کار ناپسند حق را انجام ندهد، و چون شقاوت بر او زور آورد و در پرتگاه طبیعت افتد شیطان بر دلش مسلط شود و آن را قرارگاه خود سازد، و فرشته‌ها از آن نفرت کنند و شیاطینش فرا گیرند و همه کارش برای دنیا باشد، و خواستش همه برای هوس و هوا، مدعی است که خدا را پرستد و او را فراموش کرده و خود و شیطان را پرستد.
و روشن شد که حب خدا و حب دنیا با هم نشوند و پیروی خدا و دنبال رفتن هوی و هوس در یک دل نگنجند، و آدمی را دو دل نیست که با یکی خدای تعالی را پرستد و با آن کار خدائی کند و با دیگری دنیا خواه و شهوت پرست باشد و در کارهاش قصد او کند چنانچه خدا سبحانه فرموده (4- سوره الاحزاب) خدا برای کسی در درونش دو دل ننهاده" و خدا برای آن مثل آورده بزبان و شمشیر و چنانچه در یک دهان دو زبان نیست و نه در یک جلد دو شمشیر در یک سینه هم دو دل نباشد و بسا که ذکر زبان برای ذم دو زبان شد.
و اما اینکه فرموده و چنین است ذهنها فرق میان آن و دل دشوار است و می‌شود که دل برای دوستی و عزم باشد و ذهن برای اعتقاد و جزم، یعنی در دل حب خدا و حب مخالفش جمع نشوند چون حب دنیا و جز آن و همچنان جمع نشوند جزم بوجود خدا و صفات پاکش و عقائد حق دیگر با آنچه مخالف آنها است از عقائد باطل و شک و شبهه در یک ذهن چنانچه در پیش بدان اشاره کردیم.
و بقولی یعنی چنانچه ظاهر اجسام نشاید دو مانندشان در یک جا همراه شوند (اجتماع مثلین محال است) همچنان باطن آدمی که ذهن و حقیقت او است نتواند در خود دو گفته مختلف جا دهد یا دو عقیده ضد را بپذیرد.
و بقولی ذهن بمعنی هوش است و بسا که مقصود از آن در اینجا اندیشه در مطالب حق و سودمند و مقدمات آنها و راه رسیدن بآنها است و خلاصه او را فرموده تا زبانش و دلش و فکرش و هدفش یکی باشد، و چون سبب تعدد و اختلاف دو چیز است یکی وسوسه ن فس و دیگری غفلت از عقوبت بدنبال آن حذر از خودش را یاد کرده ...
(2)

باب شصت و چهارم در باره کینه و دشمنی و کشمکش و تجاوزگری با مردان

آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 131
(1) 1- الانفال (آیه- 46) و فرمانبرید خدا و رسولش را و کشمکش نکنید تا سست شوید و هیبت شما برود.
(2) 2- الحشر (14) دل ما را دچار کینه مؤمنان مکن.

: (3) 1- خصال: بسندی تا امیر مؤمنان که به پسرانش فرمود: ای پسرانم بپرهیزید از در افتادن با مردمان که از دو تیره بدر نباشند یا خردمندی که برای شما نیرنگ بکار برد یا نادانی که در برابر شما شتاب کند، و آغاز بسخن نر است و جواب ماده و چون همراه شد دو جفت ناچار نتیجه آرند و شروع کرد و میفرمود:
آبرومند آنکه پرهیزد جواب بد سخن هر که با مردان مدارا کرد یابد راه حق هر که دارد آبروی دیگران دارند آبروش هر که ریزد آبروی دیگران ریزند آبروش
(4) 2- همان: بسندش از آنکه برآورده تا گفته: کم از چهار چیز بیشند، کم آتش بیش است، و کم از خواب بیش است و کم از بیماری بیش است، و کم از دشمنی هم بیش.
(5) 3- امالی طوسی: بسندش تا رسول خدا (ص) که بپرهیزید از کشمکش با مردم که گول خوردن آشکار کند و عزت را زیر خاک کند.
(6) 4- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: هر که همتش بیش است تنش بیمار است، و هر که بدخو است خود را در شکنجه دارد و هر که با مردمان درافتد بی‌آبرو شود و احترامش برافتد، سپس فرمود: (ص) پیوسته جبرئیل مرا باز میداشت از در افتادن با مردمان چنانی که باز میداشت از میخواری و پرستش بتان.
(7) گویم: در باب مردمان بد گذشت که پیغمبر (ص) فرموده: شما را آگاه نکنم از بدتر مردم؟ گفتند: چرا یا رسول الله فرمود کسی که بد میدارد مردم را و مردم هم او را بد میدارند و بعضی اخبار هم در باب کلیات اخلاق بد گذشت، و در آن از امام صادق هم گذشت که هفت کس اعمال خود را تباه کنند و در ضمن یکی ذکر کرد که با برادرش ستیزد و خود را طرف سازد با او.
(8) 5- محاسن: بسندش تا امام ششم (ع) که خدا از مؤمنی که بدی مؤمنی را در دل دارد هیچ عملی را نپذیرد.
(9) 6- تفسیر عیاشی: بسندش تا رسول خدا (ص) که خدا در روز قیامت بسه کس نظر

لطفی ندارد و آنها را پاکیزه نسازد و عذاب دردناکی دارند، آنکه دامن‌کشان بزرگی فروشد، و آنکه بدروغ متاعش را بخوبی وصف کند، و آنکه با تو دوستانه بر خورد کند و چون از چشم ناپدید شود دلش پر از دغلی باشد.

(1) 7- سرائر: بسندی تا امام ششم (ع) فرمود کینه مؤمن یک ایست است و کینه کافر یک عمر.
(2) 8- مجالس مفید: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: جبرئیلم در ساعتی که نیامدی آمد گفتم: جبرئیلا در ساعتی و روزی آمدی که نمی‌آمدی در آن؟ مرا ترساندی گفت: ای محمد چه هراست آورد با اینکه خدا پیش و پس از گناهت را آمرزیده، گفت پروردگارت بچه تو را مبعوث کرده گفتش پروردگارت تو را نهی کرده است از پرستش بتها و میخواری و در افتادن با مردمان، و دستور دیگری برای هر دو جهان، فرمایدت ای محمد من هیچ گاه دشمن نداشتم هرگز ظرفی را چون شکم پر.
(3) 9- اختصاص: امام صادق (ع) فرمود: بپرهیز از دشمنی کردن با مردمان که مایه نابودی و کشف عورت است، (4) و فرمود: جدال مکن با سفیه و نه بردبار که بردبارت غلبه کند و سفیهت پرت کند.
(5) 10- نوادر راوندی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود از مشاحن کم و بیشی پذیرفته نیست، گفته شد یا رسول الله مشاجن کیست؟ فرمود نبرد کن با امتم و طعنه زن با آنها.
(6) 11- نهج البلاغه: فرمود: بدخواهی را از دل دیگری درو کن تا او هم از دل تو بر کند، و دید مردی شتاب دارد بدنبال دشمن خود که مایه زیان او است فرمود: همانا تو چون کسی باشی که بخود نیزه فرو کند تا آن را که پشت سرش سوار است بکشد، (7) و فرمود هر که در خصومت مبالغه کند گناه کند، و هر که از آن کوتاه آید و حق خود نخواهد ستم کند و نتواند خدا ترس باشد کسی که با شما خصومت کند، (8) و فرمود: سنگ بهمانجا که از آن آمده برگردانید زیر دفع سر همان باشد، (9) و فرمود: هر که از آبرویش دریغ دارد جدال را واگذارد.
(10)

باب شصت و پنجم در وارسی از عیوب مردم و فاش کردن آنها و جستجو از لغزشهای مؤمن و سرکوفت بدانها

(11) 1- النور (آیه- 19) راستی کسانی که خواهند فاش شود هرزگی در باره اهل ایمان
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 133
عذاب دردناکی دارند.
(1) 2- الحجرات (آیه 12) و جاسوسی نکنید.

: (2) 1- خصال: در سفارشی از پیغمبر (ص) که باصحابش فرمود: بشما خبر ندهم از بدان شما؟ گفتند: چرا یا رسول الله، فرمود: سخن چینها که میان دوستان جدائی افکنند و برای پاکان عیبجویند.
(3) گویم: این اخبار در باب شرار الناس و باب غیبت گذشته.
(4) 2- تفسیر قمی: بسندش تا امام ششم (ع) هر کس در باره مؤمن عیبی گوید که دیده یا شنیده بگوش خود از آنها است که خدا در باره‌شان فرموده (آیه 19 سوره النور) راستی کسانی که دوست دارند هرزگی در باره مؤمنان فاش شود عذاب دردناکی دارند در دنیا و آخرت".
(5) 3- امالی صدوق: در مناهی پیغمبر است که هر که یک هرزگی را بشنود و فاش سازد چون کسی است که انجام داده.
(6) 4- امالی طوسی: بسندش تا رسول خدا (ص) که در مدینه مردمی بودند که خاموش ماندند از ذکر عیب مردم، و خدا عیب آنها را فاش نکرد و پیش مردم بی‌عیب مردند، و در مدینه مردمی بی‌عیب بودند و عیب مردم را گفتند و خدا عیبها از آنها پدیدار کرد که نفهمیده بودند تا مردند.
(7) 5- امالی صدوق: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: سرکوفت نزن ببرادرت تا او را رحم کند و تو را مبتلا کند.
(8) 6- مجالس مفید مانندش را آورده.
(9) 7- معانی الاخبار: بسندش تا امام ششم (ع) که در تفسیر عورت مؤمن بر مؤمن حرامست فرمود: آن همین نیست که کشف شود و از او چیزی بیند همانا اینست که از او بدی نقل کند.
(10) 8- همان: بسندش از حذیفه بن منصور که بامام ششم (ع) گفتم: یک چیزی مردم میگویند که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟ فرمود آن نیست که تو خیال میکنی همانا عورت مؤمن اینست که سخن عیب داری گوید و آن را نگهدارد تا روزی بر او خشم گیرد و وی را بدان سرزنش کند.
(11) 9- همان (نزدیک بمضمون شماره 8 را آورده.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 134
(1) 10- ثواب الاعمال: بسندش از ابی برده گفت: رسول خدا (ص) برای ما نماز خواند و زود برگشت تا آنکه دستش را بر در مسجد نهاد و به بلندترین آوازش فریاد کرد ای کسانی که بزبان ایمان دارید و ایمان با اخلاص بدل شما نفوذ نکرده از عورت مؤمنان وارسی بکنید که هر که چنین کند خدا عورتش را وارسد و او را رسوا کند گرچه درون خانه‌اش باشد.
محاسن مانندش را آورده.
مجالس مفید مانندش را آورده.

(2) 11- ثواب الاعمال: بسندش تا محمد بن فضیل که بامام کاظم (ع) گفتم: قربانت از یکی از برادرانم چیزی بمن رسد که برایش بد دارم و از خودش می‌پرسم و انکار کند با اینکه مردم موثقی آن را بمن خبر دادند بمن فرمود: ای محمد گوش و چشمت را هم از برادرت دروغ شمار و اگر پنجاه عادل هم گواهی دهند و خودش بر خلاف آن گفت او را باور دار و همه را دروغگو شمار و چیزی در باره او فاش مکن که زشتش کنی و آبرویش ببری و از آنان باشی که خدا عز و جل در باره‌شان فرموده راستی هر که دوست دارد هرزگی در باره مؤمنان فاش شود عذاب دردناکی دارد در دنیا و آخرت (3) 12- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر که هرزگی را فاش کند چون کسی باشد که آن را انجام دهد و هر که مؤمنی را بچیزی سرزنش کند نمیرد تا مرتکب آن شود.
محاسن: بسندی مانندش را آورده.
(4) 13- همان: بروایت زراره از امام باقر (ع) که نزدیکتر حال بنده‌ای بکفر اینکه با کسی برادر دینی شود و خطاها و لغزشهای او را بشمار گیرد تا روزی او را بدان سرکوفت کند.
مجالس مفید: بسندی مانندش را آورده.
(5) 14- سرائر: بسندی تا امام ششم (ع) که چون دیدید بنده‌ای در جستجوی گناهان مردم است و فراموش گناهان خود بدانید که باو مکر شده.
(6) 15- مجالس مفید: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: زودرس‌تر ثواب خیر ثواب نیکی کردنست و زودرس عقاب سزای ستم و تجاوز است، و بس است این عیب برای هر کس که بیند از مردم آنچه را در خودش نتواند دید و اینکه سرزنش کند مردم را بدان چه ترکش نتواند کرد، و اینکه آزار دهد همنشین خود را بدان چه سودش ندارد.
(7) 16- اختصاص: امام صادق (ع) فرمود: هر که آگاه شود بگناه و کار بد مؤمن و آن را

از او فاش کند و نهانش نکند (1) و از خدا برایش آمرزش نخواهد نزد خدا چون انجام دهنده آن است و گناه آنچه فاش کرده بر او است و کننده آن آمرزیده است و عقاب آنچه از او در دینا فاش شده او را بس است و در آخرت مستور است و دنبال نشود و دریابد که خدا کریمتر از آنست که در آخرت عقاب دومی باو روا دارد، و فرمود (ع): هر که بدی از مؤمنی نقل کند تا او را زشت و بی‌آبرو کند و از چشم مردم بیندازد خدایش از ولایت خود به ولایت شیطان براند، و شیطانش هم نپذیرد.
(2) 17- همان: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی را بر بنده خودش چهل سپر باشد، و هر که گناه کبیره کند یک سپر از

او برداشته شود، و اگر عیب کند برادر مؤمنش بچیزی که از او داند همه این سپرها بالا روند و بی‌پرده ماند و در آسمان بزبان فرشته‌ها رسوا شود و در زمین بزبان مردم و گناهی نکند جز که سر زبانها افتد و فرشته‌های موکل او گویند: پروردگارا بنده‌ات بی‌پرده مانده و بما فرمودی او را حفظ کنیم و خدا عز و جل فرماید ای فرشته‌هایم اگر خوبی این بنده را خواستم او را رسوا نمیکردم بالهاتان را از او بردارید بعزتم که هرگز بخوبی باز نگردد.
(3) 18- صفات الشیعه: بسندش از امام صادق (ع) که مؤمن بر خود راستگوتر است از هفتاد مؤمن بر ضرر او.
(4) 19- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: شماتت نکن برادرت را تا خدا به او رحم کند و آن را بتو گرداند، و فرمود: هر که شماتت کند بآسیبی که برادرش دیده از دنیا نرود تا بدان آزمون شود.
(5) بیان: شماتت شادی به بلای دشمن است و آزمون شده کسی است که مالش یا خردش برود و آن حضرت از اظهار شادی نهی کرده زیرا گاهی بر اثر دشمنی بی‌اختیار دلش شاد شود و تکلیف همه مردم بدان حرج است و ناجور با شریعت آسان اسلام و اظهار شادی خرمی و خنده است برابر آسیب رسیده و در غیاب او بمسخره کردن با زبان و کیفرش در دنیا اینکه خدا او را بمانند آن گرفتار کند برای طرفداری از مؤمن و انتقام برای او با اینکه شماتت نوعی تجاوز و ستم است و عقوبتش زودرس است.
(6) 20- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که نزدیکتر حال بنده بکفر اینست که برادر دینی کسی شود و لغزشها و خطاهایش بشمار گیرد تا روزی او را بدانها سرزنش کند.
(7) بیان: (بعد از اعراب جمله و شرح لفظ گوید) سرزنشی چنین بزرگترین خیانت است در دوستی و برادری و یک عارفی گفته: باید دوستی بگیری مورد اعتماد و سازگار که از

شرش در امان باشی (1) و بدست نیاید مگر پس از آزمایش او پیش از دوست شدن تا مدتی در گفتار و کردارش با ممنوعش و بعد از دوستی هم باید بسیاری از احوال و اسرارت را از او نهان داری چون معصوم نیست و بسا که از تو جدا شود و از دوستی برگردد و آنگاه بتو سرکوفت زند.
و مقصود از بشمار گرفتن خطاها اینست که آنها را بخاطر سپارد یا دفتر نگارد تا یک روزی سرکوفت نماید و نزدیک شدن او بکفر بهمان شمارگیریست و گرچه بکار نبندد، و به قولی نزدیک شدن بکفر برای اینست که ایمان در دلش پایدار نیست یا مقصود کفران نعمت برادریست که با این قصد بدان نزدیک شود و با سرزنش و سرکوفت خود کفران واقع شود و سزاوار است برای برادر دینی که اگر لغزش از برادر بیند اولا

بلغزشهای خود نظر کند و خود را از آنها پاک کند و برای برادرش نرمش و دلسوزی خطاها را به نصیحت گزارد تا آنها را وانهد و صداقت بکمال رسد.
و می‌شود که مقصود از این لغزشها از نظر خوش‌صحبتی و معاشرت باشد و اما گناه دینی او را پیش مردم سرکوفت نکند ولی بر او واجب است که برای نهی از منکر او را از آنها باز دارد با شروط و شرحی که ما آن را در جای خود ذکر کنیم.
(2) 21- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: ای گروه مسلمانان زبانی بی‌ایمان خالص قلبی نکوهش نکنید مسلمانان را و جستجو نکنید از عورت آنان که عورتشان جوید خدا عورتش جوید تا رسواش کند و گرچه درون خانه‌اش.
(3) بیان (پس از شرح لغت گوید) دلالت دارد بر اینکه هر که اصرار بر گناه کند چون منافقانست که در باره آنها فرموده (13- الحجرات) اعراب گفتند: ایمان آوردیم بگو ایمان ندارید بلکه بگوئید مسلمان شدیم و هنوز ایمان در دلتان در نیامده" زیرا اگر در دلش ایمان بر قرار بود آثارش در اندامش هویدا بودند، و بسا خطاب آن حضرت با منافقانی بوده که میان مسلمانها بودند و آنها را آزار میکردند و بدنبال لغزش آنها بودند.
تتبع جستجو است خرده خرده و عورت هر زشتی که آدمی آنها را از روی بزرگ منشی می‌پوشد و تتبع خدا منع لطف و پرده‌برداری و بازداشتن فرشته‌ها است از پوشیده گناهان و عیوبش پس در آسمان و زمین رسوا شود و گرچه خودش و کارش را درون خانه‌اش نهان کند و بدان همت گمارد یا مقصود رسوا شدن او است نزد خاندانش و یکمی روشنتر است (شرح لفظ).
(4) 22- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: دورترین حال بنده بخدا اینست

که با کسی برادری کند و لغزشهای او را حفظ کند تا روزی او را بدانها سرزنش کند.
(1) بیان: (پس از شرح لفظ گوید) گویا مقصود دوری تا کمتر از اندازه کفر است و مخالف مضمون شماره 20 گذشته نیست.
(2)

باب شصت و ششم در باره غیبت

(3) 1- النساء (آیه 148) دوست ندارد خدا بلند گفتن بد را مگر از کسی که ستم شده و خدا شنوا و پردانا است.
(4) 2- اسری (37) دنبال مرو آنچه را ندانی زیرا گوش و چشم و دل همه مسئولیت آرند.
(5) 3- الحجرات (12) ایا کسانی که گرویدید دوری کنید از بسیار گمانها زیرا برخی گمانها گناه است و وارسی نکنید و غیبت همدگر نکنید دوست دارد کسی از شما که گوشت مردار برادرش را بخورد بد دارید آن را از خدا بترسید راستی خدا پرتو به پذیر و مهربان است.
(6) 4- القلم (آیه 10) فرمان مبر از هر پر سوگند خواری که پرگوشه‌زن و پردونده است بسخن چینی.

: (7) 1- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: غیبت زودتر دین را برد از مرض اکله در شکم آدمی، و فرمود: (ص) نشستن در مسجد بانتظار نماز عبادت است تا حدثی از او سر نزند گفته شد: یا رسول الله حدث چیست؟ فرمود غیبت کردن.
(8) بیان: اکله چون فرحه دردیست در عضو بدن که آن را میخورد (خوره یا کانگاریا) و بسا که تفسیر شده به یک لقمه یعنی مانند یک لقمه که فرو دهند دین را نابود کند و این معنی مناسبت‌تر است با آیه غیبت و آن بدگوئی پشت سر کسی است که آبر ومند است که اگر بشنود غمناک شود و اگر دروغ باشد آن را بهتان گویند.
گویم غیبت در زبان شرع نام بردن شخصی است شناخته ببدی که اگر بشنود بدش آید با اینکه آن را دارد و کمبود هم بحساب آید و قصد مذمت هم در گوینده هست بگفتن باشد یا اشاره یا کنایه بگوشه زدن باشد یا تصریح و اگر ذکر شخص نامعلوم و مبهم باشد غیبت حرام نباشد بشرط اینکه غیر محصور باشد مانند یکی از اهل شهر و شیخ بهائی قده
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 138
گفته: (1) اگر مبهم محصور باشد مانند اینکه یکی از قاضیان شهر فاسق است غیبت حرام است و ندیدم کسی آن را بیان کرده باشد پایان.
و بد گفتن بکسی در حضورش غیبت نیست گرچه گناه است برای آزار او مگر برای پند و اندرز باشد و اگر بگوشه زدن محقق شود بهتر است و اگر بدش نیاید غیبت حرام نیست و بسا که از نسبت فسق باو شاد شود و آن را کمال خود داند و اگر آنچه باو نسبت دهند در او نباشد تهمت است نه غیبت و آن سخت‌تر است و باید آن عیب نقص شمرده شود و از عیبهای فراوان نباشد گرچه مخفی است زیرا باکی بذکر آنها نیست و بیشتر مردم هم آنها را نقص ندانند چون شهرت دارند ولی مورد اشکال است و احوط ترک آنست گرچه ظاهر اصحاب جواز است و اگر قصد بدگوئی ندارد در غیبت حرام نیست چون ذکر عیب برای طبیب که علاج کند یا برای حاکم که ترحم کند یا بقصد نهی از منکر.
(و از شهید ثانی نقل کرده) که تعریف کامل غیبت اینست که آگاه کردن بر چیزیست که بدش آید و گرچه باشاره و حکایت باشد و بنا بر قول مشهور آمده قول پیغمبر (ص) فرمود:
غیبت میدانید چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: نامبردن تو از برادرت بدان چه بدش آید گفته شد: گرچه در او باشد آنچه من گویم؟ فرمود: اگر باشد او را غیبت کردی و اگر نه باو بهتان زدی.

حرمت غیبت کم و بیش اجماعی است بلکه گناه کبیره است زیرا بر آن تهدید بعذاب وارد است در قرآن و هم سنت و خدا غیبت‌کننده را مانند مرده‌خوار شمرده و فرموده (12 الحجرات) و یک دیگر را غیبت نکنید آیا دوست دارد یکی از شماها که گوشت مردار برادرش را بخورد و آن را بد دارید" و از جابر و ابی سعید خدری از قول پیغمبر (ص) که بپرهیزید از غیبت که غیبت بدتر است از زنا زیرا بسا زنا کند و توبه کند و خدا از او بپذیرد، و خدا از غیبت کن نگذرد تا غیبت شده از او بگذرد، و از انس است که رسول خدا (ص) فرمود:
شب معراج مرا گذر دادند بر مردمی که خراش میدادند روی خود با ناخنهاشان گفتم: ای جبرئیل اینها کیانند؟ گفت: آنها که مردم را غیبت میکنند و آبروی آنها را میبرند.
و از او است که پیغمبر (ص) برای ما خطبه خواند و نام ربا را برد و آن را بزرگ شمرد و فرمود یکدرهم که کسی از ربا بدست آرد نزد خدا خطائیست بزرگتر از سی و شش زنا که انجام دهد و رباترین ربا آبروی مسلمانست و خدا وحی کرد بموسی بن عمران که غیبت کن اگر توبه کند آخر کسی است که به بهشت رود و اگر نکند اول کس است که بدوزخ رود و روایت است که عیسی (ع) با حواریون بمردار سگی گذشتند و حواریون گفتند: این چه بوی

گندی دارد؟ (1) آن حضرت فرمود: چه دندانهای سفیدی دارد گویا آنها را از غیبت سگ هم باز میداشت و آگهی میداد که بهتر چیز آفریده خدا را باید ذکر کرد و در تفسیر قول خدا وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ گفته شده همزه آنکه پر طعنه زند بمردم و لمزه آنکه گوشت مردم را میخورد و یکیشان گفته: ما مسلمانان گذشته را بر خوردیم عبادت را در روزه و نماز نمی‌دیدند بلکه در خودداری از آبروی مردم و بدان که سبب سخت‌گیری در امر غیبت و بزرگتر شمردنش از بسیاری گناهان مفسده‌های کلی آنست که مخالف غرض حکیم سبحانست بخلاف گناهان دیگر که مفسده جزئی در بر دارند.
بیان آن اینست که مقاصد عمده شرع توجه مورد همه مردم است بیک چیز و بیک راه و آن راه خداست با همه امر و نهی او و آن فراهم نشود جز بهمیاری و همدستی همه مردم و آن نیاز دارد بهمراهی و همدلی و الفت و مهربانی تا یکی شوند در طاعت مولای خود که به کمال نرسد جز با نبودن کینه و حسد و مانند آن و بدگوئی از هم کینه ساز و سینه سوز است و ضد هدف کلی شرع است و مفسده عمده است و از این رو خدا و رسولش بسیار از آن منع کرده و بر آن تهدید نمودند و بالله التوفیق.
سپس در اقسام آن گفته: و چون فهمیدی مقصود از آن یاد از برادر تو است بدان چه بد دارد اگر خبر شود فرا گیرد بگوئی از تنش یا نژادش یا

خلقش یا کارش یا گفتارش یا دین و یا دنیاش تا برسد بجامه و خانه‌اش که امام صادق در مصباح الشریعه بدان اشارت فرموده که غیبت وجوهی دارد و تحقق پذیرد بذکر عیبی در خلق و فعل و معامله و مذهب و نادانی و مانند آن در باره بدن چنانچه گوئی کم بین است یا قیچ است یا یک چشم است یا کچل است یا کوتاه است تا دراز است یا سیاه است یا دزد است و هر صفتی که ذکرش او را بد آید و اما در نسب چنانچه گوئی پدرش فاسق است یا خبیث است یا خسیس یا پنبه دوز یا جولا و مانند آن که بدش آید هر جور باشد و اما در خلق باینکه گوئی بدخو است، بخیل و یا متکبر است و جدال کن و یا تیز خشم و یا ترسو و یا کم دل است و مانندش و اما در کارهای دینی چون اینکه گوئی دزد است، دروغگو است میخوار است، خائن، ظالم و بی‌اعتناء بنماز است، رکوع و سجودش خوب نیست، پرهیز از نجاست ندارد، بوالدینش نیکی نکند از غیبت و آبروریزی مردم باکی ندارد و اما در کار دنیوی او آنست که گوئی ادب ندارد مردم را خوار میشمارد، کثیری را بر حق حق‌دار نداند، پر گو و پرخور، خسبو است جای خود را نمی‌شناسد و مانند آن و اما در باره جامه‌اش که بگوئی آستینش گشاد است، دامنش دراز است کثیف است و مانند آن.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 140
(1) و بدان که تنها بزبان نیست و هر چه عیب را بفهماند غیبت است چه کنایه باشد و چه صریح و اشاره چشمک و هر چه دلالت کند بر عیبی که گفتن آن حرام است غیبت است چنانچه در روایت عائشه است که زنی نزد ما آمد و چون برگشت بدستم باو اشاره کردم یعنی کوتاه قد است و آن حضرت فرمود: غیبت او کردی و نوا در آوردن از کسی هم غیبت است بلکه شدیدتر چون بهتر میفهماند و نامه‌نویسی هم غیبت است چون نامه یکی از دو زبانست و اگر مصنف کتابی نام شخص معلومی را ببرد و کلام او را نادرست شمارد غیبت است مگر در مقام بحث فقهی و استدلال علمی که باید باندازه رفع حاجت باشد و اگر نقل قول از شخص معین نباشد عیب ندارد و اگر بوصف عامی گوید که مخاطب از آن شخص خاصی فهمد غیبت است و اگر نه غیبت نیست، و چون رسول خدا (ص) چیزی را از کسی میدانست میفرمود: چرا مردمی چنین و چنان کنند.
و از بدترین غیبت بدگوئی اهل فضل خودنما است که بد دیگری را با تعبیری خودنما ادا کند چنانچه نام کسی را نزد او برند و گوید خدا را سپاس که ما را بحب ریاست یا دنیاپرستی و وصف کذائی گرفتار نکرد یا گوید پناه بخدا از بیشرمی یا بد اقبالی یا گوید از خدا خواهیم که ما را از این گونه حفظ کند و هر تعبیری که گوشه دارد بآن نامبرده که هم غیبت است و هم ریاء و بزبان پاکی از رذائل است و خود افتادن در بدترین آنها است.
و از این بابست در مقدمه غیبت مدح او را کند و گوید: چه حال خوبی

داشت فلانی که از عبادت کوتاهی نداشت ولی دچار سستی شده و مثل ما شده که استقامت نداریم و خودش را مذمت کند و قصدش مذمت دیگریست و مدح خودش همانندی صالحان که خود را مذمت کنند و هم غیبت کرده هم ریاء و هم خودستائی که هر سه نارواست و از نادانی گمان برد از نیکان خوددار از غیبت است، و شیطان با نادانان عالم‌نما که راه درست نروند چنین بازی کند و بدانها بخندد.
و از این بابست که بدگوئی کسی کند و بعض حاضران متوجه نشوند و گوید سبحان الله چه عجب است این تا غافل باو توجه کند و بفهمد و نام خدا را وسیله اظهار خبث و باطل خود کند و بر خدا هم منت نهد که نامش را برده.
و از آنست که فلانی یا دوست ما چنین گرفتار شده خدا توبه او و ما را بپذیرد بزبان دعا و دلسوزی غیبت میکند، خدا بر پلیدی درون و تباهی نهادش آگاه است و متوجه نیست دچار گناهی شده بزرگتر از آنچه مردم نادان آشکارا غیبت کنند و از اقسام آن این است که شگفت زده به غیبت گوش دهد تا غیبت کن را تشویق بدان کند گوید: تا کنون

فلانی را بدین وصف نشناخته بودم برای تصدیق او (1) و درخواست بیشتر و گوش دادن و خاموش بودن هنگام استماع با اینکه رسول خدا (ص) فرموده: گوش‌گیرنده خود دومین غیبت‌کننده است و علی (ع) فرموده: شنونده غیبت یکی از دو غیبت کن است، و مقصود شنیدن با توجه و رضا است نه بر وجه اتفاق که ناگاه بگوش بخورد یا مقصود در صورت قدرت بر انکار آنست و اقدام نکند و شرکت شنونده با گوینده برای رضایش بآنست و آلوده شدن خاطر هر دو بتصورات بدیکه نشاید گرچه یکی گوینده است و دیگری پذیرنده و هر کدام را ابزاریست یکی را زبانیست ترجمان نفس آلوده بکذب و حرام و تصمیم بر آن و دیگری را گوشی است پذیرای این آثار از سوء اختیار که چون زهر عقرب آن را در خود گیرد و گفتند شنونده شریک گوینده است و خبر پیش هم بر آن دلالت دارد و شنونده از گناه غیبت بدر نشود جز که با زبانش آن را انکار کند و اگر میترسد با دلش و اگر تواند برخیزد از مجلس غیبت یا سخن دیگر بمیان اندازد و انجام ندهد دچار غیبت شود، و اگر زبانی گوید خاموش شود و دلش آن را خواهد، این نفاق است و گناه دیگری که او را از آن بدر نبرد تا از دل آن را بد ندارد.
(2) و در روایت است از پیغمبر (ص) که هر کس در برش مؤمنی خوار شود و با توانائی او را یاری نکند خدا او را در روز قیامت برابر مردم خوار کند، و در روایت ابی درداء فرموده (ص) هر که آبروی برادر مؤمنش در غیاب او حفظ کند بر خدا باید که روز قیامت آبروی او را حفظ کند، و در روایت دیگر بر خدا باید که او را از دوزخ آزاد کند، و در روایت صدوق

است که رسول خدا (ص) فرمود هر که تفضل کند ببرادر مؤمنش در باره غیبت او که در مجلسی شنود و آن را رد کند خدا از او هزار باب شر را در دنیا و آخرت از او دور کند و اگر رد نکند با توانائی هفتاد برابر گناه غیبت‌کننده بر او است، و بسندش تا امام باقر (ع) که هر که در برش غیبت برادر مؤمنش شود و او را یاری و کمک دهد خدایش در دنیا و آخرت یاری کند و اگر او را یاری نکند و با توانائی از او دفاع نکند خدایش در دنیا و آخرت پست سازد.
سپس قده در درمان غیبت گفته: بدان که همه اخلاق بد همانا با معجون علم و عمل درمان شوند، درمان هر دردی با ضد سبب آنست، باید اول از سبب غیبت بررسی کنیم و آنگه درمان زبان بستن از آن را بیان کنیم بمناسبت این اسباب گوئیم: همه اسباب غیبت که گفتند ده چیز است که امام صادق (ع) بطور کلی در روایت مصباح الشریعه بدانها آگاهی داده که فرموده: اصل غیبت ده نوع گردد درمان خشم، همراهی با مردم، باور خبری

بدون وارسی، تهمت، بدگمانی، حسد، مسخره کردن، شگفتگی، خستگی، زیور بستگی، و ما بطور تفصیل آنها را بیان کنیم.
(1) 1- دل خنک کردن از خشم بر کسی که باو غضب کرده ببدگوئی از او اگر دینش جلو نگیرد و اگر هم دم بندد کینه پیدا کند و بیشتر بد گوید.
2- همراهی با دیگران و دمسازی با دوستان هنگام خوش کردن ببدگوئی مردم تا مبادا از او دوری کنند و این را خوشخوئی بشمار آورند و بسا برای خشم رفقاء ببدگوئی با آنها پردازد تا شریک خوشی و بدی آنها گردد.
3- اینکه پی برد کسی زبان درازی کند بر او و نزد بزرگی حال او را بد بیان کند یا گواهی بزیان او دهد و برای پیشگیری بد او را گوید تا گواهیش بی‌اعتبار کند.
4- کار بدی باو بندند و خواهد خود را تبرئه کند و کسی که آن را انجام داده نام میبرد و نباید نام کسی را ببرد بلکه خود را تبرئه کند و بسا از اول او را بهمکاری خود معرفی کند تا زمینه عذرخواهی خودش گردد.
5- برای مباهات بد دیگری گوید تا خود را بالا برد، گوید فلانی نادان و نفهم است تا فضل خود را ثابت کند تا مبادا او را همدرجه او شمارند.
6 حسد بکسی که مردم باو احترام کنند و دوستش دارند تا مقام او را ببرد و او را از چشم مردم بیندازد تا از احترام و ستایش او خودداری کنند چون بر او گرانست احترام مردم از او و ستایش او و این همان خشم و کینه است که بسا بیار نیک و رفیق هم درگیرد.
7- برای بازی و شوخی و وقت‌گذرانی بد دیگری گوید تا مردم بخندند.
8- برای مسخره کردن دیگری و خوار شمردن او که بسا در حضور او هم

انجام شود و سببش تکبر و خرد شمردن آن طرف است.
9- آنچه بسا خواص و اهل حذر از لغزشهای زبان بدان دچار شوند که از راه دلسوزی نسبت بدان چه گرفتار شده گوید: من در غم گرفتاری آن بیچاره‌ام و او را نام برد بدان چه بد دارد و غیبت کند، غم و دلسوزی او خوب است ولی ندانسته او را بشری کشانده ولی نباید اسم او را ببرد و آن گرفتاری زشت را باو وابندد و شیطانش بدان وادارد تا ثواب دلسوزیش را ببرد.
10- خشم برای خدا او را به بدگوئی آدمی کشاند که گناهی کرده نه بحساب نهی از منکر که باید برای خصوص آن باشد، و خواص هم دچار این گونه غیبت شوند بگمان اینکه چون برای خداست معذورند و معذور نباشند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 143
(1) گویم: بعضی این وجه اخیر را مخصوص متدین دانسته و بر آن وجه دیگری افزوده که برای دین اظهار تعجب کند از انکار منکر و خطاء در دین و گوید: چه عجب کردم از آنچه از فلانی دیدم چه بسا راست گوید و تعجب او از منکر است ولی نباید نام آن شخص را ببرد و از این باب است که کسی گوید: عجب دارم از فلانی که چگونه دوست دارد کنیزش را که زشت است، یا چگونه برابر فلانی نشیند که نادانست سپس شهید ره گفته: چون اسباب غیبت را دانستی بدان که راه درمان و نگهداری زبان از آن دو راه دارد یکی بطور اجمال و دوم بتفصیل اما یکم اینست که بداند آن مایه خشم خدای تعالی است چنانچه در اخبار گذشته شنیدی و بداند که حسناتش نابود شود زیرا در قیامت آنها را به غیبت شده دهند بعوض آبرویش که برده و اگر ندارد گناهان او را بوی دهند و باز هم گرفتار خشم خدای تعالی است و در نظر او چون مرده‌خور است و روایت است از پیغمبر (ص) که آتش زود خشک‌کن‌تر نیست از غیبت مر حسنات بنده را.
و سودش دهد که در باره خود اندیشد و اگر در آن عیبی است بدان پردازد و یاد کند فرموده آن حضرت (ص) که خوشا بر کسی که عیب خودش او را از عیب دیگران باز دارد و باید شرم کند از اینکه عیبش را وانهد و بعیب دیگری پردازد و خوبست بداند درمانش از رفع عیبش چون درماندن او است اگر عیب اختیاریست و اگر نقص خلقت است ذم او ذم خالق است و ذم صنعت ذم صانع و اگر در خود عیبی نیابد شکر خدا کند و خود را به بزرگتر عیبی آلوده نکند و اگر انصاف دهد بداند که بی‌عیب دانستن خود نادانیست و اعظم عیوبست و بسود او است که بداند که ناراحتی کسی به بدگوئی او چون ناراحتی او است به بدگوئی دیگری و چون خودش خوشش نیاید که بدش گویند نباید خوشش آید از آنچه بد دارد نسبت بدیگری.
و اما درمان تفصیلی که سبب بدگوئی خود را بنگرد و آن را درمان کند تا ریشه‌کن شود که: 1- خشم و درمانش توجه بمذمت خشم و فضل و ثواب

کظم خشم است.
2- دمسازی با یاران اینست که بدانی خدا بتو خشم کند و چگونه خشم او را در رضای مخلوق‌جوئی و بپسندی که دیگران را خشنود کنی و مولای خود را حقیر سازی مگر اینکه خشمت برای خدا باشد و آن هم لازم ندارد که نام خشمگیر شده را ببری بلکه باید باز هم برای خدا خشم کنی و برفیقانت که غیبت کردند خشم کنی زیرا با بدتر گناه خدایت را نافرمانی کردند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 144
(1) 3- خودستائی با نسبت خدایت بدیگری در آنجا که نامبردن او لازم نیست درمانش اینست که بفهمی دشمنی خدا سخت‌تر است از دشمنی مخلوق و با غیبت بخشم خدا دچاری و ندانی مردم از تو خشنود شوند یا نه؟ با پنداری خود را در دنیا خلاص داری و در آخرت هلاک سازی بحقیقت حسناتت را زیان کنی، مذمتی تقدیری و به امید خشنودی نسیه خلق باشی و این نهایت نادانی و بدبختی است.
4- و اما عذر آوردن باینکه اگر من حرام خورم فلانی هم خورده و مانند آن نادانی محض است زیرا پیروی نارواست و از مخالفت امر خداست و نارواست و غیبت او کردی و عذر بدتر از گناه آوردی و از نفهمی او گناه بهم آوردی.
5- مباهات و افتخار خوبست بدانی بدان چه گفتی فضل خود را نزد خدا بردی و در نظر مردم هم آن را در خطر انداختی و چون بینند بمردم بدگوئی بسا که عقیده‌شان از تو بکلی برگردد، و آنچه بیقین نزد خدا داری با تو همی بآنچه خلق دارند فروختی و اگر هم از خلق چیزی بکف آری برایت بدرگاه خدا سودی ندارد.
6 غیبت برای حسد جمع میان دو عذابست عذاب حسد در دنیا و عذاب آخرت آزار محسودت خواستی بخودت آزار رساندی.
7- و اما مسخره کردن خواستی دیگری را نزد مردم رسوا کنی برسوا کردن خود نزد خدا و فرشته‌ها و انبیاء و اگر بیندیشی در افسوس و شرم و رسوائیت در روزی که گناهان او را بدوشت گزارند و بدوزخت رانند بهراس افتی از رسوا کردن او و اگر حال خود را بدانی سزاوارتری که بتو خندد زیرا تو او را نزد شمار کمی رسوا کردی و خود را آماده کردی که روز قیامت برابر همه مردم دستت را بگیرد و زیر بار گناهانش تو را چون الاغ بدوزخ راند و تو را مسخره کند و بیاری خدا برسوائی تو شاد گردد که انتقام خود را از تو کشیده.
8- و اما دلسوزی بر گناه او خوبست ولی شیطان بتو حسد برده و تو را گویا کرده بدان چه بکشاند حسناتت را بسوی او که بیش از ثواب دلسوزی تو است و جبران گناه او شود و او مرحوم گردد و تو مرحوم شوی که ثوابت بیهوده شده و حسناتت کم شدند. و همچنان خشم برای خدا باعث

غیبت نباید باشد و شیطان آن را محبوب تو کرده تا ثواب خشمت را از میان ببرد و دچار خشم خدا شوی برای غیبت، و خلاصه درمان همه اینها معرفت است و تحقیق این اموری که ابواب ایمانند و هر که ایمانش باین امور احاطه دارد بناچار از غیبت خودداری کند.
سپس آن مرحوم موارد جواز غیبت را در ده مورد بر شمرده.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 145
(1) 1- در باره ظلم و ستم زیرا کسی که یک قاضی را به ظلم و خیانت و رشوه‌گیری نام برد غیبت کن و گنهکار باشد و اما کسی که از قاضی ستم کشیده میتواند نزد کسی که نتواند جز بوسیله او بحق خود برسد شکایت از ظلم او کند و پیغمبر (ص) فرموده است: صاحب حق را گفتاری باید، فرموده (ص): پس انداختن بدهی از طرف توانگر ستم است و فرمود (ص): پس انداختن دارا بدهی خود را آبرو و عقوبتش را حلال کند.
2- برای کمک به دگرگونی منکر و جلوگیری از گناه بشرط قصد درست و اگر نه حرام است.
3- برای فتوی گرفتن که بمفتی گوید: ظلم کردند بمن پدرم یا برادرم از چه راهی خلاص شوم؟ و بهتر اینکه بنام شخص آنها نگوید و بگوید: چه گوئی در باره مردیکه پدرش یا برادرش باو ستم کردند، و روایت است که هند به پیغمبر (ص) گفت: ابی سفیان مرد بخیلی است بمن نمیدهد نفقه‌ای که برای خودم و فرزندم بس باشد آیا بردارم از او و نداند؟ فرمود (ص) باندازه متعارف، باندازه خودت و فرزندت بردار و بخل او را نامبرد و آن حضرت منعش نکرد چون قصد فتوی گرفتن داشت.
گویم: احوط اینکه نام نبرد زیرا خبر از سنیانست و می‌شود که منع نکردن برای فسق و نفاق او بوده باشد.
4- برای بر حذر داشتن مسلمان از شر و خطر و نصیحت بمشورت خواه اگر فقیه‌نمائی را دیدی که نااهل است رواست که مردم را آگاه کنی بنااهلی او و خطر پیروی از او را گوشزد کنی و اگر دیدی کسی با فاسقی عادل‌نما معاشرت دارد و بترسی که در خلاف شرع افتد رواست که او را بفسق وی آگاه کنی که مبادا بدعت و فسق از او بدیگران نفوذ کند و بسا در اینجا شیطان گول زند و حسد را بجای خیرخواهی مسلمان جا زند و اگر دیدی کسی مملوک معیوبی ندانسته میخرد رواست که باو یاد آوری کنی و باندازه رفع ضرر خریدار بس کن و در آگاهی بعیب زناشوئی آنچه به شرکت و مضار به و سفر خلل دارد مگو بلکه در امری آنچه بدان مربوط است بگو از آن فراتر مرو بشرط اینکه قصد نصیحت داری نه آبرو ریزی، و اگر او بمجرد اینکه بگوئی این ازدواج برایت صلاح نیست آن را ترک میکند واجب است اکتفاء بدان و اگر بداند نیاز دارد که عیب را فاش کند رواست، پیغمبر (ص) فرمود: آیا نگرانید از معرفی فاسق تا مردم او را

بشناسند هر فسقی دارد بمردم بگوئید تا از او حذر کنند، و بفاطمه دختر قیس که در باره خواستگارهاش با آن حضرت مشورت کرد فرمود: اما معاویه دزدیست ندار و اما ابو جهم عصاء را از دوشش وانگذارد (یعنی پیوسته کتک میزند)
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 146
(1) 5- در باره بیان حال گواه در محضر شرع و راوی اخبار فقه از این رو علماء کتابهای شرح حال رجال نوشتند و آنها را دو دسته کردند موثقین و مردودین و اسباب رد را هم غالبا بیان کردند و اینجا هم باید قصد حفظ اموال مسلمانان را داشته باشد و ضبط حدیث و اخبار احکام را و از راه دشمنی و تعصب نباشد و عیب دیگری که بشهادت و روایت مربوط نیست نگوید مثل اینکه او زاده لعانست جز که متظاهر بفسق باشد چنانچه بیاید.
6 اینکه آشکارا آن فسق را انجام دهد و روگردان نیست از اینکه این کار را از او نقل کنند (در دنبالش استدلالی است که عموم را سود ندارد).
7- آنکه به عیبی معروف شده تا جایی که نام او گردیده و ذکرش عیبگوئی نیست مانند اعرج و اعمش در ذکر راویان حدیث ....
8- ذکر هرزگی کسی که حد یا تعزیر دارد بشرط آنکه مطلعین باندازه اثبات آن باشند.
9- در صورت اطلاع شنونده از مضمون غیبت زیرا آبروریزی در میان نیست و گرچه ترکش اولی است بویژه اگر با احتمال فراموشی طرف باشد.
10- چون شنود کسی را غیبت میکند و نمیداند از موارد جواز است یا نه بقولی نهی او واجب نیست و میتوان حمل بر صحت کرد با اینکه جلوگیری از گوینده هم بی‌احترامی باو است و آن هم حرامست (و در ضمن استدلال احتیاط را اولی دانسته مگر اینکه اظهار واجب باشد) تا گوید پایان سخن او نور الله ضریحه.
و فرزندش ... شیخ حسن (صاحب معالم) در جواب سؤالی در این مورد گفته است که پرسیدی از حرمت غیبت و مانندش از سخن چینی و بدبینی که مخصوص بمؤمن است یا شامل هر مسلمانیست و اشاره کردی بظاهر اختلافی که در ظاهر کلام پدرم قده باشد که گفته در دیباچه رساله‌اش و همانندشان از مسلمانان که دلالت بر عموم دارد و در روضه تصریح کرده باینکه حکم مخصوص بمؤمن است.
جواب: شکی نیست که حرمت غیبت مخصوص معتقد بحق است و این حکم شامل اهل ضلال نیست اما آیه (12- الحجرات) گفتگوی رو در رو با مؤمنانست که غیبت هم نکنند با بیان علتش که نیاز دارد به برادری دینی میان غیبت کن و غیبت شده و شامل جز مؤمن نشود و اما اخباری که در این باره از طریق اهل بیت رسیده حکم روی مؤمن یا برادر دینی میان

غیبت کن و غیبت شده و شامل جز مؤمن نشود یا برادر دینی است که این دو شامل غیر معتقد به حق نشوند، و در اخباری هم سب اهل ضلال تصریح شده و هم آبروریزی آنها در روایت شیخ کلینی است از امام ششم (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: چون پس از من شک اندازان

و بدعتگزاران را دیدید از آنها بیزاری جوئید (1) و بسیار دشنامشان دهید و آبروشان را ببرید و تو دهنشان بزنید تا سرکشی نکنند بفساد در سرزمین اسلام و مردم از آنها حذر کنند و از بدعتهاشان نیاموزند تا بدان خدا براتان حسنه‌ها نویسد و درجه‌ها بالا برد در آخرت و عبارت پدرم در دیباچه مخالف با عبارت کتاب روضه نیست، تا گوید:
و بدان که باید دانست ظاهر جمله‌ای از اخبار ما اینست که مقصود از ایمان در زبان ائمه ما (ع) بیش از صرف اعتقاد بحق است و لازمش اینست حرمت غیبت شامل همه معتقدان بحق هم نیست در روایت صحیح کلینی است از امام باقر (ع) که فرمود: همانا مؤمن کسی است که چون خوشش آید خوشی او را بگناه نکشاند، و چون خشم کند خشمش او را از قول حق بدر نبرد، و آنکه چون قدرت یافت قدرتش او را بتجاوز بناحق نکشاند.
و در روایت حسن از امام ششم (ع) آورده که ما کسی را مؤمن ندانیم تا پیرو همه امر ما باشد و مرید باشد آگاه که از پیروی امر، پارسائی است خود را بدان آرایش کنید خدا شما را رحمت کناد و برنج اندازید دشمنان ما را تا خدا شما را نشاط دهد و در روایت صحیح از سلیمان بن خالد که امام باقر (ع) بمن فرمود: ای سلیمان میدانی مسلمان کیست؟ گفتم قربانت تو داناتری، فرمود: هر که مسلمانها از زبان و از دستش سالم مانند سپس فرمود:
و آیا میدانی مؤمن کیست؟ گفتم: تو داناتری فرمود: آنکه مؤمنان او را بر جان و مالشان امین سازند، و از ابی خالد است از امام ششم (ع) فرمود: هر که اعتراف دارد بدین خدا مسلمانست و هر که عمل کند بدین خدا مؤمن است.
سپس برخی اخباری که در باره ایمان و صفات مؤمن گذشت یاد کرده و گفته: قه و باز هم در بعضی اخبار حرمت غیبت مشروط باموری بیش از اعتقاد بحق یکی حدیث ابن ابی یعفور است در معنی عدالتی که با آن گواهی پذیرفته است و آن طولانی است و در بسیاری از جاهای حدیث کتب اصحاب ما ذکر شده و دیگر حدیث کلینی است بسند سابقش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که با مردم کار کند و بآنها ستم نکند، و گفتگو کند و دروغ نگوید بآنها و وعده‌شان دهد و تخلف نکند از آنهاست که غیبتش حرام و مردانگیش کامل است و عدالتش روشن و برادری با او واجب است، و با

ملاحظه این اخبار روشن است که منع از غیبت همه مردم که شهید اول در قواعدش بدان میل کرده و هم شهید دوم در رساله خود وجهی ندارد زیرا اختصاص این بموضوع دیگر روشنتر از اینست که بیان شود، و اما آن روایات که پدرم قده در رساله خود آورده و دلالت بر عموم دارند همه از اخبار عامه‌اند و دلیل اثبات حکم شرعی نشوند و ایراد آنها در زمینه بیم دادنست

و در آن مسامحه روا میدارند (1) و پیش از او غزالی هم آنها را آورده و ذکر آنها را براشان آسان کرده و گر نه برنج جمع‌آوری نمی‌ارزند خصوص که سنی‌ها برای جعل این اخبار داعی داشتند زیرا بسیاری عیوب ائمه آنان و نقصان رئیسهاشان نیاز داشته که جلو نشر آنها را بگیرند که مردم از آنها رو گردان نشوند.

و خلاصه گرچه فاش کردن عیب مردم خطر و ضرر دارد جلوگیری از آنهم برای گنهکاران پناهی است که بی‌ضرر نیست و باید حرمت غیبت مخصوص موادی باشد که درست آید و موافق اخبار آن باشد و حکم بجواز آن در موارد مشهوره گواه است بدان چه گفتیم زیرا مبنی بر اعتبار است و آنهم کم و بیش تواند شد.

و سید فضل الله بن علی حسنی در شرح کتاب الشهاب در اخبار پیغمبر راجع بحکم و آداب بیان خوبی دارد در تفسیر قول آن حضرت (ص) که: فاسق غیبت ندارد، که مؤید گفته ماست گفته: غیبت بیان چیز ناپیداست و آنگاه گفته است: بدگوئی فاسق غیبت نیست مگر اینکه توبه کرده باشد و اگر اصرار دارد غیبت نیست چه که او آشکارا هم آن را میکند و اخبار ما و کلام بعض اهل لغت هم بر آن گواه است، جوهری گفته بدگوئی پشت سر مستور است، در روایت ازرق آمده که عیبی باشد که مردم آن را ندانسته‌اند، و در روایت ابن سیابه آنچه خدا بر او پوشیده.

و حاصل اینکه غیبت آبروریزیست و مخصوص عیب نهانست که اثری در دیگری ندارد و مانند آنست گناه صغیره بی‌اصرار و کبیره با توبه یا با امید بدان پیش از اشتهار در صورتی که مصلحتی در ذکر آن نباشد از نظر سرکوفت باو برای انزجارش از آن کار بد با قصد خالص و ادله با آن منافات ندارد و جای توقف نیست و چون حکم غیبت غیر مؤمن دانسته شد حکم سخن چینی و هم بدبینی و مانند آن روشنتر است زیرا محذور آن دوری و دشمنی است و آن نسبت بغیر مؤمن تحصیل حاصل است.

سپس پرسیدی در این باره غیبتی که قذف (نسبت زنا و نحو آن) در آن باشد با آنچه نباشد فرقی دارد یا نه؟ و جواب اینکه قذف جداست زیرا احکام مخصوصی دارد که در فقه بیان شده.

و پرسیدی روایتی که پدرم در رساله خود از گفتگوی عیسی (ع) با

حواریون در باره سگ مرده آورده که گفتند: چه بوی گندی دارد این سگ (ع) و فرمود: چه دندانهای سفیدی دارد؟ دلالت دارد که غیبت حیوانات هم حرام است، و پرسیدی چه فرق دارند با جمادات با اینکه علت آن را شایسته نبودن ذکر خلق خداجو بخوبی بایست کند که فرقی

نباشد.
(1) و جواب اینکه لازمه سخن آن حضرت این نیست که سخن حواریون غیبت باشد بلکه چون گند مردار با طبع آنان ناسازگار بود و آنها نظر باینکه کار خداست اظهار انکار کردند و آن حضرت اشاره بفعل سازگار طبع آنها کرد و فرمود: بدان شکر و بآن دیگری صبر کنند و گویا سخن آنان دلالت بر بی‌صبری یا بی‌توجهی بحقیقت امر داشته و آن حضرت آنها را متوجه سفیدی دندان کرد و آن را برابر آن ناسازگار نهاد که صارف آنها باشد، و این معنای لطیفی است که در ضمن گفتگو بمن روشن شد و اگر روایت درست باشد باین معنا تفسیر شود ولی آن در کتب عامه حکایت شده.
و شهید ره در قواعدش گوید: غیبت حرام است بنص قرآن و اخبار و دو قسم دارد روشن و نهان که فراوانست که بگو و کنایه است چنانچه گوید: من بمجلس حاکمان نروم و مال یتیمان نخورم و گوشه زند بکسی که این کار میکند یا گوید حمد خدا را که ما را از چنان خلافی بر کنار داشت و در حکم آن است اشاره به نقص شخص حاضری مانند آنست که گوید: اگر چنین کرده بود خوب بود یا اگر چنین نکرده بود خوب بود، و از آنست تذکر عیب کسی که غیبت او جائز است تا عیب کسی که جائز نیست نشان دهد اما تصور نقص غیر تا نگوید غیبت نباشد زیرا خدای تعالی گذشت بخاطر را عفو کرده و نهانتراش اینکه بخود بد گوید براست یا دروغ تا بعیب دیگری آگهی دهد و در هفت جا غیبت جائز است.
1- در باره آنکه سزاش بدگوئیست چون کافر و فاسق آشکار که همان فسق آشکار او را بگوید، بعضی از بدگوئی بفاسق منع کرده و برای قذف با آنان تعزیر واجب دانسته و اصحاب جواز آن را روایت کردند، و علامه گفته: حدیث لا غیبه لفاسق یا فی فاسق اصلی ندارد، گویم اگر صحیح باشد معنی آن نهی از غیبت است اما کسی که به فسق خوشمزگی کند یا بدان نیاز در گفتارش یا اشعارش حکایت گفتار او جائز است.
2- شکایت از ظالم در محاکم و نزد دافع ظلم.
3- در نصیحت مشورتخواه.
4- در جرح و تعدیل شاهد محاکمه و راوی حدیث 5- بدگوئی از بدعت‌گزاران و نوشته‌ها و آراء گمراه‌کننده آنان و بهمان اندازه بس کند، علامه گفته: هر کدام آنها بمیرد و پیروی ندارد که باو احترام گزارد و جانشینی و نوشته‌ای از او نمانده که خوانند و نه مایه فسادی برای دیگری

بهتر است که در پوشش خدائی بماند و عیبش نگویند و حسابش با خدا عز و جل باشد، علی (ع) فرموده: نیکی مرده‌هاتان را بگوئید، و در خبر دیگر است که در باره مرده‌هاتان جز خوبی نگوئید.

(1) 6- اگر بشماری که بدانها حد و یا تعزیر ثابت شود هر یک هرگزگی آگاه باشند جائز است آن را نزد قاضی با حضور مرتکب یا بی حضورش گواهی دهند.
7- بقولی اگر دو کس با هم گناه کسی را دیدند و یکی از آن دو برای دیگری در پشت سر او آن را ذکر کند جائز است زیرا در شنونده اثری نکند بهتر اجتناب است زیرا غیبت بر آن صادق است و بسا که دیگری فراموش کرده یا اتفاقا سبب شهرت آن عمل گردد.
و شیخ بهائی ره گفته: غیبت در ده مورد جائز است: گواهی، نهی از منکر، شکایت از ظلم، نصیحت مشورتخواه، و جرح گواه و راوی حدیث، برتری دادن عالم و صنعتگر بر یک دیگر، غیبت متظاهر بفسق و بقولی بشرط اینکه بدش نیاید، و ذکر وصف بد کسی که بدان شهرت یافته و شناخته شده چون اعور و اعرج (یک چشم و شل) بی‌قصد حقیر شمردن و نکوهش، و در بر کسی که آن را میداند بشرط اینکه دیگری نشنود بنا بر قولی، و بیان خطاء در مسائل علمیه و مانند آن بقصد اینکه دیگری را بدنبال خود نکشاند.
گویم: سخن را در اینجا بدرازا کشیدم چه که نیاز بیشتر بتحقیق دارد و افراط و تفریط در باره آن شده است و خدا توفیق ده خیر و ثوابست.
(2) 2- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که هر که در باره مؤمنی آن گوید که چشمهاش دیده و دو گوشش شنیده او است از آنها که خدا عز و جل در باره‌اش فرمود (14- النور) راستی آنها که خواهند فاش شود هرزگی در باره اهل ایمان عذاب دردناک دارند.
(3) بیان: بقول طبرسی: یعنی فاش شود زنا و زشتیها در اهل ایمان که بدانها وابندند و نسبت دهند عذاب دردناک دارند در دنیا باقامه حد بر آنها و در آخرت بعذاب دردناک.
گویم مقصود اینست که مورد آیه تنها بهتان نیست بلکه شامل آنجا هم هست که آن را دیده و شنیده که حد و تعزیر لازم شود که ذکرش جائز نیست مگر برای گواهی نزد قاضی برای حد زدن و شامل بهتان و گفتن آن در حضور و غیاب شود.
(4) 3- کافی: بسندش تا داود بن سرحان که از امام ششم (ع) پرسیدم از غیبت؟ فرمود اینست که بگوئی در باره برادر خود در دین آنچه نکرده و فاش کنی بر او امری را که خدا بر او پوشیده و حدش بر او اقامه نشده (5) به برادرت در دین یعنی برادر دینی نه کافر و مخالف مذهب چنانچه

گذشت یا اینکه گفته در باره دین باشد که کفر یا گناه باو وابندی و دلیل شود که غیبت بهتان را هم فرا گیرد و بمعنی یکم بسا که مراد از آنچه نکرده عیبی

است که باختیار او نیست و کار خداست (1) چون عیب در تن که نهان باشد و دومی راجع به گناهانست و بسا مقصود از دین او خواری او باشد که یکی از معانی آنست یعنی برای خوار کردن او باو بندی کاری نکرده و اختیاری او نبوده چون بیماری و فقر ...
و دلالت دارد که ذکر عیب و گناه مشهور غیبت نیست اما با اصرار بر آن شک دارد ولی پس از توبه ذکرش نزد کسی که نداند مشکل است و احوط ترک است و پس از حد خوردن با توبه هم احوط ترک است بلکه بی‌توبه هم زیرا حد خودش توبه است و نهی از آنهم روایت شده بهمین علت و حمل آن بگواهی برای اقامه حد بعید است چنانچه گمان شده.
(2) 4- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که پرسش شده پیغمبر (ص) از کفاره غیبت؟
فرمود: آمرزشخواهی برای کسی که او را غیبت کردی هر آنگاه بیادش آوردی.
(3) روشنگری: هر زمانی که آن مرد را بیاد آوری یا هر وقت آن غیبت را بیاد آوری- تا گوید ظاهرش اینکه طلب حلالی از غیبت شده واجب نیست و جمعی هم گفتند بلکه از آن منع کردند ولی آن اولی و احوط است اگر مایه اهانتی بیشتر نباشد و فتنه بر پا نکند بویژه اگر خبر غیبت باو رسیده باشد، و می‌شود این خبر را تفسیر کرد بآنجا خبر باو نرسیده و جمع بین اخبار باشد و مؤید آنست خبر مصباح الشریعه از امام صادق (ع) که اگر غیبت کردی و خبرش بغیبت شده رسید راهی نماند جز حلالیت خواستن از او و اگر نرسیده برایش آمرزشخواه، و در روایت خصال و علل است تا پیغمبر (ص) که فرمود: غیبت بدتر از زناست گفته شد: چرا یا رسول الله؟ فرمود: آنکه زنا کرده توبه کند و خدا بپذیرد و غیبت کن توبه کند و خدا نپذیرد تا آنکه غیبت شده او را حلال کند.
و بقولی همان استغفار بس است و بسا دلیلش را روایت پیغمبر آورند که فرمود کفاره آنکه غیبت کرد استغفار برای او است.
مجاهد گفته: کفاره غیبت برادرت ستایش و دعای خیر باو است، و از یکیشان پرسیده شد در باره توبه از غیبت، گفت: میروی نزد غیبت شده و میگوئی دروغ گفتم در باره تو و ستم کردم و بد کردم اگر خواهی حقت بگیر و اگر خواهی درگذر و اینکه گفتند آبرو عوض ندارد و طلبت حلالی از آن لازم نیست بخلاف مال بی‌وجه است زیرا در آبرو حد قذف واجب شده و بمطالبه ثابت شود.

و محقق طوسی قده در تجرید گفته در شرائط توبه که عذرخواهی از غیبت شده واجب اگر خبرش باو رسیده و علامه در شرحش گفته اگر غیبت باو رسیده عذرخواهی لازم است زیرا زیان روحی باو رسانده باید با عذرخواهی و پشیمانی جبران کند، و اگر نرسیده نه

عذرخواهی دارد و نه طلب حلالی چون در وی ندیده و در هر صورت پشیمانی به درگاه خدا واجب است چون خلاف نهی او کرده و عزم بر ترک هم باید داشت و در شرح جدید افزوده که در صورت یکم تفصیل مضمون غیبت لازم نیست مگر بتفصیل باو رسیده باشد (1) و شهید ثانی قده گفته: غیبت کن باید پشیمان شود و توبه کند و بر کارش افسوس خورد تا حق خدا را ادا کند، و از غیبت شده هم حلالی طلبد تا حلالش کند و از مظلمه او بدر آید و خوبست نزد او غمین و افسوس خور و پشیمان از کارش باشد و ریا کاری نکند که از دل پشیمان نباشد و گناه دیگری هم افزوده کند، و در کفاره آن دو حدیث است یکی گفته آن حضرت (ص)، کفاره کسی که غیبتش کردی آمرزشخواستن برای او است و دوم اینکه فرمود (ص) هر که بدهکار در آبرو یا مال است باید حلال خواهد از آن پیش از روزی که آید و در آن پول نقره یا طلا نباشد و از حسناتش دریافت شود و اگر ندارد از گناهان بستانکارش بر بر گناهش افزوده شود.
و می‌شود اخبار استغفار بکسی تفسیر شود که خبرش بغیبت شده نرسیده که خوبست بهمان دعاء و استغفار بس کنند، زیرا طلب حلالی فتنه‌انگیز و کینه افروز است و اگر دسترسی باو نیست که مرده یا غائب است در حکم آنست و اخبار طلب حلالی راجع بدان جاست که باو دسترسی هست و خبر غیبت هم باو رسیده و مستحب اکید است که عذر را بپذیرد و حلال کند خدای تعالی (199- الاعراف) فرموده در عفو چنگ زن و به نیکی وادار از نادانها رو برگردان" رسول خدا (ص) فرمود ای جبرئیل این عفو چه باشد؟ گفت: خدایت فرموده: درگذری از آنکه بتو ستم کرده، وصله کنی با هر که از تو بریده، و ببخشی بهر که تو را محروم کرده و در خبر دیگر است که چون بهمراه امتها در روز قیامت پیش خدا بیائید ندا شوید هر که مزدش بر خداست بپا شود و بر پا نشود جز کسی که از ستم بر خود گذشت کرده، و روایت است از یکی که بمردی گفتند: فلانی غیبت تو کرده و او برایش یک طبق رطب فرستاد و گفت: تو حسناتت را بمن هدیه کردی و خواستم عوضی بتو داده باشم عذر مرا بپذیر که بعوض کامل توانا نیستم، و راه عذرخواه اینست بسیار او را مدح گوید و دوستی جوید و پی‌گیرد تا دلش را شاد کند و اگر نشود برایش حسنه‌ای باشد و بسا در روز قیامت برابر گناه غیبت باشد.
فرقی نیست میان غیبت خردسال و سالخورده و زنده و مرده و زن و مرد،

دعا باید مناسب حال او باشد و هم استغفار و برای خردسال هدایت خواهد و برای مرده رحمت و آمرزش و مانند آن، و با مباح کردن کسی حق غیبت او ساقط نشود زیرا عفو از حقی است که محقق

که محقق نیست، (1) و فقهاء گفتند: اگر کسی اجازه دهد او را قذف کنند حد قذف از مرتکبش ساقط نگردد، و آنچه از پیغمبر (ص) روایت است که فرمود: هر کدام از شما درمانده است که چون ابی ضمضم باشد که چون از خانه‌اش بیرون می‌آمد میگفت: بار خدایا من آبرویم را صدقه کردم بر مردم معنایش اینست که در قیامت از آنها مطالبه نکنم نه اینکه با این اعلام غیبتش مباح است، و در کفاره آن نیت واجب است چون دیگر کفارات و خدا توفیق بخش است پایان کلام او.
(2) 5- کافی: بسندش از امام ششم (ع) که هر بهتان زند بمرد یا زن با ایمانی بدان چه در او نیست خدایش در طینه خبال زنده دارد تا از آنچه گفته بدر آید- راوی گوید گفتم:
طینت خبال چیست؟ فرمود: چرکی که از فروج زنان زناکار بدر آید.
(3) بیان: در نهایه گفته: در حدیث است که هر که می‌نوشد خدا در روز قیامت از طینت خبالش نوشاند و در حدیث تفسیر شده به شیره اهل دوزخ و خبال بمعنی فساد است در کردار یا تنها یا خرد؟ و جوهری گفته: خبال نیز فساد است و آنچه در حدیث است که هر که پی گیرد مؤمن را بآنچه در او نیست خدایش در ردغه خبال وادارد تا راه خروجی از آن جوید تفسیر شده به چرک دوزخیان و ردغه بمعنی گل است، تا از آنچه گفته برآید، شاید دوام و خلود است زیرا نمیتواند آن را اثبات کند چون حقیقت ندارد، و شاید مقصود بدر شدن از چرک گناه است بپاک کردن آتش ...
(4) 6- کافی: بسندش از امام کاظم (ع) فرمود: هر که پشت سر کسی چیزی گوید که مردم آن را میدانند غیبت او نیست، و اگر چیزی گوید که مردمش نمیدانند غیبت او است و اگر چیزی است که در او نیست باو بهتان زده.
(5) بیان: مردم آن را میدانند و بدان مشهور است و اگر شنونده هم آن را بداند بی‌شک غیبت نباشد و اگر نداند و او هم باکی ندارد از گفتنش باز هم چنین است ولی اگر بدش آید مورد اشکالی است که گذشت و جواز اقوی و ترک احوط است ولی اگر توبه کرده و اثر پشیمانی دارد ظاهرا جواز ندارد و گرچه بدان شهرت دارد و حد هم خورده باشد. و باز دلالت دارد بر جواز ذکر القاب مشهوره او چون اعمی و یک چشم ...
پشت سر کسی" دلالت دارد که اگر در برابرش گوید آنچه بدش آید غیبت نیست ولی حرام است چون آزار مؤمن روا نیست و بدتر از غیبت است ...
(6) 7- کافی: بسندش از امام ششم که میفرمود: غیبت اینکه در باره

برادرت گویی آنچه را خدا بر او پوشیده و اما آنچه در او عیانست چون تندی و شتاب غیبت نباشد و بهتان

اینکه در باره او بگوئی چیزی که در او نیست.
(1) بیان. بهتان در حضور و غیاب هر دو صادق است ...
(2) 8- احتجاج: بسندی از امام ششم که مردی بعلی بن الحسین (ع) گفت: فلانی تو را گمراه و بدعت‌گذار شمارد، فرمود حق همنشینی آن مرد را رعایت نکردی که گفته‌اش بما نقل کردی و نه حق ما را که قول برادرم بمن خبری رساندی من نمیدانستم راستش مرگ همه ما را فرا گیرد و معاد محشر ما است و قیامت موعد ما و خدا حاکم، بپرهیز از غیبت که خوراک سگهای دوزخ است و بدان که هر که پر عیب مردم گوید بیشتر بر او گواه باشند که باندازه‌ای که در خود او است از نار می‌جوید.
(3) 9- تفسیر قمی: بسندش تا رسول خدا (ص)، فرمود: هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد در مجلسی ننشیند که در آن امامی را دشنام دهند یا مسلمانی را غیبت کنند زیرا خدا در قرآنش فرماید (68- الانعام) چون دیدی در آیات ما در افتند تا آنجا که فرماید با مردم ستمکار.
سرائر: بسندی مانندش را آورده.
(4) 10- امالی صدوق: بسندش در مناهی پیغمبر (ص) که از غیبت و شنیدنش نهی کرده و فرموده هر که مسلمانی را غیبت کند روزه‌اش باطل وضواش شکسته شود و روز قیامت که آید بدبوتر از مردار است و اهل محشر از او آزار کشند و اگر بی‌توبه بمیرد حلال شمرده حرام خدا را، و فرمود: هر که خشم خود را فرو خورد با اینکه میتواند انتقام گیرد بردبار بماند خدا اجر شهید باو دهد آگاه که هر که بدگوئی برادرش شنود و آن را رد کند خدا از او هزار باب بدی را در دنیا و آخرت رد کند و اگر تواند ورد نکند گناه هفتاد بار غیبت او را دارد.
(5) 11- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که وابسته‌تر مردم بگناه کم خرد غیبت کن است، و خوارتر مردم آنکه بمردم اهانت کند، و فرمود (ص) کم حرمت‌تر مردم فاسق است.
معانی الاخبار: بسندی مانندش را آورده.
(6) 12- همان: بسندش تا علقمه که بامام صادق (ع) گفتم: یا ابن رسول الله بمن خبر ده از کسی که گواهیش قبول است و آنکه قبول نیست فرمود: ای علقمه هر که بر سرشت است گواهیش پذیرفته است گفتم: گواهی گنهکار قبول است؟ فرمود: اگر نباشد جز گواهی پیغمبران و اوصیاء قبول نشود زیرا تنها آنها معصوم و بی‌گناهند نه مردم دیگر، هر که نبینی که برابر چشمت گناه کرده و دو گواه بگناهش شهادت نداده اهل عدالت و زیر پرده

است (1) و گواهیش قبول است و اگر چه پیش خود گناه‌کار باشد و هر که او غیبت کند بگناهی که دارد از ولایت خدا عز و جل بیرونست و در ولایت شیطان درونست.
و بمن باز گفت پدرم تا برسد برسول خدا (ص) که هر که مؤمنی را غیبت کند بدان چه در او است خدا هرگز آنها را در بهشت جمع نکند و اگر آنچه گفته در او نباشد پیوند میانشان بریده شود و آن غیبت در دوزخ جاوید باشد و چه بد سرانجامی است.
(2) گویم: تمام خبر در باب عدالت گذشته.
(3) 13- همان: بسندش تا امیر مؤمنان که فرمود: دوری کن از غیبت که نانخورش سگان دوزخ است، سپس فرمود: ای نوف دروغ بافد کسی که پندارد حلال‌زاده است و با غیبت گوشت مردم را میخورد الخبر.
(4) 14- همان: بسندش تا امام صادق (ع) که هر که در باره برادرش گوید: آنچه بدو چشمش دیده و بدو گوشش شنیده از آنهاست که خدا عز و جل در باره‌شان فرموده راستی کسانی که دوست دارند فاش شود هرزگی در باره اهل ایمان عذابی دردناک دارند در دنیا و آخرت.
تفسیر قمی: بسندی مانندش را آورده.
(5) 15- معانی الاخبار: بسندش از امام صادق (ع) فرمود: غیبت اینکه در باره برادرت بگوئی آنچه در او باشد و خدا بر او پوشیده داشته و بهتان اینکه در باره او بگوئی آنچه در او نیست.
(6) 16- امالی صدوق: بسندش از امام صادق (ع) فرمود: غیبت مکن تا غیبت نشوی و چاهی برای برادرت مکن تا در آن افتی زیرا تو جزا بینی چنان که جزا بدهی.
(7) 17- همان: تا رسول خدا (ص) که فرمود نشستن در مسجد بانتظار نماز عبادت است تا حدث نکند، گفته شد یا رسول الله حدث چیست؟ فرمود: غیبت کردن.
(8) گویم: در اوصاف فساق گذشت که اگر خلاف او کنی بد تو گوید.
(9) 18- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که روزه‌دار در عبادت خداست گرچه در بسترش خوابید تا مسلمانی را غیبت نکند.
(10) 19- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر که مؤمن را رو در رو مدح کند و در پشت سر بد گوید پیوند میانشان ببرد.
(11) 20- همان: بهمین سند تا رسول خدا (ص) که فرمود: چهارند که با آنچه دارند دوزخیان بیازارند از آب جوش دوزخ بنوشند فریاد وا ویلا کنند و دوزخیان گویند بهمدگر

این چهار را چه باشد که با همه آزاری که خود داریم ما را آزار دهند، (1)

یک کسی آویزان است در تابوت تافته، و یکی روده‌هاشان کشیده شوند، و یکی از دهنش چرک و خون سرازیر است، و یکی گوشت خود را میخورد، به دچار تابوت گفته شود آن دورتری را چه شده که ما را با آزاری که داریم آزار میدهد؟ در پاسخ گوید او بدهکار بمردم مرده نه قصد ادائی کرده و نه وفائی، با آنکه روده‌کشش کنند گوئید، چه شده آن دورتر با همه آزاری که داریم ما را آزار کند؟ گوید آن دورتره باکی نداشت که شاش بتن او برسد، سپس به آنکه خون و چرک از دهانش ریزند همین را گویند و او جواب دهد آن دورتره حکایت‌گو بود و هر کلمه بدی را در نظر میگرفت و برایش سندی میساخت و روایت می‌کرد، و آنگاه بآن که گوشت خود را میخورد چنین گویند و او گوید: آن دورتره با غیبت گوشت مردم را می‌خورد و دنبال سخن چینی میرفت.
(2) 21- خصال: بسندش تا امام صادق (ع) هر که مؤمنی را غیبت کند که با او خونی نیست تخم شیطانست الخبر.
(3) گویم: در باب کلیات بدیها گذشت از قول امام صادق که غیبت کن طمع نبرد البته در سلامت.
(4) 22- اربعمائه: امیر مؤمنان (ع) فرمود: بپرهیزید از غیبت مسلمان که مسلمان برادرش غیبت نکند با اینکه خدا عز و جل از آن نهی کرده و فرموده غیبت هم نکنید آیا دوست دارد کسی از شما که گوشت مردار برادرش را بخورد، و فرمود (ع) هر که در باره مؤمن سخنی گوید بقصد اینکه آبرویش را بریزد خدایش در طینت خبال زندان کند تا راه خروجی از گفته خود بیابد و بیاورد.
(5) 23- خصال: از امام رضا (ع) فرمود: خدا بیکی از پیغمبرانش وحی کرد که چون صبح کردی اول چیز که پیشت آمد بخورش و دوم را نهان کن و سوم را بپذیر و چهارم را نومید مکن و از پنجم بگریز. فرمود: صبح بیرون شد و کوه سیاه بزرگی جلوش در آمد و او ایستاد و گفت: پروردگارم بمن فرموده این را بخورم و حیران ماند و بخود برگشت و گفت: راستش پروردگارم جل جلاله فرمانم ندهد جز بدان چه توانم و بسویش رفت، تا آن را بخورد و چون نزدیکش رسید کوچک شد و چونش دریافت آن را یک لقمه دید و خوردش و خوبترین خوراک بود، سپس پیش رفت تا به طشت طلا رسید و گفت: پروردگارم مرا فرموده این را نهان کنم و گودالی کند و آن را در آن نهاد و خاک بر آن ریخت، سپس جلو رفت و به طشت برگشت بناگاه دید پدیدار شده گفت: آنچه پروردگارم بمن فرمود انجام دادم
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 157
(1) و رفت و ناگاه پرنده‌ای دید که بازی او را دنبال کرده و آن پرنده گرد او گشت گفت:
پروردگارم بمن فرموده این را بپذیرم و آستین گشود و پرنده در آن در آمد

آن باز گفت شکارم را گرفتی با اینکه چند روز است دنبال آنم گفت پروردگارم بمن فرموده این را ناامید نکنم و از رانش تیکه برید و نزد آن باز افکند و رفت و چون گذشت بناگاه تیکه گوشت مردار بودار کرم‌زاده‌ای بود و گفت: پروردگارم مرا فرموده: از این بگریزم و گریخت و برگشت.
و در خواب دید که گویا باو گفته شد: آنچه فرمان یافتی بجا آوردی آیا میدانی چه بود؟ گفت: نه باو گفته شد: اما کوه خشم است که در بنده درگیرد خود را نبیند و از گرانی خشم خود را گم کند و چون خودداری کند و بخود آید و خشمش فرو نشید انجامش لقمه خوشمزه باشد که آن را خورده و اما طشت نمونه کار خیر است که چون بنده خدا آن را نهان سازد خدا نخواهد جز که عیانش کند و او را زیورش سازد با آنچه از ثواب دیگر سرا برایش پس اندازد و اما پرنده نمونه مردی است که نزد تو برای نصیحتی آید آن را بپذیر، و اما باز نمونه کسی است که برای نیازی نزدت آید او را نومید مکن، و اما گوشت گندیده نمونه غیبت است از آن بگریز.
(2) 24- معانی الاخبار: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی دشمن دارد خانه گوشتین و گوشت فربه را و یکی از یارانش بآن حضرت گفت: یا ابن رسول الله ما گوشت را دوست داریم و خانه‌های ما از آن تهی نیست این چگونه باشد؟ فرمود:
چنان نیست که پنداشتی همانا خانه گوشتین آنست که در آن باغیست گوشت مردم را خورند و گوشت به زورگو و متکبر و خودنما در راه رفتن است.
(3) 25- خصال: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: هر که سه دارد چهار برایش بر مردم واجب باشد: کسی که دروغ بآنها نگوید و در آمیزش بآنها ستم نکند و خلف وعده با آنها نکند باید عدالتش میان مردم آشکار باشد و مردانگیش پدیدار و غیبت او حرام و برادریش واجب.
(4) 26- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر که با مردم کار کند و ستمشان نکند، و سخن کند و دروغشان نگوید، و وعده بآنها دهد خلف نکند از آنهاست که مردانگیش کامل و عدالتش ظاهر و برادریش واجب و غیبتش حرام.
صحیفه الرضا: مانندش را از امام رضا (ع) آورده.
(5) 27- خصال: بسندی تا پیغمبر (ص) که فرمود: غیبت بدتر است از زنا، گفته شد یا رسول الله برای چه؟ فرمود زنا کن توبه کند و خدا بپذیرد و اما از غیبت کن خدا توبه نپذیرد تا غیبت شده او را حلال کند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 158
علل: بسندش مانندش را آورده.
(1) 28- قرب الاسناد: بسندش تا پیغمبر (ص)، فرمود: بپرهیزید از گمان که دروغتر دروغها است، و در راه خدا برادر باشید چنانچه خدا شما را

فرموده، و از هم نفرت نکنید و وارسی هم نکنید، و بهم دشنام ندهید، و غیبت هم نکنید، بهم دشمن نشوید و بهم پشت نکنید و بهم حسد نبرید که حسد ایمان را بخورد چنانی که هیزم خشک را آتش میخورد.
(2) 29- امالی طوسی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: کفاره غیبت استغفار برای غیبت شده است.
مجالس مفید: مانندش را آورده.
(3) 30- همان: بسندش تا امام صادق (ع) که فرمود: چون برادرتان پیشتان نباشد با بهترین وجهی از او یاد کنید که خود دوست دارید در غیابتان یاد شوید.
(4) 31- علل: بسندش تا امام ششم (ع)، فرمود: بدان که ورعی بهتر نیست از دوری آنچه خدا حرام کرده و از خودداری از آزار مؤمنان و غیبت کردنشان الخبر.
(5) 32- امالی صدوق: بسندش تا امام صادق (ع) که چون فاسق فسق خود آشکارا کند نه حرمتی دارد و نه غیبتی.
(6) 33- قرب الاسناد: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: سه کس حرمت ندارند:
بدعت‌گزار و امام ناحق و فاسق در آشکار.
(7) 34- مجالس مفید: بسندش تا پدر ابی درداء که کسی در حضور پیغمبر (ص) بآبروی کسی دست انداخت و مردی از آن قوم از او دفاع کرد و پیغمبر (ص) فرمود: هر کس دفاع کند از آبروی برادرش حجاب او باشد از دوزخ.
(8) 35- امالی طوسی: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر که از آبروی برادر مسلمانش دفاع کند خدا تبه بهشت برایش بنویسد، و بهر کس احسانی کردند عوض بدهد و اگر درمانده باشد ستایش آن کند و اگر نکند کفران نعمت کرده.
(9) گویم: بعضی اخبار هم در باب دو زبان و باب تهمت و باب وارسی از عیوب به زودی آید (بلکه بزودی گذشته از پاورقی ص 254).
(10) 36- ثواب الاعمال: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: هر که حکایتی کند از مؤمن بقصد زشت کردن و آبروریزی او تا او را از چشم مردم بیندازد خدایش عز و جل از ولایت خود در کند بسوی ولایت شیطان.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 159
محاسن: مانندش را آورده.
(1) 37- عیون: بسندی از عم محمد بن یحیی بن ابی عباد که شنیدم روزی امام رضا (ع) شعری میخواند و گفتم: این شعر از او نیست خدا امیر را عزیز گرداند فرمود: از عراقی شما گفتم: ابو العتاهیه آن را از خودش برایم خوانده فرمود: نامش را بگو و این کنیه را مگو زیرا خدا سبحانه و

تعالی فرماید (11- الحجرات) لقب پرانی نکنید و شاید آن مرد بدش می‌آمده از این گفته.
(2) 38- ثواب الاعمال: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: هر کس دفاع کند از آبروی برادر مسلمانش البته بهشتش واجب شود.
(3) 39- همان: بسندش تا امام باقر (ع) که هر که غیبت شود نزد او برادر مؤمنش و او را یاری و کمک دهد خدا او را در دنیا و آخرت یاری کند و اگر با قدرت او را یاری نکند خدایش در دنیا و آخرت پست کند.
محاسن: بسندی مانندش آورده.
(4) ثواب الاعمال: بسندی تا رسول خدا (ص) که دشنام بمؤمن فسق است و نبرد با او کفر و غیبت او گناه.
محاسن: از اهوازی مانندش را آورده.
(5) 40- ثواب الاعمال: بسندش از محمد بن فضیل که بامام کاظم (ع) گفتم: قربانت از یکی از برادرانم چیزی بمن میرسد که برایش بد دارم و از او میپرسم و منکر می‌شود با اینکه مردمان موثقی بمن خبر دادند فرمود: ای محمد گوش و چشمت را دروغ شمار نسبت به برادرت و اگر پنجاه عادل هم نزد تو گواهی دهند و خودش چیز دیگر گوید او را راستگو شمار و همه را دروغگو بحساب آر و چیزی که او را زشت کند فاش نکن و آبرویش را مبر تا از آنها باشی که خدا عز و جل فرماید: راستی آنها که دوست دارند فاش شود هرزگی در باره آنان که گرویدند عذاب دردناک دارند در دنیا و آخرت.
(6) 41- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: هر که فاش کند یک هرزگی را چون آغاز کن آنست، و هر که مؤمنی را بچیزی سرزنش کند نمیرد تا بدان دچار شود.
محاسن: بسندی مانندش را آورده.
(7) 42- صحیفه الرضا: تا امام چهارم که هر که خودداری کند از آبروی مسلمانان خدای تعالی روز قیامت از لغزشش بگذرد.
(8) 43- همان: از حضرت رضا (ع) تا امام چهارم که فرمود: بپرهیزید از غیبت که

نانخورش سگان دوزخ است.
(1) 44- محاسن: بسندش تا امام ششم (ع) که مردی بحضرتش گفت کسانی نزد ما روایت کنند که خدا دشمن دارد خانه گوشتین را فرمود: راستگویند نه بآن معنی که پندارند، خدا دشمن دارد خانه‌ای که در آن گوشت مردم خورده شود (بغیبت کردن).
(2) 45- همان (نزدیک مضمون شماره 44 را آورده و بدان افزوده که خود رسول الله گوشتین بود و گوشت دوست زنی آمد نزد آن حضرت چیزی

پرسد بدان برگشت عایشه که آنجا بود با دستش بدو اشاره کرد که یعنی کوتوله است و آن حضرت بعایشه فرمود: خلال کن گفت: من چیزی خوردم؟ رسول الله؟ فرمود: خلال کن و خلال کرد و پاره‌ای گوشت از دهنش افکند.
(3) 46- همان: بسندش از عبد الاعلی مولی آل سام که بامام ششم (ع) گفتم: روایت داریم از رسول خدا (ص) که خدا دشمن دارد گوشت را، فرمود: دروغ گویند رسول خدا (ص) خانه‌ای گوشتین را فرمود: یعنی آنان که گوشتهای مردم را با غیبت میخورند و پدرم گوشت دوست بود و روزی که وفات کرد سی درهم برای خرید گوشت در آستین ام ولدش بود.
(4) 47- فقه الرضا: دوری کنید از غیبت مؤمن، و حذر کنید از سخن چینی که آن دو افطارند برای روزه‌دار، برای نابکار و میخوار و شطرنج باز و قمار باز غیبتی نباشد (5) و بروایتی غیبت باز هم روزه ندارد.
(6) 48- مصباح الشریعه: امام صادق (ع) فرمود: غیبت بر هر مسلمان حرام است و غیبت کن گنهکار است بهر حال غیبت اینست که کسی بدان چه خدا عیب داند یاد کنی و آنچه دانشمندان خوب شمارند نکوهش کنی و اما ذکر غیاب بدان چه نزد خدا نکوهیده و صاحبش در آن دچار سرزنش است غیبت نیست و گرچه صاحبش چون شنود بدش آید و خود دچار آن نباشی که در آن حق را از باطل روشن کردی بگفته خدا و رسولش بشرط آنکه غرض گوینده جز بیان حق و باطل در دین نباشد و اگر مراد گوینده بیان نقص نامبرده باشد مسئول فساد آنست اگر چه درست است و اگر غیبت کردی خبرش بغیبت شده رسید چاره‌ای نماند جز حلالی خواستن از او و اگرش نرسید و نفهمید از خدا برایش آمرزشخواه غیبت حسنات را بخورد چنان که آتش هیزم را خدای تعالی به موسی بن عمران وحی کرد، غیبت کن اگر توبه کند آخر کس باشد ببهشت رود و گر نه اول کس که بدوزخ شود، خدا عز و جل فرموده آیا یکی از شما دوست دارد گوشت مردار برادرش را بخورد آن را بد دارد تا آخر آیه و انواع غیبت ذکر عیبی است در فروتن و خرد و همکاری و مذهب و نژاد (و

نادانی خ ل) و مانندش و ده علت دارد: شفاء خشم، و سازش با جمع، تهمت، و باور خبر بی‌وارسی، و بدبینی و حسد و مسخره کردن و تعجب، و دلتنگی و آرایش، و اگر سلامت خواهی یاد خالق کن به مخلوق تا جای غیبت عبرت و جای گناه ثواب باشد.
(1) 49- تفسیر عیاشی: بسندش تا امام ششم (ع) که غیبت اینکه گوئی در باره برادرت آنچه دارد و چون بگوئی آنچه ندارد آن گفته خدا باشد (112- النساء) البته به گردن گرفتند بهتان و گناه روشنی.
(2) 50- همان: از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا (148- النساء) و

دوست ندارد فاش کردن گفته بد را مگر کسی که ستم شده" فرمود: هر که مهمانی کند مردمی را و درست پذیرائی نکند او از ستمکارانست و گناهی ندارند در آنچه در باره او گویند، (3) و بنقل ابو الجارود فرمود (ع) گفتار بد بلند اینست که ذکر شود آنچه در کسی باشد.
(4) 51- تفسیر امام: هر که حاضر مجلسی باشد که سگی درنده در آن آبروی برادر یا برادران او را میدرد و جاه می‌فروشد و او را خوار شمارد و بر آورد کند و از آبروی برادرش دفاع کند که غایب است خدا آماده کند فرشته‌های گرد بیت المعمور را برای حکم آنها که بخشی از فرشته‌های آسمانند، و فرشته‌های کرسی و عرش را که بخشی از فرشته‌های حجب باشند هر یک برابر خدا نیکو شمارند حضور او را و مدحش کنند و نزدیکش دانند و خوبش خوانند و از خدای تعالی براش بلندی و جلالت خواهند و خدای تعالی فرماید اما من براش بایست کردم بشمار هر ستایشگر شما بشمار هر کدام شما از درجات و کاخها و بهشتها و باغها و درختان هر چه خواهم از آنچه آفریده‌ها احاطه بر آن ندارند.
(5) 52- تفسیر امام: و بدانید که غیبت شما از برادر مؤمن خود که شیعه آل محمد است حرامتر است از مردار خدا عز و جل فرموده و غیبت هم نکنید آیا دوست دارید گوشت مردار برادرتان را بخورید آن را بد دارید» راستش خوردن خون سبک‌تر است بر آنان از اینکه برای برادر مؤمن خود نزد پادشاه ناحق سخن چینی کنید که شیعه آل محمد است چون او خود را و برادر مؤمنش را و همان پادشاهی را که نزد او سخن چینی کرده هلاک کند.
(6) 53- جامع الاخبار: پیغمبر (ص) فرمود: هر که مرد یا زن مسلمانی را غیبت کند خدا تا چهل روز نماز و روزه او را نپذیرد مگر که غیبت شده از او درگذرد، (7) و فرمود (ص) هر که در ماه رمضان مسلمانی را غیبت کند روزه‌اش ثواب ندارد، (8) و بنقل سعید بن جبیر فرموده (ص) یکی روز قیامت بیارند بدرگاه خدا و نامه عملش را بدستش دهند و حسنات

خود را در آن نبیند (1) و گوید الها این نامه من نیست چون حسناتم را در آن نبینم باو گفته شود پروردگارت نه گم کند و نه فراموش کند برای غیبت کردن عملت بر باد رفته، و دیگری آورند و نامه‌اش را باو دهند و در آن طاعت بسیار بیند و گوید الها این طاعتها را نکردم باو گفته شود چون فلانی تو را غیبت کرد حسناتش بتو داده شده.
(2) و فرمود (ص): دروغ پندارد کسی حلال‌زاده است با اینکه با غیبت گوشت مردم را میخورد زیرا آن نانخورش سگان دوزخ است (3) و فرمود (ص) مجلسی با غیبت آماده نشود جز که دین در آن ویران گردد، گوش خود را از شنیدن غیبت پاک دارد که گوینده و شنونده‌اش شریک در گناهند.

(4) فرمود (ص): بپرهیزید از غیبت که از زنا بدتر است گفتند: چطور از زنا بدتر است فرمود: چون زنا با توبه جبران می‌شود ولی غیبت کن آمرزیده نشود تا غیبت شده او را بیامرزد (5) و فرمود (ص): عذاب قبر بسزای سخن چینی و غیبت و دروغ است، (6) و فرمود (ص):
هر کس حکایتی کند بزیان برادر مؤمنش تا او را زشت و بی‌آبرو کند خدا او را در گل گندوئی وادارد در درک اسفل دوزخ.
(7) 54- اختصاص: امیر مؤمنان (ع) مردی را دید که نزد پسرش حسن (ع) مردی را غیبت می‌کند و فرمود: پسر جانم گوشت را از این سخن پاک دار که او بدترین آنچه در ظرف دارد بنظر آورده و آن را در دل تو می‌ریزد، و رسول خدا (ص) فرمود: ای گروه مسلمانان بزبان بی‌خلوص در ایمان مسلمانان را نکوهش نکنید و عیوب نهانشان را وانرسید که هر که وارسد خدا عورتش را بنگرد و او را در خانه‌اش رسوا کند.
(8) 55- همان: از امام باقر (ع) که در کتاب علی یافتیم رسول خدا (ص) بر منبر فرمود بدان خدا که جز او شایسته پرستش نیست هرگز بمؤمنی خیر دنیا و آخرت داده نشده جز برای خوشبینی بخدا عز و جل و خودداری از غیبت مؤمنین و بدان خدا که جز او شایسته پرستش نیست خدا عز و جل مؤمنی را پس از توبه و استغفار عذاب نکند جز برای بدبینی بخدا عز و جل و غیبت کردن او از مؤمنین (9) 56- همان: رسول خدا (ص) فرمود: غیبت تن مؤمن را زودتر می‌خورد از خوره و فرمود (ص) هر که به بدگوئی از برادر مسلمانش بخورد یا بنوشد یا بپوشد خدایش از خوراک دوزخ بخوراند و از آب داغ آن بنوشاند و از عبا و پیراهن آن بپوشاند، و هر کس برادر مسلمانش را در مقام زشتی وادارد خدایش در مقام شهرت‌طلبی و خودنمائی وادارد، و هر

کس برادر تازه مسلمانی بدست آرد خدا برایش برجی در بهشت بسازد از گوهری.
(1) 57- همان: از امام صادق (ع) که هر که بر برادرش حکایتی کند که او را زشت کند و آبرویش را ببرد خدایش در گلی بد وادارد تا از آنچه گفته دور گردد، (2) و فرمود: رسول خدا (ص) هر که فاش کند هرزگی را چون کسی است که آن را آغاز کرده و هر که مؤمنی را به چیزی سرزنش کند نمیرد تا دچار آن گردد.
(3) 58- همان: امام صادق (ع) فرمود: در غیاب برادرت او را یاد کن به بهتر وجهی که تو را در غیابت یاد کند و فرمود: هر که برادرش عیبی کند از اهل دوزخ باشد.
(4) 59- همان: امام رضا (ع) فرمود: هر که شرم ندارد غیبت ندارد.
(5) 60- حسین بن سعید: از امام باقر (ع) که هر که از آبروی مردم خود

را باز دارد خدا روز قیامت از او درگذرد و هر که خشم خود را از مردم باز دارد خدا عذاب روز قیامت را از او باز دارد.
(6) 61- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که بهشت بر سه تا حرام است: منت نه، و غیبت کن و میخوار دائم الخمر.
(7) 62- همان تا رسول خدا (ص) فرمود: آیا مردم را بدوزخ سرازیر کند جز دست آوردهای زبانهایشان.
(8) 63- نهج البلاغه: از سخن آن حضرت (ع) در نهی از غیبت مردم: شایسته پاکان پاکان سلامت همیشه اینست که رحم کنند به گنهکاران و شکر خدا کنند و خوددار باشند از آنان چگونه باشد آنکه برادرش را غیبت کند و او را گرفتار سرزنش نماید، آیا یاد پرده پوشی خدا از او نکند که بزرگتر است از گناه دیگری که او را بدان عیب گوید و چطور نکوهش کند او را بگناهی که خود مانندش دارد، و اگر همین گناه را نکرده خدا را در بزرگتر از آن نافرمانی کرده و بخدا اگر نافرمانیش نکرده در گناه بزرگ و نافرمانی کرده در خرد البته که دلیری بر عیب گوئی از مردم بزرگتر است ای بنده خدا شتاب مکن در عیب کردن کسی بگناهش شاید آمرزیده باشد، و از گناه خرد خودت آسوده مباش بسا که بدان کیفر بینی، باید خوددار باشد، هر که از شما عیب دیگری را داند بنظر بعیب خودش و شکر اینکه از آنچه دیگری دچار شد سالم است او را باز دارد.
(9) 64- نوادر راوندی: بسندی تا رسول خدا (ص) که فرمود: هر که آبروی برادر مسلمانش را نگهدارد البته بهشت او را واجب است (10) و باز فرموده: چهار تا غیبت ندارند ظاهر بفسق، و پیشوای دروغگو که اگر خوب کنی قدر نداند و اگر بد کنی گذشت ندارد و آنان که با ذکر

مادران خوش باشند، و آنکه از امت بدر باشد و بر آنان عیب کند و برویشان تیغ کشد.
(1) 65- الدره الباهره: امام چهارم (ع) فرمود: عیب مردم کمتر بزبانت گذرد، (2) و و فرموده هر که بمردم پرتاب کند آنچه در آنهاست باو پرتاب کنند آنچه در او نیست.
(3) 66- همان: از پیغمبر (ص) که ترک غیبت خوبتر است نزد خدا از ده هزار رکعت نماز نافله، (4) و فرمود: زبانت را نگهدار که صدقه آنست، (5) و فرمود: شش خصلت است که هر که یکی را دارد بر عهده خداست که او را بهشت برد، مردیکه در دل دارد غیبت مسلمانی نکند و اگر باین شیوه بمیرد بر خداست که او را بهشت برد- الخبر- (6) و ابن عباس روایت کرده که عذاب قبر سه بخش است: یک سوم غیبت و یکی هم سخن‌چینی و بخش سوم هم برای شاش.
(7) 67- نهج البلاغه: امیر مؤمنان (ع) فرمود: بدگوئی کوشش درمانده

است، (8) و بنقل از رسول خدا (ص) فرمود: ایمان بنده استوار نیست تا دلش استوار باشد و دلش استوار نباشد تا زبانش استوار باشد، هر کدام شما خواهد خدا را آسوده ملاقات کند و پاک باشد از خون مسلمانان و مالشان، و زبانش سالم باشد از آبروشان انجام دهد.
(9) 68- کنز کراچکی: امام چهارم (ع) فرمود: پشت سر برادر مؤمنت مگو جز آنچه خواهی پشت سرت گوید: (10) 69- عده الداعی: در وحی خداست بداود که ای داود بر گناهت مانند زن رود مرده گریه کن اگر ببینی آنها که با زبانشان گوشت مردم را میخورند و آنها را چون پوست گستردند و کناره‌اشان را با گرز آتشین میکوبند و آنگاه بر آنان مسلط کنند توبیخ کنی را که گوید ای دوزخیان این فلانی زباندراز است او را بشناسید (11) و بسندی از امام ششم (ع) که فرمود: هر که غیبت شود نزد او برادر مؤمنش و او را یاری کند و از او دفاع کند خدایش در دنیا و آخرت یاری کند و آنکه با قدرت از او دفاع نکند خدایش وانهد و حقیر سازد در دنیا و آخرت.
(12) 70- اعلام الدین: عبد المؤمن انصاری گفت نزد امام رضا (ع) رفتم و محمد بن عبد الله جعفری نزدش بود و من بروی او تبسم کردم، فرمود: دوستش داری؟ گفتم آری تنها بخاطر شما، فرمود: برادر تو است و مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است و اگر چه زاده پدر او نیست، ملعونست کسی که به برادرش تهمت زند، ملعونست کسی که با برادرش دغلی کند، ملعونست کسی که او را غیبت کند، (13) و امام صادق (ع) فرمود: بپرهیز از غیبت که نانخورش سگان دوزخ است.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 165
(1) 71- کتاب زید نرسی: گفت: شنیدمش میفرمود: بپرهیزید از مجالس بهم لعنت کردن، فرشته‌ها از آن نفرت دارند و هم نفرت دارند از گروبندی بپرهیزید از گروبندی جز در شتر و اسب و تیر که فرشته‌ها در آن حضور یابند و چون بشنوی دو تا بهم لعن کنند بگو:
بار خدایا پدیدار آر آسمانها و زمین رحمت فرست بمحمد و آل محمد، و آن را بما مرسان، و بولی اسلام و مسلمین از لعن و خشم و کیفرت راهی مده، بار خدایا اسلام و اهلش را پاک‌دار بخوبی و راهی مده خشمت را بآنها و لعنت به ستمکاران بنه آنان که ستم کردند باهل دینت و جنگیدند با پیغمبرت و ولیت، و عزیزدار اسلام و مسلمین را و آنها را بتقوی آرایش کن و از نابودی برکنار دار.
(2)

باب شصت و هفتم در باره سخن‌چینی

(3) 1- النساء (آیه 85) و هر کس که میانجیگری بدی کند بهره‌ای از آن خواهد داشت.
(4) 2- القلم (آیه 10) و فرمان مبر از هر پر سوگند خوار 11 پر طعنه زن و رفت و آمد کن بسخن‌چینی.
(5) گویم: اخباری در باب شرار الناس، و برخی در باب غیبت و برخی در باب کلیات اخلاق بد گذشته.

(6) 1- امالی صدوق: بسندش تا امام ششم (ع) که چهار تا ببهشت نروند: کاهن و منافق و دائم الخمر و سخن چین.
(7) 2- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: در این میانه که موسی بن عمران با پروردگارش عز و جل مناجات میکرد مردی را زیر سایه عرش دید و گفت: پروردگارا این کیست در سایه عرشت؟ فرمود: این نیکوکار با والدین خود است و بسخن‌چینی نرفته.
(8) 3- همان: بسندش تا امام صادق (ع) که در باره خویشان و زیر دستان خاندانت نپذیر گفته کسی را که خدا بر او بهشت را حرام کرده و جایگاهش را دوزخ ساخته زیرا سخن چین گواهی است دروغین و همکار شیطانست در دو بهمزنی میان مردم و خدای تعالی فرموده
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 166
(آیه 8- الحجرات) ایا کسانی که گرویدید اگر فاسق خبری بشما داد وارسی کنید که مبادا آسیب رسانید بمردمی از روی نادانی در کار خود پشیمان شوید.
(1) 4- همان: بسندش در مناهی پیغمبر (ص) که نهی کرد از سخن‌چینی و گوش دادن بآن و فرمود: تفرقه‌انداز که سخن‌چین است به بهشت نرود و فرمود (ص) خدا عز و جل میفرماید: حرامست بهشت بر منت‌گذار و بخیل و تفرقه‌انداز که سخن‌چین است.
(2) 5- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) که سه تا بهشت نروند: خونریز و میخوار و پر رفت و آمد کن در سخن‌چینی.
(3) 6- همان: که پیغمبر (ص) بیارانش فرمود: شما را خبر ندهم به بدهاتان؟ گفتند چرا یا رسول الله، فرمود: سخن‌چینها که دوستان را از هم ببرند و برای پاکان عیب جویند.
حسین بن سعید: بسندی مانندش را آورده.
(4) 7- عیون: بسندش تا پیغمبر که چون مرا بمعراج بردند زنی دیدم سرش چون خوک و تنش چون خر و هزار هزار رنگ شکنجه میشد و پرسیدم کردارش چه بوده؟ گفت زنی بسیار سخن‌چین و دروغ‌گو بوده.
گویم: تمام این خبر در باب معراج گذشته.
(5) 8- امالی طوسی: بسندش پیغمبر (ص) که سخن‌چین به بهشت نرود.
(6) 9- همان: بسندش تا پیغمبر (ص) که مؤمن درخشان وراد است و بدکار بخیل و پست، و بهتر مؤمن آنکه وسیله مهرورزی مؤمنانست و کسی که الفت نگیرد و با او الفت نشود خیری ندارد گوید: و شنیدم رسول خدا (ص) میفرمود: بدتر مردم آنکه دشمن دارد مردم مؤمن را و دشمنش

دارند از دل، دونده‌ها بسخن‌چینی و جدا کنی دوستان و عیبجوی پاکان آنانند که خدا ننگرد بآنها روز قیامت و پاکشان نشمارد سپس آن حضرت (ص) خواند (62- الانفال) او است که کمک داده بیاری خودش و بمؤمنان و الفت انداخته میان دلهاشان.
(7) 10- علل: بسندش تا علی (ع) که عذاب قبر از سخن‌چینی باشد و از شاش و از ترک بستر اهل.
(8) 11- ثواب الاعمال: بسندش تا امام ششم (ع) (مضمون شماره 5).
(9) 12- همان: بسندش تا امام کاظم (ع) فرمود: بهشت بر سه تا حرام است، سخن چین و دائم الخمر و دیوث که نابکار است.
(10) 13- اختصاص: مردی نامه‌ای بامیر المؤمنین (ع) داد که در آن سعایت و بدگوئی

کرده بود از مردی آن حضرت آن را خواند و فرمود: ای فلان اگر راست گفتی دشمنت داریم و اگر دروغ است کیفرت دهیم، و اگر خوب گوئی (عذرخواهی) از تو درگذریم گفت بلکه درگذر از من ای امیر مؤمنان.
(1) 14- همان: رسول خدا (ص) فرمود: بدتر مردم روز قیامت مثلث است، گفته شد:
یا رسول الله مثلث چیست؟ فرمود کسی که پیش امامش از دیگری سعایت و بدگوئی کند و او را بکشتن دهد و خود و برادر و امامش را بنابودی کشد.
(2) 15- حسین بن سعید: بسندی تا امام ششم (ع) که خدا تبارک و تعالی به موسی (ع) وحی کرد که یکی از یارانت در باره تو سخن‌چینی کند از او در حذر باش گفت: پروردگارا او را نمی‌شناسم او را بمن بشناسان فرمود: ای موسی سخن‌چینی را بر او عیب گرفتم و مرا وامیداری که سخن چین شوم، گفت: پروردگارا پس چه کنم؟ فرمود: یارانت را ده ده از هم جدا کن و قرعه بکش بدان که افتد در میان آنها باشد و بر آنها قرعه زن و قرعه بدو افتد و چون مرد دید قرعه باو افتاد برخاست و گفت یا رسول الله منم مقصود تو و بخدا که هرگز بدان باز نگردم.
(3) 16- کتاب التبصره و الامامه: بسندی (بمضمون شماره 14).
(4) 17- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود بشما خبر ندهم از بدان شما؟ گفتند چرا یا رسول الله فرمود: دونده‌های بسخن‌چینی و جداکنهای دوستان و عیبجویان برای پاکان.
(5) بیان: دونده‌ها بسخن‌چینی" اشاره است بقول خدای تعالی: (10 سوره القلم) و فرمان مبر هر پر سوگند خوار را 11 عیبجوی و حدیث گوی بسعایت را 12- و از این پس سخت‌روی سخت دل بی‌پدر را (و همین تفسیر را از بیضاوی آورده و پس از شرح الفاظ گوید) ظاهر جمله آخر

کسیست که عیبی ترا شد برای بی‌عیب، تا او را از چشم مردم بیندازد و بسا شامل کسی شود که از عیب نهفت مردم بازرسی کند تا آن را میان مردم فاش سازد ...
(6) 18- کافی: بسندش تا امام پنجم (ع) فرمود: بهشت حرام شده بر دروغساز دونده بسخن‌چینی.
(7) بیان: بقول قاموس قتات پی‌گیر دیگری بنهانی تا بداند چه میخواهد و در نهایه است که در حدیث است قتات بهشت نرود آن بمعنای سخن‌چین است و بقولی نمام آنکه گفتگوی مردم را بشنود و آن را بدیگران رساند و قتات آنکه دزدانه گوش گیرد و بدیگران

رساند و قساس آنکه خبرگیری کند و بدیگران رساند پایان کلام نهایه و بسا که حدیث تفسیر شود بآن که این کار را حلال شمارد یا اینکه بهشت تا مدت عقوبت بر او حرام است یا اینکه بهشت مخصوصی بر او حرام است.
(1) 19- کافی: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) فرمود بدان شما آنها که سخن‌چینی کنند و دوستان را از هم ببرند و برای پاکان عیب جویند.
(2) بیان: شهید ثانی قده در رساله غیبت در شمار ملحقات آن گفته: یکی نمیمه است و آن سخن‌چینی برای دیگرانست چه با گفتار و یا کنایه و اشاره و رمز و اگر در آن ذکر نقص و عیب باشد غیبت هم هست و دو گناه است و نمیمه هم از گناهان کبیره است خدای تعالی فرموده عیبجوی و دونده به نمیمه سپس فرموده جفاجو و از آن پس بی‌پدر و وابسته یکی از علماء گفته: این آیه دلالت دارد بر اینکه هر که راز نگه ندارد و سخن‌چینی کند زنازاده است زنیم بمعنی بی‌پدر و وابسته است و خدا فرموده: وای بر همزه لمزه و بقولی همزه همان سخن‌چین است و خدا در شرح حال دو زن نوح و لوط فرموده (10 سوره التحریم) آن دو زن بآن دو پیغمبر خیانت کردند و آنها براشان بدرگاه خدا سودی نداشتند و گفته شد بدوزخ روید با واردان آن بقولی زن لوط از مهمانان او خبر بری میکرد و زن نوح از اینکه او دیوانه است، و پیغمبر (ص) فرمود: سخن چین بهشت نرود، و در حدیث دیگر، قتات به بهشت نرود و آنهم همان سخن چین است.
و روایت که موسی (ع) در خشکسالی برای بنی اسرائیل باران خواست و خدای تعالی باو وحی کرد من از تو و همراهانت اجابت نکنم که در میان شما سخن‌چینی است و اصرار بر آن دارد موسی گفت: پروردگارا آن کیست تا بیرونش کنیم از میان خود فرمود: من شما را از آن نهی کنم، و خود سخن‌چین شوم؟ و همه توبه کردند و آب بآنها داده شد.
گویم: او اخبار بسیاری از خاصه و عام آورده سپس گفته: نمام بیشتر بکسی گفته شود که بکسی گوید فلانی در باره تو چنین و چنان میگفت و گرچه بزبان نباشد چنانچه در غیبت گذشت و معنی عامش کشف آنچه

است که بد آید آنکه را که از او نقل شده یا آنکه باو نقل شد یا دیگری خواه بگفته یا کنایه یا رمز و اشاره و خواه آنچه نقل شده کردار باشد یا گفتار و خواه عیب کسی باشد که از او نقل شود یا نه و حقیقتش فاش کردن راز و پرده برداشتن از هر چه که کشف آن بد باشد بلکه شایسته است سکوت از بیان آنچه از حال مردم دیده شود جز آنچه سودی برای مسلمانی دارد یا جلوگیری از گناهی باشد چون گواهی بر دزدی برای رعایت حق صاحب مال و اما اگر دید کسی مال خود را نهان میکند گفتنش

سخن‌چینی و فاش کردن راز است و اگر در ضمن ذکر نقص یا عیبی هم باشد هم غیبت است هم نمیمه.
(1) و سبب اقدام بسخن‌چینی یا بدخواهی کسی است که از او نقل شده یا دوستی کسی که برای او نقل شده یا خوش و بش کردن و یا پر گوئی بیهوده و بر هر که نزدش سخن‌چینی کنی که فلانی در باره تو چنین گفته و یا چنین کرده و در مقام تباه کردن کار تو است و یا ساخت و ساز با دشمن تو یا زشت کردن حال تو یا مانند آن بر او شش وظیفه است.
1- از او باور نکند زیرا سخن‌چین فاسق است و خبر او پذیرفته نیست خدا فرموده (7- الحجرات) اگر فاسق بر آنان خبری آورد وارسی کنید مبادا بنادانی آسیب رسانید بمردمی.
2- او را از این کار باز دارد و نصیحت کند و کارش را زشت شمارد خدای تعالی فرموده (17 سوره لقمان) امر کن بمعروف و نهی کن از منکر.
3- اینکه برای خدا او را دشمن دارد زیرا مبغوض خداست و دشمنی با دشمن خدا واجب است.
4- اینکه بمجرد گفته او ببرادرش بدبین نشود که خدای تعالی فرموده (13 الحجرات) دوری کنید از بسیار گمانها بلکه پا بر جا بماند تا تحقیق حال او شود.
5- اینکه حکایت او تو را وادار به بازرسی و تجسس نکند چه که خدای تعالی فرموده و تجسس و بازرسی نکنید.
6 اینکه بر خود نپسندی آنچه نمام را از آن نهی کردی و سخن‌چینی او را به دیگری حکایت نکنی که فلانی برایم چنین حکایت کرده و خود سخن‌چین و غیبت‌کن شوی و کاری کنی که از آن نهی کردی با اینکه از علی (ع) روایت است که مردی نزد او از مردی سعایت کرد، فرمود: ای فلانی اگر راستگوئی دشمنت داریم و اگر دروغگوئی کیفرت کنیم و اگر گذشت خواهی از تو بگذریم، گفت از من بگذر ای امیر مؤمنان، و حسن فرمود: هر که سخن دیگران نزد تو آورد سخن تو نزد دیگران برد، و این اشاره است باینکه باید نمام را دشمن داشت و برفاقت اعتماد نکرد و چطور دشمن او نبود با اینکه پیوسته دچار دروغ و غیبت و نیرنگ و خیانت و دغلی

و حسد و نفاق و تباهی کردن میان مردم و گول زدنست و از آنها است که میکوشد در بریدن آنچه خدا فرموده پیوسته باشد خدای تعالی در (27 سوره البقره) فرمود: و میبرند آنچه را خدا فرموده پیوسته باشد، و فرموده (42- الشوری) همانا راه بازخواست بر کسانیست که ستم کنند بر مردمان و تجاوز کنند در روی

زمین بناحق) و نمام از آنانست.
(1) و خلاصه شر نمام بزرگ است و باید از آن خود را نگهداشت.
گفتند کسی یک غلام فروخت و بخریدار گفت: عیبی ندارد جز که سخن‌چین است گفت بدان راضیم و آن را خرید و چند روز که نزد وی ماند بزن آقاش گفت: شوهرت دوستت ندارد و خواهد زن دیگر بر سرت گیرد تو تیغی بر دارو از پشت سر او چند مو بتراش تا برات جادو کنم و تو را دوست دارد و آنگاه بشوهر گفت: زنت دوستی بر گرفته و میخواهد تو را بکشد خود را برابر او بخواب بزن تا بدانی، و او خود را بخواب زد و زنش با تیغ سرتراشی بالای سرش آمد و او گمان کرد میخواهد او را بکشد و برخاست او را کشت و کسان زن آمدند و او را کشتند و میان دو قبیله جنگ در افتاد و بدرازا کشید.
(2)

باب شصت و هشتم مکافات بر بدی و آنچه بدان پیوست دارد

(3) 1- البقره (آیه 149) هر که بشما تجاوز کرد باو بمانند آن کنید.
(4) 2- النحل (آیه 126) اگر تلافی کنید بهمان اندازه باشد که شکنجه شدید و اگر شکیبا شوید بهتر است بر شکیباها (5) 3- الحج (آیه 60) این بآنست که هر که تلافی کند بمانند آنچه شکنجه دیده خدایش یاری کند البته چون خدا پر آمرزنده و مهربانست.
(6) 4- الشعراء (آیه 227) جز آنان که گرویدند و کارهای خوب کردند و بسیار یاد خدا کردند و انتقام گرفتند پس ستم کشیدن.
(7) 5- حمعسق: 39- و آنان که چون ستم بآنها رسید کین کشیدند 40 سزای بدی مانند آنست و هر که بگذرد و اصلاح کند مزدش بر خداست که او دوست ندارد ستمکاران را 41 و البته آنکه کین کشد پس از ستم بر او گناهی ندارد 42 همانا گناه و کیفر بر آنهاست که ستم کنند بمردم و بناحق تجاوز کنند در زمین آنانند که عذاب دردناک دارند 43 و البته کسی که صبر کند و بگذرد براستی که آن از کارهای استوار است.

(8) 1- امالی طوسی: بسندش تا علی (ع) فرمود: سه تا از سه تا کین نکشند: شریف از زبون، بردبار از نابخرد، و مؤمن از نابکار.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 171
(1)

باب شصت و نهم در کیفر بر گناه و ریزبینی مؤمنان

(2) 1- معانی الاخبار بسندش تا امام ششم (ع) که بمردی فرمود: فلانی تو را چه باشد با برادرت؟ گفت: قربانت بر او وامی‌داشتم و تا پول آخر از او گرفتم آن حضرت فرمود:
بمعنی بگو از تفسیر قول خدا عز و جل (21- الرعد) و میترسند از بد حسابی" آیا ترسشان اینست که ناحق بر آنها کند یا ستم بدانها کند؟ نه، ولی میترسند از ته‌یابی و ریزبینی (3) 2- خصال: بسندش از امام صادق (ع) که فرمود: آنکه بر گناه خرد کیفر دهد طمع در بزرگی نکند.
(4)

باب هفتادم در ستم و سرکشی

(5) 1- الانعام (146) این بسزای ستم کردن آنها است و راستی ما راستگویانیم.
(6) 2- الاعراف (33) بگو: همانا حرام کرده پروردگار من هرزگیها را- تا آنجا که فرموده- و ستم کردن ناحق را.
(7) 3- یونس (23) و چون نجاتشان داد بناگاه بناحق در زمین تجاوز کنند ایا مردم همانا تجاوز شما بر خودتان بهره زندگی دنیاست سپس بسوی ما است برگشت شما پس آگاهتان کنیم بدان چه میکردید.
(8) و در آیه 90 فرموده و دنبال کرد آنها را فرعون و قشونش بستم و تجاوز (9) 4- النحل (آیه 9) راستی خدا فرمان دهد بعدالت و احسان و بخشش بخویشاوندان و باز میدارد از هرزگی و منکر و ستمگری پندتان دهد شاید یاد آور شوید.
(10) 5- طه (24) برو بسوی فرعون که راستی سرکش شده (11) 81 بخورید از پاکیزه‌های آنچه بشما روزی کردیم و سرکشی نکنید در آن تا دچار خشمم شوید که هر که دچار خشمم شود سقوط کند.
(12) 6 القصص: آیه 4- راستی فرعون والا شد در روی زمین و مردمش را دسته دسته کرد و یک دسته را ضعیف شمرد که پسرانشان را سر برید و زنانشان را زنده داشت راستی که او از تباهکاران بود (13) و خدا فرمود آیه 76 راستی قارون از قوم موسی بود و بر آنها تجاوز کرد 83
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 172
(1) آنست سرای دیگر که ساختیمش برای کسانی که قصد سر بلندی ندارند در روی زمین و نه قصد فساد و سرانجام از آن پرهیزکارانست.
(2) 7- ص (55) و راستی که برای سرکشان بد سرانجامی است 56 دوزخی که در آن درگیرند و چه بد بستری.
(3) 8- الدخان (31) از فرعون که او از مردم والا بود و از مسرفان.
(4) 9- النبأ (21) راستی که دوزخ یک کمینگاهی است 22 برای سرکشان بازداشتگاهی است.
(5) 10- النازعات (آیه 37) و اما کسی که سرکش شود زندگی دنیا را گزیند راستی که جایگاهش دوزخ شود.

(6) 1- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: راستی زودرس‌تر خیری در ثواب نیکی است و زود کیفرتر بدی تجاوز.
ثواب الاعمال بسندی مانندش را آورده.
امالی طوسی: بسندی مانندش را آورده.
(7) 2- همان خصال: بسندش از کتاب علی (ع) صاحب سه خصلت هرگز نمیرد تا نکبت آنها را بیند: تجاوز و قطع رحم و قسم دروغ که جنگ با خداست و زودرس‌تر طاعت در ثواب صله رحم است، و راستی مردمی بد کارند با هم پیوند دارند مالشان فزاید و با هم نیکی کنند و عمرشان فزاید، و راستی قسم دروغ و قطع رحم خانمانها را از اهلشان تهی وانهند و رحم را سنگین سازند و در آنست قطع نسل.
ثواب الاعمال تا جمله آخر مانندش را آورده.
جامع الاخبار بسندی تا از اهلشان را آورده.
(8) 3- خصال: در سفارشهای پیغمبر (ص) بعلی (ع) است که ای علی چهارند که کیفر شتابنده‌تری دارند کسی که باو احسان کردی و بعوض بتو بدی کرده، و کسی که باو ستم نکنی و او بتو ستم کند، و کسی که با او پیمان بستی بر امری و با او وفاء کردی و او با تو عهدشکنی کرده و کسی که با رحم خود صله کرده و از او بریدند.
(9) 4- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که رسول خدا (ص) را شیوه این بود که هر روز از شش خصلت پناه بخدا میگرفت: از شک و از شرک و از حمیت و بغی و غضب و حسد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 173
(1) 5- امالی طوسی: بسندش تا رسول خدا (ص) سه تا از گناهان کیفرش زود رسد و به آخرت نیفتد: ناسپاسی والدین، و ستم بمردم، و ناسپاسی احسان.
(2) 6- همان: از ابن عباس که هرگز در مردمی ستمکاری پدیدار نگردد جز مرگ و میر در آنان پدیدار شود.
(3) 7- علل از امام ششم که از گناهان برانداز نعمت ستمکاریست.
(4) گویم: در باب آنچه سبب خشم خداست از گناهان گذشت.
(5) 8- معانی الاخبار: بسندش تا امام ششم (ع) که پیروز آنکه به نیکی غالب آید و شکست خورده آنکه شرش غالب باشد و مؤمن دم بسته است.
(6) 9- ثواب الاعمال: بسندش تا امام باقر (ع) که زود کیفرتر ستمکاریست.
(7) 10- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که اگر کوهی بر کوهی ستم

کند خدا عز و جل ستمگر آن دو را از بن برکند.
(8) 11- همان: (مضمون شماره 9 را آورده).
(9) 12- همان: بسندی که مردی یکی از بنی هاشم را به نبرد خواند و او نپذیرفت که با او نبرد کند، و علی (ع) باو فرمود: چه تو را بازداشت که با او نبرد کنی گفت: او پهلوان عربست و ترسیدم بر من چیره گردد فرمودش او بتو تجاوز کرد و اگر با او نبرد کردی بر او چیره گشتی و اگر کوهی بر کوهی تجاوز کند آن تجاوزگر نابود شود.
(10) 13- نوادر راوندی (مضمون شماره 10 را آورده).
(11) 14- نهج البلاغه: هر که تیغ ستم کشد بدان کشته شود.
(12) و در خطبه قاصعه فرمود: خدا را خدا را در کیفر فوری تجاوز و آینده ناگوار ستم، و سرانجام به تکبر که دام کلان و بزرگتر نیرنگ ابلیس است که با دل مردان آمیزد بمانند آمیزش زهرهای کشنده هرگز وامانده نشوند و کسی را واننهند نه دانا را برای علمش و نه مستمند را در جامه ژنده‌اش.
(13) 15- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) زود کیفرتر بدکاری تجاوز است.
(14) بیان: تجاوز از حد بدر شدن و سرفرازی بدیگری و بقول قاموس ستم و عدول از حق و سرکشی و دروغ تا گوید فئه باغیه یعنی شورشیان بر امام.
و بقول راغب خواست تجاوز از اندازه شایسته است چه انجام شود چه نشود- تا گوید: تجاوز دو قسم است یکی پسندیده چون تجاوز از عدالت باحسان و از فریضه به نافله و نکوهیده چون تجاوز از حق بباطل و بمعنی تکبر هم هست چون از اندازه خود

فراتر رود و در هر امری بکار رود (1) خدای تعالی فرموده (23- یونس) تجاوز کنند در زمین بنا حق و دنبالش فرموده همانا تجاوز شما بخود شما است (60- الحج) کسی که بر او تجاوز شد البته خدایش یاری دهد، و فرموده (26- القصص) راستی قارون از قوم موسی بود و بر آنها تجاوز کرد (9- الحجرات) اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کرد بجنگید با آنکه تجاوز کرده، و تجاوز در بیشتر موارد نکوهیده است پایان کلام نهایه.
و منظور از زودی کیفرش اینکه در دنیاهم آن را بیند بزودی و در روایت امام صادق (ع) است که گناهی سزاوارتر بشتاب در کیفر آن در دنیا از طرف خدا پیش از آخرت نباشد جز تجاوز و قطع رحم راستی که باطل نابود است، و امیر مؤمنان (ع) فرمود: هر که تیغ ستم کشد بدان کشته شود، و ظاهر اینست که کیفر را خدا دهد برای جلوگیری از آن نه چنان که گفتند اثر عادی آنست که مردم باو عوض آن دهند یا بدتر از آن با او کنند و این کیفر را بخود از چند راه کشانده.

گویم: سستی این کلام در اینست که بینیم ستمکار غالبا دچار ستم جز ستمدیده خودش می‌شود.
(2) 16- کافی: بسندش تا امیر مؤمنان که فرمود: تجاوز صاحبش را بدوزخ کشد و اول تجاوزگر بر خدا عناق دختر آدم (ع) بود و اول کس هم که خدایش کشت او بود، نشستگاهش یک جریب در یک جریب بود بیست انگشت داشت و در هر انگشت دو ناخن بمانند دو داس و خدا شیری باندازه فیلی بر او مسلط کرد و گرگی باندازه شتر و کرکس باندازه استر و او را کشتند و خدا جباران را در خوشتر و آسوده‌تر حال کشته.
(3) بیان: شرح الفاظ و مقادیر است- تا گوید: حاصل اینست که خدا عز و جل زورگویان بر خلق را که بزور بر انجام دلخواه خود واداشتند و بدانها تجاوز کردند و رحم نکردند در خوشتر حالشان که بالاتر شوکت و قدرت را داشتند نابود کرد بر اثر تباهکاری و ستمکار نباید بآسودگی و آمادگی اسباب عزتش مغرور باشد زیرا خدا همانا توانا و عزیز است.
(4) 17- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) شیطان بتشویش گوید: حسد و بغی میان آنها (آدمیزاده) افکنید که آن پیش خدا با شرک برابرند.
(5) بیان: با شرک برابرند در بیرون شدن از دین و در کیفر و تباه کردن نظام جهان زیرا بیشتر مفاسد جهان از مخالفت پیغمبران و اوصیاء و نافرمانی آنها است و شیوع گناهان از این دو خصلت است چنانی که شیطان بآدم (ع) حسد برد و باو تجاوز کرد و سرکشان هر امتی بر حجج خدا حسد بردند و سرکش و ستمکار شدند و حجج خدا را مغلوب کردند و

کفر و گناه در میان مردم منتشر شدند.
(1) 18- کافی: بسندش تا مسمع ابی سیار که امام ششم (ع) باو نوشت: نگاه کن یک کلمه تجاوز نگوئی هرگز و اگر چه از خودت و تبارت خوشت آید.
(2) بیان: یعنی با کسی سخن ستم آور نگوئی که مایه ناحق و دست‌اندازی باشد و گرچه آن کلمه تو را و تبارت را خوش یا اینکه تو از خودت و تبارت خوشت آید.
(3)

باب هفتاد و یکم در باره بد برخوردی و کسی که مردم از ترس شرش او را احترام کنند، و کسی که از شرش در امان نباشند و بخیرش امید ندارند

(4) 1- خصال: بسندش تا پیغمبر (ص) که فرمود: آگاه که بدان امتم آانند که از ترس شرشان محترمند، و هر که را مردم از ترس شرش احترام کنند از من نیست.
(5) گویم: بعض اخبار هم در باب اصناف مردم گذشت.
(6) 2- معانی الاخبار: بسندش تا امام ششم (ع) که زنازاده را نشانه‌ها است یکم دشمنی با ما خانواده، دوم دلدادگی بهمان زنا که از آن آفریده شده، سوم سبک شمردن دین چهارم بد برخوردی با مردم و کسی با برادرانش بد برخورد نباشد جز زنازاده یا تخم حیض.
اختصاص: بسندش مانندش را آورده.
(7) 3- امالی صدوق (مانندش را آورده جز که نشانه دوم را ندارد و نشانه‌ها را جابجا دارد).
(8) 4- امالی طوسی: بسندی تا رسول خدا (ص) که زودرسترین خیر در ثواب نیکی کردن است و زودرسترین شر در عقاب بغی است و همین عیب برای آدمی بس که در مردم بیند آنچه را خوددارد و نبیند و اینکه سرزنش کند مردم را بدان چه خود نتواند وانهد و اینکه آزارد همنشین خود را بدان چه سودش ندارد.
(9) 5 - معانی الاخبار: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: خبر ندهم شما را به بدتر مردم؟ گفتند: چرا یا رسول الله فرمود آنکه دشمن دارد مردم را و دشمنش دارند، سپس فرمود: ببدترش شما را خبر ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول الله فرمود: آنکه لغزش را نبخشد و پوزش را نپذیرد و گناه را نیامرزد، سپس فرمود: به بدترش خبرتان ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول الله فرمود: آنکه از شرش در امان نباشند و بخیرش امید ندارند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 176
(1) 6- سرائر: از سیاری که شنیدم امام رضا (ع) میفرمود: مردی آمد نزد رسول خدا (ص) و آن حضرت در خانه عایشه بود و چون منزل خود را بآن حضرت اعلام کرد فرمود: چه بد تباری دارد، و نزد او رفت و باو دست داد و برویش خندید و چون برگشت نزد عایشه به آن حضرت گفت: در باره او چنان گفتی و نزد او رفتی با او دست دادی و برویش خندیدی و فرمودش از مردم بد آنها باشند که از زبانشان باید ترسید گوید: و شنیدمش میفرمود خدا عز و جل در قرآنش از مردی بکنایه تعبیر کرده با اینکه صاحب نیرو و عزتست چه رسد بما.
(2) 7- اختصاص: رسول خدا (ص) فرمود: بهتر مردم آنکه مردم از او سود برند، و بدتر مردم آنکه از او آزار کشند، و بدتر از او آنکه از ترسش او را

احترام کنند و بدتر از آن آنکه دینش را بدنیای دیگری بفروشد.
(3) 8- حسین بن سعید نزدیک بمضمون شماره 6 را آورده با اندک اختلافی در تعبیر.
(4) 9- کافی (مضمون شماره 6 و 7 را آورده جز که در آخر فرموده از بدتر بنده‌های خدا آنکه همنشینی او بد است برای بدزبانی او).
(5) بیان (پس از شرح الفاظ گوید: این حدیث را مخالفین هم از عروه بن زبیر آوردند که گفت: عایشه مرا باز گفت که مردی اذن خواست برای ورود برسول خدا (ص) فرمود اذنش دهید چه بد پسر عشیره‌ایست و چون نزد حضرتش آمد باو بنرمی سخن گفت: عایشه گفت من بآن حضرت گفتم یا رسول الله در باره او چنان گفتی وانگاه بنرمی با او گفتگو کردی؟
فرمود: ای عایشه بد مقام‌ترین مردم نزد خدا روز قیامت کسی که مردم او را وانهند و از او بگذرند از ترس هرزه‌درائی او.
عیاض گفته چه بد و او را غیبت کرده و آن مرد عیینة بن حصن فزاری است و در آن وقت مسلمان نبوده و در حدیث است که فاسق و بدعت‌گزار غیبت ندارد و اگر هم مسلمان بوده آن حضرت خواسته در این تعبیر حال او را بیان کند و این خود یک معجزه است زیرا مرتد شد و او را نزد ابی بکر آوردند و با عمر هم داستانی دارد، و باز در حدیث است که مدارا با فاسقان و کفار مباح است و بسا مستحب بخلاف سازشکاری حرام و فرق اینست که مدارا بذل دنیا است بصلاح دین یا دنیا و سازشکاری بذل دین است برای صلاح دنیا و پیغمبر از خوش و بش خود باو بخشید و او را مدح نکرد تا خلاف باشد و دو زبان گردد چه آن حضرت منزه است از آن و این حدیث او بنیادیست برای جواز مدارا و غیبت اهل فسق و بدعت قرطبی گفته پیش از فتح مسلمان شده و بقولی پس از آن ولی حدیث او را از بدترین مردم دانسته بدرگاه خدا و چنین نباشد جز که عمرش بکفر سرآید و او از مؤلفه و از جفا

جفاکاران اعراب است.
(1) و نخعی گفته: بی‌اجازه نزد پیغمبر (ص) رفت و آن حضرتش فرمود: اذن کجا است؟
گفت من احدی از مضر اذن نگرفتم، عایشه گفت یا رسول الله این کیست؟ فرمود: احمقی است مطاع و با این وضع آقای قوم خود است و او را سید مطاع نامند آبی گفته: این روش آن حضرت آموزش دیگرانست زیرا والاتر است از اینکه از بدزبانی او بترسد.
(2) 10- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که بدتر مردم نزد خدا روز قیامت احترام‌شونده از ترس شرشان.
(3) 11- کافی: بسندش تا امام صادق که فرمود: هر که مردم از زبانش

ترسند در دوزخ است.
(4) 12- کافی: بسندش (مضمون شماره 10 را آورده).
(5)

باب هفتاد و دوم در باره نیرنگ و گول زدن و دغلی و فتنه‌انگیزی

(6) 1- الانفال (آیه 30) و مکر کنند و خدا مکر کند و خدا بهتر مکرکننده‌هاست.
(7) 2- النمل (آیه 50) و مکر کردند و مکر کردیم و آنها نفهمیدند. 51 ببین انجام مکرشان چطور بود اینکه با قومشان سرنگونشان کردیم.
(8) 3- فاطر (آیه 10) و آنان که بکارهای بد مکر کنند عذابی سخت دارند و مکرشان نابود شود (9) 43 سر بزرگی است در زمین و مکر بد و نتیجه مکر بد نرسد مگر باهلش.
(10) 4- المؤمن (آیه 25) و نیست نیرنگ کافران جز در گمراهی.
(11) 5- الطور (آیه 42) یا اینکه قصد نیرنگ دارند پس آنان که کافرند همان دچار کیدند تا فرماید (12) 46 روزی که سود ندهد بدانها کیدشان هیچ و یاری نشوند.
(13) 6 نوح (آیه 22) و مکر کردند مکر بسیار بزرگی.

(14) 1- خصال: از امام صادق (ع) فرمود: اگر عرضه بر خدا درست است پس مکر و نیرنگ برای چه؟ (15) 2- عیون: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: هر که مسلمانست نه مکر کند و نه گول زند که من شنیدم جبرئیل میگفت: مکر و خدعه در دوزخ است سپس فرمود: از ما نیست کسی که دغلی کند با مسلمانی، و از ما نیست آنکه خیانت کند با مسلمانی سپس فرمود:
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 178
راستی جبرئیل روح الامین نزد من فرود آمد از نزد رب العالمین و گفت: ای محمد بر تو باد بخوشخوئی که بدخوئی خیر دنیا و آخرت را ببرد آگاه که مانندترتان بمن خوشخوتر شما است.
(1) 3- امالی صدوق: در مناهی پیغمبر است که فرمود: هر که دغلی کند با مسلمانی در خرید و یا فروش از ما نباشد و روز قیامت با یهود محشور شود زیرا آنها از همه مردم با مسلمانها دغلکارترند، و فرمود: هر که شب گزارد و در دلش دغلی با برادر مسلمانش دارد در خشم خدا شب‌گزارنده و صبح کند چنین تا توبه کند.
(2) گویم: در باب کلیات بدیها گذشت از قول امام صادق (ع) که متکبر طمع نکند در ستایش خوب و نه بخیل در بسیاری دوست و در باب اصول کفر گذشت که پیغمبر (ص) فرموده: ده طائفه از این امت بخدای بزرگ کافرند و در میان آنها است کوشا در فتنه.
(3) 4- خصال در حدیث اربعمائه: امیر مؤمنان (ع) فرمود: مؤمن دغلی و خیانت نکند با برادرش و او را رها نکند و باو تهمت نزند و باو نگوید: من از تو بیزارم.
(4) 5- عیون: بسندش تا پیغمبر (ص) که فرمود: از ما نیست کسی که دغلی کند با مسلمانی یا زیانش زند یا نیرنگش بازد.
صحیفه الرضا مانندش را آورده.
(5) 6- معانی الاخبار: که پیغمبر (ص) فرمود: نباید خدعه باشد.
(6) 7- ثواب الاعمال: بسندش تا رسول خدا (ص) که میفرمود: مکر و خدعه در دوزخ باشند.
(7) 8- همان: بسندش تا رسول خدا که از ما نیست کسی که با مسلمانی مکر کند.
(8) 9- همان: بسندش تا علی (ع) فرمود: اگر نبود که مکر و خدعه در دوزخند من مکرکن‌ترین عرب بودم.
(9) 10- همان: بسندش از زاذان که شنیدم علی (ع) میفرمود: اگر نشنیده

بودم از رسول خدا (ص) که مکر و خدعه و خیانت در دوزخند هر آینه مکارترین عرب بودم.
(10) 11- کافی: بسندش تا بامیر مؤمنان (ع) فرمود: اگر نبود که مکر و خدعه در دوزخند من پرمکرتر مردم بودم.
(11) بیان: مکر بقول قاموس قصد بد کردن بکسی است از راهی که نداند- تا گوید- راغب گفته: مکر بازداشتن دیگریست از آنچه قصد دارد به حیله و دو بخش دارد یکی پسندیده و آن اینست که در آن خوبی را پی گیرد و بدین معناست قول خدا عز و جل" و خدا

بهتر مکرکننده‌ها است" (1) دوم ناپسند و نکوهیده که بدان قصد کار زشتی کند و بدین معنا خدا فرموده (43- فاطر) و نپیچد مکر بد جز باهلش" و بهر دو معناست که فرموده (50- النحل) مکر کردند و مکر کردیم و آنها نفهمیدند".
و یکی گفته: از مکر خداست که متاع دنیا را به بنده خود دهد و او را مهلت دهد و از این رو علی (ع) فرموده هر که را دنیای فراوانی دادند و نفهمید که با او مکر شده عقلش گول خورده و گفته: خدعه منصرف کردن دیگریست از مقصدش با اظهار مخالف آنچه نهان دارد (و بعد از شرح لفظ خدعه از مصباح گوید) و بسا که چون دو لفظ مکر و خدعه با هم باشند میان آنها فرق گزارند باینکه مکر حیله گریست بقصد کار بدی و اظهار جز آن و اندیشه در این نقشه و خدعه انجام آن نقشه است.
و گویا آن حضرت این جمله را گفته برای اینکه مردم معاویه را سیاستمدار و عاقل میشمردند و آن حضرت را سست رای میشمردند چون میدیدند معاویه بمقاصد خود میرسد که بنیادش بر دروغ و عهدشکنی و نیرنگ بود، و آن حضرت فرمود: من مکر و حیله را بهتر میدانم از او ولی چون خلاف دستور خدا بود بکار نمی‌بست چنانچه سید رضی در نهج البلاغه از آن حضرت آورده که فرمود: بزمانی دچاریم که بیشتر مردمش عهدشکنی را زیرکی دانند و مردم نادان آنان را چاره‌جوی خوب شمارند، آنها را چه شده خدا مرگشان بدهد؟ بسا که مرد با تدبیر راه حیله را داند ولی دستور خدا جلودار او است و با اینکه بچشم خود آن را بیند و تواند واش گزارد و کسی که تقوای دینی ندارد فرصت آن را غنیمت شمارد و کار خود را پیش برد.
یکی از شارحان نهج البلاغه در تفسیر این سخن گفته برای این بوده که هر دو گروه (پیروان علی (ع) و معاویه) میان عهدشکنی و زیرکی فرق نمیگذاشتند زیرا هر دو بهم مانند در هوشیاری جز اینکه یکمی رعایت دستور شرع و حکم عقل نکند و دومی خود را پابند آنها داند و چون فرق میان آن دو دقیق است عهدشکنی به زیرکی اشتباه شود و نفهمها عهدشکنان را زیرک و باهوش شمارند و خوش تدبیر دانند چون معاویه و

عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و همگنانشان و ندانند که حیله عهدشکن او را بمنجلاب بدکاری اندازد و حیله پستی آور خوبی ندارد بخلاف چاره‌جوئی زیرک که بعدالت کشاند پایان.
و آن حضرت (ع) در چند جا این سخن را گفته که ذکر آنها بدرازا کشد، و شناساتر و تواناتر بودن آن حضرت باین امور روشن است زیرا مکر و نیرنگ اندیشه چاره‌جوئی و شناخت راه بدیها و وارد کردن آنها بدیگریست بطوری که نفهمد، و آن حضرت از همه مردم بهمه

امور داناتر بود و اینکه آن دو در دوزخند یعنی هر که آنها را دارد در دوزخ است ...
(1) 12- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: می‌آید هر غادر عهدشکنی روز قیامت با امامی با لوچه آویخته تا بدوزخ در آید، و می‌آید هر کسی بیعت امام را شکسته با دست بریده تا بدوزخ رود.
(2) بیان: غادر از غدر و آن بیشتر بمعنی شکستن عهد و بیعت آید و قصد بدی با دیگری بوسیله نهانی و مقصود از امام امام بر حق است و بسا امام ناحق باشد که یک فاضلی گفته چون بدین معنا هم آمده خدا فرموده (71- اسری) روزی که بخوانیم هر مردمی را با امامشان و پیشوای هر دسته غادران آنکه کاملتر است در غدر یا پایه‌گزار غدر است- تا گوید- چون غادر بیشتر نهانکاری میکند علی (ع) فرموده با لوچه آویزان محشور می‌شود که رسوا گردد برابر مردم و او را بشناسند بزشتکاری نکث شکستن بیعت است و اجذم دست بریده چون به کردارش خیانت شده و در نهایه گفته: در حدیث است که هر که قرآن را یاد گیرد و سپس فراموش کند خدا را در روز قیامت با دست بریده ملاقات کند، و بدین معناست حدیث علی (ع) که هر که بیعتش را بشکند خدا را ملاقات کند بیدست.
قتیبی گفته: در اینجا بمعنی همه اعضاء بریده است زیرا دست از اعضاء دیگر سزاوارتر بکیفر نیست. (و بعد از چند توجیه از علماء عامه گوید) در حدیث قرآن هم می‌شود مقصود از فراموشی ترک عمل باشد به بیعت با امام که پیروی او که بدان دلالت دارد و بر گردد بهمان معنی یکم.
(3) 13- کافی: بسندش از طلحه بن زید که از امام ششم (ع) پرسیدم از دو گروه که با هم در نبردند و هر کدام را پادشاهی است جدا و پس از نبرد با هم سازش کنند و یکی از آن دو پادشاه عهد خود را بشکند و آید نزد مسلمانان که با آنها سازش کند برای نبرد با آن شهر دیگر آن حضرت فرمود: برای مسلمانان نشاید که عهد شکنند یا فرمان بدان دهند و یا بهمراه عهدشکنان بجنگند، ولی با مشرکان هر جا آنها را بیابند می‌جنگند و قرارداد کفار با هم بر آنها نافذ نیست.
(4) بیان: آن شهر دیگر یعنی مردم آن شهر که عهدش شکسته شده- تا

گوید نشاید مسلمانان بعهدشکنی وادارند چون که تجاوز است و ستم و واداشتن بآن روا نیست اگر چه بر کافر باشد- تا گوید- حدیث دلالت دارد بر جواز جنگ با کافران در زمان غیبت امام زمان و دلالت دارد بر اینکه صلح میان دو دسته کافر مانع نیست از جنگ مسلمانان با هر دسته که با مسلمانان قرار صلح ندارند ...
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 181
(1) 14- کافی: بسندش تا امیر مؤمنان که روزی در خطبه منبر کوفه فرمود: ایا مردم اگر بدی غدر نبود من سیاستمدارتر مردم بودم آگاه که هر غدره را گنهکاری در پی است و هر گنهکاری کفر بدنبال است آگاه که غدر و فجور و خیانت در دوزخند.
(2) بیان: ... مقصود از سیاستمداری در اینجا دنیاخواهی است با حیله از راه نامشروع که مایه رسیدن بخواستهای دنیا است و بدست آوردن آنها و دنبال رو آن را داهی نامند یا داهیه و لازمه آن پیمان‌شکنی و بیوفائی است.
و هر غدری فزودن شر و رفتن دنبال گناهان و دروغ و انحراف از حق است و فجره زنا را هم گویند و کفر در اینجا بمعنی حق‌پوشی یا ناسپاسی است یا کفر ارتکاب کبائر- تا گوید- در نهج البلاغه که آن حضرت فرمود: بخدا معاویه از من سیاستمدارتر نیست ولی غدر و نابکاری دارد و اگر بدی غدر نبود من سیاستمدارتر مردم بودم ولی هر غدری نابکاریست و هر نابکاری کفر، و هر غادری پرچمی باشد که روز قیامت بدان شناخته شود بخدا من با نیرنگ غافلگیر نشوم و با سخنی در تنگنا نیفتم- تا گوید- ابن میثم گفته:
تحقق کفر در اینجا برای اینست غادر آن را حلال شمارد چنانچه از حال عمرو بن عاص و معاویه بر آید که حرام ضروری دین محمد را (ص) حلال دانستند و منکر بودند و آن کفر است و بسا مقصود کفران نعمت خداست با نافرمانی او که معنی لغوی آنست ...
(3) 15- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: از ما نیست کسی که با مسلمانی نیرنگ بازد.
(4) بیان: یعنی از اهل اسلام نیست بطور مبالغه گفته شده یا از پیروان و شیعه خاص، نیست و گویا مقصود بسیار مکر کردن است چون اگر از دو طرف باشد سخت‌تر است یا اشاره دارد که مکر زشت است و گرچه در برابر مکر باشد.
(5)

باب هفتاد و سوم در باره چشمک زدن و بدگوئی و لیچار و مسخره و استهزاء:

(6) 1- التوبه (آیه 79) آنان که لیچار گویند بمؤمنان صدقه بخش و آنان که جز دسترنج خود را نیابند مسخره کنند خدا آنان را مسخره کند و عذاب دردناکی دارند.
(7) 2- الزمر (آیه 56) اینکه کسی گوید ای افسوس بر تقصیر بدرگاه خدا و بر اینکه از مسخره‌کنان بودم.
(8) 3- المؤمن (آیه 19) میداند اشارت خائنانه چشمها را و آنچه نهان دارند دلها.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 182
(1) 4- الحجرات (آیه 11) ایا کسانی که گرویدید مسخره نکنند مردانی مردان دیگر را بسا که بهتر از آنانند و نه زنانی زنان دیگر را بسا که بهتر از آنانند و لیچار بخود نگوئید و لقب بهم نپرانید بد است نام فاسقانه پس از ایمان آوردن و هر که توبه نکند همانا از ستمکارانند.
(2) 5- القلم (آیه 10) فرمان مبر از هر پر سوگند خوار. 11- بدگو و دونده به سخن چینی.
(3) 6 المطففین (29) راستی آنها که بدکاره‌اند بکسانی که گرویدند می‌خندند. 30-
و چون بدانها گذرند بهم چشمک زنند. 31- و چون نزد خاندانشان برگردند شیرین زبانی کنند. 32- و چون آنها را بینند گویند راستی اینان گمراهانند. 33- و فرستاده نشدند که پاسبان آنان باشند. 34- پس امروزه آنان که گرویدند بکافران می‌خندند 35 بر بالای تختها نگاه می‌کنند 36 آیا پاداشی دارند کفار بدان چه کرده‌اند.
(4) 7- الهمزه: وای بر هر بدگو و عیبجوی رو در رو.

(5) 1- صحیفه الرضا: تا رسول خدا (ص) که فرمود: که موسی بن عمران دست بلند کرد و بدرگاه پروردگارش خواهش کرد و گفت: پروردگارا هر جا میروم آزار میکشم خدای تعالی باو وحی کرد ای موسی در میان قشونت یک چشمک‌زنی هست؟ گفت: پروردگارا مرا باو رهنمائی کن خدای تعالی باو وحی کرد من چشمک‌زن جاسوس را دشمن دارم پس چگونه جاسوس باشم
(6)

باب هفتاد و چهارم در باره سفیه و پست‌منشان

قرآن مجید

(7) البقره (آیه 130) و کیست که از کیش ابراهیم رو برگرداند جز آنکه خودش را نابخرد شمارد.

(8) 1- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که سفاهت پست است سرافرازی کند بر زیر دست خود و فروتن باشد برای بالا دستش.
(9) بیان: سفاهت کم خردی و شتاب کردن بگفتار بد و کردار بد است بی‌اندیشه و سنجش
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 183
آن (1) و بقول نهایه پریشاندلی و نادانی است (و بعد از اعراب و احتمالات لفظ خلق لئیم گوید) بقولی سفاهت گاهی برابر حکمت آید که اعتدال قوه عقل است و نفس آدمی را به مسخره کردن و سبکسری و بیتابی و چاپلوسی و شادی بر دردمندی دیگران کشاند و بحرکاتی پریشانی و گفتار و کرداری بر خلاف خردمندان که از نادانی است و گاهی در برابر بردباری آید که اعتدال قوه غضبیه است و اثر آن کوبیدن و زدن و دشنامگوئی و تندی و سلطه‌جوئی و چیرگی و بزرگی خواهی است که افراط در آن قوه باشد و دور نیست که از فساد در قوه شهویه بتراود.
من گویم: ظاهرا در اینجا مقصود همان برابر بردبار است چنانچه در حدیث جنود عقل و جهل گذشت.
(2) 2- کافی: بسندش تا امام کاظم (ع) در باره دو کسی که بهم دشنام دهند فرمود:
آنکه شروع کرده ستمکارتر است و گناه طرفش را با گناه خود بگردن دارد تا طرفش باو تعدی نکند.
(3) بیان: آغازکننده ستمکارتر است و گرچه دیگری هم ستم کرده ولی ستمش سخت‌تر است که آغاز کرده یا اینکه جواب طرف بطور مجاز ستم گفته شده تا مظلوم تعدی نکند:
این خبر در باب سباب آید با اختلافی در آغاز سند و در آنست که تا از مظلوم عذر نخواهد و گناه مظلوم بی‌تعدی تقدیریست نه واقعی و مؤید این حدیث است روایت مسلم در صحیح خود از پیغمبر (ص) دو دشنام ده بهم هر چه گویند بگردن آنست که آغاز کرده هر گاه مظلوم تجاوز نکند باو (و بعد از نقل توضیحی از طیبی گوید) راوندی در ضوء الشهاب خود در شرح این خبر گفته: سب دشنام زشت است و انگشت پهلوی ابهام را سبابه گفتند چون بدان بدشنام اشاره شود چنانچه آن را مسبحه گویند که با آن تسبیح گردانی شود، میفرماید هر چه دو دشنام گو بهم گویند کفرش برگردد بآن که شروع کرده چون سببش بوده و گر نه نکرده و بد نبود و آنکه جوابگوست سرزنشی ندارد چنانچه خدای تعالی فرمود (41- الشوری) و کسی که کین کشد پس از ستمدیدن بر آنان گناهی نباشد" با

اینکه بر دشنامخورده لازم است تحمل و بردباری کند و آتش را با آتش خاموش نکند که دو آتش سوزنده‌ترند و بر دشنامگو سخت گرفته و همه گناه را بر او بار کرده که سببش بوده و اگر دشنامخور از اندازه تجاوز کند گناه بر هر دو است.
(تا پس از توضیح گوید) تجاوز در جواب گاهی با تکرار است چنانچه آغاز کن گوید:
ای سگ و او دوباره باو گوید و گاهی بدشنام بالاتریست چنانچه باو گوید ای گربه و او جواب

دهد ای سگ (1) چون رد بجای قصاص است و باید بمانند آن باشد و بسا که جواب گو حق خود را از طرف ساقط کند و حق خدا بر او بماند چون اقدام بدان کرده و دور نیست که تحمل آغازکننده مخصوص باین باشد که جواب بدروغ نباشد و یا اینکه دشنام بقذف و نسبت به زنا نباشد و اگر با دروغ جواب دهد چنانچه باو گوید ای دزد و راست گوید و جواب دهد ای دزد بدروغ یا اینکه باو گوید: ای زانی و در جواب گوید: توئی زانی ظاهر اینست که گناه جواب‌گو بر خود او است و خلاصه انتقام جائز در صورتیست که دشنام متعارفی باشد که برای تادیب گویند چون احمق و جاهل، ظالم و مانند اینها که جواب آن گناهی ندارد و گناهش بر آغازکننده است.
من گویم: آیات و اخبار دلالت‌کننده بر جواز معارضه بمثل بسیارند چون آیه (194 سوره البقره) هر که بشما تجاوز کرد طبرسی گفته: یعنی ستم کرد، تجاوز کنید باو باندازه تجاوزش بر شما و مقابله بمثل کنید و عوض تجاوز حقیقی نیست و چون عوض آنست آن را تجاوز نامیده و اگر چه آن جور است و این عدل چون از جنس آنست و باندازه آن و بمانند آن ضرر است پس عوض مانند آنست در جنس و اندازه و وصف، گفته: و آیه دلالت دارد بر اینکه، هر که چیزی غصب کند و نابود کند بر او لازم شود مانندش را بدهد بهمان صورت اگر مثلی باشد و بحسب معنی اگر قیمتی است نه مثلی.
محقق اردبیلی ره گفته: از خدا بترسید بکناره‌گیری از گناهان و ستم نکنید و جلو مجازات را نگیرید و در مجازات از مثل و اندازه حق خود فراتر نروید و دلالت دارد که باید برای مجازات و قصاص تسلیم بود و بر اینکه بر غاصب واجب است رد مثل یا قیمت، و حرام است امتناع از آن و جائز است گرفتن آن بلکه واجب است اگر ترکش اسراف باشد و خوب نباشد و حرام است فراتر از اندازه در عین و یا وصف بلکه تجاوز در نحوه اخذ و دور نیست جواز اخذ عوض پنهانی یا علنی بی‌رضای بدهکار اگر خودش ندهد چنانچه فقهاء در باب تقاص گفتند، و دور نیست که تعذر اثبات حق نزد حاکم شرط نباشد و اذن حاکم هم شرط نباشد بلکه خودش اختیار دارد

و همچنین است غیر مال و رواست عوض هر آزاری بی‌اذن حاکم و اثبات نزد او چنین است قصاص مگر در جنایت و ضربی که اندازه‌اش محفوظ نباشد یا دشنامی که گفتن آن جائز نیست چون نسبت زنا و نیز دلالت دارد بر آن قول خدا (آیه 126 سوره النحل) و اگر کیفر خواهید بمانند همان باشد که کیفر دیدید" در مجمع البیان گفته: بقولی نازل است در باره بریدن مشرکان اندام شهیدان احد و حمزه (رضی) که مسلمانان گفتند اگر خدا ما را بر آنها مسلط کرد اندام زنده‌هاشان هم ببریم بعلاوه

از مرده‌ها (1) و بقولی آیه فرا گیرد هر ستمی را چون غصب و مانندش که بمثل آن مجازات شود" و اگر شکیبا شوید بهتر است برای صابران" یعنی ترک مکافات و قصاص کنید و تلخی آن را بچشید برای صابران بهتر است.
و باز دلیل آنست قول خدا سبحانه (39- الشوری) و آنان که چون ستمی بآنها رسد کین کشند" در مجمع است که یعنی از آنان که بر آنها ستم کردند بی‌تجاوز و بقولی خدا مؤمنان را دو دسته کرده صنفی که بخشند و فرموده و چون بخشم آورندشان درگذرند، و دسته‌ای که کین کشند، سپس خدا اندازه کین را یاد کرده و فرموده سزای بدی بمانند آن بدیست" و بقولی مقصود جواب بدیست چون گفت: خدا رسوات کند بگو خدا تو را رسوا کند بی‌تجاوز و بقولی مقصود قصاص است در زخم زدن و خونریزی و دومی را بمناسبت بدی نامیده" و هر که بگذرد و سازش کند اجرش بر خداست" یعنی مؤاخذه نکند و کار را به پروردگارش گزارد ثوابش بر خداست" و دوست ندارد ستمکاران را" و هر که کین کشد پس از ستمدیدنش گناه و کیفری ندارد و همانا گناه و کیفر بر آنهاست که آغاز ستم کنند بر مردم و تجاوز کنند در زمین بناحق آنانند که عذاب دردناک دارند و کسی که صبر کند و برای خدا سختی کشد و درگذرد و کین نکشد براستی که آن صبر و گذشت در کارهای پا بر جا است که خدا فرموده و نسخ نشده و بقولی عزم امور آنچه بالاترین ثواب دارد.
محقق اردبیلی قده پس از ذکر برخی آیات گفته: دلالت دارند بر جواز قصاص در جان و اعضاء و زخم زدن بلکه جواز عوض دادن تا برسد بزدن کتک‌خورده و دشنام گفتن دشنام شنیده بمانند آنچه شده، و بیرونست آنچه عوض و قصاص در آن روا نیست، چون شکستن استخوان و زخم زدن و کتک در جایی که خوف تجاوز دارد و در قذف و موارد دیگر بجا ماند، و باز هم دلالت دارد بر جواز بی‌اذن حاکم و اثبات نزد او بی‌نیاز بگواه و جز آن و دلالت دارند بر عدم جواز تجاوز از اندازه آنچه شده و بر حرمت ستم و تعدی، و بر حسن گذشت و بی‌انتقامی و اینکه آن را ثواب عظیم است پایان.
و گویم: سخن بعضی اصحاب اشاره دارد که عوض دادن روا نیست و

عوض دهنده هم باید تعزیر شود چنانچه از راوندی گذشت و شهید ثانی ره در شرح قول محقق، بقولی کافر در برابر بدزبانی بلقب پرانی و سرزنش به بیماریها تعزیر ندارد مگر ترس پدید شدن فتنه باشد که امام بهر راهی داند آن را بر اندازد گفته: قول به تعزیر نداشتن کافر بر آن امور با اینکه مسلمان باید تعزیر شود بدان مشهور است میان اصحاب بلکه بسیاری در آن نقل خلاف نکردند و گویا وجهش اینست که دشنام و هجو از طرفین عوض هم شوند چنانچه از

دو مسلمانی که همدگر را قذف کنند ساقط شود (1) و برای اینکه حد بکافر نزنند و احکام را بر آنها جاری نکنند و این مورد اولی است و بدیگران حکم را نسبت داده برای اعلام باینکه خود قبول ندارد برای اینکه کار حرامی است و فاعلش مستحق تعزیر است و اصل اینست که با عوض دادن طرف بمانندش ساقط نشود بلکه هر کدام باید سزای خود را بینند و سقوطش دلیل میخواهد چنانچه سقوط از دو کسی همدگر را قذف کردند نص خاص دارد پایان کلام شهید ره و سستی آن پس از گفته ما نهان نیست، و اما روایت ابی مخلط سراج از امام صادق (ع) که قضاوت کرد امیر مؤمنان در باره کسی که دیگری را زاده دیوانه خواند و او هم گفتش توئی زاده دیوانه باینکه بدشنام خورده اولی فرمود: بطرفش بیست تازیانه بزند و گفتش که تو هم مانند آن را بدنبال انجام خواهی داد و چون او تازیانه را زد آن را بتازیانه خورده داد و او هم بیست تازیانه بطرف خود زد تا هر دو کیفر شده باشند و می‌شود که این تعزیر برای نام بردن پدر و دشنام او باشد نه آنکه روبرو بوده، بیندیش.
(2) 3- کافی: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: سفیه نباشید زیرا امامان شما سفاهت نکنند و هم آن حضرت فرمود: هر که سفیه را به سفاهت عوض دهد بخود پسندیده که با او برابر باشد.
(3) بیان (پس از شرح لفظ گوید) اینکه فرمود زیرا امامان شما سفیه نیستند برای تشوبه پیرویست و اشاره باینکه اگر سفاهت کنید آن را بامامتان بندند چنانچه کار شاگرد را به ادب آموز و هم آن حضرت فرمود بسا که دنباله خبر باشد و بسا خبر دیگر بی‌سند ....
(4) 4- معانی الاخبار: بسندش تا حارث اعور که علی (ع) در جواب سؤال پسرش حسن (ع) که از او پرسیده که سفه چیست فرمود: پیروی از دونان و مصاحبت با گمراهان.
(5) 5- خصال: بسندی تا امام ششم که پرسیده شد از سفله و فرمود: کسی که می‌نوشد و طنبور زند.
(6) 6- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: سه تا باشند که اگر ظلم به آنها نکنی بتو ظلم کنند، پست فطرتان، و زنت و خدمتکارت (مانند

غلام و کنیز مترجم).
(7) 7- همان بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: پنج کس چنانند که میگویم: بخیل راحت ندارد، حسود کامیاب نیست، و خسته وفاء ندارد، دروغگو مردانگی ندارد، و سفیه آقا نشود.
(8) 8- امالی طوسی: بسندش تا فضیل بن عیاض که پرسیدند از ابن مبارک، مردم که باشند؟ گفت: دانشمندان، پادشاهان که باشند؟ گفت: زاهدان، دونان کیانند؟ گفت:

آنان که با دین خود میخورند.
(1) 9- معانی الاخبار: از امام صادق (ع) که هر که باک ندارد چه گوید و چه در باره او گویند شریک شیطانست.
(2) 10- خصال: در اربعمائه، امیر مؤمنان (ع) فرمود: از دونان حذر کنید که از خدا عز و جل نترسند کشندگان پیغمبران و دشمنان ما در میان آنها باشند.
(3) 11- از امام هادی در تحف العقول که هر که خود را خوار دارد از شرش آسوده مباش.
(4) 12- سرائر: از علی (ع) که مردی نزد عمر آمد و گفت: زنش با او ستیزید و باو گفت: ای پست و جوابش داد که اگر پست باشد او طالق است عمر گفت: اگر دنبال داستان‌گوها رود و ولگردی کند و بدر خانه شاهان آید زنش مطلقه شده امیر مؤمنان فرمود: چنان نیست که عمر گفته و عمر باو گفت: برو نزد علی (ع) و هر چه بتو فتوی داد بشنو و عمل کن و نزد آن حضرت آمد و فرمودش اگر کسی باشی که باک ندارد چه گوید و چه در باره او گویند پستی و گر نه بر تو چیزی نباشد.
(5) 13- سرائر: پرسیده شد ابو الحسن (ع) از سفله فرمود: آن کسی که در بازار میخورد.
(6)

باب هفتاد و پنجم در باره ترسوئی:

(7) 1- خصال: بسندش تا امام باقر (ع) که فرمود: ایمان ندارد کسی که در او بخل و حسد و ترسوئی است، و مؤمن ترسو و حریص و بخیل نیست.
(8) گویم: بعضی اخبار در باب حرص یا در باب بخل گذشته.
(9)

باب هفتاد و ششم در کسی که دینش را بدنیای دیگری بفروشد

(10) 1- امالی طوسی: در خبر شیخ شامی است که از امیر مؤمنان (ع) پرسیدم کدام مردم بدبخت‌ترند؟ فرمود: کسی که دین خود را بدنیای دیگری بفروشد:
(11)

باب هفتاد و هفتم در اسراف و تبذیر و حقیقت آنها

آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 188
(1) 1- الانعام (آیه 141) و اسراف نکنید که خدا دوست ندارد مسرفان را.
(2) 2- الاعراف (آیه 31) و بخورید و بنوشید و اسراف نکنید.
(3) 3- اسری (آیه 26) و تبذیر بسزا نکن 27 چون که مبذران برادران شیطانهایند و شیطان ناسپاس پروردگار خود بوده- تا فرماید: و دستت بگردنت بلند و بیکباره آن را مگشا تا ملامت‌کش و خسته نشینی.

(4) 1- تفسیر عیاشی: از عبد الرحمن بن حجاج که از امام ششم (ع) پرسیدم از تفسیر" وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِیراً" فرمود: هر که چیزی در غیر فرمان خدا خرج کند مبذر است و هر که در راه خیر خرج کند مقتصد است.
(5) 2- همان: از ابی بصیر که از امام ششم (ع) پرسیدم از وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِیراً فرمود:
اینست که کسی همه دارائی خود را بپاشد و بی‌چیز بماند گوید: گفتم: در مصرف حلال هم تبذیر هست؟ فرمود: آری.
(6) 3- همان: از علی بن جذاعه که شنیدم امام ششم میفرمود: از خدا بترس نه اسراف کن و نه تنگ بگیر و میان این دو بر پا باش زیرا تبذیر از اسراف است و خدا فرموده: تبذیر بسزا مکن چون که خدا بمیانه‌روی عذاب نکند.
(7) 4- همان: از عامر بن جذاعه که مردی نزد امام ششم (ع) آمد و گفت: ای ابا عبد الله وامی بده تا مالی بمن رسد آن حضرت فرمود تا در امر زراعت داری که بدست آید گفت:
نه بخدا فرمود: تا در آمد تجارتی که پرداخت شود؟ گفت: نه بخدا فرمود: تا کالائی که فروش شود؟ گفت: نه بخدا فرمود پس تو از کسانی باشی که در اموال ما حقی داری و کیسه‌ای پول نقره خواست و دست در آن کرد و مشتی باو داد و فرمود:
(و نزدیک بمضمون شماره 3 را آورده).
(8) 5- همان: از بشر بن مروان که رفتیم نزد امام صادق (ع) و خرمای تازه خواست و یکی از حاضران هسته را دور میانداخت امام دست کشید و فرمود: این کار را مکن این تبذیر است، و خدا فساد را دوست ندارد.
(9) 6- مکارم الاخلاق: بسندی تا امام ششم (ع) که یکی از اصحاب از امام (ع) پرسید که ما در راه مکه بودیم و قصد احرام کردیم و نخاله نداشتیم که با آن نوره بسائیم و

با آرد سائیدیم، (1) و دل ما چنان هراس افتاد که خدا داناتر است، فرمود، از ترس اسراف گفتم، آری، فرمود آنچه در اصلاح تن صرف شود من گاهی امر میکنم مغز قلم را با روغن زیت می‌آمیزند و آن را به تنم میمالم و با آن چرک را پاک می‌کنم، اسراف در اتلاف مال است و زیان بتن گفتم: اقتار کدام است؟ نان را با نمک بخوری و میتوانی با جز آن بخوری گفتم: میانه روی کدام است؟ فرمود: نان و گوشت و شیر زیت و روغن یک بار با این و یک بار با آن.

(2) 7- همان: از امام صادق (ع) فرمود: کمتر اسراف دور ریختن زیادی آب ظرف است و پوشیدن جامه آبروداری در همه جا، و دور انداختن هسته، (3) و از آن حضرت (ع) که فرمود:
همانا اسراف اینست که جامه آبروداری خود را در همه وقت بپوشی (4)

(5) 1- خصال: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که مسرف سه نشانه دارد: آنچه نبایدش میخورد، و آنچه نبایدش میپوشد و آنچه نبایدش میخرد.
(6) 2- همان: بسندی (مضمون شماره 7 باب پیش را آورده و افزوده که در خوراک اسراف نیست).
(7) 3- همان: بسندش (مضمون شماره 1 را آورده).
(8) 4- معانی الاخبار: بسندش تا پیغمبر (ص) که نهی کرد از قیل و قال، و بسیار پرسیدن و ضایع کردن مال گفته شده که ضایع کردن مال دو راه دارد یکی که اصل است آن صرف مال است در گناه کردن خدا عز و جل کم یا بیش و آنست اسرافی که خدای تعالی نکوهیده و از آن نهی کرده و راه دیگر دادن مال بصاحبش بی‌موقع خدا عز و جل فرمود.
(4- النساء) آزمایش کنید یتیمها را تا گاهی کک بالغ شدند اگر فهمیدند رشد آنها را که خرد است بدهید بآنها اموالشان را" و بقولی رشد دینداری و نگهداری مال است.
(9) 5- کامل الزیاره بسندی (مضمون شماره 6 باب پیش را آورده).
(10) 6- تفسیر عیاشی: از ابان بن تغلب که امام ششم (ع) فرمود: بنظر تو آنچه خدا بهر که داده برای احترام باو است و آنچه بهر که نداده برای خوار داشتن او است؟ نه، ولی مال از آن خداست و نزد کسی امانت می‌نهد و بآنها اجازه میدهد که باندازه بخورند و باندازه بپوشند و باندازه با آن زن بگیرند و سواری کنند و جز از این مصارفش را به مؤمنان مستمند بر گردانند و پریشانی زندگانی آنها را رفو کنند، هر کس بدین روش کار

کند آنچه خورده و نوشیده و سواری کرده و زناشوئی کرده حلال است (1) و جز آن بر او حرام است و آنگاه فرمود: اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست ندارد، آیا بینی خدا مالی را بکسی سپرده و باو اجازه داده اسبی به ده هزار درهم بخرد با اینکه یک اسب بیست درهمی هم او را بس است، یا کنیزی بصد اشرفی طلا بخرد با اینکه کنیز بده اشرفی هم او را بس است؟ و فرمود: و اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست ندارد.
(2)

باب هفتاد و نهم در ظلم و انواع ظلم، و مظالم عباد، و کسی که مالی از جز راه حلال گرفته و در ناحق خرج کرده، و فساد در زمین

(3) 1- البقره (آیه 191) آشوب کردن بدتر است از کشتن، (4) 194- هر که بشما تعدی کرده بآن اندازه باو تعدی کنید، (5) و فرمود: 205- و چون پشت دهد بشتابد در زمین تا در آن تباهی کند و کشت و نژاد را نابود سازد و خدا تباهی را دوست ندارد (6) و فرمود 217 فتنه بزرگتر است از کشتن، (7) و فرمود خدا رهنمائی نکند مردم ستمکار را.
(8) 2- آل عمران و خدا دوست ندارد ستمکاران را.
(9) 3- المائده (51) راستی که خدا رهنمائی نکند مردم ستمکار را (10) و فرمود 64 و بکوشند به تباهی در زمین و خدا دوست ندارد مفسدان را.
(11) 4- الانعام (آیه 21) راستش اینست که رستگار نشوند ستمکاران (12) و فرمود 45 و بروید دنباله آنان که ستم کردند و سپاس از آن پروردگار جهانیانست (13) و فرمود 47 آیا نابود شوند جز مردم ستمکار (14) و فرمود 129 و چنان سرپرست کنیم ستمکاران را بهم بسزای آنچه بدست می‌آوردند (15) و فرمود 135 راستی خدا رهنما نباشد مردم ستمکار را.
(16) 5- الاعراف (آیه 41) و چنین سزا دهیم ستمکاران را (17) 56 و تباهی نکنید در زمین پس از بهبودیش (18) 74 و نشتابید در زمین برای تباهی (19) و فرمود 103 و تباهی نکنید در زمین پس از بهبودیش- تا فرماید بنگر چه بود انجام کار مفسدان (20) و فرمود 142 بنگر چگونه بود انجام کار مفسدان (21) و فرمود و اصلاح کن و پیرو راه مفسدان مباش.
(22) 6 یونس (آیه 13) و نابود کردیم قرنها را پیش از شما چون که ستم کردند (23) 39 ببین چگونه شد انجام ستمکاران (24) 40 و پروردگارت داناتر است به مفسدان 44 (25) راستی خدا ستم نکند بمردم ولی مردم بخود ستم کنند 44 (26) و اگر هر که ظلم کرده همه آنچه در زمین است

دارا باشد عوض بدهد با دل پشیمان چون که بینند عذاب را و بعدالت حکم شود میان آنان و ستم نشوند 54 (1) راستی خدا اصلاح نکند کار مفسدان را.
(2) 7- هود: 44 و گفته شود دور بادا مردم ستمکار 67 (3) و برگرفت آنان را که ستم کردند صیحه آسمانی 116 (4) و اگر نبود در قرنهای پیش از شما ته‌مانده‌ای که جلو گیرند از فساد در زمین جز شمار کمی از آنها که نجاتشان دادیم از میان آنها و پیروی کردند آنها که ستم کردند به خوشگذرانی در آن و نابکار بودند.
(5) 8- یوسف (آیه 23) راستی ستمکاران رستگار نشوند.

(6) 9- الرعد: (آیه 25) و فساد میکنند در زمین.
(7) 10- ابراهیم (آیه 13) پس وحی نمود بدانها پروردگارشان که البته نابود کنیم ستمکاران را 14 و البته شما را ساکن زمین کنیم بعد از آنها 22
(8) راستی که ستمکاران را عذاب دردناکی است.
(9) 11- الحج (آیه 53) و راستی ستمکاران در جدائی دوری باشند 71
(10) و نیست برای ستمکاران یاوری.
(11) 12- المؤمنون: (آیه 41) بدور باشند مردم ستمکار.
(12) 13- الفرقان (آیه 19) و هر که ستم کند از شما باو عذاب کلانی چشانیم 37 (13) و آماده کردیم برای ستمکاران عذاب دردناکی.
(14) 14- الشعراء (آیه 151) و فرمان نبرید از مسرفان 152 آنان که تباهی کنند در زمین و اصلاح نکنند 227 (15) و بزودی بدانند کسانی که ستم کردند بدکام سرانجام برمیگردند.
(16) 15- النمل (آیه 14) بنگر چگونه بود انجام کار مفسدان 48 (17) در شهر نه گروه بودند که فساد میکردند در زمین اصلاح نمیکردند- تا فرماید آنها است خانه‌هاشان که فرو ریخته‌اند بسزای اینکه ستم کردند راستی در این نشانی است برای مردمی که بفهمند 52 (18) و فرمان بر آنها اجراء شد بسزای ستمی که کردند و جای گفتگو ندارند.
(19) 16- القصص (آیه 40) بنگر چگونه است انجام کار ستمکاران 77
(20) و مجو فساد در زمین را که خدا دوست ندارد مفسدین را.
(21) 17- الروم (آیه 57) امروزه سود ندهد آنان را که ستم کردند عذرخواهیشان و گله آنها پذیرفته نیست.
(22) 18- لقمان (آیه 11) بلکه ستمکاران در گمراهی روشنی باشند.
(23) 19- ص (آیه 24) گفت بتو ستم کرده که درخواست کرده میش تو را که از آن او و

بهمراه میشهای او باشد و بسیار شود که شریکها بهم تجاوز کنند جز آنها که گرویدند و کارهای خوب کردند و چه شمار کمی باشند.
(1) 20- المؤمن (آیه 18) نباشد برای ستمکاران خویشاوندی و نه میانجی پذیرفته.
(2) 21- حمعسق (آیه 8) و ستمکاران را نباشد سرپرستی و نه یاوری 21
(3) و راستی ستمکاران هراسان از آنچه کسب کردند و بآنها در افتاده 40
(4) راستی که او دوست ندارد ستمکاران را 41 و البته کسی که کین کشد پس از اینکه ستم کشیده بر آنان گناهی نباشد همانا گناه بر آنان است که ستم کنند بمردم و بناحق در زمین تجاوز کنند آنانند که عذاب دردناک دارند تا فرماید بینی ستمکاران را که چون عذاب را بینند گویند آیا راهی به برگشت هست تا گوید آگاه که ستمکاران در عذابی پا بر جا باشند.

(5) 22- الزخرف (آیه 65) وای بر آنان که ستم کردند از عذاب روزی دردناک.
(6) 23- الجاثیه (آیه 19) راستی ستمکاران دوستان همدگرند و خدا سرپرست پرهیزکاران است.
(7) 24- الجن (آیه 15) و اما ستمکاران هیزم دوزخ باشند.
(8) 25- البروج (آیه 10) آنان که مردان مؤمن و زنان با ایمان را فتنه کنند و سپس توبه نکنند عذاب دوزخ دارند و عذابی سوزان.

: (9) 1- امالی صدوق: بسندش تا امام پنجم (ع) که چون وفات علی بن الحسین (ع) در رسید مرا بسینه چسبانید و فرمود: پسر جانم تو را وصیت کنم بدان چه پدرم مرا وصیت کرد چو وفاتش در رسید و گفت: پدرش هم وصیت کرده فرمود: پسر جانم بپرهیز از ستم بر کسی که جز خدا در برابر تو یاوری ندارد.
خصال: بسندش مانندش را آورده.
(10) 2- امالی صدوق: امیر مؤمنان (ع) فرمود: هر که از پروردگارش ترسد از ستم خود را باز دارد.
(11) 3- همان: بسندش تا امیر مؤمنان، فرمود: چه بد توشه‌ایست برای معاد تجاوز بر عباد.
عیون: بسندی مانندش را آورده.
(12) 4- تفسیر قمی: بسندی از ابن ابی یعفور که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: کسی که

گندمی از زمینی کشت کند (1) و آن زمین را خوب آماده نکند و بذر را پاک نکند و گندمش پر از جو در آید بکار کرد خودش ستم کند یا بزارع و کارگرانش زیرا خدا فرماید (آیه 160 سوره النساء) بستم کردن آنان که یهودند حرام کردیم بر آنها آنچه خواست و بر آنها حلال شده بود.
(2) 5- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: سه کسند اگر ستمشان نکنی ستمت کنند: دونان و زنت و خادمت.
محاسن: بسندی مانندش را آورده.
(3) 6- خصال: بسندی تا رسول خدا (ص) که فرمود: بپرهیزید از فحش که خدا عز و جل فحش دهنده بی‌شرم را دوست ندارد و بپرهیزید از ستم که نزد خدا تیرگیهای روز قیامت است و بپرهیزید از بخل که آن واداشت کسانی را که پیش از شماها بودند تا خون خود را ریختند، و واداشت تا قطع رحم کردند، و واداشت تا بی‌آبرو شدند و محارم خود را حلال دانستند.
(4) 7- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که لقمان به پسرش گفت: پسر جانم ظالم سه نشان دارد: ستم کند به زبردست خود بنافرمانی و بزیردستش به چیرگی، و کمک دهد به ظالمان- الخبر.
(5) گویم: برخی اخبار در باب عدالت گذشت و برخی هم در باب آنچه از گناهان که سبب خشم خدا شوند.
(6) 8- عیون: بسندی از ریان بن صلت که امام رضا (ع) برای من از عبد المطلب این اشعار را خواند.

مردم همه گویند بد زمان را عیبی نبود در آن بجز ما
گوئیم زمان بد است عیب ما راست ور داشت زبان هجو کرد ما را
گرگی نخورد ز گوشت گرگی ما گوشت هم خوریم آشکارا
(7) 9- امالی طوسی: بسندی تا امام صادق (ع) فرمود: سه از خدای تعالی در پرده نمانند: دعاء پدر برای فرزندی که باو نیکی کرده، و نفرینش بر او که ناسپاسی کرده، و نفرین ستمدیده بر ستمگرش، و دعایش برای کسی که او را در انتقام یاری کرده، و دعاء مؤمن برای مؤمن برادر که بخاطر ما باو کمک کرده و نفرینش بر او اگر با توانائی و احتیاج برادرش باو کمک نکرده.
(8) 10- همان: بسندش تا پیغمبر (ص) که فرمود: نفرین ستمدیده مستجابست و گرچه

بدکار خود آزار باشد ...
(1) 11- همان: بسندش تا رسول خدا که خدا عز و جل میفرماید خشم من سخت است بر کسی که ستم کند بدان که یاوری جز من ندارد.
(2) 12- معانی الاخبار: بسندش تا آنکه گفته پرسش شد از امیر مؤمنان کدام کس بخیل‌تر است؟ فرمود: آنکه مالی از غیر راه حلال بر گیرد و در جای ناحق بنهد.
امالی طوسی: مانندش را آورده (3) 13- خصال: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) فرمود: خدا وحی کرد بعیسی بن مریم (ع) که به سران بنی اسرائیل بگو بهیچ کدام از خانه‌هایم درنیایند جز با دلهای پاک و دیده‌های ترسان و دستهای پاکیزه و بآنها بگو: بدانید من برای کسی از شماها دعائی مستجاب نکنم و بگردن او مظلمه‌ای از یکی خلقم باشد- الخبر- (4) 14- امالی صدوق: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: ظلم سه گونه است: ظلمی که نیامرزد و آنکه آن را وانهد، اما آنکه خدا نیامرزد شرک بر خداست و اما آنکه خدا عز و جل آمرزد ظلم کسی بر خود است میان او و خدا عز و جل و اما ظلمی که خدا آن را وانهد بده و بستان میان بندگانست و فرمود (ع) آنچه ستمدیده از دین ستمگر ستاند بیشتر است از آنچه ستمگر از دنیای ستمکش ستاند.
(5) خصال: بسندی آن را تا کلمه میان بنده‌ها آورده.
(6) 15- خصال: بسندی تا علی (ع) که میفرمود: ظلم‌کننده و کمکارش و راضی بدان ستم سه شریکند با هم.
(7) 16- قرب الاسناد: بسندی تا امام باقر (ع) فرمود: خدا دشمن دارد پیرمرد نادان و توانگر ستمگر، و فقیر متکبر را.
(8) 17- ثواب الاعمال: بسندش از امام پنجم (ع) که فرمود: ظلم در دنیا ظلمات است در آخرت.

(9) 18- همان: بسندش تا امام ششم (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (14- الفجر) راستی پروردگارت در مرصاد است؟ فرمود: پلی است بر صراط که نگذرد از آن بنده‌ای که مظلمه بگردن دارد.
(10) 19- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: راستی خدا عز و جل میفرماید بعزت و جلالم اجابت نکنم دعاء ستمدیده‌ای که در باره ظلمی بدرگاهم دعا کند که خود مانند آن را کرده و نه دعاء کسی که بر او چنین مظلمه‌ای باشد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 195
(1) 20- همان: بسندش تا امام چهارم (ع) فرمود: ستمدیده از دین ستمگر بگیرد بیش از آنچه او از دنیای ستمدیده برده.
(2) 21- همان: بسندش تا امام پنجم که کسی حقی بظلم از کسی نبرد جز که خدایش بدان مؤاخذه کند در جانش و مالش و اما ظلمی که میان او و خداست عز و جل چون توبه کند خدایش بیامرزد.
(3) 22- همان: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: هر که بکسی ستم کند خدا عز و جل بر او برانگیزد کسی که مانندش باو کند یا بفرزند و نژادش بعد از او نماید.
(4) 23- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که هر که بناحق مال برادرش را بخورد و پس ندهد تکه آتش در قیامت خورده باشد.
(5) 24- همان: بسندش تا علی (ع) فرمود: همانا از قصاص ترسد آنکه خودداری کند از ستم بمردم.
(6) 25- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که راستی خدا عز و جل دشمن دارد توانگر ستمکار را.
(7) 26- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر که بکسی ستم کرد و دسترسی باو ندارد (تا جبران کند) از خدا برایش آمرزش خواهد که کفاره او شود.
(8) 27- همان: بسندش از امام باقر (ع) فرمود: خدا انتقام از ستمکار را با ستمکاری کشد که فرموده (129- الانعام) و همچنین مسلط کنیم ستمکاران را بهمدگر".
(9) 28- محاسن: بسندی تا بامیر مؤمنان (ع) که بمنبر بر آمد و خدا را سپاس کرد و ستود و فرمود: ای مردم راستش گناهان سه باشند و خاموش شد پس از آن فرمود آنها را ذکر نکردم جز که می‌خواستم تفسیرشان کنم جز که حالی بمن دست داد که از سخنم باز داشت آری گناهان سه‌اند: گناه آمرزیدنی و گناه نیامرزیدنی و گناهی که برای گناهکار میان رجاء و خوف است گفته شد یا امیر المؤمنین آنها را برای ما روشن کن فرمود: آری گناه آمرزیدنی آنکه خدا گنهکار را در دنیا کیفر داده و خدا حکیم‌تر و کریمتر است از اینکه بنده خود را دو بار کیفر دهد، و اما گناهی

که آمرزیده نشود ظلم بنده‌ها است بهم، زیرا چون خدا بخلقش توجه کرد قسم اکیدی خورد بخودش و فرمود: بعزت و جلال خود ظلم ظالم از من در نگذرد گرچه یک مشتی بر مشتی باشد یا سائیدنی بکف دستی و یک شاخی به گوسفند شاخ‌دار به بیشاخ گوید و خدا قصاص کند برای بندگان در ظلم بهم تا مظلمه‌ای بر کسی نماند، و آنگاه آنها را پای حساب کشاند اما گناه سوم آنست که خدا آن را بر

بنده‌اش پنهان داشته و توبه از آن را روزی او کرده و او از گناهش ترسان شده و امیدوار به پروردگارش کرده، و ما هم باندازه خودش از او طرفداری کنیم، برایش امید رحمت داریم و از کیفرش گرائیم.
(1) 29- محاسن: بسندی از یونس بن ظبیان که امام ششم (ع) بمن فرمود ای یونس هر که حق مؤمنی را باز دارد خدایش روز قیامت پانصد سال بر دو پایش وادارد تا از عرقش رودها روان گردد و از طرف خدا یکی جار زند اینست ستمگری که حق خدا را باز داشته و چهار روزش توبیخ کنند و پس فرمان بدوزخش دهند.
(2) 30- همان: در روایت مفضل امام ششم (ع) فرمود: هر مؤمنی دیگری را از مالش که باو نیاز دارد باز دارد بخدا که از خوراک بهشت مزه نکند و از شراب سربسته ننوشد.
(3) 31- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: برتر جهاد مؤمن اینکه صبح کند و قصد ظلم بکسی ندارد.
(4) 32- در کتاب غایات مانندش آمده جز که بجای برتر بزرگتر آمده و این را دارد، و هر که صبح کند و قصد ظلم بکسی ندارد آمرزیده شود هر جرمی که کرده.
(5) 33- صحیفه الرضا: بسندی از رسول خدا که بپرهیزید از ستم که دل شما را ویران میکند.
(6) 34- تفسیر عیاشی: از عبد الاعلی مولی آل سام که امام ششم (ع) آغاز کرد و فرمود هر که ستم کند خدا بر او مسلط کند کسی که ستمش کند یا بر فرزند و یا نواده او گوید: در دل گفتم: او ستم میکند و خدا بر فرزند و یا نواده‌اش کسی را برای انتقام مسلط میکند آن حضرت پیش از اینکه سخنی گویم فرمود: خدا فرماید (9- النساء) و باید بترسند کسانی که اگر بجای خود فرزند ناتوانی گزارند که بر آنها نگرانند و بترسند از خدا و درست بگویند.
(7) 35- همان: زراره از امام پنجم و ششم (ع) که پرسیدمشان از قول خدا (205- البقره) و چون رو برگرداند بکوشد در زمین تا آخر آیه (تا نابود کند حرث و نسل را و خدا فساد را دوست ندارد) فرمود: نسل فرزند است و حرث زمین کشت و امام ششم فرمود حرث فرزند است.

(8) 36- همان: از امیر مؤمنان در تفسیر آیه و چون رو برگرداند بکوشد در زمین تا تباهی کند در آن و نابود کند حرث و نسل را بظلمش و بدرفتاریش و خدا دوست ندارد تباهی را.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 197
(1) 37- همان: از امام باقر (ع)، فرمود کین نکشد خدا از ستمگر جز با ستمگر و اینست که خدا فرموده: (129- الانعام) و چنین برگماریم ستمگران را بهم بسزای آنچه بدست می‌آورند.
(2) 38- تفسیر امام: در تفسیر قول خدای تعالی (24- البقره) و بپرهیزید از دوزخی که دمگیره‌اش مردم است و سنگ علی بن ابی طالب (ع) فرمود: ای شیعه ما بترسید از خدا و حذر کنید که هیزم آن آتش باشید و گرچه بخدا کافر نباشید و از آن مانند ستم به برادر مؤمنتان دوری کنید و نباشد مؤمنی که برادر همعقیده خود که دوستدار ما است ستم کند جز که غل و زنجیرهایش در آن دوزخ را خدا گران سازد، و جز شفاعت ما او را رها نکند و ما از او شفاعت نکنیم بدرگاه خدای تعالی جز پس وساطت ما نزد آن برادر مؤمنش و اگر گذشت کرد او را شفاعت کنیم و گر نه ماندنش در دوزخ بدرازا کشد.
(3) 39- همان: در قول خدا (آیه 84- البقره) و چون که پیمان گرفتیم که خون خود نریزید و یک دیگر را از خانه خود بیرون نکنید و شما هم پذیرفتید و گواه شدید 85 سپس شماها ای حاضران و خود را کشتید و همدگر را از خانه‌هاتان بیرون کردید که بناروا و گناه بر آنها چیره‌گی کردید و اگر آنها را با سیری نزد شما آوردندی آنها را فدیه از ایشان دادید و آزادشان کردید با اینکه بیرون کردنشان بر شما حرام بود آیا بپاره‌ای از کتاب خود ایمان دارید و بپاره‌ای ندارید، سزای هر که از شما چنین میکند چه باشد جز رسوائی در دنیا و روز قیامت هم برگردانده شوند بعذابی دردناک- 86 آنانی که میخرند زندگی دنیا را بآخرت و سبک نشود عذابشان و یاری نشوند امام (ع) فرمود: و چون گرفتیم پیمان شما را یعنی یاد آورید ای زادگان اسرائیل آنگاه پیمان شما را از پدرانتان گرفتیم و پیمان هر که خبر باو رسد از آیندگان شما که از آنها باشید بر اینکه هم را نکشید و از خانه بیرون نکنید و شما هم باین پیمان اعتراف کردید مانند گذشتگان شما و آن را پذیرفتید مانند آنان و شما گواه آینده بر گذشتگان خود و بر خود و از آن پس ای گروه یهود همدگر را میکشید و از خانه‌هاتان بیرون میکنید گروهی را از روی خشم و قهر.
بر آنها زور مگوئید بر آنها که از خانه‌هاشان بیرون میکنید و در تجاوز با هم کمک کنید و همدست شوید و اگر هم آنها که از خانه بیرونشان کردید با سیری و قصد کشت آنها دارید اگر باز گردند با سیری نزد شما آورده شوند که دشمن مشترک شما آنها را اسیر کرده باشد با مال خود عوض دهید و

آنها را آزاد کنید با اینکه اخراج آنها بشما حرام بوده لفظ اخراج را باز گفت تا تو هم نشود که عوض دادن حرام است، سپس فرمود: آیا بپاره‌ای از کتاب

ایمان دارید و آن وجوب عوض دادن برای آزادی آنها است (1) و بپاره‌ای ایمان ندارید که حرمت کشتن و بیرون کردن آنها است و فرمود چون در کتاب کشتن نفوس و راندن آنها از خانمان واجب مانند عوض دادن برای آزادی آنان چرا یکی را فرمان برید و دیگری را نافرمان.
گویا برخی کافرید و برخی مؤمن سزای آنکه چنین کند چیست ای گروه یهود جز رسوائی در دنیا که باید بخواری جزیه دهد و روز قیامت بسخت‌تر عذاب برگردد باندازه تفاوت گناه و خدا بیخبر نیست از آنچه می‌کنند این یهود سپس وصف آنها کرد و فرمود" آنانند که خریدند زندگی دنیا را بآخرت" خوش کردند بدنیا و کالای آن بجای نعمت بهشت که بطاعت مستحق شوند" و عذابشان سبک نشود و یاری نشوند" به برداشتن عذاب (2) 40- قول خدا عز و جل (24- البقره) مردمی باشند که گفتارشان خوشت آید در این دنیا- تا فرماید: و البته چه بد بستریست" امام (ع) فرمود: چون خدا عز و جل در آیه پیش بتقوی در نهان و عیان فرمان داد بمحمد خبر داد که مردم کسی باشد که آن را اظهار کند و در دل خلافش را دارد و دل بگناهان دارد و فرموده ای محمد از مردم است کسی که خوشت آید گفتارش در دنیا، باظهار دین و مسلمانی و آن را با ورع و احسان بحضورت نماید" و خدا را گواه گیرد بدان چه در دل دارد" و سوگند خورد باینکه مؤمن پاک است و کردارش گواه گفتار اوست و چون از نزد تو برگردد" سعی کند برای فساد در زمین و نافرمانی کافرانه کند که مخالف اظهار او است، و ستمی که خلاف تعهد او است در حضورت" و نابود کند حرث را" باینکه بسوزاندش یا تباهش کند و هم نسل را باینکه جانداران را بکشد تا نسل آنها برافتد" و خدا دوست ندارد فساد را" بدان راضی نیست و بی‌کیفرش نگذارد.
" و چون باو گفته شود از خدا بترس" یعنی آنکه از قولش خوشت آید و کار بدت روانه" چیرگی بر گناهش درگیرد" آنچه در دل دارد و بدی بر بدی فزاید و ستمی بر ستمش فزون کند و دوزخش بس است" سزای بدکرداری او و عذابش باشد" و چه بد بستریست که در آن جاوید است.
امام چهارم (ع) فرمود: خدای تعالی نکوهیده این ستمگر متجاوز از مخالفان را که در دل دارد خلاف آنچه گوید، و بدی به مؤمنان را در نهاد دارد، از بندگان خدا از خدا بترسید و از گناهان پرهیز کنید که اصرار گنهکار او را بخذلان کشد که بخروج از ولایت محمد و آلش کشاند و ورود در دوستی دشمنانشان و هر که اصرار ورزد و خذلانش او را به

بدبختی بدتر کشاند که جدائی از ولایت بزرگتر خردمندانست او از زیانکارتر زیانکاران است.
(1) گفتند: یا ابن رسول الله گناهانی که بخذلان بزرگ کشند کدامند؟ فرمود: ظلم به برادرانتان که هم قول شمایند در تفضیل علی و امامتش و امامت فرزندان برگزیده‌اش و یاری شماها بر دشمنانشان، و فریب بخورید از اینکه خدا در برابر شما بردبار است و بشما مهلت دراز دهد تا چون کسانی باشید که خدای تعالی فرماید (16- الحشر) بمانند شیطان که بآدمی گوید: کافر شو و چون کافر شود گوید: راستی من از تو بیزارم چون که از پروردگار جهانیان می‌ترسم این مردی در بنی اسرائیل پیش از شما که زهد و عبادت می‌فروخت، و باو گفته شد زهد برتر ظلم به برادرانت باشد که عقیده دارند بمحمد و علی (ع) و پاکان از خاندانشان و هم اینکه اشرف عبادات خدمت تو است به برادران مؤمنت که با تو موافقند در تفضیل سادات خلق محمد مصطفی و علی مرتضی و برگزیدگان برای سیاست مردم، و آن مرد بزهد خود شناخته شد و برادران مؤمنش نزد او می‌سپردند و او مدعی می‌شد که دزدی است و آن را بالا میکشید، و اگر دعوی او زمینه نداشت آن امانت را منکر میشد و می‌برد و پیوسته چنین بود و تهمتی باو پذیرفته نبود و همه باو خوشبین بودند و قسمهای دروغ او را باور میداشتند تا خدا او را بخود وانهاد و کنیزی زیباتر مردم که دیوانه شده بود نزدش سپردند تا باو دعائی بخواند و بهبود شود یا با داروئی او را درمان کند و خذلان الهی او را واداشت که در شدت دیوانگی آن دختر او را وطی کرد و آبستنش کرد و چون نزدیک زائیدنش رسید شیطان او را وسوسه کرد که میزاید و فهمیده شود که با او زنا کرده و او را میکشند او را بکش زیر جانمازت خاک کن و او را کشت و خاک کرد و صاحبان آن دختر او را خواستند؟ گفت: از دیوانگی مرد و او را متهم کردند و زیر جانمازش را کندند و کشته او را آبستن نزدیک‌زا یافتند و باین گناهش پیوست دعواهای مردم بسیاری که امانت آنان را انکار کرده بود و تهمتش بالا گرفت و بر او تنگ گرفتند، اعتراف کرد که با او زنا کرده و او را کشته پس پشت و شکم او را پر از تازیانه کردند و بر درختی بدارش زدند.
و یک شیطان صفتی آمد و باو گفت: عبادت معبودش و دوستی تو با دوستانت که محمد و علی و آلشان باشد و پنداشتی که در گرفتاریها یار تواند، و در سختیها کمک کار سودی برایت نداشتند، و آرزوهایت بر باد رفت احادیث آنها برای تو و فرمانبری تو برای آنها بزرگتر گول بود، و بیهوده‌ترین بیهوده منم آن امام تو که باو دعوت میکردی و صاحب الامری که باو رهنمائی داشتی ولی پیش از این از راه فریب به دیگر پیوستی، و اگر خواهی

تو را از اینان خلاص کنم و ببلاد خود برم (1) و آنجا سرور و آقایت کنم با این هراسی که داری بمن سجده کن و اعتراف کن که منم نجات بخش تو تا تو را رها کنم و بدبختی و خذلان به او چیره شد و باو سجده کرد و گفت: مرا رها کن و در جوابش گفت: راستی که من از تو بیزارم راستش من از پروردگار جهانیان می‌ترسم و شروع کرد بمسخره کردن و طعنه باو و آن را زده حیران شد و پریشان عقیده و با بدتر انجامی مرد و آن بود که باین خذلانش کشاند.
(2) 41- جامع الاخبار: رسول خدا (ص) فرمود: هر که ظلم کرد بکسی و از دسترس او به در رفت برایش آمرزش خواهد که کفاره او گردد، (3) و امام صادق (ع) فرمود: خدا کین نکشد از ظالم جز با ظالم و اینست تفسیر قول خدای تعالی (129- الانعام) و چنین بگماریم ظالمان را بهم بسزای آنچه بدست می‌آوردند، (4) و از ابن عباس است که خدا عز و جل وحی کرد بداود (ع) که بظالمان بگو: مرا یاد نکنید که بر من حق است یاد کنم هر که را یادم کند و راستی یادش از آنها لعن من است بر آنها.
(5) 42- اختصاص: سؤال شد از امیر مؤمنان (ع) کدام گناه زودتر کیفر شود؟ فرمود:
هر که ستم کند بکسی که جز خدا یاوری ندارد و نعمت را به تقصیر عوض دهد، و دست‌درازی کند به فقر بینوا.
(6) 43- همان: تا رسول خدا (ص) (حدیث صدر شماره 41).
(7) 44- کتاب صفات الشیعه صدوق: بسندی از امام ششم (ع) فرمود: همین یاری خدا برای مؤمن بس که بیند دشمنش خدا را نافرمانی میکند.
(8) 45- حسین بن سعید: بسندی تا امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) در خطبه‌اش میفرمود دشنام بمؤمن فسق است و جنگ با او کفر و غیبت او گناه و نافرمانی خدا و حرمت مال او چون حرمت خون او است.
(9) 46- نوادر راوندی: بسندی تا رسول خدا (ص) فرمود: برتر جهاد از کسی که صبح کند و قصد ستم بر احدی ندارد.
(10) 47- دعوات راوندی: پیغمبر (ص) فرمود: بشما خبر ندهم از خوبان شما؟ گفتند چرا یا رسول الله فرمود: آنان ناتوانهای ستمدیده‌اند، (11) و امیر مؤمنان فرمود: هر که ستمت کند سودت داده و بخود زیان زده.
(12) 48- نهج البلاغه: امیر مؤمنان (ع) فرمود: آنکه آغاز ستم کند فردا دست خود گزد.
(13) و فرمود (ع): چه بد توشه‌ایست برای معاد تجاوز بعباد، (14) و فرمود (ع) روز حق گرفتن

ستمدیده از ستمگر سخت‌تر است از روز ستمگر بر ستمدیده، (1) و

فرمود: پیروز نیست آنکه با گناه پیروز شد، و آنکه بکار بد غالب شده شکست خورده (2) و فرمود: (ع) روز اجراء عدالت بر ستمگر سخت‌تر است از روز جور بر ستمکش.
(3) فرمود: نشانه‌های ستمگر سه تا است: بر بالا دستش بنافرمانی ستم کند و بزیر دستش به چیرگی، و همکار ظالم است (4) فرمود: چون نیکی را دیدید بدان کمک کنید، و چون بدی دیدید از گردش دور شوید که رسول خدا (ص) همیشه میفرمود ای آدمیزاده کار خوب کن و بدی را وانه در این صورت بخشش کنی و میانه‌رو، آگاه که سه گونه ستم است: ستم نابخشودنی و ستم قابل پی‌گیری، و ستم آمرزیده و بی‌پیگیری، اما ظلم نیامرزیدنی شرک بخداست، خدا سبحانه فرموده (آیه 116- النساء) راستی که خدا نیامرزد شرک باو را و اما ستمی که آمرزیده شود ظلم بر خود است در برخی پیشامدها و اما ستمی که پی‌گیری شود ستم مردم است بهم، بازخواست در آنجا سخت است، زخم با کارد و تازیانه زدن نیست ولی چنانست که اینها در برابرش کوچک است، (5) و در وصیتش بفرزندش حسن فرمود: ستم ناتوان هرزه‌ترین ظلم است.
(6) 49- کنز کراچکی: عبد الله بن سنان از امام صادق (ع) روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود: خدا بیکی از پیغمبرانش وحی کرد: آدمیزاده در حال خشمت مرا یاد کن تا در خشم خودم تو را یاد کنم، و تو را در میان دیگران نابود نکنم، و چون ستمی بتو شد بپسند کین کشی مرا برایت زیرا آن بهتر است از کین کشی خودت و بدان که خوی خوش آب کند بدی را چنانی که خورشید یخ را، و خوی بد تباه کند کار خوب را چنانی که سرکه عسل را، (7) و روایت است که در تورات نوشته هر که ستم کند خانه‌اش را ویران کند (8) و رسول خدا (ص) فرموده: راستی خدا به ستمکار مهلت دهد تا گوید: مرا رها کرده سپس او را یکباره دستگیر کند، (9) فرمود: خدا خود را بنابود کردن ظالمان ستوده که فرموده (45- الانعام) پس برید دنبال مردم ستمکار و سپاس از آن پروردگار جهانیان.
(10) امیر مؤمنان (ع) فرمود: ظلم ظالم بر تو گران نیاید که همانا میکوشد در زیان بر خود و سود بتو، و سزای کسی که شادت کند بد کردن باو نباشد، و هر که تیغ ستم کشد بدان کشته شود، و هر که برای برادرش چاهی کند در آن افتد و هر که آبروی برادرش برد آبرویش ریزد در خانه او، چه بد توشه‌ایست برای معاد ستم بر عباد.
(11) و فرمود: نزد ستم کردن یاد کن عدل خدا را در باره خودت، و نزد توانائی قدرت خدا را بر خود.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 202
(1) 50- اعلام الدین: پیغمبر (ص) فرمود: ظالم را مهلت دهد تا گوید: مرا رها کرده سپس بسختی او را گیرد راستی خدا خود را در ریشه‌کن کردن

ستمکاران خود را ستوده که فرموده: پس بریده شد دنبال ستمکار و سپاس از آن پروردگار جهانیانست.
(2) 51- کتاب الامامه و التبصره: بسندی تا رسول خدا (ص) فرمود: ستمکاری پشیمانی است.
(3) 52- کافی: بسندش تا امام پنجم (ع) فرمود: ظلم سه گونه است: ظلمی که خدایش آمرزد، و ظلمی که نیامرزد، ظلمی که آن را واننهد، ظلمی که نیامرزدش شرک است و آنکه آمرزدش ظلم بر خود است میان خود و خدا و آنکه واش ننهد بدهکاری میان بنده‌ها است بهمدگر.
(4) بیان: ظلم کار بیجاست و ظلم مشرک گرفتن دیگریست بجای خدا و عبادت بیجاست و ظلم گنهکار نافرمانی بجای طاعت است و شرک اخلال بهمه عقائد ایمانی است و مقصود اینست که بی‌توبه آمرزیدنیست چنانچه خدا فرموده (48- النساء) راستی خدا نیامرزد که باو شرک آورند و آمرزد مگر از آن را برای هر که خواهد، و اما ظلمی که ممکن است بی‌توبه آمرزد چنانچه فرموده برای هر که خواهد، و اما ظلمی که واش ننهد بی‌مکافات در دنیا و یا در هر دو جهان چون حق خدا نیست یا آنکه بی‌عوض برای مظلوم رهاش نکند یا بی‌انتقام برای مظلوم برای انتقام از ظالم بی‌عوض دادن بمظلوم و مخالف اخباری نباشد که چون خدا خواهد حق الناس کسی را آمرزد بمظلوم عوض دهد تا راضی شود.
(5) 53- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (آیه 14- الفجر) راستی که پروردگارت در مرصاد است" فرمود: پلی است بر صراط که گذر نکند از آن بنده‌ای که مظلمه‌ای بگردن دارد.
(6) بیان: بقول مجمع البیان مرصاد دیدگان سر راه است که همه جا را بیند و خدا هم همه گفتار و کردار بنده‌ها را بیند و داند و گویا در کمینگاه است، و بنقل از علی (ع) معنایش اینست که پروردگارت تواند همه گنهکاران را سزا دهد و بقول امام صادق (ع) مرصاد پلی است بر صراط که بنده بدهکار بنده‌ای از آن نگذرد، عطا گفته: یعنی سزا بیند هر کس و انتقام ستمدیده از ستمگر گرفته شود.
و بروایت از ابن عباس در تفسیر آیه بر پل روی دوزخ هفت ایستگاه است: در یکمی از بنده شهادت بیگانگی خدا پرسند و اگر درست آورد بدومی رود و از نمازش پرسند و اگر درست آورد بسومی رود و از زکاتش پرسند و اگرش درست آورد بچهارمی رود و از روزه‌اش

پرسند (1) و اگرش درست آورد به پنجمی رود و از حجش پرسند و اگرش درست آورد به ششمی رود اگرش درست آورد بهفتمی رود از بدهکاریش پرسند و اگر از آن بدر آید چه خوب و اگر نه گویند وارسید اگر کارهای مستحب دارد با آنها بکمال اعمالش رسانید و چون فارغ گردد به بهشت

روانه شود ...
(2) 54- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که هر که صبح کند و قصد ستم بر کسی ندارد خدا گناه آن روزش بیامرزد تا خونی نریخته و یا مال یتیم را بحرامی نخورده.
(3) بیان: یعنی بی قصد ستم وارد صبح شود بدین حال و ظاهرا با تصمیم بستم نکردن و منافات ندارد که در آن روز ستم کند ولی مخالفت دارد با آیات و اخبار بسیاری که دلالت دارند بمؤاخذه بر حقوق مردم که برخی از آنها گذشت و تخصیص آنها بمانند این خبر مشکل است و گرچه گفتند: خدا بمظلوم عوض میدهد و خبر چند توجیه دارد: 1- این دو ظلم بعنوان نمونه بدنی و مالی ذکر شدند و مقصود اینست که قصد هیچ ظلمی نداشته باشد تا گناهان دیگرش در آن روز آمرزیده باشد چنانچه ظاهر خبر آینده است.
2- اینکه مقصود ترک همه گناهان کبیره باشد و در این صورت گناهان صغیره آمرزیده شود.
3- مقصود این باشد که در آن روز قصد ظلم نکند و مرتکب آن هم نشود و خدا حق الله را باو بخشد بشرط اینکه پیش از آن هم خونریزی و مال یتیم خوری نداشته باشد بی‌توبه از آنها ...
و اینکه فرمود این دو را بحرامی نکرده باشد برای اینکه می‌شود حلال باشند چو کشتن برای قصاص یا در جنگ با حربی و مهاجم و یا برای سرپرستی یتیم.
(4) 55- کافی: بسندش از مولی آل سام که امام ششم (ع) بی‌پرسش فرمود: هر که ستم کند خدا باو ستمگری مسلط کند یا باز مانده او یا به بازمانده بازمانده‌اش گوید گفتم: او ظالم گمارد؟ فرمود: خدا عز و جل میفرماید: (9- النساء) و باید بترسند آنان که بسا نژادی بجا نهند که ناتوانند و بر آنها نگرانند و از خدا بترسند و گفتار درست گویند: (5) بیان: چون راوی آن را مخالف عدالت فهمید امام بوقوع آن در باره مورد آیه ایتام جوابش داد یا برای فهماندن او این آیه را خواند و با دلیل انی استبعادش برد.
(و بعد از نقل تفسیر آیه از بیضاوی گوید) طبرسی هم در وجه دوم تفسیر آیه گفته:
فرمان به سرپرست مال یتیم است که امانت داری کند و آن را حفظ کند چنان که اگر بترسد بر

بازماندگان خود که ناتوان باشند که با آنها رفتار شود، از قول ابن عباس، (1) و بدین معنی است روایت امام هفتم (ع) که فرمود: خدا در مال یتیم بدو عقوبت تهدید کرده یکی در دنیا که فرموده باید بترسند کسانی که- تا آخر آیه- یعنی بترسد که با نژادش چنان شود که با آن یتیمان کرده.

گویم: دفع توهم ظلم در این مورد باینست که می‌شود عقوبت غیر ظالم لطف بدیگران باشد با عوض دادن چند برابر باو که چون بیند بدان شاد شود مانند درد درمان در کودکان و می‌شود روش خدا باشد که هر که بکسی ستم کند یا مال یتیم را بخورد فرزندش را به آن گرفتار کند تا عبرت باشد برای هر که آن را بیند یا از راستگوئی شنود و از ستم بر یتیم و دیگران خود را باز دارد و خدا بدان فرزندان چند برابر آنچه بدانها رسیده یا مالی که از آنها رفته در آخرت عوض دهد بلکه می‌شود برای خودشان هم عبرت باشد و سبب خوب شدن و خودداریشان از گناهها گردد زیرا ما میدانیم اگر زاده ظالمان در نعمت پدران بمانند سرکش و تجاوزکار و هلاک شوند بمانند پدرانشان پس صلاح خودشانهم در همین است، و در اینجا ظلم بکسی نشود، در باره‌اش پیش از این سخنی از ما گذشته.
(2) 56- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که فرمود: خدا انتقام نگیرد از ظالم جز به ظالم و اینست تفسیر قول خدا عز و جل و چنین بگماریم ظالمان را بیکدیگر".
(3) بیان: و چنین بگماریم" پیش از آن فرماید (128- الانعام) و روزی که محشور کند همه را ای گروه جن البته که بر بدست آوردید از آدمیان، و دوستان آدمی آنها گویند پروردگارا از هم بهره بردیم و باجل مقرر رسیدیم گوید دوزخ جایگاه شما است جاوید باشید در آن جز آنچه خدا خواهد راستی پروردگارت حکیم و پرداناست 129 و چنین گماردیم ستمکاران را بهم".
طبرسی ره گفته: یعنی چنانی که آنها را وانهادیم برای هم که آزمون شوند سزای بر کارهاشان درست آید گماردیم ستمکاران را بهم که کار هم را سرپرستی کنند برای استحقاق کیفر.
و بقولی یعنی چنانچه گماردیم ظالمین جن و انس بهم در قیامت و از آنها بیزاری کردیم همچنین بگماریم ظالمان را بیکدیگر در روز قیامت، و پیروان را به رهبران و این هم و به پیروان بگوئیم برهبران خود بگوئید تا شما را از عذاب نجات دهند، از قول جبائی و دیگری گفته: چون خدا ستیزه میان جن و انس را در آخرت حکایت کرد فرمود: همچنین آنان را در دوزخ گرد کردیم و سرپرست هم کردیم و این عمل سزای کردار آنها است، و ابن

عباس گفته: (1) چون خدا از مردمی خشنود باشد خوبهای آنها را سرپرستشان کند و چون خشمگین باشد بمردمی بدهاشان را سرپرستشان کند بسزای کردارشان که گناه است و کردار زشت و اینست معنی قول خدا (11- الرعد) راستش خدا دگرگون نکند هر چه را مردمی دارند تا دگرگون کنند آنچه را در خود دارند و بدان ماند آنچه کلبی از مالک بن دینار آورده که در یک کتاب حکمتی خواندم که خدای تعالی میفرماید: راستی

منم خدا شاه شاهان دارنده دل شاهان هر که فرمانم برد دلش را بر آنها مهربان کنم و هر که نافرمانم شود آن را بدانها نقمت سازم خود را ببدگوئی شاهان اندرز نکنید ولی بدرگاه خدا توبه کنید تا آن را بشما مهربان سازم.
و بقولی: معنی"
نولی بعضهم بعضا
" اینست که آنها را بهم وانهیم و آنچه گزینند یاریشان نکنیم و بقولی معناش اینست که آنها را در دوزخ بدنبال هم کشانیم.
من گویم: آنچه آن حضرت فرموده با کلام ابن عباس و کلبی موافق‌تر و مطابق ظاهر آیه است.
(2) 57- کافی: بسندش تا ابی بصیر که دو مرد آمدند نزد امام ششم در باره مدارا و معامله میان خود و چون گفته هر دو را شنید فرمود: کسی بخوبی پیروز نشده از آنکه به مظلومی پیروز شود چون که مظلوم از دین ظالم بیشتر بگیرد از آنچه ظالم از مال مظلوم میبرد.
سپس فرمود: هر که با مردم بد کند بدی که باو شو منکر نشود آگاه که آدمیزاده همان درود که بکارد، کسی از تلخ شیرین ندرود و نه از شیرین تلخ و هر دو مرد پیش از آنکه برخیزند با هم سازش کردند.
(3) بیان: مدارا کشمکش است بقول قاموس- تا گوید: کسی بخوبی پیروز نشده" بنظر چند وجه دارد: 1- کسی بخیری پیروز نشده که از پیروزی بمظلومی بهتر باشد که پیروزی به ثواب آخرتست.
2- کسی بخیر دست نیافته برای ستم بدیگری.
3- کسی پیروز نشده بخیر کسی که بستم پیروز نشده و این سست است.
4- کسی پیروز نشود بخیر آنکه پیروز شده بستم- تا تائید کند (همان وجه یکم را که در ترجمه آمده) بروایت امیر مؤمنان (ع) که (در شماره 49 ضمن روایت کنز گذشت) ...
(4) 58- کافی: بسندی از شیخ نخع که بامام پنجم (ع) گفتم: من از دوران حجاج تا

امروز والی بودم، آیا توبه دارم؟ گوید: سکوت کرد و بازش گفتم: فرمود: نه تا به هر حق‌داری حقش را بدهی.
(1) بیان: نخع قبیله مالک اشتر است از یمن، تا حقش را بدهی، یعنی با شناخت او و امکان رساند بدو و گر نه بصدقه از طرف او که بجای رساندنست باو بنا بقول مشهور مکر گفته شود که مستحق‌گیر هم خودش حق‌دار است، و شاید چون حضرت میدانسته که- قولش عمل نمیکند راه چاره را باو نیاموخته و خدا داند.
(2) 59- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که ستمی سخت‌تر از آن نیست

که طلبکارش جز خدا یاوری ندارد.
(3) بیان: جز خدا یاری نتواند داشت و بآخرت میکشد یا بخدا واگذارد و خود اقدامی نکند و معنی یکم روشنتر است (و روایتی موافق هر یک از دو معنا آورده که در ضمن روایات باب هستند).
(4) 60- کافی: بسندش تا امیر المؤمنین (ع) فرمود هر که از قصاص ترسد بازگیرد از ستم بر مردم.
(5) بیان: بقولی مقصود قصاص در دنیا است و پوشیده نماند که بدین معنا حدیث کم فائده است بلکه مقصود قصاص در آخرت و سزای اعمال است که سبب ترک ستم از مردم شود و بکسی ستم نشود، و تنبیه بر اینست که ستمگر ایمان و یقینی بروز حساب ندارد و در مرز شرک بخدا و کفر بآورده رسولان او است، و بسا مقصود همان قصاص در دنیا باشد با اشاره بسزای آخرت و بدین معنی تاکید از آن فهم شود.
(6) 61- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که هر که صبح کند و قصد ستم بکسی ندارد خدایش هر چه جرم کند بیامرزد.
(7) 62- (کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که هر که ستمی کند بدان گرفتار شود در خودش یا مالش یا فرزندش).
(8) 63- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که بپرهیزید از ستم که ظلمات روز قیامت است.
(9) بیان: مقصود از ظلمت یا حقیقی است که گفته‌اند: نمودهای درونی که بهره‌های اعمال سعادت آور یا شقاوت اثرند نور و یا ظلمتی باشند همراه نفس که در قیامت مؤید شوند که چه جای بروز اسرار و پدیداری نهانها است، و باندازه ظلم ظالم پرده‌های تاریکی او را فرا گیرد آنگاه که نور مؤمنان پیش روی و سمتشان روانست یا مقصود سختیها

و هراسها است چنانچه در تفسیر قول خدا (63- سوره الانعام) بگو کی رها کند شما را از ظلمات خشکی و دریا" گفته شده.
(1) 64- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: کسی نباشد که ستمی کند جز خدایش بدان در جان یا مالش بگیرد مگر ستم میان خودش و خدا که چون توبه کند او را بیامرزد.
(2) بیان: در این روایت فرزند را نیاورده با اینکه گذشت و باز هم بیاید ...
(3) 65- کافی: بسندش تا امام ششم (ع)، فرمود: خدا عز و جل وحی کرد در کشور پادشاه جباری بیکی از پیغمبرانش که برو نزد این جبار و باو بگو: من تو را بکار نگرفتم برای خونریزی و مال اندوزی بلکه همانا برای اینکه ناله ستمدیده‌ها را از درگاهم بیندازی که ظلمی که بآنها شد وانهم و اگر چه کافرند.
(4) بیان: دلالت دارد که تسلط جبار هم بتقدیر خدا تعالی است که بآنها

امکان داده و سببش را آماده کرده و این ناجور نیست با اینکه کیفر کارهاشان را بینند زیرا بر آنها مجبور نیستند با اینکه از اخبار بر آید در زمان باستان پادشاهی بحق هم از آن جز پیغمبران بوده و هم اوصیاء ولی آنها فرمان داشتند فرمان پیغمبران را ببرند ...
(5) 66- کافی: بسندش تا امام صادق (ع) که میفرمود: هر که بستم مال برادرش را خورده و یا بر نگردانده در روز قیامت گویا پاره‌ای آتش خورده.
(6) بیان: مقصود برادر مسلمانست یا مؤمن یا برادر دوست و هر چه باشد مخالفش این حکم را ندارد و گرچه حرام باشد و گرچه خوردن مال دوست در برخی موارد حلال است که خدا فرموده (62- النور) یا خانه دوست شما در شمار خانه‌ها که خوردن در آنها بی‌اذن صاحبشان حلال است و خوردن تیکه آتش بمعنی اینست که در گلویش افکنند یا کنایه از رفتن بدوزخ است.
(7) 67- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: ستم‌کننده و کمک کن بدان و راضی بدان هر سه شریکند.
(8) بیان: ظاهرش ستم بدیگرانست و بسا ستم بر خود را هم فرا گیرد و کمک کن یعنی کمک در همان ظلم و بسا کمک در کار دیگر او را هم فرا گیرد و راضی بدان جز خود ستمدیده و بقولی او را هم فرا گیرد و تایید شده بقول خدا تعالی (113- سوره هود) اعتماد نکنید بکسانی که ستم کردند تا آتش گیرید" در کشاف گفته: نهی شامل هواخواهی و دلدادن بدانها و رفاقت و همنشینی و دیدار و سازش و رضا بکار آنان و بلکه هم جست شدن با آنها هم می‌شود و هم چشم داشت بشکوفائی زندگیشان و نام بردنشان با تعظیم. و در خبر مناهی پیغمبر (ص) در فقیه و جز آن آمده که آن حضرت (ص) فرموده: هر که سلطان ناحقی را مدح کند یا برایش تواضع و کوچکی کند بطمع در آنچه دارد جفت او باشد در دوزخ، و فرموده (ص) هر کس جورکن بجوری رهنما شود همنشین قارونست در

دوزخ.
(1) 68- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود هر که معذور دارد ظالمی را از ظلمش خدا ستمگری را بر او مسلط کند، و اگر دعا کند برایش اجابت نکند و ظلمی هم که بیند خدایش بدان ثوابی ندهد.
(2) بیان: دعایش را اجابت نکند برای رفع ستم او زیرا معذور داشتنش او را بستم واداشته و سزاوار اجابت نیست و یا اینکه چون او را در ستم بر دیگران معذور داشته در ستم بر خود هم باید معذور دارد و ثوابی ندارد یا سزایش همین است و گفته شد که این منافات ندارد با انتقام از ظالمش ...
(3) 69- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) میفرمود: راستش بنده‌ای ستم

بیند و پیوسته نفرین کند تا ستمکار شود.
(4) بیان: چنانچه ستم اندکی باو کند یا مال اندکی از او ستاند و او نفرینش کند که بمیرد یا کشته شود یا نابود شود یا کور و زمین‌گیر شود و مانند آن یا نفرین را بکشاند دیگری که ظلمی نکرده چون بر افتادن نژاد و مرگ فرزند و دوست و بر افتادن تیره و تبار و مانند آن و در این نفرینها ستمکار شود.
دوم اینکه در دعاء اکتفاء بهمان رفع ضرر خود نکند بلکه بلاء برای برادر مؤمن خود که بر او ظلم کرده بخواهد و خدا بدان راضی نیست و در این نفرین بر خود ستم کرده و بلکه به برادرش هم زیرا لازم برادری دینی دعاء بخیر او و رفع ضرر خود از او است چنانچه امام چهارم (ع) در دعاء رفع دشمن فرموده، و آنچه نفرین به کشت و مرگ و ریشه‌کن شدن آمده ظاهرا بر مخالفانست و دشمنان دین برای اینکه دشمنان ائمه (ع) به ناچار کفار بودند چنانچه بدان اشاره دارد قول خدای تعالی (11- یونس) و اگر خدا شتاب کند بر بد کردن بمردم چنانی که شتاب دارند برای خوبی مرگشان میرسید و میمردند" و از آن حضرت بیاید که چون فرشته‌ها شنوند مؤمن بد برادرش گوید و او را نفرین کند باو گویند تو چه بد برادری هستی خودداری کن ای پوشیده گناه و نهفته عیب خود را واپای و خدا را سپاس کن که تو را پوشیده، و بدان که خدا عز و جل داناتر است به بنده‌اش از تو.
3- بسیار نفرین کند و خدا صلاحش در اجابت نداند و آن را پس اندازد و او از رحمت خدا نومید گردد ظالم بر خود شود و این بعید است.
4- اصرار کند بر دعاء تا اجابت شود و بظالمش مسلط گردد و باو ستم کند و بر عکس گردد با اینکه وضع پیشش بهتر از این بود.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 209
(1) 5- مقصود این باشد که پر بستمکاران نفرین نکنید که بسا خود ستمکار شوید و در باره خودتان هم اجابت شود.
6 مقصود دعا بخیر ظالم است که رضا بظلم اوست چنانچه از پیغمبر (ص) روایت است که هر که برای بقای ظالم دعا کند خواسته که خدا در روی زمین نافرمانی شود، گویم این بعیدتر توجیه‌ها است.
(2)

(3) 1- دعوات راوندی: از پیغمبر (ص) که فرمود: چون وارد شوی بر بارگاه شاه ستمکار چشمت که باو افتاد سه بار سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخوان و انگشت دست چپ را بند و باز نکن تا بیرون شوی از آن مجلس.
(4)

باب هشتاد و یکم در باره احوال ملوک و امراء، و کدخدایان، و سرپرستان و رؤسا و میزان عدالت و ستم آنها

(5) 1- آل عمران (آیه 26) بگو بارخدایا دارای پادشاهی میدهی پادشاهی بهر که خواهی و میگیری پادشاهی از هر که خواهی عزیز کنی هر که خواهی و خوار کنی هر که خواهی راستی تو بر هر چیز توانائی 140 (6) و این است روزگاران که بچرخانیمش میان مردمان.
(7) 2- یوسف: (آیه 56) و چنین تمکن دادیم یوسف را در زمین جای گیرد از آن هر جا خواهد برسانیم رحمت خود را بهر که خواهیم و ضایع نسازیم مزد نیکوکاران را 57 و البته ثواب آخرت بهتر است برای کسانی که گرویدند و بودند پرهیزکار.
(8) 3- اسری (آیه 5) و چون نوبت یکمی آن دو رسید برانگیختیم بر شما بندگانی از خود سخت نبرد و خلیدند درون خان ه‌ها و وعده‌ای بود انجام شده 6- سپس نوبت هجوم شما بر آنها را برگرداندیم و شما را کمک کردیم باموال و فرزندان و نمودیم شما را شمار بیشتری.
(9) 4- الکهف: (آیه 83) و از تو پرسند حال ذی القرنین را بگو البته بخوانم بر آنان از او یادگاری 84- ما تمکن دادیم برایش در زمین و از هر چیز وسیله باو دادیم- تا فرماید- گفتیم باو ای ذی القرنین یا آنها را شکنجه کنی یا روش خوبی در آنها بکار بری 87- گفت: اما کسی که ستم کند او را شکنجه کنیم سپس به پروردگارش برگردد و او را شکنجه

ناشناخته کند 88- و اما آنکه گرود و کار خوب کند پاداشی نیک دارد و باو کاری آسان فرمان دهیم.
(1) 5- النمل: (آیه 34) گفت: راستی چون شاهان بیک آبادی در آیند تباهش کنند و عزیزانش را خوار کنند و چنین است کردارشان.
(2) 6 محمد: (آیه 22) آیا امید رود که اگر پشت دهید تباهی کنید در زمین و از خویشانتان ببرید 23- آنانند که خدا لعنشان کرده و کرشان کرده و دیده‌هاشان را کور کرده.

: (3) 1- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: دو صنف امتم باشند چون خوب شوند امتم خوبند و چون فاسد شوند امتم فاسد شوند گفته شد یا رسول الله که باشند آن دو؟ فرمود: فقهاء و فرماندهان.
(4) 2- نوادر راوندی: بسندی تا پیغمبر (ص) مانندش را آورده جز بجای فقهاء قراء گفته (یعنی خوانندگان و دانایان قرآن که سفیهان آن زمان بودند مترجم).
کتاب الامامه و التبصره: بسندی مانندش را آورده.
(5) 3- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: دو کسند که شفاعتم بدانها نرسد کسی که حکومتی زورگو و ستمباره دارد، و آنکه دچار وجهش در دین است. (خوارج) (6) 4- قرب الاسناد: بسندی (نزدیک بمضمون شماره 3 را دارد و بر آن افزوده: نه توبه کار است نه عقب‌کش).
کتاب الامامه و التبصره: مانندش را آورده.
(7) 5- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: سه تا را خدا بیحساب بهشت برد و سه را بدوزخ: اما سه بهشتی امام عادل، و تاجر راستگو و پیری که عمرش را در طاعت خدا عز و جل گذرانده و سه دیگر امام ناحق و ستمگر و تاجر دروغگو و پیر مرد زناکار.
(8) 6- همان: بسندش تا امام صادق (ع) که من امید نجات دارم برای هر مسلمانی که امامت ما را بشناسد جز برای سه کس: یار سلطان جائر، و هوی پرست، و فاسق آشکارکننده فسق.
(9) 7- همان: بسندش تا پیغمبر (ص) فرمود: روز قیامت دوزخ با سه کس سخن کند:
فرمانده و قرآن خوان و با ثروت، بامیر گوید: ای که خدایت حکومت داد و عدالت نکردی
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 211
(1) و او را ببلعد چنان که پرنده دانه را و بقرآن خوان گوید (دین‌شناس است) ای که برای مردم خود را زیور نموده و بنافرمانی با خدا مبارزه کرده و او را ببلعد، و به ثروتمند گوید:
ای کسی که خدایش دنیای فراوان و گسترده بخشیده و از او اندکی را بقرض خواسته و از بخل خود دریغ کرده پس او را ببلعد.
(2) 8- همان: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که میفرمود: برای دین خود از سه کس در حذر باشید، کسی که قرآن یاد گرفته تا چون سیمای آن بخود گرفته شمشیرش را کشیده بر سر همسایه‌اش و او را بشرک وابسته راوی گوید گفتم: کدامشان بشرک وابسته‌ترند؟ فرمود آنکه متهم کند، و

مردیکه داستانها او را شاد کند و چون داستان دروغ گفته شود آن را به داستان درازتری کش دهد، و کسی که خدا عز و جل باو سلطنت دهد و پندارد طاعتش طاعت خداست و نافرمانیش نافرمانی خدا و دروغ گوید زیرا در برابر خالق مخلوق حق طاعت ندارد، زیرا نشاید مخلوق وسیله نافرمانی خدا گردد، و طاعت در نافرمانی خدا نباشد، و کسی که نافرمانی خدا کند حق طاعت ندارد همانا حق طاعت از آن خدا و رسول او است و اولو الامر، و همانا خدا عز و جل فرمانداده باطاعت از رسول برای آنکه معصوم است و پاک و فرمانداده باطاعت اولو الامر برای آنکه معصومند و پاک و فرمان بگناه ندهند.
(3) 9- همان: بسندش از امام صادق (ع) که فرمود: دروغگو مردانگی ندارد و نه مملوک برادری.
(4) 10- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: سه کسند که هر که با آنها در افتد خوار شود: پدر، سلطان و بستانکار.
(5) 11- همان: در سفارش نبی (ص) است بعلی (ع) که ای علی چهار از پشت‌شکنهایند.
پیشوائی که او را فرمانبرند و نافرمان خدا باشد، و همسری که شوهرش او را حفظ کند و او به شوهر خیانت کند، و فقری که برایش داروئی بدست نیاید، و همسایه بد در خانه نشیمن.
(6) 12- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: دریا را همسایه نباشد، و پادشاه را دوست نیست، و عافیت را بها نیست و بسا نعمت بخشیده که خود نداند.
(7) 13- همان: بسندش تا امام صادق (ع) که فرمود: پنج چنانند که گویم: بخیل راحت ندارد، و حسود لذت، و شاهان را وفاء نباشد و دروغگو را مروت، و بی‌خرد آقا نگردد.
(8) 14- همان: بسندش تا علی (ع) که در دوزخ آسیای‌گردانیست از من نپرسید چه

آرد میکند؟ (1) گفته شد چه خرد کند یا امیر المؤمنین؟ فرمود: عالمان نابکار، و قرآن‌خوانان بدکار، و زورگویان ستمکار، و وزیران خیانتکار، و عارفان دروغزن، و راستی در دوزخ یک شهر است بنام دژ نپرسید در آن چیست؟ گفته شد: در آن چیست؟ فرمود:
دستهای پیمان‌شکنان.
ثواب الاعمال مانندش را آورده (2) 15- خصال: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) فرمود: راستی خدا شش را به شش عذاب کند: عرب را به تعصب، خان را به تکبر، و امیران را بستم کردن، و فقیهان را به حسد بردن، و تاجران را بخیانت، و روستائیان را بنادانی.

(3) 16- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: شش را خدا لعن کرده و هر پیغمبر مستجاب الدعوه: آنکه بقرآن افزاید، و آنکه قدر خدا را دروغ شمارد، و آنکه سنت مرا واگذارد، و آنکه حرمت خاندانم را؟؟؟؟، و آنکه بزور تسلط یابد تا خوار کند آن را که خدا عز و جل عزیز کرده، و آنکه بیت المال مسلمانان را ببرد و آن را بر خود حلال داند.
(4) گویم: برخی اخبار در باب اصناف الناس گذشت.
(5) 17- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) (نزدیک بمضمون شماره 16 را آورده و هفتمی بدان افزوده که آنکه حرام کند آنچه را خدا حلال کرده).
(6) گویم: بسند دیگری در باب شرار الناس گذشته.
(7) 18- امالی صدوق: بسندش تا پیغمبر (ص) که فرمود: بیوفاتر ملوک، و کم دوست‌تر ملوک، و بدبخت‌تر ملوک.
(8) 19- همان: بسندش تا امام صادق (ع) که فرمود: هر که سرپرست یک کاری شد برای مردم و عدالت کرد و راهش را گشود و شرش را زدود و خیرخواهی کرد در کارهای مردم بر خدا عز و جل باید که روز قیامت او را از هراس آسوده سازد و به بهشت برد.
(9) 20- همان: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: چون خدا عز و جل خیر رعیت خواهد سلطان مهربانی بآنها دهد، و وزیر عادلی باو نصیب کند.
(10) 21- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) دو صنف امتم اگر خوب باشند امتم خوب است و اگر تباه باشند امتم تباهند: امراء و قراء.
(11) 22- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که خدا جل جلاله فرماید: منم خدا جز من معبود بحقی نیست، من شاهان را آفریدم و دلشان بدست من است، هر مردمی مرا فرمان برند دل شاهان را بر آنها مهربان کنم، و هر مردمی فرمانم نبرند دلشان را بر آنها بخشم

آورم، آگاه خود را بدشنام شاهان وندارید بمن باز گردید تا دلشان را بشما مهربان کنم.
(1) 23- عیون: بسندش تا رسول خدا (ص) که نخست کسی که بدوزخ در آید امیر سلطه‌جوئی که عادل نباشد، و توانگری که حق مالش ندهد و بینوای متکبر.
(2) 24- امالی طوسی: بسندش تا امام رضا (ع) که فرمود: چون سرکاران دروغ گویند باران بند آید، و چون سلطان ستم کند دولت سست شود، و چون زکات ندهند جانداران بمیرند.
(3) 25- همان: بسندش تا پیغمبر (ص) که فرمود: مردی فرمانده ده تا و بیشتر نشود جز که روز قیامتش دست بگردن آورند و اگر نیکوکار باشد آزاد شود و اگر بدکار بندی بر بندش نهند.
(4) 26- همان: بسندش تا امام صادق (ع) که اگر دوستی داری و بیک

مقامی رسید و به یک دهم از دوستی پیش پائید دوست بدی نیست.
(5) 27- همان: بسندش از ابی قتاده که نزد امام ششم (ع) بودم و زیاد قندی نزدش آمد و فرمودش ای زیاد کارگزار اینها شدی؟ گفت: آری یا ابن رسول الله من آبرو دارم و ثروتی ندارم و همانا با برادرانم در کار دولت همراهی میکنم فرمود: ای زیاد اکنون این کار کردی اگر دلت خواست که با قدرتی که داری بمردم ستم کنی یاد کن از قدرت خدا بر کیفرت، و رفتن کمکی که تو بآنها دادی از آنها و ماندن آنچه کردی بگردنت و السلام.
(6) 28- همان: بسندش تا ابی ذر که پیغمبرش فرمود: ای ابی ذر برایت خواهم آنچه برای خود خواهم، منت ناتوان بینم مبادا فرمانده دو کس شوی یا سرپرست مال دو یتیم.
(7) 29- همان: بسندش تا امام رضا (ع)، فرمود: چون ستمگر سرپرست ستمگر شود حق جا افتاده، و چون عادل سرپرست عادل شود حق استوار شده، و چون عادل سرپرست ستمگر شود حق آسوده است، و چون بنده سرپرست آزاد گردد حق اسیر شده.
(8) 30- علل: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: راستش خدا عز و جل که سلطنتی داده مدتی برایش نهاده از شبها و روزها و سالها و ماهها و اگر عادل باشند در میان مردم خدا عز و جل چرخمدار را فرماید بکندیش چرخاند تا روز و شب و سال و ماهشان دراز شود و اگر ستم کنند در میان مردم و بعدالت نروند خدا عز و جل چرخمدار را فرماید تا بشتابش چرخاند و شبها و روزها و سالها و ماهها بزودی بگذرد و خدا تبارک و تعالی شمار شب و روز و سال و ماهشان را بآنها بپردازد.
(9) 31- خصال: بسندش تا نوف که امیر مؤمنان (ع) فرمود: ای نوف مبادا گمرکچی یا

شاعر یا پاسبان یا کدخدا یا طنبورزن باشی یا طبال شوی زیرا پیغمبر خدا (ص) شبی بیرون شد و نگاهی بآسمان کرد و گفت: این ساعتی است که رد نشود در آن دعائی جز دعاء شاعر یا پاسبان یا طنبورزن یا طبال.
(1) 32- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: راستش چون خدا عز و جل بهشت را آفرید از یک خشت طلا و یک خشت نقره آفرید با دیوارهای یاقوت و سقف زبرجد و ریگها از در و خاک زعفران و مشک و باو فرمود: سخن بگو گفت: لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ خوشبخت است آنکه در من درآید خدا عز و جل فرمود: بعزت و عظمت و جلال والائیم قسم به او در نیاید دائم الخمر و نه مست و نه سخن‌چین و نه دیوث که قلطبان باشد و نه پاسبان و نه خنثی و نه کفن دزد نه گمرکچی و نه قاطع رحم و نه جبری.
(2) 33- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) (نزدیک بمضمون گفته خدا را در ممنوعین بهشت آورده جز که عاق و سیاه شدید را بر آن افزوده).

(3) 34- امالی صدوق: بسندش تا نوف بکالی که امیر المؤمنین (ع) فرمود: ای نوف سفارش مرا بپذیر و سرپرست و کدخدا و گمرکچی و چاپارچی مشو.
(4) 35- همان: در مناهی پیغمبر است که آگاه هر کس کدخدای مردمی شد خدا عز و جل او را برای هر روزی هزار سال در لبه دوزخ وادارد و روز قیامت محشور شود و دستش به گردنش بسته باشد و اگر میان آن مردم بامر خدا قیام کرده خدایش آزاد کند و اگر ستم کرده بآتش دوزخ افکنده شود و چه بد سرانجامی است.
(5) 36- همان: از امام صادق (ع) که حکیمی هفتصد فرسخ دنبال حکیمی رفت برای هفت کلمه یکی آنکه پرسیدش چه پهناورتر است از زمین؟ گفت: عدالت پهناورتر است از زمین.
(6) 37- خصال: بسندش از هشام بن معاذ که امام باقر نزد عمر بن عبد العزیز آمد و او را پند داد و در آن باو گفت: ای عمر درها را باز کن و پرده را آسان گیر و ستمدیده را یاری کن، و مظلمه‌ها را برگردان.
(7) گویم: در ابواب مواعظ اخباری در این زمینه آوردیم چون نامه‌های امیر مؤمنان (ع) بمحمد بن ابی بکر و مالک اشتر و دیگران.
(8) 38- علل: در خبر حضرت فاطمه (ع) است که خدا عدالت را فرض کرده تا چسب دلها باشد.
(9) 39- قرب الاسناد: بسندی تا اینکه رسول خدا (ص) فرمود: سه تا مادر پشت‌شکنها

باشند: (1) سلطانی که اگر باو نیکی کنی قدر نداند و اگرش بدی کنی گذشت ندارد و همسایه‌ای که چشمش تو را بپاید و دلش مرگت را بخواهد اگر کار خوبت بیند نهان کند و اگر کار بدت بیند عیان کند و فاش سازد، و همسری که اگر نزدت باشد شادت نکند و اگر از او غایب شوی باو اطمینان نداری.
(2) 40- ثواب الاعمال: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: سه کسند که خدا روز قیامت نظری بآنها ندارد و آنها را پاک نشمارد و عذاب دردناک دارند: پیر زناکار، و پادشاه جبار، و ندار تکبردار.
(3) 41- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که میفرمود: هر که کارگزار ده کس شد و با عدالت میان آنها کار نکرد روز قیامت آید و دستها و پاها و سرش در سوراخ بتر است.
(4) 42- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: کسی که سرپرست کاری شد برای مسلمانان و ضایع کرد خدایش ضایع کند.
(5) 43- همان: بسندش از امیر مؤمنان (ع) که هر حکمرانی از حوائج مردم در بندان کند خدا روز قیامت حوائج را بر او بندد و اگر هدیه ستاند

دزدی باشد و اگر رشوه گیرد مشرک است.
(6) 44- همان بسندش تا امام ششم (ع) که خدا عز و جل شیعه ما را گرفتار چهار چیز نکند: گدائی از مردم، و خودفروشی و ولایت بد، و فرزند زاغ چشم.
(7) 45- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: خدا عز و جل بیکی از پیغمبرانش در کشور پادشاه جباری وحی کرد که برو نزد این جبار و باو بگو من تو را بکار نگرفتم برای خونریزی و مال اندوزی و همانا برای آنکه داد مظلومان بگیری ناله‌اشان را از درگاه من باز داری زیرا من ستم بآنها را واننهم گرچه کافرند.
(8) 46- همان: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: راستی در دوزخ کوهی است بنام صعدا و در آن یک وادی است بنام سقر و در سقر چاهی است بنام هبهب که چون درش باز شود دوزخیان بفغان آیند و آن جایگاه جبارانست.
(9) محاسن: مانندش را آورده و نام چاه را صعود برده.
(10) 47- قصص الأنبیاء: بسندی تا امام صادق (ع) که مرد ظالمی بود صله رحم میکرد و با رعیت خوشرفتار بود و بعدالت حکم مینمود مرگش رسید و گفت پروردگارا مرگم رسیده و پسرم خردسال است عمرم را تمدید کن، خدا نزدش فرستاد که دوازده سال عمرت را دراز کردم، و باو گفتند: تا این زمان پسرت جوانی می‌شود و دانا میگردد و دانشش محکم

می‌شود.
(1) 48- همان بسندش تا امام پنجم (ع) فرمود: پادشاهی از بنی اسرائیل گفت: شهری بسازم که کسی عیبی در آن نگیرد، چون از ساختنش فارغ شد همه گفتند: مانندش را ندیدند هرگز مردی گفت: اگر امانم دهی عیبش را بگویم گفت: در امانی گفت: دو عیب دارد یکی اینکه در مرگ تو نشیند و دوم اینکه پس از تو ویران شود پادشاه گفت: کدام عیب از این بدتر و پرسید پس چه کنم؟ بساز آنچه بماند و نابود نشود و تا همیشه جوان باش و پادشاه آن را بدخترش گفت و او گفت: کسی جز این مرد بتو راست نگفته.
(2) 49- تحف العقول: یکی از امام صادق (ع) پرسید راههای زندگی مردمان در کسب و داد و ستد و هزینه‌ها چیست؟ فرمود: همه راههای زندگی از داد و ستد و آنچه راه در آمد است چهار گونه معامله است، بآن حضرت گفت: همه این معامله‌ها از هر جنس باشند حلالند یا همه حرام یا برخی حلال و برخی حرام؟ فرمود: در همه چهار جنس از راهی حلال است و از هر راهی حرام و این چهار جنس نام دارند و جهات آنها شناخته است.
1- ولایت بر یک دیگر و سرپرستی در همه طبقات والیان تا برسد به پائینتر

مقام سرپرستی بر زیر دستان.
2- تجارت در هر گونه فروش و خرید با هم.
3- همه گونه صنعت و پیشه.
4- هر گونه اجاره در هر نیازمندی، و همه این اصناف حلال باشند از راهی و حرام از راهی، فرض است از خدا بر بنده‌ها در این معاملات که از راه حلالش وارد شوند و از حرامش دوری کنند.
شرح معنی ولایات که دو جهت دارند، یک راه ولایت و حکم‌گزاری والیان عادل است که خدا بولایتشان فرمان داده و آنان را حکمران بر مردم کرده و حکمرانان از طرف آنها تا برسد به پائین‌تر درجه سرپرستی بر زیردستان و راه دیگر از ولایت و حکمرانی ولایت ناحق است و حکمرانان از طرف آنها تا برسد به کمترین والی بر زیردستان وجه حلال از ولایت همان ولایت والی و حکمران بحق و عادل است که خدا بوالی عادل فرمان داده بی‌افزودن بدان چه خدا فرموده و بی‌کاستی و دیگر گونه کردن قول او و تجاوز از امر او بگونه دیگر، و چون حکمران عادل باشد در این راه قبول منصب از او و همکاری با او و یاری او در حکمرانیش و تقویت او حلال است و حلال شده و کسب با آنها حلال است برای آنکه

در سرپرستی والی عادل و مامورانش زندگی هر حق و عدلی است (1) و نابودی هر ستم و ناحق و فساد و از این رو هر که بکوشد در نیرومندی حکومتش و یاریش کند در امر سرپرستیش کوشا در طاعت خدا و نیرو بخش دین خداست.
و اما وجه حرام ولایت و حکمرانی ولایت والی زور و ناحق است و ولایت حکمرانان از طرف او از رئیس آنها تا پیروانش والی و دنبالهایش از مامور و مامور تا پائینتر مقام ولایت بر زیردستان کار برایشان و کسب بهمراهشان از نظر حکمرانی با آنها حرام است و حرام شده و هر که انجام دهد عذاب کشد کم باشد یا بیش زیرا هر گونه کمک بآنها گناه کبیره است زیرا در حکومت حاکم ناحق نابودی سراسر حق و زنده شدن سراسر باطل است و پدید کردن ستم و ناحق و تباهی است و بیهوده کردن همه کتب الهی و کشتن همه پیغمبران و مؤمنان و ویرانی مساجد و دیگرگونی سنت خدا و قوانین او و از این رو حرام است همکاری با آنها و کمک بآنها و کسب با آنها جز از راه ناچاری مانند خوردن خون و مردار.
(2) گویم تمام آن در باب کلیات مکاسب است و در تتمه‌اش نیز پاره‌ای از احکام والیان و اعمال آنهاست.
(3) 50- قصص الأنبياء: از ام سلمه (رضی) که پیغمبر (ص) در بیابان راه میرفت یکی فریادش زد یا رسول الله تا دو بار و آن حضرت رو برگرداند و کسی ندید باز فریادش زد و رو برگرداند ناگاه ماده آهوئی در بند بود و

گفت: این اعرابی مرا شکار کرده و دو بره دارم در این کوه مرا آزاد کن بروم آنها را شیر دهم و برگردم فرمود: بر میگردی؟ گفت: آری و اگر برنگردم خدا مرا عذاب گمرکچی کند، و آزادش کرد گویم: تمام آن در ابواب معجزاتست (4) 51- محاسن: بروایتی از امام باقر (ع) که خدا عز و جل فرموده: هر مردمی نافرمانیم کنند شاهان را شکنجه‌شان کنم، آگاه حرص نورزید بدشنام دادن شاهان بدرگاه خدا عز و جل توبه کنید تا دلهاشان را بر شما مهربان کند.
(5) 52- تفسیر عیاشی: از داود بن فرقد که بامام ششم (ع) گفتم: قول خداست (26 سوره آل عمران) بگو بار خدا دارای ملک بدهی ملک را بهر که خواهی و بستانی از هر که خواهی" و خدا ملک را به بنی امیه داده فرمود: چنان نیست که مردم رفتند خدا ملک را بما داد و بنی امیه آن را ربودند، چون مردیکه جامه‌ای دارد و دیگری آن را میرباید و مال رباینده نمیشود.
(6) 53- مناقب از امام ششم (ع) که امیر مؤمنان بعمر بن خطاب فرمود: سه تا است که

حفظ کنی و بکار بندی بس است تو را از جز آنها (1) و اگر ترکشان کنی جز آنها هم سودت ندهد گفت: ای ابو الحسن چه باشند؟ فرمود: اقامه حد بنزدیک و دور، و حکم بقرآن خدا در خشنودی و خشم و قسمت طبق عدالت و برابری میان سرخ و سیاه عمر باو گفت بجان خودم مختصر گفتی و رسا گفتی.
(2) 54- از اصمعی گفت: شنیدم یک اعرابی میگفت با بردن نام سلطان اگر بوسیله ستم در دنیا عزیز شدند البته بحکم عدالت در آخرت خوار شوند، دل خوش کردند بکمی از بیش و اندکی از فراوان و همانا بنابودی برخورند آنگاه که پشیمانی سود ندهد.
(3) 55- کشی: بسندش از عقبه بن بشیر اسدی که نزد امام باقر (ع) رفتم و گفتم: من در میان عشیره‌ام مقام خانوادگی بلندی دارم و آنها کدخدائی داشتند که مرده و خواستند مرا کدخدا کنند بر خود چه میفرمائی برایم؟ آن حضرت فرمود: بخانواده خود بمن منت مینهی خداوند بایمان بالا برده هر که را مردم زبون می‌نامیدند اگر مؤمن باشد، و زبون کرده بکفر آن را که مردم شریف می‌نامیدند چون کافر باشد، کسی را بر کسی برتری نیست جز بتقوی، اما اینکه کدخدای قوم تو مرده و خواهند تو را کدخدا کنند اگر بهشت را بد داری و دشمن شماری کدخدای قومت باش، سلطان ناحق مسلمانی را دستگیر کند که خونش بریز و تو شریک آنها شوی در خونش و بسا که از دنیاشان هم چیزی بتو نرسد.
(4) 56- همان: بسندش از یک شیعه که چون امام هفتم بعراق آمد علی

بن یقطین باو گفت حال من و آنچه بدان گرفتارم نبینی؟ فرمود: ای علی راستی خدا را دوستانیست بهمراه دوستان ستمکاران تا بدانها دفاع کند از دوستانش و تو از آنانی.
(5) 57- کشی: بسندش تا امام کاظم که بعلی بن یقطین فرمود: یک خصلت برایم ضمانت کن بسه خصلت که برایت ضمانت کنم، علی بآن حضرت گفت: یک چیست و سه کدام است فرمود: آن سه که برایت ضمانت کنم اینکه نه سوزش آهن بچشی و نه نداری و نه زندان و حبس علی گفت آن خصلتی که برایت ضمانت کنم چیست؟ فرمود: دوستی هرگز نزدت نیاید جز که او را گرامی داری- گفت: علی آن خصلت را ضمانت کرد و آن حضرت هم ضامن آن سه خصلت شد.
(6) 58- نجاشی: یکی از اصحاب را حکایت کرد از ابن ولید و در روایتی از اسماعیل بن بزیع که امام رضا (ع) فرمود: خدا را بر درگاه ستمکاران کسی باشد که خدایش روشندل کرده، و برهانش فراهم آورده و در بلاد او را با نفوذ نموده تا بآنان از دوستانش دفاع کند و کارهای مسلمانان را اصلاح کند، بدانها مؤمن از سختی پناه برد، و نیازمند شیعه

ما روی آورد، (1) و بدانها خدا مؤمن را از هراس آسوده دارد در خانه ستمکاران، آنان به راستی مؤمن باشند و ایمنان خدا روی زمین، آنانند نور خدا در رعیت خود روز قیامت و بدرخشد نورشان برای سما و اتیان چنان ستاره‌های دری برای اهل زمین و روز قیامت از نورشان روشن گردد، بخدا برای بهشت آفریده شدند و بهشت هم برای آنها، گوارا باد براشان، مانعی نیست برای هر کدام شما که اگر خواهد بهمه این امور برسد- راوی گفت- گفتم: بچه وضعی خدایم قربانت کند؟ فرمود: بهمراه آن ستمکاران باشی و ما را شاد کنی بشادکردن مؤمنان شیعه ما تو از آنها باش ای محمد.
(2) 59- روضه الواعظین: از امیر مؤمنان پرسیده شد کدام برتر است، عدالت یا جود؟
عدالت هر چه بجای خود نهد وجود آن را از جهت خود بدر آورد، عدالت سیاست عمومی است وجود در مورد خصوصی است پس عدالت اشرف و برتر این دو است.
حذر کن از زورگوئی و حق بری زیرا زورگوئی بآوارگی کشد و حق بری به شمشیر کشی رسد، (3) رسول خدا (ص) فرمود: بپرهیزید از ستم کردن که دل شما را ویران کند، (4) و فرمود:
دوست‌ترین و نزدیکترین مردم روز قیامت بخدا امام عادل است و مبغوضتر مردم نزد خدا و سخت‌تر در عذاب امام جائر، (5) و فرمود (ص): هر که صبح کند و قصد ستم بکسی ندارد هر جرمی کرده آمرزیده شود.
(6) 60- ارشاد القلوب: از تاریخ مظفری که چون در سال 144 منصور

بحج رفت در دار الندوه منزل کرد و شبها بطواف می‌رفت و کسی نمی‌فهمید و سپیده دم با مردم نماز میخواند و در موکبش بمنزلش میرفت، در این میان که شبی در طواف بود شنید یکی میگوید:
بار خدایا ما بتو شکایت داریم از ظهور ستم و تباهی در روی زمین و از آنچه حق را از اهلش جدا کرده که ستم است گفت: منصور خوب به او گوش داد و سپس او را خواست و باو گفت چه بود که از تو شنیدم؟ پاسخ داد اگرم بر جان امان دهی کارها را از ریشه بتو خبر دهم، گفتش جانت در امانست گفت توئی که طمع تو را در گرفته تا از حق تو را جدا کرده و ستم و تباهی زمین را فرا گرفته زیرا خدا سبحانه و تعالی تو را سرکار امور مسلمین ساخته و تو از آنها غافلی و جلو خود و آنها پرده و دژ گچ و آجر و درهای آهنی ساختی و دربانانی سلاح بدست گماشتی، و وزیرانی ستمکار و یارانی بزهکار گرفتی، اگر نیکی کنی بتو یاری ندهند و اگر بدی کنی جلوت را نگیرند، و بآنها قدرت دادی بستم بر مردم و فرمان ندادیشان بکمک ستمدیده و گرسنه و لخت، و شریکت شدند در سلطنت، و کارمندان با پیشکشها با آنها سازش کردند از ترسشان و گفتند: اینان بخدا خیانت کردند

چرا ما نکنیم، (1) و اموال را گنجینه کردند، و میان تو و دادخواهان جلوگیر شدند و بلاد خدا پر شد از تباهی و تجاوز و ستم، و با این وضع چه بقائی دارد اسلام و اهلش؟
من سفری بکشور چین کردم پادشاهی داشت که شنوائی را از دست داده بود و گریه میکرد وزیرانش باو گفتند: از چه گریه کنی، گفت بر ناشنوائی خود گریه ندارم ولی ستم رسیده بر درگاه شیون کند و من فریادش نشنوم ولی اگر شنوائیم رفته دیدم بجاست و جار زدم که در مردم کسی جز ستم رسیده جامه سرخ نپوشد و بام و پسین سوار فیل میشد تا ستم رسیده‌ای بیند نمی‌یافت.
این مشرک است بخدا ولی مهر او بمشرکان غلبه کرده بر خودخواهی او و تو بخدا ایمان داری و عموزاده رسول خدائی و مهرت بر مسلمین بر خود خواهی تو غلبه ندارد تو مال جمع نکنی مگر برای یکی از سه چیز اگر گوئی برای فرزند است که خدای تعالی بتو نموده نوزاد را که از شکم مادر آید و چیزی ندارد و خدایش میدهد تو نیستی که باو میدهی بلکه خداست که باو میدهد، و اگر گوئی برای تقویت سلطنت است که خدای توانا بتو عبرتها نموده در باره گذشته‌ها که سودی ندادشان آنچه از مال جمع کردند و نه آنچه از سلاح آماده کردند، و اگر گوئی برای هدفی است که بهتر از مقامی است که تو داری بخدا بالاتر از مقامت مقامی نیست جز عمل صالح.
ای آقا آیا کیفر دهی نافرمانت را جز بکشتن با خدا چه کنی که کیفر ندهد

جز به عذاب دردناک؟ و او میداند آنچه در دل داری و اندامت را بدان وابستی، چه گوئی چون در برابرش باشی برای حساب برهنه آیا سودی برایت دارد آنچه اکنون داری؟ گفت منصور بسختی گریست و گفت: کاش آفریده نبودم و چیزی نبودم، سپس گفت چاره من چیست در باره آنچه تحویل دادی؟ پاسخ داد بر تو باد باستفاده از علماء رهنما، منصور گفت: آنها از من گریزانند گفت گریزند از اینکه آنها را براه خود بکشانی ولی در را بگشا و حجاب را آسان کن، و آنچه حلال و پاکیزه است برای خود برگیر و حق ستمدیده را بستان و من ضامنم که گریزانها برگردند بسویت و بتو در کارت کمک کنند، منصور گفت:
بار خدایا بمن توفیق ده که بکار بندم آنچه را این مرد گفت، سپس اذان‌گوها آمدند و نماز بر پا شد و گفت: آن مرد را نزد من بیاورید و او را جستند و اثری از او نیافتند و گفته شد او خضر (ع) بوده.
(2) 61- جامع الاخبار: رسول خدا فرمود: یک ساعت دادگری بهتر است از عبادت هفتاد سال با شب‌زنده‌داری و روزه‌داری و یک ساعت حکم ناحق سخت‌تر و گرانتر است نزد خدا

از گناهان شصت سال، (1) و فرمود (ص): هر که صبح کند و قصد ستم بکسی ندارد جرمش آمرزیده است، (2) و فرمود (ص): خوارتر مردم نزد خدا آنکه سرپرست کار مسلمانها باشد براشان رعایت عدالت نکند.
(3) 62- غوالی اللئالی: رسول خدا (ص) فرمود: نرمش سره حکمت است بار خدایا هر که سرکار امری شد از امتم و با آنها نرمش کرد با او نرمش کن و هر که بر آنها سخت گرفت بر او سخت بگیر، (4) و فرمود (ص): چگونه خدا پاکیزه کند مردمی را که حق ناتوانشان از توانشان گرفته نشود (5) و فرمود: دنیا شیرین و خرم است و خدا شما را در آن بکار گیرد و ببیند چطور کار میکنید، (6) و فرمود: راستی خدا را بنده‌هاست که به نعمت خود اختصاص داده و آن را براشان پایدار دارد تا بمردم ببخشندش، و چون دریغش دارند بدیگرانش نقل کند، (7) کسری را عادت بود که در بارگاهش را گشاده میداشت و آستانش را دسترس مینمود و و پرده بالا میزد و بهر که نزدش می‌آمد اجازه ورود میداد و ایلچی پادشاه روم باو گفت تو با باز داشتن در بارگاهت و بالا زدن پرده دشمنت را بر خود توانا میکنی، پاسخش داد که من در دژ عدالتم از دشمنم محفوظم و همانا من در این مقام وادار شدم و در این مسند نشستم برای برآوردن حاجات و دفع ستم‌ها و چون دست رعیت بمن نرسد از کجا نیازش بر آرم و ستمش را بسر آرم.
(8) 63- کافی: بسندش تا امام ششم که بآن حضرت گفت: (آیه 26 آل عمران) بگو بار خدایا دارای ملک میدهی ملک بهر که خواهی و میستانی از

هر که خواهی و عزیز کنی هر که خواهی آیا نبود که خدا عز و جل ملک را به بنی امیه داد؟ چنان نیست که تو فهمیدی خدا عز و جل ملک را بما داد و بنی امیه آن را ربودند چنانچه مردی جامه‌ای دارد و دیگری میرباید و از آن کسی نیست که آن را ربوده.
(9) 64- کافی: بسندش تا محمد حلبی که پرسید امام ششم را از قول خدا (17- الحدید) و بدانید که خدا زنده میکند زمین را پس از مرگش" فرمود: یعنی عدل پس از جور.
(10) 65- اختصاص: بسندش از امام ششم (ع) که فرمود: عدالت شیرینتر است از آب که بتشنه رسد چه اندازه پهناور است عدالت چون در آن حقیقت عدل رعایت شود و گرچه اندک باشد.
(11) 66- همان: بسندش از امام ششم که فرمود: عدالت از عسل شیرینتر و از کره نرمتر و از مشک خوشبوتر است.
(12) 67- همان برخی از یک امام (ع) روایت کرده که دین و سلطان برادر همزادند،

بناچار باید یکی با دیگری باشد، دین بنیاد است و سلطان پاسبان و اگر بنیاد نباشد ویرانی است و اگر پاسبان نباشد ضایع شود.
(1) 68- نوادر راوندی: بسندی تا علی (ع) که هر چیزی را چرخشی است تا اینکه احمق و عاقل هم با هم چرخشی دارند.
(2) 69- امالی طوسی: بسندش تا پیغمبر (ص) که فرمود: سلطان سایه خداست در زمین هر ستمدیده بدو پناهد، پس هر که عادل باشد ثواب بر او رعیت را شکرش باید و اگر جائر باشد گناه بر او است و رعیت را صبر باید تا برایشان امر رسد.
(3) 70- کتاب صفین از نصر بن مزاحم که امیر مؤمنان بسر لشکران نوشت.
از بنده خدا علی امیر مؤمنان اما بعد راستی حق سرپرست اینست که مقام و امتیازی که دارد او را نسبت بزیردستانش دیگرگونه نسازد و خود را بالا نگیرد بلکه مقامی که خدا قسمت او کرده است بیشتر بندگان خدا نزدیکش کند و مهربانتر آگاه که شمار است نزد من اینکه رازی بر شما نپوشم جز اسرار جنگ، و امری از شما در نپیچم جز در حکم و قضاوت و حق شما را از جایش بتاخیر نیندازم و چیزی از شما کم ننهم، و نزد من در حقوق برابر باشید، و چون چنین کردم بر شما لازم است خیراندیشی و طاعت پس از هیچ دعوتی رو نگردانید و در صلاح دین خود برای دنیاتان کم نگذارید و اندر شوید بدان چه طاعت خدا و صلاح زندگی شماست و برای حق خود را بگرداب اندازید و در باره خدا از ملامت کسی نهراسید و اگر در این باره درست نروید کسی نزد من زبونتر از مرتکب خلاف آن نیست و

آنگاه کیفری باو دهم که مسامحه در آن نزد من نیابد، این دستور را از فرماندهان خود بگیرید و برای آنها در عهده خود بشناسید تا خدا کار شما را اصلاح کند و السلام.
(4) و بخراج گیران نوشت: بنام خداوند بخشنده مهربان از طرف بنده خدا علی امیر مؤمنان بسوی خراج‌گیران اما بعد راستش کسی که حذر نکند از آنچه در آیند بدان بر خورد برای خود پیشداشتی ندارد و خود را نگهداری نکرده، و هر که پیرو هوس شود و سر بفرمانش نهد در آنچه نفع عاقبتش را نداند بزودی از پشیمانان سر در آورد، آگاه که راستی با سعادت‌تر مردم در دنیا آنکه رویگرداند از آنچه زیانش را داند و بدبخت‌ترشان آنکه پیرو هوس خود شود، عبرت گیرید و بدانید که از شما است آنچه از نیکی پیش داشتید و هر چه جز آن خواهید دوست داشت کاش میان شما با آن مسافت دوری بود و خدا شما را از خود بر حذر داشته و خدا به بنده‌ها مهربانست.
و راستی گناه هر تقصیری کنید بر شما است، آنچه از شما خواسته شده اندک است
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 223
(1) و براستی ثوابش بسیار است، اگر در ستم و تجاوزی که از آن نهی شده کیفری نبود برای کسی عذری نیست در کسب ثوابش، رحم کنید تا رحم شوید، و خلق خدا را شکنجه ندهید و بیش از توانشان بر آنها تکلیف ننهید، و بمردم از طرف خود انصاف دهید، و برای نیازشان شکیبا باشید، زیرا شما گنجینه رعیت هستید، پرده بر خود نگیرید و کسی را از نیازش پشت در نگذارید تا آن را بوسیله بشما رساند، و کسی را بجای کسی دستگیر نکنید جز ضامن را بجای آنکه ضامن او شده، و شکیبا دارید خود را بر آنچه مایه رشک است و از آن محرومید، بپرهیزید از پس انداختن کار و جلوگیری از خیر که آن مایه پشیمانی است و السلام.
(2) گفته: و آن حضرت بفرماندهان قشون نوشت:
بنام خداوند بخشنده مهربان از بنده خدا علی امیر مؤمنان اما بعد راستی من بیزارم نزد شما و اهل ذمه از فشار قشون مگر برای خوراکی که از گرسنگی آنها را سیر کند یا برای نیازی تا رفع نیاز شود و بی‌نیاز شوند یا برای هدایت و راهنمائی که این بر عهده اهل ذمه هست جلو مردم را از ستم و تجاوز بگیرید، دست کم‌خردان را کوتاه کنید و بپائید خود راز اینکه کارهائی کنید که خدا بدانها از ما راضی نباشد و دعای ما را برگرداند زیرا خدا فرماید (77- فرقان) بگو توجه ندارد پروردگارم بشما اگر نباشد دعاء شما تکذیب کردید و بزودی گردنگیر شود" زیرا چون خدا در آسمان مردمی را دشمن را رد در زمین نابود شوند، هیچ نیکی را برای خود دریغ ندارید قشون را خوشرفتاری باید که کمک رعیت راست و باید قوه دین

خدا باشید، و در راه خدا بلا کشید تا آنجا که بر شما لازم کرده، راستی خدا نزد ما و نزد شما ساخته است آنچه را باید با کوشش خود شکر کنیم تا آنجا که توان ما رساست و لا قوه الا بالله.
(3) و ابو ثروان نوشته که در کتاب عمر بن سعد نیز آمده که آن حضرت نامه‌ای به لشکرش نوشت و از آنچه برای آنها است و بر عهده آنهاست بآنها گزارش کرد، از بنده خدا علی امیر المؤمنین.
اما بعد راستی خدا همه شماها را در حقوق برابر ساخته از سیاه شما و سرخ شما و شما را از والی شمرده و والی را از شما مانند پدر و فرزند و فرزند و پدر دانسته که پس آنها نباشد که بازشان دارد از دست درازی و تهمت بدان تا شنوا باشید و فرمانبر و انجام دهید وظیفه که بعهده شماست، و حق شما بر او انصاف دادن با شما و برابر شمردن شماست و دفع شر از شما و چون چنین کرد واجب است بر شما طاعتش بدان چه موافق حق است و

یاریش بروش حق و دفاع از حکومت الهی که براستی شما جلوگیران الهی هستید در روی زمین پس یاوران خدا و دینش باشید و تباهی نکنید در زمین پس از اصلاحش که خدا دوست ندارد مفسدان را.
(1) و از او است که چون امیر مؤمنان (ع) به انبار گذر کرد خانواده خوشنوش از او پیشواز کردند که دهقانهای آنجا بودند (پس از ترجمه خشنوش بعربی گوید) برای پیشواز آماده شدند و بهمراه آن حضرت شادمانه دویدند و پاکوبی کردند، آن حضرت فرمود: این دواب چیست که با خود آوردید و مقصودتان از این کار چیست؟ گفتند این پاکوبی شیوه ماست در احترام به بزرگانمان و امیرانمان و اما این استرها پیشکشی است برای شما و خوراکی هم برای شما و مسلمانان دیگر آماده کردیم و برای مرکوبهای شما هم علف بسیاری گرد آوردیم آن حضرت فرمود: اما این رسم احترام شما از امیران بخدا بدانها سودی ندهد شما خود و تن خود را رنج میدهید بدان باز نگردید و اما استران را اگر بخواهید بپذیریم از بدهی خراج شما حساب میکنیم و اما خوراکی که برای ما ساختید ما نمی‌خواهیم از مال شما چیزی بخوریم جز بهایش را بدهیم، گفتند: ای امیر مؤمنان ما قیمتش میکنیم و خودمان بهایش را قبول میکنیم (یعنی از همه مردم نباشد از ما سرشناسها باشد) فرمود: بهای واقعی را حساب نمیکنید و ما بخوراک پائین‌تر اکتفاء میکنیم، گفتند: ای امیر مؤمنان ما در میان عرب همراه شما دوستان و آشنایانی داریم و بازمان میداری از اینکه بآنها پیشکش بدهیم و بازشان میداری از ما بپذیرند فرمود: همه عرب دارا هستند و کسی از مسلمانان را نرسد که هدیه از شما بپذیرد و اگر کسی بزور از شما چیزی بگیرد بما خبر دهید گفتند یا امیر المؤمنین، دوست داریم که پیشکش و

احترام ما را بپذیری فرمود: وای بر شما ما از شما ثروتمندتریم و آنان را رها کرد و رفت.
(2) و باز بسندی از عبد الله بن عاصم آورده که چون امیر مؤمنان از صفین بر می‌گشت و گذر کرد به شبامیها حرب پسر شرجیل شبامی نزد آن حضرت بیرون شد و در رکابش راه میرفت چون سوار بود آن حضرت باو فرمود: برگرد زیرا پیاده رفتن مانند تو در رکاب مانند من برای والی دل آشوبکن است و برای مؤمنان خواریست.
نهج البلاغه: بی‌سند مانندش را دارد.
(3) 71- نهج البلاغه فرمود (ع): چون دنیا بکسی رو کند نیکوئیهای دیگران را باو عاریت دهد و چون باو پشت کند نیکیهای خودش را هم از او برباید
(4) و فرمود (ع): چون از چیزی هراس داری خود را در آن افکن زیرا سختی خودداری از آن گرانتر است از ترس

از آن.
(1) و فرمود (ع): ابزار ریاست پردلی است، (2) و فرمود (ع): هر که شاه شد خود کامه می‌شود (3) و فرمود (ع): هر که بمقامی رسید دست دراز می‌شود، (4) و فرمود (ع): با روش عدالت رقیب سرکوب می‌شود، (5) و در تفسیر:
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ
فرمود: عدل انصاف است و احسان بخشش، (6) و فرمود (ع) سلطان پاسدار خداست در روی زمین (7) و فرمود (ع): رای درست دولتمردان با آمدن دولت آید و با رفتن آن رود (8) 72- نهج البلاغه: پرسش شد (ع) عدل برتر است یا جود؟ فرمود: عدل همه چیز را بجای خود وادارد وجود آنها را از آن بدر آرد، عدل یک سیاست عمومی است وجود یک بر خورد خصوصی پس عدل اشرف و برتر آن دوتاست، (9) و فرمود (ع): که منصب کارگزاری نهان مردان را عیان کند.
(10) و از سخن آن حضرت است در باره خوارج چون کلامشان را شنید که لا حکم الا الله این کلام درستی است ولی از آن اراده باطل شده آری حکم جز برای خدا نباشد ولی اینان میگویند: فرمانگزار جز برای خدا نباشد با اینکه مردم را امیری باید خوب یابد که مؤمن در سایه آن بکار پردازد و کافر بهره‌مند شود، و خدا در آن عمر هر کس را بسر رساند، و مالیات جمع آوری شود و با دشمن نبرد شود و راهها بدان امن گردند و حق ناتوان از توانا گرفته شود تا خوبان در آن بیاسایند از شر بدکاران، (11) و در روایت دیگر است که چون سخن آنها را شنید فرمود (ع) من در انتظار حکم خدایم در باره شما و فرمود: اما فرمانگزاری خوب پرهیزکار در آن کار کند و اما فرمانگزاری بد بدبخت در آن بهره‌گیرد تا مدتش بسر آید و

مرگش برسد.
(12) و از سخن او است که چون برابر حقوق را پرداخت و از او گله کردند فرمود: مرا وامی‌دارید که با ناحق یاری از زیر فرمانان خود بدست آرم، نه بخدا تا داستان سرای شبانه داستان گوید و تا اختری بسوی اختری گراید این کار نکنم، و اگر مال خودم بود بهمه برابر دادم و چگونه کنم با اینکه مال خداست آگاه که دادن مال بیجا تبذیر است و اسراف و آن در دنیا صاحبش را بالا برد و در آخرت فرو کشد، مردمش گرامی دارند و خدایش خوار کند، و کسی مال بیجا ندهد و بنااهل جز که خدا او را از قدردانیشان محروم سازد و دیگری را دوست دارند، و اگر روزی زمین خورد و بیکی از آنها نیازمند شود بدتر همتا و پست‌تر دوست او باشد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 226
(1) 73- کتاب غارات ثقفی: بسندش تا عشفنی گفت پسر بچه‌ای بودم که با کودکان به میدان کوفه رفتم و ناگاه امیر مؤمنان علی بن ابی طالب بود که بر کومه طلا و نقره ایستاده بود و تازیانه‌ای در دست داشت و مردم را با آن دور میکرد، و بر سر آن مال برگشت و آن را میان مردم بخش کرد تا چیزی از آن نماند و برگشت چیزی از آن بخانه‌اش نبرد، و من نزد پدرم برگشتم و گفتم امروز بهتر مردم را دیدم یا بیخرد آنان را گفت، پسر جانم که بود؟ گفتم: امیر المؤمنین علی (ع) را دیدم و آنچه دیده بودم گفتم که چه کرد پدرم گفت پسر جان بهتر مردم را دیدی.
(2) 74- کنز کراچکی: از رسول خدا (ص) روایت است که فرمود: هر که سرپرست چیزی از اموراتم شود و براشان خیرخواهی کند خدا هیبتش را در دل آنان اندازد، و هر کس دست احسان بآنها گشاید دوستی آنها را روزی شود، و هر که خودداری کند خدا عز و جل مالش را فراوان کند، و هر که داد ستمدیده را از ستمگر بستاند در بهشت همراه من باشد و هر که پرگذشت کند عمرش دراز شود و هر که عدلش گسترده باشد بر دشمنش پیروز گردد و هر که از خواری نافرمانی خدا بعزت فرمانبری در آید خدا عز و جل همدم او شود و بی‌مال او را کمک دهد، (3) و از امیر مؤمنان که فرمود: شیر شکننده بهتر است از سلطان ستم‌کننده و سلطان ظالم بهتر از آشوب مداوم.
(4) 75- اعلام الدین: پیغمبر (ص) فرمود: کسی نیست که سرکار امری از امور مسلمانان شود خدا خیر او را خواهد جز که وزیر خوبی باو دهد که اگر فراموش کند باو یاد آور شود و اگر در یاد دارد باو کمک کند و اگر قصد بدی کند جلوش را بگیرد (5) و فرمود: هر که سرکار امری از امتم شود و خوشرفتار باشد خدا هیبتش را در دل آنان اندازد و هر که دست احسان بدانها گشاید خدایش محبوب آنان سازد، و هر که از اموالشان چشم پوشد خدا مالش را فراوان کند، و هر که داد مظلوم از ظالم ستاند در بهشت

همراه من باشد، و هر کس پر گذشت است عمرش دراز شود، و هر کس عدلش فراگیر است بر دشمن پیروز شود و هر که از زبونی معصیت بعزت طاعت بر آید خدایش همدم باشد بی‌همدمی و او را بی‌عشیره عزیز کند و بیمال یاری نماید.
(6) 76- نهج البلاغه: از سخن آن حضرت (ع) بخدا اگر بر خار مغیلان شب را بیخواب بسر برم و با غل آهنینم بکشند دوستتر دارم از اینکه روز قیامت خدا و رسولش را ملاقات کنم و ستمکار یک بنده خدا و یا زور بر چیزی از کالا باشم و چطور بکسی ستم کنم بخاطر نفسی که بپوسیدن شتابان است و زیر خاک بدرازا ماندنیست، بخدا عقیل را دیدم که
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 227
ندار شده (1) تا آنجا که یک پیمانه از گندم بیت المال شما از من درخواست کرد و دیدم کودکانش از نداری رنگ پریده‌اند و چهره‌هاشان نیلگونست درخواست خود را باز تاکید کرد و چند بار رفت و آمد و گفتگو کرد، و من باو گوش دادم تا گمان برد دینم را به او می‌فروشم و بدنبالش از راه خودم جدا میشوم و تیکه آهنی برایش داغ کردم و بتنش نزدیک کردم تا بدان عبرت گیرد و چون دردمندی ناله کرد و نزدیک بود از میله داغ کن تنش بسوزد باو گفتم: ای عقیل رود مرده‌ها بر تو بگریند ناله کنی از اینکه آهنی که یک آدمی به بازیچه آن را داغ کرده، و مرا بسوی آتشی میکشانی که خدای جبارش از روی خشم بر افروخته آیا تو از آزاری ناله زنی و من از زبانه سوزان ناله نزنم.
و شگفت‌تر از این یک کوبنده در خانه است که با ظرفی سربسته در خانه ما را کوبید معجونی بنام حلوا که بدش داشتم تا آنجا که گویا با آب دهن ماریاقی آن خمیر شده گفتم: این بخشش است یا زکات یا صدقه که اینها همه بر ما خاندان حرامند گفت: نه این و نه آن هدیه‌ایست، گفتم رود مرده‌ها را باشی آمدی از دین خدا مرا فریب دهی یا بسرت زده یا جن‌زده شدی یا پرت میگوئی بخدا اگر هفت اقلیم را با هر چه زیر آسمان دارند به من بدهند که خدا را نافرمانی کنم و گرچه بربودن پوست جوی از دم مورچه نخواهم کرد، راستش دنیای شما نزد من خوارتر است از برگی در دم ملخی که آن را می‌جود، علی را چه کار با نعمت نابودشدنی و لذت ناپایدار، بخدا پناه بریم از بی‌هوشی خرد و زشتی لغزش و باو یاری جوئیم.
(2) 77- رساله غیبت شهید ثانی ره بسندش تا نوفلی که نزد امام صادق (ع) بودم ناگاه چاکر عبد الله نجاشی بآن حضرت وارد شد و سلام کرد و نامه‌اش را باو رساند و حضرتش آن را باز کرد و خواند یکم سطرش این بود که بنام خداوند بخشنده مهربان خدا عمر سید و مولایم را دراز دارد و مرا از هر بدی قربانش کند، و هیچ ناگواری در او بمن ننماید زیرا ولی و توانا بر آنست.

ای سید و مولایم بدان که من گرفتار حکمرانی اهواز شدم و اگر نظر آقایم باشد برایم مرزی معین کند و نمونه‌ای سازد که راهنمایم باشد بدان چه مرا نزدیک کند بخدا عز و جل و برسولش و در نامه‌اش خلاصه کند آن کاری که برایم روا داند، و در چه بخشش کنم و بخشش پذیرم زکاتم را کجا نهم و مصرف کی کنم؟ و با که همدم باشم و بکه آسایش داشته باشم؟
و بکه اعتماد کنم و امینش دانم و باو پناه برم در اسرارم؟ امید است خدا مرا براهنمائی و دلالتت رهائی بخشد زیرا تو حجت خدائی بر خلقش و امین او هستی در بلادش نعمتش
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 228
بر تو پاینده (1) نوفلی گفت: امام ششم پاسخش نوشت که:
بنام خداوند بخشنده مهربان خدایت بمهر خود فرا گیرد و بکرم خود مهرت ورزد و برعایت خود نگهت دارد که او ولی آنست.
اما بعد پیک تو نامه‌ات را بمن رساند آن را خواندم و هر چه در آن یاد کردی و خواستی دانستم، و پنداشتم تو بحکمرانی اهواز گرفتار شدی و شادم کرد و ناگوارم شد و بتو گزارش دهم بناگواری آن و شاید آن ان شاء الله.
اما شادیم بحکمرانی تو، گفتم: بسا خدا بوسیله تو درمانده و ترسانی از دوستان آل محمد را بداد رسد، و بوسیله تو خوارشان را عزیز کند و برهنه‌اشان را بپوشد و ناتوانشان را نیرو دهد و آتش مخالفان را از آنها خاموش کند و اما ناگواریم از اینست که مغیر به دوستی از ما ناسازی کنی و بوی آستان قدس را نشنوی همه خواستهایت را خلاصه کنم اگر درست بکار بندی و از آن تجاوز نکنی امیدوارم که سالم مانی ان شاء الله تعالی-
ای عبد الله- پدرم بمن خبر داد بوسیله پدرانش از رسول خدا (ص) که فرمود: هر که با برادر مؤمنش مشورت کند و او بپاکی برایش خیرخواهی نکند خدا خردش برباید.
و بدان که من بتو نظری دهم که اگر بکار بندی رها شوی از آنچه نگرانی، و بدان که- رهائی و نجاتت در حفظ جان و دفع آزار است از دوستان خدا و نرمش با رعیت و آرامش و خوشرفتاری با نرمی بی‌ناتوانی و شدت بی‌زور، و مدارا با حکمران بر تو و آنها که نزدت فرستد و ببند شکاف زندگی رعیت خود را بآگاه کردنشان بدان چه موافق حق و عدل است ان شاء الله بپرهیز از سخن چینها و خبرچینها مبادا یکیشان بتو بچسبد و خدایت نبیند که روزی و نه شبی از آنها بیش و کم سخنی شنوی و بر تو خشم کند، و پرده‌ات بدرد، و از خوزیها اهواز بپرهیز که پدرم بمن خبر داد از قول پدرش تا امیر المؤمنین (ع) که فرموده: راستی ایمان در دل یهودی و خوزی هرگز پایدار نماند.

و اما کسی که با او همدم شوی و بدو آسایش کنی و پناه امورت نمائی مرد آزموده بنیاد امین است که همعقیده تو است، و عوام‌خو را شناسائی کن، و هر دو گروه را امتحان کن اگر آنجا رشدی دیدی خود دانی با او، مبادا یکدرهم پول یا یک جامه خلعت یا یک پاکش سواری بغیر رضای خدا بیک شاعر یا مسخره‌چی و دلقک بدهی جز که مانندش را به مستحقی در راه خدا بدهی و جائزه و بخشش و خلعت خود را بفرماندهان قشون و پیکها و لشکریان و نامه‌بران و پاسبانان و سرگروهانها بده، و آنچه مصرف کنی در راه احسان و کامیابی و مردانگی (و آزاد کردن بنده خوب) و صدقه و حج و نوشاک و پوشاک نماز یا صله و هدیه‌ای که براه خدا پیشکش

کنی و براه رسول خدا (ص) باید از حلالترین درآمدت باشد (و از بهترین هدایا).
(1) ای عبد الله بکوش که گنج نکنی طلا و نه نقره و این آیه تو را فرا گیرد که خدا عز و جل فرموده (34- برائه) کسانی که گنج نهند طلا و نقره را و انفاق نکنند در راه خدا- روزی آن را در آتش دوزخ داغ کنند و بآن پیشانی و پهلو و پشت آنها را بچزانند".
و کم مگیر چیزی از حلوا یا فزونی خوراک را که بشکمهای تهی برسانی و خشم خدا تبارک و تعالی را بدان خاموش کنی و بدان که من از پدرم شنیدم بسند پدرانش تا رسول خدا (ص) که روزی باصحابش میفرمود: ایمان ندارد بخدا و روز جزا کسی که سیر شب گذراند و همسایه‌اش گرسنه بماند گفتیم یا رسول الله هلاک شدیم فرمود: از زیادی خوراک و زیادی خرما و روزی و جامه‌های پاره خودتان بدهید و خشم پروردگار را خاموش کنید.
و من البته بتو خبر دهم از خواری دنیا و زبونی شرفش درگذشت آن بیاران نخست پیغمبر و تابعین آنها پدرم محمد بن علی بن حسین (ع) بمن بازگفت: که چون حسین بن علی (ع) بار بست بسوی کوفه ابن عباس نزد او آمد و او را بخدا و رحم سوگند داد که کشته طف نباشد، آن حضرت فرمود: من داناترم بقتلگاهم از تو و بهره‌ای ندارم از دنیا جز جدا شدن از آن، بتو خبر ندهم ای پسر عباس بحدیث امیر مؤمنان (ع) با دنیا (ع) گفت: چرا بجان خودم که دوست دارم بازگوئی بمن؟ گفت پدرم گفت که علی بن حسین فرمود: شنیدم ابا عبد الله حسین (ع) میفرمود: امیر مؤمنان بمن بازگفت: در یکی از نخلستانهای فدک بودم که بدست فاطمه (ع) بود بناگاه زنی بمن تاخت با اینکه بیلی بدستم بود و با آن کار میکردم چون نگاهش کردم از زیبائیش دلم پرید و بمانند بثنیه دختر عامر جمی بود که زیباتر زنان قریش بود گفت: ای پسر ابی طالب میتوانی مرا بزنی بگیری، و تو را از این بیل بی‌نیاز کنم و گنجینه‌های زمین را بتو نشان دهم و پادشاهی از آن

تو باشد تا زنده‌ای و پس از تو از فرزندان تو باشد، و باو فرمود تو که باشی تا از خاندانت تو را خواستگاری کنم؟ گفت من دنیا هستم فرمود: باو گفتم: برگرد و شوهر دیگری بخواه و رو به بیلم کردم و سرودم:

نزد ما آمد بمانند بثینه پر غریز زیوری در او بمانندش فریبا دم بدم

گفتمش برگرد و غیر من فریب از آنکه من بر کنار ستم ز دنیا نیستم نادان ز غم

من چکارم هست با دنیا محمد را نگر جان بداد و خفت زیر این همه سنگ دژم

گو که آوردم همه گنجینه‌های پر بها مال قارون و همه ملک قبائل روی هم

جمله را راه و روش سوی فنا باشد همی وز خزانه‌دار خواهند حساب بیش و کم

رو سوای من فریب و من ندارم رغبتی هر چه داری تو ز ملک و عز و دینار و درم

قانعم با آنچه روزی داده‌اندم در جهان تو برو دنیا بر اهل فریب و هر ستم

من بترسم از خدا روز لقای حضرتش وز عذاب دائمی کان را زوالی نیست هم

(1) و از دنیا رفت و از کسی چیزی بعهده نداشت تا خدا را ملاقات کرد پسندیده و بی‌ملامت و مذمت و امامان پس از او هم پیرو او شدند که بشما رسیده که بچیزی از بدیهای دنیا آلوده نشدند، بر همه درود و خاکشان خوش.

من همه مکارم دنیا و آخرت بتو فرستادم از قول صادق مصدق رسول الله، و اگر اندرزهای مرا که در نامه نیست بکارزنی و گناهان و خطاها بمانند سنگینی کوهها و موجهای دریاها بر تو باشد امید دارم خدا عز و جل بقدرتش از تو حمایت کند ای عبد الله مبادا مؤمنی را بترسانی که پدرم بمن بازگفت از قول پدرانش که علی بن ابی طالب (ع) میفرمود: هر که بمؤمنی نگاهی کند که او را بترساند خدایش بترساند روزی که جز سایه‌اش سایه‌ای نیست و او را بصورت مورچه با همان گوشت و تنش محشور کند تا بجایگاهش برساند، و بازگفت از پدرانش تا پیغمبر (ص) که فرمود: هر که بداد مؤمن بیچاره‌ای رسد خدا روزی که جز سایه‌اش سایه‌ای نیست بداد او رسد و او را آسوده دارد روز هراس گرانتر و او را آسوده دارد از بد سرانجامی و هر که حاجتی از برادر مؤمنش بر آورد خدا حوائج بسیاری از او بر آورد که یکیشان بهشت است و هر که برادر مؤمن برهنه خود را بپوشد خدایش از سندس و استبرق و دیبای بهشت بپوشد و پیوسته در رضوان خدا اندر است تا نخی از آن بر تن پوشنده است، و هر که برادر گرسنه‌اش بخوراند خدایش از خوراکهای خوب بهشت بخوراند، و

هر که از تشنگی او را بنوشاند خدایش از شراب سر بمهر بهشت بنوشاند، و هر که خدمتکاری به برادرش دهد خدا از پسر بچه‌های جاوید بهشت خدمتکارش کند، و با دوستان پاکش او را جا دهد، و کسی که برادر مؤمنش را بر پاکشی سوار کند خدایش بر شتران بهشت سوار کند و روز قیامت باو بر فرشته‌های مقرب ببالد، هر که به برادر مؤمنش زنی دهد که همدمش باشد و پشت او باشد و بدو آسایش کند خدایش از حور العین بوی زن دهد و او را همدم صدیقان از خاندان پیغمبرش و برادرانش کند و بدانها مانوس نماید، و هر که یاری دهد برادر مؤمنش را بر سلطان جائر خدایش یاری دهد در گذشتن از صراط آنجا که قدمها بلرزند، و هر که بدیدن برادر مؤمنش بخانه او رود بی‌حاجتی باو از زائران خدا نوشته شود و بر خداست که زائرش را گرامی دارد.
ای عبد الله پدرم بمن بازگفت: از پدرانش تا علی (ع) که شنیده رسول خدا (ص) روزی به اصحابش میفرمود: ای گروهان مردم راستش مؤمن نباشد آنکه بزبان ایمان دارد و در دل ندارد، از لغزش مؤمنان وارسی نکنید زیرا هر که وارسی کند از آن خدا روز قیامت لغزشهایش

را وارسی کند و او را درون خانه‌اش رسوا کند، (1) و پدرم بمن بازگفت از پدرش از علی (ع) که فرمود: خدا از مؤمن پیمان گرفته که گفتار او را باور نکنند و از دشمنش نتواند کین کشد و خشمش را فرو ننشاند جز با رسوا کردن خودش زیرا هر مؤمنی دم بسته است و این سخنی کوتاه است و راحت طولانی است، خدا چیزها از مؤمن پیمان گرفته که آسانترش مؤمنی مانند او است و هم عقیده او و ستمش کند و حسدش ورزد و شیطانی که او را بگمراهی کشاند و دشمنش دارد، و سلطانی که دنبالش را بپاید و لغزشهایش را وارسد، و کافر بعقیده او که خونش بریزد و آن را دین شمارد و حریمش را مباح داند و غنیمت شمارد، چه ماندنی دارد مؤمن از اینها.
ای عبد الله، و پدرم بمن باز گفت: از پدرانش از پیغمبر (ص) که فرمود: جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد خدا سلامت میرساند و میفرماید نام مؤمن را از نام خودم باز گرفتم و مؤمن از من است و من از مؤمن، هر که بمؤمنی اهانت کند در برابرم به نبرد برخاسته، ای عبد الله، بمن بازگفت: پدرم از پدرانش از پیغمبر (ص) که روزی فرمود: ای علی با کسی بگو مگو مکن تا نهادش را بدانی اگر خوب است خدا دوستش را واننهد و اگر بد است بدیهاش او را بس است، و اگر خواهی کاری باو کنی بیش از آنچه خودش از معاصی خدا عز و جل کند نتوانی.
ای عبد الله و بمن بازگفت: پدرم از پدرانش از پیغمبر (ص) که فرمود: کمترین کفر اینکه کس از برادرش کلمه‌ای شنود و آن را بخاطر سپارد

بقصد آن برادر را رسوا کند، آنانند که بهره‌ای ندارند، ای عبد الله و پدرم بمن بازگفت از قول پدرانش تا علی (ع) که فرمود:
هر که در باره مؤمن آن را گوید که دو چشمش دیده و دو گوشش شنیده آنچه او را زشت کند و آبرویش ببرد از آنانست که خدا عز و جل فرم وده (19- النور) راستی کسانی که دوست دارند فاش شود هرزگی در باره آنان که گرویدند عذاب دردناک دارند.
ای عبد الله و بمن بازگفت پدرم از پدرانش از علی (ع) که هر که از برادر مؤمنش حکایتی کند که آبرویش را ببرد و دشنامش دهد خدا او را درگیر خطایش کند تا از آنچه گفته خود را بدر کند فرمود: و هرگز نتواند خود را از آن بدر کند، و هر که برادر مؤمنش را شاد کند اهل بیت (ع) را شاد کرده، و هر که اهل بیت را شاد کند رسول خدا را شاد کرده، و هر که رسول خدا را شاد کند خدا را شاد کرده، و هر که خدا را شاد کند بر خدا سزاوار است که او را به بهشت برد، سپس من بتو سفارش کنم بتقوی از خدا و برگزیدن طاعتش و چسبیدن برشته او که هر که برشته خدا چسبد براه راست رهنمون شده از خدا بترس و کسی را برضای خدا و خواستش مقدم مدار که این سفارش خدا عز و جل است بر خلقش و جز آن را از آنها نپذیرد و جز آن را بزرگ نشمارد، و بدان که مردمان بچیزی بزرگتر از تقوی گمارده نشدند راستش که آن سفارش ما
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 232
خاندانست (1) پس اگر توانی دست بچیزی از دنیا نزنی که فردا از آن بازپرسی داری همان کن.
نوفلی گفت: چون نامه امام صادق (ع) به نجاشی رسید آن را خواند و گفت بخدای یگانه راست گفته مولایم کمتر است که کسی بدین نامه عمل کند جز که نجات یابد و پیوسته تا عبد الله زنده بود بدان عمل میکرد.
(در اینجا یک سند طولانی از شهید ثانی تا ابن قولویه آورده که ترجمه ندارد و سود عمومی هم ندارد).
(2) 78- کتاب زید نرسی: گفت شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: بپرهیزید از در آمیختن با شاهان و دنیاداران که آن نعمت خدا را در چشمتان خرد نماید و بدنبال کفرتان کشد، و بپرهیزید از همنشینی با شاهان و دنیاداران که دینتان را ببرد بدنبال نفاقتان کشد و آن دردیست خزنده و بی‌درمان، و سخت دلی آورد و خشوع را برد، و بر شما باد بتو ده مردم و میانه حال آنها که گوهر آدمی را نزد آنها یابید، و بپرهیزید از چشم داشت بدان چه دنیاداران دارند که هر که بر آن دوزد اندوهش دراز شود و خشمش فرو نکشد و نعمت خدا در برش اندک نماید و شکرش برای خدا کم شود، بزیردستت نگر تا قدر نعمت خدا را بشناسی و فزونیش را بایست شوی وجودش بر تو ببارد.

(3) 79- اعلام الدین: از اویس قرنی ره روایت است که در جواب مردیکه باو گفت: حالت چونست؟ گفت: چگونه باشد حال کسی که صبح کند و گوید: بشب نرسم و شب کند و گوید به صبح نرسم، مژده بهشت گیرد و کارش را نکند و از دوزخ حذرش دهند و آنچه موجب آنست واننهد، بخدا یاد مرگ و غمها و سختیهاش و یاد هراس ورود بآن جهان و هراسهای روز قیامت برای مؤمن در این دنیا شادی نگذاشته و حقوق الهی طلا و نقره برای ما بجا ننهاده، و حقگزاری مؤمن برای مؤمن دوستی برایش نگذاشته، امرشان کنیم بمعروف و نهی از منکر و آبروی ما را میبرند و ما را بجریمه و عیب و گناهان بزرگ متهم میکنند و یارانی هم از فاسقان دارند،، راستش بخدا این جلوگیر ما نیست از اینکه بحق خدا در میان آنها قیام کنیم.
(4)

باب هشتاد و دوم در باره اعتماد بستمکاران و دوستی و فرمانبری آنان

(5) 1- الانعام (آیه 68) و اگر که فراموشت کرد شیطان پس از یاد آوری با قوم ستمکار منشین.
(6) 2- هود (آیه 59) و پیروی کردند فرمان هر زورگوی لجباز را. 97- (7) و پیروی کردند از
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 233
فرمان فرعون و فرمان فرعون درست نبود. 113- (1) و تکیه ندهید بآنان که ستم کردند تا آتش بشما رسد و نباشد برای شما جز خدا سرپرستی سپس یاری نشوید.
(2) 3- الکهف (51) و نبودم من که از گمراه‌کننده‌ها پشتیبانی بگیرم.
(3) 4- الشعراء (150) از خدا بپرهیزید و مرا فرمان برید و فرمان نبرید از مسرفان 52 آنان که تباهی کنند در زمین و اصلاح نکنند.
(4) 5- القصص (17)- گفت پروردگارا به نعمتی که بمن دادی پشتیبان بدکاران نباشم.
(5) 6 الصافات (22) محشور سازید آنان که ستم کردند و جفتهای آنان را و آنچه را جز از خدا می‌پرستیدند و بنمائید بآنها راه دوزخ را.
(6) 7- الزمر (17) و آنان که دوری کردند از پرستش بت و رو بسوی خدا کردند مژده دارند.
(7) 8- الجاثیه (41) و راستی که ستمکاران دوستان همند.
(8) 9- نوح (نوح گفت پروردگارا راستش آنها نافرمانی کردند مرا و پیروی کردند کسی را که مال و فرزندش نیفزاید جز زیانکاری).
(9) 10- الدهر (24) شکیبا باش برای حکم پروردگارت و فرمان نبر از آنان گنهکار و ناسپاسی را.

: (10) 1- امالی صدوق: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمانبردن سلطان واجب است و هر که فرمان سلطان نبرد فرمان خدا عز و جل نبرده و دچار نهی او شده که فرموده (195- البقره) و نیفکنید خود را در هلاکت.
(11) 2- همان: بسندش تا امام کاظم (ع) که به شیعه خود فرمود: ای گروه شیعه خوار نکنید گردنهای خود را بترک طاعت سلطانتان پس اگر عادل است از خدا بخواهید بماند و اگر ستمکار است از خدا بخواهید خوبش کند که بهی شما در بهی سلطان شما است سلطان عادل چون پدر مهربانست برایش بخواهید آنچه برای خود میخواهید و بد دارید برایش آنچه برای خود بد دارید.
(12) همان: در مناهی پیغمبر است که فرمود: هر که سلطان جائر را مدح کند و خود را در برابرش سبک سازد و کرنش کند بطمع و او همنشین او باشد در دوزخ، (13) و فرمود (ص): خدا عز و جل فرموده اعتماد نکنید بکسانی که ستم کردند تا آتش بشما رسد.
(14) و فرمود (ص): هر که رهنمائی کند ستمکاری را بستمی همنشین هامانست در دوزخ
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 234
(1) و فرمود (ص): هر وکیل محاکمه ظالمی شود یا کمکش دهد در آن و ملک الموت باو فرود آید گویدش مژده‌گیر بلعن خدا و آتش دوزخ و سرانجامی بد، (2) و فرمود (ص): آگاه هر که تازیانه‌ای پیش سلطان جائر بیاویزد خدا آن را ماری آتشین سازد بدرازی هفتاد ذراع و در آتش دوزخ آن را به وی مسلط کند و چه بد سرانجامی است، و نهی کرد از پذیرش دعوت فاسقان بخوراکشان.
(3) 4- امالی طوسی: در وصیت امیر مؤمنان هنگام وفاتش: دوست‌دار صالح را برای خوبیش و با فاسق مدارا کن برای حفظ دینت و دشمنش‌دار با دلت.
(4) 5- تفسیر قمی: محشور کنید کسانی که ستم کردند و ازواجشان را" فرمود: ستم کردند بآل محمد در حق آنها و فرمود: ازواج آنها همگنان آنها باشند (5) و از این امور شبهه ناک دوری کند و چون از امور شبهه ناک پرهیز نکند ندانسته در حرام افتد، و چون ناروا بیند و جلوش نگیرد با قدرت بر آن دوست دارد خدا نافرمانی شود و کسی که آن را دوست دارد بدشمنی با خدا برخاسته، و هر که زنده ماندن ستمکاران را خواسته خواسته که خدا نافرمانی شود راستش خدا تبارک و تعالی خود را بر نابود

کردن ظالمان ستوده و فرموده (25- الانعام) پس بریده شد دنباله مردمی که ستم کردند وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.
تفسیر قمی مانندش را آورده.
(6) 8- قرب الاسناد: بسندش تا علی بن یقطین که نوشت بامام کاظم (ع) دلم می‌گیرد از این کارگزاری سلطان، وزیر هارون بود، قربانت اگر اذنم دهید از او بگریزم، جواب آمد که بتو اذن ندهم از کارشان بدرائی تقوای خدا را پیشه کن و یا چنان که فرمود: (7) 9- خصال: در سفارش نبی (ص) بعلی (ع) ای علی سه تا قساوت قلب آورند: گوش کردن لهو، شکار کردن، بدربار سلطان آمدن.
(8) 10- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که چهار تا دل را تباه کنند و در دل نفاق رویند چنانی که آب درخت را: گوش دادن بآواز لهوی، و بیشرمی، و آمدن بدربار سلطان و دنبال شکار رفتن.
(9) 11- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که سحت انواع بسیاریست یکی آنچه از کار کارگزاران ستمکار بدست آید و یکی مزد قضاوت، و یکی مزد فاحشه‌ها و بهای می و نبیذ (آبجو) و اما پس علم بحرمت آن و اما رشوه گرفتن ای عمار (راوی حدیث است) در احکام راستی که کفر بخدای بزرگ و رسول او است.
(10) 12- همان: در سفارش پیغمبر (ص) بعلی (ع) هشت کس اگر اهانت شوند جز خود را ملامت نکنند: آنکه بر خوانی رود بی‌دعوت، آنکه بمیزبان حکمفرمائی کند، و خواستار خیر

از دشمن خود، و خواستار بخشش از زبونان و آنکه در راز دو کس اندر شود که نخواهندش آنکه بسلطان استخفاف کند، آنکه در مجلسی نشیند که اهلش نیست، آنکه روی سخن با کسی دارد که باو گوش نمیدهد.
(1) 13- امالی طوسی: بسندی از پیغمبر (ص) که هر که بیشرمی کند جفا کرده و هر که دنبال شکار دود دچار غفلت شود، و هر که ملازم سلطان گردد در فتنه افتد و هر چه به سلطان نزدیکتر شود از خدا دورتر گردد.
(2) 14- ثواب الاعمال بسندش تا پیغمبر (ص) فرمود رحمت خدا بر کسی که سلطان خود را بر کار نیکش کمک کند.
(3) گویم: تمامش در باب بر بوالدین است.
(4) 15- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود دینتان را با پارسائی نگهدارید، و با تقیه تقویت کنید، و بخدا بی‌نیاز شوید از حاجت خواستن از سلطان، و بدانید که هر مؤمنی خضوع کند برای سلطان یا وابسته او در دینش برای درخواست از دنیایش خدایش گمنام کند و دشمنش دارد و او را بوی واگذارد، و اگر او بچیزی از دنیای آن سلطان دست یافت خدا برکتش را ببرد و ثوابش ندهد بر آنچه در حج یا عمره و با آزاد کردن بنده

صرف کند.
مجالس مفید: بسندی مانندش را آورده.
(5) 16- ثواب الاعمال: بسندش تا امام ششم (ع) که به مفضل فرمود: ای مفضل هر کس به سلطان جائز تعرض کرد و از او بلائی بوی رسید ثوابی بر آن ندارد و صبرش بر آن روزی نشود.
(6) 17- همان: بسندی تا امام صادق (ع) تا رسول خدا (ص) که چون روز قیامت شود یکی جار کشد کجایند ستمکاران و یاران آنان؟ تا کسی که آب در دواتشان ریخته یا سر کیسه‌ای براشان بسته یا خامه‌ای براشان تراشید و همه را با آنها محشور کنید.
(7) 18- همان به همین سند: که رسول خدا (ص) فرمود: نزدیک نشود بنده خدا بسلطان جز که دور شود از خدا، و مالش فزون نگردد جز حسابش سخت شود، و نه پیروانش فزون شوند، جز که شیاطینش بیش شوند.
(8) 19- همان بهمین سند: رسول خدا (ص) فرمود: بپرهیزید از درگاه سلطان و دور و ورش چون که نزدیکتر بدانها از شما دورتر شما است از خدا عز و جل، و هر که سلطان را بر خدا عز و جل مقدم دارد خدا ورعش را ببرد و سرگردانش کند.
(9) 20- همان: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: هر که نامش را در دفتر ولد فلان ثبت کند خدایش در قیامت خوک محشور کند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 236
(1) 21- همان: بسندش از امام ششم (ع) که هر که ستمکاری را در ستمش معذور داند خدا بر او مسلط کند کسی را که ستمش کند و اگر نفرین کند اجابت نشود و بر ستمی که کند اجری ندارد.
(2) 22- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: هر که بستمکاری در ستمش کمک کند پیوسته خدا عز و جل خشمگین باشد بر او تا از کمک بوی دست بردارد.
(3) 23- قصص الأنبیاء: بسندی تا امام صادق (ع)، فرمود: در زمان موسی (ع) پادشاه جباری بود که به میانجگیری بنده صالحی حاجت مؤمنی را بر آورد و آن پادشاه و آن بنده صالح میانجی در یک روز مردند، و مردم برای آن شاه بپا خاستند و سه روز بازار را بستند و آن بنده صالح در خانه‌اش افتاده بود و جانوران زمین روی او را خوردند و موسی پس از سه روز او را دید و گفت: پروردگارا آن دشمنت بود و این دوستت خدایش وحی کرد ای موسی این دوست من از آن جبار حاجتی خواست و آن را بر آورد و او را از آن مؤمن پاداش دادم و جانوران زمین را بر خوبیهای روی این مؤمن مسلط کردم بسزای درخواست او از آن جبار.
(4) 24- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: بهترین صدقه از

زبانست که جانها را محفوظ سازد، و بدیها را دفع کند، سود به برادر مؤمنست، سپس فرمود: یک عابد در بنی اسرائیل که از همه عابدتر بود برای حوائج مردم نزد پادشاه کوشا بود و او با اسماعیل پسر حزقیل برخورد و باو گفت در اینجا باش تا نزد تو برگردم، و نزد شاه که رفت فراموشش کرد و اسماعیل تا یک سال همان جا ماند، و خدا برایش گیاهی رویاند که از آن میخورد، و چشمه‌ای روان کرد، با ابری سایه‌اش افکند و روزی شاه برای تفریح بیرون شد و عابدش همراهش بود و اسماعیل را دید و گفت: اسماعیل تو هنوز اینجا هستی؟ گفتش تو گفتی از اینجا مرو و من نرفتم و او را صادق الوعد نامیدند، و بهمراه شاه یک زورگو بود گفت: پادشاها این مرد دروغ میگوید من از این بیابان گذر کردم و او را در اینجا ندیدم، اسماعیل گفت: اگر من دروغ‌گو باشم خدا بهتر عضوت را که بتو داده بکند فرمود: دندانهای آن زورگو فرو ریخت و او گفت: من بر این بنده صالح دروغ گفتم از او بخواه دعا کند که دندانهایم بمن برگردند که من پیر سالخورده‌ام شاه از او خواست، گفت: دعا میکنم باو گفت هم اکنون؟ گفت: نه و آن را تا سحر پس انداخت سپس دعا کرد.
سپس فرمود: ای فضل بهتر زمانی که بدرگاه خدا دعا کنید سحرها باشند، خدا فرموده (18- الذاریات) و در سحرها آنان از گناه خود آمرزشخواهند.
(5) گویم: برخی احکام در باب احوال ملوک و امراء گذشت و برخی هم در باب کلیات

مکاسب کتاب تجارت خواهد آمد.
(1) 25- تفسیر عیاشی: از جعفری که بامام رضا (ع) گفتم: چه گوئی در کارهای سلطان؟
فرمود: ای سلیمان ورود در کارهاشان و کمک بآنها و سعی در حوائجشان برابر کفر است و نگاه عمدی بآنها از کبائریست که بدان سزاوار دوزخ شوند.
(2) 26- همان: بسندی از امیر مؤمنان (ع) فرمود هر کس نزد توانگری رود و برای ثروتش باو فروتنی کند خدا دو سوم دینش را ببرد.
(3) 27- همان: از علی بن دراج اسدی گفت: نزد امام باقر (ع) رفتم و باو گفتم: من کارگزار بنی امیه بودم و بمال بسیاری رسیدم و گمان بردم بر من حلال نیست و از دیگری پرسیدم و بمن گفتند اهل و مال تو همه حرام است فرمود: چنین نیست که گفتند:
گفتم: قربانت توبه دارم؟ فرمود: قبول توبه تو در قرآن خداست (55- الانفال) بگو برای کسانی که کافر شدند اگر باز ایستند آمرزیده شود براشان آنچه گذشته.
(4) 28- همان: از یکی که پرسیده شد از قول خدا- و اعتماد نکنید بکسانی

که ستم کردند تا آتش بشما رسد" فرمود: او کسی است از شیعه ما که اعتماد کند بر این حاکمان جور و ناحق.
(5) 29- همان: بسندی از امام صادق (ع) که در تفسیر و اعتماد نکنید بکسانی که ستم کردند تا آتش بشما رسد" فرمود: آن را جاوید نساخته ولی آتش بشما رسد پس بآنها اعتماد نکنید.
(6) 30- سرائر بروایتی از امام باقر (ع)، فرمود: هر که نزد سلطان جائری رود و او را به تقوی از خدا وادارد و او را بیم دهد و پند دهد ثواب ثقلین دارد از پری و آدمی و مانند اعمالشان را دارد.
(7) 31- مناقب: از علی بن ابی حمزه که من دوستی داشتم از دفتر نویسان بنی امیه بمن گفت: از امام صادق برایم اجازه ورود بگیر و اجازه نگرفتم و چون وارد شد سلام کرد و نشست و سپس گفت: قربانت من در دفترخانه اینها بودم و از دنیاشان بمال بسیاری رسیدم و از حقوقش چشم بر هم نهادم آن حضرت فرمود: اگر بنی امیه نیافتند کسی که براشان بنویسد و مالیاتشان را بگیرد و براشان بجنگد و در جماعتشان حاضر شود حق ما را نمی‌بردند، و اگر مردم آنها را رها میکردند با هر چه خودشان داشتند جز آنچه بدستشان می‌افتاد نیافتند، آن جوان گفت: قربانت مرا راه خروجی هست؟ فرمود: اگر بتو بگویم عمل میکنی؟ گفت:
میکنم، فرمود: از هر چه از دفترداری آنها بدست آوردی کنار رو، هر که را می‌شناسی مالش را باو برگردان و هر که را نشناسی آنچه از او گرفتی صدقه بده و من برای تو نزد خدا بهشت

را ضامنم، (1) گوید: آن جوان مدتی دراز سربزیر افکند و گفت: قربانت انجام دادم، ابن ابی حمزه گوید: آن جوان با ما بکوفه برگشت و از هر چه روی زمین داشت بدر آمد تا جامه‌ای که بر تن داشت گوید: ما بسهم بندی برایش جامه خریدیم و خرجی فرستادیم و چند ماهی نگذشت که بیمار شد و ما از او عیادت میکردیم و یک روزی نزد او رفتم و در حال احتضار بود و چشمانش را باز کرد و بمن گفت: ای علی و الله امامت برای من وفا کرد گوید سپس مرد و ما متصدی کار او شدیم و رفتم تا نزد امام (ع) و چون بمن نگاه کرد فرمود:، ما وفا کردیم برای رفیق تو ای علی گوید: گفتم: قربانت راست فرمودی همچنین گفت بمن هنگام مرگش.
(2) 32- کشی: تا مفضل بن فرید برادر شعیب کاتب که امام ششم (ع) فرمود: بیا تا هر چه بدان رسی به برادرانت برگردانی زیرا خدا عز و جل فرماید (114- سوره هود) راستی کارهای خوب (دنبالش میبرند کارهای بد را) مفضل گفت: من بجای برادرم در دفتر کار میکردم و به آن حضرت گفتم: مرا با اینان می‌بینی چه میفرمائی؟ فرمود: اگر فلان و بهمان نباشد.
(3) 33- همان: بسندش تا مفضل بن فرید برادر شعیب کاتب، گفت: نزد

امام صادق رفتم و مامور بودم که جوائزی به بنی هاشم بدهم و آن حضرت بی‌خبرم بالای سرم ایستاده بود و من بی‌خیال بودم و نزد او جستم و از من پرسید از آنچه برای آنان دستور رسیده و من صورتش را بآن حضرت دادم، فرمود: در اینجا برای اسماعیل چیزی نبینم، گفتم: همین است که بدست ما داده شده سپس بآن حضرت گفتم: قربانت می‌بینی چه مقامی نزد اینان دارم به من فرمود: بیا آنچه بدستت میرسد به یارانت برگردان زیرا خدا عز و جل فرماید" راستی نیکیها بدیها را ببرند".
(4) 34- همان: بسندش از صفوان جمال که نزد امام کاظم (ع) رفتم بمن فرمود: ای صفوان هر چیزت زیبا و نیک است جز یکی گفتم: قربانت کدام؟ فرمود: کرایه دادن شترانت باین مرد- هارون الرشید- گفتم: بخدا کرایه ندادم برای خوشگذرانی و خودنمائی و نه شکار و بازیگری بلکه برای راه مکه، و خود هم متصدی آن نیستم و غلامانم را با او میفرستم، فرمود: ای صفوان آیا کرایه تو بر عهده آنها نباشد؟ گفتم: چرا قربانت، فرمود: میخواهی بمانند تا کرایه تو را بدهند؟ گفتم: آری فرمود: هر که ماندن آنها را دوست دارد از آنهاست و هر که از آنهاست دوزخی است صفوان گفت: رفتم همه شترانم را تا آخر فروختم و خبرش بهارون رسید و مرا خواست و بمن گفت: ای صفوان بمن رسیده که شترانت را فروختی؟ گفتم آری گفت: چرا؟ گفتم: پیری سالخورده‌ام و غلامان هم نیروی کارها را ندارند گفت: هیهات هیهات من میدانم کی بتو اشارت کرده باین کار و آن موسی بن جعفر است، گفتم: مرا با

موسی بن جعفر چه کار؟ گفت: این سخن را واگذار بخدا اگر خوشرفتاری تو نبود البته تو را می‌کشتم.
(1) 35- جامع الاخبار: پیغمبر (ص) فرمود: هر که با ستمکاری راه رود تا کمکش کند البته از اسلام بدر است، (2) و امام باقر (ع) فرمود: ستمگر و یاورش و راضی به ستمش سه شریک باشند (3) و فرمود (ص): بدتر مردم مثلث است، گفته شد یا رسول الله مثلث کدام است؟ فرمود: آنکه نزد سلطان بد برادرش گوید و خود را نابود کند و برادرش را و هم سلطان را، (4) و فرمود (ص) هر کس بهمراه ظالمی راه رود جرم کرده.
(5) 36- کفایه: بسندش تا عبد الغفار بن قاسم که بامام باقر (ع) گفتم: چه گوئی در باره رفتن پیش سلطان؟ فرمود: برای تو روا نیست، گفتم: بسا من بشام روم و نزد ابراهیم بن ولید شوم فرمود: ای عبد الغفار رفتن تو پیش سلطان بسه چیز میکشاند: دوستی دنیا، فراموشی مرگ و نارضایتی بدان چه خدایت داده گفتم: یا ابن رسول الله من عیال وارم و آنجا برای تجارت و سود میروم در این باره چه فرمائی؟ فرمود: ای بنده خدا من تو را بترک دنیا واندارم بلکه بترک گناهان ترک دنیا فضیلت است و ترک

گناهان فریضه، و تو بانجام فریضه نیازمندتری از کسب فضیلت گفت: دست و پایش را بوسیدم و گفتم پدر و مادرم قربانت یا ابن رسول الله علم صحیح را نیابیم جز نزد شما گویم تمام آن در باب نصوص است.
(6) 37- تنبیه الخاطر: از امام باقر (ع) که علی (ع) می‌فرمود: همانا آن (یعنی حقیقت بندگی) رضا و خشم است، و جز این نبود که ناقه (ناقه صالح) پی نکرد جز یک مرد و چون دیگران راضی بودند بهمه عذاب رسید، و چون امام عادلی پدیدار شود هر که بحکم او راضی باشد و او را در اجراء عدل یاری دهد دوست و وابسته او شود، و چون پیشوای ستم و ناحق پدید شود هر که بحکم او راضی باشد و او را بجور و ستمش یاری دهد وابسته و دوست او گردد.
(7) طلحه بن زید از امام ششم که فرمود: خود ستمگر و یاور او و راضی بکار او سه شریکند.
(8) 38- اختصاص: بسندش تا سدیر که امام ششم (ع) فرمود بمن آیا بتو مژده ندهم؟
گفتم: چرا خدا مرا قربانت کند فرمود: آگاه باش که هیچ سلطان ستمگری نیامده و نیاید جز که با او کمکی است از طرف خدا که دفع کند از دوستان خدا شر آنان را.
(9) 39- همان: بسندش تا اسحاق بن عمار که مردی از امام ششم (ع) پرسید از وارد شدن در کار سلطان؟ فرمود: آنها در کار شما وارد شوند یا شما وارد شوید در کار آنها؟ گفت:
آنها بر ما وارد شوند فرمود: باکی در آن نیست.
(10) 40- همان: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: هر که نزد سلطان جائری رود (تا آخر).
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 240
(1) 41- همان: بسندی از امام ششم (ع) که پدرش میفرمود: هر که نزد امام جائری رود و قرآن برای او بخواند تا از دنیایش بهره‌مند شود برای خواننده در هر حرفی ده لعنت است و برای شنونده بهر حرفی یک لعنت.
(2) 42- حسین بن سعید: بسندی از امام ششم (ع) فرمود: قومی از مؤمنین به موسی (ع) گفتند: کاش نزد فرعون میرفتیم و با او بودیم و از دنیایش بهره‌مند می‌شدیم، و چون امید ما بر آمد و موسی ظهور کرد نزد او میرفتیم و این کار کردند، و چون موسی و همراهانش گریختند سوار شدند و شتاب کردند تا بموسی و همراهانش برسند و با آنها باشند، و خدا فرشته‌ها فرستاد و آنها را برگرداندند بلشکر فرعون و با همراهان فرعون غرق شدند.
(3) 43- کتاب قضاء حقوق صوری: جعفر بن محمد (ع) فرمود: جباری نباشد جز که در دربارش دوستی از ما باشد که از دوستان ما دفاع کند و

آنها روز قیامت ثواب بیشتری دارند و گفته: علی بن یقطین از مولای ما امام کاظم (ع) اجازه خواست در ترک کارمندی سلطان به او اجازه نداد و فرمود: این کار مکن که ما را بتو آسایشی است و برادرانت را بوسیله تو عزتی و بسا که بتو شکستی را جبران کند خدا، و بشکند شور مخالفان را از دوستانش، ای علی کفاره کارهایتان احسان به برادرهایتان باشد، برای من یکی را در عهده‌گیر و من برایت سه تا ضامنم، برای من اینکه بر نخوری بکسی از دوستانت جز که نیازش برادری و گرامیش داری و برایت ضامنم که هرگز زندان نبینی و هرگز تیغ بتو نرسد و هرگز نداری بخاندانت نیاید، ای علی هر که مؤمنی را شاد کند اول خدا را شاد کرده و دوم پیغمبر و سوم ما را.
(4) و باز بسندی از علی بن یقطین که اجازه خواستم از امام کاظم (ع) در خدمت بآن قوم در کاری که بدینم لطمه نزند، فرمود: نه و گرچه بیک نقطه از خامه مگر در باره عزیز کردن مؤمن و آزاد کردن او سپس فرمود: راستی که خاتمه کارهاتان برآمدن حاجات برادرانتان است و احسان بدانها تا آنجا که توانید و گر نه هیچ عمل شما قبول نیست، دلسوز باشید برای برادران خود و بآنها رحم کنید تا بما برسید.
(5) 44- نوادر راوندی: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: نزدیک نشود کسی به سلطان جز که دور شود از خدای تعالی و مالش فزون نشود جز که حسابش فزون شود، و پیروش بیش نشود جز که شیطانهاش بیش شوند.
(6) و بهمین سند: علی (ع) فرمود: سه باشند هر که واپاید از شیطان و هر بلا در امانست هر که با زن بیگانه خلوت نکند، و بر سلطان وارد نشود، و به بدعتگزار در بدعتش کمک نکند.
(7) و بهمین سند رسول خدا (ص) فرمود: هر که بیعتی شکند یا پرچم گمراهی بالا برد یا علمی

را نهان دارد یا مالی را بناحق بند کند یا دانسته بظالمی کمک دهد البته که از اسلام بیزار است.
(1) و بهمین سند فرمود (ص): بدترین جا خانه فرماندهانیست که بحق حکم نکنند.
(2) و بهمین سند رسول خدا (ص) فرمود: بپرهیزید از در خانه‌های سلطان و اطرافیانش، ، و دورتر شما از خدا آنکه برگزیند سلطانی را بر خدای تعالی خدا در برون و درون دلش اثری گزارد و ورع را از آن ببرد و او را سرگردان کند.
(3) و بهمین سند رسول خدا (ص) فرمود: هر که سلطانی را خشنود کند بدان چه خدا را بخشم آرد از دین اسلام بدر است.

(4) و بهمین سند رسول خدا (ص) فرمود: روز قیامت یکی جار کشد کجایند ستمگران و یاورانشان و هر که آبی در دواتشان ریخته یا در کیسه‌ای براشان بسته یا خامه‌ای تراشیده همه را با هم محشور کنید، (5) و باز فرموده: بهترین تابعین امتم آنها که بدرهای سلطان نزدیک نشوند.
(6) و بهمین سند رسول خدا (ص) فرمود: فقهاء امناء پیغمبرانند تا بدنیا در نیایند، گفته شد یا رسول الله در دنیا شدن آنها چگونه باشد؟ فرمود: پیروی از سلطان و چون چنین کنند از آنها بر حذر باشید.
(7) 45- الدره الباهره: امام جواد (ع) فرمود: زیانت ندارد خشم کسی که ناحقش خشنود کند، (8) فرمود: خیانت همین بس که امین خائنانست.
(9) 46- دعوات راوندی: پیغمبر فرمود: خدا بایوب وحی کرد میدانی گاهی که بلایت رسید گناهت نزد من چه بود؟ گفت: نه، فرمود: رفتی نزد فرعون در دو کلمه با او مسامحه کردی.
(10) 47- نهج البلاغه: فرمود یار سلطان چون سوار بر شیر است بمقامش رشک برند و خودش وضعش را بهتر میداند.
(11) 48- کنز کراچکی: بسندی تا امام ششم (ع) که ملعونست ملعون عالمی که بدنبال سلطان جوری است و یاور در جور او است (12) و از همان که رسول خدا (ص) فرمود: هر که نافرمانی خدا را از ترس او وانهد خدایش روز قیامت خشنود سازد، و هر که با ظالمی روانه باشد و دانسته کمکش کند از ایمان بدر باشد.
(13) 49- منیة المرید از شهید ثانی ره: بسندی از محمد بن اسماعیل بن بزیع از امام رضا (ع) که برای خدا در درگاه ظالمان کسانی باشند که خدا ببرهان روشنشان کرده، و در بلاد قدرتشان داده تا بدانها از دوستانش دفاع کند، و بدانها امور مسلمانان را اصلاح کند زیرا

او پناه مؤمنانست از زیان و بد و پناهند حاجتمندان شیعه ما، (1) بوسیله آنها خدا هراس مؤمن را در خانه ستمکاران در امان سازد، آنانند مؤمنان بدرستی، آنان باشند امینان خدا در زمینش، آنانند نور خدای تعالی در زیر دستانشان روز قیامت و بدرخشد روشنیشان برای اهل آسمانها بمانند اختران پر نور برای اهل زمین، آنانند چراغهای روز قیامت فضای قیامت از آنها درخشان شود، آفریده شدند بخدا برای بهشت و بهشت براشان آفریده شده گوارا باد براشان، کسی از شما را مانعی نباشد که اگر خواهد بهمه اینها برسد.
راوی گفت- گفتم: قربانت بچه وسیله؟ فرمود: با آنها باشد (حکام جور) و ما را شاد کند بشادکردن مؤمنان از شیعه ما ای محمد تو از آنها باش.
(2) 50- اعلام الدین: رسول خدا (ص) فرمود: پیوسته این امت بخوبی گرایند زیر سایه قدرت خدا و در پناه او تا زمانی که دانشمندان دینی آن

که قرآن‌خوانان و قرآن‌دانانند با فرماندهان و حکمرانان آن سازش نکنند و خوبان آنها بدکاران و هرزه‌هاشان را پاک جلوه ندهند و نیکانشان با بدهاشان سازش نکنند و چون چنین کنند خدای تعالی دست حمایت از سر آنها بردارد و زورگویانشان را بر سرشان مسلط کند و آنها را بعذاب و شکنجه کشانند و برانند، و آنها را به نداری و پریشانی، و فقر دچار کند، و دلشان را پر ترس و هراس (از جباران) نماید، (3) و امام حسین (ع) فرمود: درد خود را نزد پادشاه مبرو باو شرح مده که اگر برایش سود دارد از تو سپاس و قدردانی نکند و اگرش برایش زیان دارد تو را متهم سازد.
(4) 51- کتاب الامامه و التبصره: به سندی از پیغمبر (ص) که فرمود: بدترین جاها خانه‌های فرمانگزارانست که بحق حکم نکنند.
(5)

باب هشتاد و سوم در باره خوردن از مال ظالمان و پذیرفتن بخششهای آنان

: (6) 1- امالی صدوق: در مناهی پیغمبر است (ص) که نهی کرده از پذیرش دعوت فاسقان بخوراکشان.
(7) 2- قرب الاسناد: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: حسن و حسین (ع) گوشه می‌زدند به معاویه و در باره او چیزها میگفتند و بخششهای او را می‌پذیرفتند.
(8) 3- احتجاج: حمیری بامام قائم (ع) نوشت و آن حضرت را پرسید از یکی متصدیان وقف که آن را در دست دارد و حلال می‌شمارد بر خود، و پرهیز ندارد از بردن مال وقف و بسا که بده وقفی

او وارد شوم یا در منزل او (1) و خوراکش حاضر است و مرا بدان دعوت میکند و اگر از آن نخورم بمن بدبین شود و گوید فلانی روا نمیداند از خوراک ما بخورد آیا رواست از خوراکش بخورم و یک صدقه بدهم، و چه اندازه صدقه بدهم، و اگر این متصدی هدیه‌ای بدیگری بدهد و او مرا دعوت کند که از آن بخورم و من میدانم که متصدی پرهیز ندارد از آنچه دارد آیا اگر چیزی از آن را بر گرفتم چیزی بر من باشد؟ جواب درآمد که اگر این مرد مال راه معاشی جز آن وقف زیر دستش دارد از خوراکش بخور و بخشش او را بپذیر و اگر ندارد نه.
(2) 4- کشی: بسندش از ولید بن صبیح که نزد امام ششم رفتم و زراره که از نزد حضرتش برمیگشت با من روبرو شد و آن حضرت فرمود: ای ولید شگفت نداری از زراره از کارهای اینان (حکومت مخالفان) از من میپرسد، چه میخواهد؟ میخواهد بگویم: نه، و آن را از قول من روایت کند، سپس فرمود: کی شیعه از اعمال آنها میپرسید همانا پرسش آنها از خوردن خوراک و نوشاکشان و در سایه‌شان بودن پرسش میکرد، کی شیعه از مانند اینها می‌پرسید.
(3) 5- همان: بسندش تا زراره گفت: پرسیدم از امام باقر (ع) از بخشش کارمندان حکومت فرمود: باکی در آن نیست سپس فرمود: قصد زراره این بود که بهشام (خلیفه اموی) برساند که من اعمال سلطان را حرام میدانم.
(4) 6- اختصاص: بسندش تا امام باقر (ع) که میفرمود: هر که ما چیزی از کارمندی ظالمان را بر او حلال کردیم برایش حلال است زیرا امامان از خاندان ما اختیار بدانها داده شده پس هر چه حلال کنند حلال است و هر چه حرام کنند حرام است.
در همان: مانندش آمده.
(5) 7- امالی طوسی: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که بیکی از شیعیانش

فرمود: بکوش که منافقی را بر تو حقی نباشد زیرا از طرف تو و او خدا عوض میدهد و آن هم بهشت، و مصطفی محمد عوض میدهد بشفاعت، و حسن و حسین هم از حوض جد خود.
(6)

باب هشتاد و چهارم رد ظلم از مظلوم‌ها، و بردن حوائج مؤمنان نزد سلاطین

قرآن مجید

(7) (آیه 85 سوره النساء) هر که شفاعت بخوبی کند بمانندش بهره‌ای دارد

(8) 1- خصال: در وصیت پیغمبر (ص) بابی ذر فرمود (ص) صحف ابراهیم همه مثل بود (و

در آن بود) ای شاه گرفتار و مغرور منت نیانگیختم که دنیا را روی هم گرد کنی بلکه تا نفرین ستمدیده را از درگاه من کم کنی زیرا من آن را رد نکنم و گرچه از کافر باشد.
(1) 2- قرب الاسناد: از امام هفتم (ع) فرمود: هر که برساند بسلطان حاجت کسی که خودش نتواند برساند خدا قدمهایش را بر صراط بر جا دارد- سرائر از جامع بزنطی مانندش را آورده.
(2) 3- امالی طوسی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: بمن برسانید حاجت کسی را که خودش نتواند (و حدیث شماره 2 را بدنبالش افزوده).
(3) 4- اعلام الدین دیلمی: بروایتی از امام رضا (ع) (مضمون حدیث شماره 46 باب 82 را آورده).
(4)

باب هشتاد و پنجم نهی از دوستی با کفار و آمیزش با آنها و فرمانبردن از آنها و دعاء براشان.

(5) 1- آل عمران (آیه- 28) نگیرند مؤمنان کافران را دوست خود در برابر مؤمنان و هر که چنین کند بدرگاه خدا اعتباری ندارد جز که از آنها بنحوی تقیه کنید و خدا شما را از خود بر حذر میدارد و بسوی خداست انجام کار- 118 (6) ایا کسانی که گرویدید جز از خود همرازی نگیرید کوتاه نیایند از دغلی دوست دارند تا هر چه رنج برید دشمنی از دهانشان می‌برد و آنچه در سینه دارند گرانتر است ما براتان نشانه‌ها را روشن کردیم اگر باشید که بفهمید 119 شما آنها باشید که دوستشان دارید و دوستتان ندارند شما بهمه کتاب خدا ایمان دارید و چون بشما بر خورند گویند ایمان آوردیم و چون با هم تنها شوند بر شما از خشم انگشتها بگزند بگو از خشم خود بمیرید راستی خدا داناست بدان چه در دل است- 120 اگر بشما خوبی رسد بد دارند و اگر بشما بدی رسد شاد شوند و اگر شکیبا باشید و پرهیزکار شوید کید آنها بشما زیانی نکند راستی خدا بدان چه کنید آگاه است 149- (7) ایا کسانی که گرویدید اگر فرمانبرید از آنان که کافرند شما را بدنبالتان برگردانند و بگردید زیانکار.
(8) 2- النساء (آیه- 139) آنان که کفار را در برابر مؤمن بدوستی گیرند آیا از آنها عزت طلبند راستی همه عزت از آن خداست.
140- و البته در کتاب بشما نازل شده که چون شنوید بآیات خدا کفر ورزند و آنها را مسخره کنند با آنها ننشینید تا در حدیث دیگر اندر شوند زیرا شما در این صورت مانندشان باشید راستش خدا فراهم کند منافقان و کافران را با هم در دوزخ.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 245
(1) 144- ایا کسانی که گرویدید نگیرید کافران را دوستان در برابر مؤمنان آیا میخواهید برای خدا بر خود حجت آشکاری بسازید.
(2) 3- المائده (آیه- 51) ایا کسانی که گرویدید یهود و ترسایان را دوستان خود نگیرید که دوستان یک دیگر باشید و هر یک از شما دوستدار آنها باشد راستی خدا رهنما نشود مردم ستمکار را 57- (3) ایا کسانی که گرویدید کسانی که دین شما را بمسخره و بازی گیرند از آنها که کتاب بآنها داده شده پیش از شما و هم کفار را دوست خود نگیرید و از خدا بترسید اگر مؤمنید 80- (4) بینی بسیاری از آنها را که دوست گیرند آنان که کافرند.
(5) 4- التوبه (آیه 23) ایا کسانی که گرویدید پدران و برادرانتان را دوست نگیرید اگر برگزیدند کفر را بر ایمان و هر کدامتان آنها را دوست دارند پس آنانند همان ستمکاران 24- بگو اگر پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و همسرانتان و تبارتان و اموالی که بدست آوردید و تجارتی که از

کسادشدنش نگرانید و مسکنها که پسندیدید دوست‌تر دارید از خدا و رسولش و جهاد در راهش باشید تا بیاورد خدا فرمانش را و خدا رهنما نباشد مردم بزهکار را 113- (6) نرسد پیغمبر و آنان را که گرویدند آمرزشخواهند برای مشرکان و گرچه خویشاوند باشند پس از آنکه براشان روشن شده که آنها دوزخیند 114 و استغفار ابراهیم برای پدرش نبود جز برای وعده‌ای که باو داده بود و چون روشن شد برایش که او دشمن خداست از او بیزاری جست راستی ابراهیم پر آه و بردبار بود.
(7) 5- مریم (آیه- 47) گفت درود بر تو البته آمرزشخواهم برایت از پروردگارم که او بمن مهربانست.
(8) 6 الشعراء (آیه- 86) و بیامرز پدرم را که او از گمراهانست.
(9) 7- القصص (آیه- 86) نباید باشی پشتیبان کافران.
(10) 8- الاحزاب (آیه- 1) ایا پیغمبر از خدا بترس و فرمان مبر از کافران و منافقان راستی خدا پر دانا و حکیم است 48- (11) و فرمان مبر از کافران و منافقان و وانه آزارشان را و بر خدا توکل کن.
(12) 67- و گفتند پروردگارا فرمان بردیم از آقایان و بزرگان خود و ما را از راه گمراه کردند.
(13) 9- الجاثیه (آیه- 14) بگو بکسانی که گرویدند چشم پوشند از آنان که امید به ایام الله ندارند تا خدا سزا دهد مردمی را بدان چه بدست می‌آوردند.
(14) 10- الفتح (آیه- 28) و آنان که با اویند سخت‌گیران بر کافران و دوستان با همدیگر.
(15) 11- المجادله (آیه 14) آیا ننگری بآنان که دوستی کنند با مردمی که خشم کرده خدا

بر آنها نه شما را دارند و نه خود را و بدروغ سوگند خورند دانسته 15- (1) آماده کرده خدا براشان عذابی سخت راستی که بد بود آنچه میکردند- تا فرماید نیابی مردمی را که ایمان دارند بخدا و رسولش دوستی کنند با کسی که مبارزه کند با خدا و رسولش گرچه پدران یا پسران یا برادران یا تبار آنها باشند آنانند که خدا ایمان را در دلشان ثبت کرده و آنها را بروح خود تایید کرده و در آوردشان در بهشتها که روانست از زیرشان جویها جاویدان در آنها باشند خشنود است خدا از آنها و خشنود نداز او آنانند حزب خدا آگاه که حزب خدا هم آنان رستگارانند.
(2) 12- الممتحنه: ایا کسانی که گرویدید دشمن مرا و خود را دوست نگیرید که بدانها دوستی افکنید با اینکه کافرند بدان چه از حق بشما رسیده بیرون کنند رسول را و هم شما را برای اینکه ایمان آوردید بخدا پروردگار خود اگر شما بجهاد در راه خدا برخاستید و جستن خشنودیش راز

گوئید بدوستی با آنها با آنکه من داناترم بهر چه نهان دارید و عیان کنید، و هر که از شما آن را انجام دهد البته از راه راست گمراه شده.
2- اگر بشما دست یابند دشمنان شما باشند و دست و زبان ببدی شما دراز کنند و دوست دارند که کاش کافر شوید.
3- خویشان و فرزندان شما سودی ندارند بر آنان روز قیامت جدائی افتاد میان شماها و خدا بدان چه کنید بیناست.
4- شما را پیروی خوبیست از ابراهیم و همراهانش که بمردم خود گفتند راستش ما از شما بیزاریم و از آنچه جز خدا میپرستید کافریم بشما و میان ما و شما تا هرگز دشمنی و کینه است تا ایمان آورید بخدای یگانه جز که ابراهیم بپدرش گفت من برایت آمرزشخواهم و اختیار از طرف خدا در باره تو ندارم بهیچ وجه پروردگارا بتو توکل داریم و بدرگاه تو رو آوردیم و به سوی تو رو آوریست.
5- پروردگارا ما را وسیله آزمایش کافران مساز و ما را بیامرز پروردگارا راستی که تو با عزت و حکیمی.
6- البته برای شما پیروی خوبیست برای کسانی که امید بندند بخدا و روز جزا و هر که رو برگرداند راستی که خداست بی‌نیاز و ستوده است.
7- امید است خدا میان شما و کسانی که دشمنی دارید با آنها دوستی افکند و خدا توانا است و خدا پر آمرزنده و مهربانست.
8- خدا شما را باز ندارد از کسانی که با شما بر سر دین جنگ ندارند و شما را از خاندانتان

بیرون نرانند که بآنها نیکی کنید و بعدالت رفتار کنید راستی خدا عادلان را دوست دارد.
(1) 9- همانا خدا شما را باز دارد از کسانی که جنگیدند با شما بر سر دین و راندند شما را از خانمانتان و کمک کردند بر راندن شما که با آنها دوستی کنید و هر که با آنها دوستی کند آنانند همانا ستمکاران تا فرماید: ایا مؤمنان دوستی نکنید با مردمی که خشم دارد خدا بر آنها و بکلی نومیدند از آخرت چنانی که کفار از گور خفته‌ها نومیدند.

(2) 1- تفسیر قمی: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ الخ" در باره حاطب بن ابی بلتعه فرود آمده لفظ آیه عموم دارد و مقصود از آن خاص است و سببش اینکه حاطب مسلمان شده بود و بمدینه مهاجرت کرد و خانواده او در مکه بودند و قریش ترسان بودند از اینکه پیغمبر بآنها یورش برد و نزد خاندان حاطب رفتند و از آنها خواستند که با نامه‌ای از حاطب جویا شوند که آیا محمد قصد یورش بمکه دارد؟ و او نوشت که آری و نامه را بزنی صفیه نام داد و وی آن را در میان گیسوان خود نهاد و گذشت، و جبرئیل برسول خدا خبر داد و آن حضرت (ص) امیر مؤمنان و زبیر را بدنبال آن زن فرستاد و باو رسیدند باو گفت: نامه کجاست و پاسخ داد چیزی همراه من نیست و او را وارسی کردند و چیزی نیافتند زبیر بآن حضرت گفت: با او چیزی نیافتیم، و فرمود: بخدا که رسول خدا به ما دروغ نگفته و بجبرئیل هم دروغ نبسته و جبرئیل هم بخدا دروغ نبسته و آن حضرت بآن زن فرمود:
بخدا باید نامه را پدیدار کنی و گر نه سر ترا برای رسول خدا (ص) میبرم گفت: شما دو تا دور شوید تا نامه را برون آرم و آن را از میان گیسویش بدر آورد و آن حضرت آن را گرفت و نزد رسول خدا (ص) آورد و آن حضرت فرمود: ای حاطب این چیست؟ حاطب گفت: بخدا یا رسول الله من نه نفاق کردم و از عقیده برگشتم و براستی شهادت میدهم که لا اله الا الله و اینکه توئی رسول الله بحق ولی خاندانم بمن نوشتند از خوشرفتاری قریش با آنها و خواستم عوضی به قریش داده باشم در برابر خوشرفتاری آنها و خدا جل ثنائه برسول الله فرو فرستاد ایا کسانی که گرویدید دشمن من و خود را دوست نگیرید- تا فرمود: هرگز سودی ندارد براتان خویشانتان و نه فرزندانتان روز قیامت جدا باشید از هم و خدا بدان چه کنید بیناست سپس فرمود" باز ندارد شما را خدا از کسانی که با شما نجنگیدند بر سر دین و خانمانتان نراندند که بآنها نیکی کنید و عدالت نمائید زیرا خدا عادلان را دوست دارد- تا فرمود: پس آنانند همان ستمکاران.
(3) 2- قرب الاسناد: بسندش تا امام ششم (ع) که می‌فرمود: نشاید برای مؤمن شما که
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 248
شرکت کند با پناهنده باسلام و نه سرمایه باو دهد، و نه امانت باو سپارد، و نه از دل با او دوستی کند.
(1) 3- همان: از علی که پرسیدم از برادرم (امام هفتم) که مسلمان میتواند با گبر در یک کاسه بخورد یا با او در یک بستر بنشیند یا در مسجد یا

یار او گردد؟ فرمود: نه.
(2) 4- همان: بسندی از عبد الرحمن بن حجاج که بامام هفتم گفتم: بفرمائید اگر به پزشکی نیاز دارم که نصرانی است باو سلام کنم و دعا کنم برایش؟ فرمود: آری زیرا دعایت باو سودی ندهد.
سرائر بنقل از سیاری مانندش را آورده.
(3) 5- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: باهل کتاب سلام نکنید و اگر بشما سلام کردند در جواب بگوئید علیکم و با آنها دست ندهید و بکنایه آنها را نام نبرید جز که ناچار باشید (کنایه نام با اب یا ابن است که بزرگداشت را میرساند مترجم).
(4) 6- امالی صدوق: از مناهی پیغمبر (ص) که فرمود: آگاه هر که زنا کند با زن مسلمانی یا یهودی یا ترسا یا گبر آزاد باشد یا کنیز و توبه نکند و با اصرار بر آن بمیرد خدا در گورش سیصد در باز کند که از آن مار و کژدم و اژدها در آیند و تا روز قیامت بسوزد و چون از گورش برخیزد مردم از بوی گندش آزار کشند و از آنش بشناسند که در دنیا چه کاره بوده تا فرمانش دهند بدوزخ.
(5) 7- سرائر: بسندی از امام هفتم (ع) فرمود: ملامتی نباشد بر کسی که تبارش را دوست دارد و گرچه کافر باشند- راوی گوید: بآن حضرت گفتم: قول خداست" نیابی مردمی را که ایمان بخدا و روز جزا دارند دوستی کنند با کسی که مبارزه کند با خدا و رسولش تا آخر آیه فرمود: چنان نیست که تو فهمیدی (دنباله خبر فهمیده نشد).
(6) 8- تفسیر عیاشی: بسندی از امام رضا (ع) که خدا بمحمد (ص) فرمود: (80- سوره التوبه) اگر هفتاد بار براشان آمرزشخواهی هرگز خدا آنها را نیامرزد و براشان آن حضرت صد بار آمرزش خواست تا خداشان بیامرزد و خدا فرو فرستاد (6- سوره المنافقون) آمرزشخواهی براشان یا نخواهی یکسانست هرگز خداشان نیامرزد" و فرمود (84- التوبه) و نماز مکن بر هر کدامشان که مرد هرگز و بر سر گورش مایست" و از آن پس براشان آمرزش نخواست و بر گور هیچ کدام نایستاد.
(7) 9- همان: بسندی تا علی (ع) که فرمود: مردی در کنار من نماز خواند و برای پدر و مادرش که در جاهلیت مرده بودند طلب آمرزش کرد گفتمش برای آنها که در جاهلیت مردند

آمرزش میخواهی؟ (1) گفت: ابراهیم (ع) هم برای پدرش آمرزش خواست و ندانستم چه جوابش دهم و آن را به پیغمبر (ص) گفتم و خدا فرو فرستاد (144- التوبه) و نبود استغفار ابراهیم برای پدرش جز برای وعده‌ای که بدو داده بود و چون روشن شد برایش که او دشمن خداست از او بیزاری جست" فرمود: چون پدرش مرد برایش روشن شد که دشمن

خداست و برایش آمرزش نخواست.
(2) 10- تفسیر نعمانی: بسندی از امیر مؤمنان (ع) فرمود: و اما رخصتی که اختیار آورد آنست که خدا نهی کرده مؤمن را از دوست گرفتن کافر سپس باو منت نهاده برخصت در مقام تقیه که در ظاهر بموافقت با او روزه دارد و افطار کند و مانند او نماز بخواند و کار دینی کند و باو بنماید که مانند او کار میکند ولی باید در باطن بدین حق خدا باشد بخلاف آنچه از ترس به مخالفان نشان میدهد که سرکار امتند خدا فرموده (28- آل عمران) مؤمنان کافران را دوست خود نگیرند در برابر مؤمنان و هر که چنین کند نزد خدا چیزی نیست جز برای اینکه از آنها تقیه کنید و خدا شما را از خود بر حذر میدارد" این رخصتی است که بدان بر مؤمنان تفضل کرده از مهربانی تا آن را بکار بندند برای تقیه در ظاهر.
(3) 11- کتاب صفات الشیعه صدوق: بسندش تا امام رضا (ع) که میفرمود: هر که پیوندد با کسی که از ما بریده یا ببرد از آنکه با ما پیوسته یا بدگوی ما را مدح کند و یا مخالف ما را گرامی دارد از ما نباشد و از او نباشیم.
(4) و بسند دیگر: از امام رضا (ع) که فرمود: هر که دوستدارد دشمنان خدا را دشمن داشته دوستان خدا را و هر که دشمن دارد دوستان خدا را خدا را دشمن داشته و سزاست که خدایش بدوزخ درآورد.
(5) و بسندش: از امام رضا (ع) که بوشاء فرمود: راستی برخی دوستان ما اهل بیت کسی باشد که فتنه‌انگیزتر است برای شیعه ما از دجال گفتم: یا ابن رسول الله برای چه؟ فرمود: بدوستی با دشمنان ما و دشمنی با دوستانمان که چون چنین باشد حق و باطل بهم آمیزند و امر مشتبه شود و مؤمن از منافق شناخته نشود.
(6) و بسندش از امام صادق (ع) که هر که دشمنی از ما را سیر کند البته که دوستی از ما را کشته.
(7) 12- نوادر راوندی: بسندش از رسول خدا (ص) که نهی فرمود: از کره مشرکان یعنی هدیه‌های کفار حربی.
(8) 13- کتاب استدراک: گفت متوکل روزی یک نویسنده ترسا را با نوح خواند و انکار کردند کافر کتابی، را بکنیه نام برند و از فقهاء فتوی خواست و اختلاف کردند و از امام هادی

پرسش کرد و آن حضرت نگاشت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ تَبَّتْ يَدا أَبِی لَهَبٍ و متوکل فهمید که رواست زیرا خدا از کافر بکنیه نام آورده.
(1) 14- دعوات راوندی: پیغمبر در باره اهل ذمه فرمود: آنها را در مجالس برابر با خود نسازید و بیمارشان را عیادت نکنید، و دنبال جنازه‌هاشان نروید و آنها را به تنگترین راهها دچار کنید، و اگر بشما دشنام دادند آنها را بزنید و

اگر شما را زدند آنها را بکشید، (2) و امام باقر (ع) فرمود بجابر: از دشمن ما یاری مجو در هیچ نیازی و از او خوراک مخواه و نه شربت آبی.
(3) 15- کنز کراچکی: امیر مؤمنان فرمود: هر که نزد کافر ذمی رود و برایش فروتنی کند تا از دنیایش بهره گیرد دو سوم دینش برود.
(4)

باب هشتاد و ششم در باره رفتن به بلاد مخالفان و کفار و با آنها بودن

(5) 1- کشی: بسندش تا حماد سمندری که بامام ششم (ع) گفتم: من میروم بکشور بت‌پرستان و کسانی که پیش ما هستند میگویند اگر آنجا بمیری با آنها محشور میشوی، گوید بمن فرمود:
ای حماد در آنجا که هستی نام ما را میبری و بامامت ما دعوت میکنی؟ گفتم: آری فرمود:
در شهرهای اسلامی نام ما را میبری و بما دعوت میکنی؟ گفتم: نه گوید: بمن فرمود اگر در آنجا بمیری یک امت محشور شوی و نورت جلو رویت روان شود.
(6) 2- نوادر راوندی: بسندی تا رسول خدا (ص) که فرمود: من بیزارم از هر مسلمانی که هم منزل شود با بت‌پرستی در کشور جنگجو (باسلام).
(7)

باب هشتاد و هفتم در تقیه و مدارا

(8) 1- آل عمران (آیه 28) جز آنکه از آنها تقیه کنید تقیه کردنی.
(9) 2- النحل (آیه- 106) چه کسی کافر شود بخدا پس از ایمانش جز آنکه بزور وادار شود و دلش وابسته و مطمئن است بایمان.
(10) 3- المؤمن (آیه- 28) و گفت: مردی مؤمن از آل فرعون که نهان میداشت ایمانش را.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 251

(1) 1- امالی صدوق: بسندش از امام صادق (ع) فرمود: در سفارش لقمان بپسرش بود که پسر جانم در سلاحی که بر دشمنت برگیری و او را بخاک افکنی این باشد که با او بچسبی و رضایت از او را برخش کشی و از او پیوسته کناره نکنی تا آنچه در دل داری بر او پدیدار شود و آماده شود برای ستیز با تو.
(2) 2- قرب الاسناد: بسندی که بامام صادق گفتند: مردم روایت کنند که علی (ع) بر منبر کوفه فرمود: ایا مردم شما را بسب من خواهند خواند مرا سب کنید سپس بیزاری از من نجوئید؟ فرمود: چه بسیار مردم دروغ بعلی (ع) بستند.
سپس فرمود: همانا شما را به سب بر من خوانند مرا سب کنید سپس به بیزاری از من خوانند و راستی که من بر دین محمد باشم و نفرمود از من بیزاری جوئید یکی پرسید بفرمائید اگر کشته شدن را در برابر بیزاری از او برگزیند؟ فرمود: بر او بایست نیست و بر او نباشد جز همانی که عمار بن یاسر عمل کرد چون که مردم مکه او را وادار کردند و دلش مطمئن بایمان بود و خدا تبارک و تعالی در باره او نازل کرد (106- النحل) جز کسی که وادار شد و دلش مطمئن بایمان بود" و با نزول آن پیغمبر (ص) باو فرمود: عمار اگر بازگشتند تو هم باز گرد که خدا عز و جل عذر تو را در قرآن نازل کرد و تو را فرمود: اگر بازگشتند تو هم بازگرد.
(3) 3- امالی صدوق: بسندش تا امام رضا (ع) که پرسش از اینکه عقل چیست؟ فرمود:
تحمل غصه و سازش با دشمنان و ساخت با دوستان.
(4) 4- همان بسندی (مضمون شماره 3 را از قول ابراهیم نوه امام حسن (ع) آورده).
(5) 5- معانی الاخبار: بسندی مانند آن را از قول امام حسن (ع) آورده.
(6) 6- قرب الاسناد: بسندی از امام ششم (ع) که فرمود: راستی تقیه سپر مؤمن است، ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد- راوی گفت: قربانت قول خدا تبارک و تعالی است که إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ". فرمود: آیا تقیه جز اینست؟ (7) 7- قرب الاسناد: بسندی که امام کاظم (ع) بمردی میفرمود: مردم را به بند کشیدن خود امکان نده تا خوار شوی.
(8) 8- خصال: بسندش، محمد بن مروان که امام ششم بمن فرمود: پدرم بمن فرمود: پسر جانم خدا چیزی نیافریده که روشن‌کن‌تر باشد برای چشم پدرت از تقیه (9) 9- همان: بسندش تا ابی عمر عجمی که امام ششم بمن فرمود: ای ابا عمر راستش نه دهم دین در تقیه است، و دین ندارد

کسی که تقیه ندارد و تقیه در هر چیزی هست جز در

نوشیدن شراب خرما و در مسح روی موزه (بجای بشره پا در وضوء).
(1) 10- همان: در خبر اعمش است از امام صادق (ع) که بکار بستن تقیه در خانه تقیه (هر جا مخالف حکمرواست) واجب است و گناه و کفاره نیست بر کسی که از روی تقیه سوگند خورد برای دفع ستمی از خود.
(2) 11- همان: در اربعمائه امیر مؤمنان (ع) فرمود: در نوشیدن مست‌کننده و مسح بر موزه تقیه نیست، (3) و فرمود: در بر دشمن ما آشکارا ما را مدح نکنید با اظهار دوستی ما تا خود را در بر سلطان خود خوار کنید، (4) و فرمود: شیعه ما چون زنبور عسلند اگر مردم بدانند در درون آنها چیست آنها را بخورند، (5) و فرمود: اگر بدانید در میان دشمنان خود چه مقامی دارید با شکیبائی بر آنچه از آزار شنوید چشم شما روشن شود، (6) و فرمود: بر شما باد به صبر و نماز و تقیه.
(7) 12- عیون: بسندی از امیر مؤمنان (ع) که بشما پیشنهاد خواهد شد از من بیزاری جوئید از من بیزاری مجوئید که بر دین محمدم.
(8) 13- همان: در نامه امام رضا (ع) بمامونست که روا نیست کشتن کسی از کافران و ناصبیها در آنجا که باید تقیه کرد مگر قاتل باشد یا کوشا به تباهی و آن در صورتیست که بر خود و یارانت نترسی و تقیه در دار تقیه واجب است و گناهی نیست بر کسی که از روی تقیه سوگند خورد برای دفع ستم از خود.
(9) 14- امالی طوسی: بسندش تا امام صادق (ع) فرمود: از ما نباشد کسی که به تقیه نچسبد تا ما را از اوباش حفظ کند.
(10) 15- همان: بسندی تا امام صادق (ع) فرمود: بر شما باد به تقیه که از ما نباشد کسی که آن را شیوه خود نسازد با کسی که از ضررش آسوده است تا عادت او شود با کسی که از او حذر کند.
(11) 16- کمال الدین: بسندش تا امام رضا (ع) فرمود: دین ندارد کسی که ورع ندارد، و ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد راستی گرامی‌تر شما نزد خدا آنکه بیشتر به تقیه کار کند پیش از ظهور قائم ما، هر که ترکش کند پیش از خروج قائم ما از ما نیست.
(12) 17- معانی الاخبار: بسندش از هشام بن سالم که امام صادق (ع) فرمود: خدا پرستیده نشده بچیزی که دوستتر داشته باشد از خب گفتم: خبء چیست؟ فرمود: تقیه.
(13) 18- معانی الاخبار: از سفیان بن سعید که شنیدم از امام صادق که بخدا راستگو بود چنانچه نام او است، میفرمود ای سفیان بر تو باد بتقیه که روش ابراهیم خلیل است (ع)

(1) خدا عز و جل بموسی و هارون (ع) فرمود: (43 و 44- سوره طه) بروید نزد فرعون که او سرکشی است و باو با نرمی بگوئید گفتاری را شاید یاد آورد و بترسد" خدا فرماید بکنیه او را بنامید و باو بگوئید ای ابو مصعب، و شیوه رسول خدا (ص) بود که چون قصد سفر بجائی داشت نام جای دیگر میبرد و فرمود: (ص) پروردگارم بمن فرمان داده بمدارا و سازش با مردم چنانچه بانجام واجبات، و البته که خدا عز و جل او را به تقیه پرورش داده و فرموده (34 سوره فصلت دفاع کن بدان چه نیکوتر است که کسی که با او دشمنی داری چون دوست مهربانی شود. 35- و بدان بر نخورند مگر کسانی که شکیبایند و بهره بزرگی دارند" ای سفیان هر که تقیه در دین خدا بکار بندد به کنگره بلندتر عزت نشسته، راستی عزت مؤمن در حفظ زبان او است، و هر که اختیار زبانش را ندارد پشیمان شود- الخبر.
(2) 19- همان: بسندش تا ابو بصیر که پرسیدم امام صادق (ع) را از قول خدا (200- آل عمران) ایا کسانی که گرویدید شکیبا باشید و با هم شکیبا باشید، و مرزی داری کنید" فرمود:
شکیبا باشید بر آسیبها و با آنها شکیبا باشید به تقیه بچسبید بکسی که از او پیروی می‌کنید (و او را حفظ کنید که یک جور مرزداریست) و از خدا بترسید شاید رستگار شوید.
(3) 20- همان: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که میفرمود: راستی پس از من فتنه‌های تیره و تار و شک آوریست که در آنها پا بر جا نماند جز نؤمه گفته شد: نؤمه چیست ای امیر مؤمنان فرمود: کسی که مردم ندانند در دل او چیست؟ (4) 21- محاسن: تا امام ششم (ع) فرمود آنکه گویا باشد از طرف ما آنچه نخواهیم رنجش سخت‌تر است از فریبکار.
(5) 22- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: هر که چیزی از امر ما را فاش کند چون کسی است که بعمد ما را کشته نه بخطا.
(6) 23- همان: بسندش تا امام ششم (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (21- آل عمران) و میکشند پیغمبران را بناحق" فرمود: آگاه بخدا که آنان را با شمشیر نکشتند بلکه رازشان را فاش کردند و آنها را کشتند.
(7) 24- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که خدا سرزنش کرد مردمی را بفاش کردن و فرمود (83- النساء) و چون خبری از امن و بیم بآنها رسد آن را فاش کنند" پس پرهیز کنید از فاش کردن (اسرار امام).
(8) 25- همان: بسندش تا سلیمان بن خالد که امام ششم بمن فرمود: ای سلیمان شما کیشی دارید که هر که نهانش داشت خدایش عزت دهد و هر که فاشش کرد خدایش خوارش کند.

(1) 26- همان: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: خیر نیست در آنکه تقیه

ندارد و ایمان نیست برای آنکه تقیه ندارد.
(2) 27- همان: بسندش تا امام ششم (ع) در قول خدا (54- القصص) آانند که دو برابر مزدشان دهند برای اینکه شکیبا بودند" بر تقیه و بدی را به خوبی جلو گرفتند فرمود: حسنه تقیه است و سیئه فاش کردن.
(3) 28- همان: تا امام ششم (ع) که میفرمود: فرو خوردن خشم از دشمن در دولتمندی آنها تقیه دوراندیشی است برای هر که عمل کند و دوری از بلا است در دنیا.
(4) 29- بسندش از محاسن تا حبیب بن بشیر که گفت امام ششم بمن فرمود: از پدرم شنیدم که میفرمود: آنچه در روی زمین است دوست‌تر از تقیه ندارم، ای حبیب راستش هر که تقیه دارد خدایش بالا برد، ای حبیب هر که تقیه ندارد خدایش پست کند، ای حبیب همانا مردم در دوران سازشند و اگر آن باشد (شاید اشاره بظهور دولت حق است) این هم باشد (شاید اشاره باجراء حق باشد).
(5) 30- از همان- تا عبد الله بن حبیب از امام کاظم (ع) که در تفسیر قول خدا (گرامیتر شما نزد خدا پرهیزکارتر شما است) فرمود: آنکه در تقیه پایدارتر است.
(6) 31- از همان بسندش تا عبد الله بن ابی یعفور که امام ششم (ع) فرمود:
از خدا در باره دین خود بترسید و با تقیه‌اش در پرده دارید زیرا که ایمان ندارد هر که تقیه ندارد.
همانا شما در میان مردم چون زنبور عسل باشید در میان همه پرندگان.
و اگر پرنده‌ها بدانند آنچه در درون زنبور عسل است بجا ننهند از آن چیزی جز بخورندش.
و اگر مردم بدانند آنچه در دل شما است از دوستی ما خاندان شما را با همان زبانشان نابود کنند. و بشما افتراء زنند در نهان و عیان، رحمت کند خدا هر که از شما را که پابند ولایت ما باشد.
(7) 32- از همان بسندش از محمد بن مروان که امام ششم (ع) فرمود:
بارها پدرم می‌گفت: چیزی چشم پدرت را روشنتر نکند از تقیه، (8) و در روایت حسن بن محبوب از جمیل بر آن افزوده که تقیه سپر مؤمن است.
(9) 33- از همان بسندش تا امام باقر (ع) که فرمود: تقیه در هر ضرورتی باشد.

و در آن بسند دیگر مانندش آمده.
(1) 34- در همان بسندش تا شماری از راویان که شنیدیم:
امام باقر (ع) میفرمود تقیه در باره همه چیز است، و هر چه که آدمیزاده در آن بیچاره است البته که خدا آن را بر او حلال کرده.

(2) 35- در همان بسندش تا ابی عمر عجمی که امام ششم (ع) فرمود: ای ابی عمر نه دهم دین در تقیه است و دین ندارد هر که تقیه نکند، تقیه در همه چیز است مگر در نوشیدن نبیذ (شراب خرما) و مسح بر روی موزه دو پا (در انجام وضوء).
(3) 36- در همان بسندش تا محمد بن مسلم که امام باقر (ع) فرمود: همانا تقیه مقرر شده برای نگهداری از خونریزیها و چون انجامش برسد به خونریزی تقیه جائز نباشد (یعنی ظالم بگوید مؤمنی را بکش و گر نه تو را می‌کشم که روا نیست کشتن مؤمن برای حفظ جان خود).
(4) 37- در همان بسندش تا محمد بن مسلم که امام ششم (ع) فرمود: هر چه زمانه نزدیک شود باین امر (ظهور امام قائم (ع)) تقیه سخت‌تر و لازمتر باشد.
(5) 38- در همان بسندش تا ثابت مولی آل جریر از امام صادق (ع) همان خبر 28 را آورده است.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 256
(1) 39- همان: بسندش از ابن مسکان که امام ششم بمن فرمود: من میدانم که چون مرا در برابرت دشنام دهند اگر بتوانی بینی دشنام دهنده را خواهی جوید گفتم آری بخدا قربانت من چنینم و خاندانم هم، بمن فرمود: مکن بخدا بسا که شنیدم کسی علی (ع) را دشنام میداد و میان من و او جز ستونی نبود و خود را بدان پنهان میکردم و چون از نمازم فارغ میشدم باو گذر میکردم و باو سلام میدادم و با او دست میدادم.
(2) 40- همان: بسندش تا ابی بکر حضرمی که برادرم علقمه بامام باقر (ع) گفت: ابی بکر گفته: مردم در باره علی (ع) غلو میکنند آن حضرت فرمود: من تو را چنان دانم که اگر بشنوی یکی بعلی (ع) بد میگوید و بتوانی بینی او را ببری میبری گفتم: آری، فرمود: مکن، سپس فرمود: من می‌شنیدم که مردی بعلی بد میگفت و پشت ستون نهان میشدم (یعنی نشنیدم) و چون فارغ میشدم میرفتم و باو دست میدادم.
(3) 41- مصباح الشریعه: امام صادق (ع) فرمود: بجو سلامت را هر جا و در هر حال برای دینت و دلت و سرانجام همه امورت از خدا و هر که آن را جوید نیابد چه رسد به کسی که خود را به بلا کشاند و براه ضد سلامت رود و خلاف مبانی آن عمل کند، بلکه سلامت را هلاکت داند، و هلاکت را سلامت، سلامت میان مردم در زمانی کمیاب است بویژه در این زمان و راه یافتن آن در خورد جفاکاری و آزار مردم است، و صبر بر آسیبها و سبک گرفتن مخارج، و گریز از چیزهائی که تو را بایستند و قناعت بکمتر از آنچه دسترس است، و اگر نباشد گوشه‌گیری و اگر نتوانی دم بستن و چون گوشه‌گیری نیست و اگر نتوانی گفتار بدان چه سودت دهد نه زیانت زند و چون خموشی نباشد، و اگر بدان هم راهی نداری دیگرگونی و سفر بدور

شهرها و خود را بوادی هلاکت افکندن با درونی پاک و دلی خاشع و تنی صابر خدا عز و جل فرموده (97- النساء) آنان که فرشته‌ها جانشان را گرفتند و ستمکار بر خویش بودند (که اسلام نیاوردند) گفتند فرشته‌ها شما کجا بودید و در چه بودید گفتند، در روی زمین ناتوان شده بودیم فرشته‌ها گفتند آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن کوچ کنید.
آنچه غنیمت است نزد بندگان خوب خدا بدست آور و با همگنان رقابت مکن، و با مخالفان ستیزه مکن و هر که در برابرت منم زد بگو باشد و دعوی دانش چیزی را مکن اگر چه خوب آن را بدانی و شناخت آن را داری، و راز خود را مگو مگر بر کسی که از خودت شریفتر باشد در دیانت، و کجا شرف را پیدا میکنی، و چون چنین کنی بسلامت رسی با خدا بمانی بی‌علاقه بدیگری.
(4) 42- تفسیر امام: قول خدا عز و جل بگوئید بمردم خوب را" امام صادق (ع) فرمود:
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 257
(1) یعنی برای همه مردم خوش بگوئید از مؤمن و مخالف، اما مؤمنان را با روی خوش و اما مخالفان با سازش تا کشانده شوند بایمان زیرا که با کمتر از آنهم میتواند شر آنها را از خود باز دارد و هم از برادران مؤمنش، امام فرمود: راستی مدارا با دشمنان خدا از برترین صدقه است بر خودش و برادرانش، رسول خدا (ص) در خانه‌اش بود و عبد الله بن ابی بن سلول (سره منافقان مدینه) اذن دخول خواست و آن حضرت فرمود: چه بدهم تباریست باو اذن دهید و چون وارد شد او را نشانید و برویش خندید و چون بیرون رفت عایشه بآن حضرت گفت: یا رسول الله در باره او چنان گفتی و با او چنین خوش و بش کردی فرمود: ای عایشه کوچکم ای حمیرا بدتر مردم در پیشگاه خدا روز قیامت کسی است که برای پرهیز از شرش او را گرامی دارند.
(2) و امیر مؤمنان (ع) فرمود: ما در روی مردمی خوش کنیم و دلهامان بدخواه آنها است آنان دشمنان خدا باشند و از آنها تقیه کنیم برای برادران خود نه برای خود.
(3) و فاطمه زهرا (ع) فرمود خوشروئی با مؤمن موجب بهشت است و خوشروئی با معاند متجاوز مایه پرهیز از عذاب دوزخ (4) امام حسن (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: خدا پیغمبران را بر دیگران برتری داده برای اینکه خوب با دشمنان دین خدا مدارا کنند و خوب بخاطر برادران مؤمن خود تقیه کنند.
(5) زهری میگفت: علی بن الحسین (ع) چنان بود که نشناختم برایش دوستی از دل و نه دشمنی آشکار زیرا فضائل خیره‌کننده آن حضرت را نشناخت جز که چاره نداشت از بزرگداشتش از شدت مدارای او و

خوشرفتاریش با وی و رعایت بهتر و زیباتر تقیه و کسی نبود که گرچه به او اظهار دوستی میکرد جز که در دل باو حسد می‌برد برای دو چندانی فضائلش بر فضائل دیگران.
(6) و امام باقر (ع) فرمود: هر که خوش گوید با موافقین خود تا مونس آنها باشد و خوشرو باشد با مخالفانش تا در امان باشد از آنها بر خود و برادرانش بدست آورد از خیرات و درجات بلند نزد خدا آنچه دیگری اندازه‌اش را نداند.
(7) یکی از مخالفین در حضور امام صادق (ع) بمردی از شیعه گفت: چه گوئی در باره ده صحابی (عشره مبشره)؟ در پاسخ گفت: در باره‌شان خوب و زیبا گویم آنچه خدا بدان گناهان را محو کند و درجاتم را بالا برد، پرسشگر گفت: سپاس خدا را که مرا از دشمنیت رهاند من گمان میکردم تو رافضی و دشمن صحابه هستی، و آن مرد گفت: آگاه هر که یکی از صحابه را دشمن دارد لعن خدا بر او باد آن پرسشگر گفت: شاید تاویل کنی آنچه در باره کسی که دشمن ده تن صحابی است و او گفت: هر که ده را دشمن دارد بر او باد لعن خدا و فرشته‌ها و همه

مردم، (1) پس او برخاست و سرش را ببوسید و میگفت: مرا حلال کن از اینکه پیش از امروز تو را بر افضی بودن تهمت میزدم، گفت بر تو حلال تو برادر منی، سپس پرسشگر رفت و امام صادق (ع) بآن مرد شیعه فرمود: خوب گفتی آفرین خدا بر تو در شگفت شدند فرشته‌های آسمان از گوشه زدن خوب تو و لطف سخنت بی‌رخنه افتادن در دینت، حز غم بر غم مخالفان ما فزاید و مراد و بستگان بدوستی ما را در تقیه بر آنان نهان دارد، یکی از اصحاب امام صادق (ع) گفت: یا ابن رسول الله ما نفهمیدیم راز موافقت سخن رفیق خود را با این رنج ده ناصبی، آن حضرت فرمود: اگر شما مقصود آن رفیق را نفهمیدید ما فهمیدیم و خدا هم از او قدردانی کرد راستی چون خدا یکی از دوستان دشمن دشمنان ما را گرفتار کند بیک مخالفی که خواهد او را امتحان کند او را بجوابی موفق نماید که با آن دین و آبرویش سالم مانند و برای تقیه خدا ثوابش را بزرگ سازد، این رفیق شما گفت: هر که یکی از آنها را نکوهش کند لعنت خدا بر او باد مقصودش از یکی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) بود و بار دوم گفت: هر که همه را نکوهد و دشنام دهد لعنت خدا بر او باد و راست گفت زیرا در ضمن همه علی (ع) را هم عیب کرده و اگر علی (ع) با آنها نباشد همه را عیب نکرده و همانا پاره‌ای را عیب کرده.
و مانند این گونه گوشه‌زنی و توریه برای خربیل مؤمن آل فرعون هم رخ داد چون به فرعون در باره او سخن چینی کردند خربیل آنها را به یگانگی خدا و نبوت موسی و تفضیل محمد (ص) رسول الله بر همه رسولان خدا و

همه خلق و برتری علی بن ابی طالب (ع) از امامان بر اوصیاء دیگر پیغمبران و بر بیزاری از خدائی فرعون دعوت میکرد و سخن‌چینها نزد فرعون از او سخن‌چینی کردند و گفتند خربیل بر خلاف تو دعوت میکند و بدشمنانت یاری میکند که ضد تو باشند فرعون با آنها گفت: او پسر عم و جانشین من است و ولی عهدم بر کشورم اگر آنچه شما گفتید کرده سزاوار عذابست بر کفران نعمتم و اگر بر او دروغ بستید شما سزاوار سخت‌ترین عذابید که در بدی او وارد شدید و خربیل را با آنها آورد و آنها بخربیل گفتند:
تو خدائی فرعون پادشاه را انکار کردی و نعمتهایش را ناسپاسی کردی خربیل گفت: پادشاها آیا هرگز دروغی از من دیدی؟ گفت: نه گفت: از اینها بپرس کیست پروردگارشان؟ گفتند:
فرعون بآنها گفت: کیست آفریننده‌شان؟ گفتند: فرعون حاضر، گفت: کیست روزیبخش و سرپرست زندگی شما و جلوگیر بدیها از شما؟ گفتند: همین فرعون، خربیل گفت: پادشاها من تو را و همه حاضران را گواه گیرم که پروردگارشان پروردگار من است و آفریننده‌شان همان آفریدگار من است و روزی‌دهشان همان روزی‌ده من است و بهساز زندگیشان همان بهساز زندگی من است و پروردگار و آفریننده و روزی‌ده و زندگی سازی جز پروردگار و آفریننده و روزی‌ده

آنها ندارم (1) و من بیزارم از جزا و از خدائی او و کافرم به معبودیت او و مقصود خربیل این بود که پروردگار آنها هم همان خدا پروردگار من است نه اینکه پروردگاری که آنها پروردگار خود دانند پروردگار من است و این مقصود او بر فرعون و حاضران نهان بود، و پنداشتند که میگوید: فرعون پروردگار و آفریننده و روزی‌ده منست.
فرعون بآنها گفت: ای مردان بد و مفسده‌جویان در کشورم و فتنه‌انگیزان من، من و پسر عمم که بازوی من است سزاواران عذابیم برای قصد فساد کارم و نابودی پسر عمم و شکستن بازویم، سپس فرمود، میخها را حاضر کردند و در ساق هر کدام میخی فرو کرد و در سینه‌اش میخی و بشانه‌کشان آهنین فرمان داد تا گوشت تن آنها را جدا کردند و اینست که خدا فرموده (45- المؤمن) پس خدا او را، یعنی خربیل را دور داشت از بدی نیرنگهاشان" که نزد فرعون سخن چینی کردند تا او را نابود کنند" و بآل فرعون عذاب بدی گرد آمد و آنها کسانی بودند که برای خربیل سخن‌چینی کردند چون که میخکوب شدند و گوشت تنشان با شانه آهنی کنده شد.
(2) و مردی از خواص شیعه بامام کاظم (ع) گفت با لرزه در خلوت با آن حضرت که یا ابن رسول الله بیم من نیست جز از فلان بن فلان که با تو

نفاق میکند در اظهار عقیده بوصیت و امامتت و آن حضرت باو فرمود: چطور؟ گفت: چون من امروز با او در مجلس فلان- یکی از بزرگان بغداد را نام برد- حاضر بودم، صاحب مجلس باو گفت: تو پنداری موسی بن جعفر امام است نه این خلیفه که بر کرسی نشسته و همین یارت در پاسخ گفت: من چنین نگویم بلکه پندارم موسی بن جعفر جز امام است و اگر معتقد نباشم که او غیر امام است بر من و بر هر که بدین معتقد نیست لعن خدا و فرشته‌ها و مردم همه و صاحب مجلس گفت: خدایت جزا دهد بخوبی و لعنت خدا بر کسی که از تو سخن‌چینی کرد.
آن حضرت (ع) فرمود: چنان نیست که تو گمان بردی رفیق تو فقیه‌تر است از تو او گفت موسی جز امام است یعنی جز امامی که داری موسی جز او است پس او امام بحق است و با این گفته‌اش امامت مرا ثابت کرد و امامت دیگری را نفی کرده‌ای بنده خدا کی این بدگمانیست که نفاق است با برادرت از تو بر افتد بدرگاه خدا توبه کن آن مرد گفته او را فهمید و غمگین شد و گفت: یا ابن رسول الله مرا مالی نیست که او را راضی کنم ولی پاره‌ای از همه اعمالم را به او بخشیدم از عبادت و صلواتم که بشما خاندان نثار کردم و از لعن بر دشمنانتان آن حضرت فرمود: اکنون از دوزخ بیرون آمدی.
(3) گفت: ما نزد امام رضا (ع) بودیم و مردی وارد شد و گفت: یا ابن رسول الله امروز چیزی

دیدم که از آن در شگفت شدم (1) یک مردی با ماها بود و خود را از دوستان آل محمد می‌نمود و بیزار از دشمنانشان و امروز دیدم خلعتی باو پوشاندند و او را در بغداد میگردانند و جارچیها جلوش جار میکشند ای مردم توبه این رافضی را بشنوید و باو میگویند بگو: و گفت: بهتر مردم پس از رسول خدا (ص) ابو بکر است و چون گفت فریاد برداشتند که خوب گفت و ابی بکر را به علی (ع) برتری داد.
امام رضا (ع) فرمود: چون خلوت شد نزد من باز گرد و این خبر را بازگو چون خلوت شد برایش باز گفت و آن حضرت فرمود: من تفسیر این سخن را نزد این مردم وارونه بتو نگفتم چه که نخواستم باو توجه کنند و او را بشناسند و آزارش دهند آن مرد خبر نداد که بهتر مردم ابو بکر است بلکه مقصودش این بود که ای ابی بکر بهتر مردم پس از رسول خدا کیست تا برخی از آنها که جلو او راه میرفتند از او خشنود شوند و از شر آنها نهان ماند راستش خدا این گفته دو پهلو را رحمت به شیعیان و دوستان ما نموده.
(2) مردی بامام محمد بن علی گفت: یا ابن رسول الله امروز بکرخ گذر کردم و مردم آن گفتند این همدم محمد بن علی است که امام رافضیها

است از او بپرسید بهتر مردم پس از رسول خدا (ص) کیست اگر گفت: علی است او را بکشید و اگر گفت: ابو بکر است او را وانهید و مردم بسیاری از آنها بر سر من ریختند و بمن گفتند بهتر مردم پس از رسول خدا (ص) کیست؟ و در جواب گفتم آیا بهتر مردم پس از رسول خدا ابو بکر و عمر و عثمانست و دم بستم و نام علی را نبردم پاره‌ای گفتند برای افزود ما از خود میگوئیم و علی هم، من گفتم: در این باره باید فکر کرد من آن را نگویم با خود گفتند: این مرد از ما برای سنی بودن متعصب‌تر است در باره او خطا کردیم و باین شیوه از آنها نجات یافتم یا ابن رسول الله در این باره بر من گناهی است؟
با اینکه بطور پرسش گفتم نه بقصد گزارش آن حضرت فرمود: خدا جوابی را که بآنان دادی قدردانی کرد و ثوابش را برایت در کتاب حکیم ثبت کرده و بهر حرفی از این جوابت بآنها برایت لازم دانسته آنچه را آرزو و آمال بدان نرسد.
(3) و گوید: مردی نزد علی بن محمد (ع) آمد و گفت: یا ابن رسول الله امروز بمردمی عوام گرفتار شدم که مرا گرفتند و گفتند: تو بامامت ابی بکر بن ابی قحافه معتقد نیستی؟ و من از آنها ترسیدم و خواستم بگویم آری از راه تقیه یکی از آنها دست بر دهنم نهاد و گفت: تو جز بناهنجار سخن نگوئی این جواب را بده که من بتو القاء میکنم، گفتم: بگو.
گفت: آیا تو میگوئی ابو بکر بن ابی قحافه همان امام بر حق و عادل است پس از رسول خدا (ص) و علی را هیچ حقی در امامت نبوده گفتم نعم و مقصود یک چهار پا بود از نمونه

شتر و گاو و گوسفند (1) او گفت: بهمین قانع نیستم تا قسم بخوری بگو: بخدائی که جز او معبود بر حقی نیست و او طالب است و غالب است و مدرک و مهلک و نهان را چون عیان میداند و گفتم: نعم و قصد یک چهار پا کردم و گفت: قانع نیستم تا گوئی: ابو بکر بن ابی قحافه هم او امام است بخدائی که جز او معبود بر حقی نیست و او طالب است و غالب است و مدرک و مهلک و نهان را چون عیان میداند و گفتم: نعم و قصد یک چهار پا کردم و گفت: قانع نیستم تا گوئی: ابو بکر بن ابی قحافه هم او امام است بخدائی که جز او معبود بر حقی نیست تا آخر قسم و من آن را گفتم و قصدم این بود که او امام پیروان خود است بخدائی که جز او معبود بر حقی نیست و صفات خدا را هم بدنبالش گفتم و از من پذیرفتند و گفتند خدا تو را جزای خیر دهد.
و از آنها نجات یافتم حال من نزد خدا چگونه باشد؟ فرمود: بهتر حال خدا بر تو بایست کرده در اعلا علیین رفیق ما باشی برای عقیده خوبت.
(2) ابو یعقوب و علی (راویان تفسیر امام عسکری (ع) و مجهول الحال)

گفتند: ما نزد امام حسن (ع) پدر امام قائم بودیم و یکی از یارانش بآن حضرت گفت: مردی از برادران شیعه نزد من آمد که گرفتار جاهلان عامه است و او را در باره امامت امتحان میکنند و قسمش میدهند به من گفت چه کنم با آنها که از شرشان خلاص شوم، باو گفتم: چه میگویند؟ (نزدیک بمضمون گذشته را باو یاد میدهد با برخی نکته‌های ادبی که ترجمه‌اش سود عمومی ندارد و در آخرش گوید:) امام حسن عسکری (ع) باو فرمود: تو چنانی که رسول خدا (ص) فرموده: رهنمای بکار خیر چون فاعل آنست و خدا برای رفیق تو برای تقیه‌اش (که بدستور انجام داده) بشمار هر که از شیعیان و دوستان و وابستگان ما که تقیه بکار بردند حسنه نوشته و هم بشمار آنها که تقیه نکردند و کمترین حسنه‌ها را اگر برابر سازند با گناهان صد سال آمرزیده شوند و تو هم که بدان رهنمائی کردی مانند ثواب او را داری.

(3) 43- ثواب الاعمال: بسندش تا امام ششم (ع) بنقل از سلمان که گفت: مردی بخاطر مگسی به بهشت رفت و دیگری بخاطر مگسی بدوزخ باو گفته شد چگونه بوده است؟ فرمود:

هر دو گذر کردند بمردمی که عید گرفته بودند و بتهائی نهاده بودند که داشتند و هر که بر آنها گذر میکرد باید چیزی برای بتهاشان قربانی کند کم یا بیش و بآن دو گفتند نباید بگذرید تا مانند دیگران چیزی قربانی کنید یکیشان گفت چیزی همراه ندارم قربانی کنم و دیگری مگسی گرفت و قربانی کرد و آن دیگر نکرد گفت: من برای جز خدا جل و عز قربانی نمی‌کنم و او را کشتند و به بهشت رفت و آن دیگری بدوزخ شد.

(4) 44- محاسن: بسندش از ابی بصیر که امام ششم (ع) فرمود: تقیه از دین خداست گفتم: از دین خدا؟ فرمود: آری بخدا از دین خداست، یوسف (ع) گفت: ایا کاروان راستی که شما دزدید" (70- یوسف) بخدا که دزدی نکرده بودند، و ابراهیم (ع) گفت" راستی من

بیمارم" (89- و الصافات) بخدا که بیمار نبود.

علل: بسندی مانندش را آورده.

(1) 45- همان: بسندی (نزدیک بمضمون آن را آورده).

(2) 46- همان: بسندی از یک شیعه که از امام ششم (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل در باره یوسف که گفت: ایا کاروان براستی شما دزدید" فرمود: آنها یوسف را از پدرش دزدیدند آیا نبینی که وقتی آنها گفتند چه گم کردید؟ گفتند کیل پادشاه را گم کردیم و نگفتند آن را دزدیدید همانا مقصودش اینست دزدیدید یوسف را از پدرش.

(3) 47- تفسیر عیاشی: از محمد بن مروان که امام ششم (ع) فرمود: چه جلوگیر میثم بود از تعبد بخدا که او میدانست این آیه در باره عمار و

یارانش نازل شده" جز کسی که بزور وادار شده و دلش بایمان پابرجاست.
(4) 48- همان: از معمر بن یحیی که بامام باقر (ع) گفتم: اهل کوفه روایت کنند از علی (ع) که فرمود: بزودی دعوت خواهید شد بسب و بیزاری از من اگر بسب باشد مرا سب کنید و اگر به بیزاری از من باشد نکنید که بر کیش محمدم (ص).
آن حضرت فرمود: چه بسیار بر علی (ع) دروغ بندند همانا (در دنبال حدیث فرموده) اگر به بیزاری دعوت شدید راستش من بر کیش محمدم و نفرمود بیزاری مجوئید، گوید، گفتم قربانت اگر کسی خواست کشته شود و بیزاری نجوید؟ فرمود: نه بخدا جز بهمان روش عمار باشد که خدا فرماید" جز کسی که وادار شده و بسته بایمانست" گوید: سپس این را بحدیث دیگر پیوست که تقیه در ضرورتی باشد.
(5) 49- همان: از ابی بکر که بامام ششم (ع) گفتم: حروریه (خوارج نهروان) کیانند؟ پیش از این بهم فشار می‌آوردیم ولی امروزه ما را دوره کردند بفرمائید اگر ما را بقسم گرفتند گوید:
اجازه داد بمن که به آزاد شدن بنده و طلاق قسم بخورم و یکی از ما گفت گردن نهادن زیر تیغ را دوستتر داری یا بیزاری از علی (ع) را آن حضرت فرمود: رخصت دوست دارم نشنیدی گفته خدا را در باره عمار" جز کسی که وادار شده و دلش وابسته ایمانست".
(6) 50- همان: از عمرو بن مروان که شنیدم امام ششم (ع) میفرمود: قول رسول خداست که از امتم چهار خصلت برداشته است هر چه خطا کنند، و هر چه فراموش کنند، و هر چه بر آن وادار شوند، و هر چه توانش را ندارند، و این در قرآن خداست" جز کسی که وادار شود و دلش وابسته بایمانست" با اختصار.
(7) 51- همان: از عبد الله بن عجلان که پرسیدم از امام ششم (ع) گفتم: ضحاک در کوفه

ظاهر شده (1) و نزدیک است که ما را به بیزاری از علی (ع) بخوانند چه کنیم؟ فرمود: بیزاری بجوئید گفتمش کدام را دوستتر داری؟ فرمود: بروش عمار بن یاسر بروید که در مکه او را گرفتند و گفتندش بیزاری بجو از رسول خدا (ص) و بیزاری جست و خدا عذرش نازل کرد که" جز کسی که وادار شده و دلش وابسته است بایمان".
(2) 52- تفسیر امام: قول خدا عز و جل (163- البقره) معبود شما یکتاست نیست معبود بر حقی جز او بخشنده است و مهربانست.
امام (ع) فرمود: معبود شما آنست که محمد (ص) و علی (ع) را به فضیلت گرامی داشت و آل پاکشان را بخلافت، و شیعه‌شان را بروح و

ریحان و کرامت و رضوان، یکتاست شریک و مانند و برابر ندارد- پایان آیه البقره- نیست معبود بر حق جز همان آفریننده و پدید آورنده و صورتگر و روزی بخش و بخشنده بی‌نیاز کن ندار کن عزیز کن و ذلیل کن بخشنده مهربانی که بمؤمن و کافر و خوب و بدشان روزی میدهد و مایه بخشش و روزیش از آنان بریده نشود و اگر چه از طاعتش ببرند، مهربانست به بنده‌های مؤمنش که شیعه آل محمدند، تقیه را برای آنان روا داشته و با قدرت دوستی دوستان خدا و دشمنی دشمنان خدا را آشکار کنند و در حال تقیه نهان سازند که از آن عاجزند.
رسول خدا (ص) فرمود: اگر خواستی تقیه را بر شما حرام کردی و شما را امر بصبر کردی بر آنچه بشما برسد از دشمنانتان در اظهار حق آگاه که بزرگتر فریضه خدا بر شما پس از فرض دوستی ما و دشمنی با دشمنان ما بکار بستن تقیه است برای جان خود و برادران خود و آشنایان خود، و پرداخت حقوق برادران دینی خود آگاه که براستی خدا پس از آن بیامرزد هر گناهی را و سخت نگیرد، و اما کوتاهی در این دو را کم است کسی که از آن رها شود جز پس از دیدن عذاب سختی مگر آنکه مظلمه‌ای بر ناصبیها و کافران داشته باشند و عذاب خلاف در این دو را بر آن کافران و ناصبان گزارند در برابر حقوقی که شما بآنها دارید و ستمی که آنها بشما کردند پس از خدا بترسید و دچار دشمنی خدا نشوید برای ترک تقیه و تقصیر در باره حقوق برادران مؤمن خود.
(3) 53- مجالس مفید: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که میفرمود: آگاه که بشما پیشنهاد شود لعن و نفرین بر من بدروغ و هر که مرا ناخواه و وادار شده لعن کند و خدا بداند که بزور وادار شده من و او هر دو با هم به پیغمبر (ص) وارد شویم و هر که زبان از لعن من ببندد یک تیر پرتاب پیش از من باشد یا یک چشم‌انداز و هر که مرا با دل خوش لعن کند پرده میان خود و خدا را دریده و نزد محمد (ص) حجتی و عذری ندارد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 264
آگاه که محمد (ص) روزی دست مرا گرفت و فرمود: هر که با این پنج انگشت با تو بیعت کرده و سپس با دوستی تو مرده وظیفه خود را انجام داده، و هر که با دشمنی تو مرده بمرگ جاهلی مرده و بحساب هر چه در مسلمانی کرده برسند.
(1) 54- همان: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که بشیعه خود فرمود: در میان مردم چون زنبور عسل باشید که همه پرنده او را خوار شمارند و اگر میدانستند در درونش چه برکتی است با وی چنان نمیکردند، بیامیزید با مردم بزبان و تن خود و از آنها جدائی کنید با دل و عمل خود، هر کسی را آنست که بدست آورد و روز قیامت با آنست که دوست دارد.
(2) 55- همان: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) که میفرمود: عادی باش و خود

را ممتاز و انگشت‌نما مکن، خود را نهان دار که شناخته نشوی و نامت را نبرند، نهان کن و دم فرو بند تا سالم بمانی، و بسینه خود اشاره کرد که شادمانست به نیکان و در خشم است از نابکاران و بعموم مردم اشاره کرد.
(3) 56- حسین بن سعید: بسندش از زراره که بامام باقر (ع) گفتم: ما باین مردم حکومتی بر میخوریم و بر سر پرداخت حقوق اموال ما را تقسیم میکنند با اینکه زکاتش را دادیم؟ فرمود:
ای زراره اگر از آنها بیم داری بهر چه خواهند قسم بخور، گفتم قربانت بطلاق زن و آزاد شدن بنده هم؟ فرمود: بهر چه خواهند، تقیه در هر ناچاریست و گرفتارش داند وقتی را که دچار آنست.
(4) 57- همان: از معمر بن یحیی که بامام باقر (ع) گفتم: با من کالاهاست از مردم و گذر کنیم بر این گمرکچیها و ما را بر سر آنها قسم میدهند و براشان قسم میخوریم؟ فرمود: من دوست داشتم همه اموال مسلمانان را با قسم بگذرانم، هر چه مؤمن را بترساند بر جانش ضرورت باشد و رواست که در آن تقیه کند.
(با شماره 59 جابجا شده.)
(5) 58- همان: از ابی بکر حضرمی که بامام ششم (ع) گفتم: قسم خوریم برای گمرکچی و مال خود را بدر بریم؟ فرمود: آری و در باره کسی که از تقیه قسم میخورد فرمود: اگر بر جان و مالت ترسانی برای حفظ آن قسم بخور، و اگر دانی که برایت سودی ندارد قسم نخور.
(6) 59- همان: از سماعه که اگر کسی از روی تقیه بخدا قسم بخورد زیانش ندارد، و به طلاق زن و آزاد شدن بنده هم زیانش ندارد اگر وادار شود و از آن چاره ندارد، و گفت:
چیزی نباشد که خدا حرام کرده جز که برای بیچاره حلالش کرده: (7) 60- فلاح السائل: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: خدا تبارک و تعالی این امر

امامت را بر این گروه نهانی واجب کرده (1) و علانیه از آنها پذیرا نیست، و بنقل صفوان از آن حضرت روز قیامت دربان بهشت مردمی را زیر نظر دارد که بدو گذر نکردند و گوید: شما که باشید و از کجا وارد بهشت شدید؟ فرمود: گویند: پرهیز کن از ما زیرا ما مردمی بودیم به نهانی خدا را عبادت کردیم و خدا هم ما را نهانی وارد بهشت کرد.
(2) 61- جامع الاخبار: از امام صادق (ع) فرمود: هر که تقیه را پیش از ظهور قائم (ع) وانهد از ما نباشد، (3) و فرمود: تقیه دین من است و دین پدرانم، (4) و فرمود: هر که چیزی از امر امامت ما را فاش کند بعمد ما را کشته نه بخطا، (5) و فرمود: تقیه در هر ناچاریست و گرفتار بدان میداند

چه وقت دچار آنست.
(6) از ابن مسکان که امام ششم باو فرمود: راستش پندارم که اگر برابر بمن دشنام دهند اگر بتوانی بینی دشنام ده را بخوری انجام دهی گفتم آری بخدا قربانت من چنینم و هم خاندانم فرمود: مکن بخدا بسا که شنیدم کسی علی را سب میکند و با او جز ستونی فاصله ندارم و با آن خود را نهان کنم و چون نمازم را بپایان بردم باو گذر کنم و سلامش دهم و با او دست دهم.
(7) از کتاب صفات الشیعه: امام صادق (ع) فرمود: شیعه علی نباشد آنکه تقیه ندارد.
(8) از کتاب تقیه عیاشی: امام صادق (ع) فرمود: دین ندارد کسی که تقیه ندارد و راستی که تقیه گسترده‌تر است از میان آسمان و زمین.
(9) و فرمود (ع): هر که بخدا و روز جزا ایمان دارد در دولت باطل جز با تقیه سخن نگوید (10) و از آن حضرت (ع) که خود دار باشید از دینی که هر که نهانش داشت خدایش عزت دهد و هر که فاشش کرد خدا خوارش کند، (11) و از آن حضرت که خیر نیست در کسی که تقیه ندارد، و ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد.
(12) و از امام ششم (ع) که پدرم بارها میفرمود: چیزی چشم پدرت را بهتر روشن نکند از تقیه، تقیه سپر مؤمن است.
(13) امام رضا (ع) فرمود: مسلمان نیست کسی که ورع ندارد، و ایمان نیست برای آنکه تقیه ندارد، (14) امام باقر (ع) فرمود: تقیه برای حفظ جانست و چون جان در امان نیست تقیه هم نیست.
(15) از ابی بصیر که امام ششم (ع) فرمود: تقیه از دین خداست گفتم: از دین خدا؟ فرمود: آری بخدا از دین خدا، و البته که یوسف (ع) گفت: ایا کاروان شما براستی دزدانید بخدا که چیزی ندزدیده بودند، و ابراهیم (ع) گفت:" و راستی بیمارم" بخدا که بیمار نبود، (16) و از
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 266
امام ششم (ع) است که چون فرج نزدیکتر شود تقیه سخت‌تر است، (1) و از آن حضرتست که هر که راز ما اهل البیت را فاش کند خدا تیزی آهن را باو چشاند.
(2) و پیغمبر (ص) فرمود: بی‌تقیه چون بی‌نماز است، (3) و فرمود: هر که دنبال منافق نماز بخواند به تقیه چون کسی باشد که دنبال امامان نماز خوانده.
(4) 62- در حدیث است که یاسر و پسرش عمار و همسرش سمیه دستگیر مردم مکه شدند، و برای مسلمانی آنها را هر جور شکنجه کردند و گفتند: رهائی ندارید جز که بمحمد بد گوئید و از او بیزاری جوئید، عمار هر چه را خواستند بزبان آورد ولی پدر و مادرش سرباز زدند و کشته شدند و

خبرش برسول خدا (ص) رسید و جمعی گفتند: که کافر شده و آن حضرت فرمود:
نه هرگز براستی که عمار سر تا پا پر است از ایمان، ایمان با گوشت و خونش آمیخته، و عمار گریه‌کنان آمد و پیغمبر باو فرمود چه خبرت است؟ گفت یا رسول الله مرا رها نکردند تا بتو بد گفتم و بتهاشان را ستودم، و رسول خدا بچشمانش دست میکشید و میفرمود: اگر بازت گرفتند تو هم باز گرد بدان چه براشان گفتی.
(5) و روایت است که مسیلمه کذاب دو مسلمان را دستگیر کرد بیکی گفت: چه گوئی در باره محمد؟ گفت: رسول خداست، گفتش چه گوئی در باره من؟ گفت: تو هم نیز و آزادش کرد، و بدیگری گفت: در باره محمد چه گوئی؟ گفت رسول الله است گفت: در باره من چه گوئی؟ گفت من کرم و بازش گفت: تا سه بار و همان جواب را داد و او را کشت و خبرش برسول خدا (ص) رسید فرمود یکمی از رخصت خدا استفاده کرده و دومی حق را آشکار کرده و بر او گوارا باد.
(6) 63- تفسیر امام: که فرمود: در خبری طولانی در شرح آنچه سلمان از یهود کشید چون با آنها نشست و او را تازیانه زدند و خواستند بمحمد کفر ورزد و نپذیرفت و از خدا صبر بر آزار آنها را خواست، گفتند: مگر این نیست که محمد بتو رخصت تقیه داده پیش دشمنانت پس چرا آنچه ما بتو پیشنهاد کنیم بحساب تقیه نگوئی، سلمان گفت: خدا به من رخصت تقیه داده و آن را بمن واجب نکرده و اجازه داده که خواست شما را بر نیاورم و بدیهای شما را تحمل کنم و آن را مقام برتر مقرر کرده و من دیگری را بر نگزینم.
(7) گویم: تمام خبر در احوال سلمانست در مجلد ششم.
(8) 64- کتاب سلیم بن قیس که امیر مؤمنان (ع) در یک کلام طولانی در شکایت از آنها که باو پیشی جستند فرمود: بخدا اگر در میان همین لشکرم بدان حقی فریاد زنم که خدایش به پیغمبر (ص) نازل کرده و آن را آشکار کنم و شرح و تفسیرش کنم چنانچه از پیغمبر خدا (ص) شنیدم از آن بیاری من نماند جز کمتر و خوارتر و زبونترش، و از آن حق بهراس افتند و از

گرد من پراکنده شوند (1) و اگر نبود که رسول خدا در باره آن از من پیمان گرفته و آن را شنیدم و به من در باره آن از پیش فرموده همان را میکردم ولی رسول خدا (ص) بمن فرموده: هر چه را بنده بدان ناچار شود خدا آن را بدو حلال و مباح کرده و شنیدمش میفرمود: راستی تقیه از دین خداست و دین ندارد کسی که تقیه ندارد.
(2) 65- تفسیر عیاشی: بسندی تا رسول خدا (ص) که میفرمود: ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد و میفرمود: خدا فرموده: جز اینکه تقیه کنید از

آنان بطوری تقیه کردن.
(3) 66- سرائر: از داود صرمی که امام کاظم (ع) بمن فرمود: ای داود اگر بگویم بی‌تقیه چون بی‌نماز است البته که راستگو باشم.
(4) 67- تفسیر عیاشی: بسندی از علی (ع) که هرگز مردم ببحرانی دچار نشدند جز که شیعه من در آن خوشحالتر بودند و آنست تفسیر قول خدا. (66- الانفال) اکنون خدا بشما تخفیف داد و دانست که در شما سستی است.
(5) 68- تفسیر امام: رسول خدا (ص) فرمود: مؤمنی که تقیه ندارد چون تنی است که سر ندارد، مؤمنی که حقوق برادرانش را رعایت نکند چون کسی است که همه حواسش درست است و فکرش را بکار نگیرد و با دیده‌اش نبیند و با گوشش نشنود، و با زبانش نیازش را نگوید و از خود دفاع نکند و دست و پایش را بکار نگیرد و او یک پاره گوشت است که هر سودی از دستش برود و هدف هر ناگواری گردد، و همچنین مؤمن که حقوق برادرانش را بجا نیاورد ثوابش از دستش برود و چون تشنه است در برابر آب خنک که نیاشامد تا برتابد و حواس خود را از دست بدهد و آنها را برای دفع بدی و جلب خوبی بکار نبرد، و دستش از هر نعمت بریده و بهر آفت گرفتار باشد.
(6) امیر مؤمنان (ع) فرمود: تقیه برتر عمل مؤمن است، خود و برادرانش را از بدکاران مصون میدارد، و بر آوردن حاجت برادران شریفترین اعمال پرهیزکارانست و دوستی آور فرشته‌های مقرب، و شیفته کن حور العین.
(7) حسن بن علی (ع) فرمود: راستی تقیه که خدا بدان امتی را به سازد برای انجام دهنده آن برابر ثواب اعمال آن امت باشد و اگر ترکش کند و بسا امتی را نابود سازد شریک نابودی آن امت شود، و راستی حقشناسی از برادران دوست شدن بدرگاه خدای رحمانست و تقربی عظیم نزد ملک دیان، و هر که رعایت آنها نکند در درگاه خدای رحمان مبغوض گردد و نزد کریم منان بی‌مقدار گردد.
(8) و حسین بن علی (ع) فرمود: اگر تقیه نبود دوست ما از دشمن ما شناخته نمی‌شد، و اگر

حقشناسی از برادران نبود (1) یک گناه شناخته نمیشد جز که بر همه کیفر میشد ولی خدا عز و جل میفرماید (30 سوره الشوری) و هر چه آسیب بشما رسد بسزای دست آورد شماست و گذشت می‌شود از بسیاری.
(2) و علی بن الحسین (ع) فرمود: می‌آمرزد خدا بر مؤمنان هر گناهی را و او را در دنیا و دیگر سرا پاک میکند جز از دو گناه: ترک تقیه و ضایع کردن حقوق مؤمنان.
(3) و محمد بن علی (ع) فرمود: شریفترین خوی ائمه و فاضلان شیعه ما

تقیه است و واداشتن خود برعایت حقوق برادران (4) و جعفر بن محمد (ع) فرمود: تقیه کردن برای حفظ دین است و برادران دینی و اگر حمایت از طرفدار (ترسان خ ب) باشد از شریفتر خوی کرم است، و حقشناسی از برادران برتر هر صدقه و زکات و نماز و حج، و مبارزه است.
(5) و امام هفتم فرمود: در حالی که فقیر مؤمنی آمده بود و از آن حضرت رفع نداری خود را میخواست و برویش لبخند زد و فرمود: از تو پرسشی کنم و اگر درست جواب دادی ده برابر آنچه خواهی بتو میدهم و اگر نه همان را که خواهی بتو میدهم، صد درهم از آن حضرت خواسته بود که آن را سرمایه کند و با آن زندگی کند آن مرد گفت: بپرس فرمودش اگر اختیار بتو میدادند که در دنیا برای خود چیزی بخواهی چه میخواستی؟
گفت: می‌خواستم تقیه بمن روزی شود و پرداخت حقوق برادرانم، فرمودش چرا ولایت ما خاندان را نخواهی؟ گفت: آن را بمن داده‌اند و این را ندادند و من شکر کنم آن را که به من دادند و از پروردگارم عز و جل خواهم آنچه از آن منع شدم، فرمود: آفرین باو دو هزار درهم بدهید و فرمود: آن را در تجارت بار درخت بلوط صرف کن که کالای خشکی است و رو آورد پس از آنکه پس رفت و یک سال انبارش کن و بخانه ما بیا و خرج هر روز را بگیر و این کار را کرد و سال بپایان نرسید که بهای بار بلوط پانزده بار گرانتر شد و آنچه را بدو هزار درهم خریده به سی هزار درهم فروخت.
(6) و امام رضا را در برابر اسب سرکشی بود و در آنجا چند رام کن اسب بودند و هیچ کدام جرات نداشتند سوارش شوند و اگر سوار میشدند جرات نداشتند آن را برانند از ترس اینکه بجهد و بزمین اندازد و باسم او را لگدکوب کند و آنجا پسر بچه هفت ساله‌ای بود گفت یا ابن رسول الله بمن اجازه میدهی سوارش بشوم و برانمش و رامش کنم، فرمود: تو؟ گفت: آری فرمود: برای چه؟ گفت برای اینکه پیش از سوار شدن از او مطمئن شوم با صد صلوات بر محمد و خاندان طیب و طاهرش و تجدید عهد ولایت شما خاندان فرمود: سوار شو سوار شد فرمود: برانی و بتاختش انداخت پیاپی دواندش تا او را برنج و سختی کشاند و فریاد اسب

بلند شد که (1) یا ابن رسول الله از امروز دم مرا دردناک کرده مرا از او معاف دار یا مرا زیر پایش شکیبا کن، آن پسرک گفت درخواست کن آنچه برایت بهتر است و آن شکیبائی زیر پای یک مؤمن است.
آن حضرت (ع) فرمود: راست گفت بار خدایا او را شکیبا ساز و اسب نرم شد و رام گردش کرد و چون پسرک پیاده شد آن حضرت فرمود: از جانداران خانه‌ام و از بنده‌هایم و کنیزهایم و از موجودی گنجینه‌هایم هر چه خواهی درخواست کن زیرا تو یک مؤمنی که خدایت در دنیا مشهورت کرد

بایمان.
پسرک گفت: یا ابن رسول الله من آنچه را پیشنهاد کنم خواستارم فرمود: پیشنهاد کن که خدای تعالی تو را برای پیشنهاد خوبی توفیق دهد، گفت: از پروردگارت بخواه برایم تقیه خوب و حقشناسی از برادران و عمل بحقوق شناخته آنان آن حضرت فرمود: خدا آن را بتو داد تو خواستی برترین شعار نیکان و پوشش آنان را.
(2) بمحمد بن علی رضا (امام نهم) (ع) گفتند: در کنار خانه فلانی بر قومی نقبی زدند و او را با تهمت دستگیر کردند و پانصد تازیانه زدند آن حضرت (ع) فرمود: این آسانتر است از صد هزار هزار تازیانه آتشین او را برای توبه آگاه کردند تا آن خلافش را کفاره باشد، گفتند چطور باشد یا ابن رسول الله فرمود: او در بامداد روزی که باو رسید آنچه رسید حق یک برادر مؤمن را ضایع کرد ابی الفضیل و ابو دواهی و ابو النسر و رو ابو الملاهی را بلند و آشکار دشنام داد و تقیه نکرد از برادرانش پرده‌پوشی نکرد و هم از مخالفانش و آنان را نزد مخالفان بدنام کرد و بلعن و دشنام و بدکاری آنان دچار کرد و خود را هم دچار کرد، و آنها بودند که این بلا را باو رساندند و این تهمت را باو براندند و باو رو آوردند و گناهش را باو رساندند تا توبه کند و آنچه را در آن تقصیر کرده جبران نمایند و اگر نکند باید خود را برای پانصد تازیانه یا زندان تاریک آماده کند که شب و روزش فرق ندارد و بدان متوجه شد و توبه کرد و حق مؤمنی که در آن کوتاه آمده بود بر آورد و از آن فارغ شده بود که دزد نقب زن پیدا شد و مال را از او گرفتند و آن متهم را آزاد کردند و خبرچینان آمدند و از او عذر خواستند (3) و به علی بن محمد (ع) (امام دهم) گفتند: کاملتر مردم در خصال نیکو کیست؟ فرمود: هر که بهتر تقیه کند و حقوق برادرانش را بر آورد.
(4) 69- امالی طوسی: بسندش تا پیغمبر (ص) فرمود: بزودی فتنه‌ها باشند که مؤمن نتواند آنها را با زبان یا دست دیگرگون کند.
علی بن ابی طالب (ع) گفت: آن روز مؤمن میانشان باشد؟ آری، گفت این وضع از

ایمانشان چیزی بکاهد؟ فرمود: نه جز بمانند آنچه باران از سنگ بکاهد، آنان بدل بدخواه آن وضع باشند.
(1) 70- همان: بسندش تا امام باقر (ع) که فرمود: نهان دارید اسرار ما را و مردم را به دوش ما سوار نکنید- تا آخر خبر.
(2) 71- خصال: بسندش تا امام کاظم (ع) که میفرمود: مؤمن مؤمن نیست تا در او سه خصلت باشد: یکی از پروردگارش و یکی از پیغمبرش و یکی از امامش.
از پروردگارش راز پوشی خدا عز و جل (26- الجن) فرمود: غیب دانست و

آن را به کسی پدید نسازد جز آنکه رسولش پسندد" و از پیغمبرش مدارا و سازش با مردم که خدا عز و جل پیغمبرش را فرمان داد بمدارا با مردم فرمود (99- الاعراف) عفو را پیشه کن و بخوبی و نیکی وادار و از نادانها رو برگردان" و از امامش صبر در سختی و تنگی که خدا عز و جل فرماید (177- البقره) و آنان که صبر کنند در سختی و تنگی" (3) معانی الاخبار مانندش را آورده و بدنبالش افزوده و هنگام نبرد آنانند کسانی که راستی کردند و آنانند پرهیزکاران.
(4) 72- احتجاج: بسندی تا علی (ع) که بیک یونانی که با نمودن معجزه‌های خیره‌کننده باو پس از مسلمانیش فرمود: بتو امر کنم دینت را و علمی که بتو سپردیم حفظ کنی و هم اسرار ما را که بتو وانهادیم و پدیدار مکن علوم ما را بر کسی که با عناد با آنها روبرو شود و برای آنها با تو روبرو شود با دشنام و لعن و آبروریزی و کتک، و فاش مکن راز ما را بر کسی که طعنه زند بر ما نزد کسانی که احوال ما را ندانند و دچار کنند دوستان ما را به ناهنجاری نادانها.
و بتو امر کنم که تقیه را در دینت بکار زنی زیرا خدا میفرماید (28- آل عمران) مؤمنان کافران را دوست نگیرند در برابر مؤمنان و هر که چنین کند بدرگاه خدا چیزی نباشد جز اینکه تقیه کنید از آنها تقیه کردنی" من بتو اجازه دهم دشمنان ما را بر ما برتری دهی اگر تو را ترس بدان واداشت و از ما برائت اظهار کنی اگر هراست بر آن واداشت، و هم در ترک نماز واجب اگر از آفت و بلا بر جانت نگران شوی زیرا برتری دادنت دشمنان را بر ما هنگام ترس سودی بدانها ندهد و زیانی بما نرساند و راستی اظهار بیزاریست از ما در تقیه ما را کسر و کمبود نباشد، و اگر تو بزبان از ما بیزاری‌جوئی و بدلت بما پوئی تا جان خود را بر پا داری که قوام وجود تو است، و مالی که بدان بر پا ماند و آبروئی که بدان وابستگی است و حفظ کنی با آن کسی که بدوستی ما شناخته شده و تو خود شناختی از دوستان و برادران و خواهران ما از این پس بماهها و سالها تا فرج برسد و این گرفتاری نابود شود براستی این بهتر است از

اینکه خود را دچار نابودی کنی (1) و از کار برای دین بریده شوی و از اصلاح حال برادران مؤمنت، بپرهیز، بپرهیز از اینکه خود را دچار هلاکت کنی یا تقیه را که بتو فرماندادم وانهی که درگیر بخون خود و خون برادرت شوی، و نعمت خود و آنان را به نیستی کشانی، و آنها را بدست دشمنان دین خدا خوار کنی با اینکه خدایت فرمان داده عزیزشان داری زیرا که اگر تو سفارش مرا وانهی زیانت بر خودت و برادرانت سخت‌تر است از زیان دشمن ما و منکر امامت ما.
(2) 73- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: گروهی از قریش

سازشان با مردم کم بود و از قریش رانده شدند و بخدا که در نژادشان عیبی نبود، و مردمی جز قریش که سازگاری خوبی داشتند بخاندان بالائی پیوستند سپس فرمود: هر که دست از آزار مردم بردارد همانا یک دست از آنها بازداشته و دستهای بسیاری از او باز دارند.
(3) 74- قصص الأنبیاء: بسندی تا امام ششم (ع) که قابیل آمد نزد هبه الله (ع) (شیث) گفت: پدرم علمش را بتو داده با اینکه من از تو بزرگترم و بدان سزاوارتر ولی چون پسرش را کشتم بمن خشم کرد و تو را در دانش بمن برگزید بخدا اگر تو از آن علمی که از پدرت برگرفتی چیزی بزبان آری تا بمن بزرگی کنی و ببالی البته تو را خواهم کشت چنانچه برادرت را و هبه الله با آن دانشی که داشت خود را نهان کرد تا دولت قابیل بسر آید و از این رو تقیه برای ما در قوم خود رواست چون که پسر آدم الگوی ماست.
(4) 75- محاسن: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: سفارش میکنم شما را که از خدا بترسید و مردم را بر دوش خود سوار نکنید تا که خوار شوید زیرا خدا تبارک و تعالی در قرآنش میفرماید بمردم خوش بگوئید" از بیمارانشان عیادت کنید و از جنازه‌هاتان تشییع کنید گواه باشید بسود یا زیانشان، با آنها در مسجدهاشان نماز بخوانید، سپس فرمود: چه سخت‌تر باشد بر مردمی که پندارند پیرو کسانیند و آنها امر و نهیشان کنند و نپذیرند و حدیثشان را نزد دشمنشان فاش کنند و دشمن نزد ما آید و گویند: مردمی از قول شما چنین و چنان روایت کنند و ما گوئیم بیزاریم از کسی که این را میگوید، و بیزاری باو درگیر شود.
(5) 76- قصص الأنبیاء: بسندی تا اسحاق بن عمار که نزد امام ششم (ع) بودم و این آیه را خواند (61- البقره) این بسزای آنست که کفر می‌ورزیدند بآیات خدا و بناحق پیغمبران را میکشتند این برای نافرمانی آنان بود و تجاوزگریشان" فرمود: آگاه که بخدا دست بآنها نزدند و تیغ بآنها نکشیدند ولی حدیثشان را شنیدند و از آنها فاش کردند و دستگیر شدند و کشته شدند و این کار تجاوز و گناه گردید.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 272
(1) 77- امالی طوسی: از امام ششم که در تفسیر قول خدای تعالی" إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ" فرمود: تقیه‌کن‌تر شما.
(2) ابن ابی الحدید: بسندی از امام باقر (ع) که علی (ع) در منبر کوفه خطبه خواند و فرمود: بزودی سب مرا بشما پیشنهاد کنند و بر سر آن سر شما را ببرند، اگر سب من به شما پیشنهاد شد مرا سب کنید و اگر بیزاری از من بشما پیشنهاد شد راستش من بدین محمدم و نفرمود از من بیزاری مجوئید (3) (و نزدیک بدین مضمون را از امام ششم (ع) آورده و در آخرش گفته: و نهی نکرد آنها را از اظهار بیزاری).

(4) 78- نهج البلاغه: در سخنی فرمود: بیارانش اما راستش غلبه کند بر شما پس از من مردی گلوگشاد شکمم گنده که میخورد هر چه بیابد و میخواهد آنچه نیابد او را بکشید و هرگزش نخواهید کشت آگاه که او بزودی شما را فرمان دهد بسب من و بیزاری از من امام را سب کنید و از من بیزاری مجوئید که من به فطرت توحید زاده شدم و بایمان و هجرت پیشی گرفتم.
(5) 79- الهدایه: تقیه بر ما فرض واجب است در دولت ستمکاران، و هر که ترکش کند البته با دین امامیه مخالفت کرده و از آن جدا شده، (6) و امام صادق (ع) فرمود: اگر گویم" تارک تقیه چون تارک نماز است البته راستگو باشم، تقیه در هر چیزیس ت تا برسد بخون ریختن که در آن تقیه نیست (یعنی او را وادار کنند بکشتن مؤمن که نتواند برای حفظ جان خود او را بکشد و خدا نامش و الا اظهار دوستی با کافران را روا داشته در حال تقیه و فرموده (28- آل عمران) نگیرند مؤمنان کافران را بدوستی در برابر مؤمنان و هر که این کار کند بدرگاه خدا چیزی نباشد جز اینکه تقیه کنید از آنها".
(7) و روایت است که پرسیده شد امام صادق (ع) از تفسیر قول خدا عز و جل (13- الحجرات) راستی گرامیتر شما نزد خدا پرهیزکار شما است" فرمود: تقیه‌کن‌تر شما.
(8) و فرمود: با مردم بظاهر آمیزش کنید و از دل مخالف باشید تا حکومت بچه‌بازیست، (9) و فرمود: رحمت کند خدا کسی را که ما را نزد مردم محبوب سازد و مبغوض آنان نکنید، (10) و فرمود: هر که با آنها در صف اول نماز بخواند چنانست که با رسول خدا (ص) در صف اول نماز خوانده، (11) و فرمود: ریاء با منافق در خانه‌اش عبادتست و با مؤمن شرک است و تقیه واجب است و ترکش روا نیست تا ظهور قائم (ع) و هر کسش وانهد خلاف نهی خدا و رسول خدا و ائمه هدی علیهم صلوات الله را نموده.
(12) 80- مشکاة الانوار: بسندی از معلی بن خنیس که امام ششم (ع) باو فرمود: ای معلی امر ما را نهان دار و فاش مکن زیرا هر که آن را نهان دارد و فاش نکند خدایش در دنیا عزیز

کند (1) و آن را نوری سازد جلو چشمش در آخرت که به بهشتش کشاند ای معلی هر که امر ما را فاش کند و نهانش ندارد خدا درد و سرا خوارش کند و در آخرت روشنی را از جلو چشمش ببرد و آن را تاریکی سازد که بدوزخش کشاند، ای معلی راستی تقیه دین من و دین پدران من است و دین ندارد کسی که تقیه ندارد، راستی خدا دوست دارد نهانی پرستیده شود چنانی که در آشکار، ای معلی فاش کن امر ما چون منکر آنست.

(2) و از ابی بصیر است که بامام ششم (ع) گفتم: کسی نداریم که از آینده بما خبر دهد چنانی که علی (ع) بیارانش خبر میداد، فرمود: آری بخدا که دارید ولی تو یک حدیث بیاور که بتو گفتم و نهانش داشتی، ابو بصیر گفت: من یک حدیث هم نیافتم نزد خود که نهانش کرده باشم (3) و از امام باقر (ع) که فرمود: تقیه برای حفظ جانست و چون بکشتن و خونریزی کشد تقیه روا نباشد.
(4) و از ابی بصیر است که از امام ششم حدیث بسیاری خواستم، فرمود: آیا هرگز حدیثی از من نهان کردی؟ و در یاد آوری ماندم، و چون گیجی مرا دید فرمود: آنچه به یاران خود بازگفتنی باکی ندارد، فاش کردن اینست که به دیگران باز گوئی.
(5) و از امام ششم (ع) که فرمود: فرو خوردن خشم از دشمن حکمران تقیه است و حرز کسی است که آن را برگیرد، و دوری از دچار شدن به بلا است در این دنیا.
(6) 81- کافی: بسندش از امام ششم (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل" آنان مزدشان دهند دو بار بپاداش صبرشان" فرمود: صبر در تقیه کردن و جلوگیری بخوبی از بدی فرمود: خوبی تقیه است و بدی فاش کردن.
(7) بیان: آنان مزدشان دهند- آیه 54 سوره القصص است باین ترتیب" آنان که دادیم به آنها کتاب را پیش از او آنها باو ایمان آورند" طبرسی گفته: پیش از او یعنی پیش از محمد آنان باو یعنی بمحمد ایمان آرند چون وصفش را در تورات خواندند و بقولی پیش از او یعنی پیش از قرآن و آنان قرآن را باور کنند و مقصود از کتاب تورات و انجیل است (و چون خوانده شود یعنی قرآن" بر آنان گویند ایمان آریم بدان راستی که آن درست است از جانب پروردگار ما است راستی ما پیش از آن مسلمان بودیم" سپس خدا سبحانه آنان را ستود و فرمود" آنانند که دو مزد دارند بپاداش صبرشان".
گفته: ره یک بار بدینداری خودشان تا رسیدن بمحمد (ص) و گرویدن باو، و یک بار هم بگرویدن بآن حضرت، و بقولی یک بار بصبر بکتاب اول و دوم و یک بار بگرویدن بدان چه در آنها است، و بقولی بصبر بر دین و صبر آزار کفار و تحمل سختی" جلو گیرند بخوبی بدی را"
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 274
(1) یعنی با سخن خوش دفع کنند سخن زشتی که از کفار شنوند، و بقولی یعنی جلوگیر با نیکی زشتی را و یا ببردباری سبکسری نادان را، یا با مدارا با مردم آزارشان را از خود و مانند آن روایت است از امام ششم (ع).
و من گویم بنا بر آنچه در این خبر است گویا نازل شده برای گروهی از مؤمنان اهل کتاب که در دل بمحمد (ص) ایمان آوردند و آن را از قوم خود نهان کردند از روی تقیه و خدا دو بار مزد بآنها داده یکی برای ایمان و یکی

هم برای تقیه.:.
(2) 82- کافی: بسندش تا ابی عمر عجمی که امام ششم (ع) بمن فرمود: ای ابی عمر نه دهم دین در تقیه است، و دین ندارد کسی که تقیه ندارد و تقیه در هر چیز هست جز در نبیذ و مسح بر موزه دو پا.
(3) روشنگری: نه دهم در تقیه است گویا مقصود اینست که ثواب تقیه در این زمان نه برابر ثواب اعمال دیگر است، و یا ایمان تقیه نهاده مانند بی‌تقیه‌هاست- تا گوید مگر در نبیذ گویم در کتاب طهارت آید در حدیث زراره که در سه چیز از کسی تقیه نکنم: نوشیدن مست‌کننده و مسح بر موزه و متعه حج و این خلاف مشهور است که تقیه در هر چه باشد جز در خونریزی و چند توجیه شده.
1- آنچه زراره خود در دنبال خبر گفته که واجب نیست بر شما که ترک تقیه کنید در این موارد از کسی یعنی مرگ تقیه در این موارد مخصوص بائمه است (ع) یا برای اینکه میدانند ضرری از آن نبرند و خدا آنها را حفظ کند یا برای اینکه مذهب آنها در این موارد دانسته شده است و تقیه ندارند.
2- آنچه شیخ قده در تهذیب گفته که تقیه ندارند با احتمال زیان اندک که بیم بر جان و مال نیاورد مگر بدان چه جائز است.
3- اینکه چون خلاف در آنها نزد مخالفان مشهور است تقیه ندارند.
4- اینکه میتوان در آنها عذری تراشید اما در نبیذ و اما در مسح باینکه مخالفین شیعه شستن را بهتر داند و مسح بر موزه را متعین ندانند، و اما در متعه حج برای اینکه مخالفین هم در ورود بمکه طواف و سعی را مستحب دانند و اختلاف در نیت است که در دل است و کسی بدان آگاه نیست و نهانی تقصیر بسیار آسانست.
و در ذکری گفته: میتوان گفت در این مورد تقیه لازم نیست از عامه بطور کلی زیرا آنها منکر متعه حج نیستند و بیشترشان مست‌کننده را حرام دانند و کسی که موزه را بکند و پا را بشوید بر او انکار نشود و شستن پا بهتر است از مسح بر موزه و بنا بر این نسبت بدیگران هم

چون خود امام است (1) و اگر در جایی بندرت خوف ضرر باشد تقیه رواست پایان کلام ذکری.
و من گویم: بنا بر آنچه در وجه چهارم گفتیم روشن شود که چرا متعه حج را در این خبر نیاورده چون در آن هیچ نیازی به تقیه نیست در غالب، و اما اینکه عدم جواز تقیه را در مورد کشتن نیاورده برای اینکه معلوم است یا برای اینکه مقصود تقیه از مخالفانست و آن مخصوص بدانها نیست بلکه در برابر کفار هم زمینه دارد.
(2) 83- کافی: بسندش از ابی بصیر که امام ششم فرمود: تقیه از دین خداست گفتم: از دین خدا؟ آری بخدا از دین خداست و البته یوسف (ع)

گفت: ای کاروان راستی که شما دزدید" بخدا که چیزی ندزدیدند و هم ابراهیم (ع) گفت" راستی من بیمارم" بخدا که بیمار نبود.
(3) روشنگری: از دین خداست که امر کرده بندگانش را بدان چنگ زنند در هر ملتی چون بیشتر مردم در هر زمانی بدعتگزار بودند خدا تقیه را در گفتار و کردار و سکوت از حق برای بنده‌های خالص خود مقرر داشته بهنگام ترس از دشمن برای حفظ جان و خون و آبرو و مال آنان و بقاء دین حق و اگر تقیه نباشد دین بکلی نابود شود و دینداران نیست شوند برای تسلط اهل جور بر آنان، و تقیه همانا در کردار است نه در عقیده زیرا که آن رازیست در دل که جز خدا آن را نداند.
و برای جواز تقیه بآیه دلیل آورد که یوسف (ع) گفت: باعتبار اینکه بدان امر کرده و سبب آن بود تا گوید: و این گفته دروغ نباشد با اینکه پیمانه را ندزدیده بودند چون مصلحتی داشته که بازداشت برادرش بوده نزد او بفرمان خدای تعالی با ندانستن برادران که آن حضرت برادر آنهاست و با ادای کلامی دو پهلو باعتبار اینکه چون پیمانه دربار آنها پیدا شد بمانند دزد بودند باعتبار اینکه یوسف را دزدیده بودند از پدرش که در خبری ذکر شده و همچنین است گفته ابراهیم (ع) که من بیمارم با اینکه بیمار نبوده برای تخلف از قوم بت‌پرست تا بتها را بشکند و مقصودش این بوده بیمار دلم از بت‌پرستی شماها یا از غم شهادت حسین چنانی که گذشت یا اینکه در معرض بیماری و بلایم، و گویا گواه گرفتن هر دو آیه برای ذکر نظیر است که دور شمردن رفع شود از جواز تقیه که چون دروغ گفتن ظاهری برای مصلحتی که ناچاری ندارد رواست تظاهر بخلاف واقع در گفتار و کردار در ترس فزون رواتر است یا اینکه تقیه این گونه موارد را هم فرا گیرد.
(4) 84- کافی: بسندش از حبیب بن بشر که امام صادق فرمود: از پدرم شنیدم میفرمود:
نه بخدا در روی زمین چیزی نیست که دوست‌تر دارم از تقیه، ای حبیب راستش هر که تقیه دارد خدایش بردارد و هر که ندارد فرودش آرد، ای حبیب راستش مردم همانا در حال آتش

بس و سازشند و اگر آن شود این خواهد بود.
(1) بیان: پس از تفسیر لفظ هدنه میان مسلمانان و کفار گوید: مراد بمردم یا مخالفین شیعه باشند که در آسایشند چون ما را تا هنوز بجنگ و ستیز آنها امر نکردند و به تقیه و ستیز آنها امر نکردند و به تقیه و سازش به آنها امر کردند یا تقیه یا مقصود شیعه باشند که مامورند بسازش و مدارا با مخالفین یا هر دو گروه که بسا روشنتر است.
و اگر آن شود" یعنی ظهور امام قائم و امر بجهاد و مبارزه با آنها این خواهد بود که تقیه نباشد و شما دوست دارید و بدنبال آیند، و بقولی یعنی

مخالفان ما امروزه در حال سازش با ما هستند و قصد جنگ با ما ندارند و اگر در زمان علی (ع) و امام حسن هم چنین بود البته که تقیه هم بود چون تقیه تا امکان دارد واجب است و اگر امکان نداشته باشد ترکش رواست برای ناچاری پایان، و تفسیری که ما کردیم روشنتر است.
(2) 85- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: در دینتان تقیه کنید و آن را بدان زیر پرده کنید که ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد همانا شما شیعه در میان مردم چون زنبور عسل باشید در میان پرنده‌ها اگر پرنده‌ها دانستند در درون زنبور عسل چیست همه را میخوردند؟
اگر مردم بدانند در درون شما چیست از دوستی ما خاندان شما را با زبانشان میخوردند، و بشما بد میگفتند در نهان و عیان، رحمت کند خدا بر بنده‌ای از شما که بدوستی ما و پیروی از ما باشد.
(3) روشنگری: در دینتان تقیه کنید" یعنی حذر کنید از مخالفین پنهان داشتن آن برای نگرانی و بقاءش تا آن را از شما نگیرند یا با دینداری خود بر حذر باشید از آنان که اشاره دارد باینکه تقیه با دینداری ناساز نیست، یا اینکه تقیه تا آنجاست که سبب بی‌دینی نشود و معنی یکم روشنتر است.
شما در مردم چون زنبور عسل باشید" گویم گویا برای همین امیر المؤمنین به امیر النحل و یعسوب و یعسوب المؤمنین لقب گرفته و تشبیه شیعه بزنبور عسل چند وجه دارد: یکم اینکه عسل درون آنها لذیذتر همه خوردنیهاست و عقیده شیعه و ولایت ائمه لذیذتر غذای معنوی است.
دوم اینکه عسل درمان بیماریهای تن است که خدای تعالی فرموده (69- النحل) در آن است درمان مردم". و عقیده شیعه درمان همه دردهای روحی است.
سوم ناتوانی زنبور عسل در میان پرنده‌ها و ناتوانی شیعه در حال تقیه در برابر مخالفان چهارم فرمانبری شدید زنبور عسل از رئیس خود چون فرمانبری شدید اطاعت شیعه از

امام خود (1) پنجم آنچه همین خبر است که آنان میان آدمیزاده‌ها چون زنبور عسلند میان پرنده‌ها در اینکه اگر بدانند چه در درون دارند آنان را میخورند برای لذت آن چنانچه اگر مخالفان بدانند آن دین حقی که در دل شیعه پرست آنها را از عناد بکشند، و بقولی اگر پرنده‌ها حسد داشتند چون آدمی و میدانستند در درون آنها عسل است و سبب عزت آنها است نزد آدمیزاده از روی حسد آنها را میکشتند چنانچه اگر مخالفان میدانستند در درون شیعه چیزیست که سبب عزت آنهاست نزد خدا از حسد با همان زبان خود آنها را نابود میکردند تا چه رسد بدست و سر نیزه و آنچه ما گفتیم روشنتر و بی‌تکلف‌تر است ...
(2) 86- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) در تفسیر قول خدا و برابر

نیست خوبی و بدی فرمود: خوبی تقیه است و بدی فاش کردن، و قول خدا عز و جل جلو بگیر با آنچه بهتر است از بدی" فرمود: آنچه بهتر است تقیه است" پس آن را که میان تو و او دشمنی است گویا دوست مهربانی است.
(3) بیان: گویا جمع بندی اجزاء چند آیه نقل بمعنی است و رجوع دادن بهمدگر زیرا در سوره حم سجده (آیه- 34) چنین است" و برابر نیست نیکی با بدی جلوگیر بدان چه بهتر است بناگاه آنکه با او دشمنی داری یک دوست مهربانست" و در سوره المؤمنون (96) چنین است جلوگیر بدان چه بهتر است از بدی ما داناتریم بدان چه وصف کنند" و پیوستن السیئه در آیه یکم برای توضیح معناست یا بیان اینکه دفع سیئه در آیه دیگر هم بمعنی تقیه است با اینکه میتواند در مصحف آنان چنین باشد، طبرسی گفته: جلوگیر بدان چه بهتر است" یعنی از بدی جلوگیر که بحق خود از ناحق آنهاست و ببردباریت از نادانی کردنشان و با گذشت از بدکرداری آنان و چون چنین کنی دشمن دینی تو دوست نزدیک تو گردد تا آنجا که گویا دوست دینی تو است و خویشاوند مهربان نژادی تو.
(4) 87- کافی: تا ابی عمرو کنانی که امام ششم بمن فرمود: ای ابی عمرو اگرت حدیثی گویم یا فتوائی دهم و پس از آن باز آئی و از همان بپرسی و خلاف گفته پیشم با تو بگویم به کدام عمل کنی؟ گفتم بدان که تازه‌تر است و دیگری را وانهم فرمود: ای ابی عمرو درست گفتی نخواسته خدا جز آنکه به نهانی عبادت شود آگاه بخدا که اگر چنین کنید راستی که بهتر است برای من و برای شما نخواسته خدا عز و جل برای من و برای شما در دینش جز تقیه.
(5) بیان (پس از شرح حال ابی عمرو و تفسیر لفظ فتوی گوید) مقصود عبادت نهانی است در دولت ناحق و آن عقیده قلبی است یا عمل بحکم اصلی است در نهانی و اظهار خلاف آنها عیانی و آن هم عبادتست و ثواب بیشتری دارد.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 278
(1) 88- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: تقیه کسی به تقیه اصحاب کهف نرسیده که در جشنها حاضر میشدند و زنار بکمر می‌بستند و خدا دو ثواب بآنها داد.
(2) بیان: باندازه تقیه اصحاب کهف نرسیده در امتهای پیش بلکه در این امت هم زیرا بالاترین تقیه در این امت با مسلمانهاست که در بسیاری از احکام با آنها همکارند و بحد تقیه باظهار شرک نمیرسد و زنار بستن ندارد و آن کمربندیست که ترسا و گبر بکمر بندند.
(3) 89- کافی: بسندش تا حماد بن واقد لحام گفت: در راهی با امام ششم روبرو شدم و رو از آن حضرت برگرداندم و گذشتم و پس از آن نزد

آن حضرت رفتم قربانت من بشما بر خوردم و رو گرداندم که ناخواست شما باشم و بر شما سخت باشد فرمودم خدا رحمتت کند ولی مردی دیروز در مکانی چنین و چنان بمن برخورد و گفت درود بر تو ای ابا عبد الله و کار خوبی نکرد (4) بیان (پس از شرح لفظ گوید): کار خوبی نکرد که تقیه نکرد و بمن سلامی با احترام و شناسائی در حضور مخالفان بمن کرد.
(5) 90- کافی: بسندش تا گوید: بامام ششم (ع) گفته شد که مردمی از علی (ع) روایت کنند که فرمود: بر منبر کوفه‌ای مردم شما را به سب من خوانند مرا سب کنید و بزور به بیزاری از من خوانند از من بیزاری مجوئید. فرمود: چه بسیار مردم بعلی (ع) دروغ بستند، سپس فرمود: همانا آن حضرت فرموده: مرا سب کنید ولی نفرموده از من برائت مجوئید بلکه فرموده در دعوت به برائه بدانید که من بر دین محمدم و نفرموده از من بیزاری مجوئید.
سائل پرسید بفرمائید اگر کشته شدن را برگزید بجای بیزاری؟ فرمود: بخدا بر او لازم نیست بر او نیست جز همان عمل عمار بن یاسر که مردم مکه او را وادار کردند و دلش وابسته بایمان بود و خدا عز و جل در باره او نازل کرد:" إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ" و پیغمبر با نزول آن بوی فرمود: ای عمار اگر بتو بازگشتند تو هم بسخن خود باز گرد و خدا عز و جل عذر تو را نازل کرد و تو را امر کرد که اگر بتو بازگشتند تو هم باز گرد.
(6) بیان: اینکه فرمود: شما دعوت شوید" این از معجزه‌های او است که پیشگوئی کرده و واقع شده چون که بنی امیه لعنهم الله مردم را بسب آن حضرت فرمان دادند و بخشنامه به شهرها فرستادند که مردم را بدان وادارند تا شایع شد و بر منبرها آن حضرت را سب کردند و بر او نیست جز آنچه عمار بن یاسر کرد" (7) عامه و خاصه روایت کردند که قریش عمار و پدر و مادرش را واداشتند به برگشت از اسلام و یاسر و سمیه نپذیرفتند و آنها را کشتند و عمار آنچه خواستند بزور بر زبان آورد، و گفتند: یا رسول الله عمار کافر شد و فرمود: نه هرگز عمار از سر تا پا پر است از ایمان، ایمان با گوشت و خونش آمیخته و عمار گریان نزد رسول خدا (ص)

آمد و آن حضرت دست به چشمانش کشید (و اشکش را پاک کرد) و فرمود: چیزی بر تو نیست اگر بتو بازگشتند بدانها بازگو بدان چه براشان گفتی و بتو امر کرد خدایا امر کنم من.
(1) 91- کافی: بسندش تا هشام کندی که امام ششم (ع) میفرمود: بپرهیز از کاری که ما را بدان سرزنش کنند که فرزند بد سبب ملامت پدرش گردد بکاری که کند شما زیور امامی باشید که دل باو بستید و ننگ او نباشید، در میان تیره‌های آنها نماز بخوانید (مانند آنها) بیمارانشان را عیادت کنید، و

مرده‌هاشان را تشییع کنید و در هیچ کار خیری از شما پیش نیفتند، شما سزاوارترید بدان از آنان بخدا که عبادت نشده خدا بچیزی که دوستتر باشدش از خبء، گفتم خبء چیست؟ فرمود: تقیه کردن.
(2) بیان: پسر بد" بنا به تنظیر، است یا آنچه بارها گذشته که امام بجای پدر است برای پیروانش و والدان در بطن قرآن پیغمبر است و امام (ع) و سر زبانهاست که معلم پدر روحانی است، و می‌شود صلوا خواند بجای صلوا یعنی مانند تیره‌های آنان بآنها صله بدهید ...
(3) 92- کافی: بسندش از معمر بن خلاد که پرسیدم امام کاظم (ع) را از برخاستن برای احترام حکمرانان فرمود: امام باقر (ع) فرموده تقیه از دین من و دین پدران من است، و ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد.
(4) بیان: از حدیث فهمیده شود که این احترام در جایی که تقیه نیست جائز نیست و برای مؤمن سزاوارتر است، و بقولی مقصود قیام برای انجام کارهای آنان و فرمانبردن از آنهاست و این دور است.
(5) 93- کافی: بسندش از امام باقر (ع) که تقیه در هر ناچاری است و تقیه کن بهتر داند که جایش کجاست.
(6) بیان: دلالت دارد که تقیه واجب است در هر چه آدمی بدان ناچار شود مگر آنچه دلیل آن را خارج کرده، و بر اینکه ناچاری وابسته به علم و یا ظن مکلف است که وضع خود را بهتر داند چنانچه خدای تعالی فرموده (14- القیامه) راستی آدمی بر خود بیناست" خدا میداند که سازش با دشمن است یا تقیه از او است.
(7) 94- کافی: بسندش از امام ششم (ع) که پدرم میفرمود: و چه چیز بهتر پدرت را شاد کند از تقیه، تقیه سپر مؤمن است (از ضرر مخالفان).
(8) 95- کافی: بسندش تا محمد بن مروان که امام ششم (ع) بمن فرمود: چه جلوگیر میثم شد از تقیه که بخدا دانسته بود که این آیه (106 سوره النحل) در باره عمار و یارانش نازل شده" جز کسی که بزور وادار شده و دلش وابسته بایمانست".
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 280
(1) بیان: و می‌شود مقصود این باشد که منع نشده بود میثم از تقیه چرا تقیه نکرد یا اینکه با جواز تقیه برای او آن را وانهاد برای شیفتگی او بامیر مؤمنان و می‌شود مقصود این باشد که تقیه سودی نکرد باو یا او دیگران را از تقیه منع نکرد بلکه یکی از دو کاری را که روا بود اختیار کرد و خلاصه دور است از مانند میثم و رشید و قنبر همگنانشان ره پس از اینکه حضرت آنچه را بر سرشان خواهد آمد بآنها گفته بود و آنها را به تقیه فرمان داده بود فرمانش را نادیده گرفته و خلاف آن کرده باشند و نگفتن آن حضرت بدانها آنچه بر آنها واجب بوده دورتر است و ظاهر آنست که مخیر بودند میان تقیه و کشته شدن و سخت‌تر را برگزیدند (2) و مؤید آنست روایت

کشی از میثم (رضی) که امیر مؤمنان (ع) مرا خواست و فرمودم: ای میثم چگونه باشی چون بی‌پدر بنی امیه عبید الله بن زیاد تو را بخواند که از من بیزاری‌جوئی من گفتم: بخدا از تو بیزاری نخواهم جست یا امیر المؤمنین، فرمود: در این صورت بخدا تو را میکشد و بدار میکشد، گفتم: صبر میکنم این در راه خدا کم است، فرمود: در این صورت تو همراه منی در درجه‌ام.
(3) و روایت است نیز از دختر رشید هجری که شنیدم پدرم میفرمود: امیر مؤمنان به من خبر داد و فرمود: ای رشید چگونه است صبرت چون که دعی بنی امیه تو را بخواند و دستها و پاهایت و زبانت را ببرد؟ گفتم: یا امیر المؤمنین پایانش بهشت است؟ فرمود: ای رشید تو با منی در دنیا و آخرت، آن دختر گفت: بخدا روزهائی نگذشت که تا آنکه عبید الله بن زیاد دعی فرستاد و او را ببرائت از امیر مؤمنان خواند و او سرباز زد از برائت از آن حضرت آن دعی گفتش به چه مرگی تو را گفته که خواهی مرد؟ باو گفت: دوستم بمن خبر داد که مرا به برائت خوانی و من بیزاری بجویم از او و مرا پیشداری و دو دست و دو پا و زبانم را ببری گفت:
بخدا من او را دروغگو کنم، گوید: او را پیش داشتند و دو دست و دو پایش را بریدند و زبانش وانهادند و من دستها و پاهایش را برداشتم و گفتم: پدر جان درد میکشی از این آسیب که دیدی؟ گفت دختر جانم نه مگر باندازه فشار میان مردم و چون او را از کاخ بیرون بردیم مردم گرد او را گرفتند و او گفت: یک دفتر و دوات برایم بیاورید تا آنچه تا روز قیامت می‌شود تا بروز قیامت برای شما بنویسم و یک حجام فرستاد تا زبانش را بریدند و در شبش درگذشت خدایش رحمت کند.
(4) و من گویم: داستان عمار و پدر و مادرش (رضی) هم گواه آنست و چون پیغمبر (ص) عمار را بر تقیه کردن ستود و فرمود: پدر و مادرش پیشی گرفتند به بهشت و گرچه می‌شود برای این بوده که تقیه را نمیدانستند، (5) و در غوالی اللئالی آورده که مسیلمه لعنه الله دو فرد مسلمان را

دستگیر کرد (1) و بیکی گفت: در باره محمد چه گوئی؟ گفت رسول خدا است گفت: در باره من چه گوئی گفت: تو هم چنین باشی و او را آزاد کرد و به دیگری گفت: در باره محمد چه گوئی؟ گفت:
رسول الله است گفت: در باره من چه گوئی؟ گفت: من کرم و تا سه بار باو باز گفت و همان جواب را باو بازگفت و او را کشت و خبرش برسول خدا (ص) رسید و فرمود: یکمی از رخصت خدا استفاده کرده و تقیه کرده و اما دومی حق را فریاد زده و بر او گوارا باد.
(2) 96- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: تقیه مقرر شد برای حفظ جان و چون کار بکشتن رسد تقیه نباشد.

(3) بیان: یعنی تقیه برای آنست که خونریزی نشود و سپس برای حفظ مال و آبرو هم باشد و اگر حفظ جان بریختن خون باشد تقیه حرام است بدون خلاف و گرچه گمان دارد که اگر نکشد او را بکشند، و مشهور اینست که اگر او را بزور وادارند که زخمی زند که مرگ ندارد جائز است آن را انجام دهد گرچه گمان دارد که با ترک آن کشته می‌شود نه یقین گرچه خبر آن را فرا گیرد، و بسا معنی خبر این باشد که تقیه برای حفظ جانست و اگر بداند کشته می‌شود، بهر حال تقیه مورد ندارد.
(4) 97- کافی: بسندش تا امام صادق (ع) که فرمود: هر چه این امر (خروج امام قائم (ع)) نزدیکتر شود تقیه شدیدتر گردد.
(5) 98- کافی: زراره و جمعی دیگر گفتند از امام باقر (ع) شنیدیم میفرمود: تقیه در هر چیزیست که آدمیزاده بدان ناچار است و خدا آن را بر او کرده است.
(6) بیان: این دلالت دارد بر عموم حکم تقیه در هر ناچاری، شهیده ره در قواعدش گفته: تقیه سازش با مردم است بدان چه قبول دارند و ترک آنچه زشت‌کارند و بر آن دلالت دارد قرآن و سنت خدای تعالی فرموده (28- آل عمران) مؤمنان کافران را دوست نگیرند در برابر مؤمنان و هر که چنان کند نزد خدا چیزی نباشد جر که از آنها تقیه کنند بحق" و فرمود (106- النحل) مگر کسی که وادار شود و دلش وابسته بایمانست" و آنکه اخبار آن را آورده و آنگاه ره گفته: تقیه همه احکام پنجگانه را بخود گیرد، واجبش آنجا که داند یا گمان بر خودش یا مؤمنی با ترک آن دچار زیان می‌شود و مستحب است آنجا که ترس از زیان فوری ندارند، و تقیه مکروه در باره مستحب است که ضرری نباشد نه فوری و نه در آینده و بیم آن رود که عوام در اشتباه افتند و آن را حکم اصلی شمارند و حرام در آنجا که عمل بر خلاف دشمن ضرری ندارد نه فوری و نه در آینده یا در کشتن مسلمان برای حفظ جان و مباح در مورد مباحی که پیش عامه مستحب است و ترکش سبب ضرر نیست.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 282
(1) 99- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که تقیه سپریست از خدا میان او و خدا.
(2) بیان: یعنی جلوگیر عذاب خداست یا بلا که از طرف خداست یا سپر است میان او و دشمنانش.
(3) 100- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که فرمود: بیامیزید با آنان در عیان و مخالفت کنید در نهان چون که حکومت کنند کودکان.
(4) روشنگری: (در حدیث از نهایه آورده در تفسیر و توجیه برانید به علانیه و جوانیه به نهان تا گفته:) مراد از جبانیه اینکه فرمانگزار کودک باشد یا مانندش در کم خردی و سفاهت یا اینکه حکومت بر پایه هوسهای بیهوده

اجراء شود چون بازی کودکان.
(5) 101- کافی: بسندش تا عبد الله بن عطا که بامام باقر (ع) گفتم: دو مرد را در کوفه گرفتند و بآنها گفتند: از امیر مؤمنان بیزاری جوئید یکی بیزاری جست و یکی نجست و آن را که بیزاری جست آزاد کردند و آن دیگر را کشتند؟ فرمود: آنکه بیزاری جست در دینش مسئله‌دان بود و آنکه نجست شتاب کرد برای بهشت.
(6) بیان: دلالت دارد که تارک تقیه از نادانی ثواب برد و منافات ندارد با جواز تقیه چنانچه گذشت.
(7) 102- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) فرمود: از دنباله لغزشها حذر کنید.
(8) بیان: یعنی در ترک تقیه یا همه چیز بد سرانجام و بهر تقدیر مقصود اینست که هر چه گوئید یا کنید اول آینده‌اش بسنجید که زود یا دور چه اثری دارد سپس آن را بگوئید یا بکنید زیرا لغزش کم است که از گفتار یا کردار جدا باشد بویژه اگر بسیار باشند یا مقصود اینست که چون لغزش کردید در گفتاری یا کرداری زود باصلاح و جبرانش پردازید تا بجائی نکشد که اصلاح نپذیرد.
(9) 103- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که میفرمود: تقیه سپر مؤمن است و تقیه پناهگاه مؤمن است، و ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد، بنده‌ای باشد که حدیثی از ما بدستش افتد و میان خود و خدا بدان عمل کند و عزت او شود در دنیا و نور او گردد در آخرت، و بنده‌ای هم حدیثی از ما بدستش افتد و آن را فاش کند و خواری او گردد در دنیا، و رباید خدا عز و جل آن نور را از او در آخرت.
(10) بیان: تقیه ندارد با اینکه وجوب تقیه و مواردش میداند و خدا را بقبول و عمل بدان بپرستد و تقیه عزت دنیای او شود و عمل صالح نور آخرتش گردد، و کسی که حدیث مخصوص ما را که خلاف عامه است فاش کند خواری بیند در دنیا و خدا نور او برباید در آخرت چون که

عبادت بی‌تقیه باطل است.
(1) 104- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: سه تا است که هر که ندارد عملش به کمال نرسد، پارسائی که او را از نافرمانیهای خدا جلوگیرد، و خوی خوشی که بدان با مردمان مدارا کند، و بردباری که بدان کرد از ناهنجار نادان را از خود بگرداند.
(2) بیان: عملش بکمال نرسد و قبول نشود در عبادت و بلکه کارهای زندگی و آمیزش با مردم، تاثیر پارسائی در قبول طاعت و کمالش روش است زیرا که (30- المائده) همانا قبول کند خدا از پرهیزکاران" و هم دو تای دیگر زیرا ترکشان بسا که بگناه کشد و بسا منظور از آن در امور

زندگی باشد، و فرق میان خوی و بردباری اینست که خوی وجودی است و آن کاریست که مایه خوشدلی و خشنودی مردم است و بردباری عدمی است زیرا ترک مبارزه و انتقام از بدکرداریست (تفسیر مدارا را از نهایه آورده).
(3) 105- کافی: بسندش از امام صادق (ع) که میفرمود: جبرئیل نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت: ای محمد پروردگارت سلامت رساند و فرماید با خلق من مدارا کن یا مشرکان را هم فرا گیرد در صورتی که ناچار از مقابله و نبرد با آنها در میان نباشد.
(4) بیان: مدارا یا مخصوص بمؤمنانست یا فرا گیرد مشرکان را.
چنانچه شیوه آن حضرت (ص) بود که با آنان تا میشد مدارا میکرد و چون پند و مدارا سود نداشت با آنها می‌جنگید تا مسلمان شوند و پس از پیروزی بر آنان هم باز عفو میکرد و می‌بخشید و کین نمی‌کشید، و می‌شود که این دستور پیش از فرمان بجهاد بوده.
(5) 106- کافی: بسندش تا امام باقر (ع) که در تورات نوشته است در آنچه خدا عز و جل دشمن خودم و خودت از مردم عیان کن و دشنام مخواه برایم نزد آنان با پدید کردن راز نهانم تا شریک شوی با آنان در دشنام بمن.
(6) روشنگری: مقصود از مناجات خدا در اینجا وحی خداست بی‌وساطت فرشته، و سر مکتوم در سریره یعنی راز نهفته در دل تا گوید و بسا مراد از راز در اینجا دانسته‌ها نیست که فرمان داشته بآنها نگوید چون غرق شدن آنها و پایان یافتن کارشان به نابودی یا حکم به اینکه گذشتگانشان در دوزخند چنان که وقتی فرعون حال آنها را از آن حضرت پرسید که خوشبختند یا بدبخت چنانچه در قرآن است (51- طه) پس چه حال است قرنهای نخستین را حکم به بدبختی آنها نکرد، بلکه مبهم گفت که خدا دانا است پروردگارم نه گم میکند و نه فراموش میکند بنا به برخی وجوه در تفسیر آیه یا مقصود رازها است که ناتوان بودند از فهم آنها و مدارا را از طرف من آشکار کن ... چنانچه فرموده (44- طه) بگوئید برایش گفتاری نرم" و

نگوئید بآنها از راز نهفته‌ام (1) آنچه سبب شود بمن دشنام دهند یا بتو که در حکم دشنام بمن است چنانچه وارد شده در قول خدای تعالی (108- الانعام) و دشنام ندهید به آنان که میخوانندشان در برابر خدا تا دشنام دهند خدا را بدشمنی ندانسته" که عیاشی از امام صادق (ع) روایت کرده که از تفسیر این آیه سؤال شد و فرمود: دیدی کسی بخدا دشنام دهد؟
گفته شد: نه، و چگونه است، فرمود: هر که دشنام دهد ولی خدا را البته که خدا را دشنام داده، و در روایت دیگر از آن حضرت است که فرمود: بآنها دشنام ندهید که آنها شما را دشنام دهند و هر که ولی خدا را دشنام دهد

خدا را دشنام داده، و دلالت بر اینکه سبب فعل چون مباشر آنست.
(2) 107- کافی: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: فرمان داده پروردگارم مرا به مدارا با مردم چنانچه فرمان داده بانجام فرائض.
(3) بیان: فرائض یعنی نمازهای پنجگانه یا هر چه در قرآن بدان امر شده.
(4) 108- کافی: بسندش تا امام ششم (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: مدارا با مردم نیمی از ایمانست و نرمش با آنها نیمی از زندگانی، سپس فرمود: آمیزش کنید با نیکان نهانی و با نابکاران عیانی و باینان حمله نکنید تا بشما ستم کنند که زمانی بر سر شما آید که در آن دینداری نجات نیابد مگر کسی که او را ابله شمارند، و خود را شکیبا سازد که باو گویند ابله است و بیخرد.
(5) روشنگری: گویا مقصود از مدارا در اینجا چشم‌پوشی و بردباری در برابر مخالفانست و در نیفتادن با آنها و مقصود از نرمش نیکی و خوشخوئی با آنها و بسا مقصود از هر دو یکی است با دو تعبیر گونه گونه، و غرض اینست که مدارا و نرمی با بندگان اثر بزرگی دارد در صلاح امور دینی و زندگی در دنیا و این دومی روشن است و یکمی هم برای اینکه فرمانبری از خداست که بدان امر کرده و مایه هدایت و ارشاد مردم است از راه بهتر که خدا فرموده (125- النحل) دعوت کن براه پروردگارت بحکمت و پند خوب و جدال کن با آنان به روشی که بهتر باشد، و مقصود زندگی خوش است با نیکان نهانی یعنی از دل آنها را دوست بدارید و اسرارتان را در برابرشان فاش کنید بخلاف فاجران نابکار که خوب است با آنها ظاهرسازی کرد برای تقیه و مدارا و نباید آنها را از دل دوست داشت که نابکارند و نباید اسرار مؤمنان را به آنها سپرد تا گوید- در نهایه گفته:
در حدیث است که هلاک نشوند امتم تا دچار حمله بهم شوند و امتیاز بهم را خواهند یعنی حاکمی نباشد که آنها را از ستم بهم باز دارد و بهم ستم کنند و حق هم را ببرند، و به

قولی یعنی با آنها در نیفتید تا از مذهبی بمذهب دیگرشان کشانید و آن زورگوئیست گرچه با دنباله حدیث سازگارتر است- تا گوید: (1) حاصل آنکه برای فساد زمانه و غلبه اهل باطل گوشه‌نشینی و گمنامی را برگزیند و با مردم در نیفتد و بآنها نپردازد و از آنها آزار پذیرد تا گمان برند از حماقت و بیخردی او است.
(2) 109- کافی: بسندش تا امام صادق (ع) که میفرمود: گروهی از مردم با مردم ناسازگاری کردند تا از قریش بدر شدند و بخدا که در نژادشان عیبی نبود و گروهی جز قریش سازگاریشان خوب بود و بخاندان والا پیوستند، گوید: سپس فرمود هر که یک دست از مردم باز دارد دستهای بسیاری از او باز دارند.

(3) بیان: (پس از شرح الفاظ حدیث و املاء و اعرابش که ترجمه آن سود عمومی ندارد گوید) و حاصل آنکه سخن را دو وجه است: 1- چاره‌ای نیست از خوش‌برخوردی و مدارا با مخالفان در حکومتشان با مخالفت آنها در دین و اعمالشان زیرا کسانی ناساز بودند با مخالفان و حاکمان ناحق و گمراه آنان را از قبیله قریش راندند، و نسب و حسبشان را از میان بردند با اینکه در شرافت شخص آنها کمبودی نبود جز ناسازی و ترک تقیه و در شرف خاندانیش کم بودی نبود.
و گروهی از قریش که نه خودشان شرفی داشتند و نه پدرانشان حاکمان گمراه و قاضیان جور در شرافت و عطاء و کرم آنها را بخاندان والای قریش که بنی هاشمند پیوستند.
2- قوم یکم به پیروی نکردن از ائمه (ع) در فرمان به تقیه و مدارا با مخالفین در حکومت آنان و با مردم دیگر رانده از امامان بر حق شدند و فضیلت آنها از دست رفت و گویا از قریش بدر شدند و شرف پدران سودشان نداد، و قومی از جز قریش با پیروی از امامان (ع) به خاندان والا پیوسته شدند چنانچه پیغمبر (ص) فرمود: سلمان از ما خاندانست و چون اصحاب دیگر ائمه (ع) که وابسته بودند و عرب نبودند که نزدیکتر بدانها بودند از بسیاری از بنی هاشم بلکه از بسیار امامزاده‌ها، و مقصود از خاندان در اینجا شرف و کرامت است (گواه از قول مصباح آورده).
و هر که دست بازگیرد" این مانند سخن امیر مؤمنان (ع) است که فرمود: که هر که دستش را از یاری عشیره خود بازگیرد همانا یک دست از آنها باز گرفته و از طرف آنها دستهای بسیاری از یاری او باز گرفته شود ...
(4)

باب هشتاد و هشتم کسی که بی‌دعوت بخوراک کسی رود، و کسی که بی‌اجازه‌اش از خانه جائز است خورد

آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 286
(1): النور (آیه- 61) نیست بر نابینا گناهی و نه بر لنگ و نه بر بیمار و نه بر شما که بخورید از خانه‌های خود و خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهاتان یا خانه‌های عمه‌هاتان یا خانه‌های دائیهاتان یا خانه‌های خاله‌هاتان یا آنچه را کلیدشان در دست شما است یا خانه دوست شما نیست بر شما گناهی که بخورید با هم یا جدا جدا.

(2) 1- خصال: در سفارشهای پیغمبر است (ص) بعلی (ع) که هشتا اگر اهانت شوند جز خود را سرزنش نکنند: آنکه بر سر خوانی رود بی‌دعوت، و آنکه بمیزبان فرمانفرما شود، و خیرخواه از دشمنانش، و بخشش خواه از دونان، و وارد میان دو تا در رازی که نخواهندش، و سبکسر با شاه، و آنکه در جایی نشیند که او را نشاید، و رو آور بگفتگو با آنکه از او نشنود.
(3) 2- تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر قول خدا (61- سوره النور) اینکه بخورید از خانه‌های خود (تا آخر آیه) گفت: پس از هجرت پیغمبر (ص) بمدینه و برادر کردن مهاجران با انصار نازل شد، ابی بکر را با عمر برادر کرد، و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف، و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابی ذر و مقداد را با عمار و امیر مؤمنان را تنها نهاد و سخت از تنهائی غمگین شد و گفت: یا رسول الله پدر و مادرم قربانت مرا با کسی برادر نکردی؟ فرمود (ص) بخدا ای علی تو را نگاه نداشتم جز برای خود نپسندی که با هم برادر باشیم و تو وصی و وزیر و جانشینم باشی در امتم، و امم را بپردازی و بوعده‌هایم وفاء کنی و مرا تنها غسل بدهی و نسبت بمن چون هارون باشی نسبت بموسی جز اینکه پیغمبری پس از من نیست؟ و علی خرم شد از این گفته پیغمبر (ص) و از آن پس چون رسول خدا (ص) یکی از دو برادر را بجنگی یا گشتی میفرستاد کلید خانه‌اش را به برادر دینی خود میداد و میگفت هر چه خواهی برگیر و هر چه خواهی بخور و از آن سرباز میزدند تا بسا خوراکی در خانه تباه میشد و خدا نازل کرد بر شما گناهی نیست با هم بخورید یا جدا جدا یعنی صاحب خانه باشد یا نه چون کلید در دست شماست.
(4) 3- محاسن: بسندش تا رسول خدا (ص) که یکی از شما را بخوراکی خواندند فرزندش را بدنبال نبرد که اگر چنین کند حرام است و غاصبانه رفته.
(5) 4- محاسن: بسندش تا امام ششم (ع) در تفسیر" نیست بر شما گناهی" فرمود: با اجازه و بی‌اجازه.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 287
(1) 5- همان: بسندش تا محمد حلبی پرسیدم امام ششم (ع) را از آیه نیست بر شما گناهی که بخورید از خانه‌هاتان تا آخر آیه گفتم: مقصود از صدیق شما کیست؟ فرمود: بخدا آن دوستی که بخانه دوستش میرود و بی‌اجازه او میخورد.
(2) 6- همان: بسندش تا زراره که از امام باقر (ع) پرسیدم از آنچه برای آدمی حلال است از خوراک خانه برادرش؟ فرمود: نان خورش و خرما و

همچنان حلال است برای زن از خانه شوهرش.
(3) 7- همان: بسندش از امام ششم (ع) که فرمود: زن را رسد که بخورد و صدقه دهد (از خانه شوهر بی‌اجازه) و دوست هم را میرسد که از خانه برادرش بخورد و صدقه بدهد.
(4) 8- همان: بسندش از امام ششم (ع) در تفسیر قول خدا تبارک و تعالی (در آیه 61- النور) یا صدیق شما یا آنچه کلیدش در دست شماست".
فرمود: آنانند که خدا در این آیه نامبرده که بی‌اذنشان از خرما و نانخورش توان خورد و چنانست زن که میتواند خورد از خانه شوهرش بی‌اجازه او و اما خوراک دیگر نه.
(5) 9- همان: بسندش از زراره که پرسیدم یکی از دو امام را (ع) از آیه بر شما گناهی نیست که بخورید از خانه‌هاتان- تا آخر آیه- فرمود: بر تو باکی نیست در آنچه بچشی یا بخوری از خانه‌ای که کلیدش را داری تا آنجا تباهی بار نیاری.
(6) 10- همان: بسندش تا امام صادق (ع) در تفسیر أَوْ ما مَلَكْتُمْ مَفاتِحَهُ، فرمود: مردی وکیلی دارد که سرکار مال او است و بی‌اجازه او میتواند بخورد.
(7) 11- فقه الرضا: باکی نیست برای آدمی که بخورد از خانه پدرش و برادرش و مادرش و خواهرش و دوستش آنچه را که در آن روز نگران نیست از تباهیش بی‌اجازه او مانند سبزی و میوه و همانند آن (و اگر از تباهی نگرانی دارد هر کس میتواند بی‌اجازه بخورد که تباه نشود با ضمانت بهای آن مترجم).
(8)

باب هشتاد و نهم تشویق باجابت دعوت مؤمن و تشویق بخوردن از خوراک برادر

: (9) 1- عیون: بسندش تا امام رضا (ع) فرمود: با سخاوت از طعام مردم میخورد تا از طعامش بخورند و بخیل از طعام مردم نخورد که طعامش را نخورند.
(10) 2- خصال: بسندش تا براء بن عازب که گفت: رسول خدا (ص) ما را بهفت چیز فرمان

داد تا گفت پذیرش از دعوت‌کننده.
قرب الاسناد مانندش را آورده.
(1) 3- قرب الاسناد: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود سه تا جفاکاریست: اینکه کسی با کسی هم صحبت شود و نام و کنیه‌اش را نپرسد و اینکه کسی بخوراکی دعوت شود و نپذیرد یا بپذیرد و از آن نخورد، و جماع کسی با زنش پیش از بازی کردن با او.
(2) 4- محاسن: بسندش تا امام باقر (ع) که شیوه رسول خدا (ص) بود که دعوت را پذیرا میشد.
(3) 5- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که قبول دعوت حق مسلمانست.
(4) 6- همان: بسندش از امام ششم (ع) فرمود: از حقوق واجب مؤمن بر مؤمن است که چونش دعوت کند پذیرا گردد. بسند دیگر مانندش را آورده.
(5) 7- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: سفارش کنم حاضر و هم غائب امتم را که دعوت مسلمان را پذیرد و گرچه تا پنج میل (ده کیلومتر) زیرا که آن از دینداریست.
(6) 8- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: اگر مؤمنی مرا برای صرف پاچه گوسفندی دعوت کند بپذیرم که آن از دینداریست خدا برای من نخواسته شیوه بت‌پرستان و منافقان و خوراکشان را.
(7) 9- همان: بسندی تا رسول خدا (ص) که اگر دعوت شوم به پاچه گوسفندی بپذیرم.
(8) 10- همان: بسندی از رسول خدا (ص) فرمود: درمانده درمانده‌ها آنکه بطعام برادرش خوانده شود و آن را وانهد.
(9) 11- دعوات راوندی: رسول خدا (ص) فرمود: هر که دعوت را نپذیرد نافرمان خدا و رسول است و بد میداشت قبول دعوت کسی که توانگران بر خوان او حاضر شوند نه مستمندان.
(10) 12- نهج البلاغه: در نامه آن حضرت بعثمان بن حنیف انصاری حکمران آن حضرت بر بصره، و بآن حضرت خبر رسید که دعوت شده بمهمانی یکی از مردم بصره و پذیرفته.

اما بعد: ای پسر حنیف بمن گزارش شده که مردی از جوانان بصره از تو بمهمانی دعوت کرده و بدان شتافتی و غذاهای رنگارنگ برایت گزیده شده، و قدحها نزد تو آوردند، و من گمان نداشتم پذیرا شوی خوراک مردمی را که مستمندشان گرسنه است و توانگرشان خوانده بنگر بدان چه از این آخر میجوی و هر چه بر تو مشتبه است آن را بدور انداز و آنچه یقین داری حلال است از آن برگیر، تا آخر آن نامه که گذشته.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 289
(1)

باب نودم خوب خوردن در خانه برادر مؤمن

: (2) 1- محاسن: بسندش تا امام ششم که بمردی که داشت میخورد فرمود: ندانی که دوستی هر کس به برادرش باین شناخته شود که نزد او بیشتر بخورد.
(3) 2- همان: بسندش تا امام صادق (ع) که میفرمود: دوستی مرد بخوردن او از طعام برادرش شناخته شود.
(4) 3- همان: بسندش از یونس بن یعقوب که با امام ششم کباب خوردم و آن حضرت نزد من میافکند، سپس فرمود: گفته‌اند: دوستی هر کس بخوردن او از طعام برادرش سنجیده شود.
(5) 4- همان: بسندش تا عبد الله بن سلیمان صیرفی که نزد امام ششم (ع) بودم و خوراکی برای ما آوردند که در آن بود و چیزهای دیگر سپس کاسه‌ای برنج آوردند و با آن حضرت خوردم و فرمود: بخور گفتم: خوردم، فرمود: بخور که دوستی مرد با برادرش سنجیده شود به گستردگی خوردن از طعام او وانگه با انگشت خود لقمه‌ای بر گرفت از کاسه برایم و فرمود: باید بخوری پس از آنکه خورده بودم و من آن را خوردم.
(6) 5- همان: بسندش از حارث بن مغیره که نزد امام صادق (ع) رفتم و سفره خواست و برنج آوردند و از آن خوردم تا سیر شدم پس آن حضرت خطی در کاسه کشید و فرمود: ترا قسم که بخوری تا پشت این خط.
(7) 6- همان: بسندش از هشام بن سالم که بهمراه عبد الله بن ابی یعفور نزد امام ششم (ع) رفتم و ما گروهی بودیم و چاشت خواست و چاشت خوردیم و آن حضرت هم با ما خورد، من جوانتر همه بودم و در خوردن کوتاهی میکردم، بمن فرمود: بخور ندانی که شناخته شود دوستی مرد با برادرش بخوردن طعام او.
(8) 7- همان: بسندش تا عنبسه بن مصعب که نزد امام ششم (ع) رفتیم که میخواست به مکه رود، فرمود برای ما سفره گستردند و فرمود: بخورید و خوردیم و کوتاهی میکردیم باز فرمود بخورید و خوردیم، فرمود نخواستید، نخواستید، راستش گفته‌اند: دوستی مردم را با خوراکشان بسنجید، گوید پس بی‌رودروایستی خوردیم.
(9) 8- همان: بسندش از یونس بن ربیع که امام صادق (ع) خوراکی خواست و حلیم آوردند بما فرمود: نزدیک شوید و بخورید گوید: آن گروه رو آوردند و کوتاهی میکردند، فرمود:
بخورید همانا دوستی مرد برای برادرش در خوردن او روشن شود پس رو کردیم باطراف سفره
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 290

گشتیم بمانند شتر که باطراف آخور میگردد.
(1) 9- همان: بسندش از عبد الرحمن بن حجاج که با امام ششم خوردیم و کاسه برنج آوردند و ما عذر خواستیم، فرمود کاری نکردید دوستدار شما ما را آنکه نزد ما بهتر بخورد و عبد الرحمن گفت هر چه در کاسه بود رفته شد پس فرمود: اکنون خوب شد و شروع کرد و بازگو میکرد که یک کاسه برنج از طرف انصار برای رسول خدا (ص) هدیه آوردند و آن حضرت سلمان و مقداد و ابو ذر را دعوت کرد و در خوردن دست دست میکردند، فرمود: کاری نکردید دوستدارتر شما ما را آنکه بهتر بخورد نزد ما و خوب میخوردند، سپس فرمود امام صادق (ع) خدا رحمت کند آنها را و رحمت خواست براشان.
(2) 10- همان: یاسر خادم از امام رضا (ع) که فرمود: خیرمند از خوراک مردم می‌خورد تا از خوراکش بخورند.
(3)

باب نود و یکم در آداب مهمان و میزبانی و کسی که مهمان کردنش شایسته است

(4) 1- الاحزاب (آیه- 53) ایا کسانی که گرویدید در خانه‌های پیغمبر وارد نشوید جز که بشما اجازه دهند برای خوراکی که چشم به ظرفی ندوزید ولی چون شما را دعوت کردند در آئید و چون خورانده شدید پراکنده شوید و بگفتگو دل ننهید که آن آزار میدهد پیغمبر را و از شما شرم میدارد و خدا از گفتن حق شرم ندارد.
(5) 2- الذاریات (آیه 24) آیا بتو رسیده حدیث مهمانهای گرامی ابراهیم 25- چون که بر او وارد شدند و گفتند سلام و او گفت سلام گروهی ناشناس 26- و دزدانه نزد خاندانش رفت و گوساله فربه بریانی آورد 27 و آن را نزدیک آنان برد و گفت آیا نمی‌خورید.

: (6) 1- عیون: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: حق مهمانست که او را بدرقه کنی در سرایت تا دم در.
(7) 2- قرب الاسناد: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: چون یکی از ما به برادرش وارد شد در بنه او باید آنجا نشیند که صاحب بنه باو دستور دهد چون صاحب بنه شناساتر است به عورت خانه‌اش از آنکه باو وارد شود (عورت یعنی آنجا که بیگانه نباید بیند).
(8) 3- خصال: بسندش تا امام باقر (ع) که میفرمود: هر چیز را بار و بری است و بار و بر
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 291
نیکی کردن شتاب در افروختن چراغ است.
(1) 4- عیون: بسندش تا امام رضا از پدرانش (ع) که مردی از امیر مؤمنان (ع) دعوت مهمانی کرد و فرمودش از تو می‌پذیرم به سه شرط: گفت آنها چه باشند یا امیر المؤمنین فرمود: برای من چیزی از برون خانه وارد نکنی و هر چه در خانه داری از من دریغ نکنی و به عیال و نانخور خانه فشار نیاوری و از آنها کم نگذاری گفت این شروط برایت انجام شود و آن حضرت از او پذیرفت.
صحیفه الرضا مانندش را آورده.
(2) 5- امالی صدوق: بسندش تا گوید: وارد شدند بر امام صادق (ع) جمعی از قبیله جهینه و از آنها پذیرائی کرد و چون خواستند کوچ کنند بآنها توشه داد و صله داد و بخشش کرد سپس به غلامانش فرمود: دور شوید و بآنها کمک ندهید و چون از بسیج فارغ شدند آمدند تا با آن حضرت بدرود کنند و او را گفتند: یا ابن رسول الله خوب پذیرائی کردی و بخشش شایان دادی سپس بغلامانت فرمودی بما در آمادگی برای کوچ کمک ندهند؟ آن حضرت فرمود: ما خاندانی هستیم که کمک ندهیم به مهمانهای خود در کوچیدن از بر ما.
(3) 6- خصال: در سفارشهای پیغمبر است (ص) که ای علی هشت کس اگر اهانت شوند جز خود را ملامت نکنند: آنکه بر سر خوانی رود که دعوت نشده و آنکه فرمانفرمائی کند بر میزبان صاحب خانه- تا آخر خبر.
(4) 7- امالی طوسی: بسندش تا مجاهد که بیکی از انصار مهمانی رسید و انصاری خانواده‌اش در پذیرائی او کند شمرد و آمد و گفت شام بمهمانم ندادید، من شام شما را فره نکنم و زنش گفت بخدا منهم امشب شام نخوردم، مهمان گفت و منم بخدا امشب شام نخورم، انصاری گفت: مهمانم شب را بی‌شام بسر برد غذا را حاضر کنید و خورد و همه با او

خوردند و فردا صبح نزد رسول خدا (ص) رفت و کار خود را بآن حضرت گزارش داد و آن حضرت فرمود: خدا عز و جل را فرمان بردی و شیطان را نافرمانی کردی.
(5) 8- ثواب الاعمال : بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: هر که برای احترام مسلمانی را روغن زند خدا عز و جل بهر تار موئی نوری نویسد که روز قیامت باو دهد (روغن زنی صابون زدن یا عطر مالیدنست).
(6) 9- محاسن: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: مهمان کن بطعام خود هر که را خواهی در راه خدا.
(7) 10- همان: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: اگر برادرم را سیر کنم در راه خدا دوستتر

دارم از اینکه ده مسکین را سیر کنم.
(1) 11- همان: بسندش از شهاب بن عبد ربه که امام ششم (ع) فرمود: خوراک خوبی بساز و یارانت را بدان بخوان.
(2) 12- همان: بسندش تا امام ششم که فرمود: اگر برادرت خود بنزد تو آمد هر چه داری براش بیاور و اگرش دعوت کردی خوب پذیرایش شو.
(3) 13- همان: بسندی از امام ششم (ع) فرمود: مؤمن رو در بایستی از برادرش ندارد، ندانم کدام عجبترند: آنکه نزد برادر رود و او را برنج پذیرائی وادارد یا اینکه خود بخود برنج افتد برای پذیرائی برادرش.
(4) 14- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود همین گناه برای آدمی بس که کم شمارد آنچه نزد برادرانش گزارد، و همین گناه برای مهمانان بس که آنچه برادرشان نزدشان نهد کم شمارند و در حدیث دیگر با اندکی تغییر در عبارت آمده.
(5) 15- همان: از صفوان که عبد الله بن سنان نزدم آمد و گفت چیزی برای خوردن داری؟
گفتم: آری و پسرم را با یکدرهم فرستادم که گوشت و تخم مرغ بخرد و بمن گفت: پسرت را کجا فرستادی؟ باو گزارش دادم گفت: او را برگردان، برگردان، سرکه داری؟ زیت داری؟
همان را بیاور که شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: نابود کسی که کم شمارد برای برادرش آنچه نزدش آورد، نابود کسی که کم شمارد آنچه برادرش نزد او گزارد.
(6) 16- محاسن (مضمون شماره 15 را با تغییری در تعبیر آورده).
(7) 17- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) فرمود: از احترام به برادر دینی اینکه هدیه بپذیرد و اینکه هر چه دارد باو هدیه کند، و خود را برای آماده کردن هدیه در رنج نیندازد و رسول خدا (ص) فرمود: دوست ندارم برنج اندازان را.

(8) 18- همان: بسندی تا اینکه حارث اعور نزد امیر مؤمنان آمد و گفت: ای امیر مؤمنان خدا مرا قربانت کند میخواهم مرا محترم شماری باینکه نزد من غذا بخوری آن حضرت فرمود:
بشرط اینکه برای چیزی خود را در رنج نیندازی و باو وارد شد و حارث تیکه نانی برایش آورد و امیر المؤمنین از آن میخورد حارث گفت: من پول دارم و آن را نشان داد و گفت: اگر اجازه فرمائید چیزی بخرم، فرمود: همین در خانه تو بوده.
(9) 19- همان: بسندش تا حارث اعور که امیر مؤمنان (ع) نزد من آمد و بآن حضرت گفتم ای امیر مؤمنان بمنزل من درآی فرمود: بشرط اینکه چیزی از من وانداری که در خانه داری و چیزی از بیرون با رنج در نیاری.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 293
(1) 20- همان: بسندش تا گفت: رسول خدا را شیوه آن بود که چون نزد مردمی غذا میخورد میفرمود: روزه‌داران نزد شما افطار خورند و نیکان با شما همخوا باشند، و فرشته‌های خوب بر شما رحمت فرستند.
(2) 21- همان: بسندش از ابی عبد الله سمان (روغن فروش) که هدیه‌ای برای امام ششم برد و بهمراه آن حضرت از آن خورد و چون فارغ شد گفت: الحمد لله و آن حضرت باو فرمود:
طعامت را نیکان خورند و فرشته‌های خوب بر تو رحمت خواهند.
(3) 22- همان: بسندش از امام ششم (ع) که چون رسول خدا (ص) با مردمی می‌خورد اول کس بود که با آنها دست بطعام میبرد و آخر کسی که دست میکشید تا همه بخورند.
(4) 23- همان: بسندش تا گفت: رسول خدا فرمود صاحب خانه اول مهمانان بنوشد و آخر همه وضوء سازد.
(5) 24- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: ساقی آخر همه بنوشد.
(6) 25- همان: بسندش از حفص که امام ششم (ع) در باره مردی که دیگری را بر خوراک یا جز آن سوگند میدهد؟ فرمود: بر او چیزی نیست میخواهد او را احترام کند.
(7) 26- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود الحق مهمانست که برایش خلال آماده کنند.
(8) 27- سرائر: از سیاری که بامام کاظم (ع) مهمانانی وارد شدند و چون خواستند بروند غلامانش را از کمک بازگرفت گفتند: یا ابن رسول الله کاش میفرمودی غلامانت بما کمک میکردند در کوچیدن اما چون میخواهید از ما بکوچید، نه.
(9) 28- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: از آبروداری است نزد برادر که چون در سفره با او همخور شود پیش از او از خوردن دست

بردارد، و فرمود: چون برادرت بر تو وارد شد باو مگو امروز چیزی خوردی ولی آنچه داری نزد او بیاور زیرا براستی سخاوتمند کامل کسی است که آنچه دارد در بخشش گزارد.
(10) 29- مکارم الاخلاق: از امام صادق (ع) فرمود: اگر کسی هزار درهم برای خوراکی هزینه نهد و مؤمنی از آن بخورد اسراف نباشد.
(11) 30- کشی: بسندش تا امیر مؤمنان (ع) (نزدیک بمضمون شماره 18 را در باره مهمانی حارث اعور از آن حضرت آورده).
(12) 31- نوادر راوندی: از رسول خدا (ص) فرمود: از احترام به برادر اینست که هدیه او را بپذیرد و از هر چه دارد بی‌تکلف باو هدیه دهد، (13) و بهمین سند است که رسول خدا (ص)

فرمود: تکلف کنان را دوست ندارم.
(1) 32- زهد النبی: بسندش تا پیغمبر (ص) که فرمود: هر که برای خودنمائی و شهرت اطعام کند خدایش از صدید دوزخ بخوراند و آن خوراک را در شکمش آتش سازد تا دادگری مردم در روز قیامت بپایان رسد.
(2) 33- دعوات راوندی: پیغمبر (ص) فرمود: هر کس به برادرش شیرینی خوراند خدا تلخی مرگ را از کامش ببرد (3) و امیر مؤمنان (ع) فرمود: نیروی تنها خوردنست و نیروی جانها خوراندن.
(4) و امام صادق (ع) فرمود: هر که گرسنه‌ای را سیر کند خدا برایش در بهشت جوئی روان سازد (5) و فرمود: سلیمان (ع) به مهمانهای خود گوشت با نان مغز گندم میخوراند و به عیال خود نان خشکار میخوراند و خودش نان جو با سبوس میخورد.
(6) و فرمود: مستمندان را بپا و آنها را سیر کن که خدای تعالی میفرماید (48 سوره سبا) باطل را پدید نیاورده و آن را باز نیاورد.
(7)

باب نود و دوم در باره تعارف کردن خوراک و غیره به برادر مؤمن

: (8) 1- محاسن: تا جعفری از پدرش که رسول خدا (ص) در یک غزوه بود و نماز میکرد که کاروانی بآن حضرت گذر کردند و در برابر اصحاب آن حضرت ایستادند و از حال رسول خدا پرسیدند و بر آن حضرت دعا و ثنا کردند و گفتند: اگر شتابزده نبودیم بانتظار آن حضرت می‌ماندیم سلام ما را بآن حضرت برسانید و رفتند، و رسول خدا (ص) خشمناک از نماز برگشت و بآنها گفت: کاروان در بر شما بایستد و از من بپرسد و بمن سلام برساند و شما بآنها تعارف چاشت نکنید سخت است بر مردمی که در میان آنها دوستم جعفر باشد که از او بگذرند تا نزد او چاشت نخورند.
(9) 2- همان: بسندی تا امام ششم (ع) که فرمود: چون برادرت بتو وارد شد خوراک باو عرضه کن و اگر نخورد آبش بده و اگر ننوشید، وضوء باو تعارف کن (یعنی دست و رو شستن).
(10) 3- همان: بسندش که یکی از دوستان امام صادق (ع) نزدش آمد و سلامش داد و به پسرش اسماعیل هم همراهش بود سلام داد و نشست و چون آن حضرت برگشت (گویا از مسجد) آن مرد هم با او برگشت و چون آن حضرت بدر خانه‌اش رسید وارد شد و آن مرد را رها کرد و پسرش گفت: پدر جان باو تعارف نکردی که وارد شود، فرمود: در خور من نبود که او را وارد کنم، گفت او هم بی‌تعارف وارد نشود، فرمود: پسر جانم من بد دارم خدا مرا از تعارفی‌ها
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 295
بنویسد (یعنی کسانی که مردم را بخود خوانند).
(1)

باب نود و سوم- در فضیلت مهمانداری و احترام مهمان:

(2) (آیه 69 سوره هود) درنگی نکرد که گوساله بریانی آورد.

:: (3) 1- خصال: بسندش تا امام ششم (ع) که بزرگواریها دهند اگر توانی داشته باش یکی پذیرائی مهمانست الخبر.
امالی طوسی: بسندی مانندش را آورده (4) 2- همان: در وصیت امیر مؤمنان هنگام وفات، پسر جانم بتو وصیت کنم بخواندن نماز در وقتش تا فرمود: و باحترام مهمان.
(5) 3- همان: بسندی که امام ششم (ع) بداود بن سرحان فرمود: ای داود اخلاق خوب به هم وابسته‌اند و خدا بهر که خواهد دهد، بسا که در کسی باشد و در فرزندش نباشد، در بنده باشد و در آقا نباشد: راستگوئی و خودداری و بخشش بخواستار و عوض دادن باحسانها و اداء امانتها و صله رحم و دوستی با همسایه و یاد و پذیرائی مهمان و سره هنه حیاء است.
(6) 4- قرب الاسناد: بسندی تا امام صادق (ع) از پدرانش که رسول خدا (ص) گذر کرد به گوری که کنده میشد و آنکه میکندش خسته و مانده شده بود و آن حضرت باو فرمود: برای که این گور را میکنی؟ گفت: برای فلان بن فلان، فرمودش چرا بر تو سخت آمده اگر آنکه دانی خوش بر خورد و خوشخو بود زمین برایش نرم میشد تا بسا با مشت می‌توانست آن را بکند، سپس فرمود: که البته او دوست میداشت پذیرائی مهمان را و پذیرائی نکند از مهمان جز مؤمن پرهیزکار.
(7) 5- همان: بسندش از امام صادق (ع) از پدرانش که مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت یا رسول الله پدر و مادرم بقربانت من خوب وضوء سازم و نماز خوانم و زکات در وقت پردازم و با خوش‌دلی مهمان نوازم برای رضای خدا بامید آنچه نزد خداست فرمودش: به به به دوزخ را بر تو راهی نیست راستی خدا تو را از بخل رها کرده، اگر چنین بودی، سپس فرمود: نهی کرد از رنج‌کشی در پذیرائی مهمان بدان چه نتواند مگر برنج، و مهمانی نیاید جز که رویش با او باشد.
(8) 6- تحف العقول: در خبری طولانی از امام صادق (ع) که فرمود: اما چهار جا که باید در آنجا هزینه نهاد از کارهای خوب: پرداخت وام و عاریه دادن و وام دادن و پذیرائی مهمانست که واجبند در روش اسلامی (یعنی واجب اخلاقی باشند).
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 296
(1) 7- محاسن: بسندش تا حسین بن نعیم که امام صادق (ع) بمن فرمود: ای حسین برادرانت را دوست داری؟ گفتم: آری فرمود به مستمندانشان سود رسانی؟ گفتم: آری، فرمود: راستش تو باید که دوست بداری کسیرا که خدا دوست دارد، آگاه که سود نرسانی کسی از آنان را تا دوستش

داری، آنان را بخانه‌ات میخوانی؟ گفتم: من غذا نخورم جز که دو تا سه تا، کمتر، بیشتر از آنها با منند، فرمود: فضل آنها بر تو بیشتر است از فضل تو بر آنها، گفتم: آنها را بخانه‌ام برم و بخورانم و بنوشانم و بر فرش من پا نهند و برترند از من؟ فرمود: آری زیرا چون بخانه‌ات آیند آمرزش تو و خاندانت را با خود آورند و چون از خانه‌ات بیرون روند گناهان تو و خاندانت را با خود ببرند.
(2) 8- همان: بسندش تا امام ششم (ع) که فرمود: اگر پنج درهم بردارم و به بازار شما روم و خوراکی بخرم و چند مسلمان را نزد خود گرد آورم دوستتر دارم از اینکه بنده‌ای آزاد کنم.
(3) 9- همان بسندش از امام صادق (ع) فرمود: یک خوراکی که برادر مسلمانم نزدم بخورد دوستتر دارم از آزاد کردن یک بنده.
(4) 10- همان: بسندش از امام ششم (ع) که مؤمنی نباشد که دو مؤمن بخانه‌اش برد و سیر کند جز که برتر از آزاد کردن بنده باشد.
(5) 11- همان: بسندش تا اینکه مردی از امام پنجم پرسید چه کاری برابر آزاد کردن بنده است؟ فرمود: اگر سه مسلمان را خوراک دهم دوستتر دارم از آزاد کردن بنده‌ای و بنده‌ای تا به هفت رسید، و اطعام یک مسلمان برابر است با آزاد کردن یک بنده.
(6) 12- همان: بسندش از امام باقر (ع) که سیر کردن چهار مسلمان برابر آزاد کردن یک بنده باشد از فرزندان اسماعیل.
(7) 13- مکارم الاخلاق: از امام صادق (ع) فرمود: نجات بخشها اطعام طعام و افشاء سلام است و نماز در شب که مردم خوابند.
(8) 14- جامع الاخبار: بسندش تا پیغمبر (ص) فرمود: امتم بخوشی باشند تا یک دیگر را دوستند و امانت را بپردازند، و از حرام بپرهیزند، و مهمان را پذیرائی کنند، و نماز را بر پا دارند و زکات را بدهند، و چون نکنندش گرفتار خشکسالی و قحطی شوند، (9) و پیغمبر (ص) فرمود: هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد باید مهمانش را گرامی دارد، و مهمانی تا سه شبانه روز است و بالاترش صدقه است و بخشش تا یک شبانه روز، و نشاید مهمان وارد بر قومی آنها را دلتنگ کند تا آنها را بیرون کند یا بیرونش کنند.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 297
(1) و از امیر مؤمنانست (ع) که فرمود: مؤمنی احساس ورود مهمان نکند و بدان شاد شود جز که گناهانش آمرزیده شود و گرچه بر میان آسمان و زمین باشد، (2) و از پیغمبر است (ص) که فرمود: مهمان راهنمای بهشت است، (3) و از امیر مؤمنانست که فرمود: مؤمنی مهمان دوست نباشد جز که از گورش برخیزد و رویش چون ماه شب چهارده باشد و اهل محشر نگرند و گویند این جز پیغمبر مرسل نیست، و فرشته‌ای گوید: این مؤمن مهماندوست است و پذیرائی مهمان و راهی ندارد جز که به بهشت رود.

(4) پیغمبر (ص) فرمود: چون خدا مردمی را دوست دارد بآنها هدیه‌ای دهد، گفتند آن چه باشد؟ فرمود: مهمان که روزی خود آورد و گناهان خاندان را برد.
(5) از پیغمبر است (ص) که مهمان داری در شب حق واجب بر هر مسلمانست و صبح که شد خواهد نگهش دارد و خواهد رهاش کند، هر خانه که مهمان نیاید فرشته‌ها در آن نیایند.
(6) و از امام صادق (ع) که مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت: یا رسول الله در مال حقی جز زکات باشد؟ فرمود: آری بر مسلمانست که گرسنه گدا را سیر کند، و لخت گدا را بپوشاند، گفت: بیم دارد که در خواستش دروغ باشد، فرمود بیم ندارد که راست باشد؟ (7) 15- نوادر راوندی: بسندش تا رسول خدا که فرمود: مهمان کن به خوراک و نوشاکت کسی را که دوست داری برای خدا.
(8) 16- همان: امام صادق از قول پیغمبر (ص) فرمود: برکت شتابانتر است بسوی کسی که اطعام میکند از کار به کوهان شتر.
(9) 17- کتاب الامامه و التبصره: بسندی تا رسول خدا (ص) فرمود: مهمان روزی خود را نزد میزبان آورد و چون بکوچد همه گناهانشان را برد.
(10) و بسند دیگر فرمود (ص) چون در خوراکی چهار خصلت گردانید کامل گردد: از حلال باشد، و دستهای بسیاری بر آن باشند و در آغاز خوردنش نام خدا برند و در انجام سپاس او گویند، (11) و فرمود: (ص) خوشا بر کسی که شکمش تهی و گرسنه باشد و صبر کند آانند کسانی که روز قیامت سیر باشند.
(12)

باب نود و چهارم کسی که بشهری درآید مهمان برادران خود باشد و در اندازه مهمانی

(13) 1- علل: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: چون کسی در آمد در شهری مهمان باشد بر هر که همکیش او است در آن تا از آنها بکوچد، و نشاید مهمان روزه گیرد مگر باجازه

میزبان تا مبادا خوراکی برایش بسازند و بر آنها تباه گردد و نشاید آنها هم روزه دارند جز باجازه آن مهمان تا بر روی آنها در نماند و خوراکی خواهد و بخاطر آنها ترک کند.

علل: بسند دیگر مانندش را آورده (1) 2- علل: (مضمون حدیث را از قول کسی که در مدینه از آن پرسش کرده آورده و بدنبالش افزوده) چون فردا شد بناگاه او (مردیکه حدیث را از او پرسیده بود) بامداد نزدم آمد و بر سر خادمش سفره‌ای با چند نوع خوراک بود، گفتم: خدا رحمتت کند این چیست؟ گفت:

سبحان الله دیروز حدیث را از قول امام باقر (ع) برایت باز نگفتم.

سرائر: از سیاری مانندش را آورده.

(2) 3- خصال: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: مهمانی تا سه روز است، روز یکم حق است و روز دوم و سوم بخشش و پس از آن صدقه است بر او، سپس فرمود: مبادا یکی از شما به برادرش مهمان شود تا او را بگناه کشد گفته شد یا رسول الله چگونه‌اش بگناه کشد؟ فرمود:

یعنی تا آنکه چیزی نداشته باشد خرج او کند.

(3)

باب نود و پنجم در آداب مجالس، و جاهای شایسته نشستن و ناشایسته و اندازه تواضع برای کسی که وارد مجلس می‌شود

(4) گویم: آنچه مناسب این بابست در باب تواضع گذشته از آن غفلت مکن.
: (5) 1- النساء (آیه 113) بسیاری در گوشی گفتن آنها خیری ندارند جز از کسی که وادار کند بصدقه یا کار نیک یا اصلاح میان مردم، و هر که این کار کند برای رضای خدا مزد بزرگی باو خواهیم داد.
(6) 2- العنکبوت (آیه 29) راستی شما بمردان افتید و راه بندان کنید و در انجمن خود کار زشت آورید.
(7) 3- لقمان (آیه 19) آواز ترا فرود آر که زشت‌تر بانگها بانگ خرانست.
(8) 4- المجادله (آیه 7) آیا ندانی که خدا میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است هیچ رازی میان سه تا نیست جز آنکه او چهارم آنهاست و نه میان پنج جز اینکه او ششم آنهاست و نه کمتر از آن و نه بیشتر جز که او با آنهاست هر جا باشند سپس آگاهشان کند بهر چه کردند در روز قیامت، راستی خدا بهر چه داناست.
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 299
(1) 8- آیا ننگری بدانها که نهی شدند از بیخ گوشی گفتن سپس بدان چه از آن نهی شدند باز گردند و بگناه و تجاوز راز گویند با هم و بنافرمانی پیغمبر و چون نزد تو آیند تو را تحیت گویند بدان چه خدایت با آن تحیت نگفته و در دلشان گویند مبادا خدا ما را عذاب کند بدان چه گوئیم بس است براشان دوزخ و چه بد سرانجامی است.
9- ایا کسانی که گرویدید چون بیخ گوشی گوئید بگناه و تجاوز و نافرمانی پیغمبر (ص) نباشد و به نیکی و تقوی باشد و بترسید از خدائی که بدرگاهش محشور شوید. 1- همانا راز گوئی از شیطانست تا غمین سازد آنان را که گرویدند و زیانرسان بآنها نباشد جز بفرمان خدا و باید مؤمنان بر خدا توکل کنند.
11- ایا کسانی که گرویدید چون بشما گفته شود جا باز کنید در مجالس باز کنید تا خدا بشما گشایش دهد و چون بشما گفته شود برخیزید برخیزید تا بالا برد خدا آنان را که گرویدند از شماها و آنان که چند درجه دانش داده شدند و خدا بدان چه کنید آگاه است.

: (2) 1- خصال: بسندش: در سفارشهای پیغمبر (ص) بعلی (ع) است که هشتا اگر اهانت شوند جز خود را ملامت نکنند، آنکه بر سر خوانی رود که بدان دعوت نشده، و فرمانفرمای بر صاحب خانه، و خیرخواه از دشمنانش، و خیرخواه از دونان، و آنکه در راز دو کس در آید که او را نخواهند، و سبکسر به سلطان، و آنکه در جایی نشیند که او را نشاید، و آنکه با کسی سخن گوید که باو گوش ندهد.
(3) 2- امالی طوسی: بسندش تا امام ششم که نشاید مؤمن بنشیند جز در آنجا که مجلس باو پایان گیرد که از سر و کول مردم گذشتن بیخردیست.
(4) 3- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: چون هر کسی در مجلس جاگیر شده اگر کسی از برادر خود دعوت کرد و برای او جا باز کرد نزدش آید این احترامی است که باو نهاده و اگر کسی برایش جا باز نکرد هر جا گشاده‌تر است بنشیند.
(5) 4- علل بسندش تا امام ششم (ع) از پدرانش که فرمود: از تواضع است که کسی در پائین مجلس نشیند، و بهر که برخورد سلام کند، و کشمکش در سخن را وانهد گرچه حق با او باشد و نخواهد که به تقوی او را بستایند.
(6) 5- قرب الاسناد: بسندش تا امام باقر (ع) فرمود: چون یکی از شما در بنه برادرش در آید آنجا نشیند که صاحب بنه باو گوید زیرا صاحب خانه عورت خانه‌اش را بهتر از بیگانه
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 300
میداند.
(1) 6- امالی طوسی: در سفارش امیر مؤمنان هنگام وفاتش که بپرهیز از نشستن در راهها (2) و فرمود با خود جهاد کن، و از همنشینت در حذر باش، و از دشمنت دوری کن، و بر تو باد بمجالس ذکر.
(3) 7- همان: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: مجالس حکم امانت دارند (نباید آنچه در آنها گذرد فاش کرد) مگر سه مجلس: آنکه خون ناحقی در آن ریخته شود، و آنکه فرج حرامی در آن حلال شمرده شود، و آنکه مال حرامی در آن خورده شود.
(4) 8- علل: بسندش تا فرمود: لقمان به پسرش گفت: پسر جانم مجلسها را با چشمت گزینش کن، اگر مردمی دیدی که ذکر خدا گویند با آنها بنشین که اگر دانائی دانشت به تو سود دهد و آنان هم بدانش افزایند، و اگر نادانی بتو آموزند و بسا که خدا سایه رحمت بر آنها گسترد و تو را فرا گیرد، و اگر مردمی دیدی که یاد خدا نکنند با آنها منشین که دانشت بتو

سودی ندهد و اگر نادانی بدان فزایند، و بسا خداشان کیفر دهد و تو را هم درگیرد.
در قصص الأنبیاء: بسندی مانندش از امام هفتم (ع) آمده.
(5) 9- معانی الاخبار: بسندش تا پیغمبر (ص) که فرمود: بپرهیزید از نشستن به سر راهها مگر آنکه حق آنها ادا کند (در دنبال آن شرح لفظ حدیث است و بحث در لغت که ترجمه‌اش سود عمومی ندارد).
(6) 10- خصال: در اربعمائه امیر مؤمنان (ع) فرمود: نباید کسی جامه ارزان خود برگیرد و میان مردم نشیند.
(7) 11- تحف العقول: از امام عسکری (ع) فرمود: هر که جز صدر مجلس را پسندد و در آن نشیند پیوسته خدا و فرشته‌ها بر او رحمت خواهند تا برخیزد، (8) و فرمود: از تواضع است سلام کردن بر هر که بدو گذر کند، و نشستن در جز صدر مجلس.
(9) 12- محاسن: بسندش از اسحاق بن عمار که بامام ششم (ع) گفتم: کسی برای تعظیم و احترام کسی از جا برخیزد و بایستد؟ فرمود مکروه است مگر برای مردی در دین (که منظور احترام دیندار باشد و احترام دین).
(10) 13- کتاب سلیم بن قیس: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: ایا مردم بزرگ شمارید خاندانم را تا زنده‌ام و پس خودم و آنها را احترام کنید و برتری دهید زیرا روا نیست کسی برای دیگری از جای خود برخیزد جز برای خاندان من.
(11) 14- نوادر راوندی: بسندی تا رسول خدا (ص) که فرمود: هر واعظی قبله است (یعنی
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 301
باید رو باو کرد.
(1) و بهمین سند که علی (ع) فرمود: جعفر بن ابی طالب نزد رسول خدا (ص) برگشت (از سفر حبشه) و آن حضرت برخاست و او را پذیرفت و میان دو چشمش را بوسید- تا آخر خبر.
و از ابن الاشعث بسندی (مضمون پیش را آورده).
(2) 15- امالی طوسی: بسندش تا رسول خدا (ص) که مجالس امانتند و روا نیست که مؤمن دنبال گیرد از مؤمن یا فرمود: از برادر مؤمن خود چیز زشتی را واگو کند.
(3) 16- از خط شهید است قه که روایت است از پیغمبر که کفاره مجلس این ذکر است:
سبحانک اللهم و بحمدک لا اله الا انت رب تب علی و اغفر لی
(منزهی بار خدایا و در سپاسم نیست شایسته پرستشی جز تو پروردگارا تو به نه بر من و مرا بیامرز).

(4) 17- نهج البلاغه علی (ع) در نامه بحارث همدانی نوشت بپرهیز از دکه‌های بازارها که شیطان نمایند و فتنه‌انگیز.
(5) 18- منیة المرید: که نهی کرد پیغمبر (ص) از اینکه کسی از جایش برخیزد تا دیگری نشیند. فرمود (ص) ولی جا باز کنید و گشاده کنید، (6) و روایت است از پیغمبر (ص) که لعن کرده کسی که میان حلقه نشیند، و نهی کرده از اینکه کسی میان دو همنشین نشیند مگر باجازه آنها.
(7) 19- عده الداعی: از امام صادق (ع) که فرمود: مردمی در انجمنی گردهم نیایند و خدا را یاد نکنند و ما را یاد نکنند جز آن انجمن افسوس شود بر آنها در روز قیامت، و فرمود انجمنی نباشد که در آن خوش کرداران و بدکرداران گرد آیند سپس بی‌یاد کردن ما از آن پراکنده شوند جز که روز قیامت افسوس آنها باشد سپس امام باقر (ع) فرموده: ذکر ما از ذکر خداست و ذکر دشمن ما از ذکر شیطان.
(8) و از آن حضرت است (ع) که فرمود: هر که خواهد پیمانه پر ستاند باید چون از مجلس خود برخیزد بگوید:
سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ
. منزهی تو پروردگارم پروردگار عزیزتر و والاتر از آنچه میگویند (خدانشناسان) و درود بر فرستادگان خدا و سپاس از آن خدا پروردگار جهانیان.
(9) و روایت کرده حسن بن ابی الحسن دیلمی از پیغمبر (ص) که فرشته‌ها بر حلقه‌های ذکر گذرند و بالای سرشان بایستند و بگریه‌شان بگریند و بدعائشان آمین گویند و چون به آسمان بالا روند خدای تعالی فرماید: ای فرشته‌هایم کجا بودید با اینکه خودش داناتر است گویند پروردگارا ما در مجالس ذکر حاضر شدیم و مردمانی را دیدیم که تو را تسبیح کنند
آداب معاشرت-ترجمه جلد شانزدهم بحار الانوار، ج2، ص: 302
(1) و تمجید کنند و مقدس شمارند و از دوزخت میترسند و خدای سبحانه فرماید ای فرشته‌هایم آنها را براشان گرد آورید و شما را گواه گیرم که آنان را آمرزیدم و از آنچه ترسند امان دادم گویند پروردگارا در میان آنها فلانیست که او تو را یاد نکرد خدای تعالی فرماید: او را هم آمرزیدم بهمنشینی آنان زیرا اهل ذکر کسانی باشند که همنشین آنها بدبخت نباشد،
(2) و امام صادق (ع) فرمود: آنکه در میان غافلان یاد خداست چون کسی است که در میان فراریان در جهاد به نبرد پردازد.
(3) 20- کتاب الامامه و التبصره: بسندش تا رسول خدا (ص) که فرمود: که هر کس در خانه خودش سزاوارتر است که در صدر نشیند و بر اسب خودش جلو سوار شود، و در خانه‌اش امام نماز جماعت باشد، و در کاسه

خوراک آغاز بخوردن کند.
(4)

(5) 1- گویم: در باب کلیات اخلاق بد گذشت که بامام ششم (ع) گفته شد: بنظر شما همه این خلق شایسته نام آدمی باشند؟ فرمود: دو گروه از آنها را کنار گذار یکی آنکه تارک مسواک است و دیگری آنکه در جای تنگ چهار زانو نشیند.
(6) 2- خصال: در حدیث اربعمائه امیر المؤمنین (ع) فرمود: چون یکی از شماها بر سر خوراک نشیند بمانند بنده‌ها نشیند (یعنی بر دو زانو) و مبادا یک پا را روی دیگری نهد و چهار زانو نشیند که آن نشستنی است که خدا نخواهد و صاحبش را دشمن دارد.
(7) 3- تفسیر عیاشی: از حماد که دیدم امام صادق (ع) نشسته و پایش را روی رانش انداخته و مردیکه نزد آن حضرت بود گفتش قربانت این گونه نشستن مکروه است فرمود: نه، یهود گفته‌اند: چون پروردگار از آفرینش آسمانها و زمین پرداخت بر بالای کرسی این گونه نشست تا راحت باش کند و خدا فرو فرستاد (آیه 2 سوره آل عمران) نیست سزاوار پرستشی جز او که زنده و پاینده است و نگیرد او را چرت و خستگی و نه خواب" نبود تکیه دهنده بر ران.
(8) 4- کتاب الغایات: از ابن عباس که رسول خدا (ص) فرمود: راستی هر چه را شرفی باشد و راستی که اشرف مجلسها آنکه رو بقبله باشد.
پایان

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹